این نسخهٔ کارآمد مرغوب شائقین مؤلفهٔ جناب مولانا محمد بن شیخ محمد رجائی مفید و عظیم است

٨٣٥

تاریخ تالیف این کتاب

تاریخ طبع ۱۳۱۳

ریاض الناصحین

باهتمام بندهٔ درگاه رب رحیم قاضی عبدالکریم بن قاضی نور محمد صاحب مرحوم ملبندری تاجر کتب بمبئی

در مطبع نامی کریمی واقع بمبئی رونق طبع یافت

قد اعتنى بطبعه طبعة جديدة بالأوفست

مكتبة الحقيقة



HAKİKAT KİTÂBEVİ, Darüşşefeka Cad. 53 P.K.: 35 **34083**
Fâtih-İSTANBUL Tel: 0212 523 45 56 Fax: 0212 523 36 93
http://www.hakikatkitabevi.com e-mail: info@hakikatkitabevi.com
HAZİRAN-2010

این نسخهٔ کارآمد مرغوب شائقین مولفهٔ جناب مولانا محمد بن شیخ محمد ربجامی مفید و عظیم است

تاریخ تالیف این کتاب ۸۳۵
تاریخ طبع ۱۳۱۳

ریاض الناصحین

باهتمام بندهٔ درگاه رب رحیم قاضی عبدالکریم بن قاضی نور محمد صاحب مرحوم ملیبندری تاجر کتب بمبئی

در مطبع نامی کریمی واقع بمبئی رونق طبع یافت

قد اعتنى بطبعه طبعة جديدة بالأوفست

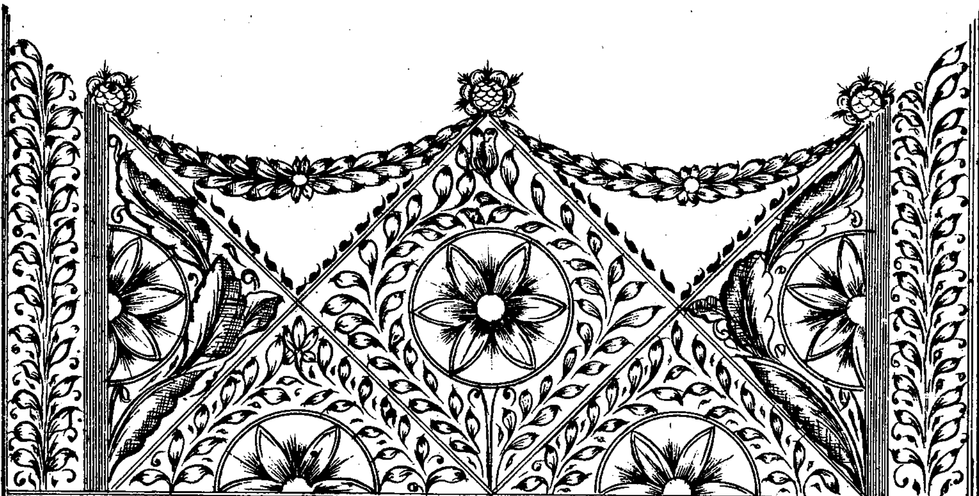
مكتبة الحقيقة

HAKİKAT KİTÂBEVİ

يطلب من مكتبة الحقيقة بشارع دار الشفقة بفاتح ٥٧ استانبول-تركيا

هجري قمري	هجري شمسي	ميلادي
١٤٣١	١٣٨٨	٢٠١٠

Baskı: İhlâs Gazetecilik A.Ş. 29 Ekim Cad. No. 23 Yenibosna-İSTANBUL Tel: 0.212.454 30 00



بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ الذی نوّر قلوب العارفین بآثار راشعات انوار الجمال وحیّر عقول الکاملین عن ادراک العظمة والکبریاء
والجلال وعطر مشام ارواح الواہبین بنفحات شمایم نسیم الانس والوصال ہو المعروف بالجود والاحسان واللطف
والنوال الموصوف بصفة الرحمة والکرم والافضال المنزہ عن الزوج والولد والشریک والمثال المقدس عن الموت
والفوت والنقصان والزوال فسبحان من سبح لہ السموات السبع والارضون مع البحار والجبال ونشہد ان لا الٰہ الا اللہ
الواحد المہیمن المتعال ونشہد ان محمدا عبدہ ورسولہ خیر العالمین بکل الکمال صلی اللہ علیہ وعلی آلہ واصحابہ الہادین
المہدیین من الضلال خصوصا علی الصدیق الاکبر عتیق اللہ ومعتق البلال وعلی الفاروق الذی ظہر بہ الاسلام فی الوہاد
والتلال وعلی ذی النورین جامع القرآن بالاتصال والانفصال وعلی المرتضی قامع الشرک والطغیان والکفر
والخبال وعلی جمیع متابعہم ومحبیہم بالغدو والآصال وسلم کثیرا کثیرا تسلیما کثیرا کثیرا حمد بجید وسپاس بی قیاس مر صانع
علیم ومبدع حکیم را کہ نقشبند قدرت وچہرہ کشای ارادتش بہ یک اشارت کن ہزاران ہزار عجائب مبدعات
وغرایب مخترعات از خلوت خانۂ عدم بفضای صحرای وجود آورد وسقف نگار خانۂ علوی را بصور زیبا اجرام نیرہ فلکی
وارواح طیبہ ملکی بیاراست یعنی صفحات طبقات سموات را بر مقتضی اِنَّ فِیْ خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَاخْتِلَافِ
الَّیْلِ وَالنَّہَارِ لَاٰیٰتٍ بترصیعات لآلی کواکب نیرات ودراری ثوابت وسیارات مرصع ساخت وصحن نزہت
سرای مرکز سفلی را بتصاویر خوب پیکر وتماثیل پاکیزہ منظر ذوات طاہرہ ونفوس کاملہ مقدسان خاکی مسکن مزین
گردانید قطعہ نوک قلم صنع نو در مبداء فطرت ٭ انگیختہ بر صفحۂ کن صورت اشیا ٭ سجادہ نشینان نہ ایوان فلک را ٭
حکم تو فروزندہ قنادیل زوایا ٭ فسبحان الذی بیدہ ملکوت کل شیٔ والیہ ترجعون وازز مرہ موجودات و

جمله مخلوقات نوع انسان را خلاصهٔ آفرینش گردانید و آدمی صفی را صلوات الرحمن علیه در زمین خلیفه آفرید که انی جاعل فی الارض خلیفة و بتشریف خمرت طینة آدم بیدی اربعین صباحا مشرف گردانید و بکرامت ونفخت فیه من روحی مکرم گردانید و تخم محبت وشوق در زمین دل انسان برویانید ورقم دوستی بر ناصیهٔ دولت ایشان کشید وندای کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف بعالم دردادو آوازهٔ یحبهم ویحبونه در ملکوت افتاد و این همه نواخت وکرامت که از حق تعالی دربارهٔ انسان ست ازبرای نفع وفائدهٔ ایشان ست والا حضرت وی منزه است از زیان وسود چنانکه در بعضے از کتب آسمانی فرموده یا بنی آدم ما خلقتکم لاربح علیکم انما خلقتکم لتربحوا علی واز جنس انس انبیاء معظم ورسولان مکرم را که هریک موصلان خطاب والهام وحاملان کتاب وکلام ورسانندگان اوامر واحکام ودارندگان نامه وپیغام اند برگزید صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین و بازاز جمع انبیاء سلطان رسل وهادی سبل وآفتاب جهانتاب آسمان نبوت ورسالت وماه درفشان کیوان فتوت وجلالت مفخر و بهتر عالم گوهر کان آدم فخر عرب وعجم شاه یثرب وحرم صاحب راز قاب قوسین محرم سر کونین مقصود وخلاصهٔ وجود ناصب اعلام کرم وجود صاحب مقام محمود صدر صفهٔ صفا بدر فلک اصطفا محمد مصطفی را صلی الله علیه وسلم اختیار کرد و در حق وی فرمود لولاک لما خلقت الافلاک

مثنوی

ای اصل وجود آفرینش	وی چشم وچراغ اهل بینش
در حق تو گفت ایزد پاک	لولاک لما خلقت الافلاک

وامت حبیب خود را بهترین امتان خواند ودر کلام مجید خود از ان حال خبر داد قوله تعالی کنتم خیر امة اخرجت للناس تامرون بالمعروف وتنهون عن المنکر وتؤمنون بالله وصحابهٔ محترم را که هریک در مرتبهٔ اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم بوده اند خیر امت گردانید صلوة الله علیه وعلیهم اجمعین وعلی اولاده وازواجه واصحابه واعقابه واحبابه واتباعه واشیاعه الی یوم الدین وعلی کل وسائر الصالحین والحمد لله رب العالمین

در سبب تالیف کتاب

چنین گوید محرر این کتاب ومقرر این خطاب بندهٔ گنهگار وعاصی پریشان روزگار الراجی الی رحمة الله الحامی محمد بن شیخ محمد ر بجامی غفر الله ذنوبه وستر الله عیوبه علی مذهب ابی حنیفة رحمه الله که بعد از ان که این ضعیف را دولت قرائت وسماع بعضے از کتب فقه وحدیث دست داد در حضرت شیخنا الاستاد الاجل الامام العالم الکامل علامة العصر وفرید الدهر جامع الفروع والاصول کاشف المعقول والمنقول ابو محمد جلال بن العالم البارع نجم الدین محمد بن العالم الناسک عبید القاینی مولدا والبخاری محتدا والهروی مکسبا ومسکنا ادام الله ظلال بقائه الی یوم الدین من اولاد الامام الهمام مفتی الفریقین نجم الدین عمر النسفی رحمه الله واز برای این ضعیف اجازت روایت حدیث وجمیع مرویات ومجازات ومستجازات ومسموعات ومقروآت خود نبشتند واین کمینه را وصیت فرمودند که علم نافع آنست که باو عمل کنند ومقصود از علم عمل ست پس بآنچه دانستی عمل کن واخلاص با او یار کن وکوشش

ازبرای کار کن و من بعد بنصیحت و موعظت مسلمانان مشغول باش که ثمرهٔ شجرهٔ علم این دو چیزست یعنی عمل کردن و نفع رساندن بر موجب اشارت عالیه این گدای بی بضاعت گاه گاه بموعظت عباد الله مشغول می بودم و چون سکهٔ آن نقود از دار الضرب درس آن بزرگ دین بود خاص و عام در شهور و عوام بسماع آن اهتمام تمام می نمودند نقادان علوم و صرافان هر معلوم نظر قبول دران مبذول میداشتند و عوام تخم انابت و عبادت در زمین دل میکاشتند فی الجمله روزی یکی از برادران که در ارادت با وفاق و در محبت بی نفاق بود ازین فقیر حقیر کتابی در تذکیر با فوائد کثیر التماس نمود هر چند ملتمس آن دوست واجب القبول بود اما خاطر از جهت بی استعدادی ملول بود چندانکه عذر آوردم نشنود اگرچه این کمینه را قوت تصنیف و تالیف نبود اما بحکم ربانی و تائید سبحانی شروع نمود آنجا که فرمود

قوله تعالی ان الذین یکتمون ما انزلنا من البینات والهدی من بعد ما بیناه للناس فی الکتاب

اولئک یلعنهم الله ویلعنهم اللاعنون و بر موجب کلام نبوی و حدیث مصطفوی که فرموده است من کتم

علما عنده الجم یوم القیمة بلجام من النار و قوله علیه السلام بلغوا منی ولو آیة و بعد از استخاره از الله تعالی در جمع کردن این کلمات این معنی در خاطر خطور میکرد که دیباچهٔ این کتاب بر چه نهج توان نهاد و باب این سخنان از چه نمط توان کشاد چون تامل نمودم دیدم که استاد بزرگوار این ضعیف سلطان المدرسین برهان المحققین امام المفسرین قدوة المحدثین قطب السالکین تاج الواعظین سید الفقرا افضل العلما اکمل الفقها شعر بی نظیر جهان بعلم و عمل ؛ مقتدای زمان علی الاطلاق ؛ زینت شرع رونق اسلام ؛ مرشد دین حق باستحقاق ؛ بو محمد جلال ملت دین ؛ قطب عالم یگانهٔ آفاق ؛ این بزرگ دین بحکم شفقت و نیکخواهی بر عوام چند رساله در فرایض و واجبات اسلام نبشته بودند اگرچه ایشان را در هر فن از فنون علم تصنیفات و تالیفات جمیل بسیارست اما اهتمام تمام و التفات مالا کلام در جمع کردن فرایض دین و واجبات اسلام می نمودند زیرا که دانستن فرض و واجب از اهم مهمات و معظم امور دین ست و عمل کردن بآن موجب رستگاری ست در دنیا و آخرت لاجرم چون همت عالی بر گماشت و دران نیت خیر و عزیمت خالص داشت ثمرهٔ آن ظاهر شد و برکهٔ آن بشهرها و ولایتها رسید و بسیاری طالبان را ازین کارخانه سر رشتهٔ دین داری بدست آمد و تشنگان علم ازین سرچشمه سیراب علم و عمل گشتند الحق از میان آن رسایل رسالهٔ تحریر الفرایض موجز دلپذیر و مختصر بی نظیر افتاده است و آن رساله به تنبیه حضرت نبی صلی الله علیه و سلم نبشته اند و سبب تالیف آن رساله آن بود که یکی از صلحای طلبهٔ ایشان حضرت رسالت را علیه السلام در واقعه دیده بود که فرمود ایشان را بر هفده تحریر بباید کرد و آن طالب علم سوال کرده بود که تحریر یا رسول الله یا تقریر رسول علیه السلام فرموده بودند که تحریر پس خدمت مولانا رحمه الله بحکم این تنبیه آن رساله در قلم آوردند و اساس آن بر پنج قسم نهادند یک قسم در اعتقادات و یک قسم در اعمال و یک قسم در اخلاق و یک قسم در ترک و یک قسم در علم با این اقسام خمسه تمام احکام دین دایر برین پنج قسم ست و ازین بیرون نیست و در هر قسم از اقسام اربعه هفده مسئله یاد کرده اند که آن چهار هفده بر سبیل اجمال مشتمل ست بر جمیع رؤس مسایل فرض و واجب را بتمام و کمال پس این کمینه از جهت

تبرک اقتدا بآن بزرگ دین کرد وقاعده این کتاب برهمان پنج قسم نهاد وچون عوام الناس محتاج اند بدانستن مسایل فرایض وواجبات اجمالاً وتفصیلاً در اول هر فصل یک مسئله ازان رساله آوردم جهة تیمّن را وبعد ازان باقی مسایل فرض را وواجب را ذکر کردم مفصلاً واز عقاید وتفسیر وقرائت وحدیث وفقه وکلام اولیا وحکمت حکما ومواعظ ونصایح لایقه از منظوم ومنثور وغیر آن آنچه مناسب بود داخل کردم ما مول از کرم هر صاحب قبول آنکه اگر بر سهوی وخطائی وغلطی وذنبی عثور یابند دیده آیینه یابند قوله تعالی ولو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا شرف اصلاح ارزانی فرموده عفو فرمایند وعیب نکنند که صفت کریمان خطا پوشیدن ست وکار سفیهان خطا جستن آنا دانم که دانا نادانی نکند ونادان هرچه کند از دانائی نباشد پس امید آنکه اهل خرد خرده نگیرند فرد

نمی ترسم از خرده پیش بزرگان	که در بحر پیدا نباید خرادل	قطعه	پیش ازین گفته اند اهل سلف	عذر من صنف فقد استهدف
من خود چه کسم کیم چیم چیر انم	کشتی سخن بخشک در سیرانم		فالمرجو ممن کان له الانصاف	سجیة والعدول من الاعتساف

طریقة انه اذا عثر علی سهو ان یستر بذیل العفو فانی للخطایا المعترف وبالقصور والعجز المعترف وفقنا الله بسبیل الرشاد وطریق السداد واین نسخه از چهار صد وچهل وچهار کتاب معتبر مشهور در اصول وفروع دین جمع کرده شد از اصول کلام وعقاید واصول قرائت وفروع وی واصول وفروع حدیث واصول وفروع فقه واصول وفروع طب واصول وفروع فرایض واصول وفروع حساب وتفاسیر وکتب تذکیر وکتب تصوف واربعینات ورسایل وکتب منظوم وکتب حکما وغیره

واسامی کتب مؤلفه منه این ست

اما از کتب عقاید واصول کلام مقاصد شرح مقاصد - تبصره - کفایه صابونی - هدایه صابونی - تمهید ابو الشکور سالمی - تمهید ابو المعین نسفی - مجمع العلوم امام نجم الدین عمر نسفی - توضیح - مفاتیح - منور - کتاب الاهتمام ابو المعین النسفی - عقاید امام نجم الدین عمر - شرح مولانا سعد الدین - اصول الامشی - کشف الاسرار - نجاح - فقه اکبر امام اعظم ووصایای وی - فقه اکبر امام شافعی - کتاب عالم ومتعلم - عقاید امام ناصر الدین سید ابو القاسم سمرقندی - ترجمه عقاید وی - امالی - شرح امالی - معالم رازی - عمده - زاد الآخرة امام غزالی - رساله بالفن به الصبیان اما تفاسیر کشاف - کشف کشاف - کواشی - تلخیص کواشی - مدارک التنزیل - لباب التفاسیر - معالم التنزیل تفسیر کشف وبیان امام ابو اسحق ثعلبی - تفسیر وسیط امام علی واحدی - تفسیر وجیز وی - تفسیر کبیر امام رازی - تفسیر حقایق سلمی - تفسیر تکمیل - تفسیر فواید - تفسیر معتمد - تفسیر شیخ علاء الدین مروزی - تفسیر قاضی - تفسیر تیسیر امام نجم الدین عمر نسفی - تفسیر امام زاهد - تاویلات امام ابو منصور ماتریدی - تفسیر فقیه ابو اللیث سمرقندی - تفسیر احقاف امام ناصر الدین سید ابو القاسم سمرقندی - تفسیر بخاری - تفسیر جوزجانی - تفسیر عمده - تفسیر عیون المجالس - تفسیر حدادی - تفسیر منیر بحر التفاسیر - تفسیر طبری - تفسیر عتابی - تفسیر سورابادی - تفسیر تاج التراجم اما از اصول وفروع حدیث وشروح وی خلاصهٔ طیبی - اصول ابن جماعه لوامع الاصول - مسند امام احمد حنبل - موطای امام مالک -

جمع سفیان - صحیح بخاری - صحیح مسلم - سنن ابوداؤد سجستانی - صحیح ابوعیسی ترمذی - صحیح نسائی - سنن ابوبکر بیہقی -
شعب الایمان وی - کتاب دلایل نبوت وی - جمع حافظ عبدالعظیم - صحیح ابوالحسن دارقطنی - صحیح ابن ماجہ - صحیح دارمی
صحیح ابن سنی - کتاب عمل یوم ولیلۃ من ابن السنی - کتاب ابوالقاسم اصفہانی - صحیح ابویعلی - صحیح ابن حبان - کتاب
الثواب ابوالشیخ بن حبان - کتاب حاکم عبداللہ نیشاپوری - کتاب معرفۃ علوم حدیث وی - کتاب حلیمی - کتاب بزار
صحیح ابن خزیمہ - کتاب سیر النبی وی کبیر طبرانی - اوسط طبرانی - صغیر طبرانی - کتاب ابوبکر بن شیبہ - کتاب ترغیب الصلوٰۃ
وترہیب حافظ عبدالعظیم منذری قدسی - مصابیح - شرح مصابیح قاضی بیضاوی شرح مصابیح فقاعی - شرح السنہ
تتمہ مظہر - مشکوٰۃ مصابیح - شرح مشکوٰۃ - شرح صحیح مسلم - مشارق الانوار - مطالع الانوار - شرح اوزنجانی -
کتاب صغانی - موضوعات ابن جوزی - حاوی امام رافعی - کتاب شرف النبی - اذکار امام محی الدین نواوے
تلخیص اذکار - ریاض الصالحین - تاریخ بخاری - عامیہ بخاریہ - مسلسلات شیخ سعید کازرونی - حصن حصین شیخ
جزری - ہدایہ وی - جمع حمیدی - صحیح المخرج - فردوس الاخبار - عیون فردوس شہاب الاخبار - فایق - کتاب الاکمام
فی احادیث الاحکام - نصاب الاخبار - زبدۃ الاخبار - کتاب المصائب والنعازی - اربعین سلمانی امام نجم الدین عمر
نسفی - اربعین مولانا حافظ الدین بخاری ترجمہ اربعین وی - اربعین خطب - اربعین فضل علم وعلما - طبیب القلوب
اربعین اربعۃ اقسام - اسرار الاخبار اما از مؤلفات استاد این ضعیف از تفسیر وحدیث ورسایل
بحرالتفاسیر - انوار المشارق - لمعات مشارق - شرح لمعات - لوافع الاصول - شفاء السکران - ریاض الصایمین
روح القایمین - ریاض المصلین - اربعین وعید کاہل نمازان وتارکان جماعت - مولود النبی - جواہر الاوقات
جواہر الاوراد - فرایض الاسلام - تخییر الفرایض - مالابد - احصاء المبانی - تحریر الفرایض - جمال الفرایض - تحقیق الفرایض
نصاب المعلم - رسالۃ التبیان اما از اصول فروع فقہ اصول حسامی - تحقیق حسامی - جامع الاصول - منتخب
جامع الاصول - منار - کشف منار - کتاب الاحکام - اصول امام شمس الائمہ سرخسی - اصول فقہ سغناقی - شرح
اصول حسامی - شرح طحاوی - شرح امام شمس الائمہ حلوانی - شرح کرخی - شرح علائی - تہذیب مبسوط امام محمد -
مبسوط بکری - جامع الاحکام - کافی - نہایہ - بزدوی فروق بزدوی مجموع نوازل - ہدایہ - شرح ہدایہ سید جلال کولانی
رحمہ اللہ - شرح ہدایہ سغناقی - مکشوف - شرح ہدایہ - وقایہ - شرح وقایہ - قدوری - مختصر قدوری - مشکلات
قدوری - خلاصۃ الدلایل - مضمرات - کنز - وافی - ہدایہ فقہ - مختار الفقہ - شرح مختار - ذخیرہ فقہ - نافع - نوافع
منافع - ینابیع - جامع الصغیر حسامی - جامع الصغیر تمرتاشی - شرح سرخسی - منظومہ - شرح منظومہ - حقایق منظومہ
مستصفے - منتقے - شامل بیہقی - تجرید مجرد - شرح شافی - نوادر ابن رستم - نوادر ابن سماعہ - فوائد شمس الاسلام
اوزجندی - تفرید - ملتقط - خزانۃ الفقہ - کتاب اشراف - مناقب العلوم - غریب الروایہ - کامل تجنیس - منفق -
نصاب الفقہ - تحفۃ الفقہا - محیط - سیر کبیر - سیر محیط - فتاوی فقیہ ابوالیث - فتاوی ظہیری - فتاوی نسفے
خلاصۃ الفتاوی - فتاوی قاضی خان - فتاوی واقعات صدر الشہید - فتاوی سراجی - فتاوی نقالی - فتاوے

امام

امام شمس الائمہ حلوانی - فتاوی والواطی - فتاوی مسعودی - غنیۃ الفتاوی - فتاوی قنیہ - فتاوی خانی - فتاوی خافانے -
فصول عمادی - فتاوی حجت - فتاوی محمد بن ولید - فتاوی منیہ - فتاوی اصفہانی - فتاوی عتابی - فتاوی بلدجی - فتاوی
فضلی - فتاوی ابوالفضل کرمانی - فتاوی دیناری - خزانۃ المفتی - خزانۃ الواقعات - فتاوی الطلاق - حیرۃ الفقہا - بستان
فقیہ - مقدمہ صلوٰۃ - فقیہ کتاب الاضاحی - ترغیب الصلوٰۃ - منیۃ المصلی - ارکان الاسلام - وسیلۃ السعادات - عمدۃ الاسلام
کتاب بیوع عثمانی - ده باب حیض و نفاس - کتاب الصلوٰۃ - کشف الغوامض - کشف الالفاظ **اما از کتب فقہ شافعیہ**
از اصول و فروع و شروح وی فقہ اکبر امام شافعی - اصول ابوالمعالی جوینی - وجیز - حاوی - تتمہ - مهذب - تعلیق - قانونی
روضۂ امام محی الدین نواوی - کتاب مزنی - کتاب النکاح و ما یتعلق بذلک - انوار - فتاوی زعفرانی - مختصر - فقہ شفعوے
تنبیہ - شرح تنبیہ امام اسحٰق شیرازی - شرایع الاسلام - مستوعب در مذہب امام احمد حنبل - مؤلف یکی از اصحاب شافعی
اما از کتب فرایض و علم حساب فرایض سراجی - دستور الفرایض - اصول - فرایض سراجی - شرح ہاشمی - ضوء السراج -
مقتبس - فصول علم حساب - رسالۂ منظوم در علم حساب - رسالۂ منثور در علم حساب **اما از کتب قراءت از اصول و**
فروع وی شاطبی - ترجمہ شاطبی - شرح ابوشامہ - جامع الجوامع قاضی ابونصر - طبقات شیخ جزری - مجدد المقرئین -
و مرشد الطالبین وی - رائیہ مقنع - تیسیر ابوعمرو دانی - کتاب التبیان - مفردات سبعہ قشیری - تجرید ابن فحام - تلخیص
ابوالمعشر طبری - اعلان صفراوی - تبصرۂ ابوطالب - کافی ابن شریح - تمہید ابوعمر بن عبدالبر - کفایہ ابن مہران - سبعۂ
ابن مجاہد - کفایۂ ابوالعلاء ہمدانی - ارشاد ابوالعز قلانسی - ارشاد المبتدین - موجز ابوعلی اہوازی - جامع الوقوف -
خلاصۃ الوقوف - اشارۃ القراءت - رسالۂ احکام ادا و تجوید - رسالۂ عدد آیات و کلمات و حروف قرآن - رسالۂ
خلاف بکر و حفص **اما از کتب اہل تصوف** مرصاد العباد - تذکرۃ الاولیا - منہاج العابدین - حدایق الحقایق - خالصۃ الحقایق
عوارف شیخ شہاب الدین - کتاب انصاف اہل تصوف - نزہۃ الارواح - کتاب ختم ولایت - کتاب شیخ عبداللہ خفیف
طبقات خواجہ عبداللہ انصاری - رسالۂ مناجات وی - غایۃ الامکان - منازل السایرین - کنوز الحقایق - کتاب مناقب شیخ
ابوعبداللہ محمد مانک - روح الارواح - حلیۃ الاولیا - شرح اسماء اللہ - رسالۂ امام قشیری - فوائد شیخ ابوسعید - رسالۂ سلوک
العارفین - رسالۂ منثور الخطاب - رسالۂ سمط اللآلی - رسالۂ اللہ نور السموات والارض امام غزالی - رسالۂ زاد العابدین -
رسالۂ زاد الاخوان - رسالۂ آئینۃ الصغار - رسالۂ اخوان الصفا - منطق الطیر - اسرار نامہ - کنز الرموز - زاد المسافرین - انیس
العارفین - کتاب ذکر خفی - زین المعتقد **اما از کتب تذکیر** احیاء العلوم - کیمیای سعادت - تاج القصص - ارشاد قلانسی
تنبیہ العارفین - روضۃ العلما - قوۃ القلوب - عجائب المخلوقات - نزہۃ النواظر - ویلیات - اسرائیلیات - شرعۃ الاسلام
بحر الفوائد - زاد المقوین - زاد المذکرین - زاد الآخرت - مبکیات - عشرات جمالی - تعلیم المتعلم - کتاب منبہات - بحر العجائب
رسالۂ تحقیق الایمان - پیر تسلیم - مقدمہ او - رسالۂ دو دانش او - رسالۂ منکرات او - مواعظ او رسالہ حماقت اہل اباحت
امام غزالی - رسالۂ اسامی ہفتاد و دو فرقہ مبتدعہ - فوائد مولانا نجم الدین کاشی قزوینی - گلستان شیخ سعدی - بستان وی **اما از کتب**
لغت مستخلص - لسان التنزیل - سامی فی الاسامی - غریبین - صحاح اللغت - تاج المصادر - نصیب الصبیان -

آین کتاب بر مقدمه و پنج قسم و خاتمه ترتیب داده شد و ریاض الناصحین نام نهاده شد در حدود سنه خمس و ثلثین و ثمان مایه در ایام معدلت سلطان المعظم والخاقان الاعظم حافظ بلاد الله ناصر عباد الله باسط اجنحة الامن والامان السلطان بن السلطان ابو المظفر شاهرخ سلطان[1] خلد الله تعالی ملکه و سلطانه و اعلی امره و شانه آن پادشاه دین پرور پاک مذهب پاک اعتقاد که دین اسلام و شریعت سید عالم علیه السلام بفر دولت وی از نو سر زیب و زینت یافت

اما مقدمهٔ این کتاب در احوال کودک و در وی دو مقام ست

مقام اول قبل از بلوغ مقام دوم بعد از بلوغ بدانکه مقام اول که پیش از بلوغ ست کودک را در وی دو منزلست منزل اول آنکه هیچ عقل ندارد و منزل دوم آنکه کودک عاقل ست اکنون درین دو منزل چون کودک را نصاب باشد که آن دویست درهم ست یا چیزی که بدویست درهم ارزد و زیاده از حالت اصلی وی باشد هرچند بران نوع نصاب زکوة نباشد چون نامی نباشد اما صدقه فطر باشد در کل روایات و قربانی باشد در یک روایت و چون زمین عشری داشته باشد و چیزی حاصل شود ازان از عشریات بران عشر باشد و چون زمین خراجی داشته باشد صالح زراعت خراج بران واجب شود و چون کسی در مؤنت وی باشد شرعًا نفقه آن کس بروی واجب شود این پنج واجب مالی بروی باشد سوال بیرون ازین پنج واجب مالی از عبادات چیزی بر کودک فرض و واجب می شود یا نی جواب اگر صبی غیر عاقل باشد هیچ واجب دیگر نیست بروی باتفاق اما اگر عاقل باشد قول جمهور آنست که هیچ واجب دیگر نیست بروی غیر ازین پنج واجب مالی اما امام ابو منصور ماتریدی رحمة الله علیه و بسیاری از عراقیان برآنند که بر صبی عاقل ایمان فریضه است چنانکه نفس وجوب و وجوب ادا هر دو در حق وی ثابت ست و همچنین قاضی ابو زید بر صبی عاقل نفس وجوب ایمان هست ولیکن وجوب ادا نیست پیش از بلوغ و صحیح قول جمهور ست و این روایت در توضیح و در عامهٔ کتب اصول مذکور ست ولیکن بر ولی وی هست که از معاصی و منکرات او را نگاه دارد و در فصول عمادی میگوید که خواص باید که عوام کودکان را ایمان و شرایع تعلیم کنند اما مقام دویم که بعد از بلوغ ست بدانکه چون کودک بالغ باشد و عاقل باشد اول چیزی که بروی فریضه شود فقد فکر ست پس ازان فکر کردن در ملکوت سموات و ارض و غیر آن از مخلوقات قال الله تعالی قل انظروا فی ملکوت السموات والارض فما خلق الله من شئ و بعد از فکر معرفت الله تعالی واجب می شود و این تقریر موافق مقاصد و شروح آنست ولیکن چون قصد فکر و فکر کردن در مصنوعات مقصود بالذات نیستند ازان جهت میگویند که اول فریضهای مقصود وی شناخت خداوند ست عز و علا و امام شافعی رح در اول فقه اکبر خود گفته ست اول چیزی که بر بنده فریضه شود شناخت خداوند تعالی است با مقدمهٔ آنکه فکر ست و این تقریر بهتر ست در کشف منار گفته ست که اول چیزی که بر بنده واجب شود شناخت خداوند ست و ایمان بذات و صفات و یگانگی وی و چون بنده عاقل بالغ ایمان آورد فریضهای که تابع ایمان ست و فروع ایمان ست دو نوع ست فریضهای دائمی چون اجتناب از کفر و نفاق و شرک و ردت و بدعت و معصیت و اخلاق بد ازین جمله دور بودن بروی فریضه شود در وقتی که ایمان آورده و همچنین اخلاق دایمی نیکو که فرض دایمی باشد چون اخلاص و محبت خداوند تعالی بروی فریضه شود و آنچه فرض موقت باشد از عبادات چون نماز و روزه و زکوة و حج و غیرها

(۱) میرزا معین الدین شاهرخ فرزند رابع تیمور خان است توفی سنة ۸۵۰ هـ. [۱٤٤٦ م.] فی ری

و از معاملات چون طلب و کسب حلال و مناکحات و ازدواج و عادات و سایر معاملات و مانند آن چون وقت آن میرسد علم و عمل آن و نگاه داشتن حد فرمان در آن بروی فریضه می شود این طریق را باید داشتن و چون بنده مومن بفرض و واجب و سنت قیام نماید در زمره مخصوصان ان الذین امنوا و عملوا الصالحات در آید که کل اعمال صالحه در روایت فقیه ابو اللیث و غیره آمده است که تفسیر اعمال صالحات باقامت فرض و واجب و سنت کرده اند و سفیان ثوری طیب الله روحه نیز برین ست و چون بنده ایمان و عمل برین باشد بسعادتی که آدمی را میباشد برسد و شایسته بهشت و دیدار حق گردد حق تعالی توفیق رفیق گرداناد بمنه

ولطفه | قسم اول در فرایض و واجبات که از قبیل اعتقاد است و درین قسم چهار باب است | وکرمه

باب اول در معرفت الله تعالی

بدانکه ائمه کلام و علماء اسلام رحمهم الله متفق اند برآنکه حقیقت ذات حق سبحانه و تعالی مدرک عقول و اوهام و معلوم خاص و عام نیست بلکه عقل همه عاقلان و فکر همه عارفان در بیدای الوهیت او سرگردان و حیران ست و همه از ادراک عظمت و کبریاء او عاجز و قاصر اند

رباعی گفته خودم در خور اثبات تو نیست | واندیشه من بجز مناجات تو نیست
در معرفت چونیک فکری کردم | داننده ذات تو بجز ذات تو نیست

در فواید شیخ ابو سعید قدس سره می آرد که حقیقت ذات خداوند را بعقل در نتوان یافت زیرا که عقل محدث ست و ذات او قدیم و محدث را بقدیم راه نیست حکایت شیخ ابو الحسن خرقانی رحمة الله علیه میگوید علمای امت متفق اند که خدا را بعقل توان شناخت و ابو الحسن بعقل نگریست او را نابینا دید تا خداوند او را بینائی و دانائی نداد نه بیند و نداند و ما بسیار کس را از غرور عقل باز آورده ایم رباعی

هر آنچه ممکن دانستن ست و دانستم | بهانکه حضرت او را نمیتوان دانست
ز ذات او بجز اسما نمیتوان دانست | وے حقیقت او را نمیتوان دانست

و از ینجاست که رسول علیه السلام فرمود تفکروا فی آلاء الله و لا تتفکروا فی ذاته یعنی اندیشید در نعمتهای خداوند تعالی و میندیشید در ذات وی تا از فکر کردن در نعمتهای وی شکر بر خود واجب بینید و از فکر نا کردن در ذات او تعالی و تقدس عقل و ایمان شما بسلامت ماند که دانستن حقیقت ذات غیر او را محال باشد لاجرم فکر را در ذات بیچون و بیچگونه او مجال نباشد شعر

حضرتے را که کس نداشتش | فکر آنجا بجز خطا نبود
فکر در ذات حق روا نبود | ذره نیست در همه عالم
کانچه معلوم شد خدا نبود | که بهستی او گواه نبود

بلکه اگر چه بعضی جایز شمرده اند و گفته اند که شاید حق تعالی بنده را بحقیقت ذات خود دانا گرداند اما هیچ کس نشان باز نداده و اگر دانست خود را دانست شعر

ای حضرت عزت تو والا | از گفت بگوے لا و الا
ای کون و مکان زپای تا فرق | در بحر محیط مشیت غرق

اما حق معرفت حق سبحانه و تعالی و حد شناخت وی که شرع بآن ناطق و نص بآن وارد ست آنست که ذات پاک او را بدوازده صفت بشناسی که ده از آن صفات ثبوتی ست یعنی آن صفت ذات و را هست و ثابت ست و دو صفت تنزیهی اگر چه صفات تنزیهی که ذات او تعالی و تقدس از آن منزه و پاک ست بسیار ست اما کل آنها درین دو صفت داخل ست پس در بیان این معانی درین باب پنج فصل یاد کنیم

فصل اول در هستی و یگانگی خداوند تعالی

بدانکه همه صفات خداوند قدیم ست برابرست که صفات ذات باشد یا صفات افعال وصفات ذات **بیت** حیوة است وبقا وعلم وقدرت ؛ بصر سمع وکلام ست وارادت ؛ واین همیشه صفات ذاتست وصفات افعال همچون خلق ورزق واحیا واماتت ومثل آن وقدریه صفات فعل را محدث میگویند وآن خطا وغلط ست زیراکه ذات او محل حوادث نیست ازان ده صفت ثبوتی اول هستی خداوندست جل وعلا باید که بزبان مقر آئی وبدل اعتقاد کنی که خداوند تعالی است نه چنانکه معطله گفتند عالم را صانع نیست ودهریه هستی حق را منکر شدند پس بشناسی وباور داری که صانع هست این بساط اغبر واین قبه اخضر برافراشته ونگاهداشته اوست واو نیست جز حضرت معبود مطلق وپادشاه بحق که مقدر بے علت ومصور بے آلت ست یعنی خداوند عز وجل **حکایت** درکتاب عجایب المخلوقات وغرایب الموجودات می آرد که از اعرابی در بادیه سوال کردند که بچه شناسی وبچه دانی که عالم را صانعی هست اعرابی نظر کرد دران صحرا بعرهای شتر دید افگنده ونشان قدم رونده گفت که البعرة تدل على البعير ؛ اثار القدم تدل على المسير ؛ وهيكل العلوى بهذه اللطافة ؛ وهيكل السفلى بهذه الكثافة ؛ اما تدلان على الصانع الخبير **شعر** ففي كل شئ له اٰية ؛ تدل على انه واحد ؛ **بیت** هرچه بینی بیان قدرت اوست ؛ هرچه یابی نشان حکمت اوست ؛ **حکایت** در زاد المقوین می آرد که در زمان مامون خلیفه رسولی از روم بمامون فرستادند ومردی مهیب دیدار با او ونامه بود باآن رسول ومضمون نامه آن بود که این مرد که بشما فرستادیم دهریست وصانع را منکر است فاما طبیب بس حاذق ست شرط میکند که اگر کسے بر هستی صانع دلیل تواند گفت من معزول شوم واز دعوی گری بیزار شوم واینجا همه اطبائے روم در کار او حیراند وعلما در مناظره کردن با او عاجز وسرگرداند آنجا اگر کسے بود که با او مناظره تواند کرد والزام تواند داد پس خوب باشد خلیفه علما واهل مشورت را جمع کرد وبا ایشان مشورت کرد گفتند ای خلیفه اول ورا در طب تجربه کنیم آنگاه در عمل بنگریم تا چه توان کرد روز دیگر بیامد سی صد کس هریک قاروره برداشته آبگین زید را عمرو برگرفت وازان عمرو را زید برگرفت وهریک طلسمی کرده وهمه را بیاوردند ودر پیش وی بنهادند واو در آبگینها نظر میکرد ودر رویهای ایشان نگاه میکرد وراست بیرون مے آورد که این ازان زیدست واین ازان عمرو همچنانکه طلسم کرده بودند همه را راست بیرون آورد وبگفت این بول زید وعمرو است که مختلط کرده اند وعلت ودارو هریک را راست بگفت همه در کار او حیران وعاجز آمدند آنگاه گفتند که در بغداد هیچکس ندانیم که با او بحث تواند کرد یکی گفت خواجه احمد حرب نیشاپوری دوش رسیده وهیچ پیر داو تواند که با وی مناظره کند خلیفه کس فرستاد بنزدیک وی واو را ازان حال خبر داد خواجه فرمود که شما مجلس مناظره بیارائید درسرای خلیفه واو را بسخن مشغول میدارید من دیرتر آیم چون برسم مرا سوال کنید که چرا دیر آمدی تا من جواب گویم همچنان کردند چون خواجه درآمد وبنشست خلیفه سوال کرد که خواجه چرا دیر آمدی خواجه گفت بلب دجله رفتم که طهارت کنم عجبی دیدم بنظارهٔ آن دیر ماندم گفت چه دیدی گفت دیدم که درختی از زمین برآمد وبی آنکه کسی او را ببریدی بیفتاد ودر زمان تختها شد ودر یکدیگر بسته شد وبے درودگری کشتی شد وبے ملاح بر روی آب روان شد بدین نظاره دیر ماندم دهری این سخن بشنید گفت این پیر هزیان گوی آمده که با ما مناظره کند این دیوانه است مناظره را نشاید خواجه گفت هذیان گو می ودیوانه چرا ایم گفت زیراکه محال میگوئی هرگز درخت خود برآید وخود افتد وتخته شود ودر یکدیگر بسته شود وکشتی شود

وبی ملاح در آب روان شد خواجه گفت بس ای ناجوان مرد وقتی که در یک کشتی این محال آمد که بی صانع در آب روان نشود عالمی بدین آراستگی چگونه بی صانع تواند و این آسمان بدین مرتفعی و این زمین بدین محکمی و این چندین هزار صورت بدین زیبائی بخود چون موجود شوند و ایشان را هیچ صانعی نباشد کسی که عالم را بی صانع گوید هذیان گوئی و دیوانه او باشد دهری متحیر شد لحظه در اندیشید پس سر بر آورد و گفت بر خود مکابره نتوان کرد انگشت بر آورد و گفت لا اله الا الله محمد رسول الله و مسلمان شد و خواجه این سخن را از برای الزام حجت گفت نه آنکه او را اراده کذب بوده باشد و بعضی گفته اند از امام غزالی رحمة الله علیه مثل این مرویست پس چون هستی خداوند جل جلاله بدلیل عقلی و نقلی ثابت شد بدانی و باور داری که خداوند یکی ست نه چنانکه مغان گفتند دو است اهرمن و یزدان و نه چنانکه ترسایان گفتند ثالث ثلاثة زیرا که او یکی ست اما نه از روی عدد بلکه یکی ست در خدائی و بی نظیر در پادشاهی نه ذات وی قسمت پذیرد تا کم از آن شود که هست و نه جز پذیرد تا بیش از آن گردد که هست یعنی احد حقیقی آن بود که هست از وی و وضع بروی جائز و ممکن نبود زیرا که هر چیز که رفع از وی و وضع بروی جائز بود آن چیز مرکب بود و مرکب احد نبود چون بدیده عقل تامل نمائی احدیت صفتی ست که جز ذات مقدس وی را سزا نیست و دیگر هر موجود که در عالم ست چون نظر تفکر در وی کنی یکی نیست مثلاً یک آدمی را چون تفحص کنی دست و پای و اجزا و اعضا ظاهر او باطنا یکی چگونه بود سی صد و شصت رگ و دویست چهل پاره استخوان یکی چگونه بود و چندین هزار تار موی اگر همه یک تار مویست که سرش دیگر بود و پایان دیگر و این جانب دیگر و آن جانب دیگر اوست آن خداوندی که هر تاری را کشاده کرده و بالماس قدرت سفته گردانیده تا بخار از وی بیرون میرود یکی چگونه بود و اگر مثل جوهر فرد و لایتجزی تصور فرمائی هم یکی نبود زیرا که در حال وجود یا ساکن بود یا متحرک اگر ساکن بود سکون در وی دو بود و اگر متحرک بود حرکت با وی دو شود پس ثابت شد که بحقیقت یکی ذات پاک ویست جسم نی و جوهر نی و عرض نی در مکانی نی در چیزی نی متجزی نی متبعض نی عبارت از وی این آمد که قل هو الله احد یعنی بگوی و برسان ای محمد که خداوند یکی ست و لا فرق بین الواحد و الاحد عند اکثر اصحابنا بعضی میگویند در نفی احد بلیغ ترست و در اثبات واحد عظیم تر پس احد اشارت بهستی دارد و واحد اشارت بیگانگی بعضی میگویند احد آنست که بود و همتا نبود و واحد آنست که یکی بود و دو نبود جنید میگوید الاحد بذاته واحد بصفاته یکی ست بذات یگانه است در صفات شبلی میگوید الاحد بالفضل و الواحد بالعدل بعضی میگویند وقت آمرزش احد ست و غفار و وقت نگاهداشت واحد ست و ستار شبلی میگوید واحد ترا بسنده است از کل اما کل ترا بسنده نیست از واحد سلطان العارفین میگوید یگانگی او بسیار مردان را عاجز گرداند و بسیار عاجزان را بمردی رساند پیر هرات خواجه عبد الله انصاری میگوید توحید آن نیست که او را یگانه گوئی توحید آنست که او را یگانه باشی جنید میگوید یکی از اهل علم را پرسیدند که توحید چیست گفت یقین تو سایل گفت بیان کن گفت آنکه بشناسی که جنبش و آرامش خلایق همه بفضل خداوند ست و کس با وی شریک نیست قوله تعالی وما کان معه من اله اذا لذهب کل اله بما خلق الایه این است و جز این نیست که خداوند یکی ست قوله تعالی انما الله اله واحد در کتب کلامی در مدارک و غیر آن از تفاسیر می آرد که خداوند یکی ست بدلیل آنکه اگر خلق را دو خالق بودی و عالم را دو صانع بودی حال از دو بیرون نبودی یا هر دو در آفریدن اشیا موافق بودی یا مخالف اگر موافق بودی موافقت دلیل عجز هر دو بودی یا دلیل عجز یکی

ازہر دو از برای آنکہ فاعل مختار موافقت نکند غیر خود را در امور الا از عجز و عاجز خدائی را نشاید و اگر ہر دو مخالف یکدیگر باشند مثل آنکہ یکی خواہد کہ چیزی را بیافریند و آن دیگر خواہد کہ ضد آن بیافریند دران محل مثلا یکی خواہد کہ حیوۃ بیافریند در شخصے و دیگری خواہد کہ موت بیافریند کار از دو بیرون نباشد یا مراد ہر دو حاصل شود و این محال ست یا مراد ہیچ یک حاصل نشود و این دلیل عجز ہر دو بود یا مراد یکے حاصل شود و از دیگری حاصل نشود و این دلیل عجز یکے از ہر دو بود و عاجز خدائی را نشاید پس ثابت شد کہ خداوند یکی ست و این را دلیل تمانع گویند قولہ تعالی لو کان فیہما الھۃ الا اللہ لفسدتا فرد ولایتی ز دو شحنہ فساد میگیرد ز دو خدای کہ بیند صلاح در عالم **حکایت** در شرح اسماء اللہ می آرد کہ شبلی در بازار برفقائی بگذشت کہ آواز میداد ہلا کجا باید کہ یکی بیش نماند در رقص آمد و میگفت خواجہ دو کی بودہ است او آن یگانہ است کہ اگر یار تو باشد از خصم اولین و آخرین باک نداری **حکایت** ہم از شبلی نقل ست کہ در بازار بغداد میگذشت در بدو ارادت خود بازرگانی حساب قماش خود بر میداشت بمحاسبی محتاج بود شبلی را دید و گفت خواجہ بنشین و حساب قماش من برگیر بازرگان بر شبلی مبالغی از اعداد بر شمرد چون بآخر رسید پرسید کہ چند ست شبلی گفت یکے بازرگان گفت تو مگر دیوانہ شبلی گفت تو مگر بیگانہ ندانستہ کہ آنچہ حقیقت باشد یکی ست و باقی مجاز قولہ تعالی قل ھو اللہ احد بعضے میگویند سبب نزول این سورہ آن بود کہ مشرکان عرب بت می پرستیدند روز نزدیک رسول علیہ السلام آمدند و گفتند ای محمد تو خدایان ما را می بینی و ما خدای ترا نمی بینیم از صفت او چیزی بگوی تا ما بدانیم کہ ما را بخداوند کہ میخوانی و بعبادت کہ میفرمائی این سورہ نازل شد کہ قل ھو اللہ احد یعنی بگوی و برسان ای محمد کہ آن خداوندی کہ من رسول ویم و شما را بعبادت وے میخوانم اللہ است کہ آفرینندۂ جہان ست و روزی دہندۂ آدمیان ست و او یکی ست در خدائی و بی نظیر در بادشاہی اللہ الصمد الصمد پناہ نیازمندان ست بزرگواری کہ خلق حاجتہا بدو بر دارند قول دیگر الصمد الباقی آن خداوند یگانہ کہ بقا صفت اوست قولہ تعالی کل من علیہا فان ویبقی وجہ ربک ذو الجلال والاکرام وقولہ تعالی کل شیء ھالک الا وجہہ عکرمہ گوید الصمد الذی لیس فوقہ احد صمد را اولیاء محمد علی حکیم ترمذے میگوید صمد ازلی ست بی عدد و قایم ست بی عمد و باقی ست بی مدد بعضی میگویند تفسیر صمد آنست کہ حق تعالی میفرماید لم یلد ولم یولد یعنی صمد آن خداوند ست کہ کس از وی نزاد و این نفی پدر لیست و وی از کس نزاد و این نفی فرزند لیست ولم یکن لہ کفوا احد و این نفی جفت ست کہ جفت کفو باشد و ویرا کفو نیست جفت نبود اہل تحقیق میگویند ہر کس این سورہ را برخواند و اعتقاد دارد از ہمہ علتہای کفر بیزار شود زیرا کہ معطلہ میگویند عالم را صانع نیست فلاسفہ میگویند ہست اما ویرا نام نیست ثنویان میگویند شریک دارد و مشبہہ میگویند بخلق ماند و جہودان و ترسایان مے گویند زن و فرزند دارد مغان میگویند مثل و کفو دارد چون بندۂ مومن گوید ہو از معطلہ بیزار شود چون گوید اللہ از فلاسفہ بیزار شود چون گوید احد از بت پرستان بیزار شود چون گوید الصمد از مشبہہ بیزار شود چون گوید لم یلد ولم یولد از جہودان و ترسایان بیزار شود چون گوید ولم یکن لہ کفوا احد از ہمہ مغان بیزار شود چون این سورہ برخواند خالص و مخلص و موحد شدہ باشد محققان میگویند در ہر کلمہ ازین سورہ اشارتیست والہان را خطاب کرد و گفت ہو با ارواح گفت اللہ با دلہا گفت احد با عقول

گفت صمد باتن و شخص گفت لم یلد ولم یولد با نفس گفت و لم یکن له کفوا احد والها نرا خطاب کرد گفت هو عالمانرا گفت الله مشتاقانرا گفت احد محتاجانرا گفت الصمد عاقلانرا گفت لم یلد ولم یولد عامهٔ خلایق را گفت ولم یکن له کفوا احد هرکه دانست که هو اشارتست بوی واله بود هرکه شناسد که الله است عالم بود هرکه داند که احدست مشتاق بود هرکه معلوم کند که صمدست عاقل باشد هرکرا یقین گردد که لم یلد ولم یولد صفت اوست مؤمن باشد هرکه باور دارد که ولم یکن له کفوا احدست موحد مطلق باشد در حقایق التفاسیر می آرد از واسطی که گفت اصل توحید طیرانست در میدان تجرید و استقامت نزدیک احکام او تسفر بد و قطع خوف و رجا از قریب و بعید و تسلیم امر بسوی حق لیحکم کیف یرید و توحید خداوند اجل جلاله یکی گفتن و یکی دانستن و یکی اعتقاد کردنست و توحید جزو ایمانست چون در ایمان آوردن بخداوند سه چیز فریضه است چنانکه شیخ ابو المعین در تبصره گفته است ایمان بخداوند سه قسمست ایمان بوجود وی ایمان بوحدانیت وی و ایمان بصفات وی و در روایت تبصره آمده است

والرکن الاهم من الارکان الخمسة التی هی الاعتقادات المفروضة هو الایمان بالله تعالی و هو منقسم الی اقسام ثلثة احدها الایمان بوجوده لیسلم عن التعطیل ثم الایمان بوحدانیته لیسلم عن الشرك ثم الایمان بصفاته لیسلم عن التشبیه وقد نطق الکتاب بجمیع ذلك در تفسیر حقایق می آرد از شبلی که گفت تولد اسلام از ایمانست و تولد ایمان از معرفت و تولد معرفت از هدایت و نصرت و هدایت و نصرت نمی باشد الا بشرح و تنویر قوله تعالی افمن شرح الله صدره للاسلام در منور می آرد از امام ابو منصور ماتریدی رح که گفت

المعرفة معرفة الله بلا کیف و محله الصدر و الایمان معرفة الله بالالهیة و محله القلب و هو داخل الصدر والمعرفة معرفة الله بصفاته و محله الفواد و هو داخل القلب والتوحید معرفة الله بالوحدانیة و محلها السر و هو داخل الفواد و هذا معنی قوله تعالی مثل نوره کمشکوة فیها مصباح الآیه فاذن عقود اربعة لیس بواحدة ولا بمتغایرة فاذا اجتمعت صارت دینا از شیخ ابو سعید ابو الخیر رح سوال کردند که معرفت چیست و توحید چیست و ایمان چیست و اسلام چیست گفت شناخت بدل یعنی معبود معرفتست و اقرار زبان بیگانگی او توحید است و گرویدن بدین هر دو ایمانست و استقامت با این هر سه اسلامست و استوار داشتن این هر چهار دینست الهی

همه را بر ایمان و توحید میران و برضا و لقای خود برسان یا اکرم الاکرمین

فصل دویم در ثبات حیوة و علم قدرت حق

بدانکه حضرت او تعالی و تعظم موصوفست بصفت حیوة و علم و قدرت وحی است بحیوة که موت و فوت گرد سرادقات کبریائی او نگردد و فنا بر فنای حضرتش نگذرد و شعر هو الحی المدبر کل امر ۞ هو الحق المقدر ذو الجلال ۞ و عالمست و علم او محیطست بهمه اشیا قوله تعالی وان الله قد احاط بکل شیٔ علما و قوله تعالی وهو بکل شیٔ علیم از علی تا ثری هیچ چیز بر علم او پوشیده نیست نه چنانکه معتزلیان گفتند او عالمست اما او را علم نیست بلکه هرچه رود از علم او رود و از قدرت او پدید آید عدد ریگ بیابان و برگ درختان و ذرهای زمین و آسمان و اندیشهٔ دلها و موی جهار پایان در علم وی همچنان مکشوفست

عدد

وعده آسمانها و ملک و ملکوت در قبضهٔ قدرت ویست قوله تعالی تبارك الذی بیده الملك وهو علی کل شیٔ قدیر
صاحب کشاف میگوید معنی آنست که بزرگوارست و پاینده است و باخیر بسیارست آن خداوند که ملک در قبضهٔ قدرت اوست
و او بر همه چیز قادر و تواناست و قدرت وی برکمالست که هیچ ضعف را بدان راه نیست هرچه خواست کرد و هرچه خواهد کند هفت
آسمان و هفت زمین و عرش و کرسی و هرچه هست در قبضهٔ قدرت وی مقهور و مسخر ست و بدست هیچکس جزوی هیچ چیز نیست
و و برادر آفرینش یار و انباز نیست و دلهای بندگان تصرف اوست وحدیث صحیح بدان ناطق چنانکه در صحیح مسلم می آید
بروایت عبد الله ابن عمرو از رسول علیه السلام که فرمود ان قلوب بنی ادم کلها بین اصبعین من اصابع الرحمن کقلب
واحد یصرف حیث یشاء یعنی بدرستیکه همه دلهای بنی آدم میان دو صفت از صفات حضرت رحمن ست همچون دل یک کس
که میگرداند آنرا هرچون که خواهد و در شرح صحیح مسلم و در شرح لمعات نیز می آرد که از اصبعین صفت لطف و قهر مرادست هر کرا
او راه نمود هیچکس او را گمراه نتواند کرد و هر کرا او گمراه گرداند کیست که او را راه راست تواند نمود قوله تعالی امن یهد الله فلا مضل له
ومن یضلله فلا هادی له حکایت سفیان ثوری رضی الله عنه میگوید بنده باشد که او بت می پرستد و عاقبت او دوستی
از دوستان حق خواهد بود چون در ازل حکم وی بسعادت وی رفته بود زود باشد که از بت پرستی باز آید و خداپرست گردد برین حضرت
کس را چون و چرا نمی رسد یفعل الله ما یشاء بقدرته و یحکم ما یرید ان الله لیس بظلام للعبید قوله تعالی الله لا
اله الا هو الحی القیوم یعنی معبود بسزا و موجود بی همتا که جز او خدای دیگر نیست سزای پرستش الحی زنده همیشه القیوم
پاینده بی همتا وجود حقیقی و براست که از اول و آخر مبراست حجة الاسلام غزالی در کیمیا می آرد که این که همه دی است
خاصیت الهیت ست که هست بحقیقت ویست و بس و در وجود جز وی باوی هیچ چیز دیگر نیست و هرچه هست نور ذات ویست
بس تبع وی بود نه باوی بود چنانکه نور آفتاب تبع آفتاب بود و موجود دیگر نبود در مقابل آفتاب باوی هم چون دوئی پیدا
آید نقصان باشد در تفسیر ثعلبی می آرد از شاه مفسران عبد الله بن عباس رضی الله عنهما که گفت یا حی یا قیوم اسم اعظم
خداوندست در فردوس الاخبار می آرد که ابو امامة الباهلی رضی الله عنه روایت میکند از رسول الله صلی الله علیه وسلم که فرمود
اسم اعظم حق تعالی در سه سوره است البقره و آل عمران وطٰهٰ عمر بن ابی سلمه میگوید نظر کردم درین سه سوره دیدم اسمای که
نبود در غیر این سه سوره در قرآن در البقره الله لا اله الا هو الحی القیوم و در آل عمران الم الله لا اله الا هو الحی القیوم
و در طٰهٰ وعنت الوجوه للحی القیوم و در اصول الامشی می آرد که فضیلت نیست بعضی اسماء الله تعالی را بر بعضی از برای
آنکه مسمی بکل خداوندست بس مراد زیادتی ثواب باشد بذکر وی از اسم اعظم نه زیادتی فضیلت در ذات وی قوله تعالی
لا تأخذه سنة ولا نوم نگیرد او را خواب سبک و نه خواب گران از برای آنکه خواب تغیرست و تغیر بروی روا نیست
و از برای آنکه خواب قهرست و خداوند تعالی قاهرست نه مقهور و از برای آنکه خواب استراحت ست و نرسد او را رنج تا طلب
راحت کند و از برای آنکه خواب برادر مرگ ست و خداوند تعالی از مرگ منزه است و از برای آنکه اگر خواب کند غافل شود و
چون غافل شود در ملک و تدبیر او خلل پیدا شود و او پاک ست از همه عیبها و نقصانها در تفسیر ثعلبی می آرد بروایت ابوهریره
رضی الله عنه از رسول خداوند تعالی که در خاطر موسی علیه السلام خطور کرد که خداوند تعالی خواب میکند یا نی و در روایت دیگر چنان آمده

که قوم موسیٰ سوال کردند که میخواهیم بدانیم که خداوند تعالی خواب میکند یا نی حق تعالی فرشته بسوی موسیٰ فرستاد که ای موسیٰ سه شبانه روز
خواب مکن موسیٰ فرمان بجای آورد بعد ازان فرمان آمد که دو قرابه بدست گیر و نگاهدار موسیٰ علیه السلام آن دو قرابه بدست گرفت
چون سه شبانه روز خواب نکرده بود ناگاه خواب بروی غلبه کرد و آن دو قرابه از دست وی بیفتاد و بشکست فرمان حق در رسید که ای
موسیٰ تو در خواب شدی دو شیشه را نگاه نتوانستی داشت اگر ما که خداوندیم خواب کنیم آسمانها و زمینها را که نگاه میدارد در حدیث
می آید که این مثالی بود که حق تعالی بموسی علیه السلام نمود قوله تعالی ما فی السموات وما فی الارض مر حضرت جلال اوراست
آنچه در آسمانها و آنچه در زمین ست هرچه هست و هرکه هست همه مملوک و ملک ویست از مکان و زمان و قواعد و ارکان و رمال و جبال
و بحار و انهار و اشجار و اثمار و سایر و طایر و قواعد و راکد و قلیل و کثیر و نقیر و قطمیر و جن و انس و نوع و جنس و جواهر و لآلی و ایام و لیالی
همه ازان اوست و یادگاری از وست نکته زلیخا تا یوسف ندیده بود صورت او بر دیوار ها نگاشته بود تا اورا بدان آرام بود چون با
یوسف در مستقر دولت قرار گرفت آن خانه مصور را ویران کرد ای جماعتی که نشانه محبت ما شده اید این آسمان و زمین و جمله مکونات
و مصورات یادگاری از ماست تا هرچه از ایشان نگاه کنید یاد ما آرید **مثنوی**

گر نبودی رنگ ازو در لاله زار || کی زدی بلبل بر آنجا ناله زار
در همه گلزار رنگ و بوی ازوست || او منزه از صفات رنگ و بوست

قوله تعالی من ذی الذی
یشفع عنده الا باذنه کیست آن کس که شفاعت تواند کرد کسی را نزد وی الا باذن و فرمان وی در تفسیر کشف و بیان می آرد
که اهل اشارت میگویند جذب کرد این کلمه دلهای بندگان را جلالا و اجلالا پاک ست آن خداوند که نیست هیچ وسیلت بسوی وی
الا هم بوی حکایت در شرح اسماء الله می آرد که درویشی بمرتبه وحدت نزدیک بود چشمش بر صاحب جمالی افتاد دلش بر اثر چشم
برفت دست غوغای عشق خرمن صبرش بر باد داد طاقتش طاق شد درویش همت در بست تا آن مقصود جان و مراد دلش را
از پیش برگرفتند اصحاب بملامت با او گفتند کسی با دوست این کند گفت او من هو یتعرض لقلبی یعنی او که باشد که پیرامن
دل ما گردد ای درویش هیچ مخلوقی را استحقاق آن نیست که دلی با وی آویخته شود لا یستحق احد ان یلتفت الیه القلوب
الا هو قوله تعالی یعلم ما بین ایدیهم وما خلفهم مجاهد و عطا و سدی مفسر میگویند یعلم ما بین ایدیهم من امر الدنیا
وما خلفهم من امر الآخرة ضحاک و کلبی میگویند میداند آنچه از پیش گذشته و آنچه از پس بیاید مقاتل و واقدی میگویند
میداند آنچه پیش از آفریدن و فرشتگان بوده است و آنچه بعد از خلق ایشانست بعضی گفته اند میداند آنچه کرده اند از خیر و شر
و آنچه ایشان کنند که آن ندای اسیر نفس و شیطان بیت اگر دانی که میداند پشیمان شو پشیمان شو و گر گویی نمیداند مسلمان شو مسلمان شو
چون علم او محیط ست باحوال و افعال و اقوال بندگان و ظاهر و باطن ایشان بر علم او پوشیده نیست و نهان خلق از و مستور
نیست قوله تعالی یعلم السر واخفی مراقب احوال خود باش که می بیند و یک لحظه از قول و فعل غافل مشو که میداند قوله تعالی
ولا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء فرا نرسند و دانا نشوند بچیزی از علم و دانش الا بآنچه او خواهد که ایشانرا دانا گرداند
و اطلاع دهد بران دل خواست که قدرت بر کمالش معلوم کند خیره گشت و فریاد برآورد که ای عز تو رقم ذل بر جبهه همه عزیزان
کشیده وای صفات تو عقل همه خردمندانرا متحیر گردانیده بنده بیچاره با چندین ضعف و تحیر فرو مانده گی چه قوت آن دارد که
در میدان جبروت جولان نماید آری درین درگاه جز به نیاز و شکستگی راه نتوان برد فرد چون زلف بتان شکستگی عادت کن

تا صید کنی هزار دل در نفسی ❁ ان الله لغنی عن العالمین از برای آن گفت تا تو از دایره فقر و مسکنت خود تجاوز نکنی و اگر وقتی بحکم
آنکه جرعه بر تو ریزند خود را از حریفان مجلس نه پنداری فرد ای خواجه حدیث همنشینان اینست ❁ از حال گدایان سر کوی مپرس ❁ قوله تعالی

وسع کرسیه السموات والارض ابن عباس و مجاهد و سعید بن جبیر میگویند کرسی بمعنی علم ست یعنی پر کرده است و محیط گشته است علم وی با آسمانها و زمینها بعضی گفته اند کرسیه ای سلطانه و ابو جعفر محمد جریر طبری در تفسیر خود میگوید وسع کرسیه ای وسع عبادة السموات والارض ابو موسی و سُدّی مفسر و غیر ایشان میگویند کرسی بعینه مراد است و آن از یک لولوا ست علی و مقاتل میگویند درازی هر پایه از کرسی مثل هفت آسمان و هفت زمین ست و او در پیش عرش ست و کرسی را چهار ملک برداشته اند هر ملکی را از آن چهار روی ست و قدمهای ایشان پانصد ساله راه فروتر از صخره است که در زیر هفتم زمین ست یک فرشته بر صورت سید بشر یعنی آدم علیه السلام و او رزق آدمیان و بار انرا از خداوند تعالی در میخواهد از سال تا بسال و یک فرشته بر صورت سید انعام ست یعنی ثور و او رزق چهارپایان را از خداوند تعالی در میخواهد از سال تا بسال و علی وجهه غضاضة منذ عبد العجل من دون الله و یک فرشته بر صورت سید سباع یعنی شیر ست در میخواهد از خداوند تعالی روزی سباع را از سال تا بسال و یک فرشته بر صورت سید طیور یعنی کرگس در میخواهد از خداوند تعالی رزق مرغان را از سال تا بسال در اخبار آمده است که میان حمله عرش و حمله کرسی هفتاد حجاب ست از ظلمت و هفتاد حجاب از نور پری هر حجابی پانصد ساله راه است اگر آن حجابها نبودی حمله کرسی بسوختی از نور حمله عرش حسن رح میگوید کرسی همان عرش ست بعینه و بعضی گفته اند کرسی نام فرشته ایست از فرشتگان اضافت کرد او را بحضرت خود از برای تنبیه بندگان بر عظمت و قدرت خود یعنی بدرستیکه یک خلق از خلقان من پر میکند آسمانها و زمینها پس بندگان بعقل محدث چگونه دریابند قدرت مرا قوله تعالی ولا یؤده حفظهما و مانده و گرانبار نگرداند او را احفظ آسمان و زمین تا بدانی که عرش حامل و بردارنده او نیست بلکه عرش و حمله عرش برداشته لطف اویند قوله تعالی وهو العلی العظیم العلی الرفیع فوق خلقه العظیم فلا اعظم منه بحقیقت همه اوست پس ای برادر با غیر وی انس مگیر که هر چه جز حق ست درین راه حجاب ست رباعی

در عشق علاقه جستن از تنهائیست
فردی و مجردی ز نیکو رائیست
گر در ره عشق مرد را بینائیست
یکتا رو از آنکه عاشقی یکتائیست

حکایت در منزهة النواظر

می آرد که فاطمه عیال گوید ابو علی رودباری قدس الله روحه در وقت نزع سر بر کنار من نهاده بود گفتم یا ابا علی کیف تجد الامر کار خود چون می یابی گفت یا فاطمه در آسمانها گشاده اند و منازل ملائکه و مقربان بر من عرض میکنند و در بهشت گشاده اند و منازل ابرار و اخیار بمن مینمایند و میگویند یا رودباری بهم تا انس اما این دل جز با او انس نمیگیرد و از وجز او نمیخواهد رباعی

جز با تو همی نباشد آرام دلم
زیرا که تویی از دو جهان کام دلم
بگرفت هوای تو در و بام دلم
گر تو نبدی نبردمی نام دلم

قوله تعالی وهو العلی العظیم سبب نزول این آیت آن بود که مشرکان بت می پرستیدند و میگفتند این بتان ما را شفاعت خواهند کرد نزد حق تعالی این آیت بفرستاد در مشارق می آید بروایت ابی کعب رضی الله عنه که رسول خدا صلی الله علیه وسلم از من سوال کرد که یا ابا المنذر کدام آیت از قرآن نزد تو بزرگوار ترست گفتم الله لا اله الا هو الحی القیوم رسول صلی الله علیه وسلم دست بر سینه من زد و فرمود هنیئا لك هذا العلم یا ابا المنذر یعنی خوشگوار باد ترا این علم ای ابو المنذر

و بزرگی بعضی آیات و زیادتی ثواب در وی از جهت آنست که در وی هم فضیلت ذکرست و هم فضیلت مذکور چون سورة الاخلاص که هردو فضیلت دارد و سورة اللهب که فضیلت ذکر دارد اما فضیلت مذکور ندارد و الا ازین روی که کلام خداوندست همه بزرگ و برابرست الهی ما را حلاوت تلاوت کلام خویش ارزانی دار و عمل بر مقتضای قرآن کرامت فرما بمنک و کرمک

فصل سیم در صفت سمع و بصر حضرت الله تعالی

بدانکه حق تعالی شنوا و بیناست بصفت سمع و بصر و دوری و نزدیکی در شنوای او برابرست آواز پای مورچه که در شب تاریک بر سنگ خاره برود از شنوائی وی بیرون نبود و شنوای او بگوش نبود چنانکه بینائی او بچشم نبود و دانش وی باندیشه و تدبیر نبود و آفریدن وی بآلت نبود اگر او را بصفت سمع و بصر بشناسی چرا مراقب افعال و احوال خود نباشی حکایت شیخ جنید بغدادی رح میگوید هر که او را بشناسد حق شناخت وی یعنی بصفت علم و قدرت و سمع و بصر قادر نشود برانکه یک طرفة العین در حضرت وی عاصی شود خلق آسمانها و زمینها هر چه بهر زبان گویند بآن شنواست که آوازی او را از آوازی باز ندارد در صحیح مسلم می آید بروایت ابوذر غفاری رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم از خداوند تبارک و تعالی که فرمود ای بندگان من اگر اول شما و آخر شما و جن شما و انس شما جمله در یک بلندی بایستید پس بیکبار هر یکی حاجت خود از من درخواهید و من عطا دهم مر هر آدمی را آنچه از من خواسته باشد کم نشود از دریاهای رحمت من همچنانکه سوزنی در دریا زند که آن سوزن بچه چیز باز گردد یعنی آواز همه بشنوم و اندیشه همه را بدانم و حاجت همه را بر آورده توانم و از دریاهای رحمت من هیچ کم نشود و اگر موکد میخواهی از کلام حق بشنو قوله تعالی قد سمع الله قول التی تجادلك فی زوجها وتشتکی الی الله والله یسمع تحاورکما ان الله سمیع بصیر خطاب کرد حبیب خود را بدرستیکه شنود خداوند قول آن زن را که مجادله میکرد با تو ای محمد در امر شوهر خود و مینالید بسوی خداوند و خدای تعالی میشنود سخن گفتن شما را و خطاب کردن و باز گردانیدن سخن شما را بدرستیکه خداوند شنواست بمناجات و تضرع آن کس که زاری کند بسوی وی بیناست بحال آنکه بنالد بدرگاه وی در مدارک و وسیط و عامه تفاسیر می آرد که این آیات در شان خوله بنت ثعلبه و شوهر وی اوس بن الصامت فرود آمد که سخنی رفته بود میان ایشان و اوس از سر غضب از وی ظهار کرده بود ظهار را حکم طلاق بود در جاهلیت اوس اورا بگفت حرام شده بر من خوله میگفت والله ما ذکرت طلاقا سوگند بخدا که تو طلاق نه گفته خوله نزدیک رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله اوس بن صامت پدر فرزند من ست و پسر عم من ست و دوستترین مردمان ست بسوی من و ظهار کرده از من ولیکن سوگند بخدا که ذکر طلاق نکرده رسول علیه السلام فرمود که ترا چاره نمی بینم الا آنکه حرام شده بر وی خوله روی بر زمین نهاد و میمالید و بخدای مینالید و میگریست و هر کرت که رسول علیه السلام فرمودی که طلاق شده بر وی او گفتی والله ما ذکرت طلاقا جدال وی این بود با رسول علیه السلام و شکایت وی آن بود بخداوند که مینالید از درویشی و تنهائی خود و میگفت مرا کودکان خرد اندان ضممتهم الیه ضاعوا و ان ضممتهم الی جاعوا روی بسوی آسمان کرد که قبله دعاست و میگفت اللهم انی اشکوا الیک خوله هنوز با رسول علیه السلام درین سخن و درین زاری بود که اثر وحی بر جبین رسول علیه السلام ظاهر شد جبرئیل امین از حضرت رب العالمین در رسید و این آیت فرود آورد قوله تعالی قد سمع الله

قول التی تجادلك فی زوجها الآیة حق تعالی بسوز دل آن ضعیفه حکم خود را بگردانید وفرمود که اوس رجوع کند بزوجه خود و کفارت ظهار بدهد واین حکم در حق امت تو ثابت شد عایشه صدیقه رضی الله عنها میگوید بزرگوار خداوندی که می شنود همه شنیدنیها را بدرستیکه من در انخانه بودم وسخن خوله که با رسول علیه السلام میگفت میشنودم وبعضے سخنان وی بر من پوشیده میماند وهنوز خوله با رسول علیه السلام در سخن بودند که حق تعالی این آیت بفرستاد در حدایق الحقایق می آرد که مکتوبست در توریت که انا الله لا اله الا انا اری دبیب النمل علی الصفا واسمع خفق الطیر فی الهوی واعلم ما فی القلب والکلی و اعطی العبد علی ما نوی عزیز من نیت خود نیکو کن که حق تعالی مطلع ست بر نیت واندیشه تو وعالم السر والخفیات ست می بیند ومیداند درین درگاه با ادب باش واز حضرت او شرم دار حق شرم داشتن حکایت در روضة خلد می آرد که در مجلسی که نرگس بودی نوشیروان عادل فسق نکردی وگفتی که این بد و چشم بینا می ماند شرم دارم که در نظر نرگس نظر بشوخ چشمے بگشایم ومعصیت کنم بیگانه در نظر ریحان بی جان فسق نمیکند وشرم میدارد وتو با دعوای آشنائی ولاف محبت از نظر بی حد قه حق شرم دار واندیشه کن و یاد کن ازان روز که ترا در موقف حساب بدارند وگرد های ترا یک بیک پیش تو آرند قوله تعالی یوم یقوم الناس لرب العلمین زهی شرمساری وخجالت دران روز در شرح اسماء الله می آرد که فردای قیامت خطاب آید که کیست که گناه نکرده وگناه نه اندیشیده در فضای صحرای قیامت کس نماند الا سر در پیش افگنده مگر یحیی معصوم که سر بر آرند در رسد که یا یحیی انت لم تذنب ام یحیی عصمناك چون این خطاب بشنود او نیز سر در پیش اندازد در کیمیا می آرد که حبشی بنزدیک رسول علیه السلام آمد وگفت یا رسول الله از من گناهان بسیار در وجود آمده مرا توبه باشد رسول علیه السلام فرمود که باشد حبشی روان شد بعد ازان برگشت وگفت یا رسول الله آن زمان که من این گناهان میکردم خداوند میدید فرمود که میدید حبشی چون دانست که حق تعالی میدیده نعره بزد وجان بداد

رباعی

آنها که ز من خدای من می بیند　　کافر بیند بصحبتم ننشیند
گر قصه خود پیش سگی برگویم　　سگ امن پوستین ز من برچیند

وهم در کیمیا می آرد که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود چون روز قیامت شود حق تعالی گروهی را از امت من پر وبال آفریند تا به بهشت پرند فرشتگان گویند شما حساب وترازو وصراط همه را دیدید ایشان گویند از ین همه هیچ یک ندیدیم گویند شما از امت کدام پیغامبرید گویند ما از امت محمدیم علیه السلام فرشتگان گویند عمل شما چه بود در دنیا که این همه کرامت یافتید ایشان گویند ما را دو خصلت بودی یکی آنکه در خلوت از خداوند خود شرم داشتیم که معصیت کنیم دیگر آنکه راضی بودیم برزق اندک که حق تعالی ما را دادی ملایکه گویند حیبست شما را این درجه در حدایق الحقایق می آرد که حیا بر دو نوع ست حیای رب از کرم وحیای بنده از ندم وحیا از حق بمعنی منع ست قوله تعالی ان الله لا یستحیی ان یضرب ای لا یمنع در بعضی اخبار آمده است که خداوند تعالی فرمود که بنده من میخوانی مرا من شرم میدارم که رد کنم دعای ترا وتو عاصی میشوی در من پس شرم نمیداری از من ودر بعضے کتب الٰہی آمده است که بنده من شرم نمیداری از من که روی از من میگردانی وروی بغیر من می آری نمیدانی این را که وسیلت بندگان بسوئے من ست ووسیلتے نیست بندگان را بغیر من پس کجا میروی بنده من باب من مفتوح ست از برای تو وعطای من بند ول مرترا ومن اکرم الاکرمین وارحم الراحمین ام بس نسزد ترا که برگزینی بر من غیر را ودر زبور داود ست علیه السلام که بنده من

روی از بندگی من مگردان که مراچون تو بسیارست اما ترا چون من جز من کسی دیگر نیست **حکایت** در منزهة النواظر می آرد که زنی پارسائی در راهی میرفت جوانی پیش او رسید زن لبی با جمال بود جوان را دل دربند او شد گفت ای سرپوشیده دلم تو مشغول شد توانی که یک ساعت مرا باشی گفت بلی ولیکن جای باید خلوت که کسی ما را نه بیند جوان گفت مرا جای خلوت هست زن با آن جوان برفت چون بخانهٔ خود بُرد در خانه رفتند و در خانه محکم کردند زن گفت ای جوان نگفتی جای رویم که کس ما را نه بیند جوان گفت اینک درها بسته است زن گفت ای جوان الم یعلم بان الله یری چون این آیت بشنید بلرزید و نعره زد و بیهوش شد و زن از خانه بیرون رفت مدتی بر آمد این زن بر در سرای آن مرد گذر کرد مردم را دید دران سرای میرفتند پرسید که این سرای ازان کیست و این مردم چرا در میروند گفتند این سرای زاهدیست که سبب توبه وی این آیت بود الم یعلم بان الله یری **حکایت** در روضة الخلد می آرد که رئیس بصره را باغی بود چنانکه حکام را میباشد روزی بدان باغ خود در آمد زن باغبانرا لبی با جمال دید چنانکه گل از رشک رخسارش پیراهن در تن قبا میکرد و غنچه از خندانش زهد زاهدان هبا میکرد باغبانرا به بهانه از باغ بیرون فرستاد و زن را گفت درهای باغ دربند آن ضعیفه دانست که با او قصد بدی دارد لحظه در پس درختی پنهان شد و باز آمد گفت درها بستم اما یک در مانده که هرچند میکنم نمی توانم بست گفت آن کدام درست گفت آن در که خداوند می بیند مرد چون این سخن بشنید پشیمان شد و توبه کرد و بخانقاه درویشان رفت و یکی از دوستان حق گشت **حکایت** عبدالله بن عمر رضی الله عنهما در راهی میرفت غلامی را دید که گوسفندان نگاه میداشت گفت ای غلام یکی ازین گوسفندان بفروش غلام گفت این گوسفندان ازان من نیست من شبانم عبدالله بن عمر گفت این امین ست بیا تا در امانت اورا امتحان کنیم گفت ای غلام یکی بفروش و خداوند گوسفندان را گوئی گرگ ببرد غلام تبسمی کرد و گفت فاین الله پس خداوند کجاست یعنی خداوند غافل نیست میداند و می بیند قوله تعالی وما الله بغافل عما تعملون و قوله یعلم ما تبدون وما کنتم تکتمون رباعی

ای ذرهٔ و نفس صد گنه از من دیده	ور لطف و کرم پردهٔ من ندریده	ای من تر از هر که بعالم تر بست	ای لطف تو از من ترا آمر زیده

الهی برحمت بی علت که بر ما رحمت فرمائی و هرچه دیدی و نپسندی بکرم از ما در گذار

فصل چهارم دربیان آنکه حق تعالی متکلم ست بکلام ازلی و آفریدگاری صفت اوست وهمه چیز بخواست وی است

بدانکه کلام حق تعالی صفتی ست ازلی قایم بذات وی و از جنس حروف و اصوات نیست یعنی آواز پذیر نیست و عربی و سریانی نیست الا آنکه مخلوقات عبارت می کنند ازوی بعبارات مختلفه خلاف مر معتزله را که گویند کلام خداوند عین این عبارت ست و محدث و این خطا و غلط ست و حق و صدق آنست که کلام خداوند مقرست بزبانهای قرا محفوظ ست در صدور حفظه مکتوب ست در مصاحف بر حقیقت و قرات اصوات قاریانست و نغمات ایشان و حفظ صفت حافظ و محفوظ کلام خداوند تعالی و قرات ما مخلوق و کلام خداوند نا مخلوق چنانکه در امالی میگوید شعر وما القرآن

مخلوق تعالی: کلام الرب عن جنس المقال هر کس قرآن را مخلوق گوید کافر گردد در تفسیر عتابی می آید که بدرستیکه جبرئیل علیه السلام
آواز شنید که دال بود بر کلام حق و آنچه حق تعالی خواسته بود و حق تعالی با موسی سخن گفت قوله تعالی وکلم الله موسیٰ تکلیما
از موسیٰ علیه السلام سوال کردند که تو چه دانستی که حق تعالی با تو سخن میگوید گفت سخن مخلوق از جوانب و جهات شنوند کلام او از غیر
جهات و جوانب شنیدم دانستم که سخن خداوندست و وعده و وعید که حق تعالی ازان خبر داده همه حق ست و صدق و عمل هر چه
فرموده موجب ثواب ست و ترک آن موجب عقاب در حدیث می آید که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود هر کس میخواهد که با
خداوند سخن گوید گو نماز گذارد و هر کس میخواهد که خداوند با وی سخن گوید گو قرآن خواند خوشا وقتی که بنده میگوید و خداوند می شنود
و خوشا وقتی که خداوند میگوید و بنده می شنود **حکایت** در حاوی که امام رافعی رح که در حدیث می آید که داؤد بن رشید از مجاعه
بن الزبیر روایت میکند که گفت در آمدم بر حمزه که یکی از قرا سبعه است دیدم که میگریست گفتم چه چیز گریانید ترا گفت چگونه نگریم
بدرستیکه در خواب چنان دیدم که عرض کردند مرا بر خداوند عز وجل فرمان آمد که یا حمزه اقراء القران چون این خطاب شنیدم بر جستم
فرمان رسید که بنشین بدرستیکه من دوست میدارم اهل قرآن را پس بخواندم تا رسیدم بسورهٔ طٰه گفتم طوی وانا اخترناك
پس بخواندم تا رسیدم بسورهٔ یٰس گفتم تنزیل العزیز الرحیم یعنی برفع لام گفت مرا که تنزیل العزیز الرحیم یا حمزه همچنین
خواندم من که خداوندم و همچنین خواندند حملهٔ عرش و همچنین میخوانند مقربان بفتح لام چون تمام کردم فرمان آمد که احسنت
یا حمزة فرمود تا سواری بیاوردند و در دست من کردند فرمود که این از برای قرأت تو بود قرآن را پس فرمان شد تا کمری بیاوردند
و بر میان من بستند فرمود که این از برای صوم تو بود پس بفرمود تا تاجی بیاوردند و بر سر من نهادند فرمود این با قراء تو قرآن را
مر مردمان را الا تدع تنزیل فانی انزلته تنزیلا امام شاطبی در حرز الامانی میگوید در نعت حمزه شعر وحمزة ما ازکاه من
متورع: اماما صبورا للقرآن مرتلا: رحمة الله رحمة واسعة وبعضی دیگر از فضل قرآن و قرآن خوانان در فصل ایمان آوردن
بکتابها بیاید انشاء الله تعالی پس باید که تصدیق کنی و باور داری کلام خداوند محدث و مخلوق نیست هر کس قرآن را مخلوق گوید
کافر گردد **حکایت** در نزهة النواظر می آرد که ابراهیم ادهم گفت همسایه داشتم گبر نام او بهرام مجوسی از دنیا بیرون رفت
او را بخواب دیدم در درک اسفل دوزخ گفتم یا بهرام دانم که درین درک اسفل مانده از بهر آنکه بخدای تعالی و رسول علیه السلام
ایمان نداشتی لیکن خبر کن مارا ازان کسانی که سر از گریبان اسلام بر آوردند و خود را بحلیهٔ اسلام متحلی داشتند با تو هیچکس درانجا
گرفتار هست یا نی گفت بلی آن کسانی که گفتند قرآن مخلوق ست فروتر از من مجوس اند و عقوبت ایشان باضعاف عقوبت ماست
بآن اعتقاد بد که در حق قرآن داشتند که قرآن را مخلوق میگفتند **حکایت** آورده اند که اول کسی که این مقالت آشکارا کرد
جعد بن درهم بود خالد بن عبد الله القشیری که امیر واسطه بود او را بگرفت و حبس کرد چون روز عید اضحی شد بمصلای عید آمد
و نماز بگذارد و بر منبر رفت و خطبهٔ بلیغ بگفت و در آخر خطبه گفت یا معاشر المسلمین دانم که هر کس از شما تقرب میجوید بحضرت حق تعالی
بقربانی تقبل الله منکم اضحیتکم وبارك فی اضحیتی فانی اتقرب الی الله بذبح جعد بن درهم فان الله
تعالی یقول وکلم الله موسیٰ تکلیما فانه یقول کذب ولم یکلم ومن کذب الله تعالی فهو کافر و از منبر فرود
آمد و او را ذبح کرد و بعد از وفات وی او را بخواب دیدند گفتند حق تعالی با تو چه کرد گفت گناه بسیار داشتم خداوند تعالی همه را بیامرزید

و بر من رحمت کرد و گفت گناه تو در کار اعتقاد نیک تو کردم و قربان کردن مبتدع را از تو بهزار قربان قبول کردم و ترا شایستهٔ بهشت
و دیدار خود گردانیدم صاحب وضع خلد درین معنی خوش میگوید قطعه

روز عید ست چو دست تو بقربان نرسد	تیغ بردار و بکش از سر دین بدکیشی
ظالمی را بکشی مژدهٔ قربان یابی	که بزی گر بکشی کم نبود از میشی

بس ورا متکلم دانی لم یزل و گویی کلام وی صفت ویست
وازلیست منکر نشوی کتابهای ویرا چنانکه کافران شدند مخلوق نگویی چنانکه معتزلیان گفتند و حادث نگویی چنانکه کرامیان
داشتند و چون این معنی دانستی باید که اعتقاد کنی که آفریدگاری صفت خداوندست و عالم و هرچه در عالمست همه آفریدهٔ
ویست و هرچه آفرید چنان آفرید که ازان نیکوتر نباشد حجة الاسلام غزالی رح در کتاب زاد الآخرة می آرد که عقل همه عاقلان بهم
زنند و اندیشه کنند تا وجهی آرند زیاده ازانکه آفریده است نتوانند و آنچه اندیشند که بهتر ازین میباید خطا کنند و از سر مصلحت و حکمت
آن غافل باشند بلکه مثل این چون مثل نابینا باشد که در سرای رود و هر قماشی برجای خود باشد و او نه بیند چون بران جا افتد گوید
آن چرا درین راه نهاده اید و او خود بر راه نباشد لیکن او راه نمی بیند و حق تعالی آفریدگار اعمال بندگانست قوله تعالی والله
خلقکم وما تعملون در اربعین سلمانی می آرد که حق تعالی آفریدگار اعمال بندگانست شعر آنچه کفرست آنچه ایمانست
آنچه طاعات آنچه عصیانست ۞ نه چنانکه معتزلیان گفتند خدایتعالی اجسام آفرید و پس افعال بندگان می آفرینند و خود
بوجود می آورند و این غلط و دروغ ست آبو بکر واسطی میگوید فرعون دعوی خدائی کرد بصریح چنانکه گفت انا ربکم الاعلی
باز معتزله همین دعوی کردند بکنایت که گفتند خالق افعال خودیم هرچه خواهیم بکنیم در آفرینش شرکت دعوی کردند و این صفت
خداوندست بدانکه بنده را فعل ست و اختیار طاعت و معصیت و معرفت و نکرت فعل بنده است و اختیار بنده است هرچند
آفرینندهٔ آن خداوندست نه چنانکه جبریان گفتند که بنده را فعل نیست و اختیار نیست جبری گوید همه از حق ست فعل و اختیار
بنده نفی کرد معتزلی از بنده دید تخلیق و ایجاد از خدا نفی کرد موحد سنی گفت بنده را فعل و اختیارست از خداوند تخلیق و ایجاد ست
و همه قرآن بر مذهب سنیان دلیل ست اول قوله تعالی ایاك نعبد وایاك نستعین فرمود بگوئید ای بارخدای ما ترا میپرستیم
و معونت از تو میخواهیم پس فعل و عبادت از تو آید و توفیق و معونت از خداوند هدایت دهندهٔ مؤمنان ست گمراه کنندهٔ
کافران ست همچنان که توفیق مطیعان از وی ست خذلان عاصیان نیز از ویست حسبی الله درماندگان است
نعم الوکیل افتادگان ست پناه بیاز مندانست شعر

		ای بدر ماندگی پناه همه	کرم تست عذرخواه همه
بطفیل همه قبول کن	ای اله من واله همه	قطرهٔ فیض رحمت تو بست	شستن نامهٔ سیاه همه
بنده از تو پناه مے جوید	ای پناه من و پناه همه	گنه ما فزون ز حد و قیاس	عفو تو افزون تر از گناه همه

قبول کنندهٔ توبه بندگانست آمرزندهٔ گناه عاصیانست از نیست هست کننده و از عدم بوجود آرنده خداوندست بنده را
باید که منقاد حکم او باشد موعظت هر که او را بآفریدگاری شناخت حق او آنست که از غیر او روی بگرداند بلکه خود را نیز
از پیش روی معامله یکسو نهد که نشان اخلاص و علامت عقیدهٔ نیکو اینست قوله تعالی واعبدوا الله ولا تشرکوا
به شیئا مجاهد میگوید در معنی این آیت قوله تعالی ان الله لا یغفر ان یشرك به ویغفر مادون ذلك لمن یشاء
له من احب شیئا اشرك شعر ترا تا نیم جو باقیست هستی ۞ چو مشرک میکنی بر وحدت انکار ۞ هر که هستی آورد نیستی دید

مثنوی

وهر که نیستی آورد هستی یافت
هرکه او دعوی هستی میکند | آشکارا بت پرستی میکند
تا تو باشی درمیان باشد دوئی | آخر ای مسکین حجاب خود توئی

حجاب تو هستی تست چون ازمیان برداشتی بحق واصل شدی

نکته ابن عطا می گوید من علامات القرب رفع الحجاب بین القلوب وبین علام الغیوب قوله تعالی واذا سالك عبادی عنی فانی قریب قوله تعالی ونحن اقرب الیه من حبل الورید احمد بن ابی الحواری از ابو سلیمان دارانی سوال کرد که نزدیکترین چیزی که تقرب جوید بنده با خداوند چیست ابو سلیمان بگریست وگفت نزدیکترین چیزی که تقرب جویند بخداوند آنست که دریابی از دل خود این را که نمی خواهد از دنیا و آخرت الا او را شعر اذا احببت لا اسأل وان واصلت لم اقطع ؛ وان عاتبنی ناس نصاممت فلم اسمع ؛ یقول الناس مجنون تری هذا الفتی یضع ؛ بکل قد تداوینا فهل یبرء منك لی انفع ؛ آفریدگاری صفت خداوندست صورت انسان را نیکو نگاشت قوله تعالی وصورکم فاحسن صورکم هفت قبه خضرا برکشید و بنجوم متلالی بر مثال درو لآلی مزین گردانید وهفت دایره غبرا گسترد وخورشید منور وماه مدور در وجود آورد پاکان علوی وارواح سماوی بسیار زد لکن کار این آب وگل دیگرست هر کجا سایه دولت آدمی افتاد کسی را دعوای تقدیم نماند ای ساکنان زوایای قدس اینها آب وگل اند اما سینه ایشان سکینه اسرار ماست فرد اعجوبه که احسن تقویم صفت اوست ؛ آئینه اصنایع جام جهان نمای ؛ وچون او را بآفریدگاری بشناختی و باور داشتی باید که بشناسے و باور داری که تقدیر نیکی وبدی همه از خداوندست عزوجل ومعنی تقدیر آفریدنست یعنی خیر وشر نفع وضر ایمان وطاعت کفر و معصیت سعادت وشقاوت همه بمشیت وارادت وست در امالی میگوید شعر مرید الخیر والشر القبیح ؛ ولکن لیس یرضی بالمحال ؛ یعنی ایمان وطاعت برضای اوست وکفر ومعصیت برضای او نیست قوله تعالی ولا یرضی لعباده الکفر ولیکن محالست که بی خواست او باشد هرچه خواست کرد وهرچه خواهد کند هیچکس را بروی چون وچرا نمی رسد قوله تعالی لا یسأل عما یفعل وهم یسألون وچون خداوند تعالی تقدیر کرد که احوال آدمی بعضی سبب سعادت بود وبعضی سبب شقاوت وی وآدمی آن از خود نتواند شناخت بحکم فضل ورحمت خویش پیغامبران را بیافرید وبفرمود تا کسانی را که در ازل بکمال سعادت ایشان حکم کرده بود ازین حکم آگاه کنند تا هیچکس را بر خداوند حجت نماند بس آخر همه محمد رسول الله را بخلق فرستاد تا راه سعادت وشقا بر ایشان آشکارا کند واورا خاتم انبیا گردانید پس وی را قضا وتقدیر نفی چنانکه قدریان گفتند واین همه را نفی کردند در خبرست که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه روایت میکند از رسول الله صلی الله علیه وسلم که فرمود چون جمع کند خداوند تعالی خلایق را در روز قیامت بفرماید منادی را تا ندا کند ندای که اولین وآخرین بشنوند وآن ندا این باشد که کجا اند خصمان خداوند برخیزید پس برخیزند قدریه پس حق تعالی امر کند تا ایشانرا بدوزخ اندازند واصلح بندگان برخداوند واجب نیست آن قضا کند بربندگان که خود خواهد اگر نیک آید واگر بد ایشان را ثواب دادن مطیعان از فضل ست وعقوبت کردن اهل عقوبت را از وی عدل ست نه چنانکه معتزله گفتند که اصلح بندگان بروی واجب ست وثواب دادن مطیعان بروی لازم دلهاے بندگان را میان رنج وراحت میدارد عیسی را علیه السلام فرمان رسید که ای عیسی من که خداوندم براحوال بندگان خود داناترم انی ادبر امر عبادی بعلمی مقلوبهم انی علیم خبیر وما الله یرید ظلما للعباد حکایت یکی از بزرگان میگوید

الهی ایوب را بلا فرستادی واو دران بلا صبر کرد واو را نعم العبد خواندی قوله تعالی انا وجدناه صابرا نعم العبد انه اواب وسلیمان را علیه السلام ملک دادی واو دران نعمت شکر کرد واو را نیز نعم العبد خواندی قوله تعالی ووهبنا لداؤد وسلیمان نعم العبد انه اواب خداوندا چون تو قادری که بنده را در حال نعمت چنان داری که او نعم العبد باشد من این حال میخواهم مرا نعمت ده وچنان دار که از من راضی باشی که مرا تحمل بلا نیست الهی بلاهای آخر الزمان از ما مسکینان بگردان ونعمتهای خود را بر ما باقی وپاینده دار

فصل پنجم دربیان آنکه حق تعالی را مثل ومانند نیست واز همه عیبها ونقصانها پاک ست

بدانکه حق تعالی ذاتیست موصوف بصفات کمال ومنزه از نقصان وزوال او بکس نماند وکس بدو نماند قوله تعالی لیس کمثله شیٔ وهو السمیع البصیر بیچون وبیچگونه است یعنی بی شکل وبی رنگ ست واو در ذات خود جسم نیست وجوهر نیست وعرض نی وویرا بمکان حاجت نی وویرا هیچ کالبد نی ودر آمدن نی وصورت وچگونگی وچندی را بوی راه نه هر چه در خیال وخاطر آید از کمیت وکیفیت ازان همه پاک ست وآن همه صفات آفریدگاری وبیست واو بصفت هیچ آفریده نیست ومنزه است از صفات حدث واو را مثل ومانند نیست واز همه عیبها ونقصانها پاک ست بلکه هر ذرهٔ از ذرات کائنات دلیل ست بر هستی ویگانگی وی امام جعفر صادق رضی الله عنه میگوید هر کس گوید که خدای تعالی بر چیزیست یا از چیزیست وی کافرست زیراکه اگر بر چیزی بودی برداشته بودی واگر در چیزی بودی واداشته بودی واگر از چیزی بودی نوخاسته بودی وخداوند تعالی ازین همه منزه است حکایت نقل ست که روزی عبدالله بن مبارک در راهی میرفت کودکی را دید گوسفندی چند در پیش کرده بود وشبانی میکرد خواجه را بروی رحم آمد گفت بیچاره در خردگی شبانی کند در بزرگی بعبادت ومعرفت حق تعالی چگونه رسد خواجه با خود گفت بروم واو را مسئله در خداشناسی تعلیم کنم نزدیک کودک آمد وگفت ای کودک خدایرا شناسی کودک گفت بنده چگونه خداوند خود را نشناسد گفت خدایرا بچه شناسی گفت بدین گوسفندان خود خواجه گفت خدایرا بدین گوسفندان چگونه شناسی گفت این گوسفندی چند را بی شبان کار بر نمی آید نگاهبانی باید که آب وعلف دهد واز گرگ وتلف نگاهدارد دانستم که کون ومکان وانس وجان واین حیوانات وجانوران واین مرغان پران بی نگاهبانی نبوند وآن نگاهبان که ویرا قدرت نگاهداشتن چندین هزار انواع مخلوقات ست جز الله نباشد پس بدین گوسفندان خدا را بشناختم گفت خدایرا چون شناسی گفت بیچون شناختم گفت بیچونش بچه دانستی گفت هم بدین گوسفندان گفت چگونه بود معنی این سخن گفت من شبان ونگاهبان ایشانم وایشان در حفظ وتصرف من اند هر چند نگاه میکنم نه ایشان بمن می مانند ونه من بدیشان دانستم که چون شبان بگوسفندان نمی ماند خدا تعالی به بندگان نمی ماند لیس کمثله شیٔ وهو السمیع البصیر خواجه گفت نیکو گفتی از علم چیزی آموختهٔ یا نی کودک گفت من درین بیابان تحصیل چگونه توانم کرد خواجه گفت آخر چه آموختهٔ گفت سه علم آموختهام علم دل وعلم زبان وعلم تن خواجه گفت این چه بود که من نمیدانم گفت علم دل آنست که مرا دل داده ومحل معرفت ومحبت خود گردانیده تا بدین دل ویرا بشناسم وهر چه محبت اوست در دل خود جای دهم وهر چه مخالف محبت اوست از دل خود بازدارم وازان دور

باشم و علم زبان آنست که مرا زبانی داده و محل ذکر خود گردانیده تا هرچه یاد اوست بزبان رانم و هرچه یاد او نیست زبان ازان نگاهدارم و ازان دور باشم و علم تن آنست که مرا تنی داده است و محل خدمت خود گردانیده تا هرچه خدمت اوست بجای آرم و هرچه خدمت وی نیست از تن خود دور دارم و ازان دور باشم خواجه گفت ای پسر علم اولین و آخرین اینست که تو مرا آموختی گفت ای پسر مرا پندی ده گفت ای خواجه مرد دانشمند سر در روی می نمائی اگر علم از بهر رضای او آموخته اطمع از خلق بردار و اگر از بهر دنیا آموخته اطمع از بهشت بر دار **قطعه**

دین و دنیا بهم نیاید راست | عارفاتند ز هر دو یکسوے

در دو قبله نماز نتوان کرد | یا ازین سوی باش یا آنسوی

ای پسر عمر ضایع کرده چندین سال از عمرت گذشت در طلب حطام دنیا بودی وقت نیامد که یکبار طالب رضای او شوی در ملک و ملکوت تفکر و تامل نمائی بنگر که کودکی را چه معرفت و نجابت بوده است در **حدایق الحقایق** می آرد در کلام صبیان و نجابت ایشان که وهب بن منبه رضی الله عنه گفت در شام شش کودک را دیدم که با یکدیگر بازی میکردند و بر یکدیگر مباهات میکردند یکی از ایشان گفت خداوند پروردگار من ست کیست از من عزیزتر کودک دویم گفت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم پیغمبر من ست کیست از من شریف تر کودک سیم گفت اسلام دین من ست کیست از من با فخر تر کودک چهارم گفت کعبه قبله من ست کیست از من راه راست یابنده تر کودک پنجم گفت قرآن امام من ست کیست از من توانگر تر کودک ششم گفت مؤمنان برادران من اند کیست از من بزرگ تر وهب میگوید هرگز ندیدم مفاخرتی ازان نیکوتر وحی کرده حضرت حق تعالی بموسی کلیم صلوات الرحمن علیه که ای موسی بدرستیکه من که خداوندم دوست میدارم کودکان را از برای آنکه ایشان نمیکنند عهد مرا و ذخیره نمیکنند چیزی را از برای بامداد خود و حسد نمی برند با هیچکس و شکایت نمیکنند از من بسوی خلق من یکی از حکما میگوید در کودکان شش خصلت ست از خصال انبیا و بدلا یکی آنکه چون بیمار شوند از خداوند شکایت نکنند بسوی خلق دویم چون با یکدیگر بنشینند کینه از یک دیگر در دل نگیرند سیم آنکه مذهب سخاوت دارند چهارم آنکه مذهب توکل ست در ایشان پنجم آنکه چون از ایشان چیزی پرسند راست بگویند ششم آنکه باندک وهمی بترسند و آب در دیده آرند **حکایت** نقل ست که روزی کودکی مر امام حسن بصری را گفت یا با سعد مغرور مشو بکثرت مردمان که در گرد تو اند و فرح مکن بسخنی که بگوئی و حذر کن از اندیشه که خداوند بر سر تو مطلع است و شرم دار که خداوند بتو نزدیک ست و بترس از خداوند که بر تو قادر ست حسن چون این سخن بشنید گریان شد **حکایت** مالک دینار رحمة الله را دختر کے بود چهار ساله روزی گفت ای پدر ظاهر خود را آراسته کرده از برای مردمان باطن خود را بیارای از برای خداوند مالک رحمه الله گفت زیادت کن گفت معروفی زین را معروف گردان خود را در آسمانها **حکایت** اصمعی گوید بگذشتم بقبیله از قبایل عرب دو کودک دیدم که بازی میکردند و عتاب میکردند با یکدیگر یکی مر دیگر را گفت کل ذنب لك مغفور سوی الاعراض عنی یعنی هر گناه که ترا باشد عفو است جز اعراض و روے گردانیدن از من که آن عفو نیست **موعظت** ای کسیکه لاف محبت میزنی از دوست اعراض مکن که در مذهب عاشقی این گناهے است که عفو نکنند **قطعه**

اندر ره عاشقی بجز عشق | در مذهب عاشقان گناه است

بردار ز راه خویشتن را | بود تو ترا حجاب راه است

بغیر مشغول مشو و با غیر انس مگیر تا مهجور نکنند **حکایت** در کیمیا مے آرد که عابدی بود در بنی اسرائیل که شب و روز نماز کردی نماز خود را بازیر درختی برد که آنجا مرغ خوش آوازی بانگ میکرد برسول آن روزگار

وحی آمد که عابد را بگوی که بمخلوق انس گرفتی درجهٔ از تو بیفتاد که بهیچ عمل در آن نتوانی رسید حکایت شیخ ابو سعید قدس سره میگوید که من سکن الی شیءٍ دون الله تعالی فهلاکه فیه گروهی در انس بدرجهٔ رسیده اند که آتش در نیمه سرای افتاده ایشان در نیمه دیگر ندانسته اند حکایت سلطان العارفین میگوید یک ذره حلاوت معرفت در دلی بهتر از هزار قصر در فردوس اعلی بین که بچه باز میماند واز که باز میمانی بنگر که محبوب تو کرا دوستی میکند دوست با تست هر کجا هستی قوله تعالی وهو معکم اینما کنتم حکایت در رساله امام قشیری مے آرد که ابن شاهین گفت از جنید پرسیدم که معنی مع چیست تا میگوید وهو معکم اینما کنتم گفت این بر دو معنی بود آنچه بحق انبیا بود یاری و نگاهداشت و نصرت و عصمت بود انّنی معکما اسمع واری و آنچه بحق عامه بود بمعنے علم و قدرت و احاطت بود همه در قبضهٔ قدرت وی میکردند بعلم وی و مشیت وے هرچه در عالم ست همه در زیر عرش ست و عرش زیر قدرت وی مسخر ست و عرش حامل و بردارندهٔ وی نیست بلکه عرش و حملهٔ عرش بر داشته لطف و قدرت وے اند امروز هم بدان صفات ست که در ازل بود پیش از انکه عرش بود و تا ابد هم بدان صفت خواهد بود که تغیر و گردش را بوے و صفات وی راه نیست عرش و کرسی و یرا مکان نبودند چنانکه کرامیان میگویند بعضے گفتند بر عرش ست ایستاده و بعضی گفتند نشسته و بعضے گفتند پای در کرسی آویخته و همه باطل و محال و خطا گفتند و وی در هیچ جای نازل و متمکن نیست نه چنانکه معتزلیان گفتند وی در مکانست و نیز در رسالهٔ امام قشیری می آرد که امام ابو بکر بن فورک گفت ابو عثمان مغربی از من سوال کرد که اگر سایل گوید معبودت کجاست چه جواب گوئی گفتم گویم هم آنجا که لم یزل در لامکان گفت اگر گوید در ازل کجا بود چه گوئی گفتم هم آنجا که اکنون ست یعنی چنانکه بود و مکان نبود هست و بمکان او را حاجت نیست گفت شیخ از من پسندیده داشت و دراعه بیرون کرد و مرا داد و در تنویر می آرد که شیخ ابو الحسن اشعری رحمة الله علیه گفت العرش سقف الجنان لا مستقر الرحمن والکرسی موضوع القدم لا موضع القدم والسماء معدن الملك لا مسکن الملك قبل ان یکون المکان کان وهو الان علی ما کان استواه سلطانه ومحبیه رضوانه وضحکه غفرانه وعینه شهوده ووجهه وجوده فمن لم یعتقد فالصنم معبوده قوله تعالی الرحمن علی العرش استوی این آیتی ست که بسیار طالبان در دریای ضلالت غرقه شده اند و بوئی معنی بمشام جان ایشان نرسیده است و استوا در قرآن مجید بچند معنی می آید و در تفسیر مدارک و غیر آن میگوید استوا درین آیت بمعنی استولی است در تفسیر مدارک و وسیط می آرد استوی بمعنی اقبال ست بقول فرا و ابو العباس و زجاج الرحمن علی العرش استوی ای اقبل علی خلقه بعد خلق السموات والارض و بقول باقی ائمه تفسیر استوی بمعنے استولی است کما مرّ و قیل غیر ذلک و بعضے گفته اند که معنی آنست که هیچ مخلوق از عرش عظیم تر نیست چون وی در تحت قهر و قدرت ما باشد فما دونه اولی قول دیگر آنست که حق تعالی عرش را بیافرید عرش از هیبت حضرت جلال حق میلرزید فرمان آمد قلم را انا اسم الرحمن بر عرش نوشت قرار و آرام گرفت اینست که حق تعالی ازان خبر داد که الرحمن علی العرش استوی در تفسیر سورآبادی می آرد که مردی از مالک بن انس سوال کرد از معنی استوی گفت الاستوی معلوم والایمان به واجب الکیفیة مجهولة والسوال عنه بدعة وانی لا اریک رجلا ضالا ولو عدت الی هذا الامر نا بضرب عنقک و نیز صاحب تفسیر سورآبادی میگوید که الرحمن علی العرش استوی قرآن ست اقرار ده که اقرار بدان ایمانست رباعی تاویل مجو که علم او پنهان ست

تعطیل مگو که راه بیراهانست ؛ منزه ای مکان آنچه در قرآنست ؛ برخوان و بدانکه آنچه او گفت آنست ؛ از پیر هرات خواجه عبد الله انصاری رحمه الله سوال کردند از نزول استوی فرمود نزولی که از کر و بیان در غیب ست اگر عبد الله نداند چه عجب ست در تفسیر سورآبادی وغیر آن از تفاسیر می آرد که در هفت جای حق تعالی استوا را در قرآن یاد کرده است یکی در سورهٔ اعراف قوله تعالی ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام ثم استوی علی العرش دویم در سورهٔ یونس علیه السلام ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام ثم استوی علی العرش سیوم در سوره رعد الله الذی رفع السموات والارض بغیر عمد ترونها ثم استوی علی العرش چهارم در سورهٔ طه الرحمن علی العرش استوی پنجم در سورهٔ فرقان ثم استوی علی العرش الرحمن ششم در الم تنزیل الله الذی خلق السموات والارض وما بینهما فی ستة ایام ثم استوی علی العرش هفتم در سورهٔ حدید هو الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام ثم استوی علی العرش در تفسیر سورآبادی می آرد که سه آیت ست در قرآن که خبر محض ست عقل و توهم را در ان هیچ مجال نیست بر ظاهر آن باید گذاشت و تاویل نباید جست یکی آیت اتیان ومجی است قوله تعالی وجاء ربك دویم ید ست لما خلقت بیدی سیم آیت ثم استوی علی العرش در کتب کلامی می آرد که استوی معلوم ست و کیفیت وی مجهول و آن حدیث که ان الله ینزل من السماء الدنیا عند الاسحار بمعنی صفت ست نه بمعنی انتقال و اینکه فرمود خلق آدم بیده لا بید قدرته بل بید صفته و واجب آنست که همچنین اعتقاد کنند در متشابهات فلا یقاس فیها شیخ بزرگوار تاج الدین شنوکی قدس سره در کتاب غایة الامکان خود آورده است که مقصود از لفظ استوی دوام ظهور ست بی احتجاب و مثل استوای حق بر عرش همچنانست که استوای آفتاب در نیم روز چه آفتاب در نیم روز و غیر نیم روز حال او یکسان ست و لیکن محتاجان نور بهره تمامتر از نور او در وقت استوی می یابند همچنین ذات و صفات حق پیش از استوی بر عرش و پس از ان در قدس و نزاهت و کمال یکسانست و با ستوی هیچ تغیر بدو راه نیافت الا آنکه نصیب محتاجان از جود و وجود او بعد از استوی تمام شد حکایت سلطان العارفین ابو یزید بسطامی قدس سره میگوید گفت گوی مشبه در معنی استوی بسیار شد دل خود را بعرش فرستاده رباعی

دوش از سر اشتیاق زور مستی ‖ بر تاختم دل خسته که آنجا هستی
عرش دیدم که زار میگفت الله ‖ ما فارغ تهمت بما در بستی ؛

گفتم ای عرش از ذات پاک او چه خبر داری عرش گفت بخدای که هزار بار از تو مشتاق ترم عرش تهمت زده بزبان حال میگفت شعر چون عود بر آتشم زگفت بدگوی ؛ من سوخته لکسی دگر یافته بوی ؛ ای بایزید اگر ترا این نشان داده اند که الرحمن علی العرش استوی مرا نیز بتو نشان داده اند که وهو معکم اینما کنتم ای برادر اگر توانی که بعرش روی و طواف کنی و بر کرسی روی و نظاره کنی بتوانی که در خود تفکر و تامل نمائی تا چگونه است بر عرش نیز همچنان میدان بی نیازی که عرش و رای عزت وی ذره ایست و ذره در راه حکمت او عرشی عرش را چه طاقت و تحمل جلال او باشد مثنوی

در جهت نی عرش نی جایش ‖ بزبان مکان میالایش
دست برداشته بسوی هوا ‖ کاسمانست قبله گاه دعا

عرش از ذات پاک او همان خبر دارد که فرش و ثری همان خبر دارد که ثریا خبر دارد و ماهی همان خبر دارد که ماه سنائی در همین معنی خوش میگوید مثنوی

کی مکان باشدش زبیش و زکم ‖ که مکان خود مکان ندارد هم
بر مکان آفرین مکان چه کند ‖ آسمان گر بر آسمان چه کند

وهم بندگان بعظمت وکیفیت عرش نمیرسد بکیفیت استوی چگونه رسد در تفسیر سورآبادی می آرد که مقاتل گفت که عرش خدایراسی صد وشصت هزار قندیل ستاز نور بسلسلهای زرین آویخته هفت آسمان وهفت زمین وهرچه مابین ست همه دریک قندیل ست در قندیلهای دیگر خدای داند چیست چون وهم بکیفیت قندیلی ازان نرسد بتفصیل کیفیت عرش چگونه رسد وچون بکیفیت عرش نرسد بکیفیت استوای حق برعرش کی رسد وما یعلم تاویله الا الله ابن عباس گوید عرش خدایرا هزار زبانست بهرزبان لغتی خدایرا تسبیح میکند که این بدان نماند وآن بدین نماند وما یک لغت ازان ندانیم مجاهد گوید عرش خدای را شصت هزار پایه است در پیش هر پایه شصت هزار شهرستان ست در هر شهرستانی شصت هزار امت از روحانیان که طرفة العینے از تسبیح ملک العرش نیاسایند کعب احبار گوید بر کناره عرش خدای ماریست هفت هزار ساله راه بالای او سرش از یکدانه مروارید سفید نقش از زر سرخ دو چشم او از یاقوت دو گوش وی از زمرد سبز ازین چشم او تا بدان چشم او صد هزار ساله راه آن مار را چهل هزار بال ست هر بالی از گوهری از بالی تا بالی هزار ساله راه او را دنبالی از یاقوت طول آن سی صد ساله راه بر هر پری از بال او فرشته ایستاده با حربهٔ از نور آن حربه را هشتاد هزار شاخ ست از شاخی تا بشاخی صد ساله راه آن فرشتگان تسبیح می کنند خدایرا برفقی تمام که اگر آن رفق نکنند در تسبیح از غلغلهٔ ایشان هفت آسمان بدریدی وفرشتگان هفت آسمان هلاک شدندی وهب بن منبه میگوید که این زمین که ما بروئیم پانصد ساله راه سطبری آنست زیر این زمین زمین دیگر است پانصد ساله راه سطبری آن همچنین تا هفتم زمین واین هفت زمین در جنب آسمان دنیا چون حلقه ایست در بیابانی وآسمان دنیا در جنب آسمان دویم چون حلقه ایست در بیابانی وهمچنین تا بهفتم آسمان وهفت زمین وهفت آسمان در جنب افق اعلے چون حلقه باشد در بیابانی وهفت زمین وهفت آسمان وافق اعلی در جنب کرسی چون حلقه بود در بیابانی واین همه که یاد کردیم در جنب عرش چون حلقه بود در بیابانی ودر حدیث آمده است که عرش خدایراسی صد وشصت هزار برج ست بعضی از زر سرخ وبعضی از نقرهٔ سفید وبعضی از زبرجد سبز وبعضی از یاقوت سرخ هفتاد هزار حجاب ظلمت در پیش آن اگر آن حجابها نبودے شعاع نور آن برجها همه عالم را بر هم سوختی پس وقتی روا باشد که ما کیفیت عرش بدانیم وکیفیت رفعت عرش به ندانیم وکیفیت ظلمت عرش بندانیم وکیفیت حملهٔ عرش بندانیم وکیفیت قنادیل عرش بندانیم وکیفیت قوایم عرش بندانیم چه عجب که کیفیت استوا برعرش بندانیم وما یعلم تاویله الا الله این خود صفت عرش وعظمت وی بود صفت زمینها وتحت الثرے در تفاسیر می آرد از کلبی که گفت گسترانیده شد زمین را بر آب وآب بر ماهی وماهی بر صخره وصخره بر شاخ گاو وگاو بر ثری وثری بر فرشته ودو قدم فرشته بر بال پشه وپشه در دریا ودریا بر باد وباد بر حجاب ظلمت وتحت حجاب ظلمت جز خداوند کس نمیداند که چیست وما یعلم تاویله الا الله الهی بعظمت وکبریائی خود وبقدرت با کمال خود که دلهای ما را بنور معرفت خود منور گردان وهمه را حلاوت محبت خود وانس یاد خود کرامت فرمائی انك علی ما تشاء قدیر وبالاجابة جدیر

باب دویم در بیان مؤمن بها یعنی چیزها که ایمان بدان میباید آورد وآن شش است

مثنوی آنچه ایمان بدان همی داری | گفتمش شش بود چو بشماری
بخدا و فرشتگان کتاب | برسول قضا و روز حساب

چیست ایمان بدانکه تصدیقیست	هر کرا صدق نیست زندیقیست	چیست تصدیق وانکه تسلیم ست	یاد دارش زمن که تعلیم ست

وایمان آوردن بخداوند تعالی در فصول باب اول بیان کرده شد و آن ایمان آوردنست بهستی و یگانگی و صفات وی پس در باقی مؤمن بها درین باب پنج فصل دیگر یاد کنیم انشاء الله تعالی

فصل اول در هستی فرشتگان و ایمان بدیشان

بدانکه حق تعالی را جماعت انبوه بندگانست که ایشان را فرشتگان میگویند و ایمان آوردن بایشان آنست که بدل باور داری و بزبان اقرار کنی و اعتراف نمائی که ایشان بندگان خداوند اند نه چنانکه بو بلیح گفتند که ملائکه بنات الله اند و اعتقاد کنی که ایشان در فرط عصمت اند و یک چشم برهم زدن در خداوند تعالی عاصی نمی شوند و میکنند آنچه بدان فرموده شده اند قوله تعالی لا یعصون الله ما امرھم و یفعلون ما یؤمرون وایشان را نری و مادگی نسبت نکنند و ایشان را نفس نیست یعنی خوردن و آشامیدن و جماع کردن نیست و ایشان اجسام اند و در عبادت کردن هرگز سستی و کاهلی بدیشان راه نیابد قوله تعالی یسبحون اللیل و النهار لا یفترون و بعضی از نور آفریده شده اند و بعضی از نار آفریده شده اند و دشمن داشتن فرشتگان کفر ست قوله تعالی من کان عدوا لله و ملائکته و رسله و جبریل و میکٰئل فان الله عدو للکافرین و فرشته را قدرتست که خود را بصورت آدمی مے نماید چنانکه نقل ست که جبریل علیه السلام در صورت دحیۃ الکلبی نزد رسول علیه السلام آمدی و در صورت مرد تمام اندام خود را بمریم نمود قوله تعالی فتمثل لها بشرا سویا وخواص بشر افضل اند از خواص ملک یعنی همه پیغمبران افضل اند از همه فرشتگان اما خواص ملک افضل اند از عوام بشر و هر گفتاری که از بنده در وجود می آید کرام الکاتبین آنرا مینویسند قوله تعالی کراما کاتبین یعلمون ما تفعلون و حق تعالی چهار گروه خلق آفریده فرشتگان و آدمیان و پریان و دیوان و ایشانرا ده هزار جزو گردانیده نه صد جزو فرشتگان و صد جزو پریان و دیوان و آدمیان و ازین صد جزو نود جزو دیوانند و نه جزو پریان و یک جزو آدمیانند و تمامی این سخن در باب مذهب سنت و جماعت بیاید انشاء الله تعالی امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه میگوید روز قیامت آسمان از راه مجره کشاده شود و خلایق را حشر کنند در عرصهٔ عرصات فرمان شود تا اول آدمیان صف زنند آنگاه پریان بگرد آدمیان در آیند بعد از ان شیاطین بگرد پریان در آیند آنگاه ملائکه بگرد ایشان در آیند و همه را درمیان گیرند ندای قهاری دررسد که یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموٰت والارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان یعنی ای گروه پریان و آدمیان اگر می توانید که از کرانهای آسمانها و زمین بگریزید تا از حساب و عذاب ما برهید پس بگریزید نتوانید گریختن مگر حجت استوار بیارید در خلاص خود که آن ایمان و عمل صالح است تا رستگاری یابید در اصول صفار آورده که ملائکه در بهشت در آیند اما دیدار حق تعالی نه بینند اما پریان مسلمان در ثواب و جزای ایشان امام اعظم رح توقف کرده است و بقول صاحبیه ایشان نیز در بهشت در آیند همچون مؤمنان و آدمیان و دیدار حق تعالی خاص ست مؤمنان را پس از در آمدن در بهشت در امالی میگوید شعر یراه المؤمنون بغیر کیف ؛؛ و ادراک وضرب من مثال قوله تعالی وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة والنظر اذا عدی بالی یکون نصا فی الابصار

خلاف مر معتزله و خوارج را که ایشان میگویند دیدار نخواهد بود و تمسک بدین آیت کرده اند قوله تعالی لا تدرکه الابصار وهو
یدرک الابصار میگوییم معناه لا تدرکه الابصار نفی احاطت آیت ست و از نفی احاطت نفی رویت لازم نمی آید در تفسیر سورابادی
می آرد که سی حجت ست بر جواز دیدار حق ده از ان از قرآن و ده از حدیث و ده حجت معقول اما از قرآن حجت اول قوله تعالے
للذین احسنوا الحسنی وزیادة رسول علیه السلام فرمود الحسنی الجنة والزیادة النظر الی الله ابوبکرؓ و عمرؓ و عثمانؓ و علیؓ
و حذیفه و بیشتر از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین تفسیر آیت هم بدین کرده آند که حسنی بهشت ست و زیادة دیدار حق تعالی حجت
دویم تحیتهم یوم یلقونه سلام حجت سیم الذین یظنون انهم ملاقوا ربهم حجت چهارم لهم ما یشاؤن فیها ولدینا مزید یعنی الرویة
حجت پنجم واذا رایت ثم رایت نعیما وملکا کبیرا و آن نبود مگر دیدار خدای حجت ششم وما عند الله خیر للابرار یعنی
رضا و لقای خداوند تعالی حجت هفتم فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین یعنی دیدار حق تعالی حجت هشتم کلا انهم
عن ربهم یومئذ لمحجوبون و چون کافران نه بینند واجب بود که مومنان به بینند حجت نهم قال رب ارنی انظر الیک
اگر دیدار حق تعالی نبودی موسی علیه السلام نخواستی حجت دهم وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة اما اخبار اول آنکه
رسول علیه السلام فرمود ستروون ربکم کما ترون القمر لیلة البدر لا تضامون فی رویته دویم قال ان ادنی اهل
الجنة لمن ینظر فی ملکه الفی عام وان اعلاهم منزلة لمن ینظر الی ربه متی شاء لیس بینه وبین ربه
الا رداء الکبریاء سیم قال سالت ربی ان یعطی ابابکر رضوانه الاکبر قیل وما هو یا رسول الله قال ان یعطی
رویته اهل الجنة عامة و ابابکر خاصة چهارم قال اذا قال العبد بسم الله الرحمن الرحیم قال الله ذکرنی عبدی
باحب اسمائی عنده فلاذکرنه باحب عطائه عندی الرضا و الجنة والرویة پنجم قال بدلاء امتی فی الجنة
یرون الله متی ماشاؤا و سایر المؤمنین یرونه یوم الجمعة و هو یوم الزیادة ششم قیل یا رسول الله هل یری
الخلق ربهم قال نعم سیراه من شاء ان یراه هفتم قال ان للمؤمنین اربع فرحات فرح عند الموت اذا قیل لهم
لا تخافوا ولا تحزنوا و فرح فی القبر فروح وریحان وجنة نعیم و فرح فی الجنة اذا قیل لهم کلوا واشربوا و فرح
عند الزیادة اذا قیل لهم انظروا هشتم قال لما اردت الانصراف لیلة المعراج قلت یارب لکل قادم من
سفره تحفة فما تحفتی لامتی فقال حفظی لهم ما عاشوا و بشارتی لهم اذا ماتوا و فسحتی لهم اذا قبروا و رحمتی
لهم اذا حشروا و جنتی لهم اذا حضروا و رؤیتی لهم اذا نظروا نهم قال یقول الله تعالی لاهل الجنة عبادی
واحبائی تمنوا علی ما شئتم فیقولون اردنا رضاک والنظر الیک فیقول الله لکم ما تمنیتم انا عنکم راض
ثم یتجلی لهم فینظرون الیه جل جلاله ثم تلا فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین دهم قال یبعث الله
جبرئیل الی اهل الجنة ان ربکم یقرؤکم السلام فیقول هل بقی لکم عندی شیء فیقولون وما بقی قد
اخرجتنا من غموم الدنیا و نجیتنا من وحشة القبر ومن اهوال القیامة و امنتنا من النار و ادخلتنا
الجنة واکرمتنا بجمیع الکرامات مع رضوانک الاکبر فیقول الله ولکم عندی مزید وهو النظر فحینئذ
یرفع الحجاب عنهم فیرونه بلا کیف اما ده حجت معقول یکی آنکه خداوند تعالی موجود ست و جواز رویت

هر موجودی راست دوم آنست که دیدار او خود راحق ست چون روا بود که خود را بیند روا باشد که بنده را و یدار دهد سیوم آنکه دیدار نادادن بخود از معیوبی ست نه بینی که فرعون علیه اللعنة از معیوبی کس را بخود دیدار نداوی و خداوند تعالی از همه عیب منزه است چهارم آنکه دانستن او امروز مارا علم الیقین ست و هرچه امروز مارا علم الیقین ست فردا عین الیقین خواهد بود و دانش او مارا بدیدار او عین الیقین گردد پنجم دیدار حق تعالی بچشم سر حق ست و آن معرفت ست واجب آید که دیدار او بچشم سر روا بود بلقا و رویت ششم آنست که مهمانی تمام مهمانی بهشت ست و مهمانی بی دیدار میزبان تمام نبود نه بینی که اگر کسی در دار دنیا همه نعمتها فدای مهمان کند و دیدار باز گیرد و آن مهمانی ناقص بود و چون مهمانی دنیا بی دیدار میزبان تمام نباشد درست شد که مهمانی بهشت بی دیدار حق تعالی تمام نباشد هفتم آنکه خاص کرامتی باید چشم بهشتی را که چشم دوزخی را آن نبود تا فرق بود و آن نه بدان باشد که مؤمن بهشت و نعمت بهشت بیند زیرا که دوزخی هم آن بیند قوله تعالی ونادی اصحاب النار اصحاب الجنة الآیه پس فرق بدان باشد که مؤمن خدای را بیند و کافر نه بیند هشتم آنکه دنیا سرای محنت ست و عقبی سرای راحت ونادیدن مولی محنت ست و دیدن او راحت اگر کسی را در سرای راحت دیدار نبودی چنانکه در سرای محنت دیدار نیست آنکه عقبی با دنیا برابر بودی درین محنت پس درست شد که این محنت دنیا را راحت مشاهده دیدار حق باشد نهم حجت آنست که نادیدن مولی سبب شبهت ست و دیدن او دفع شبهت چنانکه در دنیا حجاب واجب آمد تا از شبهت بود و در عقبی رفع حجاب واجب آمد تا دار دار رفع شبهت بود دهم حجت آنست که در دیدار او تعطیل لازم نیاید و تقدیر و تحدید و عیب و ریب و خلل و ذلل لازم نیاید نه بینی که رویت بر سواد جائز ست و ازین هیچ فساد لازم نیاید پس چون هیچ فساد لازم نیابد درست شد که چنانکه آشنائی او امروز حق ست دیدار فردا حق ست و حق دلیل حق ست والله اعلم حکایت نقل ست که چون حق تبارک و تعالی خواهد که از اهل بهشت بنده را بجمال و کمال لم یزلی و لایزالی خود مشرف گرداند رضوان را بفرماید تا سیبی از سیبهای بهشتی بیارند و بفرماید تا نامه بنویسند عنوان نامه آن باشد که بسم الله الرحمن الرحیم من الملك الذی لا یفنی ملکه ابدا الی الملك الذی لا یفنی ملکه ابدا من العزیز الذی لا یذل ابدا الی العزیز الذی لا یذل ابدا اشتغلت بالحور والقصور ونسیت لقاء الملك الغفور نامه را بدست حوری دهند و آن حور را در میان سیب تعبیه کنند و سیب را بدست فرشته دهند فرمان شود که ای ملک این سیب را بدست بنده ما ده و سلام ما بدو برسان فرشته بیاید و بگرد کوشک مؤمن طواف میکند و این ندا میکند که یا اهل النور و یا اهل القصور اشتغلت بالحور والقصور و نسیت لقاء الملك الغفور و صیفتی سر از کوشک بیرون کند و فرشته را بیند که آن ندا میکند نزدیک مؤمن آید و گوید ای سرور ما فرشته بگرد کوشک ما طواف میکند و این ندا میکند که یا اهل النور و یا اهل القصور اشتغلت بالحور والقصور و نسیت لقاء الملك الغفور مؤمن بفرماید تا فرشته را در آرند چون فرشته در آید سلام کند و سلام حق تعالی به بنده رساند و سیب را بدست بنده دهد بنده آن سیب را بوی کند سیب بقدرت حق تعالی اشق شود و حوری از ان میان بیرون آید که از نور جمال وی کوشک مؤمن منور گردد و از بوی عطر وی کوشک وی معطر گردد مؤمن خواهد که دست بسوی او دراز کند حور گوید اول این نامه را برخوان بعد از ان دست بسوی من دراز کن نامه را بکشاید و برخواند چون بر مضمون نامه اطلاع یابد سر انداز ان و دست

انداران شود حورای عینا بگرد وی صف زنند وجامهای شراب مالامال در کشند ومیگویند طرقوا طرقوا **شعر**

آب زنید راه را این که نگار میرسد | مژده دهید باغ را فصل بهار میرسد
رونق باغ میرسد شمع چراغ میرسد | غمزه زبیانه میبرد و مه بکنار میرسد
راه دهید یار را آن مه ده چهار را | کز رخ نور بخش او نور نثار میرسد

سبحان طرقوا گویان اورا بدار الجمال درآرند واز دار الجمال بدار الجلال در کشند حق تعالی پرده کبریائی بردارد و بنده را دیدار نماید نقل ست که بنده مومن سی صد سال آنجهانی مستغرق دیدار حق تعالی باند ابوبکر واسطی رح میگوید ای سرورانم من وصول المحب الی حبیبه والعارف الی معروفه

الهی ما مسکینانرا دیدار خود روزی گردان

فصل دوم در ایمان آوردن بکتابهای خداوند تعالی

بدانکه ایمان آوردن بکتابهای خداوند تعالی آنست که بادل باور داری وبزبان اقرار کنی بدانکه همه کتابهای آسمانی کلام خداوند ست وچهار کتاب ازان مشهورترست توریت بموسی علیه السلام آمد وزبور بداؤد علیه السلام وآن هردو بزبان عبرانی است وانجیل بعیسی علیه السلام آمد بزبان سریانی وفرقان بحضرت محمد صلی الله علیه وسلم آمد بزبان عربی وحقیقت کلام خداوند غیر ازین لغات ست یعنی عبری وسوری وعربی نیست الا آنکه بندگان عبارت میکنند ازان بدین لغتها وباقی صحف دیگر که بپیغامبرا دیگر آمده است چون صحف شیث وصحف ابراهیم وغیر ایشان چنانکه بعضی گفته اند کتب منزل صد چهار ست وبعضی گفته اند صد وچهارده است زیراکه ده دیگر پیش از توریت بموسی علیه السلام آمده است چون خلاف پیدا شد پس تعین کتب منزل ازبرای ایمان آوردن شرط نباشد بلکه احتیاط درانست که عدد معین نکنیم زیراکه بکمتر ازانچه بوده یا زیاده بر آنچه بوده اگر ایمان آرند موجب کفر بود پس گوئیم ایمان داریم بهمه کتابهای خداوند تعالی که بانبیا خود فرستاده باید که چنان دانی وچنان اعتقاد کنی که هر کتاب در هر زمان بهمه پیغمبر که آمده هرچه دران کتابها بوده همه حق بود وفرمودهٔ خداوند بود اما حالا هرچه در قرآنست همه حق ست وعمل بقرآن موجب رستگاریست وعمل کردن بقرآن فریضه است زیراکه شریعت رسول علیه السلام ناسخ شرایع دیگرست بقوله علیه السلام نسخت شریعتی شرایع من قبلی یعنی منسوخ کرد شریعت من شریعتها یراکه پیش ازمن بود پس تمسک بقرآن کن که فردای قیامت قرآن حجت بود مرترا یا حجت شود بر تو چنانکه درصحیح مسلم می آید بروایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود والقرآن حجة لك اوعليك چون بر مقتضای قرآن عمل کرده باشی یعنی از احکام قرآن تجاوز نکنی واز حدود وی درنگذری قرآن حجت باشد ازبرای تو تا تو از جملهٔ فائزان ورستگاران باشی وآنکه احکام قرآن راباز گذارد واز اوامر ونواهی وی غافل گردید وتمسک وی بقرآن نباشد زود باشد که ازجملهٔ زیانکاران وگرفتاران گردد **بیت**

قرآن کلام اوست بخوانی وبشنوی ❊ لیکن چه سود پیرو قرآن نمیشوی ❊ وازان حدیث که رسول علیه السلام فرمود اهل القرآن اهل الله وخاصته مراد قرآن خوانانی اند که خودرا براحکام قرآن راست کرده باشند وبر مقتضای قرآن عمل کرده باشند ایشان اند خاصه گان خداوند عزوجل والا که کار بخلاف این بود ترسم که در تحت ورب تالی القرآن والقرآن یلعنه داخل بود خوشا حال قرآن دان عمل کننده بدان که رسول خدا صلی الله علیه وسلم اورا خاصهٔ خداوند خوانده **حکایت** در

منزهة النواظر آورده که کسائی را که یکی از قرا سبعه است بعد از وفات وی بزرگی او را بخواب دید گفت که حالت بکجا رسید گفت چون مرا بخاک دفن کردند دری از بهشت بگورم بکشادند و حواری بهشت بیامدند بوانست من و هر ساعت حق تعالی کرامتی زیادت میکند با من و ندامی آید که هذا اجزاء من حفظ القران لاجلی وتقروها لاجلی ویعمل بها لاجلی یعنی این ست جزائی کسی که قرآن حفظ کند از برائی رضای من و قرآن از برائی رضای من خواند و عمل بقرآن کند از برائی رضائے من حکایت حسین بن واقد گوید ابو مسلم بن ابراهیم الصایغ را شهید کردند آرزو داشتم که او را بخواب بینم تا دانم که خداوند تعالے با وی چه کرد تا شبی او را بخواب دیدم بر مرکبی از نور از مراکب بهشت سوار می آمد و جماعتی همه آراسته و جامهای نورانی پوشیده با وی بودند همه سوار گفتم حق تعالی با تو چه کرد گفت آنچه می بینی و هر ساعت کرامت زیادت میکند گفتم کار یزید النحوی دران عالم چونست گفت درجهٔ او از درجهٔ من زیاده است گفتم چرا و شما هر دو در علم برابر بودید گفت او در قرآن زیادت بود و درجهٔ قرآن خوانان از همه درجها زیاده است و در حدیث می آید که مادر و پدر قاری قرآن را فردای قیامت تاجها از نور بر سر نهند و حلها از نور در پوشانند و ایشان را بر براقهای بهشتی سوار گردانند و ملائکه بگرد ایشان در آیند و ایشان را بسوی بهشت می برند و منادی ندا می کند که اینها پدر و مادری اند که در دنیا سعی کرده اند تا فرزند ایشان قرآن خوانده است حق تعالی این کرامت کرده در بارهٔ ایشان پس قیاس کن که وقتی مزد و جزای پدر و مادر قاری قرآن این باشد مزد و جزائی وے چگونه خواهد بود امام شاطبی رحمة الله علیه در حرز الامانی نظم کرده معنی این حدیث را نظم هنیئاً مریئاً والداك علیهما ؛ ملابس انوار من التاج والحلی ؛ فما ظنکم بالنجل عند جزائه ؛ اولئك اهل الله والصفوة الملا و قرآن اہل خود را شفاعت کند و معتمد و معتبر شفیعی است قرآن اہل خود را نظم وان کتاب الله اوثق شافع ؛ واغنی غناء واهبا متفضلا ؛ مبالغه کند قرآن در راضی گردانیدن خدا فیدا ز برای حبیب خود که او قاری قرآن ست و در خواهد او را از حق تعالی نظم میباشد فی ارضائه لحبیبه واجدر به سؤلا الیه موصلا پس ای قاری قرآن چنگ در قرآن زن و قرآن را بزرگ دار تا عزیز دو جهان گردی و از جملهٔ فائزان و رستگاران باشی نظم فیا ایها القاری به متمسکا ؛ مجلا له فی کل حال مبجلا ؛ اما قاری قرآن باید که در وقت تلاوت ادب نگاهدارد و در حمل مصحف شش ادب مرعی باید داشت اول آنکه با وضو باشد که بر محدث بیک روایت مس و حمل هر دو حرام ست قوله تعالی لا یمسه الا المطهرون دویم آنکه بدست راست گیرد و البته بی عذری بدست چپ نگیرد سیم آنکه در وقت تامل و ورق برگردانیدن دست بر حاشیه نانبشته نهد چهارم آنکه بر کرسی نهد که از زانوی وی بلندتر باشد پنجم آنکه چون شغلی در میان خواندن پیش آید تا منقضے شدن آن کار مصحف را کشاده نگذارد الا که دفتین او باهم گیرد دیگر چون باسر قرائت رود بکشاید ششم آنکه در میان قرآن سخن نگوید تا آن سوره یا آن آیت ختم نکند الا بضرورت تمام و دیده در سطور نیکو گمارد و چون بآیت رحمت رسد توقف کند و از خدای تعالی بدعا رحمت خواهد و چون بآیت عذاب رسد پناه با خداوند تعالی برد آنگاه با سر خواندن رود که مصطفے صلی الله علیه وسلم چنین کرده است و قرآن شفای بیماریها و دوای دل فاسد شده است قوله تعالی وننزل من القران ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین در کتاب التبیان فی ادب تالی القرآن امام محی الدین نواوی می آرد که مستحب ست که چون مصحف در آرند بر خیزند از برای تعظیم وی زیرا که مستحب ست برخاستن از برای فضلا و علما و اخیار و المصحف

اولی در کتاب انصاف اهل تصوف می آرد که من لم یتخلق بالقران والسنة فهو انتن من الجیفة وکان اعماله مردودة در منزهة النواظر می آرد که محمد بن حمید گفت چشم من درد میکرد بپیش ابراهیم نخعی بینالیدم از درد چشم مرا گفت ای اخی در مصحف قرآن نظر میکن که مرا چشم درد میکرد با عبد الله مسعود بگفتم مرا گفت پیوسته در مصحف نظر میکن که مرا چشم درد میکرد با رسول صلی الله علیه وسلم بگفتم رسول علیه السلام مرا فرمود در مصحف قرآن نگاه میکن که مرا چشم درد میکرد با جبرئیل گفتم مرا داروی بیاموز گفت دایم در قرآن نظر میکن فان القران دواء لکل داء وقال وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین حکایت عبد الله بن سلیمان الورقی گوید که قرآن بر ابو یزید المقری خواندم تمام چون بآخر سورة الحشر رسیدم بدین آیت لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعا متصدعا من خشیة الله الی آخر السورة مرا گفت یا ابا سلیمان دست بر سر نه چنان کردم که او گفت چون از قرأت فارغ شدم سوال کردم که یا شیخ غرض ازین چه بود گفت من قرآن بر جامع بن فضل خواندم مرا چنین فرمود جامع گفت من قرآن بر اعمش خواندم مرا چنین فرمود اعمش گفت من قرآن بر ابو صالح خواندم مرا چنین فرمود صالح گفت من قرآن بر امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه خواندم چون بآخر سورة الحشر رسیدم مرا گفت دست بر سر نه گفتم چرا یا امیر المؤمنین گفت اذا تصدع رأسك فضع یدك علیه واقرأ آخر سورة الحشر فانه دواء الصداع در ترغیب حمیدی می آرد که شعبی گفت ابن مسعود رضی الله عنه فرمود هر کس چهار آیت از اول سورة البقرة بخواند و آیة الکرسی و دو آیت بعد ازان و سه آیت از آخر البقرة نزدیک نشود باو شیطان و با اهل او و هیچ مکروهی بدو نرسد و نخوانند این آیات را بر هیچ دیوانه الا آنکه بهوش باز آید و شب در خانه که این آیات خوانده شود تا روز شیطان گرد آن خانه نگردد حکایت در منزهة النواظر می آرد که ابو مسلم صفار در کشتی بود با قومی ناگاه باد مخالف برخاست و موجی برآمد و کشتی را در غرقاب انداخت مردم همه نومید شدند و قماش که در کشتی بود بدریا انداختند و استعانت میکردند ابو مسلم گوید اعرابی با ما در کشتی بود مصحفی داشت از میان ما برخاست و آن مصحف را بر دست نهاد و گفت الهی اگر کسی نامه دارد از سلطان مجازی هیچکس بدو تعرض نتواند رسانید و از بلاها ایمن باشد مصحف بر بالا داشت و گفت الهی این نامهٔ تست بما دادهٔ از کرمت سزد که بندگان خود را با نامهٔ خود غرق کنی در حال موج بنشست و دریا ساکن شد و ما بسلامت برستیم در کتاب مغنی می آرد که القران هو الکلام المنزل للاعجاز بسورة منه هو عبارة عن اللفظ والمعنی جمیعا ولیس اخبار النبی علیه السلام لا لفظا ولا معنی جمیعا ولیس بل هو کتاب الله تعالی فی المصاحف لیس له ولا لجبرئیل علیه السلام تصرف در بدایهٔ صابونی می آرد که گوییم قرآن خوانده شده بزبانهای ما و محفوظ در دلهای ما ولیکن غیر حایل ست در و بغیر فرو آینده نیست درین محلها و جبرئیل در مدت بست و سه سال قرآن را تمام در حادثها بنجار رسانید و اول سوره از قرآن که نازل شد گویند سورهٔ اقرأ باسم ربك بود و گویند سوره فاتحه بود و آخر آیه این بود که الیوم اکملت لکم دینکم در شرح السنة می آرد از ابن عباس رضی الله عنهما در تعظیم قرآن که گفت اگر نه آنست که الله تعالی آسان کرد قرآن را بزبانهای آدمیان والا هیچکس را استطاعت نبودی که تکلم کردی بکلام خداوند تعالی و در زمان رسول علیه السلام قرآن در یک مصحف جمع نبود و اول کسیکه قرآن را جمع کرد ابو بکر صدیق بود رضی الله عنه بعد از وی عثمان رضی الله عنه چنانکه ابو عمرو دانی در مقنع و امام شاطبی در قصیدهٔ رائیه نیز آورده این قصه را که در ایام یمامه که مسیلمة الکذاب

بسیاری از قراء قرآن را بقتل در آورده بود عمر رضی الله عنه نزدیک ابوبکر رضی الله عنه آمد و گفت ان القتل قد استحر فی قراء القرآن وقد خشیت ان یهلك القرآن فاكتبه یعنی بدرستیکه بسیاری از قراء قرآن کشته شدند در ایام یمامه ومن از هلاک قرآن میترسم جمع کن قرآن را وبنویس ابوبکر گفت چگونه کنم کاری که رسول علیه السلام نفرموده ما را بدان وبر ما عهدی نگرفت عمر گفت افعل فهو والله خیر یعنی تو قرآن را جمع کن سوگند بخدا که این قصد نیکوست عمر همچنان مبالغه میکرد تا حق تعالی ابوبکر را همان رای نمود که عمر را نموده بود ابوبکر رضی الله عنه زید بن ثابت را بخواند و گفت ای زید تو مرد جوانی ودر زمان رسول علیه السلام کاتب وحی بودی جمع کن قرآن را وبنویس زید نیز همان گفت یعنی چگونه کنم کاری که رسول علیه السلام ما را بدان نفرموده وبر ما عهدی نگرفت ابوبکر رضی الله عنه مبالغه میکرد تا حق تعالی زید را همان رای نمود که عمر وابوبکر رضی الله عنهما را نموده بود زید میگوید سوگند بخدا که اگر مرا تکلیف کردندی بکندن کوهها آسان تر بودی بر من از انچه مرا تکلیف کردند بدان تا جمع میکردم یک یک سوره وآیت قرآن را برحمت تمام از صدور رجال واز گیاهها وپوست اشجار واحجار وغیر آن وآن چنان بود که هر سوره وآیت که از قرآن نازل شدی کاتبان برین اشیاء می نوشتند ودر بیت الوحی می نهادند تا غایت که بر شانه گوسفند ومثل آن نیز می نوشتند زید بن ثابت میگوید در وقت جمع کردن می نوشتم یک آیت را گم کردم که از رسول علیه السلام شنوده بودم ونمی یافتم آنرا نزد هیچکس تا ناگاه یافتم آنرا نزد مردی از انصاریان از مؤمنان رجال الحاق کردم آنرا در سوره وی وآن صحف نزد ابوبکر رضی الله عنه میبود تا آن هنگام که وفات یافت پس از ان آن صحف نزد حفصه خاتون رضی الله عنها بود که بنت عمر وزوجه رسول علیه السلام بود ابن شهاب میگوید خبر کرد مرا انس بن مالک رضی الله عنه حذیفه بن الیمانی نزد عثمان آمد رضی الله عنهما وگفت یا امیر المؤمنین بدرستیکه می شنوم از مردمان که اختلاف میکنند در قرآن اختلاف الیهود والنصاری تا کار بجای رسید که با یکدیگر قتال میکردند وهر کس میگفت این قرأت فلانست عثمان رضی الله عنه چون این خبر شنید کس نزدیک حفصه خاتون فرستاد که آن مصحف بما فرست تا نسخه ازان برگیریم بعد ازان نزدیک تو فرستیم حفصه خاتون آن مصحف را نزد وی فرستاد امیر المؤمنین عثمان رض زید بن ثابت وعبدالله بن عمرو بن العاص وعبدالله بن عباس را جمع کرد وفرمود که این صحف را در یک مصحف جمع کنید ومردمان را در یک مسجد جمع کرد پس بفرمود تا قرآن را بنویسند بزبان قریش زیرا که قرآن بلسان قریش نازل شده بر رسول علیه السلام وبر عرصه اخیر چون قرآن را در یک مصحف جمع کردند ازان صحف بدین نظم وترتیب که در مصاحف ست امر کرد امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه تا هر قرأت که در غیر آن صحف بود واز صحیفهای دیگر همه را بسوختند زیرا که آنها قرآن نبود در مقنع می آرد که اکثر علما برانند که عثمان رضی الله عنه چهار مصحف نبشت یکی را بکوفه فرستاد ویکی را بشام ویکی را ببصره ویکی را نزد خود نگاهداشت وبعضی گفته اند هفت مصحف نبشته بود یکی دیگر را بمکه فرستاد ویکی را بیمن ویکی را ببحرین اما اصح قول اول ست وجمهور برانند وامام شاطبی رح نیز در قصیده رائیه این قصه را نظم کرده است شعر فجاء عثمان مدعورا فقال له ؛ اخاف ان یختلطوا فادرك البشرا ؛ فاستحضر الصحف الاولی التی جمعت ؛ وخص زیدا ومن قریشیة نفرا ؛ علی لسان قریش فاكتبوه كما ؛ علی الرسول به انزاله انتشرا ؛ فجردوه كما یهوی كتابته ؛ مافیه شكل ولا نقط فیحتجرا ؛ فساق نسخ منها من المدنی ؛ كوف وشام وبصر تملاء بصرا ؛ وقیل مكة والبحرین مع یمن ؛ ضاعت بها نسخ فی نشرها قطرا الهی بحرمت قرآن که ما را عمل کردن بر مقتضای عشر آن کرامت گردان

فصل سیوم در ایمان آوردن به پیغامبران

بدانکه حضرت حق تعالی را پیغامبرانست که ایشانرا به بندگان خود فرستاده اول ایشان آدم ست و آخر ایشان محمد رسول الله صلی الله علیه و علیهم اجمعین بدانی و اعتقاد کنی که ایشان بندگان خداوند اند که ایشان را حق بخلق فرستاده و ایشان امینان خداوند اند و هر حکم و فرمان که از الله تعالی به بندگان رسانیده اند همه حق و صدق بوده است و هیچکس از عند خود نگفتند آنچه بخلایق رسانیدند از احکام و نبود آن جز بوحی آسمانی و پیغام حق که از حق تعالی بدیشان رسیده و ایشان بسبیل امانت و راستی باستان خود رسانیدند و دران زیادت و نقصان نکردند و ایشان قبل از ظهور نبوت از کبایر پاک بوده اند که از ایشان از کبایر هیچ در وجود نیامده است و بعد از ظهور پیغامبری از کبایر و صغایر معصوم بوده اند اگر ترک افضلی یا فعل فاضلی از ایشان در وجود آمده که آنرا ذلت میگویند حق تعالی ایشان را دران بگذاشته و حالی آگاه کرده تا ازان باز آمده اند در منور میگوید که رسل آنها اند که حق تعالی وحی فرستاد بدیشان بجبرئیل علیه السلام و نبی آنها اند که وحی فرستاد با یشان بملک دیگر یا ایشانرا بخواب نمودند یا الهام ربانی با یشان رسید و جن و انس غیر معصوم اند الا رسل که ایشان از صغایر و کبایر معصوم اند اما انبیا از کبایر معصوم اند اما از صغایر بیشاید که آمده باشد تا ضعیف نباشد شفاعت ایشان لان من لم یبتل لا یرق علی المبتلی و معتزله میگویند انبیا همچون رسل معصوم اند از کل صغایر و کبایر زیراکه ایشان شفاعت را حق نمی بینند و هر پیغامبر همچنانکه در حال حیوة پیغامبر بوده ابد الآباد همچنان پیغامبر ست عزل هیچ پیغامبر از پیغامبری جایز نیست و جایز نشمری و هیچ زن و هیچ بنده هرگز پیغامبر نبوده است زیراکه مراد از نبوت اشتهار ست و انوثت مانع اشتهار ست و همه پیغامبران اهل شهرها بوده اند و هر پیغامبر در هر زمان که بوده هم بصورت و هم بسیرت بهترین اهل زمان خود بوده اند دل هر پیغامبر از دل اهل زمان او شجاع تر بوده در مفاتیح و در شرح لمعات نیز می آرد که نبی شخصی بود که بعث کند خداوند او را بسوی بندگان خود از برای رسانیدن آن چیزی که امر کرده ایشان را بدان و رسول نبی بود که صاحب شریعت بود ابتداءً یا نسخ کند بعضی احکام آن شریعت را که پیش از وی بوده باشد پس نبی اعم بود از رسول زیراکه همه رسول نبی بود اما همه نبی رسول نبود در بستان فقیه ابو اللیث می آرد که پیغامبران مرسل سی صد و سیزده بوده اند و در ایمان آوردن به پیغامبران عدد معین نباید کرد زیراکه عدد پیغامبران بدلیل قطعی ثابت نشده و حق تعالی فرمود مر حبیب خود را و خبر داد در کلام خود قوله تعالی منهم من قصصنا علیك و منهم من لم نقصص علیك یعنی قصه بعضی از پیغامبران با تو بیان کردیم ما که خداوندیم ای محمد صلی الله تعالی علیه و قصه بعضی با تو بیان نکردیم بلکه گوئیم ایمان داریم بهمه پیغامبران که بوده اند چنانکه ایمان داریم بهمه کتابهای خداوند عزوجل و در پیغامبری خضر و ذو القرنین و لقمان اختلاف ست در تفسیر امام زاهدی آرد که صحیح آنست که خضر پیغامبر ست در امالی میگوید که صحیح آنست که ذو القرنین و لقمان پیغامبر نه اند و بیت امالی اینست ؎ وذو القرنین لم یعرف نبیا ۞ کذا لقمان فاحذر عن جدال در منور می آرد که نبوت انبیا حق ست و آن حجتی ست قاطع مر عذر را و محمد صلی الله علیه وسلم پیغامبر ست از برای آنکه او دعوی نبوت کرد و ظاهر گردانید معجزه و معجزه امریست خارق مر عادت مستمره را و عاجز می آید متحدی از ایتان مثل آن و عجز او بمنزلهٔ

تصدیق ست بقول محمد صلی الله علیه وسلم خیر انبیا و افضل پیغامبرانست و خاتم نبوت ست و مبعوث بجمیع خلایق نه بسوی عرب خاصه چنانکه جهودان گفتند و حق تعالی در حق او فرمود قوله تعالی وما ارسلناك الا كافة للناس بشيرا ونذيرا و رسول علیه السلام فرمود بعثت الى الاحمر والاسود یعنی فرستادند مرا بسوی عرب و عجم پس اطاعت او فرض باشد و مخالفت او کفر و امر او واجب لامتثال الا ما قام علیه دلیل ندبه و افعال او صلی الله علیه وسلم همچون آحاد آدمیان نیست همچون آحاد ما از روی علم و خلق و او افضل انبیاست و افضل آدمیان دیگر و امت محمد صلی الله علیه وسلم افضل امتان دیگر و افضل امت او ابو بکر رض پس عمر رض پس عثمان رض پس علی رض پس تمام عشره مبشره پس اگر کسی گوید ابو بکر و عمر و عثمان رض چگونه از علی رض فاضل تر باشند و حال آنکه ایشان در مسایل صعبه رجوع بعلی میکردند و علی رجوع با ایشان نمیکرد میگوییم مراد بافضل آنست که اکثر باشند از روی ثواب نه از روی علم و بدانکه معراج محمد صلی الله علیه وسلم حقیقت ست نه رؤیا پس پروردگار خود را دید و خداوند با وی سخن گفت و او را وصیت کرد و فرض گردانید بر وی و مباح کرد از برای وی و پیغامبران را دید و بهشت در آمد و دوزخ و اهل دوزخ را دید و اول شافعی ست و اول کسی که از قبر برخیزد اوست و اول کسی که به بهشت در آید اوست و شریعت او ناسخ شرایع است که پیش از وی بود و مخصوص کرده شد بخصایص از برای اکرام و اعظام وی و غفر له ما تقدم من ذنبه در کتاب شرف النبی می آرد که رسول علیه السلام را هفتاد هزار بار عروج بوده است اما معراج همان یکبار بوده است و قصهٔ معراج در آخر این قسم بیاید ان شاء الله تعالی و هرگز هیچ ولی بدرجه نبی نرسد چنانکه در امالی میگوید شعر ولم یفضل ولی قط دهرا ٭ نبیا و رسولا فی انتحال ٭ زیرا که نبی آفتاب صفت ست و ولی چراغ صفت تا اگر وقتی حادثه غباری یا میغی پیرامن شعاع آفتاب گردد همه عاقلان دانند که نور آفتاب برقرارست اما چراغ بدمی میرد و بدمی می افروزد اما بعضی گفته اند ولی چون بکمال ولایت رسد حق ست که از راندن ایمن شود سفیان ثوری میگوید هر که خداوند بدوستی گرفت بدشمنی نگیرد در اصول الامشی می آرد که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه لشکر بنهاوند فرستاده بود و ساریه امیر لشکر بود کفار در کمین ایشان بودند عمر رضی الله عنه بر منبر بود لشکر کفار را بر نهاوند بدید آواز داد که یا ساریه الجبل الجبل ساریه آواز عمر رضی الله عنه بشنید پناه بکوه بردند و سلامت یافتند در شرح اسماء الله و ترجمه عقاید امام ابو القاسم سمرقندی رح می آرد که دو تن از یاران رسول علیه السلام نزد رسول علیه السلام بودند بیگاهی چون باز گشتند شب تاریک بود عصای هر دو نور میداد بر مثال شمع چون از یکدیگر جدا گشتند عصای هر یک جدا نور میداد تا بخانه رسیدند پس ثابت شد که کرامت اولیا حق ست خلاف معتزله را که کرامت اولیا را منکر اند حکایت شیخ ابو بکر آجری رح میگوید در تستر بر در داش خود نشسته بودم و خشت می پختم و آتش میکردم جهودی را بر من درمی چند قرض بود بتقاضا آمده بود گفت ای ابو بکر اگر بر صدق دین محمدی مرا آیتی بنمای من ایمان آرم گفتم مبادا اخلاف کنی گفت نکنم گفتم تا جامهای خود بیرون کرد و من نیز جامهای خود بیرون کردم جامهای جهود را در میان جامهای خود نهادم و محکم ببستم و در درون داش انداختم بعد از آن در رفتم و جامها را بیرون کردم و بگشادم جامهای جهود در میان جامهای من سوخته بود و جامهٔ من بسلامت مانده بود جهود آن حال مشاهده کرد در حال خدای را سجده کرد و انگشت برداشت و کلمهٔ شهادت بگفت و مسلمان شد در خالصه منور می آرد که شیخ کبیر ابو عبد الله خفیف قدس سره فرمود که واجب ست

که اعتقاد کنند این را که فقر بهترست از غنا و فقیر صابر فضل ست از غنی شاکر از برای خلاص وی از حساب و از عذاب و افتقار
وی برحمت خداوند بسوی غیر وی و اعتقاد باید کرد که وصول بسوی حق از غیر عبادت محال ست و حریت از رق عبودیت باطل
است زیرا که عبودیت هیچ حال ساقط نمی شود و رجوع بعد از وصول جایز ست و بنده منتقل شود در احوال تا بصفت روحانیان
میگردد و از غیب خبر میدهد باعلام الله تعالی او را و بر آب میرود و غایب میشود از چشمها و طی میشود زمین از برای وی و صحو
بهترست از اصطلام و افاقه افضل ست از شکر و چون صحیح شود توکل ضرر نرساند او خار و کتب تصوف بعلم و عمل نیست بلکه
آن صفت که آراسته میگردد باو ذات صوفی و او میزان علم و عمل ست و او غیر تقوی و فقر ست و فقیر را تصرف نیست در
اسباب و احوال را نهایت نیست و هر حالی را نهایتی است و ایمان و معرفت و توحید احوال نیست و سماع عارفان را جایز ست
و مریدان را باطل و سماع نه حال ست و نه قربت و ترک اولی لکثرة آفاته و عظم فتنته و بر اهل غلبات جاری میگردد که فوت
میشود بآن احوال از ایشان و واجبات اگر بهوش باز آیند اعاده کنند آن را و اگر بر آن حال بمانند یا بمیرند از ایشان ساقط شود
و شیطان لعین نمیداند آنچه در دلهای بندگانست و او را جز وسوسه چیزی دیگر نیست و نفس غیر روح و روح غیر حیوة است
از برای آنکه نایم را روح از جسد مفارقت می کند از بدن در حال خواب و واجب ست اعتقاد کردن در نفس خود بدی و عداوت
را و در شیطان عصیان و مخالفت را تا از هر دو خلاص یابی و اعتقاد کنی در خداوند خود فضل و منت را و گمان نیک برسے
بحضرت وی و امید داری از وی فهو لا یخیب رجاءك و لا یقطع عملك و الحمد لله اولاً و آخراً انتهی کلامه
شیخنا شیخ شیوخ الاسلام شیخ زین الدین الخوافی رحمه الله فرموده اند در معانی فقر و احوال فقرا

قطعه

دست از طلب مدار اگرت پای این رهست	کان را که زاد راه نه فقرست بینواست	نی فقر صوری که بود همنشین کفر	بل فقر معنوی که بود فخر انبیاست

یکی از بزرگان میگوید فقر نوریست که حق تعالی مصطفی صلی الله علیه وسلم بخشیده است و از آنجا هر یکی را قطره داده است در
کتاب التبیان و جواهر القرآن امام غزالی رح می آید که رسول علیه السلام فرمود ما من عمل احب الی الله من جوع و
عطش یعنی هیچ عملی نزدیک حق تعالی دوست تر از گرسنگی و تشنگی نیست در کتب متصوفه می آرد که فقر شعار اولیاست و زیور اصفیا
است و اختیار حق سبحانه و تعالی از برای خواص خود از انبیا و اتقیا و فقرا گزیدگان خداوند از میان بندگان وی و مواضع اسرار
حق اند در میان خلق وی ببرکت ایشان خلایق را روزی میرساند و از بلاها نگاه میدارد و فقرا صابر جلساء الله اند در قیامت
و رسول علیه السلام ازین جا فرمود لکل شیء مفتاح و مفتاح الجنة حب المساکین و الفقراء الصبر هم جلساء
الله یوم القیمة الهی بآبروی اولیائے خود و بحرمت فقرا صافی مشرب که دلهای ما را صفائی کرامت فرمای و از بی آبروئے
دنیا و آخرت ما مسکینان را نگاه دار

فصل چهارم در ایمان آوردن بروز قیامت

بدانکه روز قیامت آمدنی و واقع شدنی است و در آمدن قیامت هیچ شک نیست قوله تعالی و ان الساعة آتیة لا ریب
فیها و زنده گردانیدن خلایق حق ست که و ان الله یبعث من فی القبور هر کس آمدن قیامت را منکر شود کافر گردد

زیراکه انکار نص قرآن کرده باشد و ایمان آوردن بروز قیامت کرویدن ست بدل واقرار کردن بزبان هر آن چیزها راکه قرآن و حدیث خبر داده از آن احوال واهوال قیامت وآخرت از سوال گور و عذاب قبر و زنده شدن آدمیان و نامهٔ خواندن و وزن اعمال و گذشتن بر صراط و حوض و شفاعت و دوزخ و بهشت و جزا و سزا و عذاب و راحت و مخلد ماندن مؤمنان در بهشت و جاوید بودن کافران و مشرکان و منافقان در دوزخ و خلاص عاصیان و بیرون آوردن ایشان از آتش و در آوردن ایشان به بهشت و عفو کردن از کبایر و عذاب کردن بر صغایر و دیدار حق تعالی مر مؤمنانرا پس از در آمدن به بهشت همه حق و صدق ست و قیامت قایم نشود مگر بر بدان آدمیان چنانکه در صحیح مسلم می آید از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود لا تقوم الساعة الا علی شرار الناس یعنی قیامت قایم نشود مگر بر بدان آدمیان یعنی تا نیکان در میان باشند حق تعالی قیامت را قائم نگرداند و در حدیث دیگر فرمود که قیامت واقع نشود تا آن زمان که یک کس باشد در زمین که الله الله گوید اما چون زمانه بآخر رسد و فساد در زمین ظاهر گردد فرمان حق تعالی در رسد باسرافیل که ای اسرافیل صور در دم اسرافیل صور در دمد فزع و هیبت در ملکوت افتد زمین لرزیدن گیرد چنانکه حق تعالی از آن حال خبر داده است قوله تعالی و یوم ینفخ فی الصور ففزع من فی السموات ومن فی الارض زلزله در زمین افتد هر شیر دهنده از شیر دادن باز ماند همه بارداران یکبار بار بنهند و آدمیان همچو مستان بیفتند و حال آنکه ایشان مستان نباشند لیکن از هیبت قیامت و سختی عذاب خداوند آن چنان کردند حق تعالی در کلام مجید خود از آنحال خبر میدهد قوله تعالی یا ایها الناس اتقوا ربکم ان زلزلة الساعة شیٔ عظیم الی قوله ولکن عذاب الله شدید و این نفخهٔ اول باشد و اسرافیل سه کرت صور دمد بیک روایت نفخهٔ اول النفخة الفزع خوانند دوم را نفخة الصعق خوانند نفخهٔ سیم را نفخة البعث خوانند چون نفخهٔ دویم در دمد همه جانوران بمیرند و چون نفخهٔ سیم را در دمد همه یکبار زنده شوند در صحیحین می آید بروایت ابو هریره رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود ما بین النفختین اربعون یعنی میان دو نفخه چهل باشد یعنی نفخه که بمیرند و نفخه که زنده شوند چهل باشد اما بتحقیق معلوم نمی شود که مراد رسول علیه السلام چهل سال بوده یا چهل روز یا غیر آن اما بعضی برانند که چهل سال باشد و چون حق تعالی خواهد که خلایق را زنده گرداند فرمان دهد تا ابری برآید و چهل شبانه روز باران بارد و دران چهل شبانه روز آبی می آید از آسمان مانند منی مردان چنانکه از مشرق تا مغرب دوازده ارش بالای آب باشد آن آب با خاک معجون شود و باز حق تعالی صورت خلایق را پدید گرداند و جسم و جسد جمله را تمام گرداند چنانکه بوده آنگاه جملهٔ ارواح را در شاخهای صور در آرند و صور را هفت شاخ باشد چون اسرافیل صور در دمد ارواح جمله یکبار در هوا پران شوند و هر روح بقالب خود فرود آید و از فرشتگان اول چهار ملک مقرب را زنده گرداند یعنی جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل را علیهم السلام و از آدمیان اول حضرت مصطفی را صلی الله علیه وسلم زنده گرداند و آن چنان باشد که جبرئیل را با هفتاد هزار فرشتهٔ دیگر بدنیا فرستد و چهار چیز با ایشان باشد براق و حله و کمر و تاج جبرئیل با آن فرشتگان بدنیا فرود آیند به بینند دنیا قاع صفصف شده هیچ جائی در دنیا بلندی و پستی نمانده همه هامون گشته جبرئیل مدینه و روضهٔ رسول علیه السلام را نیابد گوید بار خدایا دانا تری که روضهٔ حبیب نرانمی یابم فرمان رسد که ای جبرئیل او را بخوان تا ترا جواب دهد جبرئیل او را بنامها بخواند یا سید قاب قوسین یا حبیب الله یا خلیل الله بهر نام که بخواند جواب نشنود

چون گوید یا شفیع المذنبین حضرت محمد مصطفے صلی اللہ علیہ وسلم جواب دہد جبرئیل بسر روضۂ طیبہ حضرت نبی علیہ السلام آید و گوید قم یا رسول اللہ برخیز ای رسول خدای رسول علیہ السلام چون آواز جبرئیل بشنود باز نشنید خاک از موی و روی خود بیفشاند گوید یا جبرئیل امروز چہ روز ست جبرئیل گوید یوم الحسرۃ والندامۃ و یوم الفضیحۃ و یوم القیمۃ رسول علیہ السلام چون نام قیامت بشنود گوید یا جبرئیل حق تعالی با امت من چہ کرد حال عاصیان امت من کجا رسید جبرئیل گوید یا رسول اللہ ہنوز حق سبحانہ وتعالی ہیچکس را از آدمیان زندہ نگردانیدہ فرمودہ کہ اول تو بجساب گاہ آئی تا با امت تو چنان معاملہ کنم کہ تو راضی باشی رسول علیہ السلام حضرت حق تعالی را شکر کند حلہ در پوشد تاج بر سر نہد کمر شفاعت در بندد بر براق عزت سوار شود بعرصات حاضر آید آنگاہ خلایق را زندہ گرداند چون سر از گورہا برآرند اول اہتمام ایشان آن باشد کہ بسر مئی خود نظر کنند تا بہ بینند کہ سفید روی برانگیختہ شدہ اند یا سیاہ روی نعوذ باللہ آنگاہ آسمانہا را بہ بینند پارہ پارہ شدہ کہ اذا السماء انفطرت ستارہا را بینند فرو ریختہ کہ واذا الکواکب انتثرت دریاہا در جوش آمدہ و در یکدیگر گشادہ و بمنزلۂ یک دریا گشتہ واذا البحار فجرت کوہہا از بیخ برکندہ شدہ و در ہوا پران گشتہ کہ واذا الجبال سیرت عرصۂ عدل ظاہر شدہ ہول و سیاست قیامت بہمہ جای رسیدہ حسرت و ندامت بالا گرفتہ خلایق را در قیامت در عرصۂ عرصات پنجاہ موقف بایستانند در ہر موقف ہزار سال ایشانرا باز دارند علم عزت ہر پیغامبر را نصب کنند امت ہر پیغمبری در پای علم او جمع می شوند آنگاہ فرمان شود تا ہمہ انبیا با امتان خود بپای علم حضرت محمد مصطفے صلی اللہ علیہ وسلم حاضر شوند این ست آنچہ رسول علیہ السلام فرمودہ آدم و من دونہ تحت لوائی علم رسول ما را علیہ السلام لواء الحمد خوانند آنگاہ نامہا پران شود بعضی را نامہ بدست راست دہند و بعضے را بدست چپ ہر کسی کردار خود را بیند در نامہ نبشتہ آنچہ کردہ باشد در دنیا ہمہ بیاد ایشان دہند تا ہر فردی از افراد خطاب میرسد کہ ای پیر عمر ضایع کردہ نامہ بخوان وای جوان بیباک نامہ بخوان ای عالم بی عمل نامہ بخوان ای زاہد ناپارسا نامہ بخوان ای سر پوشیدہ روی بنا محرم نمودہ نامہ بخوان ای نمازہا از وقت بردہ نامہ بخوان ای پدر و مادر آزردہ نامہ بخوان ای حق شرع فرو گذاشتہ نامہ بخوان اقرأ کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا ای بندہ نامہ خود بخوان بندہ است نفس تو امروز از وی حساب تو یعنے حساب خود خود کن گواہی خود خود دہ قاضی خود خود باش حکم خود خود کن میزان عدل بیاویزند و آن میزان بمیزان خلایق نماند والوزن یومئذ الحق اعمال بندگان بسنجند و مقدار طاعت و معصیت بندہ را معلوم گردانند یعنے میزانی کہ شایستہ آن باشد خلاف معتزلہ را ایشان وزن اعمال را منکر اند و ما را ملی میگوید شعر وحق وزن اعمال وجری: علی متن الصراط بلا اعتیالی: و ہمہ را بر صراط گذر فرمایند ہر کس درین عالم بر صراط مستقیم راست ایستادہ بود بآسانی گذرد و ہر کس بر صراط راست نایستادہ بر صراط راہ نیابد و بدوزخ افتد نعوذ باللہ بیت ای کہ در دنیا نرفتی بر صراط مستقیم: در قیامت بر صراطت جای تشویش ست و بیم ہمہ را بر صراط بدارند و بپرسند از ہر چہ کردہ باشند و حقیقت صدق از صادقان طلب کنند و مرایانرا فضیحت کنند و صراط بر کافران از شمشیر بران تر و از شب تاریکتر و از موی باریکتر و از آتش سوزان تر بود امابر مؤمنان نہ چنین بود بلکہ در حدیث آمدہ است کہ پہنای صراط برابر وادی بود یعنی از برائی مؤمنان و بہشت را نزدیک گردانند از برائی متقیان کہ وازلفت الجنۃ للمتقین و دوزخ را ظاہر و حاضر گردانند از برای گمراہان و نافرمانان کہ وبرزت الجحیم للغاوین دران روز مؤمن و کافر از یکدیگر جدا شوند

قوله تعالی وامتازوا الیوم ایها المجرمون واین بر سر دو راه باشد زهی فضیحت ورسوائی زهی صعوبت وصلابت دران وقت که این ندا در رسد زهی عجز وبیچارگی بیگانگان زهی خواری ونگونساری نافرمانان درانحال که این خطاب بشنوند که جدا شوید ای مجرمان از مطیعان گروهی را با لطف ونوال بهشت ببرند وگروهی را با سلاسل واغلال بدوزخ اندازند فرمان حضرت لایزال در رسد که ای ملایکه دوزخ را بعرصات حاضر گردانید قوله تعالی وجیء یومئذ بجهنم یومئذ الآیه در تفسیر وسیط می آرد در معنی این آیت این حدیث را که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود دوزخ را هفتاد هزار مهار است هر مهاری را ازان هفتاد هزار فرشته میکشند ومی آورند هنوز میان دوزخ واهل عرصات دویست ساله راه مانده باشد که چنان بغرد که صد وبست اند هزار نقطهٔ نبوت بدو زانو درافتند وهریک گویند نفسی نفسی خدایا نفس ما را سالم دار درانحال از اهل عرصات هیچکس استاده نماند الا صاحب لهراوه یعنی حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم که ایستاده باشد وعصا بدست گرفته وطیلسان شفاعت بر دوش دوزخ را بیند می آید پرجوش وخروش واز خشم بر خود می جوشد قوله تعالی اذا راتهم من مکان بعید سمعوا لها تغیظا وزفیرا وقوله تعالی وهی تفور تکاد تمیز من الغیظ چون حضرت نبی صلی الله علیه وسلم دوزخ را بیند بآن صلابت می آید پیش دوزخ باز رود خطاب حضرت عزت در رسد که ای دوزخ حبیب ما را مطیع وفرمان بردار باش چون سید عالم علیه السلام نزدیک دوزخ رسد بانگ بر دوزخ زند که ای دوزخ ساکن باش دوزخ ساکن شود وگوید یا رسول الله مرا با تو چکار است وحالانکه حق تعالی حرام گردانیده بر من گوشت ترا دران حال انبیاء معظم ورسولان مکرم همه نفسی نفسی گویند وخواجه علیه السلام امتی امتی گوید ای عاصی بیچاره وقتی که انبیا را با کمال نبوت حال ایشان چنین باشد هیچ دانی که حال ما عاصیان خراب روزگار چگونه خواهد بود

شعر

روز نیست روز فردا پر وهم شور وغوغا
فردا که خلق عالم از خاک سر برآرند
از حسرت وندامت وز طعنهٔ ملامت

غافل چرا نسازد امروز کار فردا
بینی همه با بها پرویل وادریغا
در عرصهٔ قیامت حسرت گرفته بالا

قاضی خدای باشد روح الامین منادی
خلقان چنان بگریند از هیبت قیامت
مادر شده گریزان از پیش قرة العین

بی رشوت تعصب بی حیل بی محابا
کز آب چشم ایشان گرد زمین چو دریا
مهر برادر آنجا از جان شده تبرا

قوله تعالی یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه وصاحبته وبنیه روز قیامت روزیست که مرد از برادر خود بگریزد وفرزند از مادر وپدر بگریزد وشوهر از زن بگریزد وپدر از پسر بگریزد ای برادر یاد کن ازان ساعت که ترا در موقف حساب بدارند ویک یک گناه ترا بارویِ تو آرند قوله تعالی یوم یقوم الناس لرب العالمین واگر منکر شوی دست وپای تو بر تو گواهی دهند قوله تعالی الیوم نختم علی افواههم وتکلمنا ایدیهم وتشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون امروز کاری مکن که فردا دست وپا تو بر تو گواهی دهند فرد کاری مکن امروز که فردای قیامت ✤ دست قدم دیده دهند بر تو گواهی ✤ روز عدل وراستی خواهد بود داد مظلومان از ظالمان بستانند تا گوسفند شاخ آور که بر گوسفند بی شاخ حیف کرده باشد آنرا مکافات خواهد بود آنگاه سایر حیوانات که غیر فرشتگان وآدمیان وپریان ودیوان باشند وآنچه خداوند تعالی خواسته باشد که بماند فرمان شود که خاک شوید همه یکبار خاک شوند آدمی کافر چون آن حال مشاهده کند آرزو برد که خاک شود که از گناه پاک شود قوله تعالی ویقول الکافر یا لیتنی کنت ترابا در تفسیر مدارک وغیر آن از تفاسیر می آرد که این سخن دران روز ابلیس گوید یعنی چون عز وجلوهٔ آدم وآدمیان دران روز مشاهده کند گوید یا لیتنی کنت ترابا ای کاشکی من نیز از خاک بودمی ونگفتمی انا خیر منه تا بودی که امروز این عز وکرامت یافتمی

در بعضی از تفاسیر می آرد که کافری بود نام او نزاب و عمر خود در کفر بسر برده بود در آخر عمر ایمان یافت فردای قیامت که او را بهشت می برند کافران چون آنحال مشاهده کنند بحال وی آرزو برند و گویند یا لیتنی کنت ترابا و کافر اینجا اسم جنس مراد باشد در تفاسیر مے آید که هر کرا نامه بدست راست دهند حساب وی آسان باشد قوله تعالی فاما من اوتی کتابه بیمینه فسوف یحاسب حسابا یسیرا الآیه و حساب یسیر را در مدارک بعرض اعمال تفسیر کرده اند یعنی اعمال بنده را بروی عرض کنند اما با وی مناقشه نکنند قول دیگر آنست که حساب یسیر آن باشد که بدیها را درگذرانند و نیکیها را قبول گردانند شیخ علاء الدین مروزی رح در تفسیر خود می آرد که فردای قیامت نامهٔ اعمال بنده را بدست وی دهند در همه نامه خود یک نیکی نه بیند گوید خداوندا اگر این گناهان کرده ام اما بعضهای جماعت نیز حاضر شده ام و نیکیها نیز کرده ام امروز همه بدی می بینم در نامهٔ خود حکمت چیست فرمان رسد که ای بنده این بدیهای تست که بر یک روی نامه نبشته اند نیکیهای ترا بر طرف دیگر نبشته اند تو بدیهای خود را بخوان تا بدانی که چها کرده بنده آغاز کند و بلند میخواند فرمان رسد که ای بنده آهسته خوان تا همسایگان تو نشنوند و دیگران بر گناه تو اطلاع نیابند بنده بیچاره نامهٔ خود را خواندن گیرد به هر گناه که رسد پندارد که این ساعت از وی در وجود آمده چون تمام برخواند سر خجالت در پیش افگند فرو سر خجالت در ویش از آن بود در پیش پکه اگر گناه بخشند شرمساری هست بنده ترسان گردد و دل بر عذاب بنهد فرمان رسد که بندهٔ من قد غفرت لك بیامرزیدم گناهان ترا و هر چه کردهٔ از تو عفو کردم ای بنده نیکیهائی خود را برخوان بنده آغاز کند و آهسته میخواند فرمان شود که ای بنده بلند بخوان تا همسایگان تو بشنوند که چه نیکیها از تو در وجود آمده بنده نامهٔ حسنات خود بلند برخواند خطاب حضرت عزت در رسد که قد قبلت منك ای بنده من همه را از تو قبول کردم بفضل من بهشت رو اما کسیکه مناقشه کند با وی در حساب عذاب کرده شود چنانکه در صحیحین بروایت مادر مؤمنان عائشه صدیقه رضی الله عنها می آید از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود من نوقش الحساب عذب و در صحیح بخاری می آید نیز بروایت عائشه رضی الله عنها از رسول علیه السلام که فرمود لیس احد یحاسب الا هلك یعنی نیست هیچکس که با وی حساب کنند الا آنکه هلاک کرده شود و در صحیح مسلم می آید بروایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول علیه السلام که فرمود لیس احد یحاسب الا هلك یعنی نیست هیچکس که با وی حساب کنند الا آنکه هلاک کرده شود در صحیح مسلم می آید بروایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول علیه السلام که فرمود یدخل الجنة من امتی سبعون الفا بغیر حساب یعنی از امت من هفتاد هزار بهشت در آیند بیحساب در تفسیر حقایق مے آید از ابو حفص حداد که گفت هر کس داند که وی مبعوث و محاسب خواهد بود و از معاصی باز نایستد بدرستیکه او خبر داد از سر خود که ایمان ندارد بعبث و حساب الهی حساب قیامت را بر ما آسان گردان

فصل پنجم در ایمان آوردن بتقدیر نیکی و بدی که از خداوندست عزوجل

بدانکه معنی تقدیر آفریدنست یعنی بگروی و باور داری که نیک و بد همه آفریدهٔ خداوندست و هر چه آفرید بعدل و حکمت آفرید از رنج و راحت و بیماری و تندرستی و توانگری و درویشی و عجز و جهل همه بعدل آفرید و ظلم خود از وی ممکن نیست که ظلم آن باشد که در ملک غیر تصرف کند و با وی مالک دیگر محال باشد و بندگان و اعمال ایشان را خداوند آفرید قوله تعالی والله خلقکم و ما تعملون جزاو

آفریننده دیگر نیست و اگر همه آلهه باطل که همه خلایق جمع شوند و خواهند که یک مگس بیافرینند هرگز نتوانند و اگر مگس چیزی از ایشان
برباید نتوانند که آن چیز را ازوی باز ستانند طالب و مطلوب هر دو ضعیف اند قوله تعالی ان الذین تدعون من دون الله
لن یخلقوا ذبابا ولو اجتمعوا له وان یسلبهم الذباب شیئا لا یستنقذوه منه ضعف الطالب والمطلوب
جهل و عجز ایشان و آلهه باطل ایشان ازین آیت فرا مود تا عالمیان بدانند که قادر مطلق و آفریدگار بحق حضرت جلال خداوندست
در صحیح مسلم می آید بروایت سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود اعملوا فکل میسر لما خلق یعنی
عمل کنید که هر کس را از برای هر چه آفریده اند آن کار بروی آسان کرده اند یعنی هر کرا نیکبخت تقدیر کرده شده رفتن راه بهشت و کار اهل
سعادت بروی آسان کرده شد و هر کرا بدبختی تقدیر کرده اند کار اهل دوزخ و رفتن راه دوزخ بروی آسان کرده اند پس هر کرا توفیق طاعت
و خیرات داوند آن دلیل سعادت وی ست و هر کرا بد و باز گذاشتند تا ازوی همه شر و فساد آمد آن دلیل شقاوت وی ست در صحیحین می آید
بروایت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود هیچ یک نیست از شما الا آنکه تقدیر شده جای باش وی از دوزخ
یا از بهشت یاران گفتند یا رسول الله اعتماد نکنیم بر آنچه تقدیر یافته شده رسول علیه السلام فرمود عمل کنید که هر کس اهل سعادت ست
عمل اهل سعادت بروی آسان کرده اند و هر کس اهل شقاوت ست عمل اهل شقاوت بروی آسان کرده اند رسول علیه السلام این آیت
برخواند قوله تعالی فاما من اعطی واتقی وصدق بالحسنی قوله للعسری در تفسیر نوادر می آید این حدیث که رسول علیه السلام
فرمود سوگند بدان خدای که جز او خدای دیگر نیست که کس باشد از شما که عمل میکند بعمل اهل بهشت تا نماند میان او و میان بهشت مگر
یک ذراع تقدیر ازل بروی سبقت گیرد تا عملی کند که آن عمل اهل دوزخ باشد تا در آید در دوزخ بشوم آن و سوگند بدان خدای که جز او
خدای دیگر نیست کس باشد از شما که عمل میکند عمل اهل دوزخ تا نماند میان او و میان دوزخ الا یک ذراع پس تقدیر خدای بروی پیشی
گیرد پس عملی کند که آن عمل اهل بهشت باشد تا بسبب آن بهشت در آید تا بدانی که کار ازل دارد و نه عمل کار خالق دارد نه مخلوق
پس ای برادر جای آن دارد که ما شب و روز در گریه و زاری بیاسائیم که نمیدانیم که عاقبت کار ما چه خواهد بود ازین جاست که پیر هرات
خواجه عبدالله انصاری رح گفته است همه کس از روز آخر می ترسند و من از روز اول می ترسم تا آن روز تقدیر چگونه رفته است شعر
بیش از مرغ تو بر رخ جانها کشیده اند ٭ طغرای نیک بختی و نیل بداختری ٭ ای بسا زاهد نیکوکار که ختم عمر وی بر شقاوت خواهد بود و
ای بسا فاسق خراب روزگار که عاقبت وی بسعادت خواهد بود قطعه

ایمن مشو که مرکب مردان مرد را	در سنگلاخ بادیه پیها بریده اند
نومید هم مباش که رندان باده نوش	ناگه بیک خروش بمنزل رسیده اند

قال النبی علیه السلام انما الاعمال بالخواتیم یعنی اعمال نیست
و جز این نیست که کارها معتبر بآخرهاست ابو زرعه رازی رح میگوید که آن روز که حق تعالی پیغامبری مصطفی صلی الله علیه وسلم را ظاهر
گردانید و جبرئیل علیه السلام وحی بوی آورد در همه دنیا اهل ایمان بیست تن نمی رسیدند و آن روز که رسول علیه السلام از دنیا سفر کرد
صد هزار و چهارده هزار عالم ازوی مانده بودند که حدیث و علم روایت کردند تا بدانی که آخر کارها معتبر میباشد خطر دران فاسق
خراب روزگار مکش که تو نمیدانی که آخر کار وی چه خواهد بود رباعی

در چشم تو این و آن ضعیف ست و تو نیست	در باطن او خدای میداند چیست
تا رانده و خوانده که میداند کیست	بر ظاهر حال هر کسی حکم مکن

حکایت سفیان ثوری طیب الله روحه میگوید کس باشد که در بتکده پیش بت روی بر زمین می نهد و در عاقبت او دوست

حق خواهد شد یعنی در ازل چون حکم وی بسعادت رفته روزی بود که فضل ربانی و تائید آسمانی در رسد و پیش از مرگ اگرچه بیک ساعت باشد نسیم نفحات الطاف خود بمشام جان او رسد تا از دل شکسته و جان خستهٔ او این نفس بر آید

رباعی

باد آمد و بوی زلف جانان آورد | وین عشق کهن ناشده را نو کرد
ای باد تو بوی آشنائی داری | زنهار بگرد هیچ بیگانه مگرد

چون شهسوار هدایت لشکر ضلالت از معرکهٔ سینهٔ او منهزم گرداند و سلطان ایمان و توحید در دار الملک دل بپادشاهی بنشیند که اولئك كتب فى قلوبهم الايمان آنها که اصحاب وصول و صالند و ارباب فضل و نوالند اینجا در زیر قبهٔ غیرت متوارے و مستوراند که اولیائی تحت قبائی لا یعرفهم غیری ایشان شوریده حالند و بشولیده مقالند بی سروسامان و بی پروبالند در وقت بهار در باغها در می آئی میوه های نارسیده را می بینی بعضی ترش و بعضی تلخ بعضی زمخت و بعضی بی مزه چون روزی چند بروی بگذشت بادی چند بهاری بروی وزیده آفتاب تابستانی بروی تافت ناگاه دیدی که آن ترشی و تلخی وی برفت زمختی از وی زایل شده بی مزگی وی بحلاوت و شیرینی مبدل شده لذت و راحت در وی پدید آمده ترا از سر کار آگاهی نیست چه دانی تا گاه بود که باد هدایت بران عاصی خراب روزگار وزد آفتاب عنایت بروی تابد آن تلخی فسق و معصیت وی بحلاوت توبه و طاعت مبدل شود سیات او را بحسنات بدل گرداند که اولئك يبدل الله سياٰتهم حسنات تا از هر ذره از ذرات وجود وی این ندا بر آید که

شعر
حال شیدائی من که می بینی | بعبادت نشست بار دگر
بدر سنگ کرد توبه جنبان | که نخواهد شکست بار دگر
در ندامت زبان بتوبه گشاد | در عصیان به بست بار دگر

حکایت در کتابی میدیدم که شیخ ابوسعید قدس سره معاصر بود با ابو علی سینا وقت نماز در آمد شیخ فرمود که نماز بگذاریم ابو علی در جواب شیخ گفت

رباعی

ماییم بعشق او تولا کرده | وز طاعت و معصیت تبرا کرده
آنجا که عنایت تو باشد باشد | ای هیچ نکرده نیک و بد ها کرده
وانگه بخلاص خود تمنا کرده | ناکرده چو کرده کرده چون ناکرده

شیخ ابوسعید در جواب فرمود رباعی

ناکرده چو کرده کرده چون ناکرده | بر عفو مکن تکیه که هرگز نبود

حکایت نقل ست که بعد از وفات صدیق عمر رضی الله عنه مخلفهٔ وی یعنی خاتون او را بعقد خود در آورد بعد از انکه او را بخانه خود آورد گفت ای فلانه بدان و آگاه باش که ترا از برای هوای نفس بنکاح خود در نیاورده ام بلکه مقصود آنست که ما زندگانی روز صدیق را میدیدیم اما از زندگانی شب وی خبر نداریم ما را آگاه کن که زندگانی وی بشب چگونه بود تا اقتدا بوی کنیم گفت من صفت آن بتمام نتوانم گفت اما از ان جمله یکی با تو بگویم بدانکه صدیق اکبر رضی الله عنه چون نماز خفتن در مسجد بگذاردی و بخانه آمدی در گوشه خانه بنشستی و سر بجیب تفکر فرو بردی هم بران حال می بودی تا سحرگاه چون سحرگاه شدی سر بر آوردی و آهی بکردی بوی جگر سوخته محله را بگرفتی چنانکه هر کس بدر خانهٔ ما بگذشتی پنداشتی که در خانهٔ ما جگر بر آتش نهاده اند ای درویش صدیق اکبر رضی که خیر امت بود زندگانی وی چنین بوده و از خوف حق و بی نیازی خداوند جگر وی کباب بوده من و تو با این نوع معامله بگریه و زاری سزاوارتریم در غم چه خورم و چه پوشم عمر بپایان رسید حرص مرده ریگ بپایان نمیرسد فرد درد او حسرتا که بپایان رسید عمر و وین حرص مرده ریگ بپایان نمیرسد چون میدانی که منزلگاه تو گورست چرا چشم دلت از دیدن خطر کار آخرت کورست ای بیچارهٔ سرگردان روی بطاعت کن و بدادهٔ حق قناعت کن تا کی در طلب بیش و کمی از کارسازی مرگ غافل و بیخبر

شعر

قناعت کن بقرص جو بترک نان گندم کن | ریاضت کش درین عالم دران عالم تنعم کن
چو پهلو می نهی بر خاک می پوشی کفن بر روی

بر و خواجه تبرک از جامهٔ سنجاب قائم کن نقلست که شیخ جنید بغدادی رحمه الله وقتی که از دنیا سفر میکرد اضطراب بسیاری نمود کار بجائی رسید که مریدان بترسیدند گفتند ای شیخ ما را امید خلاص ببرکت شفاعت تو بود این چندین اضطراب از چیست دلهای ما را شکستی شیخ چشم بگشاد و گفت ای یاران من هفتاد ساله طاعت و شیخی خود را برین درگاه بموئی آویخته می بینم و تند بادی بی نیازی وزان گشته و آنرا در اهتزاز آورده اند ندانم باد رستی یا بادقبول لحظه برآمد شیخ گفت الله و جان بحق تسلیم کرد غسال در وقت غسل هر چند تکلف کرد که آب بچشم شیخ رساند عاجز آمد و نتوانست هاتفی آواز داد که ای غسال زحمت خود مده که چشم جنید بیاد حق پوشیده شده جز بدیدار حق گشاده نشود فرد بوقت صبح قیامت که سر زخاک برآرم ٭ بگفتگوی تو خیزم بجستجوی تو باشم حکایت سری سقطی رح میگوید که معروف کرخی را بعد از وفات وی بخواب دیدم که در زیر عرش خدای بود فرمان حق رسید که ای ملائکه میدانید که این کیست گفتند خداوندا تو داناتری ندا آمد که این معروف کرخی ست که از شراب محبت ما مست گشته بهوش نیاید مگر بدیدار ما خوش تا وقت دوستان حق قطعه

جمال حور نجویم دوان بسوی تو باشم	حدیث روضه نگویم گل بنفشه نبویم	مرا باده چه حاجت که مست بوی تو باشم	می بهشت ننوشم ز دست ساقی رضوان

و این معنی جز بعنایت ازلی و لطف حضرت لم یزلی دست ندهد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم در تفسیر سورابادی می آرد که دعوت را عام کرد تا تهمت بخل نبود اما هدایت را خاص گردانید تا گمان سفه نبود که هر گمراهی را بیراهی شایستهٔ بهشت و دیدار وی نیست و نیست این جمله مگر تقدیر وی ذلک تقدیر العزیز العلیم در صحیح مسلم سے آید بروایت عبد الله بن عمر رضی الله عنهما از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود کتب الله مقادیر الخلائق قبل ان یخلق السموات والارض بخمسین الف سنة قال وعرشه علی الماء یعنی تقدیر کرد و حکم کرد و قضا کرد خداوند جل جلاله و قلم را فرمان داد تا نوشت در لوح محفوظ تقدیرهای خلایق را پیش از آفریدن آسمانها و زمین به پنجاه هزار سال و گفت رسول علیه السلام که بود عرش خداوند بر آب در شرح لمعات می آرد از ابن عباس رضی الله عنهما که فرمود آن هنگام که حق تعالی خواست که بیافریند آب را یاقوت سبز بیافرید از نور پس نظر کرد بهیبت بآن یاقوت آن یاقوت از هیبت نظر حق آب گشت پس باد را بیافرید و آب را بر روی باد بداشت پس عرش را بیافرید و بر روی آب بداشت این ست آنچه رسول علیه السلام فرمود وکان عرشه علی الماء و نیز در شرح لمعات که متن و شرح هر دو از مولفات استاد این فقیر ست می آرد که اهل تحقیق گفته اند مراد از آب درین حدیث علم ست والله اعلم بمراد رسول الله صلی الله علیه وسلم الٰهی ختم عمر ما بر ایمان گردان و از خوف خاتمت در وقت رفتن ما را ایمن گردان و بشارت لا تخافوا ولا تحزنوا بواسطهٔ ملائکه بگوش جان ما رسان آمین رب العالمین

باب سیم در بیان ایمان و درین باب دو فصل ست

فصل اول در شرایط ایمان و در ماهیت ایمان

در کتب عقاید و اصول کلام می آرد که ایمان را پنج شرط ست شرط وجود ایمان و آن اخبار متواتره ثابته است از رسول علیه السلام و شرط وجوب ایمان و آن عقل و بلوغ ست بقول جمهور و شرط صحت ایمان و آن تعقل و ادراک ست و شرط قبول ایمان و آن قبل الیاس ست و شرط بقای ایمان و آن خلوص لسان و جنان و ارکان ست از منافی ایمان و بعبارت دیگر آمده است که ایمان را هشت

شرط است اول بلوغ دویم عقل سیم ایمان بغیب چهارم غیب از خدای تعالی دانستن پنجم حلالها را حلال دانستن ششم حرامها را حرام دانستن هفتم از عذاب ترسیدن هشتم برحمت امیدوار بودن اما بنیاد ایمان در رساله مقدمه آورده است که بنیاد ایمان علم یقین ست یعنی مؤمن بها را چنان یقین کند که بتشکیک هیچ مشکک در شک نشود و آن مؤمن بها در حدیث ان تؤمن بالله عیان ست و ایمان باور داشتن مؤمن بهاست در منوری آرد که ایمان اقرار بزبانست و تصدیق بدل بوحدانیت خداوند تعالی و بصفات ثابته که قدرت و بقا و حیوة و علم و سمع و بصر و ارادت و کلام ست و بملائکه وی که ایشان اجسام ند ذوا جنحه و عمل کننده اند بامر وی و بکتب وی که قدیم ست و تقدیم و تاخیر نیست در کلمات و حروف وی و به پیغامبران وی و بجمیع آنچه از خداوند آورده اند و باین که محمد افضل ایشانست و خاتم انبیاست و بروز قیامت که ابتدای او نفخهٔ اول صور خواهد بود و انتهائی وی استقرار اهل بهشت در بهشت و درآمدن اهل دوزخ در دوزخ و مقدار آن روز پنجاه هزار سال خواهد بود از ایام دنیا قوله تعالی یوم کان مقداره خمسین الف سنة الآیه و مر آن روز را نامهاست مناسب احوال که در وی خواهد بود یوم القیمة از برای قیام قیامت کبرا در وی یوم الدین از برائی جزا در وی و یوم الفصل از برای جدا کردن میان مطیع و عاصی در وی و یوم الجمع از برای اجتماع اولین و آخرین در وی و یوم الحسرة از برائی نیکوکاران که چرا نیکی زیادت نکردیم و حسرت بدان که چرا بدی کردیم و امام حلیمی رح میگوید ایمان بروز آخر آنست که اقرار کنی و اعتراف آوری که آن روز انتهائی دنیا خواهد بود و ابتدای آخرت و باین اقرار لازم آید اقرار بحدوث عالم پس کسی که گوید دنیا قدیم ست کافر گردد پس این شش چیز که مومن بهاست ارکان ایمان آمد و مر ایمان را شعب بسیارست که بآن کمال ایمان ست و عدد در حدیث افضلها قول لا اله الا الله و ادنها اماطة الاذی عن الطریق دلالت بر کثرت میکند نه بر حصر و هر کس اقرار نکند بزبان با وجود امکان مؤمن نباشد از برائی آنکه ترک بیان از غیر عذر دلالت بر فوات تقدیر میکند انتهی کلام المنور امام جلیل ابو المعین نسفی رح در تمهید خود و امام نورالدین بخاری در کفایه خود و مولانا حسام الدین سغناقی در اصول خود میگوید ایمان تصدیق محمد رسول الله است در آنچه از خداوند تعالی آورده است و همین قول در کتاب عالم و متعلم از امام اعظم رح مرویست و از امام علم الهدی ابو منصور ماتریدی رح نیز مرویست و اختیار شیخ ابوالحسن و محققان از متکلمان و اشاعره و شافعیه همین ست و مولانا سعد الدین تفتازانی علیه الرحمة و الرضوان در شرح مقاصد میگوید لاشك ان المقصود من التصديق و التسليم واحد حاصل سخن آنست که ایمان تصدیق بدل ست و تصدیق بدل تسلیم ست و تسلیم قبول حقهاست یعنی قبول مؤمن بها در صحایف میگوید ایمان باور داشتن رسول ست در آنچه از خداوند بوی آمده است در اصول الامشی میگوید ایمان عبارت از تصدیق ست در لغت و مفهوم عند الاطلاق تصدیق محمد رسول الله است بدانچه آورده از خداوند تعالی و نیز در اصول لامشی میگوید عامهٔ اهل سنت و جماعت برآنند که ایمان اقرار بزبان و تصدیق بدل ست و تصدیق بدل آنست که باور دارد دل وی زبان وی را و چاره نیست از اقرار تا اجرائی احکام ایمان کنند بروی در کشف الاسرار میگوید ایمان را دو رکن ست اقرار بزبان و تصدیق بدل آنچه محمد صلی الله علیه وسلم آورده است از خداوند عز و علا در تمهید امام ابو المعین نسفی رح می آرد که هر کس از لفظ اقرار و تصدیق عدول کند تکذیب بین آسمان و زمین کرده باشد امام اعظم ابو حنیفه کوفی رح میگوید ایمان تصدیق بدل ست و غیر ازین نیست و اقرار بزبان دلیل ست بروی و رکن نیست و این قول ابوالحسن اشعری و ابوالحسن فضل بلخی و جماعت از متکلمان ست و قول امام ابو منصور ماتریدی رح همین ست و حجت

حجت ایشان آنست که محل چیزی محل ضد ویست وضد ایمان کفرست و رکن کفر بدل پس رکن ایمان نیز بدل باشد در تحریر الفرایض میگوید از تصدیق بدل تصدیق لغوی مرادست و نه تصدیق منطقی خواه موافق باش و خواه مباش زیراکه قرآن بدین ناطق ست و قرآت عامه قرآناً عربیاً است نه قرآناً منطقیاً در عقیده نجاح آورده است که یکی از شرایط ایمان باور داشتن ست مر خداوند را و حلالهای خداوند ا لجلال اعتقاد کردن و حرامهای خداوند را بحرام اعتقاد کردن در تفسیر حقایق می آرد از امام سفیان ثوری طیب الله روحه که ایمان اقرار و تصدیق و عمل واتباع سنت ست تمام نشود ایمان مگر باینها در فرایض الاسلام می آرد که ایمان گفتن لا اله الا الله محمد رسول الله است و باور داشتن معنی وی و معنی این کلمه آنست که خداوند یکی ست و محمد رسول ویست در اختصار المبانی و تحریر الفرایض میگوید که ایمان قبول حقهاست در تحقیق الایمان نیز تسلیم میگوید ایمان تسلیم ست مر آنرا که بنده دانست و مجرد علم ایمان نیست و بر سر علم تسلیم میباید تا ایمان باشد نیز زاهد علیه الرحمه میگوید ایمان قبول حقها و انکار باطلهاست اما قول جمهور آنست که انکار باطلها از برای توضیح و روشنی توان گفت نه از برای وجوب زیراکه انکار باطل در قبول حق داخل ست و لازمه ویست مثلا شخصی میگوید در وقت نماز روی بقبله کردن و پشت بمشرق کردن شرط است معلوم میشود که از برای توضیح و روشنی میگوید نه بر سبیل وجوب زیراکه هرگاه که روی بقبله آورد پشت بمشرق خواهد شد و این معنی لازمه ویست و در رساله مقدمه می آرد که ایمان اقرار بنده است بزبان بحقیقت مؤمن بها و بدل مرین جمله را بحقیقت تصدیق کردن ست یعنی راست گوی داشتن ست یعنی باور داشتن و گرویدن ست یعنی اعتراف آوردن و قبول کردن ست یعنی حق داشتن مؤمن بها را چنانچه حق دانسته ست یعنی بر حقیقت مؤمن بها فرود آمدن و دل بران نهادن ست چنان فرود آمدنی که از دل و زبان و سایر اعضا هیچ وجه از وجه هیچ عناد و استکبار و گردن کشی نیاید و این که در معنی ایمان از کتب سلف و خلف درین کتاب آورده شده است حاصل معنی همه بیک اصل باز میگردد و آن آنست که ایمان قبول حقهاست و معنی همه همین ست و بس و اختلاف در الفاظ و عبارتهاست و الا در معنی همه موافق اند و اختلاف نیست

قطعه همان یارست اگر صد کسوه پوشد　همان نورست اگر صد لمعه افزود　همان بحرست اگر صد نام دارد　مسمی کی شود از اسم معدود

حکایت در روضة الخلد می آرد که عربی و عجمی و ترکی و هندوی با یکدیگر همراه شدند چون گرسنه شدند نقدی در میان آوردند عرب گفت خبز میباید تا زیک گفت نان میباید ترک گفت اتمک میباید هندو گفت روٹی میباید خلاف ظاهر شد شخصی که زبان همه میدانست درم بُرد و نان آورد خلاف از میان برخاست و همه گفتند مقصود ما این بود ضعیف درین معنی گوید شعر

خبز و نان و اتمک و روٹی یکی ست　زخلاف لفظ سرگردان مشو
ماو آب و سو و پانی نیز هم　زانکه در معنی نباشد بیش و کم
زین همه مقصود شئی واحد ست　از عرب گر بشنوی یا از عجم

اما اسلام و آن ایمان ست تفرقه نیست میان ایمان و اسلام یعنی ایمان و اسلام شرعی یکی ست و متغایران نیستند سوال چون ایمان و اسلام شرعی یک چیز ست پس در حدیث ان تؤمن بالله چرا جبرئیل اسلام را جدا سوال کرد و گفت اخبرنی عن الاسلام و رسول علیه السلام در جواب فرمود که ان تشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله الی آخره و بعد ازان سوال کرد که اخبرنی عن الایمان و رسول علیه السلام در جواب فرمود ان تؤمن بالله الی آخره جواب میگوییم آنجاکه جبرئیل علیه السلام سوال کرد که اخبرنی عن الاسلام اعمال مضمر ست یعنی عن اعمال الاسلام لاجرم رسول علیه السلام فرمود که گواهی دادنست بیگانگی خداوند و برسالت

محمد علیه السلام و بپای داشتن نماز و دادن زکوٰة و صوم رمضان و گذاردن حج اسلام و اینها اعمال اسلام ست و آنجا که از ایمان سوال کرد فرمود که باور داشتن ست مؤمن بها را پس معلوم شد که ایمان و اسلام شرعی متغایران نه اند بلکه یک شی واحد ست مسمی بدو اسم در اصول الامشی و عامهٔ کتب کلامی می آرد که ایمان کم و زیادت نمی شود زیرا که ایمان اقرار و تصدیق ست و اقرار و تصدیق احتمال زیادت و نقصان ندارد در فقه اکبر امام اعظم ابو حنیفه کوفی رح می آرد که ایمان اهل آسمان و زمین یکیست ولیکن بعضی متفاضل اند در اعمال از بعضی در عامهٔ کتب کلامی می گویند ایمان مخلوق ست زیرا که ایمان اقرار و تصدیق ست و اقرار و تصدیق فعل بنده است و بنده با همهٔ افعال خود مخلوق ست اما هدایت و توفیق از خداوند ست و آن نا مخلوق ست سوال ایمان تقلیدی درست هست یا نی جواب ایمان تقلیدی درست هست اما بنده بترک استدلال عاصی می شود یعنی بنا دانستن دلایل مسایل توحید اما تقلید دو نوع است تقلید صحیح و تقلید فاسد تقلید صحیح آنست که کلمه میگوید و اعتقاد دارد بوحدانیت لیکن معنی او را نمیداند و تقلید فاسد آنست که کلمه میگوید و چون از وی سوال میکنند که این کلمه از برای چه میگوئی گوید این کلمه را مردمان میگویند من نیز میگویم ولیکن نمیدانم که مقصود از گفتن این کلمه چیست این تقلید فاسد بود و ایمان وی درست نبود سوال ایمان اجمالی درست هست یا نی جواب ایمان اجمالی درست است همچنانکه ایمان تفصیلی درست ست و ایمان اجمالی آنست که گوئی قبول کردم دین مسلمانی و آنچه درو نیست بیزارم از کفر و کافری و هر چه درو نیست و ایمان تفصیلی آنست که بگروی بخداوند تعالی و بفرشتگان وی و بکتابهای وی و به پیغامبران وی و بروز قیامت و بآنچه تقدیر نیکی و بدی همه از خدای است عزوجل سوال چون پرسند که تو در ایمانی یا ایمان در تست جواب گوئی که من با ایمانم و ایمان با من ست و ایمان صفت من ست و من مؤمنم سوال چون پرسند که از کی باز مسلمانی جواب گوئی که از روز میثاق و میثاق آن عهد ست که خداوند تعالی جانها را بیافرید و خطاب کرد که الست بربکم گفتند بلی تو پروردگار مائے و خالق و رازق مائی سوال چون پرسند که ایمان را چند درست جواب گوئی که چهار در شنودن و فهم کردن و قبول کردن و عمل کردن سوال چون پرسند که ایمان بر چند نوع ست جواب بگوئی که برپنج نوع ست ایمان مطبوع و آن ایمان کودکان است به تبعیت پدر و مادر یا به تبعیت دار و ایمان معصوم و آن ایمان پیغمبران ست و ایمان مقبول و آن ایمان مومنان ست و ایمان موقوف و آن ایمان منافقان ست و ایمان مردود و آن ایمان یأس ست چون ایمان فرعون و این مسئله در رسالهٔ فرایض المکلفین مذکور است سوال چون پرسند که اصل ایمان چیست و سر ایمان چیست و تن ایمان چیست و دل ایمان چیست و نور ایمان چیست و تاریکی ایمان چیست و تنگی ایمان چیست و حلاوت ایمان چیست و حکم ایمان چیست و شریعت ایمان چیست و بزرگی ایمان چیست و پوست ایمان چیست و میوهٔ ایمان چیست و تخم ایمان چیست و برگ ایمان چیست و مغز ایمان چیست و بیخ ایمان چیست و وطن ایمان چیست جواب گوئی که اصل ایمان عنایت حق ست و سر ایمان کلمهٔ طیب ست و تن ایمان پنج نماز ست و دل ایمان قرآن ست و نور ایمان راست گفتن ست و تاریکی ایمان دروغ گفتن ست و تنگی ایمان بی نماز بودن ست و حلاوت ایمان پاک بودن ست و حکم ایمان درمیان خوف و رجا بودن ست و شریعت ایمان حلال و حرام دانستن ست و بزرگی ایمان ذکر خدای تعالی بسیار گفتن ست و پوست ایمان شرم ست و میوهٔ ایمان روزه است و تخم ایمان علم ست و برگ ایمان تقوی است و مغز ایمان دعا ست و بیخ ایمان اخلاص است و وطن ایمان دل مومنان است در کتب تذکیر می آرد که این سوال اصحاب صفه

کردند از رسول علیه السلام و رسول علیه السلام ایشانرا این جواب فرمود واللہ اعلم الٰہی ہمہ را توفیق ایمان دانستن و ایمان داشتن و ایمان بردن کرامت فرمای

فصل دوم در بیان آنکه کفر و ایمان بایکدیگر جمع نمی شود

بدانکه باتفاق ائمۂ کلام و علمای اہل اسلام و فقہاء احکام کفر و ایمان بایکدیگر جمع نمی شوند زیراکہ محال ست کہ بندہ دریک حال ہم مؤمن باشد و ہم کافر کہ کفر و ایمان ضدان لایجتمعان اند اما اگر کسی را اقرار زبان باشد ولیکن تصدیق دل نبود منافق بود یعنی کافر باشد نزدیک خداوند و مؤمن نزدیک خلق چون احوال دل وی ندانند و اگر تصدیق دل باشد و اقرار زبان نی مؤمن بود عند اللہ و این نزدیک متکلمان ست اما نزدیک فقہای بی اقرار عند اللہ مؤمن نبود و کافر بود نزدیک خلق چون معلوم نبود تصدیق و اگر اقرار و تصدیق ہردو باشد و دل پر ایمان و مملو گشتہ اما از دل یا از زبان یا از تن یا از چشم یا از ابرو یا از روی یا از بازو یا از باقی تن عزیمتی یا دوستی یا قولی یا فعلی یا حرکتی یا اشارتی یا مشابہتی آید باختیار کہ آن کفر بود باتفاق یا خوار داشت یا کم داشت یا استہزا و یا استخفاف یکی از مؤمن بہا اجمالا یا تفصیلا کافر شود و مرورا فایدہ من کفر بلسانہ طایعا و قلبہ مطمئن بالایمان فہو کافر ولا ینفعہ ما فی قلبہ از برای آنکہ ایمان تصدیق بندہ است بدل نہ تصدیق دل کہ اگر ایمان تصدیق دل بودی کفر با ایمان جمع شدی و کفر با ایمان جمع نمی شود و اگر ایمان تصدیق دل بودی منافی آن کفر ست از وی بنامدی چو بیامد معلوم شد کہ تصدیق بندہ بدل نبودہ و اگر بودہ بتصدیق بدل شدہ و یا خود ہیچ نماندہ و یا بحدی کہ ایمان می باید آوردن ماندہ تا این از وی آمدہ کہ منافی ایمان با تصدیق بندہ بدل جمع نشود و با تصدیق دل جمع شود از برای اینست کہ سلف رضوان اللہ علیہم اجمعین گفتہ اند ایمان تصدیق بندہ است بدل نہ تصدیق دل کہ اگر ایمان تصدیق بودی کفر با ایمان جمع شدی و کفر با ایمان جمع نمی شود کہ ذرۂ از ایمان عالمی از کفر و معاصی را محو گرداند و ذرۂ از کفر جہانی از ایمان و عمل صالح را حبطہ گرداند تا اگر بندہ را اقرار و تصدیق بودہ باشد و او بر موجب آن ہفتاد سال نماز کردہ بود و روزۂ ماہ رمضان داشتہ باشد و زکوۃ و عشر و صدقہ دادہ باشد و حج کردہ و زیارت مدینہ و بیت المقدس کردہ و سالہا مجاور کعبہ بودہ و غزو و جہاد کردہ و قرآن و توریت و انجیل و زبور خواندہ و یاد گرفتہ و تفسیر اینہا دانستہ و علم و حدیث و اصول فقہ و کلام معلوم کردہ و مذکر و واعظ بودہ و درس و سبق گفتہ و مبین ایمان و تسلیم بودہ و فتوی جواب کردہ و محدث و معلم و شیخ الاسلام بودہ و محتسب و آمر معروف و ناہی منکر بودہ و بزرگ و امام و صوفی و پیشوا بودہ و خطیب و قاضی بودہ و در اصول و فروع دین تصنیفات کردہ و صایم الدہر و قایم اللیل بودہ و از شہوات و مباحات دنیوی مجتنب بودہ و بقدر کفاف ادنی از جامہ و قوت قناعت کردہ و صاحب چلہ و ریاضت بودہ و از ارباب دنیا ملوک و سلاطین را نزد خود نگذاشتہ و خود بنزد ایشان نرفتہ و از ایشان چیزی نستدہ فی الجملہ ہیچ یک از معاصی و منہیات شرعی نکردہ و ہیچ یکی از طاعات و محبوبات شرعی نماندہ تا نکردہ اما در ہمہ عمر یکبار حق متفق علیہ را انکار کردہ بزبان یا بعضوی از اعضا و یا تصدیق نکردہ بدل و یا دل را از تصدیق کردن خالی داشتہ و یا یکبار یک باطل متفق علیہ را تسلیم کردہ و یا بباقی اعضا انکار و رد آن نکردہ بدل و یا دل را از انکار و رد آن خالی داشتہ و یک بار یک دشنام و قذف و غیبت مر یک غلام محصن را یا مر کنیزک محصنہ را گفتن روا داشتہ اگرچہ خود ہرگز نگفتہ و یا گفتہ و آنرا بد نداشتہ و یا دل از بد داشت آن خالی داشتہ یا یکبار یک دروغ یا یک غیبت بی اجازت شرع گفتہ و یا شنودہ

وآنرا بد نداشته و یا دل از بد داشت آن خالی داشته و یا گفتن آن روا داشته اگرچه خود هرگز نکرده و نگفته و یا یکبار یک رکعت نماز فرض نا کردن روا داشته یا بد نداشته یا یک بار هر یک غلام مکلف یا یک کنیزک مکلفه را بی عذری نماز ناکردن روا داشته اگرچه خود هرگز یک رکعت نماز نافله فوت نکرده یا یکبار یک طپانچه بر مسلمانی یا بر غلامی یا بر کنیزکی یا بر کودکی بی اجازت شرع زدن روا داشته اگرچه خود هرگز نکرده و نزده و یا یکبار یک حبه یا نیم لقمه از اموال مسلمانان بی اجازت شرع متصرف شدن روا داشته یا آنرا بد نداشته یا دل از بد داشت آن خالی داشته اگرچه خود هرگز متصرف نشده و یا یکبار یک نظر بشهوت بی اجازت شرع در روی عورت بیگانه و یا صبی کردن روا داشته یا دل از بد داشت آن خالی داشته اگرچه خود هرگز نکرده و ننگریسته و هم برین جمله از دنیا رفته شرعًا کافر رفته و هر که در شرع کافر است عند الله مومن نیست و این روایت در قاضی خان است و برو باشد لعنت خدای تعالی و فرشتگان و همه آدمیان که خداوند تعالی فرموده در قرآن ان الذین کفروا وما توا وهم کفار اولئك علیهم لعنة الله والملائکة والناس اجمعین و او جاوید در دوزخ باشد که خالدین فیها و آن همه اعمال وی حبط گردد که ومن یکفر بالایمان فقد حبط عمله و او در آخرت از جمله خاسران و زیانکاران باشد که وهو فی الاخرة من الخاسرین چون او کافر شد و ظلم کرد که بران اصرار نموده باشد خداوند تعالی آمرزنده او و نه نیز راه نماینده او را سوی الا راه دوزخ قوله تعالی ان الذین کفروا وظلموا لم یکن الله لیغفر لهم ولا لیهدیهم طریقا الا طریق جهنم خالدین فیها ابدا و هست این عذاب کردن او بر خداوند تعالی آسان که وکان ذالك علی الله یسیرا و اگر باشد او را آنچه در زمین است و مانند آن یا آن داد خواهد که همه را بدل و فدیه دهد تا خویشتن را با آن باز خرد از عذاب روز قیامت نه پذیرند از وی و مر او را بود عذاب دردناک قوله تعالی ان الذین کفروا لو ان لهم ما فی الارض جمیعا ومثله معه لیفتدوا به من عذاب یوم القیمة ما تقبل منهم ولهم عذاب الیم و او باشد بدترخوار ترا زهمه جنبندگان نزدیک خداوند تعالی قوله تعالی ان شر الدواب عند الله الذین کفروا فهم لا یؤمنون و اگر با قرار و تصدیق بوده باشد و مدت هفتاد سال نماز نکرده و روزه نداشته و حج و جهاد نکرده و زکوٰة و صدقه نداده و قرآن نخوانده و زنا و لواطه و دزدی کرده و خمر خورده و مال ربوا و طعام حرام خورده و چنگ و رباب و دف و طنبور و بربط زده و آواز آنها شنوده و غنا و سرود گفته و رقص و بازی کرده و مسجد و مدرسه و خانقاه خراب کرده و خرابات ساخته و میخانه عمارت کرده و ظلم و تعدی کرده و اموال مسلمانان بناحق گرفته و خانهای ایشان غارت کرده و خونهای ایشان ریخته بناحق و زن و فرزند ایشان باسیری برده و کار و خدمت فرموده فی الجمله هیچ یک از طاعات و محبوبات شرعی نکرده و هیچ یک از منهیات و معاصی از صغایر و کبایر نمانده تا نکرده اما از کفر و شرک و کفر و نفاق تمام و کمال مبرا بوده چنانکه ذرهٔ از آنها از وی در وجود نیامده و هیچ نوعی از انواع هیچ یک از اعمال اسلام بر وجه استکبار و استخفاف ترک نکرده و هیچ یک از معاصی بر وجه عناد و ستیزه و سبکداشت و کم داشت نکرده و هم برین جمله از دنیا رفته شرعا وی مومن رفته خداوند آمرزنده آن جمله گناهان اوست و مر و را جای نومیدی نیست زیرا که وعدهٔ خداوند تعالی حق است قوله تعالی قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا و باشد که سیآت ور ا بحسنات بدل گردانند فاولئك یبدل الله سیاٰتهم حسنات و او را در آرند در بهشت و جفتان او مر او را باشد که الذین امنوا بایتنا وکانوا مسلمین ادخلوا الجنة انتم وازواجکم تحبرون و چون اقرار و تصدیق بکمال حاصل شود نباید که بنده ازین سخنها دلیر شود و نافرمانی کند و دست از اعمال

صالح

صالحه بازدارد و بمعاصی مشغول شود که در کردن هر معصیت و در ناکردن هر طاعت مخالفتیست با خداوند تعالی و با جماعت انبیا و فرشتگان و با همه عالمان و عابدان و با جمیع زاهدان و صالحان و موافقتیست روشن با ابلیس و دیوان و جمیع کافران و ظالمان و با همه فاسقان و عاصیان و نیز بسبب هر ناکردن مامور به و کردن هر منهی عنه مصطفی را صلی الله علیه وسلم المی و خجالتی خواهد بود که از برای آن عذری باید خواست و ابلیس را با شیاطین که دشمنی او با بنی آدم ظاهرست که انه لکم عدو مبین شادی و مفاخرت خواهد بود پس ننگر داز مومنان که مخالفت کنند خدای را با رسولان و موافقت کنند ابلیس را با دیوان و کوشش کنند در خجالت سید رسولان و شادی بدترین دشمنان و نیز همانا از برای اینست که بسبب هر نافرمانی نقطهٔ سیاه بر دل می نشیند که جز توبه و ترک از دل زدوده نشود که رسول علیه السلام فرمود ان العبد اذا اذنب کانت نقطة سوداء فی قلبه فان تاب صقل قلبه فان زاد زادت حتی تسود قلبه یعنی بدرستیکه بنده چون گناهی کند نقطهٔ سیاه بر دل وی افتد اگر بعد از آن گناه توبه کند آن نقطه زدوده شود و دل وی روشن گردد و اگر گناه زیادت میکند و اصرار می نماید بر گناه سیاهی دل وی زیادت می شود تا تمام دل وی سیاه شود نعوذ بالله و علامت سیاهی دل آن بود که از گناه کوفته نشود و نیز طاعت را لذتی و قدری نبود و نصیحت مر او را سود ندارد و این معنی او را بکافری کشد چنانکه وی را خبر نبود پس بندهٔ مومن باید که از گناه پرحذر باشد و از دوستی دنیا که سر همه خطاهاست که حب الدنیا رأس کل خطیئة اجتناب نماید و بمتمات دنیوی مشغول نگردد و پیوسته بپاسبانی دین و ایمان خود مشغول می باشد که دوستی دنیا و مال و جاه خراب کننده و خورنده ایمان و دین ست چنانکه رسول علیه السلام فرمود لیاتینکم بعدی دنیا تأکل ایمانکم کما تاکل النار الحطب یعنی بیاید بشما بعد از من دنیائی که بخورد ایمان شما را چنانکه میخورد آتش هیزم را و نیز باید که فرمان برداری نفس خود هم نکند و از عداوة اعداء عدوک نفسک التی بین جنبیک با خبر باشد و آیت ان النفس لامارة بالسوء را فراموش نکند و بسبب او با خداوند تعالی مخالفت نکند و نیز باید که از متابعت و فرمانبرداری بیشتری از خلایق اجتناب نماید تا بضلالت و گمراهی و کافری گرفتار نگردد قوله تعالی و ان تطع اکثر من فی الارض یضلوک عن سبیل الله و نیز باید که ادب نگاه دارد و دلیری ننماید که بی نیازیست جگرهای صدیقان از هیبت خون گشته

حکایت در تذکرة الاولیا می آرد که امام سفیان ثوری طیب الله روحه بیمار شد بیماری آخر خلیفهٔ روزگار طبیب نصرانی پیش وی فرستاد تا علاج وی کند اصحاب گفتند یا امام مسلمانان قارورهٔ تو بر طبیب عرض کنیم سفیان گفت از دوست بدشمن گله کردن شرط بندگی نباشد پنهان از وی قارورهٔ او بر طبیب عرض کردند طبیب را نجا نظر کرد گفت این قارورهٔ مردیست که از خوف حق جگر وی خون گشته و از مثانهٔ وی بیرون می آید این نمی تواند بود مگر از سفیان ثوری با ثابت بنانی و دینی که در وی چنین مردان باشند آن دین جز حق نباشد در حال کلمهٔ شهادت بگفت و مسلمان شد خبر بخلیفه رسید بگریست گفت من پنداشتم که طبیب نزد بیمار فرستادم ندانستم که بیمار نزد طبیب فرستادم

حکایت در بحر الفواید می آرد که سفیان ثوری طیب الله روحه هنوز جوان بود که پشت وی کوژ شده بود از وی سوال کردند از آن حال گفت سه استاد را شاگردی کردم در علم هر یک علامهٔ روزگار خود بودند و در وقت مردن هر سه استاد بی ایمان از دنیا بیرون رفتند من آن حال مشاهده کردم از هیبت پشت من بار شکست اما در زاد التقوین می آرد که سفیان گفت مدت پنجاه و پنج سال استادی را شاگردی کردم که هرگز از وی ترک ادبی ندیدم در اسلام و وقتی که از دنیا سفر

میکرد بر سر بالین وی بودم چشم بگشاد و گفت ای سفیان می بینی که با ما چه میرود گفتم ای استاد بزرگوار کیف تجد الامر حال خود
چگونه می یابی گفت ما را میر انداز درگاه و نمی پذیرند که رو که ما را نمی شائی بعد از ان مصحف طلب کرد و دست بر مصحف نهاد و گفت
شما گواه باشید که او ازین مصحف و از آنچه درین مصحف است بیزار شد و دین جهودی اختیار کرد این بگفت و جان بداد یفعل الله
ما یشاء ویحکم ما یرید طایفه بندگی چنان کنند که او پسندد ندانم تا با این زندگانی عاقبت چه خواهد بود حکایت مالک دینار رح
گفت پیش ازین روزگاری بر گناهان خود میگریستم اکنون که گناه و معصیت حرفت باشد این گریستن و زاری کردن بر بقای
اسلام است که با این زیست اسلام باقی ماند یا نی مگر بفضل حق ما خاکیان بیچاره را دستگیری کند رباعی

ای وصف تو بسته حد گویائی ما	حیران شده در صنع تو بینائی ما	خاکیم ز بیم آتشت آب شدیم	یارب منگر بباد پیمائی ما

چون گناه رفت دم ندم بر آر و حلقه بر آستان محبت زن بعز تش که این بندگان را عظیم امید وار یست آخر هنوز از کتم عدم بصحرای
وجود نیامده بودی که مار قم تایبی بر تو کشیده بودیم که التایبون العابدون کار از عطا و قبول کشاید خاطر خوش دار که قبول کننده
است تایبی را که قدم بر بساط توبه نهاده است و توبوا الی الله جمیعا ایها المؤمنون لعلکم تفلحون عزیز من حق تعالی ناله و
زاری گناهگاران را دوست میدارد که مگر هم بشکستگی و تضرع کاری بر آید که حضرت او ناله گناهگاران را از تسبیح فرشتگان دوست تر
میدارد که ان المذنبین احب الی الله من تسبیح المقربین ابلیس بطاعت خود معجب شد و گفت من طاعت کردم
نداشنید که من لعنت کردم آدم گفت زلت کردم خطاب آمد که من در گذاشتم بجهانیان نمود که معصیت با عذر بهتر از طاعت با عجب
ای بنده مؤمن چندین سال دم محبت ما زدی و جوانی در عبودیت ما بسر بردی چه گمان می بری که رنج ترا ضایع گردانیم و جزائی
نیکیهائی تو بتو نرسانیم نی نی مکافات شما کرمانه کنیم سگ پس روی و متابعت دوستان ما کرد ذکر او را در عقب اولیای خود فرمودیم
قوله تعالی سیقولون ثلثة رابعهم کلبهم الی قوله وثامنهم کلبهم مؤمن که سر بر آستان ما نهد او را ضایع کی گذارم
فرد بر آستان عبادت که سر نهاد شبی ٭ که لطف دوست بروبش هزار در نگشود ٭ در بعضی تفاسیر می آرد که چون اصحاب کهف بگریختند
وبطالب حق بیرون رفتند و آن شبان نیز با ایشان موافقت کرد سگ شبان نیز از پس ایشان میرفت ایشان شبان را گفتند
این سگ را سنگ بر سر زن تا باز گردد در جواب ایشان گفت این سگ مدتی ملازم در من بوده و سر بر آستانه من نهاده من شرم
میدارم که سنگ بر سروی زنم و او را باز گردانم شما او را بزنید و باز گردانید آی درویش خوش باش که ازین سخن بوی امید واری می آید وقتی
که مخلوقی شرم میدارد که سگی را که چند روزی سر بر آستانه وی نهاده از پیش خود براند او که اکرم الاکرمین وارحم الراحمین است از کرم وی
نسزد که بنده را که مدتی عمر خود در بندگی او گذرانیده و سر ارادت بر آستانه عبادت نهاده و او را پاکی یاد کرده از درگاه خود براند و از رحمت
خود محروم گرداند تضرع و زاری هم بدرگاه او باید بود شعر

		که بگشاید دری کایزد به بندد	بیا تا هم برین درگه بزاریم
سرافرازیم اگر بر بنده بخشی	وگرنه از گنه سر بر نیاریم	خدایا گر بخوانی ور برانی	بجز فضلت در دیگر نداریم

ای برادر اگر صدیقی نه باری متابعت صدیقی کن حکایت منظومه

		صفه را نقش میکردند استادان چین	بشنو این معنی گزین بهتر حدیثی نشنوی
اوستادی نیمه را کرد همچون آینه	اوستادی نیمه را کرد نقش معنوی	تا هر آن نقشی که حاصل باشد اندر نیمه	بینی اندر نیمه دیگر چو اندروی روی
ای برادر خویشتن را صفه دان همچنان	هم بسقف نیک عالم هم به بنیاد قوی	بار ی از آن نیمه بر نقش تو انی شدن	جهد آن کن تا مگر آن نیمه دیگر شوی

الٰهی بحرمت مخلصان که بر ما مفلسان رحمت فرمای و آبروی صدیقان که همه را در دین صدق روزی گردان

باب چهارم در مذهب سنت و جماعت و درین باب سه فضیلت

فصل اول در اجر کسانی که بر مذهب سنت و جماعت باشند و در تعریف مذهب سنت و جماعت و بیان اعتقاد صحیحه اهل حق

بدانکه بر مذهب سنت و جماعت بودن را مزد و ثواب بسیارست چنانکه رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود که من تمسك بسنتي عند فساد امتي فله اجر مائة شهيد یعنی در وقتی که فساد در میان خلق ظاهر شود و مبتدعان و گمراهان بسیار شوند هر کس چنگ در سنت من زند و بر مذهب سنت و جماعت باشد مزد و ثواب صد شهید در دیوان عمل او نویسند و بروایت دیگر آمده است که او را مزد هزار شهید بود و در ترجمه عقاید امام ناصر الدین ابو القاسم سمرقندی رح می آرد که هر کس اجماع امت را خلاف نکند و نگاهداشت نماز جماعت را نگاهدارد هر جا که باشد بگذرد از صراط چون برق جهنده و روز قیامت روی وی چون ماه شب چهارده تابد پس ای برادر بر تو باد که درین تاریکی آخر الزمان دین خود را از هوا و بدعت نگاهداری که مبتدعان و گمراهان بسیار شده اند و بدعتها آشکارا شده و نازپرودگار و هواپرستان با سنیان و پاک مذهبان برآمیخته اند از صحبت ایشان پرحذر باش تا ترا نیز گمراه و بیراه نسازند در مشکوٰة مصابیح می آید این حدیث بروایت ابراهیم بن میسره قال النبي عليه السلام من وقر صاحب بدعة فقد اعان على هدم الاسلام یعنی هر کس بزرگ دارد و تعظیم کند اهل بدعت را بدرستیکه مددکاری کرده باشد و سعی نموده بر ویران کردن مسلمانی در حقایق سلمی می آرد از سهل بن عبد الله تستری رح که گفت هر کس که ایمان وی صحیح باشد و توحید وی خالص بود باشد که با مبتدعان انس نگیرد و با ایشان نه نشیند و طعام ایشان نخورد و از نفس خود عداوت بر ایشان ظاهر گرداند و هر کس در روی مبتدعی خندد و یا با وی مداهنت کند خداوند تعالی نور ایمان از دل وی بیرون کشد نعوذ بالله **نقل ست** که یکی میگفت آه چکنم چکنم بزرگی بشنید گفت قدم در سنت مصطفی صلی الله علیه وسلم نه پس باید که قدم در سنت مصطفی صلی الله علیه وسلم نهی و چنگ در دامن اهل سنت زنی که فرقه ناجیه ایشانند و رسول علیه السلام فرمود و مضمون کلام نبوی آنست که زود باشد که امت من بعد از من هفتاد و سه گروه شوند هفتاد و دو اهل بدعت و ضلالت باشند و یک گروه اهل نجات و رستگاری یاران گفتند یا رسول الله ایشان کیان باشند فرمود آنها که بر آن باشند که من و یاران من بر آنیم یعنی اهل سنت و جماعت اکنون **مذهب سنت و جماعت** را بیان کنیم در کتاب مجمع العلوم امام نجم الدین عمر نسفی رح می آرد از امام ابو الحسن علی بن محمد بن حسین حاتم بلخی رح که فرموده همه صفتهای خداوند بگرو استوار دار ازلی و ابدی تا از جهمی و اشعری دور باشی و کیفیت مجوی و مکان تا از مجسمه و مشبه دور باشی و کار بقضا و مشیت حق و تقدیر وی دان تا از معتزله و قدری دور باشی و از جهد بندگی دست مدار تا از جبری دور باشی و همه یاران رسول علیه السلام را دوست دار و اندر اهلبیت مصطفی صلی الله علیه وسلم طعن مکن تا از خوارج دور باشی و همه اهل بیت را دوست دار و اندر یاران طعن مکن تا از روافض دور باشی و هر چند که نیک باشی از خداوند بترس تا از مرجی دور باشی و هر چند بد باشی از خداوند نومید مباش تا از حروری دور باشی که اهل همه مذاهب بداین است و بالله عصمته والتوفیق و بدانکه ده چیز دیگر اعتقاد باید کرد تا تو بر مذهب سنت و جماعت باشی اول

آنکه قرآن را کلام حق دانی دویم آنکه در ایمان خود شک نیاری سیم آنکه در هیچکس از یاران رسول علیه السلام طعن نکنی و بعد از رسول علیه السلام خلیفه بحق ابو بکر صدیق رض دانی و بعد از وی عمر خطاب رض را و بعد از وی عثمان عفان رض را و بعد از وی علی مرتضی رض را رضوان الله علیهم اجمعین و هیچ یک را از یاران پیغامبر علیه السلام دشمن نداری که دشمن داشتن ایشان خطر زوال ایمانست چنانکه نقل است که شیخ ابو علی دقاق رح گفت هر آدمی را سی صد و شصت رگ است اگر سی صد و پنجاه و نه رگ وی بدوستی یاران بود اما در یک رگ از رگهای وی دشمنی یکی از یاران رسول علیه السلام بود ملک الموت را فرمان شود تا در وقت نزع جان وی را از ان رگ بردارد تا بشومی آن از دنیا بی ایمان بیرون رود نعوذ بالله من ذلک پس از عداوت یاران رسول علیه السلام پرحذر باید بود چهارم آنکه دیدار خداوند را حق دانی پنجم آنکه پیش سلطان شمشیر بیرون نیاری و از پس وی نایب وی نماز آدینه گذاردن حق دانی و سلطان را دعای نیکو کنی ششم از پس هر نیک و بد نماز روا داری هفتم بر اهل قبله نماز جنازه کردن حق دانی هشتم اهل توحید را بگناه کافر نگویی نهم مسح بر موزه جایز داری دهم تقدیر نیکی و بدی از خدای تعالی دانی چون این ده چیز که یاد کرده نگاهداری سنتی و جماعتی باشی در عقاید امام نجم الدین عمر نسفی رح می آرد که بندگان را افعال اختیاری هست که بدان ثواب یابند و بدان عقوبت کرده شوند آنچه نیکوست برضای اوست و همه را بخداوند حواله کردن و فعل بنده را نادیدن مذهب جبریانست و همه را به بنده اضافت کردن و فعل تخلیق از خداوند نادیدن مذهب معتزلیانست از بنده فعل گفتن و از خداوند تعالی مشیت و آفریدن مذهب سنیانست و کشته بمرگ خود می میرد و باجل خود هلاک می شود و اجل یکیست و حرام روزیست و هر کس روزی خود بخورد حلال یا حرام و صورت نه بندد که کسی روزی خود نخورد یا روزی غیر خورد و خداوند گمراه کند آنرا که خواهد و راه نماید آنرا که خواهد و صلاح بندگان بر خداوند واجب نیست و عذاب گور همه کافران را و بعضی مؤمنان عاصی را حق است و براحت داشتن و نعمت دادن مطیعان را حق است و سوال منکر و نکیر حق است و زنده کردن آدمیان و همه مردگان بقیامت آنچه کرده اند و حساب و وزن اعمال و نامه خواندن و کوثر و بهشت و دوزخ و صراط همه حق است و بهشت و دوزخ هر دو موجود و مخلوق اند و هرگز فانی نشوند و اهل هر دو در هر دو جا و ید باشند نه میرند و نه بیرون آیند و گناه کبیره بنده را از ایمان بیرون نیارد و خداوند تعالی مشرک را نیامرزد قوله تعالی ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذالک لمن یشاء در وا بود عذاب کردن از صغیره و عفو کردن از کبیره چون بنده گناه را حلال ندارد و حلال گناه کفرست و شفاعت پیغمبران حق است و مؤمنان جاوید در دوزخ نمانند و معراج مصطفی صلی الله علیه وسلم در بیداری بدل و جان و تن حق است و کرامت هر ولی در هر امت معجزه آن پیغمبر است و گواهی دهند آن ده یار رسول را علیه السلام بهشت که رسول علیه السلام گواهی داده بدر آمدن ایشان بهشت که بعد از انبیا خلاصه ایشانند یعنی ابو بکر صدیق رض و عمر رض و عثمان رض و علی رض و طلحه رض و زبیر رض و عبد الرحمن رض عوف و ابو عبیده جراح رض و سعد بن ابی وقاص رض و سعید بن زید رض رضوان الله تعالی علیهم اجمعین رباعی

آنها که بشارت بهشت آمد شان	بو بکر رض و عمر رض بود و علی رض و عثمان رض
پس سعد رض و سعید رض و زبیر رض و طلحه رض	آنگاه ابو عبیده رض عبد الرحمن رض

و نبید تمر را حرام نگوید و هیچ ولی را بدرجه انبیا نرساند و بنده بران درجه نرسد که نماز و روزه از وی برخیزد و همه نصوص را بر ظاهر راندن نداند و ظاهر ماندن و تاویلها باطل کردن باطل است و آنچه باطنیان میگویند کفرست و الحاد و سبکداشت گناهان و فسوس کردن بر شریعت کفرست و نومیدی از خداوند و ایمنی از وی هم کفرست و تصدیق کردن کاهن بدانچه خبر دهد از غیب کفرست و معدوم شی نیست و مرئی نیست و در دعای زندگان مردگان را نفع است

وحق تعالی اجابت کند دعوات را روا کند حاجات را وآنچه رسول علیه السلام خبر داد از شرایط ساعت واز بیرون آمدن دجال و دابة الارض ویاجوج وماجوج وفرود آمدن عیسی علیه السلام از آسمان وبرآمدن آفتاب از مغرب همه حق ست ومجتهد صواب کند وخطا کند ورسولان آدمیان فاضلتر اند از رسولان فرشتگان ورسولان فرشتگان فاضلتر اند از عوام آدمیان وعوام آدمیان افضل اند از عوام فرشتگان والله اعلم وعلماء ماوراء النهر متفق اند بر حقیقت کتاب عقاید امام نجم الدین عمر نسفی رح در ترجمه عقاید امام ناصر الدین سید ابو القاسم سمرقندی رح میگوید که کرامت اولیا حق ست وقتی که خداوند ورسول او را مطیع باشند ومتابعت سنتهای رسول علیه السلام کنند واگر بخلاف این بود او ولی رحمن نبود بلکه ولی شیطان بود ودشمن رحمن واگر از چنین کسانے از خوارق عادات چیزی ظاهر گردد مکر واستدراج بود وعلمای شریعت وامنای طریقت آنرا مخادعات اعدا نامند نه کرامات اولیا حکایت وقتی فرعون بی عون علیه اللعنه بر کنار رود نیل میرفت هرگاه که می ایستاد آب با او می ایستاد وهرگاه که میرفت آب با او میرفت وخوارق عادات از صحابه کمتر نقل کرده اند واز متاخران اولیاء امت بیشتر با آنکه حال صحابه فوق حال ایشان بوده وآین بدان سبب ست که ظهور کرامت بقوت صاحب کرامت بود وصحابه را قوت یقین بدرجهٔ کمال بود بمشاهدهٔ کرامت حاجت نبود وهر کس کرامات اولیا را منکر شود هوادار وگمراه بود وهر کس گوید من دوست خدایم خدا بنا کردن نماز ونا داشتن روزهٔ من نگرد وبمعصیت کردن من مرا نگیرد او زندیق بود نه صدیق امر خداوند از حبیب او که مصطفی بود صلی الله علیه وسلم بر نخواست از دیگرے چون برخیزد وعلامت دوستی فرمان برداریست حکایت در تذکرة الاولیا می آرد که شیخ جنید بغدادی رح روزی شیطان را بر در مسجد خود دید گفت ای بیچاره چرا آدم را سجده نکردی تا رانده نشدی گفت ای جنید روی که چندین هزار سال در حضرت او بر زمین نهاده بودم مرا غیرت آمد که پیش غیر او بر زمین نهم جنید از این سخن متحیر شد الهامی بدل شیخ رسانیدند که ای جنید او را بگوی دعوت محبت ما میکنی اگر راست میگوئی چرا خلاف فرمان دوست کردی دوست چگونه خلاف فرمان دوست کند شیطان این سخن بشنید فریاد برآورد که ای جنید مرا سوختی وبگریخت ودیگر از عقاید اهل سنت وجماعت آنست که مسواک کردن وناخن چیدن وموی لب باز کردن حق دانی ونماز تراویح سنت الهی ست وحق ست هر کس طعن کند در تراویح رافضی ومبتدع وهوادار وگمراه بود وخداوند تعالی دل بندگان خود را میان رنج وراحت میدارد اگر همه محنت دهد دل تباه شود واگر همه راحت دهد نیز دل تباه شود در تمهید ابو شکور سالمی می آرد که از امام شمس الائمه حلوانی رح سوال کردند از منجم وعلم نجوم فرمود که نجوم در آسمان حق ست ودر زمین منسوخ وعمل او باطل ومنجم خطا کار زآنکه فعل وتقدیر از غیر خداوند بیند کافر گردد در کتاب لا اهتمام ابو المعین نسفی رح می آرد که جادوئی را حقیقت هست چه باخبار آمده است که سحر را حقیقت است وچشم بد را حقیقت است وزیان دارد قال النبی علیه السلام ان العین حق پس اعتقاد خود صافی وپاک باید داشت که مبتدع را خطر زوال ایمان بیشتر ست حکایت نقل است که چون بنده را اجل فرا رسد شیطان هفتاد هزار دیو ودیوچه را نامزد کند تا گرد آن بیچاره در آیند تا بمکر ایمان از وی بتوانند ربود اگر بنده بر مذهب سنت وجماعت بوده باشد حق تعالی بدل هر دیوی ده فرشته بفرستد تا ایمان او را نگاه دارد تا جان او برضای حق برآید وختم او بر سعادت باشد واگر مبتدع وگمراه باشد خوف وخطر سوء خاتمت بر شقاوت وباز گرفتن ایمان باشد

اللهم انا نعوذ بك من سوء الخاتمة عند الموت

فصل دویم در وصایای امام اعظم رح مر اصحاب خود را

نقل ست که چون امام اعظم رح بیمار شد بیماری آخر اصحاب خود را گفت ای یاران و برادران من بدانید که مذهب اهل سنت و جماعت بر دوازده نوع ست یعنی مذهب اهل سنت و جماعت حق بر دوازده خصال ست هر کس برین خصال اثنی عشر استقامت نماید از بدعت دور باشد پس بر شما باد که این خصال را نگاه دارید تا در آیید در شفاعت رسول علیه السلام اول آنکه ایمان اقرار بزبان و تصدیق بدل است و معرفت بدل و اقرار تنها ایمان نیست که اگر اقرار تنها ایمان بودی منافقان نیز مؤمن بودی و اگر معرفت تنها ایمان بودی جهودان و ترسایان مؤمن بودی و ایمان تصور زیادت و نقصان ندارد مگر آنکه زیادت ایمان بنقصان کفرست و زیادت کفر بنقصان ایمان چگونه روا بود که شخصی واحد مؤمن و کافر باشد در حال واحد و در ایمان شک روا نیست اولئك هم المؤمنون حقا و اولئك هم الکافرون حقا و عامه امت محمد صلی الله علیه وسلم از اهل توحید مؤمن و عاصی بسبب عصیان کافر نیست و ایمان غیر عمل ست و عمل غیر ایمان بدلیل آنکه عمل در بعضی اوقات از بنده برگرفته می شود چون نماز و روزه از حایض و از نفسا و زکوة از فقیر و ایمان برگرفته نمی شود و نشاید که گویند بر فقیر ایمان نیست و حایض و نفسا روزه را قضا کنند و نتوان گفت که ایمان را قضا کنند و تقدیر نیکی و بدی از خداوند ست که اگر تقدیر بدی از غیر خداوند دانند مشرک شود دویم آنکه اعمال سه قسم ست فریضه و فضیلت و معصیت اما فریضه بامر خداوند است و بمشیت و بمحبت و برضا و بقضا و بقدر و بتخلیق و بحکم و بعلم و بتوفیق و به نبشتن اوست در لوح محفوظ اما فضیلت بامر خداوند نیست ولیکن بمشیت و بمحبت و برضا و بقضا و بقدر و بعلم و بتوفیق و بتخلیق و به نبشتن اوست در لوح محفوظ اما معصیت بامر خداوند نیست و بمحبت و برضا و بتوفیق او نیست ولیکن بمشیت و بقضا و بتقدیر و به نبشتن اوست در لوح محفوظ و مواخذه کند بران زیراکه بفعل بنده است سیوم آنکه استوا بر عرش بمعنی اقبال ست از غیر آنکه خدای را بعرش حاجت باشد و اگر خداوند محتاج بجلوس و قرار بودی پیش از عرش کجا بود و تعالی الله عن ذلك علوا کبیرا چهارم آنکه قرآن کلام خداوند و وحی و تنزیل و صفت اوست نه خداوند ست و نه غیر خداوند ست بتحقیق نبشته در مصحفها خوانده بزبانها محفوظ در دلها ولیکن غیر حایل در وی سیاهی و کاغذ و کتابت و حروف و کلمات و آیات کل آن آلت قرآن ست از برای حاجت بندگان بدان و کلام خداوند غیر مخلوق ست و قایم ست بذات وی و معنی او مفهوم باین اشیا هر کس گوید قرآن مخلوق ست کافر گردد پنجم آنکه افضل این امت بعد از پیغمبر ما علیه السلام ابوبکر رض است پس عمر رض پس عثمان رض پس علی رضوان الله تعالی علیهم اجمعین فی حقهم قال الله تعالی والسابقون السابقون اولئك المقربون و آنکه سبق ایشان ست افضل ایشان ست و دوستدار ایشان هر مؤمن تقی و دشمن دار ایشان هر منافق شقی ششم آنکه بنده با همه افعال خود مخلوق ست و اعمال و اقرار و معرفت او همه مخلوق ست و چون فاعل مخلوق ست افعال او اولی که مخلوق باشد هفتم آنکه بیافرید خداوند تعالی و رازق ایشان ست قوله تعالی الله الذی خلقکم ثم رزقکم ثم یمیتکم ثم یحییکم و کسب بعلم حلال ست و جمع مال از حلال حلال ست و جمع مال از حرام حرام ست و خلق سه گروه اند مؤمن مخلص در ایمان خود و کافر منکر در کفر خود و منافق و مداهن در نفاق خود و خداوند تعالی فرض کرد بر مؤمن عمل را و بر کافر ایمان را و بر منافق اخلاص را قوله تعالی یا ایها الناس اعبدوا ربکم و یا ایها الذین آمنوا اطیعوا و یا ایها الکافرون

آمنوا ويا ايها المنافقون اخلصوا هشتم آنكه استطاعت با فعل ست نه پيش از فعل ست ونه بعد از فعل كه اگر قبل از فعل باشد
بنده بی نياز باشد از خداوند در وقت فعل واين خلاف قرآن ست قوله تعالى والله الغنى وانتم الفقراء واگر بعد از فعل باشد محال باشد
حصول فعل بی استطاعت وطاقت نهم آنكه مسح بر موزه جايز ست مقيم را يك شبان روز ومسافر را سه شبانه روز كه حديث چنين
وارد شده وهر كس اين را منكر شود خطر آن بود كه كافر شود كه اين حديث قريب ست بمتواتر وقصر وافطار ثابت ست بنص كلام ربانى
قوله تعالى واذا ضربتم فى الارض فليس عليكم جناح ان تقصروا من الصلوة وقوله تعالى فى الافطار فمن كان
منكم مريضا او على سفر فعدة من ايام اخر ودهم آنكه امر كرد خداوند تعالى قلم را بانكه بنويسد قلم گفت بار خدايا چه نويسم فرمان آمد
كه بنويس هر چيز را كه بودنى است تا روز قيامت قوله تعالى وكل شئ فعلوه فى الزبر وكل صغير وكبير مستطر يازدهم آنكه عذاب
كاين وبودنى است لا محاله وسوال منكر ونكير حق ست كه احاديث بآن وارد ست وبهشت ودوزخ فانى نشود قوله تعالى اعدت للمتقين
وقوله تعالى اعدت للكافرين وخداوند تعالى بهشت ودوزخ آفريد از براى ثواب وعقاب وهر دو باقى مانند وفانى نشوند وميزان حق
است قوله تعالى ونضع الموازين القسط ليوم القيمة ونامه خواندن حق ست قوله تعالى اقراء كتابك كفى بنفسك اليوم عليك
حسيبا دوازدهم آنكه خداوند خلايق را زنده گرداند بعد از مرگ وبرانگيزد در روزى كه درازى آن روز پنجاه هزار سال باشد از ايام دنيا از براى
ثواب وعقاب واداى حقوق قوله تعالى فى يوم كان مقداره خمسين الف سنة وقوله تعالى وان الله يبعث من فى القبور
وديدار خداوند حق ست مر اهل بهشت را بى كيف وتشبيه وجهت قوله تعالى وجوه يومئذ ناضرة الى ربها ناظرة وشفاعت محمد
صلى الله عليه وسلم حق ست مومنان را از اهل بهشت واهل كباير را وعايشه بعد از خديجة الكبرى رضى الله عنها افضل زنان عالميان
واو مادر مومنان ست وپاک از زنا وبرى از انچه روافض خذلهم الله تعالى در حق وى گفتند واهل بهشت در بهشت جاويد باشند واهل دوزخ
در دوزخ نيز جاويد باشند قوله تعالى اولئك اصحاب الجنة هم فيها خالدون اين بود وصاياى امام اعظم رح هر كس برين
اعتقاد باشد سنى وجماعتى باشد وچون برين اعتقاد بميرد از جمله فايزان ورستگاران باشد الهى ما را بر اعتقاد صحيحه اهل حق زيان ده
بران ميران وازنكافر بستن وكافر مردن نگاهدار بمنك وجودك.

فصل سيم در معراج حضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم واين تعلق باعتقاد اهل سنت وجماعت دارد

بدانكه حضرت حق سبحانه وتعالى معراج رسول الله را صلى الله عليه وسلم در سه جاى ياد كرده يكى در آخر بقره آمن الرسول دويم سبحان
الذى اسرى سيم والنجم اذا هوى اما شنودن قصه معراج را دلى بايد چون دل ابوبكر صديق رضى الله عنه تا سماع اين كرامت تواند
كرد وآن عجايب وغرايب در وى جاى گيرد ودل ابوجهل سماع معراج را نشايد ودل ابوجهل دل مبتدعانست ودل ابوبكر دل سنيان
است اما اهل هوا در انكار معراج مختلف اند گروهى گويند خود معراج در اصل نبوده است وايشان جهميان وكعبيانند وگروهى گويند معراج
بخواب بوده است وايشان معتزليانند جماعتى گويند معراج بود اما تا بيت المقدس بيش نبوده بود. وايشان باهليانند وگروهى گويند
معراج بود وليكن شب بود وآن شب سى صد سال بود واهل عالم سى صد سال خفته ماندند وايشان حشويانند ومشبهيان باز بعضى
ميگويند معراج دل وسر محمد را بود صلى الله عليه وسلم وايشان اباحتيانند اما مذهب سنت وجماعت آنست كه معراج حق ست

از مکہ تا بیت المقدس تا آسمان دنیا و از آسمان دنیا تا بافق اعلی و از افق اعلی تا بسدرة المنتہی و از سدرة المنتہی تا بقاب قوسین او ادنی بہ بیداری بتن و جان و دل و سر و بعضی از شب ببردند و باز آوردند و این در قدرت خداوند بدیع و مستحیل نیست بلکہ و لا بل صحت معراج از آفتاب روشن ترست دلیل اول آنکہ می گوید محمد علیہ السلام شبی از مکہ به بیت المقدس رفت تا نگوئی کہ بخواب رفت یا بدل بلکہ فرمود سبحان الذی اسری بعبدہ سبحان مصدرست ای سبح سبحانا و اصل تسبیح تعظیم ست مر خداوند را و بپاکی یاد کردن از صفات ناسزا و بعضے گفتہ اند سبحان علم تسبیح ست ہمچنانکہ عثمان رجل ست و معنی آنست کہ پاک ست و منزہ از ہمہ عیبہا و نقصانہا آن خداوند کہ برد بندۂ خود محمد را صلی اللہ علیہ وسلم لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی در شبی از مسجد حرام بسوی مسجد اقصے یعنی مسجد انبیا کہ آن بیت المقدس ست و آنرا اقصی خواند از جہت دوری وی از مکہ و دران وقت ورای وی مسجد دیگر نبود الذی بارکنا حولہ آنکہ با برکت گردانیم گرداگرد ویرا از شہرہا چون دمشق و اُردُن و فلسطین بآبہا و درختہا و میوہا و خیر و برکات دین و دنیا دران مسجد بیت المقدس نہادیم کہ آن معبد انبیا و مہبط وحی بود و قبر ابراہیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب علیہم السلام در وی ست لنریہ من اٰیٰتنا تا فرا نمایم محمد را عجایب شب معراج از براق و بیت المقدس و احیاء انبیا و ملکوت سموات و باقی عجائب کہ نمودہ بوی انہ ہو السمیع البصیر بدرستیکہ خداوند شنواست بمقالت قریش و انکار ایشان بیناست مر اعمال ایشان و عقاب ایشان و عبد عبارت از تن و جان میباشد پس بحکم این آیت ثابت شد کہ معراج بر بیداری بودہ نہ بخواب کہ اگر بخواب بودی ہیچکس آنرا انکار نکردی کہ ہیچکس را بر خواب دیدن انکار نرسد بلکہ میتواند بود کہ پیرہ زنی بخواب بیند کہ ورا باسمانہا بردند پس دلیل اول بصحت معراج این آیت آمد اما دلیل دویم بر صحت معراج آنست کہ حق تعالی فرمود در کلام مجید خود کہ ولسلیمان الریح غدوھا شہر و رواحہا شہر چون روا باشد کہ سلیمان ع بر مرکب باد بامداد یک ماہہ راہ برود و شبانگاہ باز آید چرا روا نبود کہ خواجہ کائنات صلی اللہ علیہ وسلم بر مرکب اصطفے و براق اجتبی در شبی تا بقاب قوسین او ادنی برود و باز آید دلیل سیم آنست کہ چون در راہ استدراج ممکن ست کہ ابلیس بدترین مخلوقات است در ساعتے از مشرق تا بمغرب برود چرا در راہ کرامت محمد را صلی اللہ علیہ وسلم کہ بہترین موجودات ست روا نبود کہ در شبی باسمانہا رود و باز آید دلیل چہارم آنست کہ معلوم و مقرر اہل عقل ست کہ جادویان در شب از موضع خود بکوہ دماوند روند و باز گردند زندہ جادوی کاہن کہ دیو راہبر اوست در شبی چندین فرسخ برود و باز آید اینجا براق بہشتی طیار سوار حضرت سید مختار جبرئیل و میکائیل غاشیہ دار بر ندہ ملک پروردگار اگر در شبی برود و باز آید چہ عجب باشد **سوال** اسری بشب بردن بود باز لیلا ذکر کرد حکمت چیست **جواب** اگر لیلا نفرمودے و اسری بعیدہ گفتی گمان افتادی کہ ہر شب رسول را علیہ السلام معراج بودہ لیلا ذکر کرد تا معلوم شود کہ معراج رسول علیہ السلام یک شب بودہ اما عروج ہفتاد ہزار بودہ است و این روایت در کتاب شرف النبی است **سوال** در تفسیر دُرر و در تفسیر مغنی می آرد کہ حکمت چہ بود کہ رسول علیہ السلام را از مکہ به بیت المقدس بُرد چون مکہ شریف ترست **جواب** آنست کہ بیت المقدس زمین محشر ست تا حساب برامت وی آسان شود ببرکت قدم وی **سوال** حکمت چہ بود کہ رسول را علیہ السلام شب بمعراج بردند بروز نبردند **جواب** بشب بردند تا موافق از منافق جدا شود و صدیق از زندیق آشکارا گردد جواب دیگر آنست کہ شب پردۂ راز عاشقان ست مشتاقان این درگاہ شب بمقصود رسند جواب دیگر آنست کہ ملائکہ آسمانہا ماہ آسمان بسیار دیدہ بودند شاہ زمین را بردند کہ ببینند کہ روئی وی از ماہ شب چہاردہ نیکوتر بود جواب دیگر آنست کہ در تفسیر مغنی می آرد کہ حکمت بشب بردن آن بود کہ رسول

علیه السلام صاحب لیل بود که قم اللیل الا قلیلا قوله تعالی ومن اللیل فتهجد به نافلة لك وان ناشئة اللیل پس چون خدمت رسول علیه السلام شب بود خلعت او را و معراج او را نیز شب گردانید سوال حکمت در بردن معراج چه بود جواب در کشاف و در تفسیر مغنی می آرد که حکمت در بردن معراج آن بود که اهل ثقلین شرف مصطفی صلی الله علیه وسلم در روی زمین شناخته بودند و هوام زمین در غار نیز شرف وی را شناخته بودند حق تعالی خواست که اهل آسمان نیز شرف وی را بشناسند همچنانکه اهل زمین شناخته بودند تا در عالم هیچ ذی روح نماند الا آنکه شناسد که او حبیب الله است جواب دیگر آنست که حکمت آن بود والله اعلم که جبرئیل علیه السلام آیة الکرسی فرود آورد و بر رسول علیه السلام خواند و در نزول آیة الکرسی هفتاد هزار فرشته فرود آمده بودند از بزرگی وی بعد از آن جبرئیل گفت یا محمد از امت تو هر کس یکبار آیة الکرسی برخواند خداوند عز و جل بفرماید تا بگرانی کرسی حسنات در دیوان وی نویسند تمنی در دل مبارک رسول علیه السلام پیدا شد که کاشکی کرسی را بدیدمی تا ثواب امت او را معلوم شدی بعضی گفته اند سبب معراج این بوده رسول علیه السلام را بر آوردند تا کرسی را بدید از یک پاره زمرد سبز بزرگی وی چندانکه هفت آسمان و هفت زمین در جنب کرسی چون حلقه نمود در بیابانی و گرد بر گرد کرسی دید آیة الکرسی بخط نور نوشته ده هزار کرسی دید بر راست کرسی نهاده و ده هزار کرسی بر چپ کرسی نهاده و ده هزار کرسی از پیش کرسی نهاده و ده هزار کرسی از پس کرسی نهاده و بر هر کرسی فرشته ایستاده و آیة الکرسی میخوانند و ثواب آن خوانندگان آیة الکرسی را می بخشیدند از امتان محمد صلی الله علیه وسلم و این روایت در عشرات جمالی آورده است و در انجا از تفسیری روایت کرده جواب دیگر آنست که چون خدیجه خاتون رضی الله عنها از دنیا سفر کرد مشرکان عرب بعد از وفات او بعداوت رسول علیه السلام برخاستند اما تا ابو طالب بر جای بود نمیگذارد که رسول علیه السلام را ایذا کنند چون ابو طالب وفات یافت مشرکان اساس جفا بنهادند بو جهل گمان جهل بزه کرد و عتبه عتبهٔ جفا بگشاد هر یک از کفره و فجره دل مبارک رسول علیه السلام به نیش آزار مجروح میکردند تا روزی سید انبیاء صلی الله علیه وسلم بسیار ناسزا گفتند دل مبارک وی از جفای مشرکان تنگ شد گفت دوستی بایستی که غم خود با وی بگفتمی مونسی بایستی که غمگسار ما آمدی یاری بایستی که جراحت ما را مرهم آمدی تا از شام بود ردی بخانه ام هانی [ام هانی نهاد] را در شام صبح سعادت طالع شد در نزد ام هانی بیرون آمد سید عالم صلی الله علیه وسلم را دید رسول علیه السلام او را گفت یا اختی مهمان خواهی گفت هزار جان ام هانی فدای چنین مهمان بادای صدر سرور چرا پگاه تر خبر نکردی تا بقدر طاقت تکلفی کردمی گفت یا اختی از جفای مشرکان دلم چنان پر بر آمد که یاد طعام را جای نمانده خانه خالی کن تا در مقام عبادت شروع کنم راز و نیاز خود با دوست عرضه دارم ام هانی خانه خالی کرد رسول علیه السلام در حجرهٔ المصلی بمناجات رسید ام هانی با خود گفت مکه پر دشمن است و خانه امن خالی مبادا اگر دشمنی خبر یابد قصد رسول علیه السلام کند من امشب شمشیر ابو طالب حمایل کنم و پاسبانی رسول خدا صلی الله علیه وسلم کنم و اگر دشمنی قصد کند جان فدای رسول الله صلی الله علیه وسلم کنم شمشیر ابو طالب بر داشت و گرد سرای میگردید فرمان حق بفرشتهٔ خواب رسید که ای فرشته خواب بر اهل عالم گمار فرشتهٔ خواب بر اهل عالم گماشت فرمان رسید که از اهل عالم که بیدار مانده گفت خدایا تو دانا تری که یک پیره زن مانده که پاسبانی حبیب تو می کند فرمان آمد که او را نیز در خواب کن فرشته خواب بروی گماشت ام هانی همچنان ایستاده سر بر دیوار نهاد و در خواب شد فرمان آمد که ای جبرئیل دوست ما را امشب غمگساری می باید عزیز درگاه ما را رازداری میباید برو ای جبرئیل و او را بمقام قرب رسان بگوی تا قدم بر فوق مکونات نهد کرسی در زیر قدم آید تا رازش بشنوم حاجاتش روا کنم مقصودش کفایت کنم ام هانی از خواب

بیدار شد کلمهٔ لا حول بر زبان راند بتعجیل سوی خانه آمد گوش میداشت هیچ آواز نشنید چون بی صبران در خانه دوید کس را ندید از درد دل بنالید خواست که فریاد کند تا دوستان جمع شوند و محمد صلی الله علیه وسلم را طلب کنند هاتفی آواز داد که ای ضعیفه زحمت خود راه مده که آن کس را که تو میطلبی از سدرة المنتهی درگذشت سبحان الذی اسری بعبده لیلا در کتب حدیث می آرد که دران شب قرب و کرامت که جبرئیل علیه السلام براق بیاورد و آن براق از اشتر پست تر بود و از حمار بلند تر رسول علیه السلام خواست که سوار شود براق تندی نمود جبرئیل علیه السلام بانگ بر براق زد که نمی شناسی که کیست بر تو سوار میشود محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم ست که بهترین موجودات ست چون براق نام محمد علیه السلام شنید از خجالت عرق از وی فرو ریخت رسول علیه السلام از مسجد حرام سوار شد و اکثر اصحاب حدیث برانند که از خانهٔ ام هانی رسول علیه السلام بمعراج رفت سوال چون حق تعالی فرمود سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام پس چگونه از خانهٔ ام هانی رفته باشد جواب مکه تمام حکم مسجد حرام دارد پس توفیق میان آیت و حدیث درست باشد و اگرچه از خانهٔ ام هانی رفته باشد و از خانهٔ ام هانی تا مسجد اقصی براق بود و از مسجد اقصی تا آسمان دنیا معراج بود و آن کرسی بود مانند منبری آنرا پایها بود و از آسمان دنیا بر فرشتگان رفت تا آسمان دویم و همچنین تا بسدرة المنتهی که مقام جبرئیل ست و آنرا سدرة المنتهی از برای آن گویند که منتهای سیر ملائکه تا آنجاست از آنجا در نتوانند گذشت و از سدره رفرف سبزی بود یعنی تخت سبزی بود مرصع و رسول علیه السلام از آنجا رفت تا آنجا که خداوند تعالی خواسته بود بعضی میگویند تا زیر عرش رسید در فایق می آرد که رسول علیه السلام در شب معراج تا پایهٔ عرش خدا صعا کرد رسول علیه السلام چون از سدره درگذشت بازنگریست جبرئیل را دید در سدره مانده گفت ای جبرئیل پیشتر آی گفت آنکه فرمان برداری رسول ما صلی الله علیه وسلم بر اهل آسمان واجب ست همچنانکه بر اهل زمین واجب ست جبرئیل علیه السلام مقدار یک بند انگشت پیشتر آمد بر خود بگداخت گفت یا رسول الله مرا قوت نیست که ازین مقام درتوانم گذشت

مثنوی

اگر یک سر موئی برتر پرم | فروغ تجلی بسوزد پرم

که دارد چنین سیدی پیش رو | نماند بعصیان کسی در گرو

بعضی میگویند رسول را علیه السلام تا بالای عرش بردند و بعضی گفته اند از عرش نیز درگذرانیدند سوال چون بالای عرش عدم محض ست و رسول الله صلی الله علیه وسلم مخلوق بود و مخلوق را از مکان چاره نباشد پس مکان رسول الله صلی الله علیه وسلم بر چه بود جواب همچنانکه بالای عرش عدم محض ست زیر عالم نیز عدم محض ست و مکان عالم بر عدم ست و عالم مخلوق است پس جایز باشد که مکان رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز بر عدم بوده باشد **نکته** از مسجد حرام تا مسجد اقصی را اسری گویند و از مسجد اقصی تا بسدرة المنتهی را معراج گویند و از آنجا تا الی ماشاء الله را اعراج گویند در حال فرشتگان آسمانها را فرمان شد تا بر درخت سدره جمع گشتند چنانکه حق تعالی از ان حال خبر میدهد قوله تعالی اذ یغشی السدرة ما یغشی یعنی بپوشید سدره را آنچه بپوشید یعنی از ملائکه و آن چنان بود که رسول علیه السلام چون بسدرة المنتهی رسید مقربان که حق تعالی در حق ایشان فرموده است الذین یحملون العرش ومن حوله عبارت از ایشانست سه صف اند هر صفی هفتاد هزار فرشته همه ایشان را فرمان شد تا باستقبال حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم بسدره آمدند و بزرگی درخت سدره چندان ست که اگر سواری بر اسپ مضمر جواد بتازد پانصد سال آنجهانی از سایهٔ وی بیرون نتواند رفت از آسمان دنیا تا بعرش مجموع ملائکه بر درخت سدره فرو ریختند و حق تعالی ایشانرا بصورت ملخ زرین گردانیده بود تا همه بر درخت سدره

جای شده بود این ست آنکه فرمود اذ یغشی السدرة ما یغشی و درخت سدره درختی ہست در غایت سبزی چون حضرت نبی علیہ الصلوٰة
والسلام را نزدیک عرش رسانیدند چنانکه میان وی و میان عرش یک حجاب بیش نمانده بود ملک مقربی از پس آن حجاب بیرون
آمد و رسول علیہ السلام بروی سلام کرد زیراکه بزرگ تر است که بر خورد تر سلام کند آنگاه آن ملک بانگ نماز آغاز کرد چون گفت
اشهد ان لا اله الا الله خطاب رسید که اشهد ان لا اله الا انا چون گفت اشهد ان محمدا رسول الله حق تعالی
فرمود صدق عبدی چون بانگ نماز تمام کرد آن فرشته دست رسول علیہ السلام بگرفت و پیش کرد و جمیع انبیا و ملائکه اقتدا
برسول الله صلی الله علیه وسلم کردند و نماز گذاردند باوی سوال چون منتهی سیر ملایکه سدره است که از انجا نتوانند گذشت پس چگونه
اقتدا بر رسول الله صلی الله علیه وسلم کردند و حال آنکه رسول علیه السلام نزدیک عرش بود جواب میگوییم که درین حال حق تعالی
ملایکه را بدان مقام رسانیده باشد یا خود ہم از درخت سدره اقتدا بر رسول الله صلی الله علیه وسلم کرده باشند و نیز مرویست که
در مسجد اقصی حضرت رسول عالم صلی الله علیه وسلم از برای انبیا علیهم السلام امامت کرد و این ہر دو قول صحیح ست چون خواجۂ عالم را
صلی الله علیه وسلم بمقام قرب او ادنی رسانیدند چنانکه حضرت حق سبحانه و تعالی از ان حال خبر داد قوله تعالی ثم دنی فتدلی فکان
قاب قوسین او ادنی فرمان رسید که ای محمد بلطف ما برحمت ما نزدیک تر آی ثم دنی دنو الاکرام لا دنو الاجسام دنو
الاستماع لا دنو الاجتماع دنو الوصال لا دنو الاتصال دنو الانبساط لا دنو البساط دنو الرحمة لا دنو
المکان والمسافة در تفسیر میگوید ہزار بار بی واسطه خطاب رسید که ادن یا محمد برحمت و فضل ما نزدیک تر آی ہر بارے
بیشتر آمدی سجود کردی عبارت از قربت آن این آمد که ثم دنی و از ان سجده این که فتدلی قوله تعالی فکان قاب قوسین
او ادنی عرب را عادت و رسم بود که چون با یکدیگر دوستی گرفتندی و عهد بستندی خیمه در صحرا زدندی و دو کمان بر ہم
نهادند چنانکه زه ہر دو کمان بہم آمدے گفتندی ہر که دوست تو دوست من و ہر که دشمن تو دشمن من بر حکم عادت و رسم عرب
حضرت حق سبحانه و تعالی خبر داد که فکان قاب قوسین او ادنی محمد اخیمۂ کرامت بر بالای آلای عرش زدیم و چہار بالش
دولت بقاب قوسین او ادنی نهادیم اکنون ہر که دوست تو دوست ما و ہر که دشمن تو دشمن ما فرمان رسید که محمد امارا ثنائی گوئے
خواجه علیه الصلوٰة والسلام گفت لا احصی ثناء علیك انت کما اثنیت علی نفسك بار خدایا طاقت طاق شد
عقل متحیر شد فرمان رسید که ای محمد نه تو گفتی که انا افصح العرب والعجم گفت خداوندا آن با عرب و عجم تو ان گفت بر حضرت
تو کرا زہره و یارای آن باشد قطرۂ از زلال افضال بحلق جان محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم رسید زبان ثنا بر گشاد و گفت
التحیات لله والصلوات والطیبات جواب حضرت حق رسید که السلام علیك ایها النبی ورحمة الله وبرکاته
در تاج القصص چنین می آرد که چون سلام حق برسول حق رسید حق تعالی جملۂ امت و برادر زیر قدم وی حاضر گردانید خواجه علیه الصلوٰة
والسلام نظر کرد امت را بدید در تشریف سلام با خود شریک گردانید و گفت السلام علینا آنگاه با نبیا معظم و رسولان مکرم
حواله کرد که وعلی عباد الله الصالحین ملائکه از جلالت آن حال تعجب نمودند و گفتند اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان
محمدا عبده و رسوله و بعضی گفته اند این کلمات نیز رسول علیه الصلوٰة والسلام گفت و این روایت در مصابیح ست
دران حال فرمان آمد که ای محمد آنچه تو گفتی و آنچه ما گفتیم و آنچه فرشتگان گفتند یاد دار و براه آور می شب معراج با متان خود بر

تا هر که در نماز این کلمات بگوید هر ثواب و مزد که فرشتگان آسمانها را میدهم آن بنده را کرامت کنم فرمان رسید که ای محمد چه میخواهی
خواجه علیه الصلوٰة والسلام گفت خدایا امتان گناهگار دارم ایشان را بمن بخش فرمان آمد که یا محمد هفتاد هزار از امت تو بتو بخشیدم
دیگر چه میخواهی خواجه علیه الصلوٰة والسلام گفت امت فرمان رسید که هفتاد هزار دیگر بتو بخشیدم دیگر چه میخواهی گفت امت راوی
روایت میکند که تا هفتصد بار فرمان میرسید که ای محمد چه میخواهی میگفت امت فرمان آمد که چندین میخواهی ای محمد خواجه علیه الصلوٰة
والسلام گفت خداوندا بخشنده توئی و خواهنده من هرچه هستند و هر که هستند همه را بمن بخش فرمان آمد که ای محمد اگر همه امت
را امشب بتو بخشم رحمت من پدید آید اما عزت تو پدید نیاید امشب یک بخش از امت بتو بخشیدم دو بخش دیگر توقف داشتم تا فردای
قیامت که خلق اولین و آخرین جمله حاضر باشند تو امت میخواه و من بتو می بخشم تا گناه امت تو میان شفاعت تو و رحمت من آمرزیده
شود و همه عالمیان بدانند که ترا بر حضرت ما چه قرب و چه منزلت ست و عزت تو در آن روز ظاهر گردد دیگر چه فرمود فاوحی الی عبده
ما اوحی ای کان ما کان وجری ما جری بود آنچه بود و رفت آنچه رفت **بیت** وردی که من از عشق تو کردم حاصل ؛؛
دل داند و من دانم و من دانم و دل ؛؛ سفیان ثوری و ابوبکر واسطی رحمهما الله سوال کردند که آن چه وحی بود گفتند سری که جبرئیل علیه السلام
را بران اطلاع نیفتاد ما چه دانیم علم الهدی شیخ ابو منصور ماتریدی رح میگوید شرح و بسط آن مشغول نگردند که سر دوستان با هر کس
نگویند **فرد** آنکه او در حجره ادبار خود بالین نداشت ؛؛ لفظ او را با حدیث بستر سلطان چه کار ؛؛ اما بعضی از علما میگویند هرچند تمام
آن سر معلوم نباشد اما آنچه بران وقوف افتاده است اگر با دوستان بگویند تا یقین ایشان زیادت گردد شاید شاه مفسران
عبدالله بن عباس رضی الله عنهما میگوید آن وحی آن بود که محمد ص ادر خلوت طاعت و عبادت کردی اکنون در خلوت امت را
شفاعت کن بعضی میگویند آن وحی آن بود که خداوند تعالی فرمود و رسول علیه السلام بی واسطه بشنود که آمن الرسول بما
انزل الیه در مشارق الانوار می آرد که رسول علیه السلام فرمود که حق تعالی مرا در شب معراج سه هدیه کرامت کرد و عطا داده
شدم بآن پنج نماز و خواتیم البقره یعنی آمن الرسول و آنکه هر کس بحضرت من آید و گفته باشد لا اله الا الله و با من شریک نیاورده
باشد غیر مرا بیامرزم او را سعید بن جبیر رحمه الله می گوید آن وحی آن بود که الم یجدک یتیما فاوی تا آخر سوره الم نشرح بعضی میگویند
آن وحی آن بود که هیچ پیغامبر به بهشت در نیاید تا آنگاه که تو در آئی بعضے میگویند آن وحی آن بود که ای محمد امت ترا مال بسیار ندادم
تا حساب قیامت بر ایشان دشوار نباشد عمر دراز شان ندادم تا دلهای ایشان سخت نگردد و مرگ مفاجاتشان ندادم تا از توبه
محروم نمانند آخر همه امتان ایشان را بیرون آوردم تا در گور بسیار نمانند خاتون قیامت فاطمه زهرا رضی الله عنها سوال کرد که
یا رسول الله آن وحی چه بود گفت خداوند سبحانه و تعالی فرمود که ای محمد با امتان تو چهار کار کردم که با امتان دیگر نکردم امتان دیگر را
بر سر آتش فرستادم امت ترا از آتش حجاب فرستم امتان دیگر را بزمین فرو بردم گناهان امت ترا بزمین فرو برم امتان دیگر گناه
کردند ایشان را بصورت بدل کردم امت ترا گناه بطاعت بدل کنم که فاولئک یبدل الله سیاتهم حسنات امتان دیگر
را سنگ باران فرستادم امت ترا برحمت باران فرستادم بعضی میگویند آن وحی آن بود که خواجه کائنات علیه افضل الصلوات و
اکمل التحیات از حضرت حق سبحانه و تعالی حساب امت خواست تا کسی بر گناه امت وی اطلاع نیابد فرمان رسید که ای محمد تو میخواهی
که کسی بر گناه امت تو اطلاع نیابد من میخواهم که تو نیز بر گناه امت خود اطلاع نیابی ای محمد تو لائق کرم خود عفو کنی و من که

خداوندم لایق کرم خود عفو کنم ابوبکر صدیق رضی الله عنه سوال کرد که چه رفت دران مقام گفت خداوند من مرا فرمود که ای محمد ؐ اگر نه
آنست که من عتاب با دوستان دوست دارم والا هرگز با امت تو شمار نکردمی عمر بن الخطاب رضی الله عنه گفت سوال کردم یا
رسول الله ؐ چه رفت دران مقام گفت خدای من با من بسه چیز گله کرد از امت من یکی آنکه من از ایشان کردار فردا نمی خواهم
وایشان از من روزی فردا میخواهند دویم آنکه عزیز کننده وخوار کننده منم وایشان عز وذل از دون من میجویند سیم آنکه من بنام
ایشان هیچ درکه در دوزخ بنا فریدم وایشان می کوشند تا خویشتن را در دوزخ افگنند عثمان بن عفان رضی الله عنه پرسید که
چه رفت دران مقام یا رسول الله ؐ فرمود که خدای من بسه چیز گله کرد از امت من یکی آنکه من روزی ایشان فراکس ندهم وایشان
کار من فراکس دیگر دهند دویم آنکه روزی من خورند وشکر کسی دیگر را کنند سیم آنکه من دوست ایشانم وابلیس دشمن ایشان و
ایشان دوست را می آزارند ودشمن را خوشنود میدارند علی مرتضی رضی الله عنه سوال کرد که چه رفت دران مقام یا رسول الله ؐ
گفت چهار حاجت از خدای تعالی بخواستم مرا بداد یکی آنکه گفتم آن منازعتها که میان یاران رود در کار من کن فرمود که آن بود که
تو خواهی دویم گفتم اطفال کافران را که پیش از بلوغ بمیرند در کار من کن و در بهشت خدمتگاران امت من گردان فرمود که آن بود که
تو خواهی سیم گفتم خدایا اگر وقتی در تنگدلی از شهی آید بر کسی از امت من آنرا با ایشان برحمت گردان فرمود که آن بود که تو خواهی
چهارم گفتم شمار امت با من گذار فرمود که ای محمد ؐ هرچند که تو رحمت عالمیانی اما پروردگار عالمیان منم و هرچند که تو رسول رحیمی اما
ارحم الراحمین منم اگر گناهان امت خود به بینی از ایشان تبرا کنی بگذار تا مطلع بر گناه امتان تو هم من باشم که رحمت من است
که گناهان ایشان را فرا رسد ولیکن درین حاجت ترا بی نصیب نکنم از تو شفاعت واز من رحمت تا گناه امت تو میان شفاعت
تو ورحمت من آمرزیده گردد فاطمه زهرا رضی الله عنها سوال کرد که ای پدر دران مقام چه رفت گفت خدای من فرمود که سببی
وبهانه اخواهم تا گناه امت ترا بیامرزم

رباعی

غرق گنه امید عفو تست در پیش　　هستیم بجالت تو مشت درویش
ما را سخنی بخش که چون گفته شود　　سازیم ورا بهانه رحمت خویش

عایشه صدیقه رضی الله عنها پرسید که چه رفت دران مقام
یا رسول الله ؐ گفت خدای من گفت با من که ای محمد ؐ با امت تو چهار کار نکنم که با امتان دیگر نکردم اول آنکه امتان دیگر
گناه کردند بر ایشان آتش فرستادم بر امت تو نفرستم دویم آنکه امتان دیگر گناه کردند ایشان را از حال بگردانیدم گناهان امت
ترا از حال بگردانم سیم آنکه امتان دیگر گناه کردند ایشانرا به زمین فرو بردم امت ترا بدارم وگناه ایشان بزمین فرو برم چهارم آنکه
امتان دیگر را سنگ باران بدم امت ترا رحمت باران بعضی یاران سوال کردند که یا رسول الله چه رفت دران مقام گفت
فاوحى الى عبده ما اوحى فرمود که هزار حاجت بخواستم از خداوند همه را بداد و هزار کرامت ناخواسته مرا بداد دو هزار کرامت
دیگر امت مرا بداد بعضی میگویند آن وحی آن بود که شاه مردان علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت میکند از رسول الله صلی الله
علیه وسلم که فرمود که از الله تعالی سوال کردم که خداوندا چون بندگان تو در بهشت درآیند با ایشان سخن گوئی فرمان آمد که محمدا
هر بنده که در دنیا با من سخن گفته باشد من در عقبی با وی سخن گویم گفت الهی در دنیا با تو که سخن گفته است فرمان آمد که ای محمد ؐ
هرکس سر بسجده نهاد و گفت سبحان ربی الاعلی آن بنده با من سخن میگوید هر آئینه من با آن بندگان سخن گویم سوال
حکمت چه بود که شب معراج آتش دوزخ وافزاع آن را بر رسول علیه السلام نمودند جواب در تفسیر مغنی می آرد که حکمت

آن بود که روز قیامت که دوزخ را ببیند از فزع آن از شفاعت امت مشغول نشود و از برای اینست که چون دوزخ را بعرصات
حاضر گردانند همه انبیا علیهم السلام نفسی نفسی گویند و خواجه علیه السلام امتی امتی گوید بعد از آن حضرت سید عالم صلی الله علیه
وسلم را فرمان بازگشتن شد از معراج با صد هزار اعزاز و اکرام بازگشت در بازگشتن نی حاجت ببراق بود و نی بفرشتگان و
نے برفرف و نی بچیزی دیگر زیرا که حضرت حق سبحانه و تعالی دران حال حبیب خود حضرت محمد مصطفے صلی الله علیه وسلم را
قوتی داده بود که بهیچ یک ازینها حاجت نبود چنانکه در مرصاد العباد می آرد که چون میرفت محمد بود و چون می آمد رحمت بود که
وما ارسلناك الا رحمة للعالمین در تفسیر مغنی و دُرر می آرد که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که چون بآسمان
سیم رسیدم یوسف را علیه السلام دیدم که یک نیمهٔ خوبی باو داده بود ندا آمد برادر را اگر یک نیمهٔ خوبی و حسن یوسف علیه السلام
داده بودند اما تمام حسن بحضرت محمد مصطفے صلی الله علیه وسلم داده بودند و این معنی باخبار صحیحه ثابت شده **سوال**
چون تمام حسن حضرت محمد مصطفے را صلی الله علیه وسلم بود پس چگونه بود که آوازهٔ جمال یوسف علیه السلام بسیار بود
و آوازهٔ حسن رسول ما علیه الصلوة والسلام آن همه نبود **جواب** آنست که کمال حسن مرد در زبان و دل می باشد
و کسی بشیرین زبانی و لطف و خوشی و خلق نیکو و شجاعت و حسن و قوت و اوصاف کمال با حضرت محمد مصطفے صلی الله
علیه وسلم برابر نبوده نه یوسف و نه غیر وی از انبیا علیهم السلام چنانکه در روضهٔ خلد مے گوید **قطعه**

مصطفی را هزار معجزه بود		که بهر دم همی نمود بقیم
بهترین هزار معجزه اش		ادب نیک بود و خلق عظیم

بدانکه هر کس معراج حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم را از مکه تا بیت المقدس یعنی از مسجد حرام تا مسجد اقصی
منکر شود کافر گردد زیرا که این مقدار بنص قرآن ثابت است قوله تعالی سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد
الحرام الی المسجد الاقصی الآیه و اگر بآسمانها و الی ماشاء الله منکر شود مبتدع و ضال بود و بدمذهب و این روایت در شرح
امالی است **سوال** رسول علیه السلام حق تعالی را در شب معراج دید یا نی **جواب** در نجاح و غیر آن آورده که بعضی
گفته اند دید و بعضے گفته اند ندید مادر مؤمنان عایشه صدیقه رضی الله عنها گفت ندید زیرا که اگر دیدی نمردی که با دیدار دوست
مرگ روا نباشد بعضی گفته اند والاحوط هو السکوت یعنی احتیاط دران آنست که خاموش باشد در تفسیر وسیط میگوید
که حضرت سید عالم صلی الله علیه وسلم حق سبحانه و تعالی را دید در بعضی از ان نزلات که او را بود و نیز در وسیط میگوید که
که ابن عباس رضی الله عنهما گفت حضرت محمد مصطفے صلی الله علیه وسلم پروردگار خود را دید بدیدهٔ دل گردانید بصر وی را
در فواد وی یا بیافرید دل وی را بصری تا بدید پروردگار خود را و بسیاری از صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین بر آنند که
بچشم دید در تفسیر مغنی می آرد که بچشم سر و دل و فواد دید پروردگار یگانه را بلا حد و لا کیف بعضی از ائمهٔ تفسیر و نحو
در معنی این آیت که گفته اند قوله تعالی لترکبن طبقا عن طبق بفتح با چنانکه قرارت ابن کثیر و حمزه و کسائی است خطاب
مر حضرت مصطفی راست صلی الله علیه وسلم و لام لترکبن لام قسم باشد یعنی سوگند بشفق و بشب و بماه ای محمد تو که راکب
خواهی شد بر سموات طبقا عن طبق ای سماء بعد سماء در وسیط میگوید یعنی نصعد فیها و یجوز ان یکون
درجة بعد درجة و دویة بعد دویة فی القربة من الله تعالی و الرفعة در تفسیر مغنی می آرد که ابراهیم

خلیل اللہ علیہ السلام در معراج خود فاحشہ را بدید بروی دعا کرد بہلاک دعای وی باجابت رسید دویم وسیم را دید ہمچنین دعا کرد فرمان آمد کہ ای خلیل دست از بندگان ما بدار و دعا مکن بہلاک ایشان و حبیب در شب معراج دعا کرد بنجات عاصیان امت تا دانند کہ درجہ حبیب از خلیل بالاترست و موسیٰ ع از برائے قوم آب خواست لقولہ تعالی واذا ستسقیٰ موسی لقومہ و عیسیٰ علیہ السلام از برای قوم نان خواست لقولہ تعالیٰ انزل علینا مائدۃ من السماء محمد صلی اللہ علیہ وسلم از برای امت آمرزش خواست لقولہ تعالیٰ غفرانک ربنا تا معلوم شود کہ ہمت وی عالی تر بود و نیز در تفسیر مغنی می آرد کہ زہری از انس بن مالک روایت کرد کہ پنجاہ نماز در شب معراج بر محمد صلی اللہ علیہ وسلم و امت وی فرض کردہ شد بعد ازان بہ پنج نماز باز آوردند پس فرمان رسید کہ یا محمد ما یبدل القول لدی وان لک بالخمس خمسین یعنی ای محمد بگذاردن پنج نماز ثواب پنجاہ نماز ترا و امت ترا کرامت کنم این بود قصہ معراج سید المرسلین و خاتم النبیین و شفیع المذنبین حضرت محمد مصطفےٰ صلی اللہ علیہ وسلم چنین گوید بندہ ضعیف عصمہ اللہ من سوء الخاتمہ کہ بدلیل قطعی ثابت شدہ است کہ دوزخ را ہفت درست قولہ تعالیٰ لہا سبعۃ ابواب و اخبار صحیحہ وارد ست کہ بہشت را ہشت در است و در آیت حتی اذا جاؤھا و فتحت ابوابہا بعضے از اہل لغت واو و فتحت را واو ثمانیہ داشتہ اند و گفتہ اند این واو دلالت بران میکند کہ بہشت را ہشت درست فی الجملہ ہشت با ہفت جمع کنی پانزدہ گردد و فصول این قسم عقاید نیز پانزدہ است امیدوار از کرم حضرت پروردگار جل جلالہ و عم نوالہ کہ ہر کس این فصول را بخواند و آنچہ از عقاید دران نبشتہ شدہ است اعتقاد دارد و بران اعتقاد از دنیا برود حضرت حق سبحانہ و تعالے ہفت در دوزخ را بروی وی در بندد و ہشت در بہشت را بروی وی بگشاید انہ علی ما یشاء قدیر

الٰہی براز محمدؐ و بہ نیاز محمد کہ برمت محمد صلی اللہ علیہ وسلم رحمت فرمائی

تمت قسم الاعتقادات فلنشرع فی القسم الاعمال

بسم الله الرحمن الرحیم

قسم دویم از کتاب ریاض الناصحین در فرایض وواجبات که از قبیل اعمال ست چون فرایض خمسه اسلام که آن را فرض عین میگویند وفرض کفایت که باداء بعضی از ذمه بعضی دیگر ادا شود وواجبات شریعت واختلاف علما دران وفرایض خمسه معیشت یعنی حفظ حدود الله در طلب وکسب حلال وحفظ حدود الله در مناکحات ودر معاملات ودر خراج ودر عادات که حفظ حدود الله درین پنج نیز از فرایض وواجبات اعمال ست وبعضی ازانها فرض ست وبعضی واجب چنانکه ذکر هر یک بجایگاه وی بیاید ان شاء الله تعالی پس قسم اعمال نیز هفده اصل آمد اما فرایض خمسه اسلام ودر وی شش باب است

باب اول در بیان کلمهٔ شهادت ودرین باب دو فصل ست

فصل اول در ذکر فرایض اسلام ومعنی کلمهٔ شهادت وبیان آن

بدانکه فرایض اسلام پنج ست چنانکه در صحیحین می آید بروایت عبد الله بن عمر رضی الله عنهما از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود بنی الاسلام علی خمس علی ان یوحد الله واقام الصلوة وایتاء الزکوة وصیام رمضان والحج فقال رجل لابن عمر الحج وصیام رمضان قال لا صیام رمضان والحج هکذا سمعته من رسول الله صلی الله علیه وسلم یعنی بنا کرده شد مسلمانی بر پنج چیز اول بر توحید خداوند عز وجل یعنی بر گفتن کلمهٔ شهادت یعنی بر گواهی دادن بیگانگی خداوند تعالی وبر رسالت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم یعنی گفتن کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله محمد رسول الله دویم اقامت پنج نماز در شبانه روز یعنی مداومت نمودن بران سیم ادای زکوة کردن از ذمه در سالی یکبار از مال که وجوب تعلق بدان دارد چهارم روزهٔ ماه رمضان داشتن پنجم حج اسلام بجای آوردن کسی را که استطاعت باشد یعنی زاد وراحله با امن راه یعنی توشه ومرکب سواری وامن راه با نفقهٔ عیال از هنگام رفتن وی تا وقت باز آمدن وی این ست آن چیزهائے که مسلمانی مبنی بران است

درصحاح مصابیح ودر لمعات مشارق می آرد که مردی از ابن عمر رضی الله عنهما سوال کرد الحج وصیام رمضان گفت ابن عمر رضی الله عنهما لا صیام رمضان والحج گفت لی یعنی رسول خدا صلی الله علیه وسلم صیام رمضان را بر حج مقدم یاد کرد پس همچنان مدار هر خانه که هست بر پنج چیز میباشد یعنی بر چهار دیوار و سقف و خانه بی پنج چیز خانه نمی باشد ونمی تواند بود همچنین مبنای خانهٔ مسلمانی بر پنج چیز ست یعنی این پنج چیز را جمع کردند ومسلمانی نام نهادند تا هر کس این پنج کار کند وبحقیقت آن اعتراف نماید واعتقاد دارد مسلمان کامل باشد

قطعه

مسلمانی مثال خانه دان ✤ که بنیاد وی بود بر چار ارکان
از آن ارکان کزان دین را ثباتست ✤ نماز و روزه و حج و زکوة است

اما گفتن کلمهٔ شهادت در همه عمر یکبار فریضه است و بارهای دیگر گفتن سنت ست تا اگر بندهٔ عاقل بالغ یکبار این کلمه را بگوید و شرایع قبول کند و دیگر در همه عمر کس از وی این کلمه نشنود و چون بمیرد شرعًا او مسلمان مرده باشد واگرچه در وقت مردن نیز کلمهٔ شهادت از وی نشنوند بشرط آنکه از وی کفری در وجود نیامده باشد قولا و فعلا وحسابه علی الله تعالی و مضمون معنی کلمهٔ طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله آن ست که خداوند یکیست ومحمد رسول فرستادهٔ وی ست بحق ومعنی کلمهٔ شهادت آنست که گواهی میدهم بدرستی وراستی شان اینست که نیست هیچ خداوندی موجود مگر خدای معبود بلکه نیست هیچ موجود باوجود واجب الوجود که جملهٔ موجودات باوجود او معدوم اند وجود حقیقی وی راست که از اول و آخر مبراست وسزاوار پرستش و پروردگار آفرینش وموصوف بصفات کمال ومنزه از نقصان وزوال و عالم بکلیات وجزئیات عالم و واقف اسرار وجود وعدم تبارک وتعالی وتقدس وتعظم وکلمهٔ ان مخففه در اصل مثقله است وضمیر شان دروی محذوف ست وتقدیر کلام چنین ست که اشهد انه لا اله الا الله یعنی گواهی میدهم بدرستیکه خداوند یکیست وگواهی میدهم بدرستی که شان اینست که محمد فرستادهٔ خداوند ست بسوی بندگان نام حبیب خود را با نام خود قرین کرد تا عالمیان بدانند که هر کس گوید لا اله الا الله بی گفتن و باور داشتن محمد رسول الله از وی قبول نکند **فرد** کمال حمد خدا نیست بی محامد تو ✤ نماز وتر روا نیست بی دعای قنوت ✤ در مشکوة مصابیح می آید بروایت ابو هریره رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه وسلم که فرمود الایمان بضع وسبعون شعبة افضلها قول لا اله الا الله وادناها اماطة الاذی عن الطریق والحیاء شعبة من الایمان یعنی درخت ایمان را هفتاد و شاخ اند افضل آن شعبات لا اله الا الله گفتن است وادنای آن دور کردن اذی از طریق یعنی دور کردن سنگ و کلوخ وخار وخاشاک از راه یعنی بندهٔ مومن را زیادت از هفتاد خصال خیر ست که کل آنها از علامت ایمان دار یست و بضع از سه تا ده میباشد و اصل بضع قطع ست وبضع از چیزی پارهٔ بود از آن چیز و بعضی علمای اسلام تتبع کتب حدیث کرده اند واحصاء این خصال کرده اند هفتاد و هفت خصلت بر آمده اعلای آن گفتن کلمهٔ طیبه لا اله الا الله وادنائے آن دور کردن سنگ و کلوخ از راه و بعضے گفته اند از ین عدد کثرت مرادست نه حصر بر عدد معین اهل تحقیق میگویند دنیا وعقبی خار وخاشاک این راه است تا سالک راه را از آن پاک نسازد سالم بمنزل نتواند رسید زیرا که تا غیر را در باطن جای ست سر توحید بر لوح دل نقش نپذیرد **بیت** تا نشنوی از عشق که فاخلع نعلیک ✤ از دوست نیابی نه سلام نه علیک ✤ وقت آمد که خار وخاشاک غیر را از راه برداری قوله تعالی فاخلع نعلیک انك بالواد المقدس طوی در ظاهر امر بخلع نعلیک بود و در باطن امر بطرح کونین کلك علیك وبال اطرح وافرح **فرد** ماسوای حق همه

پی کن به تیغ لااله؛ تا جهان صافی شود سلطان الا الله را؛ که طالب تا در بند آب و خاک ست در دام ست عارف را از ازل تا ابد یک
کام ست آن قدم از خود برگرفت و بحق رسید **فرد** | از تو تا حق یکقدم اندر میانه بیش نیست | آن قدم بر نفس خود نه دیگری در کوی دوست
تا از خود فانی نگردی بحق فانی نشوی **رباعی** | عشق آمد و شد چو خونم اندر رگ و پوست | تا کرد مرا تهی و پر کرد ز دوست
اجزای وجودم همگی دوست گرفت | نامیست ز من بر من و باقی همه اوست | حقیقت توحید اینجا رخ نماید **فرد** زین پیش دلی بود و هزار اندیشه؛
اکنون همه لااله الا الله است؛ هر که در عشق نیک و بد گفت تو حال این طایفه را چه دانی آدم هنوز میان مکه و طایف بوده که این
جماعت گرد حرم طائف بوده اند مستدیر از این حال خبر نباشد آن مستدبر بود بیخبر نباشد هی هی خاک اکجا آن طول و عرض تکاد
السموات یتفطرن منه وتنشق الارض بنده به حجه ولی شود آنه پیاده را فرزین توان کرد اما شاه نه **قطعه**
سالها خون خورد نافه تا مگر | بوی مشک اندر مشام او رسید | شیشهٔ خود را بهر آن بگداخت تا | قطرهٔ از می بجام او رسید
اوست که رقم هستی کشیده بر بالا و پست و قلم نیستی آمده بر هشیار و مست **شعر** | ای خدای که سر توحیدت | کس نداند چنانکه میدانی
کی گذارد بحق وصف ترا | چون منزه ز فهم انسانی | لوح تسلیم خوانده طفلانه | عقل در مکتب خدادانی
عجز ادراک چون پدید آرد | مشربی از زلال عرفانی | لاجرم ما بعجز میخواهیم | معرفت از جناب ربانی
الهی اگر ظاهر ما آلوده است باطن ما بداغ تست اگر شاخ صدق ما خشک ست ولی از باغ تست اگر نقد ما قلب ست اما از خزانهٔ
تست **شعر** مفلسانیم آمده در کوی تو؛ شیءٍ لله از جمال روی تو؛ برحمت بی علت که بر ما رحمت فرمائی و بدار السلام برسان بحرمة
محمد و آله | **فصل دویم در فضل کلمهٔ شهادت و فضیلت ذکر حق جل و علا** | اجمعین

فصل دویم در فضل کلمهٔ شهادت و فضیلت ذکر حق جل و علا

قال النبی علیه السلام افضل الذکر لا اله الا الله وافضل الدعاء الحمد لله یعنی فاضلترین ذکرها که بیاد خدا گویند کلمهٔ طیبه لا اله الا الله و فاضل ترین دعاها گفتن الحمد لله است زیرا که گفتن لا اله الا الله افضل شعبات ایمان ست و سر دفتر سعادات جاودان ست در سمط اللآلی می آرد که سالک باید که دایم بگفتن کلمهٔ لا اله الا الله مشغول باشد که حق تعالی چنین فرموده که انا جلیس من ذکرنی جمله مشایخ برین متفق اند که الذکر طریق الحق ولا یصل احد الی الله تعالی الا بدوام الذکر و باید که ذکر از سر اخلاص گوید **بیت** عزیزانی که ذکر خاص گویند؛ خلاص خویش در اخلاص جویند؛ و علامت اخلاص در ذکر آنست که رسول علیه السلام فرمود واخلاصك بلا اله الا الله ان یحجزك عما حرم الله علیك یعنی اخلاص تو بدین کلمه آنست که باز دارد ترا از هر چه خداوند بر تو حرام کرده است وحق تعالی نماز و روزه و سایر عبادات را وقت معین کرد اما یاد کرد خود را وقت پدید نکرد بلکه کثرت ذکر فرمود قوله تعالی فاذکروا الله ذکرا کثیرا یعنی یاد کنید خداوند را یاد کردن بسیار جای دیگر فرمود ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار لآیات لاولی الالباب یعنی بدرستیکه در آفریدن آسمانها و زمین و در اختلاف شب و روز نشانیهاست مر اولوا الالباب را یعنی مر خداوند عقل و خرد را اگر تو گوئی که عاقلان و خردمندان کیانند از برای دفع اشکال تو فرمود الذین یذکرون الله قیاما وقعودا وعلی جنوبهم الآیه یعنی اولوا الالباب آن کسانی اند که دایم بیاد حق تعالی مشغول اند در همه اوقات و در همه احوال و حال آدمی از سه بیرون نیست

یا ایستاده است یا نشسته یا تکیه کرده همانا که لطف خداوند ندا میکند که ای بنده اگر ایستاده بیاد من مشغول باش تا آن زمان که ترا در موقف
حساب بایستانند من ترا بلطف خود یاد کنم و اگر نشسته بیاد من مشغول باش تا چون ترا بر سریر سلطنت بهشت بنشانم برضا و لقای خود
ترا یاد کنم و اگر تکیه کردهٔ بیاد من مشغول باش تا دران وقت که ترا در زندان لحد بخوابانند من ترا برحمت خود یاد کنم پس ای بنده در هیچ حال
ازما و از یاد ما غافل مباش که دل تو مخزن اسرار ماست و ما را با تو کارهاست **مثنوی**

دل که با یاد دوست همراه است | از تقاضای اذکروا الله است
اذکروا الله اگر نشنفته بودی | زهره یاد او کرا بودی
آری چون سلطان ذکر ساکن

ولایت دل شود دل با او اطمینان و انس گیرد قوله تعالی الذین آمنوا و تطمئن قلوبهم بذکر الله الا بذکر الله تطمئن
القلوب آنجا که غیر حق را جا نماند خار و خاشاک غیر بر آتش غیرت سوخته گردد **فرد** زین پیش دلی بود هزار اندیشه :: اکنون همه
لا اله الا الله است :: در صحیح مسلم می آید بروایت ابوهریرهٔ از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود سیروا هذا جمدان سبق المفردون
قالوا وما المفردون یا رسول الله قال الذاکرون الله کثیرا والذاکرات سبب ورود حدیث آن بود که جماعتی مردان
و زنان از میان خلق عزلت گرفتند و بر سر کوهی نشستند و در انجا بیاد حق تعالی و بعبادت وی مشغول می بودند و از حق جستجو
بنموده استند رسول صلی الله علیه وسلم اشارت بدان کوه کرد و این حدیث فرمود یعنی سیر کنید و بروید بدین کوتاه ببینید که سبقت گرفته اند
مفردان یاران گفتند مفردان کیانند یا رسول الله فرمود که مردان و زنان بسیار یاد کنند مر خداوند را تا بدانی که این تشریف
کسی را ندهند که از در خواجگی و رعنائی درآید بلکه بکسی دهند که از خود بدر آید **فرد** در عشق تو ترک دو جهان کرد دلم :: این کار کسی نیست
که کاری دارد :: خوش نشین باد که با یاد دوست خوش میشود غلام همت آنم که یاد خدایش خبردار می شود **موعظت** مردان دین
و روندگان راه یقین هرگز یک قدم بر متابعت نفس و هوا ننهاده اند و همیشه کمر مخالفت نفس و هوا بر میان جان بسته اند و در عهد
وفای عهد الم اعهد الیکم یا بنی آدم نشستند قدم عرش فرسای بر سوای صراط مستقیم داشتند و بر مرکب همت در
میدان مردی برگماشتند و رایت رعایت شریعت برافراشتند نص قاطع و لمن خاف مقام ربه جنتان را منظور داشتند
و سر و امامن خاف مقام ربه دریافتند و مبارز وار نیزهٔ و نهی النفس عن الهوی در دست گرفته و پای در رکاب
والذین جاهدوا فینا آورده و روی بدشمن شیطان و نفس و دنیا آورده که اعدا عدوک النفس والشیطان و الدنیا و
بامر فحارب النفس بالمجاهدة عمل کرده و سپر ذکر در پیش وسوسهٔ شیطان داشته و خود ترک دنیا بر تارک مبارک نهاده
این ندای لطف شنیده که ومن یخرج من بیته مهاجرا الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله **رباعی**

شکرانه بده که خونبهای تو منم | با درد بساز چون دوای تو منم
گر بر سر کوی عشق ما کشته شوی | در کس منگر چو آشنای تو منم

و این معنی جز بعنایت ازلی و لطف حضرت لم یزلی دست ندهد **فرد** تا بخود یار کسی راند هر راه کجا :: زهره باشد که کسی راه بر یار برد
موعظت آری هر کرا آن همای همایون از کوه سبقت در پرید و باز فضل در صحرای دل او بگردید و منقار هدایت عشیان
نکرت از بیش دل او بر داشت و مخلب محبت دل او را صید کرد و بکار دلی نیازی سینهٔ او را شرح کرد که افمن شرح الله
صدره للاسلام فهو علی نور من ربه و بکمند مهر ش جذب کرد و گوی سعادت بمیدان ابد افگند و هر کرا غشیان ضلالت
از شب خذلان بیرون آید و هوا و نکرت و لشکر خود بر وی گماشت و بیداری او تازیانه مرکب آید شب شقاوت و را پایان نیست

خاتمه

و در دعوائب او را هیچ درمان نیست در مرصاد العباد می آرد که هر کدورت و زنگار که از تصرف شیطان و نفس اماره بدل رسیده باشد و در دل متمکن گشته یاد خداوند و کلمهٔ طیبه لا اله الا الله از دل آن را محو کردن گیرد همچون صیقل زنگار آئینه را خواجه علیه السلام ازینجا فرموده ان لکل شیٔ صقالة وصقالة القلوب ذکر الله و چون سالک بذکر مداومت نماید سلطان ذکر بر ولایت دل او مستولی شود و هر چه یاد و محبت حق نیست جمله را از دل بیرون کند و سر او بمراقبت افگند بر دل بنشاند **فرد** سر بر در دل نه پرده داری بنشست. تا هر چه نه یاد اوست در نگذارد ❊ و نیز در مرصاد العباد می آرد درین آیت قوله تعالیٰ واذکر ربك اذا نسیت یعنی بعد از نسیان ما سوای من مرا یاد کن تا بشرکت نبود آرام دلهای دوستان حق بیاد اوست قوله تعالیٰ الا بذکر الله تطمئن القلوب **شعر** عاشقان را جز بیادت عیش خرم کی شود ❊ عارفان را جز بیاست سینه بی غم کی شود ❊ عاشق دیدار کعبه تا نگو بد بادیه بر جمال چون نگار کعبه محرم کی شود ❊ هر که در کوی طریقت آید و پوشد گلیم ❊ بی ریاضت همچو ابراهیم ادهم کی شود ❊ در رهت غم خوردن و شادی نمودن ملکیست هر گدائی را چنین ملک مسلم کی شود ❊ کردگارا گر بیامرزی گناه عاصیان ❊ از کمال رحمت تو ذره کم کی شود ❊ **حکایت** از سلطان العارفین قدس سره سوال کردند که چه فرمائی در معنی این حدیث که رسول علیه السلام فرمود لا اله الا الله مفتاح الجنة گفت آری چنین است اما این کلید را چهار دندانه میباید زبان از دروغ و غیبت خالی دل از منکرات شهوات پاک شکم از حرام و شبهت خالی عمل از هوا و بدعت پاک **در خبر است** که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود که حق تعالیٰ فرشته آفرید از آن وقت باز که آسمانها و زمینها را آفریده و امر کرده آن فرشته را که کلمهٔ طیبه لا اله الا الله را آغاز کن و بگوی چون این کلمه را تمام کنی و بپایان رسانی قیامت قایم شود آن فرشته از آن وقت باز این کلمه را آغاز کرده و مد لا را می کشد و هنوز در آن است چون کلمه را تمام کند قیامت قایم گردد و این حدیث در فردوس الاخبار است زهی قادر خداوندی و بزرگوار آفریدگاری که یک بنده آفریند که عمر دنیا از اول تا آخر یک نفس وی بیش نباشد پیداست که نصیب تو ازان یک نفس چقدر باشد **رباعی**

دنیا چه بود که از پی بیش و کمش
دل در بندد کسی بجور و ستمش
پیداست تفاوت وجود و عدمش
او نیز نمی ماند و شادی و غمش

در تفسیر امام نجم الدین نسفی رح می آرد درین آیت قوله تعالیٰ قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثله مددا یعنی بگوای محمد که اگر دریای محیط سیاهی شود از برای نبشتن کلمات پروردگار من و یک دریای دیگر همچون دریای محیط مدد وی گردانیم این دو دریا تمام شود و ثواب کلمات پروردگار من تمام نشده باشد عکرمه میگوید که مراد ازین کلمات کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله است در فردوس الاخبار می آرد این حدیث و در تفاسیر از قتاده نیز مرویست که گفت در معنی حم عسق که حا حلم خداوندست و میم ملک وی و عین علم وی و سین سنای وی و قاف قدرت وی و معنی آنست که خداوند قسم یاد میکند که بحلم من و ملک من و سنای من و قدرت من که عذاب نکنم بنده را که بگوید لا اله الا الله در کتب اصول می آید این مسئله که مسلمانی میخواست که کلمهٔ توحید بر زبان راند گفت لا اله و بمرد پیش از گفتن الا الله شرعا وی مسلمان مرده باشد زیرا که عزم وی گفتن تمام این کلمه بود که آن نفی الهٔ باطل و اثبات اله الحق بود اما اجل او را در نیافت و فرصت تمام کردن کلمهٔ توحید نیافت پس حکم کنیم که وی مسلمان مرده باشد زیرا که نیت وی معتبر است در کتب حدیث می آید بروایت راویان معتمد از رسول علیه السلام که فرمود من کان اخر کلامه لا اله الا الله باشد در آید در بهشت یعنی هر کس که ختم عمر وی برین کلمه باشد جای وی بهشت باشد

امام

امام هشتم علی موسی رضا رضی الله تعالی عنه روایت میکند از پدر خود و از جد خود از علی بن ابی طالب از رسول علیه السلام که فرمود حق تعالی خطاب کرد بیکی از انبیا که بنده من کلمه لا اله الا الله حصار من ست هرکس در آید در حصار من ایمن شود از عذاب من یعنی همچنانکه کسی در حصاری در آید از تیر دشمن ایمن شود همچنین هرکس در حصار کلمه لا اله الا الله در آید و باخلاص بگوید این کلمه را از آتش دوزخ ایمن گردد الهی ختم عمر ما بر کلمه لا اله الا الله گردان و همه را به بهشت عنبر سرشت برسان و رضا و لقای خود روزی گردان

باب دویم در بیان نماز و درین باب شانزده فصل ست

فصل اول در فرضیت پنج نماز و تفسیر وی لغة و شرعاً و فضیلت ملاومت بر ادای وی

بدانکه فرضیت نماز بکتاب و سنت و اجماع امت ثابت شده است اما کتاب قوله تعالی اقیموا الصلوة و اما سنت قوله علیه السلام صلوا خمسکم و اما اجماع امت فقد اجتمع الامة من لدن عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم الی یومنا هذا علی فرضیت الصلوة من غیر نکیر منکر و لا رد راد و اجماع الامة من اقوی الحجج لقول النبی صلی الله علیه وسلم لا تجتمع امتی علی الضلالة یعنی اتفاق و اجماع علمای امت ست از نزدیک زمان رسول علیه السلام تا امروز که در دیم بر فرضیت پنج نماز از غیر انکار منکری و رد رادی و اجماع امت از قوی ترین حجتهاست از برای آنکه رسول علیه السلام فرمود که علمای امت من بر گمراهی جمع نشوند یعنی بر هرچه اجماع ایشان بران باشد حق و صدق همان باشد اما تفسیر وے بدانکه صلوة اسم ست مر دعا را و در بعضی تفاسیر می آرد که چون صلوة را بالله تعالی اضافت کند چهار وجه را محتمل ست یعنی صلوة از خداوند تعالی بر چهار وجه است توفیق بر طاعت و عصمت از معصیت و مغفرت از ذنوب یعنی آمرزش از گناهان و زیادتی درجات یعنی رحمت علام الغیوب و چون اضافت بملائکه کنی استغفار و دعا و نصرت مراد باشد و چون اضافت بمومنان کنی ثنا و تحبب باشد اما در شریعت عبارت از ارکان معلومه و افعال مخصوصه است اما فضل و ثواب وی قال النبی علیه السلام افضل الاعمال بعد الایمان بالله الصلوة یعنی فاضلترین عملها بعد از ایمان آوردن بخداوند نماز ست و اول چیزی که خداوند تعالی بر مسلمانان از دین ایشان فریضه کرد نماز بود و اول چیزی که در قیامت حساب کنند نماز خواهد بود هرکس از عهدهٔ پنج نماز بیرون آمد از همه محنتها برست و بهمه دولتها رسید قوله تعالی قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلوتهم خاشعون یعنی فلاح و نجات یافتند مومنان یعنی فیروزی و رستگاری یافتند یعنی برستند از دوزخ و رسیدند به بهشت مومنانی که در نماز خود خاشع بودند عبادة بن الصامت رضی الله عنه روایت میکند از رسول خدا صلی الله علیه وسلم که فرمود پنج نماز که حق تعالی فرض گردانید بر بندگان هرکس نیکو کند وضوی آن پنج نماز را و در وقت بگذارد آنرا و رکوع و سجود آنرا تمام گرداند و خشوع در وی نگاهدارد باشند آن بنده را عهد بنزدیک پروردگار یعنی این که بیامرزد او را و هرکس بپای ندارد پنج نماز را باشد آن بنده را بنزدیک خداوند عهدی اگر خواهد او را بیامرزد و اگر خواهد عذاب کند او را و این حدیث در مصابیح ست و در ترغیب حمیدی می آید بروایت ابن عباس و ابوهریره رضی الله عنهم که گفتند رسول علیه السلام خطبه کرد از برای ما در خطبهٔ خود چنین فرمود که هرکس نگاهدارد پنج نماز را از شما

وپای دارد هر جا که باشد بگذرد بر صراط روز قیامت همچون برق جهنده با اول گروه از سابقان و روز قیامت روی وی همچون
ماه شب چهارده باشد و در هر شبانروزی که بگذاردن پنج نماز مداومت نموده باشد او را مزد هزار شهید باشد **حکایت**
در زاد المتقین می آرد که مغی از اصمعی سوال کرد که در دین شما از عبادتها کدام فاضلترست اصمعی گفت در دین ما فاضل ترین
همه عبادتها نمازست گفت چرا گفت از برای آنکه عبادت فرشتگان هفت آسمان درویست از قیام و رکوع و سجود و تسبیح
و با اینها قرائت قرآن در وی زیادت مغ گفت در نماز هیچ رکن بر رکن ترجیح دارد گفت سجده بر همه ارکان ترجیح دارد که کمال
خشوع و خضوع در ویست و بنده در هیچ حال برحمت خداوند چنان نزدیک نشود که در حال سجده گفت از سجده هیچ چیز بالاتر
هست گفت هست یک چیزیست که از همه بالاترست گفت آن کدامست گفت منت پروردگار بر خود دیدن که بی سابقه
خدمتی در ازل مرا تاج ایمان بر سر نهاد و سزاوار سجده خود گردانید و بی سابقه بدخدمتی زنار ترسائی بر میان توبست و سزاوار سجده
آتش گردانید مغ را این سخن در دل تاثیر کرد سر بر آورد و گفت راست گفتی اسلام عرضه کن که در کشادند کلمه بگفت و مسلمان شد
پس بدانکه نماز در دنیا و آخرت سبب نجاتست و بحکم کلام حق مکفر سیآتست قوله تعالی واقم الصلوة طرفی النهار وزلفا
من اللیل ان الحسنات یذهبن السیات ذالک ذکری للذاکرین یعنی بپای دار نماز را از دو طرف روز یعنی نماز بامداد
و نماز پیشین و نماز دیگر وزلفا من اللیل و در بعضی از ساعات شب یعنی نماز شام و نماز خفتن در مستخلص و لسان التنزیل
میگوید که الزلفة پاره از شب بدرستیکه حسنات یعنی پنج نماز بر دو محو کند بدیها را یعنی صغایر را ذلک ذکری للذاکرین
آنچه یاد کردیم پندیست مر پند گیرندگان را و از آیات که در قرآن ناطقست بفرضیت پنج نماز یک آیت این بود و در تفاسیر می آرد
که این آیت در شان مقبل تمار فرود آمد و گفته اند در شان عمرو بن غزیه آمد که زن غازی بدوکان وی آمد بجز ما خریدن چشم وی
بر جمال آن زن افتاد بروی فتنه شد خواست که مراد خود از وی حاصل کند گفت این خرما لایق تو نیست با من بخانه آی
که آنجا خرمای نیکو دارم وی را بسرای خود برد و از سرا در خانه شدند آنگاه قصد وی کرد زن وی را اجابت نکرد مرد بسیار کوشید فایده
نکرد زن گفت بئسما صنعت خنت صاحبک الغازی وعصیت ربک و لم تنل مرادک یعنی بدکاری که تو کردی
که خیانت کردی یار خود غازی را و عاصی شدی در پروردگار خود و بمایه خود نرسیدی مرد از آن فعل پشیمان شد با دل پر حسرت و ندامت
نزد رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول اللہ چه میگوئی در حق کسی که قصد حرامی کرد و همه فعلها سوی بد کرد مگر زنا که نکرد رسول
علیه السلام خاموش بود در ساعت این آیت نازل شد در تفسیر جوزجانی می آرد که رسول علیه السلام خاموش بود از جواب وی
و گفت لا ادری ما اقول لک وقت نماز دیگر بود رسول علیه السلام و یاران نماز بجماعت بگذاردند چون از نماز فارغ شدند
این آیت نازل شد رسول علیه السلام فرمود کجاست آن کس که گفت مرا آنچه گفت آن مرد برخاست و گفت ها انا یا رسول اللہ
اینک منم یا رسول اللہ رسول علیه السلام فرمود برو بدرستی و راستیکه بیامرزید خداوند تعالی ترا باین نماز که با ما بگذاردی در صحاح مصابیح
می آید بروایت ابو هریره رضی اللہ عنه که آن مرد گفت یا رسول اللہ این خاصه مراست رسول علیه السلام فرمود لک ولجمیع
امتی کلهم یعنی ترا و مر همه امت مراست هم در صحاح مصابیح می آید این حدیث قال النبی علیه السلام الصلوة
الخمس والجمعة الی الجمعة و رمضان الی رمضان مکفرات ما بینهن اذا اجتنب الکبائر یعنی پنج نماز و

جمعه تا جمعه و ماه رمضان تا ماه رمضان مکفر و محو کننده اند بدیها را چون اجتناب نمایند از کبایر در تفسیر وسیط می آید این حدیث بروایت امیر المومنین علی کرم الله وجهه از ابوبکر صدیق رضی الله عنه که رسول علیه السلام فرمود که هیچ مسلمانی نباشد که گناهی کند پس از ان وضو سازد و دو رکعت نماز بگذارد و از خداوند تعالی آمرزش خواهد از برای آن گناه الا آنکه آمرزیده شود آن گناه وی رسول علیه السلام این دو آیت برخواند قوله تعالی ثم یستغفر الله یجد الله غفورا رحیما و قوله تعالی والذین اذا فعلوا فاحشة اوظلموا انفسهم الآیه الهی ما بیچارگان را توفیق طاعت ارزانی دار و صغایر و کبایر ما را در گذار

فصل دویم در شرایط وجوب نماز

بدانکه شرایط نماز بر دو نوع ست یکی شرط وجوب نماز و یکی شرط ادای نماز در رساله مقدمه می آرد که شرایط نماز نه است سه از برای وجوب نماز و شش از برای ادای نماز اما شرایط وجوب نماز عقل ست و بلوغ و اسلام که بر بی عقل و نارسیده نماز نیست تا اگر یکی از ایشان بی عذر ترک نماز کند بروی قضا و تعذیر واجب نیاید و اگر هم بگذارد تطوعی بود که بجای آورده بود اما تفسیر عقل بدانکه عقل نوریست که در دل انسان انداخته میشود که آدمی بسبب آن مستعد ادراک اشیا میگردد و بسبب او ماخوذ و ماجور خواهد بود و بسبب او مامور و منهی با موامر و نواهی می شود و بسبب او تمیز میان حق و باطل میتواند کرد و بد را می تواند دانست فی الجمله او متفاوت می بود بتفاوت طبیعت اما آن مقدار که فرض گردانیده شود بدان اسلام و اعمال آنست که بداند و دریابد منافع و مضار را و بداند که اسلام چیز نیک و بد است و در متابعت او نفع هست در دنیا و آخرت در کتاب الاحکام گفته است که آن مقدار خرد و دانش باید که از دو نیک نیک تر و از دو بد بدتر را جدا تواند ساخت و بقول بعضی آن مقدار خرد باید که از شاهد دلیل تواند ساخت بر غائب و به ناء خذ در کافی آورده است که عاقل آنست که مستقیم بود قول و فعل او و آنچه غیر مستقیم بود نادر بود از وی و معتوه آنکه مخلوط بود کلام و فعال وی گاه یکبار غالب مستقیم بود و گاه یکبار غالب غیر مستقیم بود در کتاب اخوان الصفا می آرد که رکب الله تعالی العقل فی الملائکة لا شهوة و رکب الشهوة فی البهائم بلا عقل و رکب العقل والشهوة فی الانسان فمن غلب عقله شهوة فهو خیر من الملئکة و من غلب شهوته عقله فهو شر من البهائم یعنی ترکیب کرد خداوند تعالی عقل را در ملایکه بی شهوت یعنی ملایکه را عقل داد اما شهوت نداد و بهایم را شهوت داد اما عقل نداد و آدمی را عقل و شهوت هر دو داد پس کسی که غلبه کند عقل وی بر شهوت وی او از ملایکه بهتر باشد و هر کس شهوت وی غلبه کند بر عقل وی او از بهایم بدتر باشد در خلاصة الحقایق می آید که العقل مأخوذ من عقال البعیر یعنی عقل را از عقال بعیر گرفته اند و عقال زانو بند شتر را گویند یعنی همچنانکه عقال شتر را از رفتن باز میدارد عقل آدمی را از کارهای بد باز میدارد سفیان بن عیینه رح می گوید عاقل آن نیست که که نیک و بد بشناسد بلکه عاقل آنست که چون نیک را بیند بگیرد آن را و چون بد را بیند بگذارد آن را در نوادر مولانا نجم الدین کاشی قزوینی می آرد در توفیق میان احادیث ثلثه وهی قوله علیه السلام اول ما خلق الله تعالی العقل و اول ما خلق الله القلم و اول ما خلق الله نوری وجه توفیق آنست که مبدع اول در وی سه صفت است از جهت آنکه دانست نفس خود و مبدع خود را او را عقل نام نهادند و از جهت آنکه صادر شد از وی نفس منتقشه بعلوم او را قلم نام نهادند و از جهت آنکه فایض نور

نبوت شد او را نور نام نهادند پس یک شئ واحد بود که او را سه اعتبار بود بنسبت هر اعتبار را او را نامی نهادند در کتاب مولود النبی
می آرد که وهب بن منبه قسم یاد کرد و گفت سوگند بدان خدای که محمد را براستی بخلق فرستاد که در هفتاد کتاب خداوند که بانبیا فرستاده
است خوانده ام که عقل اولین و آخرین در جنب عقل حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم همچون یک دانه ریگ است در جنب همه
ریگهای عالم شاه مردان امیر المومنین علی رضی الله عنه میگوید عقل درختی است که بیخ وی تقوی و شاخ وی حیا و میوه وی ورع
ست پس تقوی که اصل این شجره است بنده را بسه خصلت میخواند بفقه در دین و بزهد در دنیا و با نقطاع از غیر بسوی الله تعالی و حیا
که فرع این شجره است بسه خصلت میخواند بصدق زبان و مسارعت بسوی خیرات و ترک شبهات اما جعفر صادق رضی الله عنه
میگوید که عقل آلتی است که عطا داده اند ما را از برای اقامت عبودیت نه از برای ادراک ربوبیت هر کس که استعمال کند عقل را
در ادراک ربوبیت فوت شود از وی عبودیت و درک نکند ربوبیت را فرد بخدا اگر کسی تواند بود بی خدا از خدای برخوردار در فواید
شیخ ابو سعید قدس سره می آرد که حق تعالی عقل را بیافرید آنگاه او را در مقام هیبت بداشت پس خطاب کرد که من انا عقل متحیر
شد دیده عقل را بنور وحدانیت بینا گردانید پس خطاب کرد که من انا کیستم من عقل گفت انت الله لا اله الا انت پس نبود
عقل را طریق معرفت الا هم بدو و هم شیخ ابو سعید قدس سره فرمود که بالعقل اسرار ربوبیت نتوان یافت که وی محدث است و خداوند
قدیم و محدث را بقدیم راه نیست شیخ ابو الحسن خرقانی رحمة الله علیه میگوید که علمای امت متفق اند که خدای را بعقل نتوان شناخت
و ابو الحسن بعقل نگریست او را نابینا دید تا خداوند او را بینائی ندهد نه بیند و نداند و ما بسیار کس را از غرور عقل باز آوردیم و قد مر فی العقاید
رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود مر ابوذر را رضی الله عنه که اجتناب نمائی از حرام کرده های خداوند و ادا کن فریضهای وی تا عاقل
باشی این بود تفسیر عقل و احکام وی پس میگوییم که شرط وجوب نماز سه آمد نظر بروایتی که در رساله مقدمه گفته است و اگر چه در روایات
دیگر زاید برین یاد کرده چنانکه در فرایض الاسلام می آرد که شرط وجوب نماز چهار است عقل و بلوغ و اسلام طهارت از حیض و نفاس
در ریاض الصالحین و در بعضی از کتب فقه نیز می آید که سمع نیز از شرایط وجوب اعمال است تا اگر کسی در زمینی زاد که خبر اسلام
بوی نرسید چون شاهق جبل و مثل آن و هم بران حال از دنیا برفت یعنی بعد از بلوغ چون این مقدار داننده باشد که او را کسی پیدا
گردانیده و او بخود موجود نشده و عالم را صانع هست شرع حکم کند باین که با و بایمان رفته و بترک نماز و سایر عبادات مفروضات
ماخوذ و معذب نخواهد بود نه بینی که کر مادرزاد مکلف بتکالیف شرعی نیست پس شرایط وجوب نماز پنج باشد و اگر حدوث عالم را
شرط داریم شرایط وجوب نماز شش شود والله اعلم **اما احکام بلوغ و علامت آن** بدانکه ابتدائی بلوغ پسران از
دوازده سالگی است یکی آنکه خواب بیند و آب بآن چنانکه مردان بینند دویم احبال یعنی باردار گردانیدن چنانکه او را زن بود
و آن زن را از وی فرزند در رحم پیدا آید سیم پانزده سالگی یعنی از دوازده سالگی تا پانزده سالگی اگر هیچ یک ازین دو علامت ندید
چون پانزده ساله شود شریعت حکم کند ببلوغ وی و فتوی برین قول است و اگر چه هفده و هژده نیز گفته اند و این بلوغ بحکم است اما
ابتدای **بلوغ دختران** از نه سالگی میتواند بود و علامت بلوغ ایشان یکی از چهار چیز می تواند بود چنانکه در هدایه و عامه کتب
فقه میگوید تا اگر دختر نه ساله سه شبانه روز خون بیند آن حیض بود و حکم کنند ببلوغ وی یا اگر خواب بیند و آب بآن یا از شوهر او را
فرزندی در رحم پیدا شود حکم شود ببلوغ وی و اگر هیچ یک ازین علامات ثلاثه ظاهر نشد تا پانزده سالگی چون پانزده ساله شود

شریعت حکم کند که وی بالغه شد اہل تحقیق میگویند البلوغ نوعان بلوغ الرجال و بلوغ الصبیان بلوغ الرجال بخروج المنی و بلوغ الصبیان بخروج المنی عنہم یعنی بلوغ دو نوع میباشد بلوغ مردان و بلوغ کودکان بلوغ مردان بہ بیرون آمدن ایشان است از آرزو و دایہ نفس و بلوغ کودکان بہ بیرون آمدن منی است از ایشان حکایت یکی از فحول ائمہ ہرات حکایت میکرد کہ روز جمعہ از ایام عید بمسجد جامع ہرات میرفتم جمع کودکان دیدم جوز میباختند و پیری با ایشان نشستہ بود و میان ایشان آن پی در درد حکم بطاق و جفت میکرد از ین جوزی ربود و یکی دشنام میداد و وی میشنود دیدم کہ از حضور جمعہ غافل بود و مبنای کار او بر باطل بود لحظہ در وی نگریستم او می خندید و من میگریستم آخر الامر او را امر معروف کردم نشنود و نہی منکر کردم التفات ننمود از انجا درگذشتم بجامع در آمدم و بنشستم و باخود گفتم ای فلان مدتی پیر نابالغ شنودہ بودی اینک ببین اگر ندیدہ بودی الہی مارا از بازیچہ النفس

وہوا خلاص دہ و در دین اخلاص دہ

فصل سیم در احکام حیض و نفاس

چون احکام عقل و بلوغ دانستی بدانکہ دانستن علم حیض و نفاس از اہم مہمات دین ست زیرا کہ حق تعالی در کلام مجید خود فرمود یا ایہا الذین امنوا قوا انفسکم واھلیکم نارا وقودھا الناس والحجارۃ یعنی ای مؤمنان نفسہای خود و اہلی خود یعنی متعلقان و زیر دستان خود را نگاہ دارید از آتشی کہ فروزنیۂ وی آدمی و سنگ خواہد بود و نگاہداشتن نفس و اہل بدانستن علم بندہ گی و عمل آوردن آنست و دانستن علم حیض و نفاس ناچارست و درین علم مسایل بسیارست اما آنچہ مہم ست اینجا یاد کنیم در ہدایہ و کتب عامہ فقہی می آرد کہ کمتر حیض سہ شبانہ روزست و بیشتر وی دہ شبانہ روز و نافع می آرد کہ روایت کردہ اند اجماعہ از صحابہ رضوان اللہ تعالی علیہم اجمعین کہ گفتہ اند الحیض ثلثۃ اربعۃ خمسۃ ستۃ سبعۃ ثمانیۃ تسعۃ عشرۃ دلالت میکند این اقتصار بر منع زیادہ و نقصان و ہرچہ از سہ روز کمتر بود یا از دہ روز بیشتر استحاضہ بود و خون کہ زنان بینند چہار نوع میباشد یکی دم ضایع یکی دم فاسد و دوم صحیح اما دم ضایع آنست کہ دختر کہ از نہ سالہ کمتر بود و خون بیند آن مقدار کہ بیند آن را ضایع گویند در اصح اقوال و دویم فاسد و فاسد آن بود کہ زن بالغہ کمتر از سہ شبان روز یا بیشتر از دہ شبان روز خون بیند یا در نفاس زیادت از چہل شبانہ روز خون بیند یا پیرہ زنی کہ از حیض نومید شدہ باشد خون بیند اینہا ہمہ خون فاسد و حکم استحاضہ دارد و این خونہا مانع نماز و روزہ و وطی نیست و ہر وقت نماز وضوی سازد و فرض و نفل میگذارد و تباہ میشود طہارت وی بہ بیرون رفتن وقت نماز اما آن دو دم کہ صحیح ست یکی خون حیض ست بشرط آنکہ پانزدہ شبانہ روز یا زیادت پاکی دیدہ بود زیرا کہ اقل طہر پانزدہ شبان روزست و اکثر وی را حدی نیست دویم خون کہ بعد از ولادت فرزند آید تا چہل روز زیرا کہ اکثر نفاس بقول علمای ما رحمہم اللہ چہل شبانہ روزست و کمتر وی آن مقدار کہ خون بیند اگرچہ یک ساعت باشد اما حیض و نفاس را دہ حکم ست و آن آنست کہ زن حایض و نفسا نماز نکند و روزہ ندارد و قرآن نخواند یک آیت تمام و دست بمصحف ننہد و بمسجد در نیاید و برام مسجد نرود و بکعبہ طواف نکند و شوہر با وی صحبت ندارد و عدت و می بحیض بود چون آزاد بود و دو حیض چون بندہ بود و نماز را قضا نکند و روزہ را قضا کند در نافع میگوید عایشہ رضی اللہ عنہا گفت قضا

نمیکردیم نماز را و قضا میکردیم روزه را **سوال** روزه را چرا قضاست بر حایض و نفسا و نماز را قضا نیست **جواب** در اصول فقه میگوید از برای آنکه در قضا کردن روزه حرج نیست و لیکن در قضا کردن نماز حرج ست زیرا که در ماهی که ده روز نماز قضا کند در سالی صد و بست روز بود و در شبان روزی بست رکعت نماز قضا کردن از فرض و وتر در سالی دو هزار چهار صد رکعت بود که قضا باید کرد و این حرج بود و حق تعالی فرموده وما جعل علیکم فی الدین من حرج اما در سالی ده روز روزه قضا کردن حرج نباشد در تحفه آورده است که نفسا نیز چون از نفاس پاک شوند نمازها قضا نکنند اما **حیض** را هفت رنگ ست سرخ زرد سبز ششم رنگ تیره رنگ سیاه خالص سفید خالص این همه رنگهای حیض ست بقول علمای ما رحمهم الله مگر سفید خالص که عایشه رضی الله عنها گفته است که حیض باشد تا آن زمانکه چون نقره سفید بیند این سفیدی پاکی بود و این سفیدی که بر روی پرده که نهاده بود پیدا آید همچون رنگ گچ سفید یا کاغذ سفید نشان پاکی درست این ست **مسئله** اگر زنی بیک شکم دو بچه آورد نفاس از بچه اول بود بقول امام اعظم و امام ابو یوسف رحمهما الله و بقول محمد و زفر رحمهما الله نفاس از بچه دویم بود اما عدت بفرزند دویم منقضی شود باتفاق این بود احکام حیض و نفاس بباقی مسئله آن رجوع بکتب فقهی باید کرد که این کتاب احتمال آن نکند

حکایت در کتاب باب حیض می آرد که جوانی بود در شهر بخارا زن خواست شب اول که خلوت کردند زن از وی سوال کرد که علم حیض آموخته گفت نی زن گفت خداوند تعالی فرموده که نفس خود و اهل خود را نگاه دارید از آتش دوزخ پس بی علم چگونه نگاه توانی داشت آن مرد را آن سخن خوش آمد و قبول کرد زن را بخدای سپرد و روی بشهر ری نهاد مدت پانزده سال پیش امام محمد رح علم آموخت وی را اجازت کرد تا بوطن باز گردد و او را ابو حفص کبیر نام نهاد بازگشت باهم سبق خود ابو سلیمان جرجانی چون بجیحون خوارزم رسیدند کتابهای ابو حفص در آب افتاد و از ابو سلیمان کتابها بعاریت خواست که بنویسد ابو سلیمان گفت چندان تکرار می بایست کرد که بکتاب حاجت نبودی ابو حفص بازگشت[1] بشهر ری و آن کتابها یاد گرفت مدت شش سال دیگر پس بخانه خود بازگشت اهل بخارا تا لب آب پیش او باز آمدند و او را باعزاز تمام در شهر در آوردند آن شب بخانه خود نرفت او را گفتند چگونه بود که بعد از بست و یک سال بخانه خود نرفتی جزو کاغذ بیرون آورد و در وی نگاه کرد و گفت در وی چنین نگاه داشته ام که دوش آخرین شب بود از حیض عورت من بخانه نرفتم تا بامداد که غسل کند بخانه روم علمای حقانی ربانی و کسانی را که علم مسلمانی بوده حد شرع را چنین نگاه داشته اند لاجرم ذکر خیر ایشان تا انقراض عالم باقی ماند و شایسته رحمت و رضوان گشتند الهی ما بیچارگان را توفیق نگاه داشتن حد فرمانهای خود ارزانی دار

فصل چهارم در شرایط صحت نماز و تفسیر طهارات از حدث

بدانکه در دو رکعت نماز دوازده چیز فریضه است باتفاق علمای مذاهب اربعه شش در بیرون نماز و شش در درون نماز اما آن شش که در بیرون نماز ست آنرا شرایط نماز میگویند و آن طهارت ست از حدث و طهارت ست از خبث و ستر عورت و استقبال قبله و نیت نماز و وقت نماز در حاوی و در شرایع الاسلام و عامه کتب فقه شافعیه می آرد که شرایط نماز شش ست که پیش از نماز فرض ست اول ستر عورت دویم روی در قبله کردن سیم پاکی تن چهارم پاکی جامه و جای نماز پنجم علم دلآمدن

(۱) ابو حفص کبیر احمد بن حفص توفی سنة ۲۱۷ هـ. [۸۳۲ م.] فی بخاری

وقت نماز ششم علم بفرضیت اصل نماز و آن عملها که در نماز کردن فرض ست و در بعضی از نسخ فقه شافعیه میگوید و شرایط صلوة قبل الدخول فیها خمس طهارة الاعضاء من الحدث والخبث وستر العورة ولباس طاهر والوقوف علی مکان طاهر والعلم بدخول الوقت واستقبال القبلة اما طهارت از حدث آن است که وضو سازد چون بی وضو باشد و غسل کند چون غسل بروی واجب بود و تیمم کند درین دو صورت چون بر آب قادر نباشد و طهارت دو ست حقیقی و حکمی طهارت حقیقی چون وضو ساختن و غسل کردن باب و طهارت حکمی چون تیمم بخاک یا بهر چه از جنس زمین باشد پس چون طهارت از حدث وضو و غسل و تیمم آمد بدانکه هریک را ازین فریضهاست اما در وضو چهار چیز فریضه است اول روی را یکبار شستن فریضه است و بار دویم و سیم سنت ست و بعضی گفته اند بار دویم شستن مستحب است و بار سیم سنت ست واین روایت در خزانة الفقهاست و باید که در اول بار چنان بشوید که از عهدهٔ فرض بیرون آید تا دویم و سیم بسنت عمل کرده باشد وحد روی از رستنگاه موی پیشانی است تا زیر زنخ و از نرمهٔ گوش تا نرمهٔ گوش دیگر با آن سفیدی که میان عذار و گوش ست در تجرید و تحفه میگوید آب بر بیخ موی روی رسانیدن مطلقا فریضه نیست در وضو بلکه مسح چهار یکی از موی که بر بشره است فریضه است در روایت کثرنه موی که از حد روی در گذشته است و در بعضی روایات گفته است که اگر خفیف اللحیه باشد یعنی تنک ریش در حق وی آب به بیخ موی رسانیدن فرض ست دون کثیف اللحیه یعنی بسیار ریش که در حق وی آب به بیخ موی رسانیدن فرض نیست شعر کز ریش تنگ رویت توان دید ❊ باید آب بیخ مو رسانید ❊ دویم دستها با او رنگ یکبار شستن ع پس از رو دست با آرنج بشوی ❊ زیرا که غایت در مغیا داخل ست بقول علمای ما و بقول شافعیه نیز خلاف مزفر رحمة الله سیم مسح کشیدن چهار یکی از سر بقول علمای ما رحمهم الله و بقول امام شافعی رح چون آن مقدار که اسم مسح بران اطلاق توان کرد بجا آرد از عهده فرض بیرون آید و در بعضی نسخ شافعیه چون شرح تنبیه و غیر آن مقدر بموی کرده است که اگر کمتر از سه موی را مسح کند جایز نباشد و بقول امام مالک رح تمام سر را مسح کردن فریضه است و تمسک علمای ما رحمهم الله حدیث مغیره بن شعبه است رضی الله عنه که گفت ان النبی صلی الله علیه وسلم اتی سباطة قوم فبال وتوضأ ومسح علی ناصیته وخفیه یعنی رسول علیه السلام بخاک انداز قوم آمد پس بول کرد و وضو ساخت و مسح کشید بر پیش سر خود و بر دو موزهٔ خود واین حدیث در هدایه فقه و در بسیاری از کتب فقهی است پس بفعل رسول علیه السلام معلوم شد که ربع سر را مسح کردن فریضه باشد اما از چهار طرف سر هر طرف را که مسح کند از عهدهٔ فرض بیرون آمده باشد اما موافق سنت آن است که بر پیش سر مسح کند بنا بر حدیث که پیشتر گذشت و مسح بر خود و عمامه و کلاه و مقنعه جایز نباشد نزد عامه علما رحمهم الله بیت نشاید مسح بر خود و عمامه ❊ کلاه و مقنعه نزدیک عامه چهارم پایها را تا پاشنه یکبار شستن و پاشنه باید که در شستن در آید هم بقول حنفیه و هم بقول شافعیه و پای را مسح کردن جائز نباشد مگر آنکه موزه باشد یا مجروح باشد بیت سخن در مسح پا مطروح باشد ❊ مگر در موزه یا مجروح باشد ❊ در مذهب حنفی فرایض وضو این چهار بود اما در ینابیع و در کل کتب فقه شافعیه می گوید که بمذهب شافعی رح فریضهای وضو شش است این چهار که گذشت و نیت در اول روی شستن و ترتیب نگاه داشتن و نزد امام مالک رح در وضو شش چیز فریضه است چهار که گذشت و موالات و تبا من و نزد امام احمد حنبل رح پنج چیز فریضه است در وضو چهار که گذشت و تسمیه و فرضیت وضو

بدلیل قطعی ثابت شده است قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوٰة فاغسلوا وجوهکم الآیه یعنی ای مومنان
چون خیزید بسوی نماز و حالانکه شما محدث باشید زیراکه وانتم محدثون در وی مضمر ست در تفسیر وسیط می آرد بقول زید بن اسلم
که یعنی اذا قمتم من النوم زجاج میگوید اذا اردتم القیام الی الصلوٰة پس بشوئید رویهای خود را و دستهای خود را تا بارنج و
مسح کشید سرهای خود را و بشوئید پایهای خود را در شرح تنبیه میگوید ظاهر آیت واجب میگرداند تعمیم را در مسح سر از برای آنکه چون بعضی را مسح
کند حاصل شود مسح بآن و التفات نکرده اند بقول آنکه میگوید با موجب تعمیم ست لان ذلک لا یعرفه اهل النحو وارجلکم
بدو قرات خوانده اند بنصب و کسر اما نصب ظاهر ست از برای آنکه عطف ست بر مغسول یعنی ارجلکم عطف باشد بر وجوهکم
واید یکم پس شستن پای واجب بود باجماع اما بکسر قول ابو حاتم و ابن انباری عطف بر ممسوح ست از مسح ارجل غسل مراد ست
و روایت کرد از ابن زید که گفت المسح خفیف الغسل قالوا تمسحت للصلوٰة ای توضات ابو حاتم میگوید که متوضی
در حال غسل آب میریزد آنگاه مسح میکند و بنده نمیکند بر ریختن آب پس مراد از مسح ارجل غسل وی باشد و دیگر از برای آنکه الی
الکعبین گفت از برای آنکه تحدید در مغسول میباشد نه ممسوح و جماعتی از اهل معانی میگویند ارجل معطوف ست بر رؤس در ظاهر
اما نه در معنی زیراکه حکم در ان هر دو مختلف ست و تقدیر آیت چنین ست که وامسحوا برؤسکم واغسلوا ارجلکم پس آن هنگام
که یاد کرده نشد غسل عطف کرده شد ارجل برؤس در ظاهر اخبار وارد ست بوجوب غسل رجلین و وعید ترک لمعه از ان چنانکه
در صحیح مسلم می آید بروایت جابر که گفت خبر کرد مرا عمر ابن الخطاب رضی الله عنه که مردی ترک کرد موضع یک ناخن بر قدم خود رسول
خدا صلی الله علیه وسلم او را فرمود باز گرد و پس نیکو کن وضوی خود را پس بازگشت آن مرد پس شست آنرا پس نماز کرد و عبدالله
بن الحرث الزبیر روایت میکند از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود ویل للاعقاب وبطول الاقدام من النار در لمعات مشارق
می آید این حدیث که رسول علیه السلام فرمود ویل للعراقیب من النار و عراقیب جمع عرقوب ست آن پی سطبر ست که بر بالای پاشنه
میباشد یعنی وای از آتش بر کسی که در وی پای شستن آنرا نشوید در صحیح مسلم می آید بروایت ابو هریره از رسول علیه السلام که فرمود چون
بنده مسلمان یا بنده مؤمن شک از راوی است وضو سازد پس روی خود دشوید بیرون آید از روی وی هر گناه که نظر کرده باشد بسوی
آن بچشم خود باآب یا باآخر قطره آب پس چون دو دست خود بشوید بیرون آید هر گناه که از دو دست وی در وجود آمده باشد باآب یا باآخر
قطره آب شک از ابو هریره است پس چون دو پای خود بشوید بیرون آید هر گناه که از دو پای وی در وجود آمده باشد باآب یا باآخر قطره
آب تا بیرون آید بنده از گناهان در خلاصة الدلایل که شرح مسایل قدوری است می آرد که در بودن عطف رجل بر وجه یا بر راس
کلام ست یعنی فقها و ایمه تفسیر را در وی اقاویل ست الا آنکه اجماع و نصوص قطعی است ماده آنرا از برای آنکه رسول علیه السلام امر
کرد اعرابی را بشستن هر دو پای وقتی که وضو او را تعلیم میکرد بدرستیکه رسول علیه السلام مواظبت و مداومت نمود بر غسل آن پس
امر رسول علیه السلام و فعل وی بیان باشد مر آیت را اما **نواقض وضو** بدانکه در کنز نواقض وضو را هشت شمرده بر اجمال
دان خروج نجس ست و قی و خواب و اغما و جنون و سکر و قهقهه و مباشره فاحشه و این در وقت تفصیل بست و یک می شود زیراکه
خروج از سبیلین و از تن یازده چیز ست پنج از پیش و سه از پس و سه از تن اما پنج که پیش ست بول و منی و مذی و ودی و سنگ مثانه
و سه که از پس ست غایط و باد و کرم و سه که از تن ست خون و ریم و زرد آب دوازدهم قی که پری دهان باشد خواه تلخه باشد

وخواه خون بسته وخواه طعام وخواه آب واگر خون غالب بود پُری دهان شرط نباشد سیزدهم خواب وخوابی که شکنندهٔ وضو است
چهار است خواب مضطجع ومتکی ومتورک ومستند هفدهم بیهوشی هژدهم جنون نزدهم مستی چون در رفتار وی تغیر پیدا آید بستم خندهٔ قهقهه
در نمازی که ذات رکوع وسجود باشد بشرط بلوغ بست ویکم مباشرت فاحشه یعنی آنکه اندام نهانی مرد اندام نهانی زن را بساید برهنه
بدون دخول واگر قی را ببج گیری در یک کرده کا از پیش می‌آید داخل کنی نواقض وضو بست وشش شود بمذهب امام شافعی رح نواقض
وضو چهار چیز است بر سبیل اجمال اول خارج از سبیلین دویم غلبه بر عقل بهر وجه که باشد بخواب یا مرض وغیره سیم التقاء شی از
بشرهٔ وی بر بشرهٔ زن بیگانه چهارم مس فرج بباطن کف واین روایت در شرح تنبیه امام ابو اسحق شیرازی است ویک قول شافعیه رح
آن است که خواب نشسته شکنندهٔ وضو است وقول قدیم از شافعی رح آنست که خواب قایم یا راکع یا ساجد در نماز ناقض وضو نیست
واین روایت نیز در شرح تنبیه است اما **فضل وضو وثواب وی** در صحیح مسلم می‌آید بروایت حرث بن عاصم الاشعری رضی الله عنه
از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود الطهور شطر الایمان الی آخر الحدیث یعنی وضو نیمهٔ ایمان است امام محی الدین نواوی رح
در شرح صحیح مسلم چند قول می‌آرد اما اینجا سه قول یاد کنیم قول اول آنست که یعنی منتهی میشود تضعیف ثواب وضو بسوی نیمهٔ
اجر ایمان قول دویم آنست که ایمان را خاصیت آنست که کفر گذشته را محو میکند وهمچنین است وضو که سیآت گذشته را محو میکند
ولیکن صحت وضو وابسته بصحت ایمان است پس وضو بمنزلهٔ نیمهٔ ایمان باشد قول سیم آنست که مراد از طهور وضو است ومراد از ایمان
نماز است لقوله تعالی وما کان الله لیضیع ایمانکم ای صلوتکم یعنی وضو بمنزلهٔ نیمهٔ نماز است زیرا که وضو شرط نماز است
پس بجای شطر نماز باشد در مشارق الانوار می‌آید بروایت ابو هریره رضی الله عنه از رسول علیه السلام که فرمود امتی الغر
المحجلون یوم القیمة من اثار الوضوء یعنی امتان من غر محجلون باشند در روز قیامت از آثار آب وضو غر اسپ پیشانی
سفید را گویند ومحجل اسپ چهار دست وپای سفید را یعنی همچنانکه اسپان پیشانی سفید چهار دست پای سفید در میان اسپان چگونه تابنده
ونماینده اند امتان من همچنان تابنده ونماینده باشند در میان دیگر امتان یعنی آن وضوها که ایشان در دار دنیا ساخته باشند
نور آن در دستها وپایها وروپهای ایشان ظاهر باشد در تفسیر وسیط می‌آرد بروایت عایشه رضی الله عنها که امتان دیگر دران
روز چون آن حال مشاهده کنند آرزو برند که کاشکی ما از است محمد بودمی ودر بعضی از کتب الهی آمده است که هر کس از کسی یا از
چیزی بترسد پس وضو سازد حق تعالی او را نگاهدارد تا از ان کس واز ان چیز هیچ مکروهی وگزندی بوی نرسد **حکایت** نقل است که
امام جعفر صادق رضی الله عنه در راهی میرفت بصومعهٔ راهبی رسید بخاطرش درآمد که بروم راهب را نصیحتی کنم شاید مسلمان شود
بدر صومعهٔ راهب آمد در بسته بود آواز داد راهب جواب گفت وبعد از لحظه در بگشاد امام جعفر درآمد وگفت چرا همان زمان که جواب
دادی در نگشادی راهب گفت چون آواز تو شنیدم هیبتی بر دل من زد بترسیدم برخاستم واول وضو ساختم که در توریت دیده ام
که هر کس از کسی یا از چیزی بترسد باید که وضو سازد تا او را هیچ گزندی نرسد از ان کس یا از ان چیز آنگاه در بگشادم امام جعفر رضی الله عنه
اسلام را صفت کرد در دل وی کشاده شد واسلام آورد وآن از برکت وضو بود اما **فرایض غسل** سه چیز است اول مضمضه
یعنی آب در دهان جنبانیدن دویم آب در بینی پراگندن سیم آب بر همه عضوها روان کردن وبه بیخ موی رسانیدن وفرضیت غسل
نیز بدلیل قطعی ثابت شده است وان کنتم جنبا فاطهروا یعنی اگر شما را جنابت رسد نیک نیک طهارت کنید پس چون

در طهارت کردن بعد از جنابت مبالغه فرمود معلوم شد که در غسل این سه چیز فریضه باشد اما بقول امام شافعی رح نیز در غسل سه چیز فریضه است نیت و دور کردن نجاست اگر باشد و ایصال آب بجمیع بشره و شعر و منبت او و موجبات غسل بقول علمای ما رحمهم الله پنج چیز ست اول انزال منی بر سبیل دفق و شهوت در وقت انفصال برابرست که در خواب باشد یا در بیداری خلاف مر ابو یوسف را رحمهم الله تا اگر کسی را احتلام افتاد و پیش از بیرون آمدن منی بیدار شد و سر آلت خود بگرفت تا شهوت ساکن شد آنگاه بگذاشت تا منی فرود آمد امانه بر سبیل دفق و شهوت در وقت خروج از سر آلت بقول وی غسل واجب نمی شود و بقول امام اعظم و امام محمد رحمهما الله غسل واجب میشود و ایشان دفق و شهوت در وقت انفصال شرط میدارند و آن واقع است و فتوی برین ست و ابو یوسف رح دفق و شهوت را در وقت خروج منی شرط میدارد اما اگر انزال منی بر سبیل دفق و شهوت نباشد در وقت انفصال باتفاق علمای ما رحمهم الله غسل واجب نباید تا اگر مثلا مردی بد وید یا بار گران برداشت یا خود را از جائی بینداخت یا زخمی بود بر پشت وی یا غیر آن بهر سبب از ین اسباب که وی را انزال شود بدون شهوت و جهندگی بر وی غسل نباشد خلاف مر امام شافعی را رحمه الله که بهر وجه که انزال منی شود بمذهب وی غسل واجب شود و این روایت در منظومه است در باب شافعی رح و این ست شعر ثم المنی طاهر بلا حرج ❊ والاغتسال واجب کیف خرج ❊ و آب منی بقول امام شافعی رح پاک ست و تمسک وی باین ست که صد و بست اند هزار نقطهٔ نبوت ازین آب آفریده شده اند پس او پاک باشد زیرا که از آب نجس حق تعالی پیغامبریا نیافریند و دلیل دیگر وی آنست که روزی رسول علیه السلام شب جامهٔ خود بیرون کرده بود عایشه رض بر جامهٔ رسول علیه السلام آب منی دید گفت یا رسول الله این را دیده فرمود که دیده ام عایشه رض گفت یا رسول الله با این نماز کرده فرمود که با این نماز کرده ام پس اگر آن نجس بودی رسول علیه السلام بآن نماز نکردی و اما بقول علمای ما رحمهم الله منی نجس ست بنا بر دو معنی یکی بر حدیث عمار یاسر رضی الله عنه که جامهٔ خود را می شست رسول علیه السلام بدید پرسید که ای عمار جامهٔ خود را از چه میشوئی گفت از نخامه فرمود که جامه را از نخامه شستن حاجت نبود اما جامه را از پنج چیز بشوی از بول و غایط و خون و ریم و آب منی چون رسول علیه السلام او را بآن چهار دیگر برابر یاد کرد پس منی نجس باشد دلیل دویم آنکه منی از ره گذر بول می آید بمجاورت بول نجس میشود اگرچه در اصل پاک باشد حکایت از پدر خود علیه الرحمه یاد دارم که فرمود سه آب ست که بیکدیگر ماند منی و سفیدهٔ بیضهٔ مرغ و شیر شب پریده و فرق میان این سه آب بآتش توان کرد که آب منی بر آتش نهند سیاه شود و سفیدهٔ بیضه را بر آتش نهند به بندد و شیر شب پریده را بر آتش نهند بخاری شود و بهوا بیرون رود اما فرایض تیمم بدانکه در تیمم سه چیز فریضه است اول نیت چنانکه بدل نیت کند که این تیمم از برای نماز میکنم دویم دو دست را بر خاک پاک زدن و بر روی در آوردن سیم دو دست را باز بر خاک پاک زدن و بر دو دست تا بآرنج در آوردن و این روایت در هدایهٔ فقه و خلاصة الدلایل و شرح عامهٔ کتب فقهی مذکورست در مغرب و در شرح تنبیه امام ابو اسحق شیرازی و در خلاصة الدلایل و شرح وقایه و کافی میگوید که التیمم فی اللغة القصد والعمد یقال تیممت فلانا ای قصدته و نیز در شرح تنبیه و عامهٔ کتب فقه شافعیه می آرد که شرایط تیمم پنج خصال ست وجود عذر بسفر یا مرض و دخول وقت نماز و طلب آب و تعذر استعمال او و خاک پاک و فرایض تیمم چهار خصال ست نیت استباحت فرض و مسح وجه و مسح یدین تا مرفقین و ترتیب و در کتب فقه می آرد که قول امام شافعی رح آنست که تیمم روا نیست الا بخاک زیرا که الصعید لا یقطع الا علی التراب بدلیل قوله تعالی فتصبح صعیدا زلقا ای ترابا یابسا و قوله تعالی

صعید اجزا ای ترا با لا اینبت تا اگر گچ یا ریگ با خاک بیامیزد تیمم با و روا باشد و این قول اول شافعی ست اما قول دیگر
در کتب فقه شافعیه و در فقه اصحاب ما آنست که تیمم جایز نیست بقول شافعی رح و اصحاب وی مگر بخاک و ریگ و صحیح این قول ست و
اختیار ابو یوسف رح همین ست اما بقول امام اعظم و امام محمد رحمهم الله تیمم رواست بهر چه از جنس زمین ست همچون خاک و ریگ و
سنگ و گچ و زرنیخ و سرمه و نوره لقوله تعالی فتیمموا صعیدا طیبا والصعید عبارة عن وجه الارض من الصعود
اما فرضیت تیمم نیز بدلیل قطعی ثابت شده قوله تعالی وان کنتم مرضی او علی سفر او جاء احد منکم من الغایط او لمستم
النساء فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا فامسحوا بوجوهکم وایدیکم منه الآیه در تفسیر وسیط امام علی واحدی رح
می آرد در معنی این آیت که اگر شما بیمار باشید بیماری که ضرر رساند آنرا مس آب چون آبله قرح و جرح و غیر آن یا بر جناح سفر باشید یا یکی
از شما بجلا جای در آید از برای حدث یعنی چون یکی را از شما حدث رسد یا بساید زنان را و مراد ازین بسودن جماع ست بقول ابن
عباس و مجاهد و حسن و بقول ابن مسعود و ابن عمر و ابراهیم منصور التقاء بشرتین مراد وست و اختیار شافعی رح اینست قوله تعالی
فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا پس چون نیابید آب را که ازاله حدث کنید از خود پس تیمم کنید بصعید طیب یعنی بچیز
پاک از جنس زمین درین صور مذکور در آیت در نافع میگوید جنس زمین آنست که بگداختن گداخته نشود و مهر نپذیرد قوله تعالی فامسحوا
بوجوهکم وایدیکم منه پس مسح کنید رویهای خود را و دستهائی خود را از ان صعید طیب ابو عبید و فرا میگویند صعید طیب خاک
پاک ست ابن اعرابی میگوید صعید زمین ست بعینها زجاج میگوید صعید روی زمین ست اما امام شافعی میگوید که واقع نمیشود اسم صعید
مگر بر خاک ذی غبار و طیب از زمین اسم ست مر آن چیز را که از زمین بر آید قوله تعالی والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربه
و تیمم خاصه مر این امت راست و امم ماضیه را این رخصت نبوده ست قوله تعالی ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج
نمیخواهد خداوند تعالی که گرداند بر شما از حرج چیزی یعنی نمی فرماید شما را کاری در دین که آن حرج باشد بر شما اما گردانید سماحتی در دین که
شما را رخصت تیمم داد قوله تعالی ولکن یرید لیطهرکم لیکن میخواهد خداوند تعالی که پاک گرداند شما را از حدث و جنابت و گناه و خطا
از برای آنکه وضو پاک میگرداند و محو میکند گناهان را چنانکه بروایت ابو امامه می آید از رسول خدا صلی الله علیه وسلم که فرمود وضو مکفر
گناهان میشود که از پیش گذشته و میگرداند نماز را زیادتی و افزونی یعنی سیأت بسبب وضو آمرزیده میشود و نماز خود افزونی حسنات ست
مر بنده مؤمن را قوله تعالی ولیتم نعمته علیکم و میخواهد که تمام گرداند نعمت خود را بر شما یعنی به بیان شرایع محمد کعب قرضی میگوید یعنی
بغفران ذنوب قوله تعالی لعلکم تشکرون از برائی آن تا شما شکر نعمت بجای آرید و فرمانبرداری کنید امر مرا و بعضی از مصنفات
فقیه ابو اللیث رح می آرد که طهارت بر شش وجه است اول آنکه پاک گرداند دل خود را از غیر خداوند تعالی دویم آنکه دل خود را از
غل و غش و حسد و خیانت و همه اخلاق بد پاک گرداند سیم آنکه پاک دارد زبان خود را از کذب و فحش و غیبت و بهتان و سخن چینی
مسلمانان چهارم آنکه پاک دارد شکم خود را از حرام و شبهت پنجم آنکه پاک دارد تن خود را از پوشیدن لباس حرام ششم طهارت شرعی
است و آن آنست که طهارت کند بدو رطل آب تا شایسته عبادت پروردگار شود در شرایع الاسلام ابن ماشاده می آرد که اهم
مهمات آدمی آنست که در طهارت باطن کوشد و صفای آن حاصل کند تا شمع دل افروخته شود و بدان نور راه بحضرت عزت برد
و ذوق حضرت باز یابد و از الطاف حق محظوظ و بهره ور شود و با صفای جمال و جلال انس گیرد و مشام دل کشاده شود و

نفحات قرب ربانی بمشامش رسد و بلبل وار در مشاهدهٔ آن در د ترنم نماید **فرد** مرد باید که بوی یار برد ⁂ ورنه عالم پراز نسیم صباست
چون بدین سر وقت رسد بداند که همه هستی اوست همه آشکارا و او از همه مقدس و منزه الٰهی همه را صفای دل و طهارت باطن کرامت
فرمای انك اقرب قریب و اجوب مجیب وصلی الله علی محمد واٰله اجمعین

فصل پنجم در طهارت از خبث

بدانکه طهارت از خبث آنست که مصلی تن و جامه و جائی نماز خود از نجاستها نگاهدارد و پاک دارد تا اگر در تن یا در جامه یا در جای
نماز وی زیادت از درم شرعی نجاست بود نماز بآن باتفاق علما جایز نباشد و فرض بود شستن و ازالهٔ آن نجاست و اگر نجاست
باندازهٔ درمی بود نماز روا بود و دور کردن آن واجب بود بمایع طاهر و اگر کمتر از درم بود شستن آن سنت بود و این روایت در ینابیع
در نافع میگوید تقدیر کرده اند درم شرعی را بدرم کبیر شهلیلی که آن مقدار کف دست ست و در بعضی روایات مثل درم سود
زبرقانیه است و در بعضی روایات مثل درم کبیر مثقال ست فقیه ابو جعفر هندوانی میگوید نجاست که او را جرم باشد معتبر در وے
وزن ست و آنکه او را جرم نباشد معتبر در وی مساحت ست و این روایت نیز در نافع ست و این قول علمای ماست رحمهم الله
اما نزد شافعیه رحمه الله خون کیک که بر جامه باشد اندک یا بسیار روا اندکی از خون و ریم و سلس البول و استحاضه با آن جامه نماز روا باشد
از برای آنکه دشوار ست احتراز از ان پس آن عفو باشد اما اندکی از خون و ریم آنست حد وی که مردمان آنرا در عرف و عادت عفو
دارند و قول قدیم از امام شافعی رح آنست که حد یسیر مادون کف ست و بعضی گفته اند از اصحاب شافعی که مقدار لمعه است
و قول دیگر از شافعی رح آنست که بقدر کف ست و در بعضی از کتب فقه شافعیه یک قول همین گفته و در موضع دیگر بقدر درهم
گفته است و در موضع دیگر بقدر ناخن اما صحیح آنست که عرف عادت در وی اعتبار کنند و شافعیه برانند که خون تن مصلی را
این حکمست اما حکم خون غیر آنست که از وی هیچ عفو نیست و کل این روایات در شرح تنبیه امام ابو اسحٰق شیرازی ست و نیز در فقه
شافعیه چون حاوی و غیر آن میگوید هرچه از دو راه معین بیرون آید نجس ست الا منی که پاک ست و غسل جمیع ابوال و اوراث
واجب ست مگر بول کودک که طعام نخورد که آن پاک میباشد برش آب بروی و عفو نیست هیچ چیز از نجاسات الا الیسیر من
الدم والقیح کما مر این حکم نجاست غلیظه است علی اختلاف الروایات فی المذهبین و نجاست غلیظه مثل خون و بول
و غایط و خمر و گوشت خوک و خون و بول حمار و مانند آن اما حکم نجاست خفیفه آنست که نجاست خفیفه بجامه رسد تا چهار یک
تمام جامه نرسد مانع جواز صلوٰة نیست و صحیح اینست و این روایت در هدایهٔ فقه و عامهٔ کتب فقهی مذکور ست و نجاست خفیفه
چون بول هر حیوانست که گوشت وی بخورند چون گوسفند و گاو و شتر و مانند آن و بقول امام محمد پاک ست و شرب آن حلال
ست و این روایت در شرح قدوری در هدایه است و پس افگندهٔ مرغان که گوشت ایشان خورده نشود چون چرغ و باز و مثال
آن نیز حکم نجاست خفیفه دارد و بقول امام اعظم و ابو یوسف رحمهما الله و بقول امام محمد رح حکم نجاست غلیظه دارد و پس افگنده
مرغ خانگی و بط اهلی حکم نجاست غلیظه دارد و اوراث و اخثا نیز بتمام حکم نجاست غلیظه دارد و بقول امام اعظم رح و بقول صاحبیه
آن نجاست خفیفه است و نماز بآن رواست مادام که فاحش ندارند آنرا و بقول امام مالک رح آن پاک ست در مغرب

نجاست خفیفه

بیگوید

میگوید الاخثاء جمع خثی و هو للبقر کالروث للحافر اما پس افگندهٔ مرغانی که گوشت ایشان خورده شود چون کبوتر و گنجشک و مانند آن پاک ست و اگر بجامه رسد مانع جواز صلوة نیست مگر آنکه کثیر فاحش شود و بول اسپ که بجامه رسد فاسد نکند او را مادامی که کثیر فاحش نشود و این قول امام اعظم و ابو یوسف ست رحمهما الله و بقول امام محمد فاسد نکند جامه را و اگرچه فاحش بود و لعاب بغل و حمار اگر بجامه رسد زیاده از درهم جایز باشد نماز بآن خلاف مر ابو یوسف رح را و این روایت در هدایه فقه است مسئله اگر جامهٔ باشد که تمام وی نجس بود و آب نیابد که بشوید و جامه دیگر نیابد یا بسبب علت استحاضه و حرج روان از شستن آن عاجز می آید یعنی هر چند می شوید باز نجس میشود همین حکم دارد مسئله دور کردن نجاست از تن و جامه بآب پاک و بهر مایع طاهر که باشد و بآن ازالهٔ نجاست توان کرد روا باشد و وضو و غسل را نشاید چون سرکه و گلاب و مانند آن و از آب ثمار و اشجار بخلاف عسل و روغن و دوشاب که اینها فشرده نمی شود پس جایز نباشد اما زمین که نجس شود و بآفتاب خشک شود و اثر آن نماند نماز بآن زمین روا باشد اما تیمم ازان روا نباشد و این دو روایت در هدایه فقه و بسیاری از کتب فقهی ست اما در محیط میگوید برابر ست که آفتاب بران زمین تابد یا نتابد و در هر دو صورت نماز بران روا باشد اما تیمم ازان روا نباشد لقوله تعالی فتیمموا صعیدا طیبا و اگر آب منی زیادت از قدر درهم بجامه رسد اگر آنرا تر یابد بشوید و اگر خشک یابد بمالیدن پاک شود در فتاوای حسامی میگوید آب منی بجامه رسید و خشک شد و بمالیدن پاک شد باز همان موضع اگر بآب تر شود نجس میشود زیرا که هر چیز را که شرع یکبار حکم بطهارت وی کرد باز حکم نجاست وی نمیکند در شرح نافع میگوید که ابو اسحق ضریر رح گفت که منی بمالیدن وقتی پاک شود که احلیل وی پاک باشد که حسن زیاد از اصحاب ابو حنیفه همچنین روایت کرده است و امام شمس الایمه سرخسی میگوید مسئله منی مشکل ست از برای آنکه پیش از منی مذی میباشد و مذی بمالیدن پاک نمی شود الا آنکه گفته اند که مغلوب ست پس تبع منی باشد و اگر موزه را نجاست رسید که آنرا جرم ست چون روث و عذره و بر آنجا خشک شد بمالیدن و بزمین پاک شود بقول امام اعظم و ابو یوسف رحمهما الله و بقول امام محمد رح مالیدن و تراشیدن روا نباشد الا در منی خاصه و چون آئینه و شمشیر را نجاست رسید و در زمین بمالید پاک شود در تحفة الفقها میگوید این وقتی ست که آن نجاست بر آئینه و شمشیر و مثل آن خشک شده باشد یا آنکه او را خشک کند بمسح یا بخاک اما اگر تر باشد پاک نشود مگر بشستن و نجاست دو نوع است مرئی یعنی تن دار و غیر مرئی اما آنچه تن دار بود طهارت او بزوال عین وی ست و آنچه از رنگ باقی ماند که بشستن دور نشود عفو ست و آنچه غیر مرئی باشد میشوید تا خاطر وی قرار گیرد بران که پاک شد پاک شود در غنیة الفقها می آرد که بول حمار و افگنده مرغ خانگی و بط اهلی نجاست غلیظه است و عرق هر چیز معتبر به پس خوردهٔ وی ست و پس خورده آدمی و حیوانی که گوشت وی خورده شود پاک ست و پس خورده سگ و خوک و سباع بهایم چون گرگ و شیر و غیر آن نجس ست و پس خوردهٔ گربه و مرغ خانگی سر داده و سباع طیر و آنکه ساکن اند در خانها چون مار و موش مکروه است و پس خورده استر و خر مشکوک ست اگر غیر ازان دیگر نیابد وضو سازد بآن و تیمم کند و اگر غیر از نبیذ تمر آب دیگر باشد بقول امام اعظم رح وضو سازد و تیمم نکند و بقول ابو یوسف رح تیمم کند و وضو نسازد و بقول امام محمد رح جمع کند میان تیمم و وضو یعنی اول وضو سازد و آنگاه تیمم کند و بوریا که نجس شود در قاضی خان گفته سه بار بشوید و بچیزی دیگر حاجت نباشد و استنجا سنت ست و جایز است در وی سنگ و کلوخ و آنچه قایم مقام وی باشد مسح میکند تا پاک شود و در وی عدد مسنون نیست و شستن وی بآب افضل ست و اگر نجاست از مخرج خود درگذرد جایز نباشد در وی

جز بآب شستن واین وقتی بود که کشف عورت نشود واگر کشف عورت خواهد شد آن هنگام بسنگ وکلوخ پاک کند واین روایت در شرح هدایه است الٰهی مارا طهارت ظاهر وباطن کرامت فرمائے

فصل ششم در ستر عورت واحکام آن

بدانکه ستر عورت از شرایط صحت ادای نماز ست وفرضیت وی بدلیل قطعی ثابت شده است قوله تعالی یا بنی ادم خذوا زینتکم عند کل مسجد ای استروا عورتکم عند کل صلوة وعورت مرد از زیر ناف تا زیر زانو ست لقوله علیه السلام کل شیٔ اسفل من السرة الی الرکبة عورة وزانو را عورت میداریم از برای احتیاط خلاف مر شافعی را رح که او زانو را عورت نمیدارد ودر خلاصة الدلایل می آرد این حدیث قال النبی علیه السلام الرکبة من العورة پس بدین حدیث ثابت شد که زانو عورت است ودر شرح تنبیه می آرد که واجب ست ستر عورت از چشمها بجامه که صفت البشره را یعنی پوست را که سفید ست یا سیاه واین شرط صحت صلوة ست در تنبیه امام ابو اسحٰق شیرازی رح میگوید که عورت مرد ما بین ناف وزانوی اوست هکذا لفظ النجر در شرح تنبیه میگوید بعضے گفته اند ناف وزانو هر دو عورت ست وبعضی گفته اند ناف عورت ست وزانو عورت نیست ونزد شافعیه صحیح این قول ست اما نزد علما ی ما آنست که ناف عورت نیست بدلیل آنکه رسول علیه السلام بر ناف امیر المومنین حسن وحسین رضی الله عنهما بوسه دادی اگر ناف عورت بودی رسول علیه السلام آنرا نبسودی اما زانو عورت ست بنا بر حدیث الرکبة من العورة وبدن زن آزاد تمام عورت ست الا روی وی ودو کف وی لقوله تعالی ولا یبدین زینتهن الا ما ظهر منها ابن عباس رضی الله عنهما میگوید مراد کحل وخاتم ست ودر قدم دو روایت ست وصحیح آنست که قدم عورت نیست واین روایت در هدایهٔ فقه است ودر خلاصة الدلایل ومذهب شافعی همین ست الا آنکه پشت زن آزاد را عورت میدارند خلاف مر مزنی را وکف پائے زن آزاد عورتست فی اظهر الوجهین وهرچه عورتست از مرد عورتست از کنیزک بطریق اولی با شکم وپشت وی تا اگر کنیزک سر برهنه نماز گذارد نماز وی روا بود واگر در میان نماز آزاد شود باتفاق نماز وی تباه شود واگر قاعدهٔ آخرین را بعبده در سوله رسانیده بود که آزاد شد بقول امام اعظم رح نماز وی تباه شود وبقول صاحبیه نماز تباه نشود واین دوازده مسئله است که هم برین خلافست در خلاصة الدلایل ودر کنز می آرد که اگر آب پاک یا ما یع طاهر نیافت که بآن ازاله نجاست کند با همان جامهٔ نجس نماز گذارد زیرا که او مبتلا شد میان دو امر یکی تحمیل نجاست ودیگی کشف عورت پس آنچه اهم واکد ست اختیار کند واین ستر عورت ست از برای آنکه آن واجب ست هم در نماز وهم در بیرون نماز وبروی اعاده آن نماز نباشد بقول علما ی ما رحمهم الله ومر شافعی را در اعاده نماز دو قول ست واگر جامه نیابد که نماز بگذارد برهنه نماز بگذارد نشسته باشارت رکوع وسجود از برای آنکه در وی ستر عورت غلیظه است من وجه وقعده قایم مقام قیام ست پس این اولی باشد از کشف عورت واگر ایستاده گذارد برکوع وسجود جایز باشد از برای آنکه تمام ستر بقعود حاصل نمی شود پس ترک وی جایز باشد در هدایهٔ فقه میگوید اگر زن آزاد نماز گذارد وچهار یکی یا بیشے از ساق وی برهنه شود بقول امام اعظم رح نماز را اعاده باید کرد وبقول ابو یوسف رح اگر از نصف کمتر بود اعاده کردن لازم نباید در هدایهٔ فقه ودر مناقب العلوم ودر خاقانی میگوید که صحیح آنست که انکشاف ربع ساق مانع جواز صلوة است در کافی میگوید اگر مکشوف اکثر از نصف باشد نماز آن زن روا نباشد واگر کمتر از نصف بود روا بود ودر یک روایت

در صلوة مسعودی و در ترغیب الصلوة میگوید که عورتان که جامهای نازک می پوشند چنانکه تن ایشان می نماید اگر در خانه ایشان روند با آن جامها نماز گذارند روا نباشد زیرا که ستر عورت از برای حرمت نماز ست و رسول علیه السلام فرمود لعن الله الکاسیات العاریات یعنی لعنت کرده است خداوند تعالی بر عورات برهنه پوشیده یعنی زنان که جامهای تنگ می پوشند چنانکه تن و موی ایشان را صفت میکند و در جمع بین الصحیحین و در صحیح المخرج می آرد این حدیث بروایت ابو هریره رضی الله عنه از رسول خدا که فرمود صنفان من امتی من اهل النار لم ارهما قوم معهم سیاط کاذناب البقر یضربون بها الناس و نساء کاسیات عاریات مائلات ممیلات رؤسهن کاسنمة البخت المائلة لا یدخلن الجنة ولا یجدن ریحها وان ریحها لتوجد من مسیرة کذا وکذا یعنی دو گروه اند از امت من که ایشان اهل دوزخ اند نه بینم ایشان را یعنی ایشان در آخر الزمان باشند یکی قوم مردان باشند که با ایشان تازیانها باشد مانند دنبال گاوان میزنند بآن مردمان را و مال حرام می ستانند و گروه دیگر عورتان پوشیده یعنی عورتان که جامهای لطیف و نازک می پوشند چنانکه تن و موی ایشان می نماید میل کنندگان باشند در نامحرمان میل دهندگان نامحرمان را در خود سرهای ایشان مانند کوهانهای شتران بختی میل کننده یعنی از بسیاری زر و زیور در نیایند در بهشت و بوی بهشت نشنوند با وجودیکه بوی بهشت یافته و شنوده می شود از دوری کذا وکذا یعنی خداوند عز وجل ایشان را چندان از بهشت دور گرداند که بوی بهشت بدیشان نرسد و درین روزگار این دو گروه بسیار گشته اند از ایشان پرحذر باید بود و در تفسیر حقایق می آرد که دیوث به بهشت در نیاید و دیوث مردی بود که همراه زن بود در بیرون رفتن و پیش نامحرم در آمدن و در ترغیب الصلوة می آرد که رسول علیه السلام از فاطمه رضی الله عنها پرسید که ای فاطمه زنان را چه بهتر گفت آنکه هیچ نامحرم ایشان را نه بیند و ایشان هیچ نامحرم را نه بینند رسول علیه السلام را خوش آمد فاطمه رض را در بر گرفت و گفت ذریة بعضها من بعض در شرعه می آرد که رسول علیه السلام فرمود که هر مرد که با زن نامحرم بهوای نفس خود سخن گوید بهر کلمه که سخن گفته باشد هزار سال او را در دوزخ باز دارند پس مرد باید که عورت خود را و سایر محارم خود را از بیرون رفتن و از نظر نامحرمان نگاه دارد که همه آفتها از چشم می خیزد و در کتب فقهی و در کتب حدیث نیز می آرد که عورتان را نماز گذاردن در گنجینه خود اولی تر که در حجره سرای و در حجره سرای اولی تر که در صفهٔ سرای و در صفه سرای اولی تر که در مسجد محله خود پس ایشان را مستور باید داشت و از نظارهٔ مردان و از مهمانیهای بیگانگان منع باید کرد در محیط آورده که مرد را روا باشد که زنان را بهفت جای بگذارند تا بروند اول بدیدن پدر و مادر خود دویم بدیدن خویشان محرم سیم از برای دایگی اگر دایه باشد چهارم از برای غسل میت چون غساله باشد پنجم زنی که وام بر کسی دارد و کسی ندارد که از برای وی بستاند ششم زنی که وام دارد و کسی ندارد که ادا کند هفتم زنی که بحج رود چون او را شوهری یا محرمی باشد در تولیات امام ابو مطیع بلخی رح می آید این حدیث که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود که چون عورتان پنج کار بکنند رستگاری یابند اول آنکه پنج نماز بپای دارند دویم آنکه روزه ماه رمضان بدارند سیم آنکه شوهر و مادر و پدر را از خود خوشنود راضی دارند چهارم آنکه روی و موی خود را از نامحرم نگاه دارند و کار بد نکنند پنجم آنکه بر مصائب و مکاره دنیا صبر کنند چون این پنج کار بکنند نجات و درجات یابند الهی عورات مستورات همه را در پس پردهٔ عصمت خود بدار و از چنگ نامحرمان و فتنهای آخر زمان در امان دار

فصل هفتم در استقبال قبله

بدانکه استقبال قبله از شرایط نمازست لقوله تعالی فول وجهك شطر المسجد الحرام امر کرد حق تعالی حبیب خود را و است و براکه هرجاکه باشند در حال نماز کردن روی بمسجد حرام آرند مگر آنکه مصلی خایف باشد آن هنگام بر هر طرف که قادر شود بگذارد لقوله تعالی فاینما تولوا فثم وجه الله و از برای آنکه وی شرط است و بعجز ساقط میشود همچون سایر شرایط در کنز میگوید که اصابت عین کعبه فرض ست کسی را که در مکه باشد و غیر او را اصابت جهة کعبه فرض ست در هدایه و عامه کتب فقهی میگوید که اگر قبله بروی مشتبه شود و نزدیک او کسی نباشد که از وی سوال کند از قبله اجتهاد کند و تحری کند بدل یعنی دل خود بر گمارد بهر طرف که دل وی گواهی دهد و قرار گیرد روی آرد و بگذارد از برای آنکه اینست طریق حصول ظن نزدیک عجز از یقین پس اگر نماز بگذارد و بعد از ان دانست که خطا کرده بروی اعاده نماز نباشد نزد علمای ما از برای آنکه ادا کرد نماز را روی بجهتی که نزد وی آن بود که آن جهت کعبه است اما نزد شافعی رح بروی واجب بود که نماز را اعاده کند و اگر در میان نماز دانست که قبله غیر آن جانب ست بگردد در نماز و روی بدان جانب کند و بنا کند بران زیراکه اهل قبا چنین کرده اند و ایشان در نماز بودند و استیناف صلوٰة لازم نیاید و اگر بی تحری روی بطرف آرد و نماز بگذارد و اگر قبله آن طرف بود نماز وی روا باشد و الا نماز را اعاده کند و بقول شافعی رح نماز را اعاده باید کرد و اگرچه موافق قبله باشد زیراکه استفتاح صلوٰة کرده و حال آنکه او شاک بوده در قبله در فتاوی خانی آورده که اگر شک افتاد او را در قبله تحری کرد و یک رکعت بگذارد باز در شک افتاد تحری کرد روی بطرف دیگر آورد همچنین تا چهار رکعت بچهار جهت بگذارد نماز وی روا باشد در املی الفتاوی می آرد اگر مصلی داند که قبله او کعبه است و نیت آن نکند روا باشد در شرح تنبیه می آرد که سمیت القبلة قبلة لان المصلی یقابلها ای یوجها بوجهه و بدنه یعنی نام نهاده شد قبله را قبله از برای آنکه مصلی مقابل می شود باوی یعنی بروی و تن خود متوجه آن میگردد و کعبه نام نهادند از برای ارتفاع وی در نصاب المعلم می آرد که کعبه خانه مربع را گویند پس هر خانه که مربع بود او را کعبه توان گفت در فتاوی ملتقط آورده که قبله میان مغرب تابستان و مغرب زمستان است اگر چنان گذارد که روی از میان دو مغرب بیرون نبود روا باشد و این بر سبیل جوازست اما مستحب و اولی آنست که از مغرب بین ثلثان بر دست راست گذارد و دو ثلث بر دست چپ که قبله مستحب در خراسان در مذهب حنفی این ست یعنی چون دو ماه از زمستان بگذرد هرجاکه آفتاب فرو رود قبله مستحب آن باشد زیراکه در شش ماه آفتاب از مغرب زمستانی بمغرب تابستانی رود والعلم عند الله تعالیٰ در بعضی کتب فقهی می آرد که قبله پنج ست یکی عرش و آن قبله کروبیان ست دویم کرسی و آن قبله روحانیان ست سیم بیت المعمور و آن قبله فرشتگان است چهارم بیت المقدس و آن قبله جهودان و ترسایان ست پنجم خانه کعبه و آن قبله مؤمنان ست و مقصود همه رضای حق ست و قبله اهل هند میان حجر اسود و رکن یمانی است در صلوٰة مسعودی گفته حنفی مذهب را نشاید که در محراب شافعی مذهبان امامت کند که محراب شافعی مذهبان هزار فرسنگ در طرف چپ کعبه افتاده است **موعظت** عزیز من وقت آمد روی دل متوجه رضای او گردانی تا چند ملازمت آستان مخلوق کنی و تاکی غیر را قبله حاجات خود سازی قوله تعالی فاین تذهبون در مدارک می آرد که از شیخ جنید بغدادی رحمه الله سوال کردند ازین آیت گفت حق تعالی میفرماید فاین تذهبون عنا وان من شئ الا عندنا قطعه

از در مخلوق هیچ نگشاید ترا	روی عجز آور بدرگاه خدای ذوالجلال	حیف باشد رفتن حاجات خود بر دیگران	جز بقیومی که در ملکش نباشد انتقال

بجلال ذوالجلال که دل در هر که بندی همو را بر تو گمارند تا دمار از نهاد تو بر آرد شیخ ابو سعید رح میگوید هر کس چیزی دوست دارد بدون

خداوند هلاک و در آن چیز باشد **فرد** در دو قبله نماز نتوان کرد ✤ یا ازین سوی باش یا آن سوی ✤ **شعر** کل ملك سیفوت کل حی سیموت ✤ لیس یبقی سرمدا غیر حی لا یموت ✤ دل در کرم پادشاه بند که فوت و موت گرد سرادقات کبریاء او نگردد و دیگر همه ناقص و معیوب اند **فرد** گرچه بسی نشسته ام از خط و خال و زلف و لب ✤ کعبهٔ جان و دل توئی قبله نمیکنم بدل ✤

الهی دلهای ما را متوجه کعبهٔ رضائی خود گردان و همه را از بند نفس و هوا امید هان

فصل هشتم در اوقات نماز

بدانکه دانستن وقت نماز و نگاهداشتن آن فرض ست و از شرایط ادای نماز ست قوله تعالی ان الصلوة کانت علی المؤمنین کتابا موقوتا ای فرضا موقتا یعنی بدرستیکه نماز بر مؤمنان فرض ست وقت معین و پدید کرده شد پس بدانکه اول وقت نماز بامداد آن هنگام ست که صبح دویم طالع شود و آن سفیدیست که پهن شود در کرانهٔ آسمان و آخر وقت وی تا آن زمان که آفتاب طلوع نکرده بود و این روایت در هدایه و عامهٔ کتب فقهی مذکورست از متون و شروح و اول وقت نماز پیشین آن هنگام ست که آفتاب بگردد در شرح تنبیه میگوید یعنی از ارتفاع بسوی انخفاض و آن از تزاید سایه توان شناخت بعد از انقضای وی و اجماع امت برین ست و خلاف در آخر وقت ویست قول امام اعظم رح آنست که آخر وقت وی آنست که سایه هر چیزی دو برابر آن چیز شود بجز فی الزوال یعنی بجز سایهٔ اصلی که در وقت استوی میباشد و صاحبیه میگویند آخر وقت وی آن زمانست که سایه هر چیز مثل وی شود بجز فی زوال و اختیار شافعی همین ست در خلاصة الدلایل می آرد که تمسک ابو یوسف و محمد و شافعی رحمهم الله حدیث امامت جبرئیل ست که رسول علیه السلام فرمود اتانی جبرئیل عند باب البیت مرتین فصلی بی الظهر حین زالت الشمس ثم من الغد صلی بی الظهر حین سار ظل کل شئ مثله و این حدیث گفتند که ایشان را حجت نمی شود از برای آنکه نماز کرد جبرئیل بعد از انکه سایهٔ هر چیز مثل آن شده بود و دیگر سلیمان بن بریده روایت میکند از پدر خود که گفت مردی سوال کرد از رسول علیه السلام از وقت نماز رسول علیه السلام آن مرد را گفت این دو روز با ما نماز گذار چون آفتاب بگشت بلال را فرمود تا بانگ نماز گفت پس فرمود تا اقامت گفت و رسول علیه السلام نماز پیشین بگذارد روز دویم نماز پیشین بگذارد وقتی که هوا خنک شده و این نبود الا بعد از مثلین و این حدیث در صحیح مسلم ست و این معنی در مدینه بوده پس عمل کردن باین اولا باشد چون این حدیث متاخرست در تجرید می آرد که ابو یوسف از ابو حنیفه رحمهما الله روایت میکند که گفت چون سایهٔ کمتر از قامتین بود وقت نماز پیشین بیرون رود و وقت نماز دیگر نیاید تا آن هنگام که سایهٔ هر چیزی دو برابر وی شود ابو الحسن میگوید این روایت صحیح ست اما فتوی بر قول اول امام اعظم است رح کما مر و اول وقت نماز دیگر وقتی است که نماز پیشین بیرون رود علی اختلاف القولین و آخر وقت وی تا آن هنگام که آفتاب فرو نرفته لقوله علیه السلام من ادرك رکعة من العصر قبل ان تغرب الشمس فقد ادرکها در منظومه آورده **شعر** والعصر حین المرء یلقی ظله ✤ قد صار مثلیه وقالا مثله ✤ و اول وقت نماز شام آن زمان ست که آفتاب فرو شود و آخر وقت تا مادامی که شفق غائب نشده باشد در هدایه و غیر آن از کتب فقهی میگوید شفق بیاض معترض ست در افق یعنی سفیدی پهن شونده در کرانهٔ آسمان که بعد از سرخی میباشد و این قول امام اعظم ست رح

وصاحبیه میگویند شفق همان سرخی است در وقایه میگوید وبه یفتی یعنی فتوی بر قول صاحبیه است وقول امام شافعی رح همین ست
واول وقت نماز خفتن از غایب شدن شفق ست وآخر وقت وی تا آن زمان که صبح طالع نشده باشد یعنی صبح صادق که صبح دویم
ست در هدایه میگوید که اول وقت نماز وتر بعد از نماز خفتن ست وآخر وقت وی پیش از طلوع صبح لقوله علیه السلام ان الله تعالی
زادکم صلوة فانه اعظم للاجر الا وهی الوتر فصلوها ما بین العشاء الآخرة الی طلوع الفجر در کنز میگوید وقت نماز
خفتن و وتر یکیست الا آنکه مقدم ندارد وتر را بر عشا از برای ترتیب او نیز در کنز میگوید که کسی که در نیابد وقت عشا و وتر او واجب نیاید
این دو نماز بر وی اما صفت معرفت فی زوال ازین بیت معلوم توان کرد رباعی ظل زوال اول صیف ست یک قدم ؛ پس در
تزاید آید و نصف نه بیش و کم ؛ سه هفده و سه نه بود و پانزده ز هفت ؛ نقصان برین قیاس ز عکسش بگیر هم ؛ و شرح این بیت آنست که
سایه اصلی در اول روز تابستان یک قدم باشد چون هفده روز بگذرد نیم قدم بران زیادت شود همچنین تا سه هفده یک قدم و نیم زاید
شود بیرون از سایه اصلی که جمله دو قدم و نیم باشد و این باب اول ست بعد ازین چون نه روز بگذرد نیم قدم زاید شود همچنین تا سه نه بگذرد
یک قدم نیم دیگر باشد و این باب دویم ست باز چون هفت روز بگذرد نیم قدم زاید شود تا پانزده هفت که هفت قدم و نیم دیگر باشد
و این باب سیم ست که مجموع با سایه اصلی یازده قدم و نیم باشد و این جمله صد و هشتاد و سه روز بود و این ضابطه بحساب سال شمسی است
نه بحساب سال قمری و نقصان از عکس وی نیز برین قیاس ست یعنی در هفت روز نیم قدم کم میشود تا پانزده هفت که هفت قدم
و نیم باشد و همچنین یک قدم و نیم دیگر از سه نه کم میشود و یک قدم و نیم از سه هفده کم میشود تا هم بران اصل اول که یک قدم ست باز
آید و این بر سبیل ظن و تخمین ست والعلم عند الله تعالی اما اوقات که نماز در وی مکروه است در شرح تنبیه و در کافی و
غیر آن از کتب فقهی میگوید که اوقات که نماز در وی مکروه است پنج ست سه آنست که فرض و نفل هر دو در وی مکروه است و
آن وقت طلوع آفتاب ست و وقت استوا و وقت غروب وی مگر نماز دیگر آن روز و درین اوقات ثلاثه نماز جنازه نگذارد و سجدهٔ تلاوت
و سجدهٔ سهو نیارد و این نهی تحریم ست و اگر فریضه درین اوقات بگذارد اعاده کند آنرا و اگر آیت سجده خوانده شود افضل آن بود که سجده
نیارد اما اگر بیارد اعاده کردن حاجت نبود در خلاصة الدلایل حدیث آرد که لا یجوز الصلوة عند طلوع الشمس ولا عند غروب الشمس
ولا عند قیامها فی الظهیرة ولا یصلی علی الجنازة ولا یسجد للتلاوة در مبسوط میگوید مراد قضای واجبات فائته است
از وقت خود و فرایض فائته از وقت وی سجده تلاوت که واجب شده باشد تلاوت در غیر وقت مکروه و وتر که فوت شده باشد از وقت
خود اما تطوعات درین اوقات جایزست لیکن با کراهیت اما بقول امام شافعی رح نافله درین اوقات ثلثه مکروه است و غیر نافله جایز ست
و این روایت در خلاصة الدلایل ست اما آن دو وقت که نافله در وی مکروه است و فریضه مکروه نیست یعنی فوایت و نماز جنازه و سجدهٔ
تلاوت در وی مکروه نیست و آن بعد از طلوع صبح ست تا آن زمان که آفتاب بلند شود مگر سنت نماز بامداد و بعد از نماز دیگر تا فرو شدن
آفتاب و بعد از فرو شدن آفتاب نیز از برای تاخیر نماز شام در شرح تنبیه میگوید که بعضی از شافعیه برانند که نافله در روز جمعه مکروه نیست
نه نزدیک طلوع و نه نزدیک غروب و نه نزدیک استوا از برای شرف روز جمعه که روایت کرده اند که ان الجحیم لا تسعر یعنی دوزخ
در روز جمعه تافته نشود در هدایه میگوید باکی نیست نماز قضا کردن و سجدهٔ تلاوت آوردن و نماز جنازه گذاردن بعد از نماز
بامداد و بعد از نماز دیگر و مکروه ست نافله گذاردن در وقت بیرون آمدن امام از برای خطبه در روز جمعه و در وقت اقامت

واگر شروع کرده بود که امام بیرون آمد آن نافله قطع نکند ومکروهست نافله گذاردن پیش از نماز عیدین و وقت خطبهٔ عیدین و وقت خطبهٔ کسوف واستسقا واگر در اوقات ثلثه یعنی طلوع وغروب واستوا شروع کرد بنماز نفل افضل آنست که قطع کند آنرا و در وقت غیر مکروه ادا کند واگر قطع نکند بد کرده باشد وبروی چیزی نباشد واگر دران وقت یعنی بعد از نماز فجر وعصر شروع کرد بنفل پس فاسد گردد آن نماز نافله را لازم آید بروی قضای آن نافله در ذخیره می آرد که اگر دو رکعت نماز گذارد بگمان آنکه صبح طالع نشده بعد ازان معلوم شد که صبح طالع شده جایز بود وازان دو رکعت سنت نماز بامداد باتفاق واگر در نماز بامداد بود که آفتاب طالع شد نمازش فاسد شود واگر در میان نماز دیگر بود که آفتاب فرو رفت نمازش تباه نشود در سراجیه و خلاصة الدلایل می آرد که مستحبست تاخیر کردن نماز بامداد و در همه وقت یعنی در روشنی گذاردن لقوله علیه السلام اسفروا بالفجر و در خنکی گذاردن نماز پیشین تا بستان وتقدیم وی در زمستان از برای تکثیر جماعت وتاخیر نماز دیگر چندانکه آفتاب متغیر نشود ونخعی میگوید اجماع نکردند اصحاب رسول علیه السلام رضی الله عنهم بر هیچ چیز همچنانکه اجماع میکردند در تاخیر نماز دیگر وعلی ان المخبرة لها الحیاة مادامت فی مجلسها در مبسوط امام محمد رح و در خلاصة الفتاوی می آرد که وقت آفتاب برآید مقدار یک نیزه یا دو نیزه نماز گذاردن مباح شود تا بنده بمقام مناجات آید وبا خداوند خود راز گوید و تشریت المصلی یناجی ربه بوشد هوشدار تا چون بمقام مناجات آیی با خوف وخشیت آیی و ادب نگاهداری که درگاه کبریا ئیست **حکایت** نقلست که حسین بن علی رضی الله عنهما هر گاه که بر جای نماز ایستادی لرزیدن گرفتی وگفتی بنده را اگر با ملکی از ملوک دنیا راز باید گفت بترسد مرا با خداوند راز میباید گفت چگونه نترسم **حکایت** نقلست که چون وقت نماز در آمدی امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه بلرزیدی وگفتی آه در آمد وقت گذاردن آن امانت که بر آسمانها و زمینها و کوهها عرض کردند قبول نتوانستند کرد نمیدانم که از عهدهٔ چگونه بیرون خواهم آمد وراوی روایت میکند که چون وقت نماز در آمدی ابوبکر صدیق رضی الله عنه از هوش برفتی **حکایت** در طبیب القلوب می آرد که روزی ابوبکر صدیق رضی الله عنه نماز بامداد میگذارد و سورهٔ الحاقه میخواند باین آیت رسید قوله تعالی خذوه فغلوه ثم الجحیم صلوه نعره بزد و در محراب بیفتاد وبیهوش شد او را برداشتند وبخانه بردند تا چهل روز بیمار بود راوی میگوید کسی سبب بیماری ونمیدانست و ما بعیادت وی میرفتیم پس بنده در مقام مناجات با خداوند تعالی با خوف وخشیت وخشوع وادب باید بود **حکایت** در طبیب القلوب می آرد که از خواجه علی دقاق رح پرسیدند که چه گوئی در حق کسی که در نماز مگس از خود میراند شیخ فرمود که در حضرت معبود کم ازان نتوان بود که ایاز ترک در خدمت محمود چنانکه نقلست که روزی ایاز برسم خدمت پیش سلطان ایستاده بود ناگاه نوک موزهٔ خود بجنبانید سلطان را ازوی عجب آمد که هرگز ازوی بی ادبی ندیده بود سلطان بفراست دریافت که او را عذری هست فی الحال او را بمهمی بیرون فرستاد وکسی را فرمود تا در عقب وی برود وحال او معلوم کند گماشتهٔ سلطان از گوشه دید که ایاز موزه از پای بیرون کرد کژدمی از موزه وی بیفتاد ایاز بنوک موزه برسر وی میزد ومیگفت امروز حرمت من پیش سلطان ببریدی تا امروز از من بی ادبی در وجود آمده آن کس خبر بسلطان رسانید چون ایاز باز آمد سلطان فرمود که ای ایاز امروز چرا بی ادبی کردی وپای بجنبانیدی ایاز زبان معذرت بکشاد وگفت از بندگان جرم کردن واز خداوندان عفو کردن سلطان گفت ای ایاز حدیث کژدم بما رسید ایاز گفت چون سلطان را معلوم شد بنعمت سلطان بر بنده که کژدم هفت کرت زخم بر پای من زد تحمل کردم بار هشتم بی طاقت شدم سر موزه از زمین برداشتم

پس ای برادر درنگر و ببین که در خدمت مخلوق ادب چنین رعایت کرده اند نظر کن تا از نماز در مقام عبادت بین درگاه چه بی ادبیها
و جسارتها در وجود می آید جای آن دارد که ما ازین نوع خداپرستی شرم داریم بلکه سر خجالت از پیش برنداریم **قطعه**

نگوییم خدمت آوردیم و طاعت	که از تقصیر طاعت شرمساریم	سرافرازیم اگر بو بنده بخشی	وگرنه از گنه سر برنیاریم

اگر ما گنهگاران را بتقصیر طاعت بگیرند ز هی فضیحت و رسوائی الهی ما را از ریا خلاص و در عبادت اخلاص کرامت فرما

فصل نهم در نیت نماز

بدانکه نیت نماز از شرایط ادای نماز ست زیرا که اعمال معتبر به نیتها میباشد بقوله علیه السلام انما الاعمال بالنیات و
شرط نیت آنست که بدل بداند که کدام نماز میگذارد در کنز میگوید والشرط ان یعلم بقلبه ای صلوة یصلی زیرا که حق تعالی
بردل بندگان مطلع است قوله تعالی والله علیم بذات الصدور و بقول امام شافعی رح نیز شرط همین ست و بزبان نیت
کردن نیز فریضه است نزد وی و اتفاق ست که میان نیت و تکبیر اول فاصله نکند اما بقول علمای ما رحمهم الله نیت بدل فرضیه
است و بزبان مستحب و مختار این ست در هدایه و عامه کتب فقهی میگوید که در سنت و نفل و تراویح مطلق نیت بسنده است و احتیاط
آنست که در تراویح نیت تراویح یا سنت وقت کند اما در نماز فرض شرط ست که تعین کند چون نماز دیگر و غیر آن یعنی نیت
همان نماز کند که وقت وی باشد و مقتدی نیت متابعت امام کند و تنها گذار را بسنده نباشد که نیت فرض کند مادام که نگوید نماز
پیشین یا نماز دیگر و اگر نیت فرض وقت کند و تعین نکند که کدام نماز جایز باشد در فتاوی حجت آورده است که اگر امام نیت امامت
مردان نکند روا باشد در مختصر قدوری میگوید که مقتدی نیت کند که کدام نماز میگذارد و نیت اقتدا با امام نیز ولیکن نیت کعبه وقت
حاجت نبود و در محیط میگوید اگر نداند که وقت نماز بیرون رفته یا نی و فرض نماز پیشین امروز مثلا نیت کند یا نیت آخرین نماز
پیشین کند جایز باشد و در منیة المصلی و در زین الصلوة نیز می آرد که اگر در وقت نماز پیشین شک باشد و نیت ادا کرد حالانکه وقت
نماز بیرون رفته بود جایز نباشد نماز وی به نیت ادا زیرا که قضا از ادا و ادا از قضا نیابت دارد در یک روایت و در روایت دیگر گفته
که اگر قضا نیت کرد و ادا پدید آمد جایز باشد زیرا که لفظ قضاست و مراد از وی ادا قوله تعالی فاذا قضیتم الصلوة ای
ادیتم الصلوة اما اگر ادا نیت کرد و قضا پدید آمد جایز نباشد و صحیح اینست و قول دیگر آنست که ادا از قضا و قضا از ادا نیابت
ندارد در اجناس آورده که شخصی از منزل خود بیرون آمد به نیت نماز بجماعت چون منتهی شد بسوی امام و تکبیر گفت و حاضر نشد
او را نیت دران ساعت اگر بجا لی باشد که اگر از وی سوال کنند که کدام نماز میگذارد اگر ممکن ست بی تامل جواب تواند گفت جایز
بود نماز وی والا نی **موعظت** پس ای عزیز من چون بمقام مناجات آمدی و بقدم عبادت استقامت نمودی دست از
اندیشهای دیگر بدار و دل حاضر آر که حق تعالی نظر بر دل بنده مومن میکند نه بر صورت ظاهر وی کما قال النبی علیه السلام
ان الله تعالی لا ینظر الی صورکم و اموالکم ولکن ینظر الی قلوبکم و نیاتکم یعنی بدرستیکه خداوند نظر نمی کند
بصورتهای شما و مالهای شما ولیکن نظر می کند بدلهای شما و عملهای شما پس دل را چنان دار که شایسته نظر حق شود **مثنوی**

خدارا با دل مومن نظرهاست	که از روی عمل آنرا اثرهاست	چو سر از طاعتش معمور باشد	یقین میدان که دل منظور باشد

نظر در حق آن دل بیشتر رفت | که براه عبادت بیشتر رفت | عمل باخلاص و نیت نیکو کن که اخلاص ست که سبب خلاص ست

و حق تعالی بندگان را باخلاص فرمود قوله تعالی وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین یعنی فرموده نشدند در توریت و انجیل الا بدان که بپرستند خداوند را باخلاص از غیر شرک و نفاق و این روایت در تفسیر مدارک ست اگرچه سبب خاص ست اما معنی عام ست در تفسیر وسیط میگوید الا ان یعبدوا الله ای لا باخلاص العبادة لله تعالی موحدین لا یعبدون معه غیره و اخلاص نیست مگر به نیت از برای این است که رسول علیه السلام فرمود نیة المؤمن خیر من عمله و نیة الکافر شر من عمله یعنی نیت خیر مؤمن بهتر ست از عمل خیروی و نیت شر کافر بتر ست از عمل شروی این مبنی بر آنست که نیت کار دل ست و عمل کار اعضا و شک نیست که کار دل قوی تر از کار اعضا ست اما ثواب نیت وقتی تمام یافته شود که نیت بعمل پیوند پس ای فاعل بد نیت بد بگذار و ای فاعل خیر نیت نیک را پیش آر و تقوی را شعار خود ساز که تقوی دارد کار حسرت و پشیمانی سود ندارد وقتی که نماند اختیار در کشاف میگوید شعر ایا فاعل الشر مه لا تعد ؛ و یا فاعل الخیر عد ثم عد ؛ وما ساد قوم بغیر التقی ؛ ومن لم یسد بالتقی لم یسد ؛ معناه ظاهر تقوی را شعار خود ساز و با عمل اخلاص یار کن که ناقد بصیر ست شعر شرمی بدار ای بی خرد در راه دین رنجی ببر ؛ ناقد بصیرست ای پسر زر دغش مبر نقد دغل ؛ در زاد الاخوان می آرد این حدیث را بروایت ابوذر غفاری رضی الله عنه که گفت وصیت کرد مرا خلیل بن ابو القاسم گفت ای ابوذر کشتی را مجدد ساز که دریا عمیق و بی پایانست و زاد حاصل کن و باخود بردار که سفر دور و دراز ست و خود را گرانبار مساز که عقبه تند و ناهموار ست و با عمل اخلاص یار کن که ناقد اعمال بصیر ست در خلاصة الحقایق می آرد که هر کس خواهد که ادا کند فریضه را چاره نباشد او را از سه چیز پیش از ان و از سه چیز در ان و از سه چیز بعد از ان اما آن سه که پیش از ان فریضه است توفیق از خداوند دانستن بر ان و علم آن و عمل و نیت اما آن سه که در ان می باید حضور دل و تمام گردانیدن ارکان و اخلاص اما آن سه که بعد از ان است شکر بر توفیق و خوف عدم قبول و استغفار بر تقصیر در منجد المقربین و مرشد الطالبین شیخ جزری علیه الرحمه می آرد که اول چیزی که واجب شود بر بندۀ مسلمان آنست که قصد کند بآن رضای حق تعالی را قوله تعالی وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین و انما یتقبل الله من المتقین و علامت صدق مخلص آنست که ذو النون مصری رح گفته است که سه چیز از علامت اخلاص ست یکی آنکه مدح و ذم عامه نزدیک وی برابر شود دویم اعمال که کند فراموش کند آنرا یعنی بآن معجب نشود سیم آنکه ثواب اعمال در آخرت خواهد نه در دنیا از اخلاص شمۀ اینجا بیان کرده شد و تمامی اخلاص در قسم اخلاص بیاید ان شاء الله تعالی الٰهی همه را از ریا نگاه دار و اخلاص دار اعمال وزی گردان

فصل دهم در فرایضی که داخل صلوٰة است

بدانکه فریضهای اتفاقی نماز دوازده است شش در بیرون نماز و آنرا شرایط نماز میگویند چنانکه از پیش گذشت و شش در اندرون نماز و آن را فرایض نماز میگویند و معنی فرض اتفاقی آنست که هیچ مجتهد از ان کمتر نگفته باشند از فقهای مذهب اربعه اما بعضی زاید بران گفته باشند اما شش که در درون نماز ست تکبیر اول ست و قیام و قراءت و رکوع و سجود و قعدۀ آخر اما بقول امام اعظم

بفعلی از نماز برآمدن فریضه است و ارکان نماز چهار ست قیام و قرأت و سجود و رکوع و تکبیر اول و قعدهٔ آخر از ارکان نماز نیست
لیکن از فرایض نماز ست در حاوی و تنبیه و شرح وی و جمیع کتب فقه شافعیه میگوید فرایض شانزده است اول نیت دویم تکبیر به نیت
پیوستن سیم تکبیر اول چهارم بر پای ایستادن پنجم فاتحه خواندن ششم رکوع کردن هفتم آرام گرفتن در وی هشتم از رکوع راست باز
ایستادن نهم آرام گرفتن دران دهم نشستن از برای التحیات خواندن یازدهم التحیات خواندن دوازدهم صلوات بر رسول
علیه السلام دادن سیزدهم صلوات بر آل او دادن چهاردهم ترتیب نگاه داشتن پانزدهم سلام دادن اول اما در نیت بیرون آمدن
از نماز خلاف ست میان اصحاب شافعی بعضی گفته اند نیت بیرون آمدن از نماز فریضه نیست اما در شرح تنبیه گفته است که صحیح
آنست که فرض ست و العهدة علیه پس فرایض بست باشد بقول شافعی رح در تنبیه امام اسحاق شیرازی و در تتمه ترتیب را از
جمله ارکان داشته و در مهذب بقول بعضی از اصحاب شافعی رح رکن داشته بدانکه در شرایط وجوب صلوة اصحاب ما و شافعیه رح
متفق اند و آن پنج است یعنی عقل و بلوغ و اسلام و طهارت از حیض و نفاس و سمع نیز در یک روایت و در شرایط ادای نماز
نیز متفق اند و آن شش ست الا آنکه شافعیه پنج گفته اند نیت را در فرایض نماز می شمرند و در نیت چهار فرض دیگر ست مر ایشان را
اول آنکه بداند که چه میگوید نماز یا عادت تا عادت از عبادت جدا شود دویم آنکه بداند که کدام نماز می کند فرض یا سنت سیم آنکه
بداند که کدام وقت ست چهارم آنکه بداند که ادا میکند یا قضا پس شرایط و فرایض نماز بقول امام اعظم رح هژده آمد پنج شرایط
وجوب و شش شرایط ادا و هفت فرایض نماز و بقول امام شافعی رح سی و چهار آمد پنج شرایط وجوب و پنج شرایط ادا و چهار فرایض
نیت و بست فرایض نماز مسئله چون پرسند نماز بفرض در می آئی یا بسنت بگوئی هم بفرض و هم بسنت اما فرض تکبیر
اول و اما سنت بر آوردن دستها و مقتدی در تکبیر اول مقارنت کند با امام خود بقول امام اعظم رح و بقول صاحبیه متابعت کند
چنانکه چون امام برای اکبر رسد مقتدی لفظ الله ابتدا کند در تنبیه می آرد که اگر افتتاح تکبیر کرد مقتدی با امام و فارغ شد از گفتن الله
پیش از فراغ امام گفتن الله نماز در نیافته باشد و اگر افتتاح کرد با امام و فارغ شد از گفتن اکبر پیش از فراغ امام نیز در نماز در نیامده
باشد زیرا که تکبیر فرض ست و او با امام در نیافت و در بعضی از کتب فقهی گفته که نماز مقتدی درست و تمام ست هر چند پیش از
امام فارغ شود از گفتن تکبیر و گفته که صحیح این ست بشرط آنکه در ابتدای تکبیر مقارنت کرده باشد با امام یا متابعت یعنی
افتتاح تکبیر پیش از امام نکرده باشد اما بدانکه شرایط و ارکان و فرایض و واجبات و سنن و آداب نماز و باز ایستادن از مکروهات
اینها کالبد نماز ست و نماز را نیز روحی هست و روح نماز شش چیز ست اول فهم آنچه میخواند در نماز دویم حضور دل سیم هیبت چهارم
تعظیم پنجم حیا ششم رجا یعنی امید برحمت نامنتها فرد هر کس امید خود بدر خلق می برد ما را امید برحمت نامنتهای اوست در تفسیر
مغنی می آرد که شرط قبول نماز دوازده چیز ست شش در ظاهر و شش در باطن اما آن شش که در ظاهر ست خشوع ست و تقوی و ترک
اکل حرام و لغو و کسل و ابطا اما آن شش باطن اخلاص و تفکر و خوف و رجا و رویت تقصیر و مشاهده اما مفسدات نماز
در کنز می گوید تباه کند نماز را تکلم و دعا که مشابه کلام آدمیان باشد و ناله و آه و گریه با واز بلند از درد یا از مصیبت و تنحنح بی عذر
و جواب عاطس بیرحمك الله و فتح بر غیر امام خود و جواب بلا اله الا الله خلاف مر ابو یوسف رح را و اگر مراد وی اعلام
وی بود یا اتفاق نماز وی تباه نه شود کذا ذکر فی الجامع الصغیر و سلام و رد سلام و افتتاح عصر یا تطوع و قرأت از مصحف خلاف

مرابو یوسف ومحمد را واکل وشرب مطلقا واین پانزده چیزست وخندۂ قهقهه نیز مفسد صلوٰۃ ست اما بمذهب امام شافعی رح یازده
چیزست که نماز را تباه کند کلام بعمد وعمل کثیر وحدث وحدوث نجاسات وانکشاف عورت وتغیر نیت واستدبار قبله واکل
وشرب وقهقهه ورد فی الحقایق هیچ میدانی که تکبیر اول اشارت بچه معنی دارد دو دست برمی آری که هرچه بجز تست پس پشت
انداختم ترک هردو کون کردم روی بحضرت جلال تو آوردم در شرایع الاسلام میگوید که برآوردن دست در تکبیر اول این باشد که
هیچ معبودی نیست بجز الله که خداوندست و کبریا وعظمت وبزرگواری خاصه اوست وجزوی هیچکس سزاوار پرستیدن نیست چون
دست راست برآورد نیت کند دنیا را ترک کردم وروی بحضرت جلال تو آوردم بیت می صرف وحدت کسی نوش کرد؛ که دنیا و
عقبی فراموش کرد؛ پس زبان سخن از سر حضور میگوید سبحانك اللهم وبحمدك چون بسلام میرسد براست وچپ سلام میگوید علما
میگویند در وقت سلام نیت فرشتگان ومؤمنان کند یعنی ای فرشتگان ومؤمنان سلام برشما باد اشارت درین سلام آنست
که هرگاه که دوستی برسد یا مسافری از سفر باز آید بر دوستان سلام گوید بحقیقت بنده از بند دنیا رفته بحضرت حق حاضر
شده راز ونیاز عرضه کرده تشریف قربت پوشیده شربت المصلی یناجی ربه نوشیده بنده مسافر بوده این ساعت باز می آید سلام
میگوید پس معلوم شد که بنده را قربتی بوده که دران قربت ملک باوی نبوده که اگر فرشته باوی بودی بروی سلام نگفتی آری رسول خدا
صلی الله علیه وسلم فرموده الصلوٰۃ معراج المؤمن نماز معراج مؤمن ست در معراج سید عالم صلی الله علیه وسلم جبرئیل امین
محرم نیامد در معراج مؤمن اگر فرشته محرم نیاید هیچ عجب نباشد اهل تحقیق میگویند همچنانکه همه را باندی خود را نیز بمان تا نماز ت نمازی
باشد رباعی بر پردۂ کبریا اسرار خدای؛ ای بی سروتن باسر و پای مآی؛ از روی خبر دبر درین پرده بایست؛ پس پرده
تو ئی ز پیش برگیر و در آی؛ خبر عبدالله الشخیر رضی الله عنه میگوید پهلوی رسول علیه السلام بایستادم در وقتی که نماز میگذارد همچنانکه
دیگ روئین را که برآتش نهند واو در جوش آید چگونه آواز کند آواز جوش دل مبارک وی از باطن وی همچنان میشنودم در کیمیا
می آرد که حمید طویل رح در مسجد خود بود نماز میگذارد آتش در خانه او افتاد مردم جمع شدند وآتش را بنشاندند زن وی درد دید
خصومت آغاز کرد که آتش در سرای افتاد واین همه مشغله و تو از جای نجنبیدی گفت بخدا که مرا ازین هیچ خبر نبوده است دوستان
حق در انس بدین درجه رسیده اند و در لذت مناجات با دوست چنین مستغرق گشته اند که ایشان را از خود خبر نبوده است
حکایت نقل ست که رابعه رحمة الله علیها در نماز بود بوریا در چشم وی رفت وجامۂ او پرخون شد واو را خبر نبود حکایت نقل
ست که شاه مردان علی بن ابی طالب کرم الله وجهه پیکانی در وجود مبارک وی مانده بود در نماز آنرا بکشیدند واو را خبر نبود عجب
کاری که استغراق جمال یوسف زنان مصر را چنان گردانید که از بریدن دست خبر نداشتند اگر استغراق حضور حضرت ذوالجلال
دوستان خود را چنان گرداند که از خود خبر نداشته باشند هیچ عجب نباشد حکایت چنین آورده اند که عامر قیس را که یکی از
جمله بصدیقان بوده است آکله در انگشت پای وی پدید آمد گفتند این را باید برید عامر گفت تسلیم بحکم شرع بنده گیست روزی
چند برآمد وعلت بپای وی سرایت کرد وتا بزانو رسید گفتند این را قطع باید کرد شریعت اجازت میدهد جراح آوردند گفتند
داروی بیهوشی باید داد تا عقل را زایل کند ورنه مجراین کند طاقت درد نیارد عامر گفت چنین تکلف حاجت نیست کسی را
بیارید که قرآن بآواز خوش خواند چون قرآن خواندن گیرد وتغیر در روی من مشاهده کنید پای من ببرید که مرا خبر نباشد همچنان

کردند مردی بیامد و قرآن باواز خوش خواندن گرفت رخسار عامر از حال بگشت تغیر در روی وی پدید آمد جراح پای را تا نیمه ران ببرید و داغ کرد و بر بست قرآن خوان خاموش شد عامر بخود باز آمد گفت ببرید گفتند ببریدیم پای بریده بودند و داغ کرده و بر بسته کرو برا خبر نبود پس گفت پای بریده بمن دهید برداشت و گفت بارخدایا پای دادهٔ تو بود و من بندهٔ تو حکم تو قضا قضای تو این پای بیست که اگر بقیامت فرمان آید که هرگز یک قدم در هیچ معصیت ننهادهٔ تو انم گفت که هرگز یک قدم و یک دم بیفرمان تو نبوده است **غزل**

کی توان در راه عشق دوست آسان زیستن	بنده باید بودن و در پیش جانان زیستن	هرکه بند بندگی بر پای دین داری نهاد
کی مسلم گردد ش زان بس پریشان زیستن	زندگانی بر زبان عاشقان دانی که چیست	بر امید وصل جانان شاد و خندان زیستن
عندلیب خوشنوا در عشق گل بی نوحه نیست	با غم درگاه حق بی ناله نتوان زیستن	عشق را تو نام دانی عاشقی دانی که چیست
دائم سرگشته و پر درد حیران زیستن	هرچه کام دل بود از راه خود برداشتن	وانچه حکم دوست باشد با تو آسان زیستن
شربت زهر بلای دوست خوردن چون شکر	در غم و شادی هجر و وصل یکسان زیستن	مرد مردی پای همت بر سر افلاک نه
کار نامردان بود در کنج ویران زیستن	این همه مال و درم کام مزدوری کی بود	با تو همراه قیامت چون مسلمان زیستن

از سر این جان بیندیش و بهمت درگذر تا ببینی لذت ایام بی جان زیستن

حکایت در عشرات جمالی می آرد که روزی صوفی صافی صفت بر در شهری ایستاده بود ناگاه بادشاه شهر از شکار باز آمد آهوی بر فتراک آویخته صوفی را نظر بران آهو افتاد نعرهٔ بزد و بیهوش شد چون بهوش باز آمد گفتند ترا چه حالت رسید گفت دران زمان که آن آهو را دیدم زخم خورده و بر فتراک بسته در خاطرم آمد گفتم بار خدایا مخلوقی که تیر بر صیدی میزند چون مجروح میشود بر فتراک خودش می بندد صد هزار تیر بلا از جعبهٔ قضا بر دل درویشان زدی و همه مجروح تیر تقدیر گشتند وقت آمد که این بیچارگان را بر فتراک قبول خود بندی آری بنده را از بلا چاره نباشد قال النبی علیه السلام الافلاک قسی والحوادث سهام والآدمی هدف والرامی هو الله ودام لا یخطی **شعر**

زمانی بی بلا بودن روا نیست	طریق عشق جانان جز بلا نیست
چو تیر از شست او آید خطا نیست	اگر صد تیر بر جان تو آید
بلا کش تا لقائی او ببینی	که مردی بلا مرد لقا نیست
از انجا هرچه آید راست آید	تو کژ منگر که در کژ بین وفا نیست

الٰهی بحرمت مقبلان درت این مسکینان را از مقبولان درگاه خود گردان

فصل یازدهم در واجبات نماز ها

بدانکه در واجبات نماز ها علما اختلاف کرده اند اما قول صحیح آنست که در کنز یاد کرده و آن دوازده چیز ست اول فاتحه خواندن دویم ضم سوره با فاتحه سیم تعین قرات در دو ی اول از نماز چهار گانی چهارم رعایت ترتیب میان فعل مکرر بروایت دیگر میان ارکان و هر دو یک معنی دارد پنجم تعدیل ارکان و تعدیل ارکان آرام گرفتن ست در سه موضع در رکوع و در سجدهٔ اول و در سجدهٔ دویم در شرح وقایه گفته است که تعدیل ارکان آرام گرفتن ست در پنج موضع در رکوع در قومه و در سجدهٔ اول و در میان دو سجده و در سجدهٔ آخرین اما اصح قول اول ست یعنی آرام گرفتن در قومه و جلسه سنت است

نه واجب ششم قعدهٔ اول هفتم تشهد مطلقا هشتم لفظ سلام یعنی سلام اول اما سلام دویم سنت ست نهم قنوت در وتر دهم تکبیرات عیدین یازدهم بلند خواندن در موضع آن امام را دوازدهم پست خواندن در موضع آن نیز امام را اما آن عددهای که شمار آن بیست اند بعضی ازان صحیح و قوی ست و بعضی ضعیف و سقیم و بعضی ازان از ظاهر روایت نیست و بعضی خلافی است و بعضی عارضی است و بعضی از ترک ست و بعضی ازانست که سندی و اصلی و ناقلی آن را پیدا نیست و بعضی ازانست که واجب مستقله علی حده نیست بلکه قیود واجب دیگر ست چون قیود فاتحه و در نواقیت الصلوٰة واجبات را که در نماز هاست چهل و شش شمرده اما سجده سهو که واجب شود در نماز یکی از سه چیز واجب شود بترک واجب و تاخیر واجب و تاخیر فرض نیز در کنز میگوید که سجده سهو بیک چیز واجب میشود بترک واجب و این نیز موافق روایت اول ست زیرا که هر سه صورت همان ترک واجب ست حقیقةً در هدایه میگوید که سجده لازم می آید بدو چیز یکی بزیادت کردن فعلی که از جنس نماز باشد اما نماز نباشد دویم بترک فعل مسنون یعنی بترک واجب و در نافع میگوید سجدهٔ سهو واجب شود در زیادت و نقصان و در بعضی از کتب فقهی میگوید که سجدهٔ سهو بیکی از شش چیز میشود بتاخیر فرض و تاخیر واجب و ترک واجب و تکرار واجب و تغیر واجب و تبدیل واجب اما تبدیل واجب دو نوع میباشد یکی آنکه بدان سجده سهو لازم آید چون فاتحه خواندن در قعده زیرا که قعده محل دعاست نه محل قرائت و یکی آنکه سجده سهو لازم نیاید مثل تشهد خواندن در قیام از دوی اول از نماز فریضه اینجا سجدهٔ سهو لازم نیاید بشرط آنکه قرأت خوانده شود اما قرارت در کل رکعات سنت و نفل فرض ست اما در دوی آخر از نماز فرض ترک قرأت شود بسهو نماز روا بود و اگر بعمدا ترک کند نیز تمام بود و اگر تسبیح گوید یا خاموش باشد در دوی آخر از نماز فرض جایز باشد ولیکن بهتر آن بود که فاتحه خواند در بعضی کتب فقه اصحاب ما رحمهم الله میگوید که دوازده فعل ست در نماز که تغیر و تبدیل و کم و زیادت آن سجدهٔ سهو لازم آید اول جائی که باید نشست برخاستن دویم عکس این سیم پست خواندن در جائی که بلند باید خواند چهارم عکس این پنجم بجای دعا قرآن خواندن ششم بجای قرآن دعا خواندن یعنی بجای فاتحه تشهد خواندن چون فاتحه ترک شود هفتم نماز تمام ناکرده سلام دادن هشتم نماز تمام کرده برخاستن نهم سوره با فاتحه در دوی آخر دهم خواندن فاتحه بدون سوره در دوی اول یازدهم تکبیرات عیدین ترک کردن دوازدهم قنوت در وتر ترک کردن اما کیفیت ادای وی آنست که اگر امام بود در قعدهٔ اخیر بعد از تشهد بدست راست سلام دهد آنگاه دو سجده بیارد و تشهد بخواند و سلام دهد و منفرد مخیر ست میان آنکه بیکدست سلام دهد یا بهر دو دست آنگاه سجدهٔ سهو بجای آورد و نزد شافعیه بعد از تشهد دو سجده بیارد آنگاه سلام دهد و بعد از سلام بروی تشهد دیگر نباشد والله اعلم اما آنچه ما عدای فرایض و واجبات ست از مشروعات نماز یا سنت بوده یا مندوب و اگر نماز گذار آنچه فرض ست در نماز ترک کند خواه بعمدا و خواه بفراموشی نماز وی تباه شود و اگر ترک کند واجبی را بفراموشی نماز تباه نشود ولیکن سجدهٔ سهو واجب شود و اگر بعمدا ترک کند نماز تباه نشود ولیکن با نقصان شود و سجدهٔ سهو واجب نشود و اگر سنتی را ترک کند بعمدا بزه کار شود ولیکن نماز تباه نشود و اگر بفراموشی ترک کند سجدهٔ سهو لازم نیاید این بود احکام شرایط و فرایض و واجبات نماز که درین فصل یاد کرده شد اما سنتهای نماز را اینجا بمناسبت یاد کنیم که آن نیز مهم ست بدانکه سنتهای نماز بمذهب علمای ما رحمهم الله بست و هشت است چنانکه در ترغیب الصلوٰة و غیر آن شمرده و ازان هفت در قیام ست و هفت در رکوع و هفت در سجود

و هفت در قعده اما آن هفت که در قيام ست اول برآوردن دو دست در تکبير اول مردانرا تا نرمهٔ گوش و زنان را تا کتف دويم دو دست مردان را زير ناف نهادن و عورتان را بر سينه سيم ثنا چهارم تعوذ پنجم تسميه ششم آمين بعد از فاتحه هفتم نظر در سجده گاه داشتن اما آن هفت که در رکوع ست تکبير رکوع و سر با سرين راست داشتن و پنجه کشاده داشتن و زانو گرفتن و نظر در پشت پای کردن و سه بار تسبيح گفتن هفتم سمع الله لمن حمده گفتن امام را و ربنا لک الحمد مقتدی را و جمع کردن هر دو منفرد را اما آن هفت که در سجود ست تکبير گفتن و هر چه بزمين نزديکتر ست اول بزمين نهادن و دستها مقابل گوش نهادن و دو ساعد از زمين برداشتن و شکم از ران دور داشتن و نظر در سر بيني کردن و سه بار تسبيح گفتن اما آن هفت که در قعده است بر پای چپ نشستن و پای راست ايستانيدن و سر انگشتان پای سوی قبله کردن و دست را نزديک زانو نهادن و در کنار خود نگريستن و بر رسول عليه السلام صلوات گفتن و بر خود و پدر و مادر خود و مؤمنان دعا کردن اما سنتهای نماز بمذهب امام شافعی رح در شرح تنبيه سی و چهار شمرده و در مهذب سی و پنج گفته و آن رفع يدين ست در تکبير اول و در رکوع و وضع يمين بر شمال و نظر در موضع سجود و دعاء استفتاح و تعوذ و تامين و قرائت سوره و جهر و اسرار و تکبيرات در فرو رفتن و برآمدن و تسميع و تحميد در رفع از رکوع و تسبيح در رکوع و تسبيح در سجود و وضع يدين بر رکبتين در رکوع و مد ظهر و عنق در وی و ابتدا بزانو پس بدست در سجود و نهادن بينی در سجود علی الصحيح و تهی داشتن بازو از پهلو در رکوع و در داشتن شکم از ران در سجود و دعا در سجود و دعا در جلوس بين السجدتين و جلسهٔ استراحت و افتراش در ساير جلسات يعنی وضع اليتين بر زمين و تورک در آخر صلوة يعنی افتراش رجل و نشستن بر آن و نهادن دست راست بر ران راست گرفته شده و اشارت بمسبحه و وضع دست چپ بر ران چپ باز کشاده و تشهد اول و صلوات در وی بر رسول عليه السلام و صلوات بر آل وی در تشهد اخير و دعا در آخر نماز و قنوت در صبح و سلام دويم علی الجديد و نيت سلام بر حاضران و سی و پنجم که در مهذب گفته نهادن دو دست بر زمين در وقت برخاستن و هر چند که غرض ما ازين کتاب بيان فرايض و واجبات ست ليکن سنن نماز بمناسب ذکر کرديم که آن نيز مهم ست اما به بيان ساير مشروعات نماز و بيان مکروهات و منهيات و مفسدات صلوة و غير آن مشغول نگشتيم چون آنها اطنابی دارد و اين کتاب احتمال آن نکند و بندهٔ مؤمن بايد که مجموع آنرا بداند و نگاهدارد که حديث ست که عمل اندک از سر علم بهتر بود از عمل بسيار از سر جهل و هر نماز که از سر بی علمی گذارده شود فساد وی از صلاح وی زيادت باشد يا مساوی باشد آن نماز را نه در دنيا قدری بود و نه در آخرت و زنی ای بسا پيران عمر ضايع کرده که در عمر خود يک نماز شرع پسند ندارند زيرا که فاتحه درست نداشته و فرايض و واجبات ندانسته و شرايط و ارکان رعايت نکرده شرم و ننگ کسيکه در ديار اسلام و در ميان مسلمانان عمر بآخر آورده و حال وی چنين باشد **فرد** شرمست بادا اگر چنين خواهی زيست ؛ ننگست بادا اگر چنين خواهی مرد ؛ کار دنيا بدين چستی و کار آخرت بدين سستی شرم دار ازين نوع خدا پرستی در آخر ترا حجت نشود که گوئی مرا حرص دنيا نگذاشت که بکار دين پردازم دين خود در سر دنيا کردی و از هر دو محروم زهی سودائی بد و معامله شوم قناعت پيش آر که گفته اند هر کس خرسندی را ماند خرسندی را ماند **فرد** دنيا بدين خريدنت از ابلهی بود ؛ ای بد معامله همه هيچ ميخری ؛ در زاد العابدين می آرد که رسول صلی الله عليه وسلم مردی را ديد که نماز ميگذارد و در رکوع و سجود تمام بجای نمی آورد فرمود که اگر اين مرد بر همين ميرد نه بر ملت من مرده باشد در بعضی از تفاسير می آرد که امام سفيان ثوری طيب الله روحه گفت هر کس در نماز خشوع نگاه ندارد نماز وی درست نباشد وقت آمد که

پشیمان شوی و اصلاح کار بانقصان خود کنی پیش از انکه درمانی و درمان کار خود ندانی از خواب غفلت بیدار شو پیش از انکه بتازیانهٔ مرگت بیدار کنند که الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا و آن بیداری سود ندارد و حیات را غنیمت شمار و فرصت از دست مده اغتنموا الفرص فان فی فوتها غصص

رباعی

عمرت بسر رسید بسامان نشوی | وز کردها خویش پشیمان نشوی
قرآن کلام اوست بخوانی و نشنوی | لیکن چه سود بهره ور قرآن نشوی

عمری بآخر آورده و هیچ جای نرسیده و هیچ جای آرام ندیده تا بکوشش فرو میخوانند

شعر

ای نافه که جستی هم با تو در گلیم ست
چه سود چون ز مکرش یکدم امان ندیدی
ای آنکه هیچ جای آرام جان ندیدی
تو از سیه گلیمی بوئی از ان ندیدی
دین را بباد دادی بس بر مراد این سگ
رنج جهان کشیدی گنج جهان ندیدی
عمری بپروریدی این نفس سگ صفت را
یک تا نان نخوردی یک استخوان ندیدی

در کار دنیا هیچ دقیقه مهمل نگذاشتی چون بکار دین رسیدی بزیادتی انگاشتی بی نی تو بندهٔ ترا از سر تا قدم در بند فرمان باید بود بنده را از بندگی چاره نباشد و بندگی کردن بی علم میسر نشود آن مقدار علم باید حاصل کرد که عبادت بشرط شرع توانی کرد باید که باختیار خود نگذاری که یک ادب در دین از تو فوت شود پس باادب باش و در فرایض و واجبات و سنن و نوافل و آداب بترتیب تمام احتیاط بجای آر تا نمازت در دنیا نور دهد و در آخرت از نارت برهاند که امام شافعی رح میگوید که ادب حصار ترتیب ست و ترتیب حصار سنت ست و سنت حصار واجب و واجب حصار فرض و فرض حصار ایمان هر کس همه را نگاهدارد ایمان وی محفوظ ماند و هر کس ترک کند ایمان وی در خطر افتد الهی ایمان ما را از زوال نگاهدار

فصل دوازدهم در ثواب نماز بهای دارندگان و وعید کاهل نمازان

در صحیحین می آید بروایت جابر رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و سلم که فرمود ارایتم لو ان نهرا بباب احدکم یغتسل فیه کل یوم خمسا هل یبقی من درنه شیٔ قالوا لا قال فذالك مثل صلوة الخمس یمح الله بهن الخطایا یعنی چه می بینید و چه گوئید یعنی خبر کنید مرا که اگر بر در خانهٔ یکی از شما جوی آب روان باشد و آن کس در هر روز پنج نوبت دران جوی غسل میکند از شوخ و درن هیچ بر تن وی چیزی باقی ماند گفتند نی یا رسول الله رسول علیه السلام فرمود که مثل پنج نماز ست که محو گرداند خداوند تعالی بدان پنج نماز خطایا را یعنی کسیکه براقامت پنج نماز مداومت نماید از صغایر بروی چیزی باقی نماند یعنی حق تعالی همه را عفو کند و بیامرزد و قال النبی علیه السلام الصلوٰة عماد الدین فمن اقامها فقد اقام الدین و من ترکها فقد هدم الدین یعنی نماز ستون دین ست پس هر کس برپای دارد نماز را بدرستیکه برپا می داشته باشد دین را و هر کس ترک کند نماز را بدرستیکه ویران کرده باشد دین را و در تفسیر مغنی می آرد از ابوبکر صدیق رضی الله عنه که گفت هیچ وقت نمازی در دنیا بدالا آنکه ملائکه ندا کنند که ای بنی آدم برخیزید بسوی آتشی که از برای نفسهای شما افروخته اند پس بنشانید آنرا بنماز خود و در ترجمه عقائد امام ناصر الدین سید ابوالقاسم سمرقندی رح می آرد این حدیث را قال النبی علیه السلام من تمسك بسنتی عند فساد امتی فله اجر مائة شهید یعنی هر کس چنگ در سنت من زند در فساد امت من یعنی بر سنت و جماعت باشد و پنج نماز را بجماعت نگاهدارد در هر شبانه روزی مزد صد شهید در دیوان عمل وی نویسند و در حدیث دیگر فرمود که پنج نماز

خداوند تعالی بر بندگان فرض گردانیده هر کس نیکو کند وضوی آنرا و تمام کند رکوع و سجود آنرا و خشوع در وی نگاه دارد و در هر جا باشد نماز را بگذارد فردای قیامت روی وی مانند ماه شب چهارده تابد و بگذرد از صراط همچون برق جهنده با اول زمرهٔ از سابقان و در حدیث دیگر فرمود که فرق میان بنده و کفر ترک نماز ست یعنی فرق میان مؤمن و کافر بنماز ست که مؤمن گذارد و کافر نگذارد اما منافقان آنانند که گاه گذارند و گاه نگذارند جهد کن تا از مقیمان نماز باشی نه از مصلیان ظاهری که ویل و ادبیست در جهنم که جای باش ایشان ست و آن کسانی اند که از نماز بظاهر روی قناعت کرده اند و غم و پروای آن ندارند که ارکان و فرایض نماز بدانند و بکسان خود بیاموزند وای بر ایشان و هزار وائی بر ایشان قوله تعالی فویل للمصلین الذین هم عن صلوتهم ساهون یعنی ویل و وای و سختی عذاب در که جهنم مر نماز گذارانی را که از نماز خود سهو کنند گانند در مدارک و وسیط می آرد که مراد سهو ترک ست یعنی آنکسانی که گاه گذارند و گاه نگذارند و این از عادت منافقان ست که منافق چون تنها بود نماز نگذارد و چون در میان مردمان بود نماز گذارد فرود میرود و بر می آید و افعال نماز گذاران بجای می آرد و حال آنکه دل وی از فرضیت نماز غافل ست و بر مردمان می نماید تا گویند او نماز میگذارد و آن از ترس ملامت مردم و بیم دره باشد نه از برای خداوند و ترک نماز از عذاب نترسد و باور دن آن امید رحمت ندارد و این محض نفاق ست شعر نماز ریائی بنانی نیرزد؛ چنانی که آن استخوانی نیرزد؛ آنکه گاه ترک نماز میکند بی عذر شرعی این وعید در حق ویست اما آنکه مدتها بروی بگذرد که پیشانی وی بسجده بزمین نرسد دانی که حال وی چگونه خواهد بود آیین فقیر تتبع کتب محدثان معتمد کرد .زیادت از بست راوی از کبار صحابه رضوان الله علیهم اجمعین یافتم در احادیث متفرقه که هر یک روایت میکند از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود هر کس یک نماز بلی عذر شرعی ترک کند یعنی نگذارد تا وقت وی بیرون رود کافر شود اما اسامی رواة احادیث مذکوره از صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و اسامی کتب حدیث را نیز اینجا یاد کنیم از جهت اعتماد را اما مقدم هم امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه و امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه و ابن عمرؓ و ابن عباسؓ و ابو هریرهؓ و معاذ جبلؓ و عبد الرحمن عوفؓ و بریده و ابو درداء و ابو امامه و عبد الله بن عمرو سعید بن ابی وقاص و ثوبان و ابن مسعود و ابن ابی شیبه و عباده بن الصامت و جابر بن عبد الله و ام ایمن و امیمه مولات رسول الله صلی الله علیه وسلم و غیر ایشان رضوان الله تعالی علیهم اما اسامی کتب محدثان معتمد چون مسند امام احمد و سنن ابو داؤد و سجستانی و ابو عیسی ترمذی و ابو عبد الرحمن نسائی و ابن ماجه و ابن حبان و حاکم ابو عبد الله نیشاپوری و تاریخ بخاری و صحیح مسلم و کتاب ابو بکر بن شیبه و کتاب ترغیب و ترهیب حافظ عبد العظیم منذری قدسی و کتاب ابو نعیم اصفهانی و کتاب حافظ جلیل ابو بکر بیهقی و اوسط طبرانی و کتاب بزار و ریاض المصلین پس واجب نمود یاد کردن آن احادیث را که درین معنی وارد ست بروایت رواة مذکورون از کتب مذکوره تا موجب فائدهٔ تام و سبب توبهٔ عام گردد در تاریخ بخاری و در کتاب الایمان ابو بکر بن شیبه دو حدیث می آید بروایت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه از رسول علیه السلام که فرمود من لم یصل فهو کافر و قال علیه السلام من ترك الصلوٰة فقد کفر در کتاب ابو نعیم اصفهانی می آید بروایت ابن عباس و معاذ جبل و عمر بن خطاب و امیمه رضی الله عنهم که رسول علیه السلام فرمود من ترك الصلوٰة متعمدا احبط الله عمله و برئت منه ذمة الله تعالی حتی یراجع الله عز و جل در مسند امام احمد و سنن ابو داؤد و صحیح ابو عیسی و صحیح ابو عبد الرحمن نسائی و صحیح ابن حبان و کتاب حاکم ابو عبد الله

بنشاپوری و کتاب ترغیب و ترہیب حافظ عبد العظیم منذری مصری می آید بروایت بریده که گفت از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم شنودم
که میفرمود العهد بیننا وبینهم الصلوة فمن ترکها فقد کفر در اوسط طبرانی می آید بروایت شاه مفسران عبداللہ بن عباس
رضی اللہ عنہما از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم که فرمود من ترک الصلوة لقی اللہ وهو علیه غضبان در کتاب بزار و ترغیب
حافظ عبد العظیم منذری مصری می آید بروایت ابو ہریرہ از رسول صلی اللہ علیہ وسلم که فرمود لا سهم فی الاسلام لمن لا صلوة
له ولا صلوة لمن لا وضوء له در کتاب حافظ جلیل ابوبکر بیهقی و در صحیح ابن ماجه می آید بروایت ابو درداء از رسول علیہ السلام
که گفت وصیت کرد مرا خلیل من یعنی حضرت نبی صلی اللہ علیہ وسلم و لا تترک صلوة مکتوبة متعمدا فمن ترکها متعمدا فقد برئت
الذمة در کتاب ترغیب حافظ عبد العظیم منذری قدسی می آرد بروایت ابوامامه و عبداللہ بن عمرو سعید بن ابی وقاص و ابن
مسعود و ام ایمن و ابودرداء و ابن شیبه از رسول علیہ السلام که فرمود من ترک الصلوة فقد کفر در ریاض المصلین و در
کتاب ترغیب و ترہیب می آید که عبداللہ بن شقیق عقیلی گفت بودند اصحاب محمد صلی اللہ علیہ وسلم که نمیدیدند چیزی را از اعمال که ترک
آن کفر باشد غیر از نماز در کتاب ترغیب و ترہیب می آید بروایت محمد بن نصیر مروزی که گفت شنودم از اسحق که میگفت صح عن
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان تارک الصلوة کافر در مسند امام احمد و صحیح مسلم و صحیح ترمذی می آید بروایت
ثوبان و بریده و عبادة بن الصامت و جابر بن عبداللہ از رسول صلی اللہ علیہ وسلم که فرمود بین الرجل وبین الکفر ترک
الصلوة و این لفظ روایت مسند امام احمد ست و لفظ روایت صحیح مسلم اینست که بین الرجل وبین الشرک والکفر ترک
الصلوة و لفظ روایت صحیح ترمذی چنان است که بین الکفر والایمان ترک الصلوة در ترغیب حافظ عبد العظیم می آرد
که جماعت انبوه از صحابه و از کسانی که بعد از ایشان بوده اند متفق اند بر تکفیر کسی که یک وقت نماز را ترک کند بعدا تا تمام وقت آن
نماز بیرون رود چون عمر بن الخطاب و عبداللہ بن مسعود و عبداللہ بن عباس و معاذ جبل و جابر بن عبداللہ و ابودرداء و غیرہم
رضوان اللہ علیہم اجمعین در کتاب ترغیب حافظ عبد العظیم و در ریاض المصلین می آرد از محمد بن حزم که گفت چنین آمده است
از امیر المومنین عمر و معاذ جبل و عبدالرحمن عوف و ابو ہریرہ و غیر ایشان از صحابه رضوان اللہ علیہم اجمعین که هر کس ترک کند
یک نماز را عمدا تا وقت وی بیرون رود پس او کافر و مرتد بود و ندانستیم از صحابه هیچکس درین قول مخالفت ایشان کرده باشد
مضمون این پانزده حدیث و آثار آنست که هر کس یک نماز عمدا ترک کند تا وقت وی بگذرد کافر شود و مراد آن باشد والله
اعلم که چون از ان بی غم شود یا خود بشوم آنکه ترک نماز کرده باشد در دم آخر کافر میرد نعوذ باللہ منها واللہ اعلم بمراد رسول
صلی اللہ علیہ وسلم این خود اجماع اصحاب حدیث بود اما از ائمه فقه نیز جمعی کثیر متفق اند بر تکفیر تارک یک نماز عمدا چون امام
احمد حنبل و اسحق راهویه و عبداللہ بن مبارک و ابراهیم نخعی و حاکم بن عیینه و ایوب سجستانی و داؤد طیالسی و ابوبکر ابی شیبه
و زہیر بن حرب و غیر ایشان پس ای برادر بوفای مسلمانی بر تو که بر اقامت پنج نماز مداومت نمائی و در ادای صلوة کاهلی
ننمائی که کار صعب و دشوار ست چه کنی اگر در قیامت اجتهاد این بزرگان و امامان حق بیرون آید و حق تعالی الحکم بفتوی
ایشان کند در تفسیر مغنی می آرد که در زمان پیشین ابلیس را مید بدند مردی از وی پرسید که یا ابا مره چکنم تا مانند تو باشم گفت
هرگز هیچکس از من این نطلبید تو چگونه میطلبی گفت من دوست میدارم که همچون تو باشم ابلیس گفت اگر میخواهی که چون من

باشی خوار دار و سهل انگار نماز را و باک ندار از سوگند چه دروغ باشد چه راست آن مرد گفت عهد کردم با خداوند که ترک نکنم نماز را و هرگز سوگند نخورم ابلیس گفت هیچکس را از خود حیله‌گر ندیدم الا ترا که از من حیله‌گر تر بودی مذهب امام احمد حنبل رح آنست که تارک یک نماز را که عمداً ترک کرده باشد بکشند و بکفر کشند زیرا که او کافرست و او را نشویند و کفن نکنند و بروی نماز نکنند و در گورستان مسلمانان ننهند و سر گور وی بر نیارند بلکه رسن در پای او بندند و چون مردار او را بکشند و در صحرا گوری بکنند و او را در انجا افگنند و خاک بر سر وی کنند و علامت قبر پدید نکنند تا کسی از برای وی تکبیر نگوید و مذهب امام شافعی رح آنست که هر کس یک نماز را بی عذر شرعی ترک کند او را بکشند اما بحد کشند نه بکفر که جرم وی جز بشمشیر پاک نمی شود ولیکن حکم وی چون مسلمانان دیگر باشد و این روایت در منظومه است در باب شافعی رح وتارك الصلوة عمدا يقتل اما امام اعظم رح و یکی از اصحاب شافعی رحمهما الله برانند که تارک نماز را حبس کنند و او را ادب میکنند تا تن وی خو کند بر نماز گذاردن آنگاه او را از زندان بیرون آرند و در زاد المقوین آورده که علماء سلف نبشته‌اند که هر کس پنج چیز باز گیرد و پنج چیز از وی باز گیرند هر کس زکوٰة مال باز گیرد حفظ مال از وی باز گیرند و هر کس عشر باز گیرد برکت از دخل وی باز گیرند و هر کس صدقه باز گیرد تندرستی از وی باز گیرند و هر کس دعا باز گیرد اجابت از وی باز گیرند و هر کس حرص خود از نماز باز گیرد در دم آخر کلمهٔ شهادت از وی باز گیرند نعوذ بالله من ذالك ای درویش خوف خاتمت در پیش داری و بیشتر خطر زوال ایمان در دم آخر میباشد پس ترک نماز سبب زوال ایمان میگردد و بپای داشتن نماز سبب استنارت قلب و وسیلت سعادت دوجهانی میشود قال النبی علیه السلام الصلوة نور یعنی نماز نور است مر صاحب خود را یعنی نماز در دنیا سبب روشنی دل میگردد و در آخرت نوری بر صراط تو چه دانی که دوستان حق را از نماز چه کارها بر آمده و چه حاجتها روا شده حکایت نقل است که در وقت عبد الله طاهر که امیر خراسان بود و تختگاه در نیشاپور داشت مرد آهنگر از شهر هرات به نیشاپور رفت و یک چند آنجا کار کرد و عزیمت کرد که بهرات باز آید بسوی اهل و عیال خود و در ان وقت عبد الله طاهر سرهنگان را فرموده بود تا راهها را از دزدان ایمن دارند از قضا سرهنگان دزد گرفته بودند و امیر را خبر کرده ناگاه یکی از دزدان از ایشان بگریخت ایشان نیز بسیدند مرد آهنگر شبگیر کرده بود او را بگرفتند و با دزدان پیش امیر آوردند بفرمود تا ایشان را بزندان بردند و تفحص نکرد خواجه آهنگر دانست که کار از کجا گشاید و مقصود از کجا بر آید طهارت ساخت و در گوشهٔ زندان بنماز مشغول شد و هر دوگانه که بگذاردی سر بسجده نهادی و بتضرع فرستادی و مناجات دل سوز آغاز کردی و گفتی خداوندا تو میدانی که من ازین کار بیگناهم چون شب درآمد عبد الله طاهر بخواب دید که چهار شخص بصلابت آمدند و چهار گوشهٔ تخت وی گرفتند که نگونسار کنند از خواب درآمد کلمهٔ لاحول بر زبان راند و وضو ساخت و دوگانه بگذارد از هی درگاهی که شاه و گدا و امیر و گدا همی پیش آید روی بدین درگاه آرند و نیاز خود عرضه کنند باز در خواب شد همان خواب دید همچنین تا کرت چهارم همان چهار تن را میدید که چهار گوشهٔ تخت وی میگرفتند تا نگونسار کنند نیز سپید دانست که آه مظلوم در وی رسیده است چنانکه گفته‌اند مثنوی

نکند صد هزار تیر و تبر	آنچه یک پیره زن کند بسحر	ای بسا نیزهٔ عدو شکنان	ریزه گشت از دعای پیرزنان

هم در شب زندانیان را بخواند و گفت هیچ مظلوم در زندان میدانی که محبوس مانده باشد زندانیان گفت ای امیر ندانم که مظلوم کیست اما مردی می بینیم که در زندان پیوسته نماز میگذارد و مناجات دلسوز میکند بفرمود تا او را حاضر آوردند از حال وی

تفحص کرد دانست که وی بیگناه بوده است عذر خواست وگفت با من سه کار بکن اول آنکه مرا بحل کن دویم آنکه هزار درم حلال از من قبول کن سیم آنکه هر گاه که ترا مهمی پیش آید پیش من آئی تا کفایت کنم مرد آهنگر گفت آنچه گفتی مرا بحل کن کردم و آنچه گفتی هزار درم قبول کن کردم اما آنچه گفتی چون ترا مهمی پیش آید بدرگاه من آئی این نتوانم کرد گفت چرا گفت از برای آنکه خداوندی که از برای چون من گدای بخت چون تو بادشاهی را در شبی چهار بار نگونسار کند درگاه او را گذاشتن و حاجت خود بغیر بردن شرط بندگی نباشد مرا از نماز گذاردن کدام کار در بند شد تا پناه بغیر برم عزیز من در رحمت گشاده است و خوان کرم نهاده که طلبید که نداد ندکه آمد که قبول نکردند خواری نوازدون همتی تست والا شعر بر آستان عبادت که سر نهاد شبی چه که لطف دوست بروئش هزار در نگشود رابعه رحمة الله علیها از شخصی شنید که گفت خدایا در رحمت خود بر من بکشای رابعہؓ گفت ای مسکین در رحمت حق بسته بود تا این زمان بکشاید مثنوی

گفت ای غافل که این در بسته بود	رابعه آنجا مگر بنشسته بود
ای کریم آخر دری بر من کشا	بدلی میگفت در وقت دعا

الهی قاضی الحاجات توئی حاجات دینی و دنیائے ما را بر آورده خیر گردان و از محتاجی دنیا و آخرت نگاهدار

فصل سیزدهم در فضیلت نماز بجماعت و وعید ترک جماعت کردن

در صلوٰة مسعودی می آرد که نماز بجماعت فضیلت دارد بر همه عبادتها در شرح منظومه می آرد که اگر کافری بصف جماعت در آید و نماز بجماعت گذارد شریعت حکم کند باسلام وی عبد الله بن مسعود رضی الله عنهما روایت کند از رسول خدا صلی الله علیه وسلم که فرمود هیچ مرد مسلمان طهارت نیکو نسازد و نرود بسوی مسجد از مساجد از برای نماز تا بگذارد در آن مسجد نماز بجماعت مگر آنکه بنویسد خداوند تعالی از برای آن بنده بهر قدمی یک نیکی و محو کند از نامهٔ وی یک بدی و بر آرد از برای وی یک درجه در بهشت تا بودیم ما که قدمهای خود را نزدیک می نهادیم در راه مسجد در صحیح بخاری می آید بروایت ابو سعیدؓ از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود صلوٰة الجماعة افضل من صلوٰة الفرد بخمس وعشرین درجة هذه روایة ابی سعیدؓ وفی روایة ابن عمر رضی الله عنهما بسبع وعشرین درجة یعنی نماز جماعت بست و پنج درجه فضیلت دارد بر نماز که تنها گذارند و این روایت ابی سعید خدری است اما بروایت ابن عمر رضی الله عنهما بست و هفت درجه است و این هر دو روایت در صحیح بخاری است وجه توفیق میان این دو روایت آنست که اول حکم بر بست و پنج درجه بوده است و آخر به بست و هفت درجه رسیده است کذا اسمعت فی الدرس و در حدیث دیگر فرمود تکبیرة الاولیٰ خیر من الدنیا وما فیها یعنی دریافتن تکبیر اول با امام بهتر است از دنیا و آنچه در دنیاست یعنی از جنس دنیا در مصابیح می آرد بروایت امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه که فرمود من صلی العشاء فی جماعة کان کقیام نصف لیلة ومن صلی العشاء والفجر فی جماعة کان کقیام لیلة یعنی هر کس نماز خفتن بجماعت بگذارد همچنان باشد از روی ثواب که نیمه از شب نماز گذارده باشد و هر کس نماز خفتن و نماز بامداد هر دو بجماعت بگذارد از روی ثواب همچنان باشد که تمام شب نماز گذارده و هیچ نخفته در کتب حدیث می آید که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود که ابلیس در دو وقت دیوان و متابعان خود را جمع کند و گوید که بکوشید و مددگاری کنید یکی در وقت نماز که بندهٔ مؤمن روی بمسجد آرد از برای نماز بجماعت شیطان ذریهٔ خود را جمع کند و گوید ای فرزندان و متابعان من جهد کنید

تا اورا ازین کار بگردانیم دویم در وقت مردن و مفارقت روح از بدن ذریه خودرا جمع کند و گوید که بکوشید و جهد کنید که نفسی چند
بیش نمانده است باشد که ایمان ازوی بربائیم وا ورا در زمرهٔ خود در آریم و با خودیار گردانیم رسول علیه السلام فرمود هر بندهٔ مؤمن
که در وقت نماز دل خود از اشتغال دنیا فارغ گرداند و در وقت نماز روی بحضرت بی نیاز آورد و خود را از وسوسهٔ شیاطین نگاه دارد
و نماز را بگذارد حق تعالی بشارت لا تخافوا ولا تحزنوا بواسطهٔ ملائکه بگوش او رساند و بدانکه مردگان اولین و آخرین جمله در آرزوی
آنند که یکبار خدا را یاد کنند و در حسرت آنند که یکبار بصف جماعت در آیند و نمی توانند ترا که فرصت داده اند غنیمت شمار خبر
نقل ست که هر روز بامداد فرشته ایست که در گورستانهای مسلمانان ندا میکند که ای شاهان از سر تخت بتختهٔ تنشوی گرفتار آمده
ای پیران عمر ضایع کرده ای جوانان جهان نادیده ای محبوسان زندان لحد ای ساکنان زوایای خاک شما درین دل خاک و
تنگنای لحد چه آرزو دارید هر یک بزبان حال میگویند که ما را متاع و ضیاع دنیا نمی باید احترام و احتشام اهل روزگار نمیخواهیم
آرزوی ما همین ست که یکبار بصف جماعت در آئیم یا یکبار یاد خدا کنیم آی بیچارهٔ غافل زود خواهد بود که تو نیز محبوس زندان
لحد گردی از احد شمر مدار و اوقات ضایع مگذار که عمر از ان عزیزتر است که او را در بازیچهٔ دنیا صرف گردانی و کار امروز بفردا حواله
کنی یا فکر معاش ده ساله و صد ساله کنی شعر لا تؤخر عمل الیوم لغد ؛ فاذا جاء غدٌ جاء العمد ؛ عمر سرمایهٔ شریف
است سود ابد حاصل کن که ندامت در آخرت سود ندارد قطعه
هر نفس از عمر چو سرمایه ایست | سود ابد جوئی اگر عاقلی
حیف نباشد که چنین بگذرد | حاصل اوقات به بیجا صلی
در هدایهٔ فقه می آید این حدیث قال النبی علیه السلام
الجماعة سنة من سنن الهدی لا یتخلف عنها الا منافق یعنی نماز بجماعت سنتی است از سنن هدی باز نایستد و
ترک نکند نماز بجماعت را مگر کسی که منافق باشد و در حدیث دیگر فرمود لا صلوة لجار المسجد الا فی المسجد واین نفی
فضیلت ست در فردوس الاخبار می آید این حدیث که رسول علیه السلام فرمود جفا و کل جفا و کفر و نفاق آنست که منادی حق
بخواند مرا و او را و اجابت نکند یعنی موذن بانگ نماز و اقامت گوید و او بجماعت حاضر نشود و در حدیث دیگر فرمود که بسنده است
از بدبختی و بی بهرگی مرد را همین که منادی حق او را بخواند یعنی موذن و او اجابت نکند و بجماعت حاضر نشود و در حدیث دیگر فرمود
که بدرستیکه قصد کردم که بفرمایم جوانان قوم خود را تا دستهای هیزم جمع کنند و موذن را بفرمایم تا بانگ نماز و اقامت کند پس
بسوزم خانهای کسانی را که بجماعت حاضر نشوند و بقول امام مالک و بقول امام منصور ماتریدی رحمهما الله نماز بجماعت
فریضه است و تمسک ایشان بدین آیت ست قوله تعالی وارکعوا مع الراکعین یعنی رکوع کنید با رکوع کنندگان و این
معنی حاصل نمی شود جز بجماعت و نیز رئیس اهل سنت و جماعت علم الهدی ابو منصور ماتریدی رح میگوید اگر من دانم که مردمان
باواز طبل بمسجد حاضر شوند بفرمایم تا پنج وقت نماز بر در مسجدها دهل بزنند در غنیة الفتاوی می آرد که هر کس بی عذر شرعی
ترک جماعت کند تعزیر بر وی واجب شود و امام و همسایگان آثم باشند اگر او را منع نکنند و نیز در کتب فقهی می آید این روایت
که در هر موضع که سنتی باشند اگر بانگ نماز و جماعت را ترک کنند واجب بود بر پادشاه اسلام که با ایشان حرب کند به تیر و نیزه
و شمشیر در شامل بیهقی می آرد اهل دهی یا اهل محلتی یا قبیلهٔ اگر بانگ نماز ترک کنند و جماعت را براندازند کشتن ایشان بقول
امام محمد رح مباح بود در خلاصة الفتاوی آورده است که اجابت مؤذن بقدم ست نه بزبان تا اگر بزبان جواب گوید بانگ

نماز را و بجماعت حاضر نشود جواب نگفته باشد و اگر در مسجد بود جواب بروی واجب نبود **حکایت** در ترغیب الصلوٰة می آرد که امام ابو یوسف القاضی رح در مجلس هارون الرشید بود شخصی بر دیگری دعوی کرد پیش امام و وزیر هارون گواهی داد امام ابو یوسف گواهی وی نشنود خلیفه گفت چرا گواهی وی نمی شنوی گفت از برای آنکه شما او را روزی کاری فرمودید گفت من بندهٔ شما ام اگر راست گفت گواهی بنده نتوان شنید و اگر دروغ گفت گواهی دروغ گوی مقبول نباشد خلیفه گفت اگر من گواهی دهم بشنوی گفت نی گفت چرا گفت از برای آنکه تو نماز بجماعت نمیگذاری گفت من بمهمات مسلمانان مشغولم امام فرمود آنجا که طاعت خالق بیاید طاعت مخلوق را راه نباشد خلیفه گفت راست میگوئی بفرمود تا در سرای وی مسجد ساختند و مؤذن و امام معین کردند و من بعد نماز بجماعت میگذارد و سلف در خدمت حق چنین بوده اند و احتیاط چنین بجای آورده اند امروز ببین که کار مردم بکجا رسیده است ای بسا جایها که در آنجا از اسلام جز الف و سین و لام چیزی باقی نمانده یعنی اسم بلا مسمی و از حقیقت اسلام بجز نام و نشان نبینی چنانکه رسول علیه السلام در حدیث صفت آخر الزمان بیان کرده در انجا فرموده لا یبقی من الاسلام الا اسمه یعنی باقی نماند در میان ایشان از اسلام مگر نامی و از قرآن مگر رسمی و این حدیث مشهورست و در کتب بسیار مسطورست راه واضح و روشن ست ما سالکان کم اندر باعی میدان در از مرد میدانی نی؛ خلقان جهان چنانکه میدانی نی؛ ظاهر شان با ولیا میماند؛ در باطن شان بوی مسلمانی نی؛ قوله تعالیٰ و اذا رایتهم تعجبک اجسامهم و ان یقولوا تسمع لقولهم الی قوله فاحذرهم قاتلهم الله انی یؤفکون امام قشیری رح در رسالهٔ خود میگوید **شعر**

اما الخیام فکانها خیامهم؛ و اری نساء الحی غیر نسائها؛ یعنی خیمها مانندست بخیمهای ایشان اما قبیله همان قبیله نیست و رع رفت و بساط در نوردیده آمد و حرمت شریعت از دلها بیرون شد و غفلت مستولی گشت **حکایت** سلطان العارفین میگوید خواستم که سخت ترین عقوبت بر تن خود بدانم که چیست هیچ چیز بدتر از غفلت ندیدم و آتش دوزخ با آدمی آن نکند که یک ذرهٔ غفلت کند الٰہی همه را از خواب غفلت بیدار گردان بفضلک و کرمک

فصل چهاردهم در امامت و شرایط امام

بدانکه از اعتقاد حق و مذهب سنت و جماعت یکی آنست که نماز کردن از پس هر نیک و بد روا داری زیراکه رسول علیه السلام فرمود صلوا خلف کل بر و فاجر یعنی نماز گذارید از پس هر نیک و بدی پس بنابرین حدیث امام معصوم شرط نباشد خلاف مر روافض را خذلهم الله تعالیٰ که ایشان امام معصوم شرط میدارند از برای امامت و مذهب حق آنست که جز انبیا هیچکس معصوم نیست از آدمیان و بر تقدیر قول روافض که امام معصوم شرط میداریم میگوئیم لازم نیست که امام نماز معصوم باشد زیراکه در زمان رسول علیه السلام و در زمان صحابه رضوان الله تعالیٰ علیهم اجمعین امامان بودند در مساجد و جماعتها میکردند و اگر امام معصوم بایستی رسول علیه السلام و صحابه نگذاشتندی که ایشان امامت کردندے دیگر آنکه امام سه است امام نماز چون ائمهٔ مساجد و امام علم چون امام اعظم و امام شافعی و غیر ایشان و امام عالم پس بر تقدیر که امام معصوم باید امام عالم مراد باشد نه امام علم و امام نماز والله اعلم اما از برای نماز هر چند امام معصوم شرط نیست لیکن مبتدع و فاسق

را نیز نشاید که بامامت نصب کنند بلکه امام متقی و پرهیزگار باشد تا نماز قوم بی کراهت بود اگر دو حق تعالی از ایشان بپذیرد
زیرا که تقوی شرط قبول عمل ست قوله تعالی انما یتقبل الله من المتقین و نماز از پس فاسق مکروه است در فتاوی خلاصه
آورده مردی بامامت میکند مر قومی را و حالانکه آن قوم او را کاره میدارند اگر کراهت قوم بجهت فساد امام ست مکروه باشد
امامت وی و اگر از جهت آنست که او سزاوارتر ست بامامت مکروه نباشد امامت وی در کنز میگوید مکروه است امامت بنده
و اعرابی و فاسق و مبتدع و نابینا و ولد زنا و مکروه است امامت نمام و کسی که لحن میکند و کسی که خوش آواز باشد و آنکه وقوف رعایت
نکند نیز مکروه است امامت وی و این روایت در متفق فتاوی قاضی خان است و در جامع الوقوف و خلاصة الوقوف نیز مذکور ست
ان من لا یقف فی موضع الوقوف و یقف فی غیر موضعه لا ینبغی ان یؤم للناس و یکره الاقتداء به و دراز
گردانیدن نماز و مکروه است جماعت زنان و اگر بگذارند آنکه امام بود در میانه از زنان بایستد و پیش نرود زیرا که رسول علیه السلام
فرموده مؤخر دارید ایشانرا زیرا که خداوند ایشانرا موخر داشته اما فاسد ست اقتداء مرد بزن و بکودک نابالغ زیرا که نماز وی نفل
ست و همچنین فاسد ست اقتداء طاهر بمعذور و قاری باامی و پوشیده ببرهنه و اقتداء برکوع و سجود گذارنده بمومی یعنی باشارت
گذارنده و اقتدای فرض گذارنده بنافله گذار و بفرض کننده دیگر قضاء یا اداء اما جایز ست اقتداء متوضی بمتیمم و پای شوینده بمسح
کشنده و ایستاده بنشسته و متنفل بمفترض و احدوب و مؤمی بمثل خود یعنی کوژپشت و باشارت گذارنده و امام باید که رعایت
مذهبین کند تا نماز هر دو فریق جایز باشد و اقتدای ایشان بوی درست آید و آنچه حالی پیش خاطر ست بست و هفت چیز ست
که امام را نگاه باید داشت تا امامت هر دو گروه را بشاید هفده از آن امام شافعی مذهب را رعایت باید تا اقتدای حنفی مذهب
بوی درست بود و ده دیگر امام حنفی مذهب را نگاه باید داشت تا اقتدای شافعی مذهبان بوی روا باشد اما آن هفده که امام
شافعی مذهب را نگاه باید داشت اول آنکه سبحانك ما عرفناك حق معرفتك نگفته باشد دویم انا مومن ان شاء الله
نگفته باشد سیم عمل را از ایمان ندارد چهارم ایمان را کم و زیاده نگوید پنجم در قبله مایل نباشد ششم در مذهب متعصب نباشد
هفتم در قلتین وضو نساخته باشد هشتم بر جامه وی منی نباشد ز یادت از درمی نهم خون از سر زخم در نگذشته باشد دهم در غسل
جنابت ترک مضمضه نکرده باشد یازدهم ترک استنشاق نکرده باشد دوازدهم در مسح سر باندکی اکتفا نکرده باشد سیزدهم بر
مسح موزه نیز باندکی اکتفا نکرده باشد چهاردهم قی نکرده باشد پانزدهم در قعدهٔ اولی صلوات نخوانده باشد شانزدهم در غیر تکبیر اول در
تکبیرات دست بر ندارد هفدهم نابالغ نباشد زیرا که او متنفل بود و قوم مفترض و اقتدای مفترض بمتنفل درست نبود در هر دو
مذهب چون این شرایط موجود بود اقتدای حنفی مذهب باو درست بود و اگر شرایط رعایت نکند و بال آن را بود چون مقتدی
نداند حال وی را اما شرایط عشره که امام حنفی مذهب را باید تا اقتدای شافعی مذهب باو درست بود دو در وضو ست اول نیت
کردن دویم ترتیب نگاه داشتن و دو بعد از وضو ست اول آنکه مس عورت غلیظهٔ خود نکرده باشد دویم مس نسا نیز نکرده باشد
و شش دیگر در نماز ست اول نیت امامت دویم بسم الله در اول فاتحه بگوید سیم فاتحه ترک نکند چهارم تعدیل ارکان بجای
آرد پنجم بر تن و جامه و جای نماز وی از نجاست چیزی نباشد ششم این بود شرایط که امام مذهبین را باید در تنبیه الغافلین فقیه
ابو اللیث سمرقندی رح می آرد شرایط امامت ده چیز ست اول آنکه امام قرآن خوان باشد و لحن نکند دویم آنکه تکبیر درست

گوید و بریده نکند سیم رکوع و سجود تمام کند چهارم خود را از حرام و شبهت نگاه دارد پنجم تن و جامه را از نجاست نگاه دارد ششم قراءت بسیار نخواند مگر برضای قوم هفتم بجود مستحب باشند هشتم در نماز نشود تا اول آمرزش خواهد خود را و قوم را که شفیع قوم ست نهم چون سلام دهد خود را تنها دعا نکند که خیانت کرده باشد قوم را دهم چون غریبی در مسجد آید از برای وی چیزی طلبد در قنیه میگوید که امامی ترک امامت میکند از برای زیارت اقربای خود در رستاق یک هفته یا مانند آن یا بعلت مصیبت یا از برای استراحت باکی نیست و مثل آن عفو ست در عادت و در شرع و در خزانة الفقه می آرد که امام نماز گذارد با قوم بعد از آن دانست که نماز بغیر طهارت گذارده واجب بود بر وی اعاده نماز با طهارت و بر قوم واجب نباید و واجب بود که قوم را اعلام کند که وی بی وضو نماز گذارده و آثم نشود بترک اعلام حکایت نقل ست که ابو عمرو بن العلاء البصری رح که یکی از قراء سبعه است روزی در محراب بایستاد تا امامت کند روی بسوی قوم کرد و گفت ستووا یعنی ای قوم راست بایستید این بگفت و نعره بزد و بیهوش شد چون بخود باز آمد پرسیدند که ترا چه بود گفت در آن زمان که قوم را گفتم راست بایستید بسر من در دادند که ابو عمرو تو اول راست ایستاده که دیگران را براست ایستادن میفرمائی پس بنده را باید که در راه خدا ظاهر و باطن خود را راست دارد و در عبادت استقامت نماید چنانکه حبیب خود را امر کرد قوله تعالی فاستقم کما امرت و آن حدیث که رسول علیه السلام فرمود که پیر کرد مرا سوره هود و اخوات آن یعنی از ائمه التفسیر و شروح گفته اند مبنی برین آیت ست چون وی بکمال نبوت و رسالت خود این میگوید از هیبت این خطاب ما با این کژ روی چون فرزین خراب روزگاری و گرفتاری خود بدست نفس و هوا و شیطان و اعدای دین چگونیم جای آن دارد که کلب عقور از خباثت اخلاق بد بانگ دارد و بگریزد

رباعی

آنم که سگان بخود امامم نکنند | جز بی خرد سفینه ناهم نکنند
گر خلق جهان بداند احوال دلم | بر من بد آیند سلامم نکنند

الهی قدمهای ما را در دنیا بر سوای صراط مستقیم دار و در آخرت از لغزیدن بر صراط نگاه دار و سر ما را چنان دار که اگر آشکارا شود شرمسار نمانیم

فصل پانزدهم در فضیلت روز جمعه و فرضیت نماز جمعه و ثواب گذاردن آن

در صحیح مسلم می آید بروایت ابو هریره رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و سلم که فرمود طلوع نکند آفتاب در هیچ روز که نیکوتر باشد از روز جمعه آدم علیه السلام در روز جمعه آفریده شد و در وی به بهشت آورده شد و در روی از بهشت بیرون آورده شد و قیامت قایم نشود مگر در روز جمعه و در ترغیب حمیدی و در تفسیر وسیط نیز می آرد این حدیث بروایت انس ابن مالک رضی الله عنهما از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود ان لله عز و جل فی کل جمعة ستمائة الف عتیق کلهم قد استوجبوا النار یعنی بدرستیکه مر خداوند را در هر روز جمعه ششصد هزار آزاد ست از آتش دوزخ که کل ایشان مستوجب دوزخ گشته باشد که حق تعالی ایشانرا آزاد میگرداند از برکات این روز و فضیلت این روز بسیار ست و این روز را حق تعالی خاصه امت محمد صلی الله علیه و سلم گردانید و نماز جمعه درین روز فریضه است قوله تعالی یا ایها الذین امنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیع الآیه یعنی ای آنانی که قبول حقها کرده اید و گرویده گانید چون ندا داده شود از برای نماز جمعه فاسعوا الی ذکر الله بشتابید بسوی یاد کرد خداوند یعنی شنودن خطبه و دریافتن نماز جمعه و ذروا البیع

وبمانید بیع وشرا و کارهای دنیایی را یعنی ذالکم خیر لکم ان کنتم تعلمون که آن شنودن خطبه ودریافتن نماز جمعه بهتر است مرشمارا از کارهای دیگر اگر شما بدانید قوله تعالی فاذا قضیت الصلوٰة فانتشروا فی الارض وابتغوا من فضل الله یعنی چون اداکرده شود نماز جمعه بکارهای دنیای قیام نمایید وبجویید از فضل خداوند یعنی طلب رزق کنید از خداوند بسبب کسب حلال واین امر اباحت ست بعد از تحریم بیع واذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون و یاد کنید خداوند را بسیار تا شایسته فلاح ونجات گردید واین نیز امر اباحت ست ابن عباس رضی الله عنهما میگوید اگر بخواهی بیرون رو واگر بخواهی نماز کن تا نماز دیگر و اگر بخواهی بنشین در هدایۀ فقه وعامۀ کتب فقهی می آرد که آن ندا که حرام کننده بیع است ندای اول است واگر دران وقت بیع کنند منعقد میشود زیرا که نهی تنزیه است نه نهی تحریم اما بایع ومشتری عاصی باشند بارتکاب نهی وصحیح است در نافع و منافع میگوید معتبر بانگ نماز اول است که بعد از زوال گفته آید هرجا که گفته آید برابر است که پیش منبر باشد یا بر زوراء باید که مردمان ترک بیع کنند ومتوجه گردند بسوی جمعه در ترغیب حمیدی وتفسیر وسیط می آید بروایت عمران حصین از ابوبکر صدیق رضی الله عنهما از رسول علیه السلام که فرمود هرکس روز جمعه غسل کند شسته وپاک کرده شود ذنوب وخطای وی وچون برود بسوی نماز جمعه حق تعالی بفرماید تا بهر قدمی که بردارد و بنهد ثواب اینست که عبادت پذیرفته در دیوان عمل وی بنویسند وچون از نماز فارغ شود بفرماید تا ثواب دویست ساله عبادت دیگر بنویسند از برای وی اما اسامی روز جمعه بدانکه روز جمعه را ده نام است یوم المزید ویوم الفضل ویوم البرکة ویوم الرحمة ویوم الامانة ویوم العتق ویوم العید ویوم العروبه ویوم الکرامة ویوم الجمعة اما معروف ترین نامهای او جمعه است لاجتماع الناس فیه فی الجامع وآن فاضلترین همه روزهاست چنانکه رسول علیه السلام فرمود سید الایام کلها یوم الجمعة وهو افضل من یوم الفطر ویوم الاضحی ویوم عاشوراء وهو عید المؤمنین فی الدنیا وعید اهل الجنة فی الجنة یعنی سید ایام ومهتر روزها روز جمعه است واو فاضلتر از روز عید فطر وروز اضحی وروز عاشور است واو عید مؤمنان است در دنیا وعید اهل بهشت خواهد بود در بهشت در صحیح مسلم می آید بروایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول علیه السلام که فرمود لینتهین اقوام عن ودعهم الجمعات اولیختمن الله علی قلوبهم ثم لیکونن من الغافلین یعنی حال از دو بیرون نباشد یا باز ایستند مردمان از ترک کردن جمعها یا مهر نهد خداوند بر دلهای ایشان از جملۀ غافلان گردند در مصابیح می آید قال النبی علیه السلام من ترک ثلث جمع تهاونا بها طبع الله علی قلبه یعنی هرکه ترک کند سه جمعه را بسبیل تهاون وسهل انگارد حق تعالی مهر بردل وی نهد یعنی توفیق خیر بشش ندهد در صحیح مسلم می آید بروایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود هرکس غسل کند روز جمعه پس بنماز جمعه رود وبگذارد آنچه تقدیر وی شده باشد از نوافل پس خاموش بنشیند تا امام از خطبه فارغ شود پس بگذارد با امام نماز جمعه را آمرزیده شود مر بنده را هر گناه که از این جمعه تا جمعه دیگر از وی در وجود آمده باشد وسه روز دیگر زیادت بران یعنی ببرکت نماز جمعه حق تعالی ده روزه گناه وی را بیامرزد در شرح تنبیه میگوید جمعه آینده مراد است وبعضی گفته اند جمعه ماضی مراد است در طیب القلوب می آرد که خواجه ابوعلی دقاق رحمه الله در وقتی که از دنیا سفر میکرد مریدان را بسه چیز وصیت میکرد یکی غسل جمعه وهرشب بر طهارت خفتن ویاد داشتن خدای در همه احوال بدل در شرح تنبیه می آرد که رسول علیه السلام فرمود غسل یوم الجمعة واجب

نمازهای که بیع را حرام کند

فضیلت غسل روز جمعه

نامهای روز جمعه

علیٰ کل محتلم و این وجوب اختیار ست نه وجوب التزام لقوله علیه السلام من توضأ فبها ونعمت ومن اغتسل فالغسل افضل و باید که غسل جمعه بعد از صبح شود و بر صبح مقدم نباشد و در کتب محدثان معتمد می آید این حدیث که رسول علیه السلام فرمود خیر یوم طلعت فیه الشمس یوم الجمعة فیه ساعة لا یوافقها عبد مسلم یصلی یسأل الله تعالیٰ شیئاً الا اعطاه یعنی بهترین روزی که آفتاب در وی طلوع کند روز جمعه است ساعتی است در جمعه که در نیابد او را بندهٔ مؤمن الا آنکه هر دعا که کند و هر حاجت که از خداوند خواهد حق تعالیٰ دعای وی با جابت رساند و حاجت وی روا کند و علما اختلاف کرده اند که آن کیست بعضی گفته اند بعد از نماز دیگر ست تا فروشدن آفتاب و بعضی گفته اند که بعد از زوال ست تا آن هنگام که امام در آید و بعضی گفته اند از وقت بیرون آمدن امام ست تا آن زمان که نماز گذارده شود پس هر کس تمام روز جمعه در عبادت و دعا گذراند هر آینه آن ساعت را دریابد در ترغیب حمیدی می آرد که مرویست از ابوهریره رضی الله عنه که گفت بجویید آن ساعت را سه وقت یکی از طلوع صبح تا طلوع آفتاب و یکی از نماز دیگر تا فروشدن آفتاب پس از آن این آیت را برخواند قوله تعالیٰ واذکر ربک فی نفسک تضرعا وخیفة ودون الجهر من القول بالغدو والاصال ولا تکن من الغافلین و یکی در وقت نزول امام تا وقت تکبیر و این آیت برخواند قوله تعالیٰ اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الیٰ ذکر الله الآیه الهی بحرمت جمعه و صاحب جمعه و ساعات جمعه حاجات دینی و دنیائی ما را برآورده خیر گردان و همه را بر رضا و لقای خود برسان

فصل شانزدهم در شرایط جمعه و کیفیت ادای نماز جمعه

در کافی و منافع و کنز میگوید که نماز جمعه را دوازده شرط است شش شرط وجوب و شش شرط ادا اما شرایط وجوب یکی اول اقامت ست که بر مسافر نیست دویم ذکور که بر زنان نیست سیم صحت که بر بیمار نیست چهارم حریت که بر بنده نیست پنجم بینائی که بر نابینا نیست ششم سلامت رجلین که بر لنگ نیست در رسالهٔ فرایض الاسلام می آرد که نماز جمعه فریضه است بر مرد آزاد مسلمان عاقل بالغ تندرست بینای روای مقیم اما شرایط ادای وی مصر ست و سلطان و یا نائب وی و وقت نماز پیشین و خطبه و جماعت و اقل آن سه تن ست بقول امام اعظم رحمه الله و بقول صاحبیه دو تن جز امام بشرط آنکه آن دو تن را صلاحیت امامت باشد و این روایت در شرح کرخی است و ششم اذن عام ست در شرح علائی می آرد که نزد شافعی رح چهل تن آزاد مقیم باید غیر از امام نزد وی سلطان و مصر شرط نیست در کافی میگوید که نشزد غیر از خطیب کسی را که امامت جمعه کند از برای آنکه خطبه و نماز را حکم یک چیز ست اما در بعضی از کتب فقهی گفته است که بشاید که غیر از خطیب امامت جمعه کند اما مصر جامع و آن هر موضعی است که مر آنرا امیری و قاضی باشد که تنفیذ احکام و اقامت حدود کند در خزانه می آرد که امام ابویوسف رح گفت هر موضعی که در و منبر باشد و قاضی که تنفیذ احکام و اقامت حدود کند روا بود که در وی جمعه بگذارند در شرح طحاوی می آرد که مصر جامع هر شهریست که در انجا جمیع محترفه که باشند به پیشهٔ خود روزگار توانند کرد و معیشت توانند کرد از سال تا بسال بی آنکه محتاج شوند به پیشهٔ دیگر در مصفی آورده بروایت حسن بن زیاد از ابوحنیفه رح که در هر جا که صد هزار کس جمع شوند حکم مصر جامع دارد

آنجا نماز جمعه بگذارند در فتاوی قنیه آورده که مفتی را نیز شرط داشته اند چون قاضی و والی مفتی نباشد واز ابو القاسم رح
روایت کرده اند که فرموده هر قریه که در انجا حاکم باشد وگرد وی دیهها باشد که مردمان آنجا جمع شوند جایز باشد جمعه در انجا و اگرچه
آنجا مسجد جامع نباشد در فتاوی والوالجی می آرد که بعضی از علما گفته اند که چون جمع شوند مردمان در اکبر مساجد آن موضع که
غیر از مسجد جامع باشد وآن مسجد وفا نکند با ایشان آن جایگاه را حکم مصر جامع است وصحیح این است در شرح هدایه سغناقی
میگوید که احسن اقوال که در باب مصر جامع گفته اند این ست واختیار امام کرخی نیز این ست که هر کجا اهل مصری در اکبر مساجد آن
شهر جمع شوند وآن مسجد با ایشان وفا نکند و بمسجد دیگر حاجت آید دران شهر نماز جمعه باید گذاردن وآن حکم مصر جامع باشد
وفتوی برین ست در مضمرات میگوید با قریه بزرگ امام ابو القاسم رحمه الله فرموده که اگر اذن کند والی یا قاضی که در انجا نماز جمعه
گذارند ومسجد جامع بنا کنند ودر قریه بزرگ که در انجا بازار باشد جایز باشد باتفاق از برای آنکه امام شافعی رحمه الله فرض
میدارد جمعه را در قریه که در انجا چهل مرد آزاد مقیم بالغ عاقل باشد پس چون مسئله مجتهد فیها ست چون حکم و یا قضای
بآن متصل شد متفق علیه شود ودر بعضی از کتب می آرد که قریه که در انجا قاضی باشد ومنبر باشد وسه کوچه بود دران قریه یعنی بنای
سه کوچه و دکانی در انجا جمعه توان گذاردن قیاس بر منا پس مصر جامع از شرایط ادای جمعه است وحکم وی این بود که تقدیر
اقتاد علی اختلاف الروایات اما شرط دویم از شرایط ادای وی سلطان ست یا نایب وی اگر سلطان بخود حاضر نبود وشرط سیم
وقت ست ووقت نماز جمعه همان وقت نماز پیشین ست وبیرون میرود وقت نماز جمعه به بیرون رفتن وقت نماز پیشین و
شرط چهارم خطبه است اما بقول امام اعظم رح بیک تحمید یا یک تحلیل یا یک تکبیرا حکم خطبه است تا اگر هم بدان بسنده کند جایز
باشد وحاجت بچیزی دیگر نباشد اما بقول صاحبین دو خطبه باید بجلسه بینهما در حقایق منظومه ودر خزانه میگوید که خطبه میباید
که مقدار تشهد باشد واز ین کمتر نشاید نزد صاحبین و شرط پنجم جماعت ست وحد وی بقول امام اعظم رح سه تن ست بجز امام و
بقول صاحبین دو تن بجز امام وقدم شرط ششم اذن عام ست یعنی کسی را از حضور جمعه منع نکند تا اگر سلطان در سرای خود
با خاصگیان خود جمعه گذارند وعوام را از درآمدن باز دارند جمعه گذاردن ایشان جایز نباشد وکسی که جمعه بروی فریضه نباشد
چون مسافر ومریض وبنده اگر امامت کند نماز جمعه را روا باشد وجمعه منعقد شود خلاف مر زفر او شافعی رحمهما الله واین روایت در
کنز وهدایه وعامه کتب فقهی مذکور ست ومعذور ومسجون را مکروه است ادای ظهر بجماعت مطلقاً در مصر وغیر معذور را اگر نماز پیشین
را بگذارد پیش از نماز جمعه مکروه باشد واگر امام را در تشهد یا در سجده سهو دریابد تمام گرداند نماز جمعه را یعنی آن اورا از نماز جمعه
محسوب باشد خلاف مر محمد را رحمه الله یعنی نزدیک وی آنست که اگر اکثر از رکعت ثانیه را با امام دریابد بنا کند بروی جمعه را و
اگر کمتر از رکعت آخر را دریابد بنا کند نماز پیشین را بران اینکه بیان کرده شد حکم مذهب حنفی بود اما بمذهب امام شافعی رح
شرایط وجوب جمعه هفت ست اسلام وبلوغ وعقل وحریت وذکورت وصحت واستیطان یعنی وطن گرفتن وشرایط فعل جمعه سه چیز است
اول بلد مصر باشد یا قریه دویم آنکه چهل تن باشند از اهل جمعه سیم وقت وفرایض وی سه چیز ست دو خطبه که بایستد در
وقت خواندن آن هر دو وبنشیند در میان هر دو سیم دو رکعت نماز که بگذارد وهیأت جمعه چهار ست وتنظیف جسد ولبس
ثیاب بیض یعنی پوشیدن جامه سفید واستعمال طیب ومستحب ست انصات در حال خطبه وهر کس درآید وامام را در خطبه یابد

دو رکعت نماز سبک بگذارد پس از ان بنشیند و بقول امام اعظم رح نماز جمعہ دہ رکعت ست چہار رکعت سنت جمعہ پیش از خطبہ
و دو رکعت نماز جمعہ با امام و چہار رکعت سنت جمعہ بعد از ان و باید کہ در دیہہا این دہ رکعت نماز جمعہ کہ میگذارد چہار رکعت
دیگر بگذارد و دران نیت فریضہ نماز پیشین کند چون پیش از نماز جمعہ بگذارد و اگر بعد از جمعہ گذارد چہار رکعت نمازی کہ بمن نزدیک
ترست نیت کند خواجہ امام شمس الدین در مسجد بخارا از مولانا حافظ الدین بخاری علیہ الرحمہ سوال کرد کہ چہار رکعت سنت پیش از
نماز جمعہ و دو رکعت نماز جمعہ را چگونہ نیت میباید کرد من از شما سوال مے کنم تا نبز د حق تعالی امر احجت بود فرمود کہ من از مولانا
جمال الدین محبوبی رحمۃ اللہ علیہ شنودم و ایشان مجتہد بودند فرمود کہ چہار رکعت سنت وقتی گوید و دو رکعت نماز آدینہ گوید و
چہار رکعت کہ بعد از جمعہ خواہد گذارد چہار رکعت فریضہ نماز پیشین نزدیکترین کہ درین وقت بر من ست و در دو رکعت اول
فاتحہ و ہر سورہ کہ خواہد بخواند و در دو آخر معوذتین خواند اگر نماز جمعہ از فرض ادا شدہ باشد معوذتین بجای دعا باشد و اگر
سنت بود بجای قرأت ست و دو رکعت آخر را سنت وقتی گوید و بقول صاحبیہ نماز جمعہ دوازدہ رکعت ست با این دو رکعت
و علما درین دو رکعت خلاف کردہ اند بعضے گفتہ اند سنت نماز پیشین ست و بعضے گفتہ اند سنت روز جمعہ است و بعضی
گفتہ اند کہ این دو رکعت نمیباید گذاردن زیرا کہ روافض در روی غلو میکنند چون چنین ست سنیان ترک کنند تا خلاف روافض کردہ
باشند و بعضے گفتہ اند در یک جمعہ بگذارند و در یک جمعہ ترک کنند تا خلاف روافض شود و بعضے گفتہ اند در ہر جمعہ میباید گذارد
زیرا کہ رافضیان در دیار ما نہ اند ما را با موافقت ایشان چہ کار و صحیح انیست و فتوی برین ست واللہ اعلم اما او را در روز جمعہ
و فضیلت آن در شرح تنبیہ می آرد کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمود ہر کس روز جمعہ سورۃ الکہف را بخواند گناہ یک
ہفتہ او یرا حق تعالی بیامرزد و بعضے گفتہ اند ہفتہ گذشتہ مرادست و بعضے گفتہ اند ہفتہ آیندہ واللہ اعلم بمراد رسول اللہ صلعم
در احیاء العلوم و در کنز الحقایق می آرد کہ رسول علیہ السلام فرمودہ ہر کس بعد از نماز جمعہ نزدیک نماز دیگر ہشتاد بار این صلوۃ
را بگوید اللھم صل علی محمد عبدک ونبیک ورسولک النبی الامی وعلی الہ وصحبہ وسلم ہشتاد سال گناہ
کہ در نامۂ سیاہ وی باشد بفرمان اللہ تعالی محو شود و آمرزیدہ گردد و اگر عمر وی کمتر از ہشتاد سال باشد در قیامت او را
مخیر گردانند تا از گناہ ہر کس کہ از قرابتان خود خواہد محو کنند در کتاب ابن سنی می آید بروایت انس بن مالک رضی اللہ عنہ از
رسول صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمود ہر کس روز جمعہ پیش از نماز بامداد این استغفار بگوید کہ استغفر اللہ الذی لا الہ الا ھو
الحی القیوم واتوب الیہ بیامرزد خداوند تعالی گناہان ویرا اگرچہ مانند کف دریا باشد و نیز در کتاب ابن سنی می آید
بروایت مادر مؤمنان عایشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا از رسول صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمود ہر کس بعد از نماز جمعہ سورہ قل ہو اللہ
احد و معوذتین ہفت بار بخواند خداوند تعالی او را تا جمعۂ دیگر از ہمہ بدیہا نگاہدارد در ترغیب حمیدی می آرد کہ حسنات در روز
جمعہ مضاعف میشود و سیأت نیز مضاعف میشود در احیاء العلوم می آید و در ترغیب حمیدی نیز بروایت انس بن مالک
رضی اللہ عنہا از رسول علیہ السلام کہ فرمود جبرئیل بمن آمد و در دست وی چون آئینہ سفیدی بود و دران آئینہ چون نقطہ
سیاہی بود گفتم یا جبرئیل چیست این در دست تو گفت این جمعہ است کہ عرض میکند بر تو پروردگار گفتم چیست نصیب ما
درین روز گفت ہر شما را دران خیر و برکت ست و نیکوئی اول تو باشی و باشند جہود و ترسا بعد از تو یعنی روز جمعہ ترا و استان

تراست ور روز شنبه جهودان راست ور روز یک شنبه ترسایان راست و در جمعه ساعتی باشد که هیچ مؤمن در نیابد آنرا که بخواهد از خداوند تعالی دران ساعت چیزی که قسمت وی باشد مگر آنکه خداوند او را عطا دهد آن چیز و یا اگر قسم وی نباشد ذخیره گرداند خداوند از برای وی آنچه فاضلتر باشد از انچه وی خواسته باشد و پناه نگیرد بخداوند دران ساعت از بدی که تقدیر وی شده باشد الا آنکه رفع کند از وی آن بدی را و اگر تقدیر وی باشد بگرداند از وی بدی را که ازان بزرگتر باشد از انچه او پناه جسته باشد ازان گفتم این نقطه سیاه در وی چیست گفت این قیامت ست که در وی قایم شود و این روز را ما که ملائکه ایم یوم المزید گوئیم گفتم از برای چه یوم المزید نام نهاده اید این روز را گفت از برای آنکه پروردگار تو پشته از مشک سفید آفریده است در بهشت چون روز جمعه شود حق تعالی امر نازل گرداند از علیین بر کرسی خود بسوی آن توده مشک و عبارت حدیث این ست که هبط الله عزوجل من علیین علی کرسیه و نظیر وی چنان باشد که مثلا بادشاه محمل بندد و با قافله حجاز روان کند تا گویند این محمل بادشاه است و حالانکه بادشاه در وی نی والاحق تعالی از هبوط و صعود منزه است آمدیم بسر حدیث پس بگرد آن کرسی منبرها از نور نهند پیغامبران بر آن منبرها بر آیند و بنشینند و بگرد منابر انبیا منبرهای دیگر نهند از زر سرخ مرصع بلؤلؤ و زمرد و یاقوت صدیقان و شهیدان بران منبرها بنشینند پس بیرون آیند اهل بهشت از منزلهائی خود بسوی کثیب مشک و بنشینند بران پس ازان تجلی کند حضرت پروردگار از برائی ایشان پس گوید منم آن خداوندی که راست گردانیدم از برای شما وعده خود را فرو د آوردم شما را بدار کرامت خود که بهشت درخواهید از من تا عطا دهیم شما را آنگاه ایشان درخواهند و گویند خداوندا رضای تو میخواهیم باز گوید عطا فرمودم شما را کرامت خود سوال کنید و درخواهید از من گویند بارخدایا رضائی تو میخواهیم فرمان رسد که گواه باشید که من که خداوندم از شما خشنود و راضی گشتم پس بگشاید برایشان درهای رحمت خود و کرامت کند ایشان را از کرامتهائی خود آنچه هیچ چشم ندیده باشد و هیچ گوش نشنیده باشد و بر خاطر هیچ بشر گذر نکرده باشد آن امر را مرتفع گرداند همچون انصراف امام شما از جمعه و بردارند منبرها را و پیغامبران و صدیقان و شهیدان باز گردند بمنازل خود و باز گردند اهل غرفها بسوی غرفهائی خود و آن غرفها از لؤلؤی بیضا باشد یا از یاقوت حمرا یا از زبرجد خضرا باشد بانگ و رنج و مشغله نباشد دران غرفها و بسته نگردد درهای آن و دران غرفها باشند خدمتگاران و جفتان پاکیزه پاک از حیض و نفاس و بول و غایط جویها در وی روان باشد میوهای وی آویخته و نزدیک گشته بود به بهشتی اهل بهشت بهیچ روزی چنان مشتاق نباشد که بروز جمعه تا زیادت گرداند نظر بلقا و کرامت پروردگار خود از برائے این معنی این روز را یوم المزید نام نهاده اند الهی بحرمت جمعه و اهل جمعه ما را بدان مجلس برسان و آن سعادت و کرامت روزی گردان بمنک و جودک

باب سیم در بیان شرایط زکوٰة و اعشار و درین باب دو فصل ست

فصل اول در فرضیت زکوٰة

بدانکه فرضیت زکوٰة بدلیل قطعی ثابت شده است قوله تعالی اقیموا الصلوٰة و اٰتوا الزکوٰة بپای دارید نماز را و بدهید زکوٰة

راوقال النبی علیه السلام صلوا خمسکم وادوا زکوٰة اموالکم الی آخر الحدیث یعنی بگذارید پنج نماز را که بر شما فریضه کرده اند وبدهید زکوٰة مالهای خود را وقال علیه السلام ایها الناس ادوا زکوٰة اموالکم یعنی ای آدمیان ادا کنید زکوٰة مالهای خود را واجماع امت نیز بران منعقد گشته است پس فرضیت زکوٰة بکتاب وسنت واجماع امت ثابت شده باشد اما شرایط زکوٰة بدانکه شرط وجوب زکوٰة در نفس آدمی چهار چیز ست چنانکه در هدایه وکنز وعامه کتب فقهی میگوید حریت واسلام وعقل وبلوغ خلاف مر شافعی را که نزدیک وی عقل وبلوغ شرط نیست وملک نصاب حولی فارغ از دین واز حاجت اصلی وی خلاف مر شافعی را که شرط نمیدارد وحاجت اصلی وی آنست که بآن محتاج باشد از خورش وپوشش واز مسکن وزحمت ومتاع خانه وسلاح وی ومرکبان سواری وبردگان خدمت وی چون مالی باشد از جنس زکوٰة وزاید برین اشیا که ما یحتاج اوست آنگاه بران زکوٰة باشد ومالی که دران زکوٰة است هفت ست اول در زر سرخ چون به بست مثقال رسد دویم نقره چون بدویست درهم رسد سیم مال تجارت چون بدویست درهم رسد قیمت آن چهارم گاوان سر داده نر وماده چون بسی رسد پنجم گوسفندان چون بچهل رسد ششم شتران سر داده چون بپنج رسد هفتم اسپان سر داده نر وماده در صحرا آن مقدار که باشد اما زکوٰة زر ونقره بدانکه در بست مثقال زر نیم مثقال ست پس در چهار مثقال دو قیراط بود در شرح هدایه میگوید دو قیراط نصف دانگ ودو جو ست ودر کمتر از بست مثقال زکوٰة نیست ودر دویست درهم پنج درهم ست ودر چهل درهم که زیادت شود یک درهم بود بقول امام اعظم رح ودر کمتر از چهل درهم چیزی نیست وبقول امام ابو یوسف ومحمد رحمهما الله بر دویست درهم هر چه زیادت شود زکوٰة بود بحساب وی بود در نصاب المعلم می آرد که حکایت کرده اند از متقدمان که هر درمی چهارده قیراط ویا شش دانگ ست وهر دانگ چهار طسو وهر طسو دو حبه وهر حبه دو جو وهر جو شش خردل وهر خردل دوازده فلس وهر فلس شش فتیل ست وهر فتیلی شش نقیر ست وهر نقیری هشت قطمیر ست آنکه ده ودو ذره آمد وزن قطمیر شعر

جوی شش خردل ست وخردلی را
ده ودو فلس دان از راه تقریر
بود هر فلس از انها شش فتیله
فتیلی شش نقیر ست ای جهانگیر
نقیری هشت قطمیر ست آنگاه
ده ودو ذره آمد وزن قطمیر
هبا را نصف ثلث ذره بشمار
بهر جمی از ان یک فی اهبه گیر

اما زکوٰة گاو بدانکه در سی گاو گوساله باشد یک ساله برابر ست این که نر باشد یا ماده که اهل لغت وفقه آنرا تبیع وتبیعه گویند ودر چهل گاو مسنی یا مسنه باشد یعنی گوساله نر یا ماده دو ساله که در سه سالگی درآمده باشد ودر انچه زیادت میشود بحساب وی بود یعنی در واحد زاید ربع عشر مسنه باشد ودر شصت گاو دو تبیعه بود ودر هفتاد مسنه وتبیعه ودر هشتاد دو مسنه پس فرض متغیر شود در هر ده از تبیع بمسنه والجوامیس والبقر سواء یعنی گاو میش وگاو برابر ست در حکم زکوٰة بز ومیش را یک حکم ست اما زکوٰة گوسفند بدانکه نصاب گوسفند چهل ست یعنی در کمتر از چهل گوسفند زکوٰة نیست ودر چهل گوسفند یک گوسفند میانه باشد وتا بصد وبست عفو است چون بصد وبست ویک رسد دو گوسفند باشد ودر دویست ویک سه گوسفند ودر چهار صد چهار گوسفند باشد پس ازان در هر صد گوسفند یک گوسفند بود وافضل المتاخرین برهان الدین صدر الشریعه رحمه الله این معانی را بحساب جمل در یک مصراع جمع کرده است این ست ع مشقکاب راج ت دثم ق ش فی الغنم اما زکوٰة شتر بدانکه در هر پنج شتر گوسفند بود تا به بست شتر چون به بست وپنج رسد در وی بنت مخاض بود یعنی شتر ماده یک ساله که

پای در دو سالگی نهاده باشد و در سی و شش بنت لبون بود و در چهل و شش حقه باشد و در شصت و یک جزعه باشد در مشکلات قدوری میگوید که بنت مخاض ماده یک ساله بود نزد فقها امّا نزد اهل لغت دو ساله مراد باشد و بنت لبون ماده دو ساله باشد نزدیک اهل فقه و نزد اهل لغت سه ساله باشد و حقه نزد فقها ماده سه ساله باشد و نزد اهل لغت چهار ساله و جزعه نزد اهل فقه ماده چهار ساله باشد و نزد اهل لغت پنج ساله در نصاب المعلم می آرد که حقه را از برای آن حقه میگویند که دران سن مستحق حمل میگردد امّا در هفتاد و شش شتر دو بنت لبون باشد و در نود و یک دو حقه تا بصد و بست پس ازان در هر پنج شتر گوسفندی تا بصد و چهل و پنج پس دران دو حقه و یک بنت مخاض واجب آید و در صد و پنجاه سه حقه باشد پس در هر پنج شتر گوسفندی باشد و در صد و هفتاد و پنج سه حقه و بنت مخاض بود و در صد و هشتاد و شش سه حقه و بنت لبون و در صد و نود و شش چهار حقه تا بدویست پس فریضه را از سر میگیرد همچنانکه در صد و پنجاه دانسته و حکم را هم برین قیاس باید کرد امّا زکوٰة اسپ بدانکه بر اسپ بقول امام اعظم ابو حنیفه رح زکوٰة است بدو شرط یکی آنکه اسپان نر و ماده با یکدیگر باشند دویم آنکه بیشتر سال در صحرا باشند چون این شرط موجود بود بران زکوٰة باشد و نصاب ست معین نیست بر سبیل حصر یعنی آن مقدار که باشد بروی زکوٰة بود و حکم در وی آنست که بر هر اسپی یک دینار زر سرخ بدهد یعنی یک مثقال زیرا که مثقال و دینار هر دو یکی میباشند از روی وزن حقیقة و اگر خواهد اسپان را قیمت میکند چون بدویست درهم میرسد پنج درهم میدهد در هدایه میگوید بر اسپان نر که با ایشان ماده نباشد زکوٰة نیست نزد امام اعظم رح و در انکه همه ماده باشند و هیچ نر نباشد از وی دو روایت ست و نزدیک ابو یوسف و محمد رحمهما الله بر اسپ زکوٰة نیست مطلقا همچنانکه بر استر و دراز گوش زکوٰة نیست مگر آنکه آنها از برای تجارت باشند آنگاه بران زکوٰة بود بشرط و بر بره و بزغاله زکوٰة نیست آن مقدار که باشد خلاف مر ابو یوسف و زفر را رحمهما الله و بر عوامل و علوفه زکوٰة نیست خلاف مر مالک را رحمه الله و عروض تجارت معتبر بقیمت آن بود یعنی در هر دویست درهم لازم آید و در از دنبال و شتر و گوسفند و اسپ شرط است که سائمه باشند یعنی سر داده باشد در صحرا چنانکه بیشتر سال در صحرا باشد و چون نصاب کامل باشد در دو طرف سال نقصان میانهٔ سال مانع وجوب زکوٰة نیست چنانکه این ضعیف میگوید شعر باشد چو نصاب کامل از دو سر سال ؛ نقصان میانه را بود حکم کمال ؛ و در ادای زکوٰة دو چیز فریضه است یکی نیت مقارن مر ادا را دویم ادای مقدار فریضه شده بمصرف و اگر تمام مال خود را تصدق کند فریضهٔ زکوٰة از ذمهٔ وی ادا شود بمذهب علمای ما رحمهم الله تعالی خلاف مر شافعی را رحمه الله و این روایت در عامهٔ کتب فقهی مذکورست امّا ادای عشر واجب ست برانچه از زمین عشری بر آید خواه ازان کودک باشد یا مجنون و خواه ازان عاقل و بالغ لقوله تعالی یا ایها الذین آمنوا انفقوا من طیبات ما کسبتم و مما اخرجنا لکم من الارض الآیه یعنی ای مؤمنان ادا کنید زکوٰة آن چیزها که کسب میکنید بتجارت و صناعت از زر و نقره و از انچه از زمین بیرون می آریم و میرویانیم ما که خداوندیم از برای شما یعنی بدهید عشر حبوبی که از زمین بر می آید و من در مما اخرجنا من تبعیض ست یعنی از انچه از زمین بر آید بعضی را بدهید و بیان نفرمود که چه مقدار بدهید از هر جنس پس رفع ابهام آیت بحدیث واحد باید کرد و حدیث ناطق است بانکه مخبر صادق صلی الله علیه وسلم فرمود که از ده من یک من بدهید پس از آیت همان مراد باشد پس بکتاب و سنت و اجماع امت ثابت شد که از ده من یک من دادن فریضه باشد و بقول امام اعظم رح نصاب و بقا در وی شرط نیست خلاف مر ابو یوسف و محمد را

ونصو

ونصف عشرست در سقی غرب ودالیه واین احکام که بیان کرده شد احکام کتب فقه علماء حنفیه است رحمهم الله اما در کتب
فقه شافعیه میگوید که واجب میشود زکوٰة در پنج چیز در مواشی واثمان وزروع وثمار وعروض تجارت اما مواشی واجب زکوٰة
در سه جنس ازان وآن اشترست وگاو وگوسفند وشرایط وجوب زکوٰة دران شش خصال ست اسلام وحریت وملک تام و
نصاب وحول وسوم یعنی گذشتن سال وچرانیدن در صحرا اما اثمان دو قسم ست زر ونقره وشرایط وجوب زکوٰة دران پنج ست
اسلام وحریت وملک تام ونصاب وحولان حول اما زروع واجب میشود زکوٰة دران بسه شرط یکی آنکه ازان چیزهای که
باشد مردمان زراعت میکنند دوم آنکه قوتی بود که ذخیره توان کرد سیم آنکه بمبلغ نصاب رسد اما ثمار را واجب میشود زکوٰة دران
از دو چیز یکی در ثمره نخل ویکی در ثمره کرم یعنی در خرما وانگور وشرایط وجوب زکوٰة دران چهار چیزست اسلام وحریت وملک تام ونصاب
اما عروض تجارت واجب میشود در وی زکوٰة بشرایط که ذکر کرده شد در اثمان واول نصاب مواشی واثمان را بمذهبین یک
حکم ست اما نصاب زروع وثمار بقول شافعی رح پنج وسق ست وقدر آن هزار وشصت رطل ست برطل بغدادی وهشت صد
رطل ست برطل تبریزی وآنچه بران زاید شود بحساب وی باشد اما عروض تجارت قیمت کند نزدیک سال آنچه بحد باد و بیرون
کند ازان ربع عشر باشد در حال وآنچه از معدن زر ونقره بیرون آرد عشر باشد در حال وآنچه یافته شود از رکاز یعنی از گنج که
وی نهاده دران خمس باشد در حال والله اعلم اما مستحقان زکوٰة هفت گروه اند اول فقیر یعنی آنکه او را چیز باشد اما
صاحب نصاب نبود دویم مسکین یعنی آنکه بدحال تر از فقیر باشد سیم عامل زکوٰة چهارم مکاتب پنجم مدیون ششم منقطع غزات
یعنی از غازیان بازمانده ونزد محمد منقطع حاج ست یعنی از حاجیان بازمانده هفتم راه گذری رواست دفع زکوٰة بسوی کل اصناف
سبعه یا بیک صنف ازان خلاف مر شافعی را رحمه الله زیراکه او میگوید لام در انما الصدقات للفقراء لام استحقاق
است اما مؤلفة القلوب که در آیت مذکور ست ساقط اند بحکم عمر رضی الله عنه که گفت حق تعالی اسلام را عزیز گردانید و
صحابه درین خلاف وی نکرده اند وروا نباشد دفع زکوٰة بذمی ویا در عمارت وبنای مسجد ویا در تکفین میت صرف کردن وهمچنین
روا نباشد از مال زکوٰة برده خریدن وآزاد کردن ویا بمادر وپدر خود یا بفرزندان خود دادن واگر زکوٰة بزن خود دهد یا زن بشوهر
خود دهد بقول امام اعظم رح درست نبود وبقول صاحبین وشافعی روا بود وجایز نبود که به بندهٔ خود ومدبر خود وام ولد خود دهد
زیراکه او بمنزلهٔ مکاتب ست اما نزد صاحبین روا باشد زیراکه او حر مدیون ست وبتوانگر روا نباشد از هر مال که او را باشد وایضا
جایز نباشد دفع زکوٰة به بنی هاشم وموالی ایشان اما کسی که صاحب نصاب نباشد جایز باشد که زکوٰة باو دهند واگرچه او
تن درست بود وکسب نیز تواند کرد ومکروه باشد که دویست درم یا زیادت بیک کس دهند اما اگر دهند جایز باشد در هدایه فقه
روایت میکند از امام محمد رحمه الله که گفت من این دوست ندارم که یک آدمی را بمال زکوٰة توانگر سازند روا نباشد دفع
زکوٰة به بندهٔ توانگر وطفل وی واگر تحری کرد وزکوٰة بشخصی داد بعد ازان معلوم شد که او توانگر بوده یا هاشمی بوده یا کافر
بوده یا پدر وی بوده یا پسر وی بوده درست بود واگر بندهٔ وی یا مکاتب وی بود درست نبود ومکروه باشد نقل صدقات بشهر
دیگر مگر بجهت قرابت خود یا آنکه فقراء آن شهر احوج باشند از اهل بلد وی ودرویش کسی که او را قوت یک روزه بود سوال نکند لقوله
علیه السلام من سال وعنده ما یغدیه ویعشیه فانما یسال نار جهنم یعنی کسی که او چیز خواهد از مردمان بوجه

گدائی و حالانکه او را قوت یک روزه بود این ست و جز این نیست که آتش دوزخ در میخواهد و جمع میکند از برای خود در مشارق
می آید بروایت ابن عمر رضی الله عنهما از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود ما زال المسئلة بالعبد حتی یلقی الله وما فی
وجهه مزعة یعنی همیشه باشد که سوال میکند بنده و چیزی میخواهد از مردمان تا ملاقی شود و برسد بخداوند و حالانکه در روی وی یک
قطعه گوشت نمانده باشد پس باید که سایل بی ضرورت گدائی نکند اما اگر ناخواسته بدهند نیز رد نکند رباعی

درویش کسی بود که او کد نکند	چیزی که بدو دهند هم رد نکند	با دست و دل گشاده باشد	یعنی که هر آنچه آیدش سد نکند

در صحیح مسلم می آید بروایت ابو هریره رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود هر کس سوال کند از مردمان و دران طلب
کثرت کند این ست و جز این نیست که آن اخگر آتش ست گو کم طلب کن یا بیش و مفهوم حدیث نبوی آنست که در دنیا
و آخرت خاری بار می آرد قطعه ای تا وری همچو خر کش در رسن ؛؛ با چو اشتر در بیابان خار خور ؛؛ بهر لقمه دست پیش کس مدار ؛؛
کارگی کن ورنه زهر مار خور ؛؛ آنکسیکه گدائی را پیشه ساخت و بنائی کار خود بر طلب و سوال نهاد کارهای دیگر از وی نمی آید
و کسب کردن او را خوش نمی آید قطعه کسی کو را گدائی گشت پیشه ؛؛ بنزدش هیچ کاری خوش نباید ؛؛ چه جای کار از ین گدای کاهل
ندانی کز چنار آتش نیاید ؛؛ و در فتاوی مسعودی می آرد که روا ست دفع زکوٰة بجوان صحیح که کار نتواند کرد و قتی که او را مال نباشد و
اگر او را مال بود عطا ندهند بوی ولیکن اگر جوانی از کسی چیزی نگیرد افضل باشد با وجود آنکه او را مال نباشد چون از کسب
عاجز نبود و جایز باشد که زکوٰة بکسی دهند که او را چهارپای و خادم باشد و اگر او را عقاری بود فاضل از مسکن وی یا متاعی
که نمی شود بآن و قیمت غیر محتاج الیه بدویست درهم رسد یا به بیست مثقال زر سرخ جایز نباشد که از زکوٰة چیزی
بگیرد الهی همه را از حرص برهان و بقناعت توانگر دان بمنک وجودک

فصل دویم در وعید مانعان زکوٰة

در کتب حدیث می آید بروایت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه از رسول خدا صلی الله علیه وسلم که در حجة الوداع فرمود
ایها الناس ادوا زکوٰة اموالکم الا من ترك الزکوٰة فلا صلوٰة له ولا صوم له ولا حج له ولا جهاد له
ولا دین له یعنی ای مردمان ادا کنید زکوٰة مالهای خود را بدانید و آگاه باشید که هر کس ترک کند و ندهد زکوٰة را او را نماز نیست
و او را روزه نیست و او را حج نیست و او را جهاد نیست و او را ایمان نیست یعنی چون زکوٰة را فرض نه بیند یا در ترک آن فارغ بال
و بی غم شود و خود را آثم نداند آن هنگام کافر باشد و درین روزگار بسیار توانگران بینی که در همه عمر خود یک بار فریضه زکوٰة از
ذمه ادا نکرده اند و نمی کنند بلکه توانگر باشد که تمام مال وی زکوٰة گشته و او همه را ملک خود تصور کرده و فقرا را یک درم
دران حق نمیداند و از ان هیچ کوفتی بدل وی نمیرسد و مع هذا مهر آن درم و دینار بر نگین دل وی چنان متمکن ست و
محکم که شکل سکه بر دینار و درهم این کس شکل نماید که مسلمان زید و نادر افتد که مسلمان میرد لاجرم حق تعالی در کلام مجید
خود در حق ایشان میفرماید قوله تعالی والذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم
بعذاب الیم یعنی آن کسانی که زر و سیم جمع میکنند و نفقه نمیکنند آنرا در راه خداوند یعنی زکوٰة آن بمستحقان نمیرسانند

بشارت ده ایشانرا بعذاب دردناک زیراکه اکتناز در لغت بمعنی اجتماع ست و در شرع ست مر مالی راکه حق الله ازوی
ادا نکنند سوال میگوئیم زر و نقره تثنیه است وضمیر در ولا ینفقونها واحد چگونه است جواب این سوال وحل این اشکال
را در تفاسیر می آرد و میگوید ها ضمیر عائد بآن کنوز و اموال ست و اسم جنس را بواحد و جمع اطلاق میکنند و جواب دیگر
آنست که ضمیر در ولا ینفقونها عاید بنقره است تغلیبا علی الذهب زیراکه نتایج و تعامل اکثر بآنست و این هر دو قول مفسران
است اکنون این عذاب دردناک کی خواهد یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم وجنوبهم وظهورهم
روزی که گرم کنند و بتابانند آن کنوز زکوٰة نادادهٔ ایشان را در آتش دوزخ و آن روز قیامت خواهد بود پس داغ کنند پیشانیهای
ایشان را آنگاه پهلو و پشت و پس ای توانگر متکبر بنقد فانیهٔ دنیا مغرور مشو چه نازی بچیزی که پیش از تو دیگر داشته و بعد از
تو دیگر خواهد داشت از سختی عذاب و عقوبت دوزخ یاد کن که آن مال زکوٰة نادادهٔ تو در حقیقت مار ست و آن گندم عشر ادا
ناکردهٔ تو کژدم یا درویشان مواسات کن نه مساوات و از آن فقیر ژولیده موی گرد آلود ننگ مدار که زود خواهد بود که تو نیز
در وقت مردن ژولیده موی و در گور گرد آلوده خواهی بود **قطعه** ننگ از فقیر اشعث اغبر مدار از آنک ؛ در وقت مرگ اشعث
و در گور اغبری ؛ دامن مکش ز صحبت ایشان که در بهشت ؛ دامن کشان بسندس خضر ند عبقری ؛ روی زمین بطلعت
ایشان منورست ؛ چون آسمان بزهره و خورشید و مشتری ؛ بنظر حقارت درین طائفه نظر مکن که رسول خدا صلی الله علیه وسلم
از حال ایشان خبر داده و فرموده که بادشاهان بهشت درویشان باشند گرد آلوده و موی سر بالیده از دنیائی چندان نیابند که
بدان از خود دفع گرد و خاک کنند یا موئی سر خود پاک کنند اگر سلام کنند توانگران جواب سلام ایشان نگویند و اگر زن خواهند
کسی با ایشان نکاح نکند و اگر سخن گویند کسی گوش بسخن ایشان ندارد با اینحال در دلهای ایشان چندان نور باشد که اگر نور
دل یکی از ایشان بر اهل آسمانها و زمین قسمت کنند همه منور گردد **شعر**

منگر بچشم خاری تو با پا برهنگان
شاهان دلق پوش که کمتر حمایتی
نزد خرد عزیزتر از دیده در سر اند
زیر گلیم شان جم و خاقان و قیصر اند
آنها که ذره وار بصورت محقر اند
عاجز بظاهر اند بباطن قوی تر اند
امروز از نعیم جهان چشم دوخته اند
هر یک بملک معنی خورشید انور اند
مسکین بصورت اند بمعنی توانگر اند
فردا خود از کرشمه بفردوس ننگرند

و دیگر بدان که حدیث بران ناطق ست که بیرون از زکوٰة و عشر در اموال حقوق دیگر هست پس چنان سزد که در بندر وا کردن
حاجات درویشان و بر آوردن مراد ایشان باشی که مال مال خداوند هست و توانگران وکیلان خداوند اند و فقیران عیالان
وی پس باید که برسانند وکیلان دین حضرت الٰهی و برگزیدگان الطاف بادشاهی از خزانه نامتناهی بوفای عهد الذین یوفون
بعهد الله اذا عاهدوا از خزانه مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله در وجه من جاء بالحسنة فله
عشر امثالها از معامله من ذی الذی یقرض الله قرضا حسنا از وظیفه ان احسنتم احسنتم لانفسکم برسنت سایل
واما السائل فلا تنهر بحکم برات ما عندکم ینفد وما عند الله باق تا بوقت حساب محسوب فند فمن یعمل
مثقال ذرة خیرا یره برسالت محمد رسول الله بر توقیع ان الله لا یضیع اجر من احسن عملا تا از جمله فلاح یابندگان
باشند که ومن یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون والا که از فریضه زکوٰة غافل باشند در تحت وعید سیطوقون
ما بخلوا به یوم القیمة داخل باشند قوله تعالیٰ ولا یحسبن الذین یبخلون بما اتاهم الله من فضله هو خیرا لهم

بل هو شر لهم الآیه یعنی می پندارند آن کسانیکه بخیلی میکنند بآن مالهای که خداوند عطا داده ایشان را از فضل خود یعنی از زر و نقره و حیوان و ثمار و آن اشیائی که واجب میگردد زکوٰة دران و زکوٰة آن را نمیدهند که آن خیرست مر ایشانرا زیرا که آن وسیلت عذاب ایشان خواهد بود زود باشد که آن مالها که بآن بخیلی میکردند ماری گردانند و طوق سازند در گردن ایشان تا زخم زند آن مار از سر تا قدم ایشان و این روایت تفسیر وسیط است و در کتب حدیث نیز آمده است از رسول علیه السلام که فرمود هر کرا خداوند مال داده باشد و زکوٰة آن مال ندهد روز قیامت آن مال ویرا بصورت ماری سازد که بر دو گوشه دهان وی دو کفک باشد آن مار خود را طوق سازد در گردن وی و خود را بر سر و روی وی میزند و او را زخم میزند پس ازان میگوید من مال توام من کنز توام که جمع میکردی و زکوٰة آن نمیدادی آنگاه رسول علیه السلام این آیت برخواند قوله تعالی ولا تحسبن الذین یبخلون بما آتیهم الله من فضله الآیه در صحیح مسلم می آید بروایت جابر از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود کسیکه در دنیا مال جمع کرده باشد و زکوٰة باز گرفته باشد روز قیامت آن مال زکوٰة نا داده بصورت مار نر شود دهان خود باز کشیده و از پس وی میدود و بنده از وی میگریزد منادی ندا کند که بگیر گنج خود را یعنی آن مال خود را که پنهان میکردی ما که خداوندیم ازان بی نیازیم چون بنده بیند که ازان چاره نیست دست خود در دهان وی آرد آن مار دست ویرا بخاید خاییدن سخت بقوت پس هر توانگر که بقیامت ایمان دارد و بعقوبت آخرت ایقان دارد واجب بود بروی که نفس خود را ازین عقوبتها برهاند بدادن زکوٰة و نیز مال که زکوٰة آن ادا کنند از آفات ایمن گردد و قال النبی علیه السلام حصنوا اموالکم بالزکوٰة و صاحب وی را نیز در آخرت امید رستگاری باشد و اگر حق الله را از فقرا باز گیرد نظلمه بزور بستانند عصا را برادر یست که او را جماق میگویند یعنی اگر باهل عصا ندهند اهل جماق را بر ایشان مسلط گردانند تا بزخم جماق بستانند شعر هر کو بفساد پشت بر دین دارد ✿ در وقت زکوٰة بر جبین چین آرد ✿ و در تفسیر معنی می آرد که سه آیت نازل شده است مقرون بسه چیز که قبول نشود یکی ازان بدون قرین خود اول قوله تعالی اطیعوا الله و اطیعوا الرسول فرمان برداری خداوندی فرمانبرداری رسول قبول نشود دویم فرمودان اشکرلی ولوالدیک شکر گذاری حق بی شکر گذاری پدر و مادر نشود سیم فرمود اقیموا الصلوٰة و اتوا الزکوٰة نماز گذاردن بی زکوٰة مال دادن قبول نشود والله اعلم ای مست از شراب غفلت تا کی در طلب حطام دنیا خواهی بود و تا چند عمر عزیز در جمع مال از حرام و حلال ضایع گردانی و حقوق شرع فرو گذاری یاد کن ازان ساعت که ملک الموت بقبضهٔ قهر گریبان جانت بگیرد و شیر اجل بنجهٔ سیاست بر تو زند و عقاب مرگ بر سرت پرواز کردن گیرد عزرائیل قصد جان کند و شیطان قصد ایمان کند همسایگان انا لله گفتن گیرند و وارثان مال طلب کردن گیرند هیچ می ترسی دران ساعت ندای فراق در رسد که رو که مارا بجنشانی در دنیا همه آن کردی که رضای ما دران نبود ما نیز امروز با تو آن کنیم که با ما کردی شعر بد میکنی و نیک طمع میداری ✿ هم بد باشد جزای بدکرداری ✿ مال زکوٰة نا دادهٔ تو وارثان قسمت کنند فرد برند سیم و زرت دختر و پسر حالی ✿ یکی بخانهٔ زن دیگری بخانهٔ شوی ✿ بنگر تا سوال گور و آخرت را چه جواب آماده کردهٔ و عتاب حق را چه حجت ساختهٔ بر خود رحم کن که اگر پرسندت حجت نداری و اگر بسوزند طاقت نیاری بباید که در نیک نفسی و نیکو خواهی چنان باشی که اگر دیگری نیکوئی کند گمان بتو برند و گویند آن از وی شده و آنکه بید نفسی و بد خواهی چنان باشی که اگر از دیگری بدی آید نسبت بتو کنند و گویند از وی صادر شده منقول است که

۱۵ امیر المومنین

امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه فرزند خود امیر المؤمنین حسن را رضی الله عنهما وصیت کرد و گفت ای پسر باید که چون بمیری از مال دنیا از تو هیچ چیز نماند زیرا که مال که بوارث بگذاری حال از دو بیرون نباشد یا وارث تو بعد از تو آن مال طاعت کند یا معصیت اگر طاعت کند پس تو بدبخت باشی بمال خود که رنج آن کشیده باشی و وارث تو نیک بخت که با آن راه بهشت رود و اگر معصیت کند تو او را بر معصیت مددگاری کرده باشی پس ای بیچاره نظر کن که بر هر دو تقدیر حاصل تو چه باشد تا چند در بازیچهٔ دنیا سرگردان باشی و تاکی در طلب دنیا باشی و حالانکه مرگ در طلب تست شعر عجبت لمن طلب الدنیا والموت یطلبه ؛ عجبت لمن بنی القصر والقبر منزله ؛ عجبت لمن ذنب ورب شاهده ؛ والموت باب وکل الناس داخله قطعه

دار و گیر پدر امروز بدست تو رسید	مال و ملک تو بدست پسر آید روزی	خانه گر چند کنی محکم پر نقش و نگار	ملک الموت در آنخانه در آید روزی
از اجل بی ادبانه در آید وقتی	در لحد بی خبر از او خبر آید روزی		

عزیز من بدانکه محال ست که از اول تا آخر عمر مال جمع در این روزگار و در آن حرام و شبهت نرود پس از عقل نباشد این نوع حاصل کردن و بوارث گذاشتن و خود بحساب و عتاب و عذاب در ماندن قطعه زر جمع میکنی و شنودم نمیخوری ؛ بیکار شوهر زن خود میکنی مکن ؛ گوئی همی خورم غم طفلان خدایرا ؛ این کار بر خلاف خرد میکنی مکن ؛ حلال و حرام حاصل کردن از برای سه بیگانه بلکه سه دشمن غایت احمقی بود بسمع قبول بشنو از من یعنی داماد و زن و پسر و شوهر زن رباعی درویش شکسته چون بیاید بدرت ؛ چیزی بده از بهر روان پدرت ؛ زر جمع کنی برای سه بیگانه ؛ شوی زن و داماد و عروس پسرت ؛ در تفسیر ثعلبی می آرد فی قول الله تعالی وما تقدموا لانفسکم من خیر تجدوه عند الله یعنی آنچه پیش فرستید بآخرت از برای نفع خود از مالهائی خود بیابید فردا جزا آنرا نزدیک خداوند تعالی و میگوید که چون خاتون قیامت نور دیدهٔ رسالت جگر گوشه مصطفے صلی الله علیه وسلم فاطمه زهرا رضی الله عنها وفات یافت و جنازهٔ او را امیر المؤمنین علی و حسن و حسین و ابوذر غفاری رضی الله عنهم بشب بیرون آوردند و بخاک دفن کردند و بازگشتند علی رضی الله عنه دران شب این دو بیت انشا کرد شعر لکل اجتماع من خلیلین فرقة ؛ وکل الذی دون الفراق قلیل ؛ وان افتقادی واحدا بعد واحد ؛ دلیل علی ان لا یدوم خلیل ؛ قطعه

شب وصلش بپایان رفت اکنون	قیامت میکند روز جدائی	وصالش را چو هجران در عقب بود	چه بودی گر نبودی آشنائی

چون بامداد شد امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه بگورستان در آمد و گفت السلام علیکم یا اهل القبور اموالکم قسمت ودارکم سکنت ونساءکم نکحت فهذا اخبرکم عندنا فما خبرنا عندکم یعنی سلام بر شما باد ای اهل گورستان مالهائی شما را قسمت کردند وارثان و در سراهای شما ساکن شدند دیگران و زنان شما را نکاح کردند با شوهران اینست خبر شما نزد ما چیست خبر ما نزد شما فهتف هاتف وعلیك السلام یا علی رض ما اکلنا ربحنا وما قدمنا وجدنا وما اخرنا خسرنا هاتفی آواز داد که یا علی آنچه بخوردیم سود کردیم و آنچه پیش فرستادیم بآخرت باز یافتیم و آنچه واپس گذاشتیم یعنی بوارث زیان کردیم قطعه دانی که بر نگین سلیمان چه نقش بود ؛ دل در جهان مبند که با کس وفا نکرد ؛ خرم کسی که حاصل عمر عزیز را ؛ با دوستان بخورد و بدشمن رها نکرد ؛ در صحیح مسلم می آید این حدیث قال النبی علیه السلام یا بن آدم تقول مالی مالی ومالك ومالك الا ما اکلت فافنیت اولبست فابلیت او تصدقت فامضیت یعنی ای فرزند آدم میگوئی مال من مال من و حالانکه

نیست ترا از مال تو مگر آنچه بخوری و فانی کنی یا بپوشی و کهنه کنی یا در راه حق تصدق کنی و باقی گذاری یعنی هرچه بخوردی فانی شد و
هرچه پوشیدی کهنه شد و هرچه باخرت فرستادی باقی ماند فرد اگر خواهی بنه تا باز یابند٭ وگر خواهی بده تا باز یابی٭ اگر مال خود
را دوست میداری بدشمن چرا میگذاری دوست خود را از خود جدا مکن باخود ببر و بدیگران رها مکن واگر همه را بذل وایثار کردن
نتوانی خود را نیز یک وارث حساب کن و یک حصه باخود باخرت بر واگر نمی توانی باری فریضهٔ زکوٰة را بده تا بعذاب درنمانی
نکته پیر هرات خواجه عبدالله انصاریؒ میگوید که اگر دنیا را دوست میداری بده تا بماند و اگر دشمن میداری بخور تا نماند
حکایت در تذکرة الاولیا می آرد که شیخ جنید بغدادی رحمه الله هفت ساله بود روزی از دبیرستان باز آمد پدر را مغموم و گریان
دید گفت ای پدر ترا چه گریان کرد گفت ای پسر امروز درمی چند از فریضهٔ زکوٰة پیش خالت سری سقطی رحمة الله فرستادم قبول نکرد
گریه من از برای آنست که چرا عمر عزیز خود را در سر این درمی چند ضایع کردم و حالانکه این خود هیچ دوستی از دوستان حق را
نمیشاید جنید گفت ای پدر این درمها بمن ده تا من بوی دهم آن درمها بر داشت و بدر خانهٔ سری آورد و در بزد شیخ گفت
کیست بر در گفت جنید ست دربگشای و این درمها بستان از فریضهٔ زکوٰة سری گفت نمی ستانم جنید گفت بدان خدائے
که با پدرم عدل کرد و با تو فضل که این درمها قبول کن سری گفت با پدرت چه عدل کرد و با من چه فضل گفت با پدرم آن
عدل کرد که ویرا توانگری داد و بر وی فریضه گردانید که زکوٰة از ذمه اد اکند و بمصرف رساند و با تو فضل کرد که ترا فقیر آفرید و در قبول
زکوٰة مخیر گردانید شیخ را این سخن از جنید خوش آمد گفت ای پسر پیش از انکه این درمها قبول کنم ترا قبول کردم در بگشاد و آن
درمها از وی بستاند الٰهی بحرمت مقبولان خود مارا از مقبولان گردان ٭٭٭٭٭٭٭

باب چهارم در بیان صوم و درین باب شش فصل ست

فصل اول در تفسیر آیت صوم و بیان فرضیت روزۂ ماه رمضان

قال الله تعالیٰ فی محکم کتابه و مبرم خطابه یا ایها الذین امنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من
قبلکم لعلکم تتقون ایاما معدودات الآیة در تفسیر معالم التنزیل[1] می آرد که یا ایها الذین امنوا ندای لطف و
رحمت ست و یا ایها الناس ندای سیاست و قهاریست و حق تعالیٰ هشتاد و نه جای مومنان را بدین ندا خوانده و باین
خطاب مخاطب گردانیده که یا ایها الذین امنوا در تفسیر کبیر می آرد که امام جعفر صادق رضی الله عنه فرمود که لذت آنچه
درنداست زایل میکند رنج عبادت را و ابن مسعود رضی الله عنه میگوید هرجا در قرآن یا ایها الذین امنوا بشنوی گوش
فرادار که خداوند ترا بکاری میفرماید یا از کاری منع میکند در تفسیر کبیر امام رازیؒ می آرد که یا ایها الذین امنوا ندای ترغیب
و تذکیر ست یعنی عهد عبودیت را فرا یاد بندگان میدهد و ایشان را ترغیب میفرماید در عبادت یعنی ای دوستان بیعت کرده
باحضرت ما ای آنانی که قبول حقها کرده اید و کمر اخلاص و بندگی بر میان جان بسته اید و در عهد وفای عهد الم اعهد الیکم
نشسته اید کتب علیکم الصیام ای فُرِضَ فرض گردانیده شد بر شما روزه داشتن صیام مصدر ست و معنی وی در لغت

(۱) مؤلف تفسیر (معالم التنزیل) الامام محی السنة حسین البغوی الشافعی توفی سنة ۵۱۶ هـ. [۱۱۲۲ م.]

باز ایستادن ست از هر چیز که نفس بآن مایل شود و بکشد بسوی آن و در شرع باز ایستادن ست از اکل و شرب و جماع از بر آمدن
صبح صادق تا فرو شدن آفتاب بانیت پس روزه باز ایستادن ست ازین سه امر زیرا که معظم چیزهای که نفس بآن آرزو برد
این سه چیز ست قوله تعالی کما کتب علی الذین من قبلکم یعنی فرض کرده شد بر شما همچنانکه فرض کرده شد بر کسانی که پیش از
شما بودند از انبیا و امتان ایشان از عهد آدم تا زمان شما پس روزه عبادتیست قدیمی لعلکم تتقون تا شایسته و فراخور آن
باشد که شما بپرهیزید از معاصی بدرستیکه صوم میشکند شهوتی را که مبدا معاصی است ایاما معدودات ای موقتات بعدد
معلوم یعنی اندک روز چند شمرده شده بعدد معلوم زیرا که عرب مال اندک را می شمرد نه مال بسیار را در ریاض الصایمین می آرد
که ایاما معدودات بیان ست مر سهولت این تکلیف را و تقویت ست مر دل ضعیف را و ازالت ملالت بر دل آنکه
خوی ندارد در ریاضت را قوله تعالی فمن کان منکم مریضا پس هر کس از شما بیمار باشد که بترسد بر زیادتی مرض بسبب روزه
داشتن کمیة او کیفیة او علی سفر یا راکب سفر بود یعنی سفر معتبر در رخصت و درین اشارت ست بآنکه هر کس در اثنای
روزه بسفر بیرون رود افطار نکند و این روایت در تفسیر[1] قاضی است فعدة من ایام اخر بروی باشد قضای صوم ایام
مرض یا سفر از ایام دیگر اگر افطار کرده باشد و مریض را مقدم داشت که عذر وی قوی تر ست و او را در آن اختیار نیست بخلاف
مسافر که سفر وی اختیاریست قوله تعالی و علی الذین یطیقونه فدیة طعام مسکین و بر کسانی که ایشانرا طاقت روزه
داشتن باشد و ایشانرا عذر مرض و سفر نبود اگر افطار کنند فدیه باشد بر ایشان که آن اطعام مسکین ست از برای هر روزی
نصف صاع از گندم یا صاعی از غیر وی نزدیک علمای ما و فقهای عراق نیز بر بند پس نسخ شد تخییر بر آیت فمن شهد منکم الشهر
فلیصمه و از برای این معنی فمن کان منکم مریضا او علی سفر را مکرر گردانید و بعضی گفته اند لا در وی مضمر است
معناه لا یطیقونه و این قرائت حفصه خاتون ست رضی الله عنها و برین تقدیر منسوخ نباشد فمن تطوع خیرا فهو خیر له
هر کس اطعام طعام را زیادت کرده اند یعنی دو مسکین یا زیادت را طعام دهد از برای هر روزی هر یک را نصف صاع از گندم
یا زیادت کند پس آن زیادتی بهتر بود مر او را از برای آنکه ثواب آن زیادت خواهد بود و ان تصوموا خیر لکم ان کنتم تعلمون
و آنکه روزه دارید ای آنانی که طاقت روزه داشتن دارید بهتر بود مر شما را از فدیه و تطوع خیر اگر شما بدانید آنچه در روزه است از
فضیلت و برائت ذمه و بعضی گفته اند اگر شما از اهل علم و تدبر اید بدانید این را که روزه بهتر ست مر شما را از آن فدیه و زیادتی آن
قوله تعالی شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن یعنی آن ایام معدودات که روزه آن بر شما فرض کرده شد ماه رمضان
است یا بدل باشد از صیام و تقدیر چنان باشد که کتب علیکم شهر رمضان ای صیامه یعنی فرض کرده شد بر شما روزهٔ
ماه رمضان یا مبتدا بود و خبر وی ما بعد وی و رمضان لا ینصرف ست بجهت علمیت و الف نون مزید تان و رمضان مصدر
رمض ست ای احترق و رمضان را رمضان گویند از جهت سوختن در وی از حر گرسنگی و تشنگی یا از جهت سوخته شدن گناه
در وی و غیر ازین نیز گفته اند و جمع وی رمضانان ست الذی انزل فیه القرآن ماه رمضان آن ماهی است که ابتداء
انزال قرآن در وی بود در وسیط و تفسیر تیسیر میگوید آن شب بست و هفتم رمضان بود یا فرود آورده شد قرآن در شب قدر
جمله یک دفعه باسمان دنیا بعد از آن نجماً نجماً بزمین فرستاده شد و انزل فی شانه القرآن یعنی فرستاده شد قرآن در

(۱) نام تفسیر قاضی (انوار التنزیل) است قاضی بیضاوی عبد الله شافعی توفی سنة ٦٨٥ هـ. [١٢٨٦ م.] فی تبریز

شان ماه رمضان و آن اینست که فرمود کتب علیکم الصیام قوله تعالی هدی للناس وبینات من الهدی والفرقان یعنی قرآن هداست وراه راست مرآدمیان را باعجاز خود وآیات واضحات از آنچه راه راست یابند بسوی حق و فرق کنند میان حق و باطل بآنچه در ویست از حکم واحکام فمن شهد منکم الشهر فلیصمه یعنی هرکس حاضر باشد یعنی مقیم باشد در ماه رمضان در شهری یا در خانه خود باشد پس بروی فرض بود که روزه دارد آن مقدار که مقیم باشد تا اگر در خلال شهر مسافر شود رخصت افطار بود وبرا واین قول ابن عباس واکثر مفسرانست واین روایت در تفسیر وسیط ست وبعضی گفته اند در فمن شهد منکم الشهر ای هلال الشهر فلیصمه برین تقدیر مفعول به بود کشهدت الجمعة ای صلوتها وتکریر ومن کان منکم مریضا او علی سفر فعدة من ایام اخر از برای آنست که وهم نسخ نباشد همچنانکه منسوخ ست قرین وی در تفسیر وسیط میگوید اعاده کرد تخییر مریض ومسافر وترخیص ایشان را در افطار از برای آنکه خداوند تعالی ذکر کرد در آیت اولی تخییر مقیم ومسافر ومریض را ومنسوخ گردانید در آیت دویم رخصت مقیم را چون فرمود فلیصمه قوله تعالی یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر یعنی میخواهد خداوند تعالی بشما آسانی را ونمیخواهد بشما دشواری را یعنی نمیخواهد که برشما دشوار گرداند امور دین را از برای این مباح گردانید از برای مسافر ومریض فطر را قوله تعالی ولتکملوا العدة ولتکبروا الله علی ما هدٰکم وتمام کنید عدة آن ایام که افطار کرده باشید بعد از مرض وسفر در وقتی که مقیم وتندرست گشته باشید یعنی قضا کنید صوم را بعد ایام افطار وبزرگی یاد کنید خداوند را بنعمت ارشاد وراه نمودن از شرایع دین شما واین قول ابن عباس رضی الله عنه ست اما بسیاری از علما برآنند که تکبیر شب عید مرادست در تفسیر وسیط می آرد که ابو سلمه وعروه وسعید بن مسیب در شب فطر تکبیر بلند گفتی بنا بران معنی حق تعالی فرموده ولتکبروا الله علی ما هدٰکم زید بن اسلم میگوید مراد تکبیر روز عید فطرست در ریاض الصالحین می آرد که مراد از تکبیر تعظیم خداوندست بحمد وثنا بروی وگفته اند تکبیر روز عید فطرست وگفته اند امرست تکبیر در وقت ماه نو کردن ولعلکم تشکرون وتا شاید بر امید آنکه شکرگذاری کنید بر نعمت ترخص وتیسیر قوله تعالی واذا سألک عبادی عنی فانی قریب ضحاک میگوید سبب نزول این آیت آن بود که بعضی از صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین سوال کردند از رسول صلی الله علیه وسلم که یا رسول الله نزدیکست خداوند ما تا باوی مناجات کنیم یا دورست تا اورا ندا کنیم حق تعالی این آیت فرمود که واذا سألک عبادی عنی فانی قریب یعنی چون سوال کنند از تو بندگان من از من بدرستیکه من که خداوندم نزدیکم باولیای خود وباهل طاعت خود یعنی بعلم واجابت والا خداوند منزه است از قرب مسافت ومکان که او آفریننده مکان ست وبی نیاز از مکان اجیب دعوة الداع اذا دعان اجابت میکنم خواندن خواننده را وقتی که بخواند مرا سدی مفسر میگوید نباشد هیچ بنده مؤمن که بخواند خداوند را الا آنکه اجابت کند مر اورا یعنی چون بنده بگوید یارب خداوند گوید لبیک عبدی اما اعطاء مراد آنچه صلاح بنده در ان باشد نقد بوی رساند وآنچه صلاح وی در ان نباشد ذخیره کند آنرا از برای وی تا در آخرت بوی دهد یا مکروه از وی دور گرداند در عوض آن واین روایت در مدارک[1] ووسیط ست قوله تعالی فلیستجیبوا لی ولیؤمنوا بی پس اجابت کنند مرا بندگان وقتی که بخوانم ایشان را از برای ایمان وطاعت همچنانکه اجابت میکنم من که خداوندم ایشان را وقتی که میخوانند مرا از برای حاجتها که دارند بمن وایمان آرند بمن لعلهم یرشدون تا باشند

(۱) مؤلف (تفسیر المدارک) عبد الله النسفی توفی سنة ۷۱۰ هـ. [۱۳۱۰ م.] فی بغداد

ایشان برامید آنکه برسند برشد و هدایت و برهند از غی و ضلالت در ریاض الصایمین می آید از تفاسیر که چون مردی روزه گشادی حلال بودی او را خوردن و آشامیدن و جماع کردن تا آن زمان که نماز خفتن بگذاردی یا در خواب شدی و چون نماز خفتن بگذاردے یا در خواب شدی و افطار نکرده بودی حرام شدی بروی طعام و شراب و صحبت داشتن با زنان تا شب آینده امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه را اتفاق صحبت افتاد بعد از نماز خفتن چون غسل کرد گریان شد و ملامت کرد نفس خود را همچنان نزدیک رسول علیه السلام آمد و خبر داد آنچه کرده بود رسول علیه السلام بسبیل عتاب فرمود ما کنت جدیرا بذلک یعنی ای عمر رض تو سزاوار نبودے بدان در تفسیر امام زاهدی می آرد که عمر رض غمناک تر شد بعتاب رسول علیه السلام و کار بروی سخت تر شد و یاران نیز مانند این افتاده بود گفتند هم اکنون بود که بعذر عمر آیت آید و برسوائی ما آیت آید یگان و دوگان می آمدند و میگفتند یا رسول الله ما را نیز همین افتاده است رسول علیه السلام گریان شد و فرمود من در میان شما وحی می آید و معجزها می بینید در فرمان حق تعالی چنین تقصیر می آرید پس آنانکه بعد از من آیند و مرا نه بینند حال ایشان چگونه خواهد بود گریستن در مسجد عام شد ارحم الراحمین بر بندگان خود بخشود ناگاه جبرئیل[۴] امین از حضرت رب العالمین در رسید و این آیت فرود آورد احل لکم لیلة الصیام الرفث الی نسائکم یعنی حلال کرده شد از برای شما در شبهای رمضان جمع شدن با زنان و رفث کنایت از جماع ست هن لباس لکم و انتم لباس لهن حق تعالی زن را لباس مرد خواند و مرد را لباس زن از برای انضمام جسد هر یک مر جسد دیگرے را تا هر یک از ایشان گردند صاحب خود را چون جامه که بپوشد او را در تفسیر وسیط[۱] و ثعلبی می آید بقول ربیع که گفت ای هن فراش لکم و انتم لحاف لهن یعنی چون میان شما و زنان شما مخالطت بدین مشابه باشد که ایشان فراش شما باشند و شما لحاف ایشان باشید هر آئینه اندک شود صبر شما از ایشان و صعب بود بر شما اجتناب از ایشان پس از برای این رخصت داد مر شما را در مباشرت با ایشان آنگاه فرمود علم الله انکم کنتم تختانون انفسکم دانست خداوند این را که شما ظلم کنید بر نفسهای خود بجماع و نقصان کنید حظ نفس خود را از خیر فتاب علیکم قبول کرد توبه شما را وقتی که توبه کردید از محظور یعنی بازگشت بر شما برخصت و عفی عنکم و در گذرانید از شما آنچه کردید پیش از رخصت فالآن باشروهن اکنون مباشرت کنید با ایشان یعنے امر اباحت شد بمجامعت کردن با زنان در شبهای ماه رمضان وابتغوا ما کتب الله لکم و بجوئید آنچه قسمت کرده حق تعالی از برائی شما و ثبت گردانید در لوح محفوظ از فرزند بمباشرت یعنی مباشرت خاصه از برای قضای شهوت مکنید لیکن بدان نیت که خداوند شما را فرزند شایسته دهد و اکثر مفسران برین اند و قول دیگر آنست که بجوئید محلی را که بنبشته خداوند از برای شما یعنی حلال گردانیده و مجوئید محلی را که حرام گردانیده بر شما و کلوا و اشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود یعنی بخورید و بیاشامید در شبهائی روزه تا آن هنگام که ظاهر و هویدا گردد از برائی شما روشنی صبح از تاریکی شب خیط ابیض و خیط اسود را رسول علیه السلام تفسیر به بیاض روز و سواد شب کرده در حدیث عدی بن حاتم فرموده انما ذالك بیاض النهار و سواد اللیل در صحیح بخاری آورده که سهل بن سعید گفت چون این آیت نازل شد و کلوا واشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود چون کسی خواستی که روزه دارد دو رشته بر پای خود بستی یکی سفید و یکی سیاه و اکل و شرب میکردی تا آن زمان که روشن شدی مر او را چنانکه او فرق کردی میان آن دو رشته بعد از آن نازل شد که

(۱) تفسیر وسیط نام دگرش (تفسیر واحدی) مؤلفه علي واحدی نیشاپوری توفی سنة ٤٦٨ هـ. [١٠٧٦ م.]

من الفجر دانستند که میخواهد حق تعالی بآن شب و روز را قوله تعالی ثم اتموا الصیام الی اللیل یعنی پس ازان تمام گردانید روزه داشتن را تا بشب و این معنی دلالت میکند برجواز نیت بروز درادای صوم رمضان و برجواز تاخیر غسل تا بدمیدن صبح و بنفی وصال و بروجوب کفارت بخوردن و آشامیدن و برآنکه جنابت منافی صوم نیست ولا تباشروهن وانتم عاکفون فی المساجد یعنی مباشرت مکنید با زنان وحالانکه شما معتکف باشید در مسجدها بیان کرد که جماع حلال ست در شبهای رمضان اما غیر معتکف را و دروی دلیل ست برآنکه اعتکاف نمی باشد مگر در مسجد لیکن مخصوص نیست از برای اعتکاف مسجدی بدون مسجدی تلک حدود الله یعنی احکام که درین آیت بیان کرده شد احکام خداوند ست که اوراحد پدید و معین کرده فلا تقربوها نزدیک مشوید بدان بمخالفت وتغیر آن کذالک یبین الله ایاته للناس لعلهم یتقون همچنین بیان می کند خداوند تعالی شرایع خود را ازبرای آدمیان تا ایشان پرهیزگاری کنند از حرام کردهای وی در تفاسیر معتمد چون مدارک و وسیط وغیر آن می آرد که درابتدای اسلام روزهٔ عاشورا و سه روز از هرماه فرض بود پس آن احکام منسوخ شد بصوم رمضان پیش از قتال بدر بدو ماه در صحیح بخاری می آرد بروایت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما که روز عاشورا را اهل جاهلیت روزه میداشتند آیت صوم رمضان نازل شد رسول علیه السلام فرمود هرکس روز عاشورا روزه دارد گو بدارد و هرکس میخواهد که افطار کند گو افطار کن الهی بحرمت صایمان وقایمان صیام وقیام ما را قبول گردان بمنک وکرمک

فصل دویم درحقایق ودقایق ونکات واشارات که درآیت صوم ست

قوله تعالی یا ایها الذین امنوا کتب علیکم الصیام الآیه بدانکه فرضیت صوم رمضان بدین آیت ثابت شده است واحادیث نیز بدان وارد ست واجماع امت بران منعقد گشته پس هرکس فرضیت صوم رمضان را منکر شود کافر گردد زیراکه انکار نص قرآن کفر ست وکفار مخاطب نیستند بصیام زیراکه خداوند تعالی مؤمنان را خاص گردانید بخطاب چون فرمود یا ایها الذین امنوا کتب علیکم الصیام ما کافران در آخرت ماخوذ خواهند بود بترک صوم بدلیل قوله تعالی ما سلککم فی سقر قوله تعالی ایاما معدودات الآیه عطا میگوید یفطر من المرض کله کما قال الله تعالی وحسن وابراهیم ومجاهد میگویند که مرضع وحامل وقتی که بترسند برنفس خود یا برفرزند خود افطار کنند بعد ازان قضا کنند اما شیخ کبیر که او را طاقت روزه داشتن نباشد افطار کند وهر روزی را دو من گندم بدهد در صحیح بخاری و در ریاض الصالحین می آرد که انس بن مالک رضی الله عنه بعد ازانکه بکبر سن برآمده بود ونیک پیر شده یک سال یا دو سال هر روز صوم را نان وگوشت میداد مسکینی را وافطار میکرد و ابن عباس رضی الله عنه میگوید وعلی الذین یطیقونه منسوخ نیست و در حق شیخ کبیر و پیره زال عجوز ست که از روزه داشتن عاجز باشند طعام دهند بجای هر روزی مسکینی را وافطار کنند وکل این روایات در صحیح بخاری است واستاد این فقیر سلمه الله در ریاض الصالحین خود می آرد که بدانکه کلام الله بعد از ذکر واضح اطوار ست طور اول درعلوم خمسه درعلم ادا وعلم تجوید وعلم رسم کتابت مصحف وعلم وجوه قرارت وعلم وقوف وعلم آیات طور دویم درعلوم اربعه ادبیهٔ عربیه یعنی علم متن لغت وعلم ابنیه وعلم اشتقاق وعلم اعراب ومشکلات واسرار این علوم اربعه طور سیم درآنچه

ائمهٔ تفسیر گفته اند طور چهارم در آنچه ائمهٔ حدیث در وی گفته اند در مباحث کلامیه و عقائد دینیه طور پنجم در عقاید اصولیه
طور ششم در احکام شرعیهٔ عملیه طور هفتم در لطایف علم بدیع طور هشتم در تنبیهات و نصایح طور نهم در اسرار علم معانی طور دهم
در نکات علم بیان طور یازدهم در رموز و اشارات و اسرار که اولیا شناسند آنرا طور دوازدهم در بطون طور سیزدهم در حدود طور چهار
دهم در مطلع پس این جملهٔ اطوار جلال و اشراقات سبحات انوار جمال ست در آیات و هر یکی ازین بحر بیست عمیق از اصول و فروع
دین و بشناسد هر که در آید درین طریق اما طی کردیم کلام را درین اطوار زیراکه سخن در وی دراز ست و بسیار لیکن اشارتی کنیم بدان
بر سبیل دخل تا سر رشته بدست آید در فرع و اصل اما مسایل فقهیه کتاب صوم یا بیشتر آن منوط ست بدین آیات و همچنین
منوط ست بدان مسایل باب اعتکاف و حرمت مسجد و احکام سفر و مرض و غیر آن اما از اصول فقه مسایل مقتضی لامر و
بیان وجوب و اثبات فرضیت صوم و همچنین مسایل نسخ و مسایل رخصت و عزیمت و اینکه کفار اگرچه مخاطب اند اما در آخرت
ماخوذ خواهند بود کما مر اما مسایل توحید و کلام پس باب ایمان و مسایل اعتقادات در بیان ذات الله تعالیٰ و صفات وی
و بیان شکر منعم از طریق سمع و یا عقل و غیر آن اما از علوم ادا مسایل وی بسیار ست درین آیات و در کل قرآن اما تجوید
مثل مخارج حروف و صفات ذاتی مثل همس و استعلا و شدة و جهر و تسفل و رخوة و صفات عارضیه چون اعراب و بنا
و معایب قرات مثل ترعید یعنی لرزانیدن آواز و تمطیط یعنی دراز کشیدن آواز در مد و محاسن قرات مثل تفخیم و ترقیق اما
از وجوه قرات مثل قرآت که خوانده اند بآن چون و علی الذین یطیقونه و علی الذین یطوقونه اما از علوم عربیت
و مشکلات آن بسیار ست مثل قوله فعدة من ایام اخر که اختلاف کرده اند ائمهٔ نحو دران که معدول از آخر ست یا از اخر
من و بر کلا التقدیرین اینجا اشکال ست که منصرف نشود مگر بر کسی را که راسخ باشد درین علم و مشکلات باب موصولات و الف
لام و اضمار لا یطیقونه و غیر آن از معانی مثل آنکه یا ایها الذین امنوا ترغیب و تذکیر ست مر داعی امتثال را و کما
کتب تسلیه ست مر امت را و ایام معدودات بیان ست مر سهولت این تکلیف را و تقویت ست مر دل ضعیف را
و ازاله سامت ست از دل آنکه خوی ندارد در ریاضت را لعلکم تتقون بیان ست مر سعادتی را که مرتب گردانیده بران آنجا
که فرموده ان الله مع الذین اتقوا و در فمن کان منکم مریضا او علی سفر لطف ست از الله تعالیٰ و رحمت مر اصحاب
عذار را و مقدم داشت مریض را که عذر او قوی تر ست و تنوین در فمن تطوع خیرا می شاید که از برای تعلیل باشد و در فهو
خیر له از برای تعظیم و در ایراد تطوع دال بر تکلف و جملهٔ فعلیه ماضویه داله بر تعلیل در شرط و جملهٔ اسمیه در جزای لفظها ست که
پوشیده نیست و در وان تصوموا خیر لکم اجلال شان صوم ست و بیان آنکه چشانیدن نفس را طعم جوع بهتر ست
از اشباع فقیر و اگرچه دران اشباع فقیر فضل عظیم ست و تنوین در وی از برای تعظیم ست و دیگر از الطاف حق آنست که
معین نکرد مقدار خیریت را و در خیر لکم اشارت ست بآنکه حضرت او بی نیاز ست از عالمیان و از صوم ایشان و دران کنتم
تعلمون وجوه ست از دقایق و اسرار و در ایراد شرط نیز و در انزل فیه القرآن در دست آنچه از اثبات خیر و برکت و مراد را
بسبب انزال قرآن در وی بآنکه هدی ست مر آدمیان را جمع کرد میان هدی و بینات من الهدیٰ و الفرقان و در
فمن شهد منکم الشهر فلیصمه دون فی الشهر و در فلیصمه فیه دلالت ست بر استیعاب و در یرید الله بکم الیسر

ولا یرید بکم العسر انواع الطاف ربوبیت و رحمت ست وقد یجیٔ المضارع المثبت للاستمرار و صریح گردانید نفی اراده عسر او اگرچه اول مستلزم نفی عسرست و این از کمال رحمت اوست و در تقدیم تکمیل عدت اشارت ست بآنکه اهتمام نمایید بدان و تقدیم تکبیر بر شکر با وجوب شکر اشارت ست بشرف و فضل تکبیر اگرنه چنین بودی افتتاح نماز با و نبودی واو اکثر اذکار ست از برای آنکه او ذکر مصلین ست در افتتاح و انتقال و ذکر حاج ست در رها و تلاوه و ذکر صایمین ست در شب عید و روز عید و ذکر اهل ایمانست در ایام تشریق بر سبیل وجوب و در ایام معدودات و معلومات و ذکر غزات و ذکر مسلون از برای ترویح اموات و تعلیق وی باشرف نعم که هدایت ست دلیل ظاهرست بر فضل وی و حذف مفعول تشکرون از برای تنزیل اوست بمنزله فعل لازم یا غیر آن قوله تعالی واذا سألك عبادی عنی ایراد اذا با ماضی دال بر تحقیق نیز گردانیدن ست بر سوال از الله تعالی و در فانی قریب انواع تاکید انست و لفظ قریب مبالغه است در وی در قرب و در اجیب دعوة الداع اذا دعان انواع الطاف ست یکی آنکه مقید نکرد اجابت را بصفتی یعنی نفرمود که اجابت مؤمنان راست یا مسلمانان را یا محبان را یا عارفان را یا متقیان را یا صالحان را یا صدیقان را یا مقربان را یا غیر ایشان را بلکه گفت دعوة الداع اذا دعان یعنی خواندن خواننده را از هر صنف که باشد تا منقطع نگردد از وی امید هیچ فردی از افراد از هیچ صنف از برای آنکه پناه نیازمند انست والتجاء همه خلایق در حوایج باوست و در اذا دعان اشارتست بآنکه او قطعی ست یعنی هر دعا که باشد از غیر شرکت شرط مر اجابت دعوات را و در فلیستجیبوا لی اشارت میکند بآنکه لازم ست بر بندگان که روی آرند بالطاف حضرت او بخدمات و در تقدیم اجابت اشارت است بآنکه او ثمره ایمانست و در لعلهم یرشدون اطماع ست و در فتح باب ملکوت بر ایشان و فتح چیزهائی که بر خاطر ایشان خطور نکند از برای آنکه این ارشاد هدایت خاص ست و آن هدایت ست کما فی قوله تعالی ومن یؤمن بالله یهد قلبه و قوله تعالی والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و قوله تعالی ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات یهدیهم ربهم بایمانهم و در احل لکم لیلة الصیام الرفث الآیه بیانست مر یرید الله بکم الیسر و ایضا بیانست مر آن را چون مباح کرد مر ایشان را حظوظ روحانی که آن خواندنست مر الله تعالی و لذت مناجات وی است مباح گردانید مر ایشان را حظوظ جسمانی تا کمال ترتیب حاصل گردد و حظوظ روحانی را مقدم داشت بر جسمانی که آن کمال مطلق ست و در احل لکم اظهار لطف ست و تقدیم لیلة الصیام علی الرفث از برای آنست که آن اهم ست اینجا و استبشار ست بذکر آن و الا رفث حلال ست مر ایشان را در غیر آن و در تقدیم هن لباس لکم اشارت بدانست که میل در ایشان بیشترست و در علم الله انکم کنتم تختانون انفسکم فتاب علیکم وعفی عنکم ازالت وحشت عبادست و اظهار الطاف وی تا آن اختیان سبب بعد و حجاب ایشان نگردد و در فالان باشروهن دلیل ست بر استحباب مباشرت در لیالی رمضان و لو مرة چون حلال کرد حق سبحانه تعالی مباشرت را در ان و فرمود احل لکم لیلة الصیام الرفث و بعد از ان امر کرد بآنکه فالان باشروهن پس خالی نباشد از استحباب و در وابتغوا ما کتب الله لکم اشارتست بسوی آنکه بجوید بنده آنچه خداوند تقدیر کرده از فرزند نه آنکه او بهوای نفس خود خواهد از برای آنکه او نمیداند عواقب امور را و خیریت ابن و بنت را و خداوند عالم است بعواقب امور کلها و بداند که بنت داده و هدیه خداوندست ازان ملول نباشد چنانکه شناخته و دانسته درین آیت قوله

تعالی لله ملك السموات والارض یهب لمن یشاء اناثا الآیه و در کلوا واشربوا اشارتست بآنکه اکل مقدم است
بر شرب پس اگر مؤخر دارند شرب را در دعوت و ضیافت و غیر آن از اکل طعام فله دلیل و نیز اشارتست در وی باستحباب
تاخیر سحور و در حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود من الفجر اشارتست بآنکه حکم صوم تعلق میگیرد
باول صبح چون ظاهر شود مثل خیطی و در اتموا الصیام الی اللیل احکام ست و آن جواز نیت ست بروز و آنکه اگر اکل و شارب
و مجامع امتداد نمایند بر افعال ثلاثه تا اول ظهور صبح و منقطع گردانند آن افعال را در صبح روزهٔ ایشان باطل نشود و در ان
و در ولا تباشروهن وانتم عاکفون فی المساجد اشارتست اول آنکه هر کرا ارادت ملازمت باب ربوبیت باشد بر وی باد
بترک حظوظ و لذت جسمانی خاصهٔ شهوات نفسانی قطعه گرترا آرزوی صحبت ماست؛ قطع کن صحبت دل و جان را؛ هر که
منشور کعبه میخواهد؛ طی کند محنت بیابان را؛ دویم آنکه هر کس حاضر شود بر عتبه احدیت واجب باشد بر وی حفظ حرمت آن
سیم آنکه هر کس آلوده شود بمقتضی شهوت از برای شهوت از برای انجذاب از عالم قدس سوی عالم انس پس او دور بود از
بساط انس شعر داری سر ما وگرنه دور از بر ما؛ ما دوست کشیم تو نداری سر ما اما نکات از علم بیان نیز بسیارست مثل تشبیه
بلیغ واقع فی قوله تعالی حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود من الفجر و اگر من الفجر نفرمودی
هر آینه استعاره بودی و تشبیه واقع در صدر آیت فی قوله تعالی هن لباس لکم وانتم لباس لهن و اما البدیع همچون
لف و نشر واقع فی قوله ولتکملوا العدة ولتکبروا الله علی ما هدیکم ولعلکم تشکرون و همچون جناس واقع فی قوله
فمن تطوع خیرا فهو خیر له وان تصوموا خیر لکم ان کنتم تعلمون و آنچه در هن لباس لکم وانتم لباس لهن
است از محسنات ست اما از نصایح و موعظت دران بسیارست پس هر کس و را ایقان بود بفرقان و ایمان بود بقرآن
فهم کند ازین آیت که فرمود ان تصوموا خیر لکم ان کنتم تعلمون کل مواعظ را از برای آنکه حاصل کل موعظتها بیک چیز باز میگردد
و این بیدار شدن ست از خواب غفلت قال الله تعالی قل انما اعظکم بواحدة ان تقوموا لله شیخ الاسلام پیر هرات
خواجه عبد الله انصاری هروی رحمه الله در منازل السایرین خود می آرد در اشارت این آیت که ان تقوموا لله من سنة
الغفلة یعنی بیدار شوید از خواب غفلت پس حاصل سخن آنست که مواعظ از برای بیدار ست و مراد از بیداری شئی واحد
است و آن معرفت خیر ست از شر و اختیار خیر بر شر پس چون مداومت نماید مستیقظ از خواب غفلت برین طریق اشرقت ارض
نفسه بنور ربها پس در طلب معرفت آن چیزی شود که او اخیر ست و بر میگزیند خصوصًا در وقت مضیق فرد رخت بازرگان
چو در آب رفته؛ دست در کالای بهتر زند؛ پس خداوند عزوجل در مرتبهٔ اولی فرمود فمن تطوع خیرا فهو خیر له و بعد
از ان میطلبد خیر را از خیر و هلم جرًا تا برسد بمقصد اقصی و رفیق اعلی چنانکه فرمود وان تصوموا خیر لکم و این معنی
اشارتست بآنکه ایجاع نفس اماره که دشمن خداوندست بهتر ست از اشباع دوستی از دوستان وی پس ازان اشارت کرد
بمدارج ترقیات و فرمود ان کنتم تعلمون یعنی اگر شما از اهل علم و تدبر باید اختیار کنید اخیر را پس اخیر را تا آن هنگام که واصل شوید
بسوی آنکه او را اخیر اکبر ست اشارات واقع در آیت بسوی مقامات سایرین بالله و الی الله و فی الله بسیارست شیخ نجم الدین
در منارات السایرین میگوید مقامات ولایت پنج است تقوی و زهد در دنیا و صبر در بلوی و رضا بقضا و محبت مولی بدرستیکه

حق تعالی در اول آیت فرمود لعلکم تتقون پس بندگانرا بتقوی خواند و جوع اشد بلوی است چون امر کرد بندگان را بصوم
دروی خواندن بسوی صبر بر بلوی و امر بفدیه و بذل مال اشارت ست بزهد در دنیا یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم
العسر تسلی دادن ست عباد را تا راضی شوند بقضا و اذا سألك عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوة الداع اذا
دعان از اقوی اسباب ست در محبت مولی تعالی و از رموز کنوز الحقایق در آیت آنچه واسطی گفت فمن شهد منکم الشهر
فلیصمه یعنی هرکس حاضر شود از شما در ماه رمضان پس روزه دار داورا و هرکس حاضر شود بحضرت من و مشاهده کند مرا
پس نگهدارد کل اوقات خود را از مخالفتها ابو القاسم نصرابادی میگوید حق سبحانه و تعالی وقت معین کرد عبادات را تا بنده ادب
نگاهدارد از برای آن عبادت پیش از شروع در ان بآداب ظاهر و معرفت را وقت معین نکرد تا خالی ندارد بنده سر خود را از مراقبت مشاهدت
شعر در دل نظری کردم تا جان همه او دیدم ٭ بر در دگذر کردم در مان همه او دیدم ٭ دریای دو گیتی را تا قعر فرو رفتم ٭ بالا همه سر تا و
پایان همه او دیدم ٭ سهل بن عبد الله تستری رحمه الله میگوید در و اذا سألك عبادی عنی فانی قریب که ادنی مقام قرب
حیاست از خداوند عز و جل و در لعلهم یرشدون اشارت ست بآنکه رشاد بعد از ایمان و استجابت ست اما بطون حجة
الاسلام غزالی رحمه الله میگوید در رساله که در الله نور السموات والارض نبشته است که هرکس منکر شود ظاهر قرآن را ملحد
بود و هرکس باطن قرآن را منکر شود حشوی باشد و هرکس بظاهر و باطن اقرار دهد عارف بود پس انکار ظاهر الحاد و کفر آمد و
اقرار بباطن حق و صدق و وقوف بر بواطن باشد بمعرفت موازنه عالم غیب و عالم شهادت مثلاً صوم در عالم شهادت امساک
است از مستلذات جسمانی محسوس پس در عالم غیب امساک باشد از مستلذات باطنی و عقلی و لذت نزد اهل نظر سه قسم میباشد
لذات جسمانی و لذات باطنی همچون لذت ریاست مثلا و لذت عقلی همچون لذت علم لشی مثلا و نزد سالکان ورای آن لذت
دیگر ست و آن امساک ست از لذت ثلثه از برای آن اما حد و مطلع شیخ شهاب الدین در عوارف میگوید الحد حد الکلام
والمطلع الترقی عن حد الکلام الی شهود المتکلم و نیز شیخ نقل میکند از امام جعفر صادق رضی الله عنه که در نماز جمعه بیهوش افتاده بود
سوال کردند از انحال گفت ما زلت اردد الایة حتی سمعتها من المتکلم یعنی همیشه بودم که مکرر میکردم آیت را تا شنودم
از متکلم شعر جانان همه و جان همه عقل من شیدا همه ٭ هرکس بسودای دگر و اندر سرم سودا همه ٭ زاهد بجرائم مجو صوفی به تسبیحم
مگو ٭ هرکس باوراد دگر اوراد ذکرما همه ٭ شبلی میگوید حق تعالی را شرابی است که ذخیره کرده است در کنوز رحمت خویش از برای
اهل معرفت خویش و عبارت از ان اینست که ان الله تعالی شرابا شهیا صفیا تقیا رضیا و فیا ادخره فی کنوز
رحمته لاهل معرفته فاذا شربوا طربوا و اذا طربوا قاموا و اذا قاموا هاموا و اذا هاموا طاشوا و اذا طاشوا
عاشوا و اذا عاشوا طاروا و اذا طاروا طلبوا و اذا طلبوا وجدوا و اذا وجدوا نزلوا و اذا نزلوا قربوا و اذا
قربوا کوشفوا و اذا کوشفوا شاهدوا و اذا شاهدوا عاینوا و اذا عاینوا انسوا و اذا انسوا وصلوا و اذا وصلوا
اتصلوا و اذا اتصلوا انفصلوا و اذا انفصلوا نظروا و اذا نظروا صارت عقولهم مستهلکة فی کشفه و
قلوبهم مستغرقة فی لطفه فرد هرکسی را زین قدح رنگین کجاست ٭ این قدح مردی خورد مردانه شعر

ساقی بده زان می مرا کان نه رنگ ست و نه بو ٭ تا بو که یکدم وا کنم از بود از نابود خو	بر هم زنم دنیا و دین بی شک گذارم بی یقین

در

در میکده ساکن شوم بر دوش خود گیرم سبو	ای ساقی پنهان من وی مطرب خوشخوان من	بوی بگبرستان ببر رمز بگورستان بگو
تا مردگان از گورها افغان کنند و شورها	گبران چو صدیقان شوند آیند اندر جستجو	در منزهة النواظر می آرد که ابوحمزه بغدادی رح

از جملهٔ سیاحان بود در غلبات سکر و جذبه بیابان فرورفت سالها در بادیه بماند آنکه جنید را خاطری در آمد که ابوحمزه بیبغداد می آید جنید نوری و مشایخ او را جمله استقبال کردند چون از کوفه بیرون رفتند ابوحمزه را دیدند که از بادیه برآمد گوشت و پوست بر استخوان او خشک گشته و همچنان در سر خمار عشق و ارادت میگفت شعر مست ازل آمدیم و مستیم هنوز ؛ باده زلبان خود نشستیم هنوز و همچنان شور کنان می آمد نوری گفت یا شیخ هل تتغیر الاسرار بتغیر الصفات جواب داد و گفت هکذا صیرنی شعر قطع فقاد الله من ؛ شرد بی غربتی ان عجنی عن وطنی ؛ اذا غیبت بدا اذ بدا غیبنی ؛ یقول بما یشهد فاشهد والشهد لی ؛ الهی بحرمت اولیای خود مارا از شراب ایشان چاشنی کرامت فرمای بمنک وجودک ولطفک

فصل سیم در بیان صوم و شرط و رکن وی و حکم وی و تفسیر وی لغة و شرعا و فرایض وی و اقسام و وظایف وی

بدانکه مر صوم را سبب ست و شرط و حکم و رکن و تفسیر لغة و شرعا چنانکه صاحب نهایه در نهایه ذکر آن کرده است اما تفسیر وی لغة و شرعا بدانکه صوم در لغت باز ایستادن ست از هر چیز که باشد در هر وقت که باشد و در شرع عبارت ست از امساک مخصوص و آن باز ایستادن ست از مفطرات ثلثه که آن اکل و شرب و وطی ست بصفت مخصوص و آن قصد تقرب ست بالله تعالی از شخص مخصوص که او بندهٔ مسلمان ست بصفت مخصوص که آن طهارت ست از حیض و نفاس در زمان مخصوص که آن بیاض روز ست از طلوع فجر دویم تا غروب آفتاب اما سبب وی و آن شهود شهر ست اما شرط وی سه نوع ست شرط نفس وجوب و آن اسلام و بلوغ و عقل ست و شرط وجوب ادا و آن صحت ست و اقامت و شرط صحت ادا و آن وقت قابل ست مر صوم را یعنی روزه و نیت و پاکی از حیض و نفاس در زمان مخصوص که آن بیاض روز ست از طلوع فجر دویم تا غروب آفتاب اما رکن وی و آن منع نفس ست از مفطرات اما حکم وی ثواب ست در آخرت در تحفه میگوید عقل شرط وجوب صوم نیست و شرط ادای صوم نیز نیست تا میگوییم که صوم رمضان واجب میشود بر مجنون زیرا که اگر دیوانه شود در بعضی از ماه پس بهوش باز آید قضا بروی لازم آید اما سمع نیز از شرایط وجوب ست و اگرچه یاد نکرده او را در نهایه زیرا که اگر کسی اسلام آورد در میان کفار و خبر فرضیت صوم بدو نرسید هم آنجا بمرد عذاب کرده نشود بترک صوم اما اقسام صوم بدانکه عامهٔ فقها صوم را سه قسم گردانیده اند مثل فقیه ابواللیث رحمه الله در خزانه و صاحب نهایه و کافی و غیر ایشان و گفته اند صوم رمضان فریضه است بر هر مسلمان مکلف ادای آن و قضای آن و صوم نذر و کفارات واجب ست و هر روزه که غیر ازین دو بود نفل بود و این تقسیم وجیز ست اما التقسیم در تحفة الفقها میگوید صوم شرعی چهارده نوع ست هشت از ان در کتاب مذکور ست یعنی در قرآن چهار متتابعه و آن صوم رمضان ست و صوم کفارت ظهار و صوم کفارت قتل و صوم کفارت یمین و چهار

دیگر صاحب وی مخیر ست اگر خواهد پیوسته دارد و اگر خواهد متفرق و آن قضای صوم رمضان ست و صوم متعه و صوم جزای
صید و صوم کفارت حلق و شش مذکور ست در سنت یعنی حدیث و آن صوم کفارت فطر ست در ماه رمضان عمداً و صوم
نذر و صوم تطوع و صوم واجب بسوگند چنانکه گوید سوگند بخدا که یک ماه روزه دارد و صوم اعتکاف و صوم قضای تطوع چون
فاسد گرداند آنرا و این قول عامه علما ست و امام شافعی رح درین مسایل در سه جا خلاف کرده است اول آنکه میگوید صوم
کفارت یمین متتابعه نیست دوم آنکه صوم اعتکاف واجب نیست سیم آنکه قضا صوم تطوع واجب نیست اما تفسیر بسیط
در کتاب الاشراف که آن کتابیست که ذکر کرده است در وی جمل کتب امام ربانی محمد بن حسن شیبانی رحمه الله در انجا میگوید صوم
بر چهل نوع ست از انجمله ده واجب ست و ده منهی و ده مرغوب و غیر از ینها ده دیگر پنج از ان تادیب و سه از ان اذن و دو
مباح اما آن ده که واجب ست روزه ماه رمضان و روزه قضای رمضان و صوم کفارت افطار در رمضان از خوردن
یا آشامیدن یا جماع کردن و صوم متعه و جزای صید و صوم نذر و صوم کفارت یمین و صوم کفارت ظهار و صوم قتل بخطا
و صوم کفارت حلق و صوم اعتکاف اما منهیات روزه روز شک در روز عید فطر و روزه عید الضحی و روزه ایام تشریق و صوم
صمت و صوم وصال و صوم عرفه در عرفات نزد شافعیه اما نزد علمای ما جایز ست و تخصیص روز شنبه و تخصیص روز جمعه و
صوم مسافر وقتی که بر وی حرج شود اما مرغوبات صوم محرم و صوم رجب و صوم شعبان و صوم شش روز از شوال و
صوم عشرهٔ ذی الحجه و صوم عرفه یعنی در عرفات و صوم ایام بیض و صوم دوشنبه و صوم یوم و افطار یوم و این روزهٔ
داود پیغامبر علیه السلام اما تادیب و آن صوم مسافر ست چون برسد و صوم حایض چون پاک شود و صوم نفسا چون
پاک شود و روزه کودک وقتی که بالغ شود و صوم کافر وقتی که اسلام آرد اما اذن یکی صوم زن باذن شوهر و صوم مملوک باذن
مولا و صوم مهمان باذن میزبان یعنی در نفل یعنی این سه طائفه را صوم نفل نشاید الا باذن این سه طایفه دیگر اما مباح و صوم
مباح دو است یکی مریض چون که قادر شود بر صوم دویم مسافر که قادر شود بر صوم والله اعلم این جمله از کتاب اشراف ست که جمل
کتب امام محمد ست رحمه الله اما فرایض صوم سه است شناختن وقت و نگاهداشتن آن و نیت باز ایستادن از خوردن
و آشامیدن و جماع کردن و از هر چیز که منافی صوم باشد از اول صبح صادق یا از وقت استطارت او چنانکه روایت محیط
است تا فرو شدن آفتاب در محیط و ذخیره میگوید اگر کسی گوید نیت کردم فردا روزه دارم انشاء الله یا گوید روزه دارم فردا
انشاء الله درین مسئله از اصحاب ما رحمهم الله روایتی نیست اما امام شمس الائمه حلوانی رح میگوید درین قیاس و استحسان ست
قیاس آنست که او صایم نمیگردد و استحسان آنست که صایم میگردد هم در محیط میگوید اکل سحر نیت ست مر صوم را و این
روایت منقول ست از امام نجم الدین عمر نسفی رح در ذخیره و تتقالی می آرد اگر آب در دهان او در آید در وقت غسل کردن و فرو رود
بحلق وی تباه نشود روزهٔ وی مگر آنکه عمداً آب در دهان خود ریزد و این روایت مروی از نصیر ست رحمه الله در فتاوی
ظهیریه می آرد نیز از نصیر که اگر غسل میکرد و آب بحلق وی در آمد روزهٔ وی تباه نشود در ذخیره و تتقالی میگوید چون نگاهدارد
در دهان خود چیزی را که خوردنی نباشد و بدرون وی فرو رود روزهٔ وی تباه نشود در محیط می آرد که طعامی را بر ریسمان بربست
و بحلق خود فرو گذاشت مادامی که آن طعام مسدود باشد بآن رشته روزه تباه نشود و اگر قطع شود از ان رشته در حلق نیز

چنین روایت کرده است از امام ابو یوسف رح در شرح امام شمس الائمه حلوانی رح در محیط می آرد که اگر غسل کرد پس آب در آمد
در گوش وی باتفاق روزهٔ وی تباه نشود در ذخیره و محیط و فتاوای واقعات صدر الشهید وغیر آن میگوید که اگر نیت کرد
پیش از فرو شدن آفتاب که فردا روزه دارد نیت وی درست نبود در ذخیره و محیط و کتاب غریب الروایه آورده که اگر نیت کرد در شب که روزه
دارد با مداد بعد ازان عزیمت کرد که روزه ندارد چون با مداد شد روزه داشت روزهٔ وی جایز نباشد زیرا که نیت اول شکسته شد برجوع
و بعد ازان عزیمت دیگر نکرد پس این روزه باشد خالی از نیت پس روزه نباشد در محیط میگوید اگر سحر طعام میخورد عدلی او را خبر کرد که
صبح شده است او التفات نمود و ترک طعام خوردن نکرد بر وی همین قضا بود و کفارت لازم نیاید از برای آنکه او پیش از اخبار اکل
کرده و روزهٔ وی فاسد شده بی کفارت پس لازم نیاید کفارت با کلی که بعد ازان یافت شود اما اگر پیش از اخبار طعام نمیخورد و
بعد از اخبار طعام خورد کفارت بر وی لازم شود والله اعلم از باب صوم چند مسئله که مهم بود اینجا یاد کرده شد در باقی مسایل
صوم رجوع بکتب فقهی باید کرد اما وظایف صوم و آن احتراز ست از هر چیز که نور روزه را ببرد و روزه را تیره کند از غیبت
و دروغ و سخن چینی و نظر در موضع زینت نسا و خیانت و فحش و دشنام و رفث و صخب و لغو و کل محرمات و مکروهات
لقوله علیه السلام من لم یدع قول الزور والعمل به فلیس لله حاجة فی ان یدع طعامه وشرابه یعنی هر کس
ترک نکند سخن دروغ و عمل را بوی پس خداوند را حاجت نیست باین که بنده ترک طعام و شراب خود کند یعنی قبول نکند خداوند
روزهٔ بنده را که ترک ازین ناشایستها نکند در صحیح بخاری و سنن ابو داود ابو عیسی و نسائی و ابن ماجه و کتاب حافظ عبد العظیم
منذری مصری می آرد که رفث را اطلاق کرده اند و جماع اراده کرده اند و اطلاق کرده اند و فحش اراده کرده اند و اطلاق کرده اند
و اراده کرده اند با و خطاب مرد مر زن را و آنچه تعلق بجماع دارد و بسیاری از علما برانند که مراد برفث درین حدیث فحش ردی
کلام ست اما صخب و سخب بصاد و بسین آواز بلند کردن و اضطراب اصوات ست در خصومت کردن کذا قال الحافظ عبد العظیم
المنذری القدسی رح در صحیح بخاری و کتاب حاکم ابو عبد الله نیشاپوری و کتاب ابن ماجه و نسائی و صحیح امام الائمه محمد بن اسحاق
بن خزیمه می آرد این حدیث را قال النبی علیه السلام رب صایم لیس له من صیامه الا الجوع ورب قائم لیس له
من قیامه الا السهر یعنی بسا روزه دار که او را از روزه داشتن فائده نیست الا گرسنگی و بسا نماز گذار که او را نفعی نیست از قیام
وی الا بیداری می آید بدین روایت که بسا روزه دار که نیست حظ وی از روزه داشتن جز گرسنگی و تشنگی چیزی دیگر نیست و از
قیام شب جز بیداری در اوسط طبرانی می آرد بروایت انس بن مالک رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود هر کس
ترک نکند خنا و کذب را حاجت نیست مر خداوند را باین که او طعام و شراب خود را بگذارد در نهایه میگوید خنا فحش ست در
قول و ابو هریره رضی الله عنه روایت میکند از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود روزه داشتن آن نیست که کسی از اکل و
شرب باز ایستد یعنی ترک خوردن و آشامیدن کند این ست و جز این نیست که روزه داشتن آنست که ترک لغو و فحش
کند پس اگر دشنام دهد ترا کسی بگوی بدرستی که من روزه میدارم یعنی تو نیز دشنام مده و بجواب مشغول مشو که آن از سفاهت
و خساست طبع میباشد که دشنام دهند تا در جواب آن دشنام شنوند قطعه دشنام دهد ترا خبیثی ؛ چاره چه بود بجز
شنیدن ؛ گر سگ بگزد ترا چه گوئی ؛ تو باز توانیش گزیدن ؛ بلکه باید مکافات وی به نیکوئی کنی که گفته اند شعر بدی را

بدی سهل باشد جزاءً اگر مردی احسن الی من اساء مقصود از روزه و سایر طاعات و عبادات رضای حق ست چون رضای او طلبی شایسته رحمت و رضای او شوی حکایت نقل ست که معروف کرخی رح روزه دار بود که در بازار بغداد میگذشت و روز بنماز دیگر رسیده بود سقائی آواز داد که رحم الله من شرب من مائی رحمت کند خداوند بر بنده که ازین آب من بیاشامد معروف آب از دست وی بستاند و بیاشامید اصحاب گفتند شیخا تو روزه دار بودی گفت آری ولیکن بدعای این سقا تبرک کردم چون معروف وفات یافت او را بخواب دیدند گفتند حق تعالی با تو چه کرد گفت مارا در کار دعای آن سقا کرد الهی باخلاص دوستان خود مارا بایشان بخش

فصل چهارم در فضیلت شهر رمضان و بیان مزد و ثواب روزه داران در وی

و در صحیح بخاری می آید بروایت ابو هریره رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود چون ماه رمضان شود درهای بهشت کشاده شود و درهای دوزخ بسته شود و شیاطین غل کرده شوند بغلهای محکم در صحیح مسلم بروایت دیگر چنان آمده است که درهای رحمت کشاده شود و درهای دوزخ بسته شود و شیاطین در زنجیرها درآورده شوند در کتاب امام الائمه محمد بن اسحٰق بن خزیمه رحمه الله می آرد این حدیث را بروایت سلمان فارسی رضی الله عنه که گفت روز آخر ماه شعبان رسول خدا صلی الله علیه وسلم خطبه کرد مارا پس گفت ای مردمان بدرستیکه سایه افگند بر شما ماه بزرگی مبارکی ماهی که در وی شبی ست که بهتر از هزار ماه ست فریضه گردانید خداوند روزهٔ این ماه را و تطوع گردانید قیام شبهای وی را هر کس تقرب جوید بالله تعالی درین ماه بخصلتی از خیر چنان باشد که فریضهٔ در غیر این ماه ادا کرده باشد و هر کس فریضه درین ماه ادا کند همچنان باشد که هفتاد فریضه در غیر این ماه ادا کرده باشد و این ماه صبر ست و ثواب صبر بهشت ست و ماه مواسات ست و ماهی ست که زیادت شود در وی رزق بندهٔ مؤمن هر کس درین ماه روزهٔ روزه داری را بکشاید گناهان وی آمرزیده شود و حق تعالی او را آزاد گرداند از آتش دوزخ و باشد مر او را مثل اجر آن روزه دار از غیر آنکه از مزد آن روزه دار چیزی کم شود گفتند یا رسول الله هر یک از ما نتواند که روزه روزه داری بکشاید و او را سیر طعام کند رسول علیه السلام فرمود که خداوند عزوجل این ثواب کسی را عطا دهد که روزهٔ روزه داری را بکشاید بیک خرما یا بیک شربت آب یا بیک چشانیدن شیر و این ماهیست که اول او رحمت ست و اوسط او مغفرت و آخر وی آزادیست از آتش دوزخ هر کس سبک گرداند از مملوک خود کارها را درین ماه بیامرزد خداوند تعالی مر او را و آزاد گرداند او را از آتش دوزخ پس بسیار گردانید درین ماه چهار خصلت را دو خصلت که بآن راضی گردانید پروردگار خود را و دو خصلت که بی نیاز نیستید شما از آن اما آن دو خصلت که رضای حق طلبید بآن کلمهٔ شهادت گفتن ست و آمرزش خواستن از حضرت وی و اما آن دو خصلت که از آن بی نیاز نیستید آنست که بهشت طلبید از پروردگار خود و پناه جوئید بوی از دوزخ و هر کس آبی دهد روزه داری را حق تعالی سیراب گرداند آن بنده را از حوض من که تشنه نگردد تا آن زمان که بهشت در آید ابو الشیخ بن حبان در کتاب الثواب خود می آرد باختصار سند و عبارت از آن چهار خصلت این ست لا اله الا الله نستغفر الله نسئالک الجنة و نعوذ من النار در کتاب حافظ جلیل ابوبکر بیهقی و در کتاب ترغیب حافظ عبد العظیم مے آید

بروایت ابو سعید خدری رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود چون شب اول رمضان شود درهای آسمان کشاده شود
هیچ دروازان در ها بسته نشود تا شب آخر رمضان و هیچ بنده مؤمن نباشد که در شبهای رمضان نماز گذارد الا آنکه بنویسد
خداوند تعالی او بهر سجده مر آن بنده را هزار و پانصد نیکوئی و بنا کند از برای وی خانه در بهشت از یاقوت سرخ مر آن خانه را شصت
هزار در باشد مر هر دری را از ان کوشکی باشد از زر سرخ مرصع بیاقوت سرخ پس چون بنده مؤمن اول روز از ماه رمضان روزه
دارد گناه همه سال وی آمرزیده شود و هر روز از روزهای ماه رمضان که روزه دارد حکم همچنین و هر روز از برای وی هفتاد هزار
فرشته آمرزش خواهند از وقت نماز بامداد تا فروشدن آفتاب و باشد مر آن بنده را بهر سجده که در ماه رمضان بیارد بروز
یا بشب درختی گردد در بهشت که پانصد سال باید تا سواری از سایه وی بگذرد در ترغیب حافظ عبد العظیم می آرد از امام
حلیمی که مقدم ست بر امام غزالی که تصفید شیاطین در ماه رمضان احتمال ایام دارد خاصه و از شیاطین مسترقه سمع مراد
باشد بدلیل آنکه ماه رمضان وقت نزول قرآنست بآسمان دنیا و کانت الحراسة قد وقعت بالشهب قوله تعالی
وحفظا من کل شیطان مارد پس زیادت گردانیدند تصفید را در ماه رمضان از برای مبالغه در حفظ و بیشاید که ایام و لیالی
هر دو مراد باشد و معنی آن بود والله اعلم که شیاطین را دست نیست بر فساد مسلمانان در ماه رمضان آنچنانکه در غیر ماه رمضان
است از برای اشتغال مسلمانان در وی بصیام که قمع شهوات ست و بتلاوت قرآن در کتاب ترغیب حافظ عبد العظیم
منذری قدسی می آید این حدیث بروایت ابو هریره رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم که چون شب اول رمضان شود
حق تعالی نظر کند برحمت بسوی بندگان خود و چون خداوند نظر رحمت کند به بنده هرگز او را عذاب نکند و در هر روز از روزهای
ماه رمضان حق تعالی هزار هزار عاصی را از آتش دوزخ آزاد گرداند چون شب بست و نهم رمضان شود آن مقدار که در همه ماه
رمضان آمرزیده است و آزاد گردانیده در ان شب آزاد گرداند و چون شب عید فطر شود ملائکه در اضطراب آیند و تجلی کند جل جلال
جبار بنور خود با آنکه حضرت او را وصف نتوانند کرد و اوصاف حق تعالی خطاب کند مر فرشتگان را در بامداد عید که مسلمانان در
مصلای عید باشند که ای ملائکه چیست مزد اجیر چون کار خود تمام کند ملائکه گویند خداوندا آنکه مزد او را تمام بدهند فرمان شود
که ای فرشتگان گواه باشید که من که خداوندم ایشان را بیامرزیدم و این حدیث را ابو القاسم اصفهانی روایت میکند در کتاب
خود و در کتاب الثواب ابو الشیخ بن حیان و در کتاب بیهقی و در ترغیب حافظ عبد العظیم می آید این حدیث بروایت شاه مفسران
عبد الله عباس رضی الله عنهما از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود بدرستیکه بهشت را آراسته میگردانند سال بسال از برای در آمدن ماه
رمضان چون شب اول رمضان شود بادی از زیر عرش الهی وزان گردد که آن باد را مثیره گویند برگهای درختان بهشت را بر
یکدیگر زدن گیرد و حلقهای در بهشت را در حرکت آرد آوازی شنوند از آنکه هرگز شنوندگان مثل آن آواز خوش نشنوده باشند
حوران بهشت بر غرفها بر آیند و در میان کنگرها بایستند پس منادی میکنند که هیچ طالبی هست که ما را از خداوند بخواهد پس
حوران گویند یا رضوان این چه شب ست رضوان بهشت بلبیک جواب گویند و گویند امشب شب اول ماه رمضان ست که حق
تعالی بکشاده است درهای بهشت را بر روزه داران امت محمد پس حق تعالی فرماید که ای رضوان درهای بهشت را بکشای
و ای مالک درهای دوزخ در بند بر روزه داران امت محمد صلی الله علیه وسلم و یا جبرئیل فرود آی بزمین و شیاطین را در بند

کن وغل کن ایشانرا با غلال در دریاها تا تباه نگردانند برامت حبیب من روزهٔ ایشان را پس حق تعالی بفرماید تا در هر شب
از شبهای ماه رمضان منادی ندا مے کند که هیچ سوال کنندهٔ هست که درخواهد تا عطا دهم اورا و هیچ آمرزش خواهنده هست
تا اورا بیامرزم و هیچ توبه کننده هست تا بدهم مطلوب وی کیست قرض دهد توانگری را که نیابند اورا فقر و کیست که قرض
دهد وفا کننده را که دهنده حقوق ست و از ظلم منزه است دیگر فرمود که خداوند تبارک و تعالی در هر روزی از روزهاے ماه
رمضان هزار هزار عاصی را از آتش دوزخ آزاد گرداند که کل ایشان مستوجب دوزخ گشته باشند چون روز آخر ماه رمضان
شود آن مقدار که از اول تا آخر ماه رمضان آمرزیده باشد دران روز بیامرزد و آزاد گرداند چون شب قدر شود امر کند حق
تعالی مر جبرئیل را علیه السلام تا فرود آیند با جمع انبوه از ملائکه بدنیا و با ایشان علم سبزی باشد آن علم را بر بام کعبه نصب کنند
و مر جبرئیل ع را هزار بال ست و ازان بال ها دو بال ست که نمی کشاید مگر در شب قدر پس آن دو بال خود را باز کشاید از مشرق و مغرب
عالم در گذرد پس جبرئیل ع ملائکه را بفرماید و روان کند بسوی مومنان تا سلام می کنند بر هر ایستاده و نشسته و نماز کننده و ذکر
گوینده و مصافحه میکنند با ایشان و آمین میگویند بر دعای ایشان تا آن هنگام که صبح طالع شود بعد ازان جبرئیل ع ندا کند
یا معشر الملائکة الرحیل الرحیل فرشتگان گویند ای جبرئیل ع چه حکم کرد خداوند تعالی در حاجتهای امت محمد علیه
السلام از مومنان جبرئیل ع گوید نظر کرد خداوند با ایشان درین شب پس عفو کرد از ایشان گناهان ایشان را مگر چهار گروه را
پس یاران گفتند یا رسول الله آن چهار گروه کیانند فرمود که مدمن خمر و عاق مادر و پدر و قاطع رحم یعنی آنکه از صلهٔ رحم
ببرد و مشاحن گفتیم یا رسول الله مشاحن کیست فرمود که مصارم یعنی قطع کرده از مومنی پس چون شب عید فطر شود آن
شب را لیلة الجایزه گویند چون بامداد عید شود برانگیزد خداوند تعالی در هر شهری از شهرهای مسلمانان فرشتگان را تا فرود آیند
بزمین و بر سر کویها بایستند پس منادی کنند باوازی که همه خلق بشنوند الا پریان و آدمیان که نشنوند پس فرشتگان گویند
ای امت محمد بیرون آیید بسوی عطای پروردگار کریم تا عطا دهد مر شما را مزد بزرگ و عفو کند از شما گناه بزرگ چون
بمصلای عید حاضر شوند حق تعالی خطاب کند که ای فرشتگان چیست جزای اجیر وقتی که تمام کند کار خود را ملائکه گویند
ای بزرگ خداوند ما و ای پروردگار ما جزای وی آنکه تمام دهند مزد وی را فرمان شود که ای فرشتگان بدرستیکه من که خداوندم
شما را گواه میگیرم گواه باشید که گردانیدم ثواب ایشان از روزه و نماز ماه رمضان رضای خود و مغفرت خود را پس فرمان
شود ای بندگان من بخواهید از من بعزت و جلال من که نخواهید امروز از من چیزی را در جمیع عمر خود از برای آخرت خود الا آنکه
عطا دهم شما را و نخواهید از برای دنیای خود مگر آنکه نظر کنم از برای شما یعنی روا کنم حاجت شما را سوگند بعزت من که بپوشم بر شما
گناهان شما را و پرده ستاری در پیش گناهان شما در آرم مادام که امید میدارید از من سوگند بعزت من که شما را رسوا نگردانم
در میان اصحاب حدود باز گردید آمرزیده و گناهان عفو کرده شده بدرستیکه شما را از خود راضی گردانم و من از شما راضی گشتم
پس فرح نمایند ملائکه و بشارت دهند مر یکدیگر را بآنچه عطا دهد خداوند این امت را وقتیکه افطار کنند از ماه رمضان یعنی
چون عید کنند خوشا حال امت محمد که این همه لطف و کرم از پروردگار ایشان درباره ایشان ست قطعه چون زخوان وصل
روزه بشکنم ؛ عید باشد روزگارم روز و شب ؛ تا بسالی منتظر موقوف عید ؛ با مه نو عید دارم روز و شب ؛ این فضیلت

ماه رمضان بود اما اجر صائمان ماه رمضان بشنو در صحیح بخاری می آید بروایت ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ از رسول خدا صلی اللہ
علیہ وسلم من صام رمضان ایمانا واحتسابا غفر لہ ما تقدم من ذنبہ یعنی ہر کس روزۂ ماہ رمضان بدارد و
آنرا برخود فرض بیند وثواب از خداوند تعالیٰ امید دارد آمرزیدہ شود گناہان گذشتۂ وی خطاب بے تفسیر ایمانا واحتسابا
بآن کردہ کہ تصدیق کند فرضیت روزہ را و رغبت کند در ثواب وی از برائی پاکی نفس خود را و غیر کارہ باشد مر روزہ یعنی
درازی روز و گرانی روزہ را کارہ نباشد بلکہ غنیمت شمرد طول ایام را از برائی بزرگی ثواب امام محیی السنہ در شرح السنہ می آرد کہ
قولہ احتسابا ای طلبا لوجہ اللہ تعالیٰ وثوابہ یقال یا فلانہ یحتسب الاخبار ویتحسبہا ای یطلبہا پس احتساب بمعنے
طلب باشد در ریاض الصالحین می آرد بروایت ابو سعید خدری رضی اللہ عنہ از رسول صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمود ہر کس در
ماہ رمضان روزہ دارد و بشناسد حدود وی را و نگاہدارد آنچہ می سزد کہ نگاہدارند آنرا آمرزیدہ شود گناہان گذشتۂ وی واین
حدیث ہمین عبارت در کتاب ابن خزیمہ وابو بکر بیہقی و کتاب ترغیب آمدہ است و نیز حافظ جلیل ابو بکر بیہقی در کتاب خود
و حافظ عبد العظیم در کتاب خود می آرند بروایت جابر بن عبد اللہ از رسول صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمود عطا دادہ شد بامت
من در ماہ رمضان پنج کرامت کہ عطا ندادند ہیچ پیغمبری را پیش از من یکی آنکہ چون شب اول رمضان شود خداوند عزوجل
نظر رحمت کند بہ بندگان خود و ہر بندہ کہ خداوند عزوجل باو نظر رحمت کند ہرگز او را عذاب نکند دوم آنکہ بوئی دہان روزہ
داران وقتی کہ شب میگذارند اطیب ست نزدیک خداوند از بوئی مشک سیم آنکہ ملائکہ روزہا و شبہای ماہ رمضان از برای
ایشان آمرزش میخواہند چہارم آنکہ امر کند حضرت پروردگار مر بہشت را کہ ای بہشت آمادہ وآراستہ باش از برای بندگان
من کہ زود باشد کہ ایشان را از رنج و محنت دنیا برہانم و بدار کرامت خود برسانم پنجم آنکہ چون روز آخر ماہ رمضان شود بیامرزد
خداوند عزوجل جمیع امت مرا کہ روزۂ ماہ رمضان داشتہ باشد مردی از میان یاران گفت کہ یا رسول اللہ آن شب
قدر باشد رسول علیہ السلام فرمود ونہ ای کہ کارکنان چون فارغ شوند از کار مزد ایشان آنگاہ دہند در کتب حدیث در فضیلت
ماہ رمضان و مزد روزہ داران در وی احادیث بسیار آمدہ است اما درین کتاب برین چند حدیث اکتفا کردیم الٰہی بحرمت ماہ
رمضان و روزہ داران ماہ رمضان نماز و روزۂ ما را قبول گردان و ہمہ را بہشت کرامت کن برضا و لقای خود برسان آمین رب العالمین

فصل پنجم در ذکر شب قدر و فضیلت دریافتن وی و بیان فرود آمدن ملائکہ و نزول رحمت حق و برکات در وی

در صحیح بخاری می آید بروایت ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ از رسول علیہ السلام کہ فرمود من قام لیلۃ القدر ایمانا
واحتسابا غفر لہ ما تقدم من ذنبہ یعنی ہر کس احیا کند شب قدر را و آن را اعتقاد دارد و طلب ثواب کند از
خداوند عزوجل آمرزیدہ شود ہر گناہ کہ او را از پیش گذشتہ و از فضیلت این شب ست کہ حق تعالیٰ او را در کلام مجید
خود یاد کردہ است قولہ تعالیٰ انا انزلناہ فی لیلۃ القدر وما ادراک ما لیلۃ القدر الی آخر السورہ یعنی بدرستیکہ

فرستادیم ما که خداوندیم قرآن را در شب قدر در تفسیر مدارک میگوید بزرگ گردانید حق تعالی قرآن را بانیکه اسناد انزال وی بحضرت
خود کرد اما اکتفا کرد بضمیر وی بدون اسم ظاهر وی از برای استغناست از تنبیه بر وی هم در مدارک میگوید که خداوند تعالی قرآن
را در شب قدر از لوح محفوظ بآسمان دنیا فرستاد بتمامه بعد از آن جبرئیل علیه السلام فرود می آورد بر رسول علیه السلام
تا در مدت بست و سه سال تمام قرآن فرود آورد در تفسیر وسیط می آرد از مقاتل که گفت الله تعالی قرآن را در شب قدر از لوح
محفوظ نازل میگردانید بمقدار آنکه جبرئیل در یک سال فرود می آورد بر رسول علیه السلام و این شب را لیلة القدر نام شد از برای آنکه
شب تقدیر امور است و قدر بمعنی تقدیر است یا لیلة القدر نام نهاده شد از برای شرف وی بر سایر لیالی قوله تعالی وما ادریك
ما لیلة القدر و نرسد درایت تو ای محمد بغایت فضل شب قدر یعنی تو ندانی شرف و فضیلت این شب را لیکن ما که خداوندیم از
برای تو بیان کنیم و نزد آنا گردانیم قوله تعالی لیلة القدر خیر من الف شهر شب قدر بهترست از هزار ماه که در وی شب قدر
نباشد در تفسیر مغنی می آرد که یعنی عمل کردن در شب قدر بهترست از عمل کردن در هزار ماه که در وی شب قدر نبود و در ریاض
الصالحین است که روز وی برابرست در فضیلت با شب وی در تفسیر وسیط می آرد که عطا روایت کرد از ابن عباس رضی الله
عنه که رسول را صلی الله علیه وسلم خبر دادند که مردی از بنی اسرائیل هزار ماه در سبیل خدا جهاد کرده بود رسول علیه السلام را
ازان معنی عجب آمد و تمنی در دل مبارک او پیدا شد که کاشکی در امت من مثل آن بودی مناجات کرد و گفت ای پروردگار من
امت مرا اقصر امم گردانیدی از روی عمر و اقل امم گردانیدی از روی عمل حق تعالی شب قدر بدو عطا داد و دل مبارک
حبیب خود را تقویت فرمود و گفت ای محمد شب قدر ترا دادم امتان ترا بعد از تو بهتر از هزار ماه جهاد بنی اسرائیل در سبیل خداوند تا
تا بروز قیامت در هر ماه رمضان در تفسیر مغنی می آرد که ابن عباس رضی الله عنهما گفت ملک سلیمان علیه السلام پانصد
ماه بود و ملک ذو القرنین نیز پانصد ماه بود یعنی شب قدر بهتر است از هزار ماه که دریابند از ملک سلیمان و ذو القرنین و بعضی
گفته اند شب قدر بهتر از ملک بنی امیه و آن هزار ماه بود از غیر زیادت و نقصان در تفسیر مغنی درین معنی می آرد که حکمت در
تخصیص هزار ماه آنست والله اعلم که روایت کرده اند از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود روزی چهار تن از انبیای بنی اسرائیل
هر یک هشتاد سال عبادت کردند خداوند را که یک طرفة العین در خدا عاصی نشدند و آن ایوب بود و زکریا و حزقیل و یوشع
علیهم السلام چون این حدیث بشنیدند تعجب نمودند از ان جبرئیل امین از حضرت رب العالمین در رسید و گفت یا محمد
امت ترا از هشتاد ساله عبادت این پیغامبران عجب می آید که یک چشم بر هم زدن در خدا عاصی نشدند بدرستیکه خداوند تعالی
فرستاد بر تو بهتر از ان آنگاه جبرئیل این آیت برخواند قوله تعالی لیلة القدر خیر من الف شهر نکته یکی از کبار علما
میگوید که حق تعالی فرمود شب قدر بهترست از هزار ماه و تفسیر نفرمود بچند مرتبه پس میشاید که بهزار هزار مرتبه بهتر از هزار ماه باشد
و زیادت نیز دیگر آنکه تفسیر نفرمود که از برای که بهتر از هزار ماه از برای صدیقان یا از برای عالمان یا عابدان یا غیر ایشان تا عالمیان
بدانند که این شب قدر بهتر از هزار ماه است از برای همه مسلمانان از مطیع و عاصی و دانا و قاصر و بنده و آزاد از مردان و عورتان
ایمان دار در مدارک میگوید سبب ارتقای فضل این شب باین غایت از برای آنست که در وی تنزل الملائکة و روح است
و فصل کل امر حکیم قوله تعالی تنزل الملائکة والروح فیها فرود آیند ملائکه و روح در شب قدر بآسمان دنیا یا بزمین

در تفسیر مکمل میگوید فرود آیند فرشتگان از هر آسمانی یا از سدرة المنتهی در مدارک میگوید روح جبرئیل ست که در شب قدر فرود آید
یا خلقی اند از ملائکه که نه بینند ایشان را مگر در شب قدر یعنی نزول نکنند بدنیا الا در شب قدر یا از روح رحمت حق تعالی مراد باشد
در تفسیر مکمل میگوید بعضی گفتند که روح خلقی اند مشابه فرشتگان و روبهای ایشان مانند رویهای آدمیان ست قوله تعالی
باذن ربهم من کل امر یعنی فرود آیند ملائکه بامر حضرت پروردگار از برای هر امر که قضا کند خداوند عزوجل از برای آن سال
تا سال آینده در تفسیر معالم التنزیل می آرد من کل امر الخیر والبرکة فهذا کقوله تعالی یحفظونه من امر الله ای
فائده
بامره قوله تعالی سلام هی ای ما هی الا سلامة یعنی تقدیر نمیکند حق تعالی در شب قدر مگر سلامت و خیر او قضا
میکند در غیر این شب هم آفت و هم سلامت را هم بلا و هم عافیت را در تفسیر معالم میگوید مجاهد گفت بدرستیکه در شب قدر
سلامتی ست که شیطان را درین شب استطاعت عمل بد نیست یا آنکه حادث گرداند در وی آدمی را در مدارک میگوید
ما هی الا سلام از برای کثرت سلام فرشتگان بر مؤمنان که ملاقی نشوند ملائکه در شب قدر با هیچ مرد و زن ایمان دار الا
آنکه سلام کنند بروی حتی مطلع الفجر تا وقت برآمدن صبح و محروم مانند از تشریف سلام و کرامت شب قدر کسانیکه کافر شدند
بخداوند عزوجل در تفسیر درر و کنز العباد میگوید ابی کعب رضی الله عنه گفت از رسول علیه السلام شنودم بدو گوش خود و
الا کر باد دو گوش من که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود شب قدر شب بست و هفتم رمضان ست در مصابیح و در شرح السنه
می آرد که ابی کعب گفت سوگند بدان خدای که قرآن را بمحمد علیه السلام فرستاد که شب قدر شب بست و هفتم رمضان ست
و استثنا نکرد در قسم خود گفتند بچه دانی گفت بعلامتی که رسول علیه السلام خبر داد ما را از آن و فرمود که طلوع کند آفتاب در
بامداد آن مثل طاسی و آفتاب را شعاع نباشد در مدارک نیز میگوید شب قدر شب بست و هفتم رمضان ست که ابو حنیفه
چنین روایت کرده از عاصم و عاصم از زر و زر از ابی بن کعب که قسم یاد کرد که شب قدر شب بست و هفتم رمضان ست و
علیه الجمهور در بعضی از تفاسیر می آرد از ابن عباس رضی الله عنهما که فرمود که شب قدر بست و هفتم رمضان ست بدلیل آنکه
حق تعالی لیلة القدر را درین سوره سه جا یاد کرده و حروف لیلة القدر نه است و سه نه بست و هفت باشد پس این معنی
دلالت میکند بر آنکه شب قدر بست و هفتم رمضان باشد در تفسیر معنی می آرد که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه مهاجر و انصار را
جمع کرد و سوال کرد از ایشان از شب قدر که کدام ست آن ابن عباس رضی الله عنهما گفت که ان الله وتر یحب الوتر
خداوند وتر ست یعنی او را جفت نیست دوست دارد وتر را یعنی عدد یرا که طاق بود و احب وتر نزد خداوند هفت ست عمر
رضی الله عنه گفت چگونه است آن لله در بوک ابن عباس رضی الله عنهما گفت حق تعالی آسمانها را هفت آفرید زمینها
را هفت آفرید و ایام را هفت آفرید آدمی را از هفت چیز آفرید و رزق او را از هفت چیز گردانید قوله تعالی و لقد خلقنا الانسان
من سلالة من طین الی قوله ثم انشأناه خلقا آخر الایه پس این آیت برخواند قوله تعالی انا صببنا الماء صبا
الی قوله فاکهة و ابا ای لا نعا مکم حتی الکلا فهی سابع السبع پس عمر گفت حسبک اما اهل علم بدین زاید کرده
اند و گفته اند اقالیم هفت ست و بحار هفت ست و طواف هفت ست و سعی هفت ست و رمی هفت ست و اعضا
هفت ست و سجده بهفت عضو است و از نسب هفت حرام ست و از سبب هفت حرام ست و از رضاع هفت

حرام ست و بلای ایوب علیه السلام بهفت ست و بعضی گفته اند بهفت سال و بهفت ماه و بهفت روز و بهفت ساعت بوده است مدت بلای وی و خطر ابوبکر بهفت سال بوده است و انزال قرآن بهفت حرف ست لا اله الا الله محمد رسول الله ہفت کلمہ است و حیوٰة ہفت ست ملائکه و جن و انس و شیاطین و بهایم و سباع و طیور و هوام و دریای دوزخ بهفت و اصحاب کهف بهفت اند و قرائت بهفت ست و سنبلات بهفت ست و ایام بهفت ست و ساعات بهفت ست و فاتحه بهفت آیت ست و دروی بهفت حرف نیست ثا و جیم و خا و زا و شین و ظا و فا و اولوالعزم بهفت اند ابراهیم و اسمعیل و ایوب و یعقوب و یوسف و موسی و عیسی و ملائکه بهفت صنف اند حمله عرش و مقربون و کرابیون و روحانیون و سفره و کتبه و برره و کواکب سیاره نیز بهفت ست زحل و مریخ و مشتری و عطارد و زهره و شمس و قمر و بعضی از اهل علم گفته اند فی قوله تعالیٰ فی لیلة مبارکة که از اول این سوره تا مبارکة بست و بهفت حرف ست یعنی این اعداد دلالت بران میکند که شب قدر شب بست و بهفتم باشد انا انزلناه فی لیلة مبارکة ای فی لیلة فیها الرحمة والمغفرة والبرکة وهی لیلة القدر المبارکة الکثیرة الخیر رسول صلی الله علیه وسلم فرمود هر کس در شب قدر یکبار سورهٔ انا انزلناه بخواند دوست تر باشد بنزد من از انکه قرآن را ختم کند در غیر این شب و یک تسبیح یا یک تحمید یا یک تهلیل که در شب قدر بگوید دوست تر باشد بنزد من از بهفت صد هزار تسبیح یا تحمید یا تهلیل در غیر این شب و قیام درین شب بمقدار آنکه راعی گوسفند را بدوشد دوست تر دارم از قیام یک ماهه و این حدیث در تفسیر مغنی ست و نیز در تفسیر مغنی می آرد بروایت کعب احبار رضی الله عنه که هر کس در شب قدر سه بار بگوید لا اله الا الله چون یک بار بگوید همه گناهان وی آمرزیده شود و چون بار دویم بگوید از دوزخ نجات یابد و چون بار سیم بگوید بهشت درآید در صحیح نسائی و ترمذی و ابن ماجه و غیر ایشان می آرد باسانید صحیحه از مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها که گفت از رسول خدا صلے الله علیه وسلم سوال کردم که یا رسول الله اگر شب قدر را بدانم در وی چه گویم رسول علیه السلام فرمود بگوی اللهم انك عفو تحب العفو فاعف عنی و در روایت کتاب عمل یوم و لیلة من ابن السنی چنانست که اللهم انك عفو فاعف عنی بدانکه ائمه تفسیر و فقهای امت متفق اند بر آنکه شب قدر از میان امت برگرفته نشده است و ثابت ست در هر ماه رمضان و او در دهه آخر رمضان ست اما اختلاف ست در آنکه آن کدام شب است بعضی گفته اند شب بست و یکم ست و این روایت ابو سعید خدری ست رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم در شرح السنه می آرد که امام شافعی رح گفت اصح اقوال و قوی ترین روایات نزد من آنست که شب قدر شب بست و یکم رمضان ست و بعضی گفته اند شب بست و سیم ست و این روایت عبدالله بن انیس ست و بعضی گفته اند شب بست و پنجم است و بعضے گفته اند شب بست و بهفتم ست و بعضے گفته اند شب بست و نهم است و این هر سه روایت از عبادة بن الصامت ست در یک حدیث از صحیح بخاری در ریاض الصالحین می آرد که شب قدر گردانست در دهه آخر رمضان و این روایت ابو قلابه ست و این از برای آنست که طالب وی شبهای بسیار زنده دارد تا بتحقیق او را دریابد والله اعلم و حدیث فضیلت شب قدر در فصل فضایل شهر رمضان که قبیل این فصل ست آورده شده بروایت ابن عباس رضی الله عنهما از انجا باز طلبد الٰهی بحرمت شب قدر ما مسکینان را توفیق دریافتن شب قدر کرامت فرمای و ثواب

در یا بندگان این شب روزی گردان یا اله العالمین و یا خیر الناصرین

فصل ششم در فضیلت صوم مطلق

بدانکه در کتب محدثان معتمد چون صحیحین و صحیح نسائی و ترمذی و غیر آن می آرد بروایت ابو سعید رضی الله عنه از رسول صلی الله
علیه وسلم که فرمود هیچ بنده نباشد که در سبیل خداوند یک روز روزه دارد الا آنکه دور گرداند خداوند تعالی بآن روز روی
آن بنده را از آتش دوزخ مقدار هفتاد ساله راه حافظ عبد العظیم در کتاب ترغیب خود میگوید بعضی گفته اند از سبیل خداوند
مراد جهاد ست و بعضی گفته اند عام ست از برای آنکه هر طاعت که واقع شود از برای خداوند آن در سبیل وی خواهد بود و
در صحیح ابن ماجه می آید بروایت ابو هریره از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود لکل شیء زکوٰة وزکوٰة الجسد الصوم و
الصیام نصف الصبر یعنی مر هر چیز را زکوٰة ست و زکوٰة جسد روزه است و صیام نیمهٔ صبر ست در بعضی از تفاسیر
می آرد درین آیت قوله تعالی اعلموا انما الحیوة الدنیا لعب ولهو الآیه از امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه که عمار یاسر را
گفت رضی الله عنهما که کل تمتعات دنیا شش چیز ست اکل و شرب و وقاع و لبس و مسکن و مرکب پس از اینجا معلوم
میشود معنی قول رسول الله صلی الله علیه وسلم که فرمود الصیام نصف الصبر زیرا که صیام در شرع باز ایستادن ست
از خوردن و آشامیدن و جماع کردن و این نصف تمتعات ستهٔ دنیوی است پس ثابت شد که صیام نصف صبر باشد ابن
عمر رضی الله عنهما روایت میکند از رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که اعمال بنزدیک خداوند هفت ست دو عمل که موجبانند
و دو عمل ست که بامثال خود ست و یک عمل ست که بده برابر خود ست و یک عمل ست که بهفت صد مثل خود ست و یک عمل
است که ثواب عامل آنرا جز خداوند کس نداند اما آن دو عمل که موجبانند یکی آنست که هر کس ملاقی شود بخداوند و شریک نیاورده
باشد باو چیزی را و حضرت او را باخلاص پرستیده باشد واجب شود مر آن بنده را بهشت و هر کس ملاقی شود با خداوند و
شریک آورده باشد با خداوند چیزی را واجب شود مر او را دوزخ اما آن دو که بامثال خود اند یکی آنست که هر کس بدی کند
جزا داده شود بمثل آن و هر کس نیت نیکو کند و بعمل در نیاورد جزا داده شود بمثل آن یعنی یکی را یکی دهند در هر دو صورت اما
آنکه ده برابر خود ست آنست که چون نیکوئی کند یکی را ده جزا یابد بخلاف بدی که یکی را یکی یا بدکما مر آما آن عمل که بهفت صد برابر
خود ست آنست که از مال حلال خود نفقه کند در سبیل خداوند هر درم و دیناری را که داده باشد هفت صد جزا یابد اما آن
عمل که ثواب آن عمل جز خداوند کس نداند آن روزه است که از برای خداوند است جزای وی جز خداوند کس نداند و این حدیث
در اوسط طبرانی و صحیح ابن حبان و کتاب بیهقی ست و در ترغیب حافظ عبد العظیم منذری قدسی نیز هست و در مسند امام احمد
می آرد باسناد لا باس بروایت حذیفه از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود هر کس بگوید لا اله الا الله و ختم کرده شود عمر وی
برین کلمه در آید در بهشت و هر کس روزه دارد یک روز از برای رضای خدا و ختم عمر وی بران شود در آید در بهشت و هر کس
که صدقه دهد از برای رضای خداوند و ختم عمر وی بران شود در آید در بهشت و در کتاب ابو القاسم اصفهانی می آید این
حدیث باین روایت که یا حذیفة من ختم له بصیام یرید به وجه الله عز وجل ادخل الله الجنة یعنی ای

حذیفه هر کس ختم وی بروزهٔ یک روز شود که بآن رضای حق خواسته باشد در آرد خداوند او را در بهشت در کتاب بیهقی می آرد
بروایت عبد الله بن عمر رضی الله عنهما از رسول علیه السلام که فرمود بدرستیکه مر روزه دار را نزدیک روزه کشادن وی هر آئینه
دعائیست که رد نشود عبد الله بن ابی ملیکه میگوید که از عبد الله عمر شنودم که در وقت روزه کشادن میگفت اللهم انی
اسألك برحمتك التی وسعت کل شیٔ ان تغفر لی زاد فی روایة ذنوبی ابو هریرهؓ روایت میکند از رسول صلی الله
علیه وسلم که فرمود سه گروه اند که دعای ایشان رد نشود دعای روزه دار وقت روزه کشادن و دعای امام عادل و دعای مظلوم و دعای مظلوم
را بردارد خداوند فوق غمام و کشاده شود درهای آسمان از برای دعای وی حضرت حق تعالی گوید سوگند بعزت من که مددگاری کنم ترا
واگرچه بعد از روزگاری باشد و این حدیث در موطای امام مالک و در صحیح ترمذی و ابن ماجه و ابن خزیمه است در کتاب بزار
می آرد که رسول علیه السلام فرمود سه گروه اند که سزاست که خداوند دعای ایشان را رد نکند دعای روزه دار تا روزه بکشاید
و دعای مظلوم تا مدد کرده شود و دعای مسافر تا باز گردد از سفیان عیینه سوال کردند از قول الله تعالی که فرمود کل عمل ابن
ادم له ان الصوم فانه لی یعنی همه اعمال فرزند آدم مر او راست الا روزه که آن مر است سفیان گفت چون قیامت
شود خداوند حساب بنده کند و ادا کند آنچه بر وی باشد از مظالم از سایر عمل وی تا باقی نماند مگر روزهٔ وی پس خداوند خصمان را بدهد بفضل
خود و بنده را بروزهٔ وی در آرد در بهشت پس ای برادر روزه را لازم گیر و اگر نتوانی باری گاه گاهی نفس را خلاف کن بروزه داشتن و نظر
کن که روزه را چه فائدهاست تا یکی در بند و اپه نفس باشی صد و بست و اند هزار نقطهٔ نبوت که بخلایق فرستاده اند همه بخلاف
نفس فرموده اند یک قدم بر متابعت نفس و هوا ننهاده اند و همیشه کمر مخالفت نفس و هوا بر میان جان بسته اند حکایت نقل ست
که مالک دینار رحمة الله علیه چهل سال در بصره بود هرگز خرما نخورد بعد از چهل سال آرزوی خرما در نفس وی پدید آمد و او منع میکرد
و نمیداد شبی آوازه داد که مالک خرما بخور و نفس را از بند بیرون آر مالک با نفس گفت اگر موافقت کنی با من یک هفته که هیچ
نخوری نه شب و نه روز ترا باین آرزو رسانم نفس موافقت کرد بعد از ان مالک خرما بخرید و بمسجدی شد تا خرما بخورد کودکی پدر
خود را آواز داد که ای پدر جهودی در مسجد شد بخرما خوردن پدر کودک چوب برداشت و بمسجد آمد مالک را دید خجل شد و در پایش افتاد
و گفت معذور دار که کودک غلط کرده است و شما را نشناخته است و نیز درین محله بروز جز جهودان چیزی نخورند باقی روزه دار
باشند کودک پنداشت که جهود یست مالک گفت ای عزیز تو خاطر فارغ دار که زبان غیب ست پس مالک گفت الهی خرما نخورده
نام جهودی بر من نهادی اگر بخورم خود با من چه کنی بعزت تو هرگز خرما نخورم حکایت نقل ست که رابعه عدویه رحمة الله علیها
پیوسته روزه داشتی یک بار یک هفته هیچ نیافت و عبادت کرد شب هشتم گرسنگی غالب شد و نفس فریاد برآورد که مرا چند
رنجانی ناگاه یکی در بزد کاسهٔ طعام آورده بود رابعه آنرا بگرفت و بنهاد تا چراغ آورد چون چراغ آورد گربه طعام ریخته بود در
تا کوزهٔ آب آرد چراغ بمرد کوزه برداشت و خواست تا آب خورد کوزه از دست وی در افتاد و بشکست رابعه آهی کرد
که بیم بود که خانه بسوزد گفت الهی این چیست که بر خستهٔ بیچاره میکنی آواز شنید که ای رابعه اگر میخواهی تا نعمت دنیا بر تو ریزم
اما اندوه خود از دل تو باز گیرم که اندوه من و نعمت دنیا با هم جمع نشود رابعه گفت چون این ندا شنیدم بکلی دل از دنیا
منقطع کردم گفتم خداوندا مرا بخود مشغول گردان تا کسی مرا از تو مشغول نگرداند الهی بحرمت صایمان و قایمان صیام

وقیام ما را قبول گردان و ما مسکینان را از متابعت هوا و نفس نگاه دار و حلاوت محبت خود کرامت فرمای یا اله العالمین و یا خیر الناصرین

باب پنجم در بیان حج و درین باب دو فصل است

فصل اول در فرضیت حج و فرایض و واجبات حج

بدانکه حج فریضه است و فرضیت حج بکتاب و سنت ثابت شده اما کتاب قوله تعالی ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا الآیه یعنی زیارت خانه کعبه پس حج امر خداوند فرض کرده اوست بر مردمان که ایشان را استطاعت و توانائی باشد زجاج میگوید موضع من در من استطاع خفض است بر بدل از ناس یعنی ولله علی من استطاع من الناس حج البیت یعنی مر خداوند راست بر کسانی که ایشان را زاد و راحله باشد اینکه زیارت کنند خانه کعبه را و حج بگذارند در حج البیت دو قرائت است کسر حا و این قرائت حمزه است و روایت حفص از عاصم و این اسم عمل است و سیبویه میگوید جایز است که مصدر باشد چون ذکر و علم اما فتح حا چنانکه باقی قرا خوانده و آن لغت اهل حجاز است و مصدر است بی خلاف اما آنچه گفتیم فرضیت حج بسنت ثابت شده در حدیث بنی الاسلام علی خمس مذکور است و نیز در تفسیر وسیط می آرد این حدیث را بروایت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود هر کس حج نگذارد و وصیت نکند بحج و حج نکنند از برای وی قبول نکنند در روز قیامت هیچ عمل وی را در تفسیر وسیط میگوید که معنی استطاعت موجبه مر حج را قوت است تا کسی را که زاد و راحله باشد مالک بود مر زاد و راحله را حج بر وی فریضه باشد و این قول شاه مفسران عبدالله بن عباس و مجاهد و سعید بن جبیر است و مذهب شافعی و احمد حنبل و اسحق راهویه رحمهم الله این است اما بمذهب امام اعظم رح حج فریضه است بر آزاد مسلم عاقل بالغ صحیح بینا که او را زاد و راحله باشد فاضل از آنچه مالابد وی است و از نفقه عیال وی تا وقت باز آمدن وی با امن راه هم و این روایت در هدایه فقه و عامه کتب فقهی مذکور است و ابو یوسف و محمد و شافعی رحمهم الله صحت را شرط نمیدارند از برای وجوب حج ضحاک مفسر میگوید چون این آیت نازل شد که ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا رسول علیه السلام اهل ادیان را جمع کرد پس خطاب کرد ایشان را و گفت بدرستیکه خداوند بر شما فرض کرد حج را حج بگذارید و فرمان بجای آورید مسلمانان قبول کردند و ایمان آوردند و باقی اهل ادیان انکار کردند و کافر شدند حق تعالی این آیت فرستاد قوله تعالی ومن کفر فان الله غنی عن العالمین و در شرایط حج مردان و زنان برابراند الا آنکه مر زن را شوهری یا محرمی نیز شرط است و این روایت در کافی و هدایه مذکور است اما فرایض حج سه است احرام و وقوف بعرفه و طواف زیارت و مواقیت احرام پنج است ذوالحلیفه و آن اهل مدینه راست و ذات عرق مر اهل عراق را و جحفه مر اهل شام را و قرن مر اهل نجد را و یلملم مر اهل یمن راست اگر احرام برین مواقیت مقدم دارد روا باشد و اگر موخر دارد جایز نبود و کسیکه داخل میقات بود میقات وی حل بود و کسی که در مکه بود میقات وی از برای حج حرم بود و از برای عمره حل بود والله اعلم اما واجبات حج پنج است وقوف بمزدلفه و سعی میان صفا و مروه و رمی جمار و طواف صدر و سر تراشیدن شرایط و فرایض حج و واجبات حج این بود و باقی مشروعات حج سنن و آداب

است در صحیحین می آید بروایت ابو هریره رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود العمرة الی العمرة کفارة لما بینهما
والحج المبرور لیس له جزاء الا الجنة ترجمه یعنی از عمره تا عمره کفارت میشود مر گناهان را که ما بین هر دو عمره از بنده در وجود
آمده باشد و حج مبرور یعنی حجی که بشرط شرع اداشده باشد آنرا هیچ جزای دیگر نیست الا بهشت در صحیح بخاری می آید بروایت ابو هریره
از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود هر کس حج اسلام بجای آرد از برای رضای حق و حدیث جماع نکند با زنان و فسق نکند باز گردد
همچون روزی که از مادر متولد گشته یعنی جمله گناهان وی آمرزیده گردد شعبی میگوید این ست و جز این نیست که گردانید خداوند
این مناسک را از برای آن تا مکفر گرداند بآن خطایای بنی آدم را **حکایت** در تذکرة الاولیا می آرد که عبد الله مبارک مروزی
رحمه الله در عشر ذی الحجه بصحرا بیرون رفت و در آرزوی حج میسوخت گفت اگر آنجا نیم باری اعمال ایشان بجای آرم که هر کس
متابعت ایشان کند در اعمال یعنی ناخن نچیند و موی لب باز نکند او را از ثواب حاجیان نصیب بود در این حال ناگاه پیره زنی
برسید عصابه بسته و عصای در دست گرفته گفت ای عبد الله آرزوی حج داری مرا از برای تو فرستاده اند با من همراه باش
تا ترا بعرفات رسانم عبد الله میگوید با خود گفتم سه روز مانده است مرا چون رساند پیره زن گفت ای عبد الله تو اندیشه مدار
کسی که سنت نماز بامداد بسنجاب گذارده باشد و فریضه بر لب جیحون و آفتاب بر آمدن را بمرو آمده باشد با وی همراهی توان
کرد گفتم بسم الله الرحمن الرحیم و قدم در راه نهادیم بر چند آب عظیم گذشتیم که جز بکشتی نتوان گذشت بهر آب که رسیدی مرا
گفتی چشم پیش کن چشم پیش کردمی چون بگشادمی خود را از آن طرف آب دیدمی مرا بعرفات رسانید چون از حج فارغ شدیم و طواف وداع
آوردیم مرا گفت ای عبد الله مرا اینجا پسریست و چندگاه است تا بریاضت و عبادت در غاری بسر میکند بیا تا او را ببینیم آنجا
رفتیم جوانی دیدم رنگ زرد و ضعیف گشته و نور از روی وی میتابید مادر را بدید در قدم وی افتاد و روی بر کف پای مادر مالید
و گفت ای مادر دانم که بخود نیامده اما خدا بت فرستاده است که مرا رفتن نزدیک رسیده است تا مرا دفن کنی پیره زن گفت
ای عبد الله توقف کن تا او را دفن کنیم جوان در حال وفات یافت او را بخاک دفن کردیم پیره زن مرا گفت یا عبد الله من
هیچ کاری دیگر ندارم باقی عمر بر سر خاک فرزند خود خواهم بود تو ای عبد الله بسلامت باز گرد چون سال دیگر باز آئی مرا نه بینی
من نیز مرده باشم مرا بدعای خیر یاد داری عبد الله گوید سال آینده چون بحج رفتم پیره زن نیز وفات یافته بود رحمة الله علیها
حکایت نقل ست که عبد الله مبارک سالی بحج رفته بود چون از حج فارغ شد در خواب دید که دو فرشته از آسمان فرود آمدند
یکی از دیگری پرسید که امسال چند تن بحج آمده اند گفت ششصد هزار بار آن فرشته پرسید که حج چند کس قبول کرده اند گفت
حج هیچ یک قبول نکرده اند عبد الله میگوید چون این سخن بشنیدم اضطراب در من پدید آمد گفتم صعب کاری که ششصد هزار بنده
بیازمند از اطراف و اکناف عالم بمشقت تمام بیابانها بریده و ریاضتها کشیده این همه ضایع شود و حج هیچ یک قبول نگردد

شعر گرد هی کفن پوش کالبده موی | همه مردگان لیکبا های هوی | ستوران پراگنده از هر طریق | و یاتین من کل فج عمیق

آنگاه فرشته گفت در دمشق مردیست نام وی علی بن موفق او بحج نیامده است اما حج او را قبول کرده اند و این ششصد
هزار حاجی را بدو بخشیده اند و در کار او کرده اند چون بیدار شدم یاران خود را وداع کردم و با قافله شام بدمشق رفتم و خانه وی
طلب کردم بنشانی بدر خانه وی آمدم و در بزدم شخصی بیرون آمد گفتم نام تو چیست گفت علی بن موفق گفت نام تو چیست گفتم

نام من عبدالله بن مبارک چون نام من بشنید نعره بزد و بیهوش شد چون بهوش باز آمد آن خواب باوی حکایت کردم و گفتم مرا
از حال خود خبر ده تا تو چه کار کردهٔ که حج ترا قبول کرده اند و ششصد هزار حاجی را در کار تو کرده اند گفت بدانکه من مرد کفشگری بودم
و سی سال بود که مرا آرزوی حج بود از پاره دوزی سیصد درم جمع کرده بودم و عزم حج داشتم سرپوشیده که در خانه است حامله
بود از خانه همسایه بوی طعامی شنید مرا فرستاد که از ان مقداری بستان بدر خانهٔ همسایه رفتم و آواز دادم بیرون آمد آنحال باو
بگفتم گریان شد و گفت ای علی بن موفق این طعام که ما ساخته ایم بر شما حلال نباشد بدانکه سه شبانه روز ست که کودکان من
طعام نیافته اند و در همه شهر دمشق هیچکاری نیافتم و کسی مرا کار نفرمود در از گوش مرده دیدم بحکم الضرورات تبیح المحظورات از ان
پارهٔ جدا کردم و از برائی طفلان طعام میسازم بر شما حلال نباشد چون این سخن بشنیدم دردی در باطنم پیدا شد گفتم بکعبه کجا
میرویم حج من اینجاست آن سی صد درم بدو دادم و گفتم این زاد کعبه بود بستان و بر اهل و عیال خود نفقه کن که حج من
اینست عبدالله گفت صدق الملك فی الرؤیا وصدق الملك فی الحکم والقضا قطعه طواف کعبه کنی هر کجا که دست
نهی ؛ چو نیک در نگری سنگ و گل بدست آید ؛ طواف کعبهٔ دلهای بینوایان کن ؛ که هر کجا که نهی پای دل بدست آید ؛ عزیزمن
دلهای شکستگان را دریاب در دمندان را خاطر جوی کن درماندگان را کار برآر که بحقیقت حج مبرور و عمل مقبول آنست طواف
کعبهٔ دل کن که آن از طواف کعبه زیادت ست قطعه تا بتوانی زیارت دلها کن ؛ کافزون ز هزار کعبه باشد یک دل ؛ اگر
حج پذیرفته خواهی دلی بدست آر ؛ بجان ملازم این آستانه باش ای دل ؛ که بار تن بدر کعبه بردن آسانست ؛ طواف کعبهٔ
دل گر میسر گردد ؛ بدانکه حج پذیرفته در جهان آنست و اگر نتوانی که رنجی از دلی برداری رنجی مرسان که این نیز کار تمام ست از آزار
دلها پرحذر باش که آزردن یکدل بناحق وبال وی از ویران کردن کعبه هفتاد بار زیادت ست چنانکه راوی روایت میکند که روزی
رسول صلی الله علیه وسلم نظر بخانه کعبه کرد پس فرمود ما اعظم حرمتك یا کعبة وحرمة مسلم اعظم من حرمتك
سبعین مرة فان رجلا لو هدمك سبعین مرة كان اهون عند الله تعالیٰ من ان یوذی مسلما یعنی ای
کعبه چه معظم و با قدر آفرید ترا حضرت پروردگار و حالانکه حرمت یک مؤمن هفتاد بار از حرمت تو زیادت ست بدرستیکه اگر
مردی ترا هفتاد بار ویران کند و سنگی از سنگی جدا کند وبال وی چندان نباشد که ایذای بمسلمان رساند فرد هزار بار پیاده طواف
کعبه کنی ؛ قبول حق نشوی گر دلی بیازاری ؛ آنگاه رسول علیه السلام فرمود اگر طاعت اهل آسمانها و زمینها یک بنده بیارد و
با سه گناه بحضرت پروردگار آید آن همه طاعت او را سود ندارد اول عجب یعنی خویشتن بینی دویم نومیدی از رحمت خدای
تعالی سیم آزردن مسلمانان قطعه هزار کنج عبادت هزار خوان کرم ؛ هزار طاعت شبها هزار بیداری ؛ هزار روزهٔ ماه و هزار
خلوت سال ؛ قبول حق نشود گر دلی بیازاری ؛ حکایت از شیخ ابوالقاسم حکیم رحمه الله سوال کردند که از گناهان کدام
گناه است که در وی خوف زوال ایمان بیشتر ست گفت سه گناه است یکی شکر ناگفتن بر یافت نعمت ایمان دویم
ناترسیدن از زوال ایمان سیم ظلم و آزار اهل ایمان شعر

مکن تا توانی دل خلق ریش		وگر میکنی میکنی بیخ خویش	
	الهی بحرمت ایمان و اهل ایمان که ما را ازین سه گناه و سایر گناهان نگاهدار		

فصل دویم در ذکر حرم محترم کعبه و شرف و فضیلت آن و قصهٔ بنای آن حرسها الله تعالی

قوله تعالی واذ جعلنا البیت مثابة للناس وامنا الآیه یعنی یاد کن ای محمدؐ وقتیکه گردانیدیم ماکه خداوندیم خانهٔ کعبه را مرجعی از برای آدمیان و مائمنی ابن عباس رضی الله عنهما میگوید مثابة معاذ او ملجاء واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی و بگیرید از مقام ابراهیم جای نماز گذاردن واتخذوا بفتح خا چنانکه قرات نافع و ابن عامرست خبر باشد و بکسر خا چنانکه قرات باقی قراست امر باشد ابن کیسان میگوید که رسول خدا صلی الله علیه وسلم بمقام ابراهیم علیه السلام بگذشت و عمر رضی الله عنه بادی بود گفت یا رسول اللهؐ این ست مقام پدر ما ابراهیم علیه السلام فرمود بلی یعنی مقام ابراهیم این ست عمر گفت گیریم اورا جای نماز کردن رسول علیه السلام فرمود که امر کرده نشدم بآن پس هم دران روز آفتاب فرو نشده بود که حق تعالی این آیت بفرستاد واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی در تفسیر ثعلبی می آرد که ائمهٔ تفسیر را خلاف ست درانکه مقام ابراهیم کدام ست ابراهیم نخعی میگوید حرم تمام مقام ابراهیم ست یمان میگوید مسجد حرام بتمام مقام ابراهیم ست قتاده و مقاتل و سدی میگویند مراد نماز ست نزدیک مقام ابراهیم که امر شد بنماز نزدیک وی و امر نشد بمسح و تقبیل وی قصه بنای حرم محترم کعبه در تفسیر کشف و بیان می آرد بروایت سعید بن جبیر از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت آن هنگام که ابراهیمؑ اسماعیلؑ و هاجرؓ را بمکه آورد و بگذاشت و مدتی بران برآمد و قبیلهٔ جرهمیون آنجا فرود آمدند و اسماعیل علیه السلام از ایشان زن خواست و هاجرؓ وفات یافت ابراهیمؑ اجازت خواست از ساره خاتون اجازت داد و شرط گرفت بر ابراهیمؑ که از مرکب فرود نیاید چون ابراهیمؑ آنجا رسید و هاجره خود وفات یافته بود بخانهٔ اسماعیلؑ آمد و زن اسمعیلؑ را گفت شوهر تو کجاست گفت اینجا نیست و بطلب صید رفته است و اسماعیلؑ از حرم بیرون رفته بود بصید کردن و صید کرده بود و بازگشته ابراهیم علیه السلام مرخاتون اسماعیلؑ را گفت نزد تو هیچ طعام و شراب هست که مارا بدان مهمانداری کنی گفت نزد من هیچ طعام نیست و هیچکس اینجا نیز نیست ابراهیمؑ گفت چون شوهر تو بیاید اورا سلام برسان و بگوی مر اورا که آستانهٔ در خود بگردان ابراهیمؑ این بگفت و برفت اسماعیلؑ باز آمد بوی پدر خود شنید از منکوحهٔ خود پرسید که هیچکس اینجا آمده بود گفت آری پیری آمده بود صفت وی کذا و کذا و بر سبیل سبکداشت وصف کرد اسماعیلؑ گفت آن پیر چه گفت ترا زن گفت او مرا گفت شوهر خود را از من سلام برسان و او را بگوی عتبهٔ باب خود را دیگرگون کن اسماعیلؑ چون این سخن بشنید فی الحال اورا طلاق داد و زن دیگر بخواست پس ابراهیم علیه السلام درنگ کرد آن مقدار که خداوند تعالی خواسته بود که درنگ کند پس اجازت خواست از ساره خاتون که برود و اسماعیلؑ را ببیند اجازت داد و شرط گرفت بر وی که فرود نیاید از مرکب خود ابراهیم علیه السلام بیامد تا بدر خانهٔ اسماعیلؑ رسید از زن وی پرسید که شوهر تو کجاست گفت بطلب صید رفته است و این زمان وقت آمدن اوست حالی بیاید انشاالله تعالی ای شیخ بزرگ فرود آی رحمك الله تعالی ابراهیم گفت طعامی هست نزد تو گفت آری هست شیر و گوشت داشت فی الحال بیاورد ابراهیم علیه السلام دعا کرد و اورا ببرکت اگر دران روز نان یا گندم یا جو یا خرما آوردی بیشتر زمین مکه گندم و جو و خرما بودی خاتون اسمعیلؑ گفت فرود آی تا سر ترا بشویم ابراهیم فرود نیامد و مرکب آنجا راند که مقام ست امروز و قدم راست خود بر وی نهاد نشان قدم وی در آنجا پدید آمد و قدم

چپ در رکاب داشت خاتون اسمعیل ع نیمه راست سر وی را بشست پس از آن پای راست در رکاب کرد و پای چپ بنهاد نشان قدم وی بر سنگ پدید آمد آنست مقام ابراهیم علیه السلام بعد از آن خاتون اسمعیل ع طرف چپ سر وی را بشست ابراهیم علیه السلام در وقت مراجعت گفت چون شوهر تو بیاید او را از من سلام برسان و بگوی عتبه باب خود را لازم گیر چون اسماعیل علیه السلام باز آمد بوی پدر خود شنید زن خود را گفت هیچکسی امروز بتو آمده بود گفت آری پیری آمده بود که بر روی از همه مردمان نیکوتر بود و خوشبوتر بود از همه کس و آنچه از وی شنیده بود باوی بگفت اسماعیل علیه السلام گفت بدان و آگاه باش که آن پدر من بود ابراهیم علیه السلام انس بن مالک رضی الله عنه میگوید در مقام ابراهیم علیه السلام دو نشان قدم مبارک وی را دیدم نشان انگشتان پای وی و پاشنه وی ظاهر بود و نشان کف وی محو شده بود از بسیاری که آنرا بسوده بودند مردمان یعنی دست بدانجا فرود آورده بودند در تفسیر وسیط و ثعلبی می آرد که نافع بن شیبه گفت نزدیک مقام شنودم از عبد الله بن عمرو بن العاص رضی الله عنه که سه بار گواهی داد و گفت گواهی میدهم بخداوند که از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که پیغمبر مود که رکن و مقام دو یاقوت اند از یواقیت بهشت ببرد خداوند نور آن هر دو را و اگر نبردی نور آنرا هر آئینه ما بین مشرق و مغرب بتافتی قوله تعالی و عهدنا الی ابراهیم و اسمعیل ان طهرا بیتی یعنی امر کردیم ما که خداوندیم ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام را و وصیت کردیم ایشان را که پاک دارید خانه مرا یعنی کعبه را یعنی بنا کنید کعبه را بر طهارت توحید سعید بن جبیر و عبید بن عُمیر و عطای خراسانی و مقاتل بن سلیمان میگویند یعنی پاک دارید ای ابراهیم و اسماعیل ع کعبه را از بتان و فجور و قول زور و مجاهد میگوید پاک دارید خانه مرا از شرک و اضافت کرد خداوند تعالی کعبه را بخود از برای تخصیص و تفضیل للطائفین والعاکفین والرکع السجود از برای طواف کنندگان و مقیمان و رکوع و سجود کنندگان کلبی میگوید طائفون آنها اند که از بلاد می آیند و عاکفون اهل مکه اند والرکع السجود اهل صلوٰة اند عطا میگوید چون طواف کند از طائفین باشد و چون نشسته باشد از عاکفین باشد و چون نماز میگذارد از رکع السجود باشد در تفسیر مغنی و ثعلبی و بسیاری از تفاسیر می آرد بروایت ابن عباس رضی الله عنهما از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود بدرستیکه خداوند تعالی در هر روزی صد و بست رحمت میفرستد برین خانه شصت رحمت از آن مر طواف کنندگان را و چهل مر نماز گذارندگان را و بست مر ناظران را قوله تعالی و اذ قال ابراهیم رب اجعل هذا البلد امنا الآیه یعنی یاد کن ای محمد وقتی که گفت ابراهیم در وقت مناجات ای پروردگار من بگردان این مکه را آمن جای از برای آدمیان ماء مونا فیه ایمن گشته اهل وی در وی وارزق اهله من الثمرات و روزی رسان اهل وی را از میوه ها یعنی از انواع حمل اشجار که میباشد من آمن منهم بالله والیوم الاخر آن کسانی را که ایمان آوردند از ایشان بخداوند و روز قیامت من بدل ست از اهله واو بدل بعض ست از کل اجابت کرد خداوند دعای ابراهیم را و فرمود قال و من کفر یعنی آن کسانی که کافر شد فامتعه قلیلا ثم اضطره الی عذاب النار ای ادخله فی الاخرة الی عذاب النار پس از آن در آرم او را بآتش دوزخ و بئس المصیر ای بئس المرجع عذاب النار بر جای بازگشتی است آتش دوزخ قوله تعالی و اذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت و اسمعیل و یاد کن محمد وقتیکه بر آوردند ابراهیم و اسمعیل اصول و بنای خانه را یعنی آن اصول که پیش از آن میبود و این قول ابن عباس است رضی الله عنهما ربنا تقبل منا گفتند ای پروردگار ما به پذیر از ما انک انت السمیع العلیم بدرستیکه تو خداوند شنوائی

بدعای ما دانائی آنچه در دلهائی ماست از نیتهای ما در تفسیر کشف و بیان می آرد که بیافرید خداوند تعالی موضع خانهٔ کعبه را پیش از زمین بدو هزار سال پس بوده همچون کفی بر سر آب پس باز کشید و بگسترانید زمین را از زیر وی چون آدم علیه السلام از بهشت بدنیا افتاد و آواز فرشتگان و تسبیح ایشان نمی شنود بخداوند تعالی بنالید از آن حال حق تعالی یاقوتی از یواقیت بهشت بفرستاد مر آن را دو در بود از زمرد سبز یک در بر طرف شرقی و یکی بر طرف غربی و در آن خانه قندیلها بود از بهشت و آن خانه فرود آمد در آن موضع که امروز خانهٔ کعبه است فرمان رسید که ای آدم فرستادم از برای تو خانه طواف میکن گرد وی چنانکه طواف میکردے گرد عرش و نماز میکن گرد وی چنانکه نماز میکردی گرد عرش و حجر الاسود را نیز بفرستاد الله تعالی و آن سفید بود از بسیاری که زنان حائض آن را ببسودند در جاهلیت سیاه شد و حجر الاسود نام نهادند پس آدم علیه السلام از زمین هند متوجه مکه شد و فرشته او را دلالت کرد بر آن خانه هر جا که آدم علیه السلام قدم نهادی آنجا آبادانی شد پس بمکه آمد و آن خانه را زیارت کرد و مناسک بجا آورد چون فارغ شد ملائکه پیش آمدند و گفتند قبول شد حج تو ای آدم بدرستیکه زیارت کردیم ما که فرشتگانیم این خانه را پیش از تو بدو هزار سال ابن عباس رضی الله عنهما میگوید آدم علیه السلام چهل کرت از هند بمکه آمد ماشی و آن خانه را زیارت میکرد پس ابتدای امر کعبه این بود و برین حال میبود تا بوقت طوفان نوح علیه السلام چون وقت آن رسید که طوفان شود حق تعالی فرشتگان را فرمود تا آن خانه را باسمان چهارم بردند و بیت المعمور آنست که قبله و معبد جای فرشتگان ست هر روز هفتاد هزار فرشته در آن در می آیند که تا بقیامت نوبت بایشان نمیرسد و حق تعالی جبرئیل را علیه السلام امر کرد تا حجر الاسود را در کوه ابو قبیس پنهان کرد تا از آب طوفان سالم ماند پس موضع کعبه خالی ماند از زمان نوح تا زمان ابراهیم علیهما السلام بعد از آن حق تعالی امر کرد ابراهیم را علیه السلام بعد از ولادت اسحق و اسماعیل علیهما السلام به بنا کردن کعبه و فرمود که ای ابراهیم ع بنا کن از برای من خانه که بپرستند مرا در وی و یاد کنند ابراهیم ع نمیدانست که کجا بنا کند از خداوند عز و جل درخواست تا بیان کرد از برای وی موضع کعبه را در تفسیر وسیط و تفسیر ثعلبی و غیر آن می آرد بقول سدّی مفسر که خداوند تعالے برانگیخت بادی را که او را خجوج گویند و مر او را صورتے بود و دو سر بود مر او را مانند سر مار تا گرد کعبه در آمد باندازهٔ اساس اول که پیش از طوفان نوح بود اما قول شاه مفسران عبد الله بن عباس و کلبی رضی الله عنهم آنست که خداوند تعالی ابرے بفرستاد باندازهٔ خانه آن ابر میرفت و ابراهیم علیه السلام در سایهٔ آن میرفت تا بمکه آمد و آنجا که موضع خانه است بایستاد و گفت ای ابراهیم ع بنا کن باندازهٔ من و کم و زیاد مکن پس بنا کرد ابراهیم علیه السلام خانه را باندازهٔ آن و بعضے از ائمه تفسیر گفته اند که حق تعالی جبرئیل ع را بفرستاد تا دلالت کرد ابراهیم ع را بر موضع خانه این ست که حق تعالی فرمود و اذ بوانا لابراهیم مکان البیت زجاج میگوید ای بیناله مکان البیت و نیز در وسیط می آرد که چون امر شد ابراهیم را علیه السلام ببنای خانهٔ کعبه ابراهیم نزد اسماعیل آمد علیهما السلام و گفت ای اسماعیل بدرستیکه خداوند مرا امر کرده به بنای کعبه اسماعیل ع گفت بجای آر امر پروردگار خود را ابراهیم گفت خداوند مرا فرموده که خانه بنا کنم از برای وی اینجا پس بنا کردند ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام خانهٔ کعبه را از پنج کوه طور سینا و طور زیتا و لبنان و جودی و حرا و قواعد خانه از کوه حرا بود ابراهیم علیه السلام بلغت سریانی سخن میگفت با اسماعیل ع و اسماعیل ع بزبان عربی جواب میگفت و هر یک می شناختند سخن یکدیگر را ابراهیم مر اسماعیل ع

را گفت هب لی کیبا ای ناولنی حجرا واسماعیل میگفت هاك الحجر فخذ چون ابراهیم علیه السلام بموضع حجرالاسود رسید اسماعیل را گفت بیار بمن سنگی نیکو که آن علمی باشد مردمان را اسماعیل سنگی بیاورد ابراهیم گفت سنگی ازین نیکوتر بیار اسماعیل رفت که بیارد از کوه ابوقبیس آواز آمد که ای ابراهیم بدرستیکه ترا نزد من امانتی است بگیر آنرا پس ابراهیم حجرالاسود را بگرفت و بجای وی بنهاد بعضی گفته اند حق تعالی مدد فرستاد ابراهیم را بهفت فرشته تا اورا مدد کردند بر بنای کعبه چون ابراهیم واسماعیل از بنای کعبه فارغ شدند گفتند ربنا تقبل منا انك انت السميع العليم در تفسیر وسیط و مغنی می آرد بقول ائمه تفسیر که چون ابراهیم علیه السلام از بنای کعبه فارغ شد جبرئیل بوی آمد و گفت حق تعالی میفرماید که ندا کن در عالم و بخوان مردمان را بحج چنانکه در کلام مجید خود فرمود واذن فی الناس بالحج الآیة ابراهیم گفت خداوندا آواز من نرسد بهمه جا فرمان آمد که ای ابراهیم از تو ندا کردن و از ما رسانیدن ابراهیم علیه السلام برآمد بر سر کوه و دو انگشت در گوش خود کرد و روی بچهار طرف عالم کرد و گفت یا ایها الناس کتب علیکم الحج الی البیت العتیق فاجیبوا ربکم یعنی ای آدمیان فرض کرده شد بر شما زیارت خانه کعبه این خانه قدیمی پس اجابت کنید پروردگار خود را جواب دادند آنانی که در صلبهای پدران و در رحمهای مادران بودند که لبیك اللهم لبیك در تفسیر وسیط می آرد که ابن عباس رضی الله عنهما فرمود که آن هنگام که امر کرد خداوند تعالی امر ابراهیم را علیه السلام بر سر کوه ابوقبیس برآمد و دو انگشت در گوش کرد و گفت یا ایها الناس اجیبوا ربکم فاجابوه بالتلبیة فی اصلاب الرجال و اول گروه که جواب دادند اهل یمن بودند کس حج نکند تا قیامت مگر آنکه جواب داده باشد در آن روز ابراهیم را علیه السلام قوله تعالی یأتوك رجالا وعلی کل ضامر والمعنی یأتوك مشاة ورکبانا یعنی بیایند بتو پیاده و سوار و هر کس بحج میرود چنانست که بسوی ابراهیم میرود ابن عباس رضی الله عنهما میگوید از رسول صلی الله علیه وسلم شنودم که فرمود کسیکه راکب بزیارت کعبه رود بهر قدمی که راحله وی میرود اورا هفتاد حسنه بود و آنکه پیاده رود بهر قدمی اورا هفتصد حسنه بود از حسنات حرم گفتند یا رسول الله حسنات حرم چگونه باشد فرمود هر حسنه صد هزار حسنه است یأتین من کل فج عمیق ای طریق بعید می آیند از راه دور در معنی این آیت میگوید قوله تعالی ولیطوفوا بالبیت العتیق که عبدالله بن زبیر روایت میکند از رسول علیه السلام که فرمود خداوند عزوجل خانه کعبه را بیت العتیق نام نهاد از برای آنکه آزاد گردانیده اورا از جبابره که هرگز هیچ جباری بروی ظفر نیافت هر کس آمد بتواضع و شکستگی آمد حسن میگوید البیت العتیق ای بیت القدیم و این قول ابن زیدست اما بیشتر مفسران بر قول اول ست **حکایت** در تذکرة الاولیا می آرد که عبدالله بن مبارک مروزی رحمه الله گفت در مکه جوان صاحب جمالی دیدم قصد کرد که در کعبه رود ناگاه بیفتاد و بیهوش شد چون بهوش باز آمد پیش او رفتم جوان شهادت آورد گفتم ای جوان ترا چه افتاد گفت بدانکه من ترسا بودم خواستم که خود را بتندی در کعبه اندازم تا جمال کعبه را مشاهده کنم هاتفی آواز داد تدخل بیت الحبیب فی قلبك معادات الحبیب روا داری که بخانه دوست درآئی دلی بر دشمنی دوست چون این آواز شنیدم مسلمان شدم الهی بحرمت ابراهیم خلیل و اسماعیل ذبیح و محمد حبیب و بحرمت حرم محترم کعبه بر ما رحمت فرمای و ما مسکینان را از مقبولان درگاه خود گردان تمام شد

فرایض حجهٔ اسلام بتوفیق الملک العزیز العلام

باب ششم در فروض کفایه و درین باب یازده فصل ست

فصل اول در اقسام و انواع فرایض و حکم هر یکی از ان

بدانکه فقیه ابو اللیث رح در بعضی از مصنفات خود آورده است که فریضها دو قسم ست فرض مؤبد و فرض موقت اما فرض مؤبد ایمان آوردن ست بجمیع شرایط وی و بر ایمان بودن و محافظت نمودن از ابتداء بلوغ تا بشام مرگ و این فرض ست که یک طرفة العین از وی خالی نمی توان بود زیراکه امر ست بدوام و محافظت نمودن بر ایمان قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا هل ادلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب الیم تؤمنون بالله والیوم الآخر الآیه یعنی ای مؤمنان دلالت کنم شما را بر تجارتی که برهاند شما را از عذاب دردناک که آن عذاب دوزخ سوزانست آن تجارت آنست که بگروید بخداوند و رسول وی و جهاد کنید در سبیل وی بمالهای خود و نفسهای خود تؤمنون بالله بلفظ مضارع یاد کرد و صیغهٔ مضارع از برای دوام استمرار میباشد پس این معنی امر بود بمحافظت ایمان تا آخر عمر و نفس بازپسین که ایمان منجی این است و قوله تعالی ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا الآیه پس استقامت بر ایمان فرض دائمی آمد و همچنین ترک همه مخالفتها و ترک همه اخلاق بد نیز فرض دائمی است از کفر و شرک و نفاق و ردت و بدعت و سائر معاصی از صغایر و کبایر و همه اخلاق ذمیمه و همچنین فرض مؤبد ست مر مکلف را تحصیل اخلاق حمیده از اخلاص و محبت حق و غیر آن از اخلاق پسندیده اما فرض موقت بر دو نوع ست فرض عین و فرض کفایه فرض عین آنست که بر هر فرد از افراد مؤمنان فرض باشد و باداء بعضی از ذمهٔ دیگران ساقط نشود چون نماز و روزه و زکوة و غسل جنابت و جهاد چون نفیر عام باشد و مانند آنکه هر یک ازان در وقت خود فریضه میشود در فرایض الاسلام می آرد که علمی که همیشه بر مکلفان فرض عین ست علم اوامر و نواهی است یعنی علم بفرمودهای خداوند و علم نهی کردهای وی اگر خواهی علم حال گوی زیراکه بندهٔ مؤمن در هر حال که باشد علم آن حال بروی فریضه می شود و در بعضی از کتب فقهی فریضها را ده شمرده فرض مؤبد و فرض موقت و فرض اعتقادی و فرض عملی و فرض عین و فرض کفایت و فرض خارجی و فرض داخلی و فرض تحقیقی و فرض تقدیری اما فرض مؤبد چون ایمان و متروک و اخلاق حمیده کما مر و فرض موقت چون نماز و روزه و غیره و فرض اعتقادی آنچه تعلق بقبول دارد و فرض عملی چون فرایض اعمال و معاملات و زواجر و فرض عین آنکه بر هر یک از مکلفان فرض باشد و فرض کفایت آنکه باداء بعضی از ذمهٔ بعضی دیگر ساقط شود چون رد سلام و جواب عاطس بیرحمک الله و غیر آن از فروض کفایه و فرض خارجی چون شرایط نماز و فرض داخلی چون فرایض درون نماز و فرض تحقیقی آنکه ثبوت وی بدلیل قطعی باشد چون حکم آب حیاض و ابار که فرض در وی تقدیریست **حکایت** از سلطان العارفین سوال کردند که فرض چیست و سنت چیست گفت فرض صحبت مولی و سنت ترک دنیا و هر کس این فرض و سنت دانست کار او تمام گشت از برای آنکه کلام خداوند دلیل ست بر صحبت مولی و سنت برهانست بر ترک دنیا هم گفت در سینهٔ ما در دارند که بایزید در خزینهای ما از طاعت مقبول و خدمت مبرور بسیارست اگر ما را خواهی ذل نفس باید و نیاز جان و شکستگی دلان نیازمند

که اگر نور یک دل از دلهای ایشان بر اهل زمین قسمت کنند همه دنیا منور گردد ای اسیر نفس و هوا وقت آمد که دل فاسد شده خود را بصلاح باز آری **حکایت** از ذو النون مصری رحمه الله سوال کردند که دل که تباه شود باری چه باید کرد تا بصلاح آید فرمود که پنج چیز باید اول لقمهٔ حلال دویم تلاوت قرآن سیم صحبت صالحان چهارم بیداری شب پنجم ناله و زاری سحرگاه **فرد** دل را باه صبح صفا ده که گفته اند ٭ آئینهٔ دل ست که روشن شود باه ٭ گفتند اگر باینها نشود گفت ادمان صوم یعنی روزه داشتن پیوسته و اگر باین نیز نشود افطار بنان خشک کند و نان خورش بگذارد گفتند اگر باین نیز نشود دیگر چه باید کرد گفت یک کار دیگر ماند که البته از ان نگذرد دل بصلاح آید گفتند آن کدام ست گفت آنکه یتیمان و شکستگان را بنوازد و دلهای ایشانرا دریابد تا ببرکت دعای ایشان حق تعالی دل او را بصلاح باز آرد **حکایت** نقل ست که یکی از بندگان بحج رفته بود گفت چون از حج فارغ شدم در مسجد حرام نشسته بودم ناگاه در خواب شدم جمال جهان آرای حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم را بخواب دیدم مرا گفت ای فلان بشهر دمشق رو بفلان محله در فلان سرای دوستی از دوستان ماست سلام ما بدو رسان از خواب بیدار شدم یاران خود را وداع کردم و گفتم شما بروید که مرا کاری دیگر پیش آمد با قافلهٔ شام پیوستم چون بشهر دمشق رسیدم بآن نشان آن سرای را پیدا کردم و در بزدم پیر نورانی بیرون آمد سلام کردم و گفتم از مکه می آیم رسول خدا ترا سلام رسانیده و خواب که دیده بودم باوی بگفتم پیر گریان شد از وی سوال کردم که تو چه عمل شایسته کرده که رسول خدا ترا سلام رسانید گفت بدان و آگاه باش که من از دین اسلام بیگانه بودم و بر دین گبری بودم و در دین گبری پسر و دختر را بیکدیگر میدهند و مرا پسر و دختر بود میخواستم که ایشان را بیکدیگر دهم سر روز گاوان و گوسفندان بسیار کشتم و طعامهای الوان ساختم و درین بودم که عقد کنیم برسم خود در همسایگی ما بیوه زنی بود و یتیمان داشت و ایام عسرت بود و طعام عزیز بود آن روز که طعامها ساخته شده بود آن ضعیفه بهانهٔ آتش گرفتن بخانهٔ ما در آمد آتش بگرفت و برفت و ما از جهت عداوت که با مسلمانان داشتیم آن ضعیفه را از ان طعامها هیچ ندادیم و او محروم باز گشت لحظهٔ دیگر باز آمد همچنین تا سه کرت آن ضعیفه می آمد و ما التفات نمیکردیم و نومید باز میگشت گفتم حال او معلوم کنم تا چندین چرا می آید در دهلیز سرای ایشان در آمدم آواز گریهٔ یتیمان او شنودم که میگفتند ای مادر یک بار دیگر برو شاید این بار مقدار کی از ان طعامها بتو دهند که سه روز ست که طعام نیافته ایم و دیگر طاقت گرسنگی نداریم آن ضعیفه میگفت ای جانان مادر سه کرت رفتم و آبروی خود ریختم دیگر نمیروم و ایشان همچنان زاری میکردند دردی در باطن من پیدا شد بخانه باز گشتم و خوانی از طعامها آراسته کردم و درمی چند نیز با آن بر دست یکی بدیشان فرستادم و خود باز در دهلیز سرای ایشان آمدم تا بشنوم که این زمان چه میگویند آن یتیم که از همه خوردتر بود آواز وی شنودم که میگفت ای برادران و خواهران این همسایهٔ ما با ما احسان کرد از مروت نبود که دست بطعام وی بریم و از برای وی دعا نکنیم گفتند راست گفتی چه دعا کنیم گفت از خداوند درخواهیم تا او را دین اسلام روزی کند که هیچ دعا بهتر ازین نخواهد بود دست برداشتند و گفتند خداوندا همچنانکه این همسایهٔ ما ما را عزیز کرد و طعام فرستاد او را با سلام عزیز گردان و هدایت فرست گفت سوگند بخدا که ایشان هنوز در دعا بودند که حق تعالی دل مرا بگشاد و مرا اسلام عطا کرد کلمهٔ شهادت بر زبان راندم و مسلمان شدم عمل خیر که از من در وجود آمد این بود تا بدانی که نفع رسانیدن و دلهای شکستگان دریافتن سبب

صلاح دل تباه میشود الهی بحرمت صالحان دل فاسد شدهٔ ما را بصلاح آر و ختم عمر ما را بر ایمان گردان

فصل دویم در فرض و واجب کفایه و انواع وی

بدانکه در قسم اعتقادات و اخلاق و نزوک فرض کفایه و واجب کفایت نمیباشد یعنی فرض و واجب این اقسام ثلاثه فرض و واجب عین می باشد و فرض کفایت و واجب کفایت در قسم اعمال و علوم میباشد پس فرض و واجب کفایت دو نوع باشد یکی از قبیل اعمال و یکی از قبیل علوم و حکم وی آنست که بکردن بعضی از کردن بعضی دیگر ساقط شود اما اعمالی که فرض کفایت است که چون بعضی بآن قیام نمایند از ذمهٔ دیگران ساقط شود و اگر هیچکس بجای نیاورد از مکلفان همه بترک آن عاصی شوند در هدایه و کافی و غیر آن میگوید جهاد فرض کفایت ست چون قیام نمایند بآن گروهی از دیگران ساقط شود و اگر هیچکس قیام ننمایند همه مکلفان آثم باشند بترک آن مگر وقتی که نفیر عام باشد آن هنگام فرض عین باشد بر کل آن مکلفان که بر سر ایشان آمده باشد در ذخیره میگوید اگر نفیر عام شود چون کافران بر مسلمانان لشکر کشند فرض عین شود جهاد بر کسانی که نزدیک باشند بایشان و قادر باشند بر جهاد اما در حق آن کسانی که دور باشند و نزدیکان بمدد ایشان محتاج نباشند فرض کفایت ست اما اگر محتاج باشند آن نزدیکان بآن دوران از جهة آنکه عاجز باشند از مقاومت بآن کافران یا خود عاجز نباشند اما از کاهلی جهاد نکنند این هنگام فرض عین شود بر کسانی که پیوستهٔ آن نزدیکان باشند و هم برین قیاس تا آن هنگام که فرض شود بر جمیع اهل اسلام شرقاً و غرباً و نماز بر میت همین حکم دارد یعنی چون کسی بمیرد در ناحیتی از نواحی شهری بر همسایگان و محلتیان اوست که قیام نمایند باسباب وی و بر کسی که دور ست بر وی نیست که قیام نماید باسباب وی مگر آنکه معلوم شود که آن نزدیکان ضایع بخواهند گذاشت حقوق وی را یا عاجز خواهند بود از ان این هنگام بران دوران باشد که قیام نمایند بحقوق وی و این همه در ترجمه روایت ذخیره است که سید جلال کرلانی رحمة الله در شرح هدایه نقل کرده است از ذخیره اما در هدایه میگوید الجهاد فرض علی الکفایة کالصلوٰة علی المیت و رد السلام یعنی رد سلام بر جماعت و در فقه اصحاب ما فرض کفایت داشته جواب عطسه کننده را چون جماعتی حاضر باشند و بیمار پرسیدن یکبار و بارهای دیگر سنت ست و بیمار پرسیدن را در خزانة الفقه و کتاب عقود یکبار فرض کفایت داشته و امر معروف کردن بوجه شرع و نهی منکر کردن هم بوجه شرع و نماز عیدین در یک روایت اما در کتب فقه شافعیه چون وجیز و تعلیق قانونی و حاوی و محرر و روضهٔ امام محی الدین نواوی و غیر آن مذکور ست که از فروض کفایت ست جهاد در سالی یکبار و احیای کعبه بزیارت کردن در سالی یکبار و اقامت حجتهای قهری بشمشیر و قیام نمودن باصول و قیام نمودن بفروع یعنی بعلم اصول و فروع و قیام نمودن بفتوی و تحصیل استعداد آن و قیام نمودن بدفع شبههٔ مبتدعان و دفع ضرر از مسلمانان و ازالهٔ فاقهٔ ایشان چون ستر عورت عاری و اطعام جایع و مددگاری فریاد خواهنده و قضا و مددگاری قاضی در استیفاء حقوق و امامت و تحمل شهادت و ادای شهادت و امر معروف و نهی منکر و قیام به پیشها که مهم ست و علم طب و حساب و تجهیز موتی که غسل وی ست و تکفین وی و نماز جنازه و دفن وی و صلاح معیشت و حسن معاشرت و جواب سلام بر جماعت یعنی چون جماعت حاضر باشند و کسی سلام کند بران جماعة فرض کفایه باشد جواب سلام وی گفتن در روضهٔ امام محی الدین

نوادی رحمه الله می آرد که نماز بجماعت و بانگ نماز و نماز عیدین نیز ازین قبیل ست یعنی از امور فرض کفایت ست آما علومی که فرض کفایت ست تحصیل آن در کتب فقه اصحاب ما رحمهم الله آمده است که دانستن شریعت و قرآن زاید بر انکه فرض عین ست فرض کفایت و ضرورت آنچه از مقدمات آن باشد از علوم عربیت نیز فرض کفایت ست و استاد این ضعیف از استاد خود جامع الفنون و العلوم مولانا عطاء الله خیوقی علیهما الرحمة چنین نقل کرد که علومی که تعلیم و تعلم آن می کنند سه قسم ست علوم شرعی و علوم ادبی و علوم حکمی اما علوم شرعی هفت ست علم تفسیر و علم قرات و علم تجوید و علم اصول فقه و علم فروع فقه و علم کلام و علم مکارم شریعت یعنی اخلاق که آنرا علم تصوف نیز میگویند مثلا چون علم اخلاص و علم توکل و علم رضا و علم خوف و علم رجا و باقی اخلاق پسندیده که آنرا منجیات میگویند و اضداد آنکه آنرا مهلکات میگویند چون ریا و کبر و عجب و بخل و حسد و حقد و غیر اینها ازین علوم مذکور بعضی فرض عین ست چنانکه در اول این فصل ذکر آن رفت و آن علومیست که دایم بدان حاجت است یا کثیر الوقوع ست و آنچه ازین جمله باقی ماند فرض کفایت ست جمیع آنکه احیانا مردم را بدان احتیاج می افتد مگر آنچه محض اصطلاحات هر قومیست که معرفت اصطلاح مردم از فرضیت بیرون ست اما از علوم ادبی که دوازده علم ست آنچه از مقدمات علوم شرعی است فرض کفایت ست چنانکه در احیاء العلوم گفته است و آن پنج علم ست علم متن لغت و علم ابنیه و علم اعراب و علم معانی و علم بیان ازین پنج علم آنچه مقدمات علوم شرعی ست که معروف چیزی از علوم شرعی بر معرفت آن موقوف ست آن فرض کفایت ست اما قسم سیوم که حکمیات ست علم طب و علم حساب فرض کفایت ست همچنانکه علم آهنگری و درودگری و رازگی و پیشهای که از مهمات آدمیان ست آن همه فرض کفایت ست چنانکه روایت آن بیشتر ازین از کتب شافعیه یاد کرده شد در حجة الاسلام غزالی رح نیز در احیاء العلوم چنین ذکر کرده است و الله اعلم این بود احکام فرض و واجب کفایت و انواع وی پس در تحصیل علوم دینی کوشش نمائی و آنچه ندانی بحکم فسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون از علمای دین پرورسوال کن که از تاریکی جهل بروشنائی علم خلاص توان یافت و با آنچه معلوم شود عمل کن که ثمرهٔ شجرهٔ علم عمل ست **فرد** بار درخت علم ندانم بجز عمل ❊ با علم اگر عمل نکنی شاخ بی بری ❊ الهی ما را توفیق علم و عمل کرامت فرمای و عاقبت بخیر گردان

فصل سیم در حقوق که مسلمانان را بر یکدیگر میباشد که بعضی ازان فرض کفایت

در صحیح مسلم می آید بروایت ابو هریره از رسول خدا صلی الله علیه وسلم که فرمود حق المسلم علی المسلم ست قیل و ماهن یا رسول الله قال اذا لقیته فسلم علیه و اذا دعاك فاجبه و اذا استنصحك فانصح له و اذا عطس فحمد الله فشمته و اذا مرض فعده و اذا مات فاتبعه یعنی حق مسلمان بر مسلمان شش ست یکی آنکه چون بینی اورا سلام کنی بروی و چون بخواند ترا اجابت کنی او را و چون طلب نصیحت کند نصیحت کنی وی را و چون عطسه زند و حمد گوید جواب گوئی ایرحمك الله و چون بیمار شود بپرسی وی را و چون بمیرد بجنازهٔ وی حاضر شوی این شش حق مسلمانان را بر یکدیگر میباشد باید که آنرا مرعی دارند در اربعین اسرار الاخبار محمد بن اسحق می آرد بروایت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه از رسول علیه السلام که فرمود للمؤمن علی المؤمن ثلثون حقا او لها یغفر زلته و یرحم عبرته و یستر عورته و یقبل

معذرته ویلبی دعوته ویشبع جوعته ویعود مرضه ویشهد میته ویشیع جنازته ویر رغیبته ویحفظ حرمته ویرعی ذمته ویقبل هدیته ویکافی صلته ویستکثر نعمته وینشد ضالته ویرد سلامه ویطیب کلامه ویشر انعامه ویصدق اقسامه ویکون معه ولا یکون علیه ویوالیه ولا یعادیه وینصره ظالما وینصره مظلوما ولا یشتمه ولا یخذله ویحب له من الخیر ما یحب لنفسه ویکره له من الشر ما یکره لنفسه هم در کتاب اسرار الاخبار می آرد بروایت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه که گفت از رسول صلی الله علیه وسلم شنودم که مؤمن ترک کند از حقوق برادر مسلمان چیزی را آن برادر مسلمان آنرا طلب کند در روز قیامت آن کس که ترک کرده باشد حق ویرا و حدیث این ست قال علی رضی الله عنه سمعت النبی صلی الله علیه وسلم ان المؤمن یترك شیئا من حقوق اخیه المسلم فیطالبه بها یوم القیمة بین یدی الله فیقضی له علیه پس ثابت شد که مؤمن را حق ست بر مؤمن بمجرد معرفت بلکه حقها ست پس چنان سزد که عاقل جمله را نگاهدارد تا بمطالبه روز قیامت در نماند پس تفصیل باقی حقوق در فصول واجبات اسلام بیاید انشاء الله که بیان کردن آنها دران فصول مناسب ترست و حقوق سته که در اول این فصل روایت کرده شد اینجا لایق تر نمود حق تعالی توفیق گذاردن و بجای آوردن کل حقوق ارزانی دارد بمنه وجوده

فصل چهارم در بیان سلام و احکام آن و ثواب سلام و رد سلام

بدانکه از ان شش حق که مسلمانان را بر یکدیگر میباشد اول آنست که چون یکدیگر را ببینند سلام کنند پس باید دانستن که سلام چگونه میباید کرد و معنی سلام چیست و بر که سلام باید کرد و بر که سلام نباید کرد و سلام کردن بهتر ست یا بر که بهتر و سلام چراسنت ست و جواب فرض و ثواب سلام کردن و جواب گفتن چیست و حکم سلام چیست اما آنکه سلام چگونه باید کرد بدانکه نزد امام اعظم رح و اصحاب وی سلام بلفظ معرفه باید کرد السلام علیکم معرف بالف لام باید گفت و تمسک امام اعظم رح آنست که حق تعالے در شب معراج بر حبیب خود چنین سلام کرد السلام علیك ایها النبی و رحمة الله و برکاته پس بنده باید که سلام موافق سلام خداوند کند و بقول امام شافعی رح سلام بلفظ نکره باید کرد یعنی سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین یعنی رضوان بهشت بر مؤمنان چنین سلام کنند چون باستقبال ایشان آیند یعنی ای درویشان ژنده جامه که در دنیا توانگران جواب سلام شما باز نمیداوند سلام حق بر شما باد پاک زیستید و پاک مردید و پاک آمدید همچنین پاک بسرای پاک درآمدید سلطان طریقت شیخ ابو اسحق ابراهیم شهریار کازرونی رحمه الله که بمجرد دیدار وی شانزده هزار فاسق توبه کردند و چهارده هزار بیگانه آشنائی یافتند و بدین اسلام درآمدند میگوید دوستان حق به بهشت رسند رضوان باستقبال بیرون آیند و سلام حق تعالی رسانند وایشانرا آستین کشان بسوی بهشت می برند ایشان آستین بر روی نهند و گویند خداوندا ما در دنیا چشم گریان از برای مرغ بریان نداشتیم عبادت از خوف دوزخ و امید بهشت نکردیم ما لقائ تو میخواهیم پس فرمان رسد که ای دوستان ما وعده گاه دیدار دار القرار ست شما قدم در صدر جنت نهید تا ما که خداوندیم بوعده وفا کنیم و رضا ولقای خود شمارا کرامت کنیم پس بیکی ازین دو لفظ سلام باید کرد اما آن نوع سلام که بعضی از عوام میکنند بالفاظ شکسته که آن نه معرفه است و نه نکره جواب فرض نمی شود بلکه جواب نگوید

از بجا می آرد آن سلام کننده و او را تعلیم باید تا سلام درست کند در فتاوی سراجی می آرد که سلام بلفظ جمع کند که مؤمن تنهائی باشد
یعنی ملائکه حفظ بادی اند و کرام الکاتبین و ملائکه حفظ بعضی گفته اند پنج اند بقول شاه مفسران عبدالله بن عباس رضی الله عنهما
صد و شصت اند و قیل غیر ذالک در ریاض الصالحین نیز حدیث می آرد که سلام بلفظ جمع باید کرد اما معنی سلام آنست که من
مسلمانم و تو از من سالمی و جواب سلام نیز همین معنی دارد اما آنکه بر که سلام باید کرد و بر که نشاید سلام کردن در کتب حدیث
می آید بروایت عبدالله سلام از رسول الله صلی الله علیه وسلم که فرمود افشوا السلام فاش دارید سلام را و این حدیث
مشهور ست و در حدیث دیگر فرمود که فاش دارید سلام را بر آنکه بشناسی و بر آنکه نشناسی که نقرؤا السلام علی من عرفت و علی
من لم تعرف پس بحکم کلام نبوی و حدیث مصطفوی سلام را فاش باید داشت بر همه مسلمانان الا بر زنان بیگانه که بر ایشان
سلام نشاید کرد و اگر ایشان سلام کنند جواب فرض نشود و بر اهل ذمه نیز سلام نباید کرد یعنی بر جهودان و ترسایان و اگر ایشان سلام
کنند جواب همین باید گفت که وعلیکم و برین زیادت نشاید کرد و این روایت در فتاوی خانی و بستان فقیه ابو اللیث است
اما زنانی که بر مردم حرام ابدی اند سلام کردن بر ایشان جایز باشد و اگر ایشان سلام کنند جواب فرض شود و زنانی که حرام سببی
اند بر مرد یعنی زنانی که بر مرد بسببی حرام اند که چون آن سبب نماند حلال شوند بر ایشان سلام نشاید کرد و اگر ایشان سلام کنند
جواب فرض نشود اما زنانی که بر مرد حرام اند بست و پنج اند ازینها هژده حرام ابدی اند و هفت حرام سببی اما آن هژده که حرام ابدی
اند هفت از نسب حرام اند یعنی مادر اول و دختر دوم و خواهر سوم و عمه چهارم و خاله پنجم و دختر برادر ششم و دختر خواهر هفتم و از رضاع همین هفت حرام اند زیرا که رسول
علیه السلام چنین فرمود یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب یعنی حرام میشود از رضاع آنچه حرام میشود از نسب و بیرون
از نسب و رضاع چهار زن دیگر حرام اند که ایشان نیز هرگز حلال نشوند و آن زن پدر است که موطوءه پدر را حکم مادر است و زن
پسر دوم مادر زن سوم و دختر زن چهارم این هژده زن حرام ابدی اند که هرگز حلال نشوند اگر بر ایشان سلام کنند روا باشد و اگر ایشان سلام
کنند جواب فرض شود اما آن هفت زن که حرام سببی اند یعنی بسببی از اسباب حرام اند که چون آن سبب نماند حلال شوند پنج بسبب
جمع اند و آن خواهر زن ست و عمه زن و خاله زن و برادر زاده زن و خواهر زاده زن جمع کردن در میان زن که در نکاح مرد
بود و میان یکی از اینها روا نبود مگر زن بمیرد یا اگر طلاق داده بود عدت وی منقضی گردد آنگاه ازین پنج زن هر کدام را که در عقد
خود در آرد جایز باشد اما ششم زن مشرکه است یعنی کافره که تا مسلمان نشود نکاح وی جایز نباشد قوله تعالی ولا تنکحوا
المشرکات حتی یؤمن اما نکاح اهل کتاب جایز ست یعنی مرد مسلمان را رواست که زن جهود یا زن ترسا را بعقد خود آرد
و وطی کنیزک جهود و ترسا که در ملک مرد مسلمان بود روا باشد هفتم نکاح کنیزک بنده بر سر زن آزاد روا نباشد برای حرمت زن
آزاد اما چون آن کنیزک آزاد شود عقد وی بر سر زن آزاد جایز باشد برین هفت زن سلام نشاید کرد و سلام ایشان را جواب
نمی باید گفت در فتاوای کبری می آرد که توانگر را از برای توانگری وی سلام نباید کرد و تعظیم نباید کرد که رسول علیه السلام
فرمود هر کس توانگری را از برای توانگری وی تعظیم کند چهار دانگ دین وی برود و اگر توانگر سلام کند جواب وی فرض شود اما
اگر سلام کند بر توانگر نه از برای توانگری وی جایز باشد و مثوب بود سوال بر کودکان سلام باید گفت یا نے جواب
فقیه ابو اللیث رحمه الله میگوید علما را درین خلاف ست بعضی گفته اند نشاید زیرا که جواب سلام فرض ست و بر کودکان چیزے

فرض نیست وبعضی گفته اند بر کودکان سلام باید کرد زیراکه رسول علیه السلام بر امیر المومنین حسنؓ وحسینؓ سلام کردی ودیگر آنکه چون بر کودکان سلام کند ایشان را تعلیم بود وادب بایشان آموخته بود **سوال** گروهی بفسق مشغول اند بر ایشان سلام باید کرد یا نی **جواب** بقول ابو یوسف ومحمد رحمهما الله نشاید زیراکه سلام رحمت خداوندست وایشان در حال فسق مستحق عقوبت اند نه مستحق رحمت وبقول امام اعظم رحمه الله بر ایشان سلام شاید کردن زیراکه سلام رحمت خداوندست ورحمت خداوند از برای عاصیانست ودیگر آنکه چون ایشان جواب گویند در عین معصیت طاعتی کرده باشند ونیز سلام کننده بر ایشان امر معروف کرده باشد پس اولی آن بود که بر ایشان سلام کنند **سوال** حکمت چیست که سلام گفتن سنت ست وجواب سلام گفتن فرض **جواب** آنست که از الله تعالی آمد که در شب معراج بی کام وبی زبان بر رسول خود سلام گفت پس سلام سنت الهی باشد وجواب سلام فرض آمد بنا بر آنکه جواب خداوند بر بنده فرض باشد **سوال** سلام گفتن بر مهتر ست یا بر کهتر **جواب** سنت سلام آنست که مهتر بر کهتر سلام کند وشهری بر دهی واشتر سوار بر اسپ سوار واسپ سوار بر خر سوار وخر سوار بر پیاده وایستاده بر نشسته واندک بر بسیار وخواجه بر غلام وبی بی بر کنیزک وپدر بر پسر ومادر بر دختر وهمچنین هر کس بجاه ونعمت زیاده باشد او ابتدا بسلام کند زیراکه رسول علیه السلام فرمود من این ادب از پروردگار خود آموختم واین روایت در صلوة مسعودی ست ودر مناقب العلوم نیز چنین گفته است وگفت که نعلین پوشیده بر پای برهنه سلام کند **مسئله** دو مسلمان بر یکدیگر سلام کردند وسلام هر دو برابر افتاد جواب بر هر دو فرض شود واگر سلام یکی موخر افتاد از جواب نیابت دارد وبر هیچ یک جواب فرض نشود **سوال** چون سلام سنت ست وجواب فرض چگونه است که ثواب سلام کننده بیشتر ست وحالانکه ثواب فرض زیادت میباشد **جواب** آنست که سلام کننده ابتدا کننده است بخیر لاجرم ثواب وی بیشتر ست وعکس این نیز آمده است اما ثواب سلام ورد سلام در کیمیا می آرد که چون دو مسلمان بر یکدیگر سلام کنند صد رحمت میان ایشان نازل شود نود آنرا بود که سلام کرده بود وده آنراکه جواب گفته باشد در صحیحین می آید که رسول علیه السلام فرمود هر کس بامداد از خانه خود بیرون آید وبر برادر مسلمان سلام کند حق تعالی او را ثواب آزاد کردن بنده بدهد ودر حدیث دیگر می آید که چون دو مسلمان بایکدیگر ملاقی شوند وسلام کنند ومصافحه کنند ویکبار بر من صلوات فرستند از گناه پاک شوند همچون روزی که از مادر آمده باشند در عیون فردوس الاخبار می آرد بروایت تمیم داری رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود اول من عانق خلیل الله ابراهیم علیه السلام وکان قبل ذالک السجود هذا یسجد لهذا وهذا یسجد لهذا فجاء الاسلام بالمصافحة یعنی اول کسیکه سنت معانقه نهاد ابراهیم خلیل بود علیه السلام وپیش ازان یعنی از زمان آدمؑ تا زمان خلیل علیهما السلام تحیت مردمان سجده کردن بود او این را سجده کردی واین او را سجده کردی چون نوبت دولت حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم رسید مصافحه سنت اسلام شد معانقه سنت خلیل آمد ومصافحه سنت حبیب در کشاف می آرد در آخر سورة الفتح که در مصافحه اختلاف نیست فقها را اما در معانقه امام اعظم رحمه الله مکروه داشته وابو یوسف رخصت داده است در تفسیر ثعلبی می آرد در آیت هدی للمتقین ودرین معنی سی قول میگوید که تقوی چیست ومتقی کیست ازان اقوال یکی آنست که فضیل عیاض رحمه الله میگوید تقوی آنست که دوست داری از برای مسلمان آنچه دوست داری از برای نفس خود اما قول شیخ جنید

رحمه الله

رحمه الله آنست که کمال تقوی دران نسبت که یعنی گفته کمال تقوی درانست که دوست داری از برائی برادر مسلمان بیش ازانکه دوست داری از برائی نفس خود ودرین معنی اقتدا بسری سقطی رحمه الله باید کرد که چون مسلمانی اورا سلام کردی او روی خود ترش کردی آنگاه جواب گفتی سبب آن پرسیدند گفت مرا حدیث رسیده است از رسول علیه السلام که فرمود چون دو مؤمن بریک دیگر سلام کنند صد رحمت میان ایشان فرود آید نود آنرا بود که روی خود کشاده دارد وده آنرا بود که روی خود ترش کند من روی خود ترش میکنم تا آن نود رحمت برادر مسلمان را بود که اگر من روی خود کشاده دارم آن نود رحمت مرا باشد من خود را بهتر از برادر مسلمان خود خواسته باشم زهی انصاف مردان وکمال دین داران ونیک خواهی ایشان مر مسلمانان را **حکایت** در تذکرة الاولیا می آرد که رابعه رحمة الله علیها گفت اگر فردای قیامت حق تعالی فرماید که ای کنیزک درگاه ما چه میخواهی تا ترا عطا دهم گویم خداوندا آن میخواهم که معدهٔ دوزخ را بلقمه وجود من پر گردانی تا این مشت خاکسار با دپیما بآب وی من از آتش دوزخ بی گزند شوند **شعر** در دل دارم گز سر جان برخیزم ؛ واندر قدم سگان کویت ریزم ؛ ای عاصیان خوش باشید که ازین سخن بوی امید واری می آید وقتی که ضعیفه را این رحم ست بر بندگان وی با وجود آنکه صفت آدمی لئیمی ست او که اکرم الاکرمین ست برحمت کردن سزاوارتر باشد هرچند گناه بندگان بسیارست اما رحمت او ازان بیشترست **فرد** خوف هیبت زدل عاصی فاجر برود ؛ گر بیان کرم لطف نوال تو کنیم ؛ اما حکم سلام آنست که روایت میکند عبدالله سلام از رسول علیه السلام که فرمود یا ایها الناس افشوا السلام واطعموا الطعام وصلوا الارحام وصلوا باللیل والناس نیام تدخلوا الجنة بسلام عبدالله بن سلام روایت میکند که آن روز که رسول علیه السلام بمدینه درآمد اول حدیث که از لفظ مبارک آنحضرت شنودم این حدیث بود ومعنی حدیث آنست که ای مردمان فاش دارید سلام را وبدهید طعام را وبپیوندید بخویشان یعنی نگاه دارید حق خویشان را ونماز گذارید شب وقتی که مردمان در خواب باشند تا در آئید به بهشت بسلامت وبی آفت واین حدیث در صحیح ترمذی وریاض الصالحین ومشارق ومصابیح مذکور ومسطورست هرکس فاش دارد سلام وعمل کند آنچه درین حدیث ست تمام بشارت یابد بدخول دار السلام اللهم انت السلام ومنك السلام تبارکت یاذا الجلال والاکرام

فصل پنجم در تشمیت عاطس بیرحمك الله وحکم آن

بدانکه چون مسلمانی عطسه زند وحمد گوید فرض شود بر شنوندگان که جواب گویند بیرحمك الله یا مثل آن چون یک کس جواب گوید از ذمهٔ دیگران ساقط شود اما ثواب همان یک کس را بود واگر هیچ یک جواب نگویند همه عاصی شوند اما جواب عاطس تا سه کرت فرض شود چون از سه کرت درگذرد جواب فرض نشود که آن زکام وفعل بادست نه عطسه معتادست در صحیح بخاری می آید بروایت ابو هریره رضی الله عنه از رسول علیه السلام که فرمود ان الله یحب العطاس ویکره التثاوب یعنی بدرستیکه خداوند دوست میدارد عطسه را ومکروه میدارد تثاوب را یعنی فاژه را پس چون عطسه زند وحمد گوید واجب شود بر هر مسلمانی که بشنود که جواب گوید در ترغیب الصلوٰة می آرد که چون زن اجنبیه که مشتهات باشد عطسه زند جواب وی فرض نشود واگرچه

حمد گوید بلکه جواب نباید گفتن واگر گوید در دل خود گوید یا آهسته گوید واگر بهره زنی غیر مشتهات باشد اگر جواب گوید شاید در صحیح مسلم می آید بروایت ابو موسی اشعری رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود چون عطسه زند یکی از شما وحمد گوید خدا یرا جواب گوئید او را واگر حمد نگوید جواب مگوئید او را در صحیح بخاری می آید بروایت ابو هریره رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود چون عطسه آمد یکی از شما را پس بگوید الحمد لله وبگوید او را برادر وی یا صاحب وی یرحمك الله وبگوید یهدیكم الله ویصلح بالكم الهی همه را توفیق نگاهداشتن حد شرع کرامت فرمای

فصل ششم در اجابت دعوت وحکم آن

بدانکه از حقوق سته که مسلمانان را بر یکدیگر ست یکی اجابت دعوت ست زیرا که در صحیحین آمده است بروایت ابن عمر رضی الله عنه از رسول علیه السلام که فرمود اجابت کنند این دعوت را چون بخوانند شما را از برای آن ودر حدیث دیگر آمده است که چون شما را بدعوت خوانند اجابت کنید وبروید بآن دعوت پس اگر مفطر باشید بخورید واگر صایم باشید دعا گوئید وباز گردید در صحیح بخاری می آید بروایت ابن عمر رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود ان دعیتم الی كراع فاجیبوا یعنی اگر خوانده شوید بسوی پاچه گوسفند اجابت کنید ونیز روایت کرده اند از رسول علیه السلام که فرمود اذا دعیتم بكراع الی كراع بلا كراع فاجیبوا یعنی چون بخوانند شما را از برای یک کراع بسوی کراع که قریه ایست از قرای مدینه اگر بی مرکب باید رفت اجابت کنید اما حال صحت وضعف این حدیث برین فقیر موقوف ست ودر خلاصه طیبی واصول ابن ماجه وغیر آن از اصول حدیث میگوید اقسام حدیث سه است صحیح وحسن وضعیف وانواع وی سی وذکر آن تمام در قسم پنجم از اقسام این کتاب که قسم علم ست بیاید انشاء الله تعالی وشیخ المحدثین شیخ شمس الدین جزری علیه الرحمه در بدایه خود اقسام حدیث را چهار ذکر کرده صحیح وحسن وضعیف وصالح از برای عمل فی الجمله حدیث اذا دعیتم بكراع تا کدام نوع از ان سی نوع باشد پس اجابت باید کرد دعوت مسلمانان را وقتی که آن دعوت ولیمه باشد یا مثل آن ودر آنجا بدعتهای سیئه ومنکرات نباشد وفقها را اصلی است که چون بسنتی عمل کنند ودر ضمن آن بدعتی حاصل شود ترک سنت به از آوردن بدعت باشد چنین یاد کرده است ودر ترغیب الصلوة وبعضی گفته اند چون بدعت ومنکر بران مایده نباشد اجابت باید کرد هرچند دران منزل منکر بود وبدعت زیرا که باین که در جای بدعتی بود ترک سنت نتوان کرد اما اگر بدعت ومنکر بر مائده بود اجابت کردن وحاضر شدن بران مائده روا نبود وامام اعظم رح میگوید یکبار باین مبتلا شدم اما صبر کردم یعنی بدعوتی که در آنجا بدعت بود مبتلا شدم اما بدعت بر مائده نبوده است نظر کن که درین روزگار در دعوتها وجهانیهای بعضی از مردمان چه بدعتها ونامشروعها میرود مثل دعوت ختان وغیر آن که سراپا را جامه میگیرند ودف ونی میزنند مسخرگان مسخرگی میکنند وطشت مینهند وررود وسرود میگویند وزنان نامحرم بنظاره میروند واز ان فسادها حاصل میشود وخمر میخورند وگاوان برچوبها وتختها می بندند وبر سر دست بد انجا می برند از برای رضای صاحب آن سور وتعظیم آن کار ورضای حق را میگذارند اینها همه از رسوم جاهلیت وهواپرستی است وحالانکه هرکس به نیت تعظیم کاری یا تعظیم مخلوق گاو وگوسفند کشد کافر شود وآن حرام ومردار بود نتوان خوردن ای بسا مسلمان که بجنان جائی روند وکافر بیرون آیند نعوذ بالله

پس بچنان مجلسها نباید رفت مگر از برای نهی منکر که آنها همه باطل و نامشروع ست و مایهٔ ضلالت و گمراهی است و با این همه آنرا کار خیر نام می نهند و کافر میشوند و خبر ندارند و اگر دران قصد احیای سنت دارند چرا در وقت استنجا و قص شارب این بی ترتیبهای خود را که ترتیب نام نهاده اند بجای نمی آرند چون یک سنت این ست و یکی آن پس معلوم شد که اینها همه از ناز پروردگی و هوا پرستی است از چنان مجلسها پرحذر باید بود و از چنان کارها دور و همچنین دعوت که از برای میت دهند برسم و ناموس و ریا و سمعت که اگر ما چنین نکنیم مردمان گویند او از مردهٔ خود حساب نداشت بدان دعوت رفتن و از ان دعوت خوردن مکروه است و در دافعات بخاری می آرد که سیپاره دان خوانی از برای مرده مکروه است و مراد ازین روایت آن طعام ست که بعد از خواندن سیپاره دان میدهند اما صدقه که از برای میت که از وجه حلال بدرویشان مستحق دهند پسندیده است و شرع بآن وارد ست و تمامی سخن در باب دعوت در فرایض خمسهٔ معیشت بیاید هم درین قسم انشاء الله تعالی در فصل شرایط مهانداری و ادب طعام خوردن الهی همه را از بدعت و ریا و سمعت و رسوم جاهلیت نگاهدار

فصل هفتم در نصیحت و شرائط و آداب آن

بدانکه یکی از حقوق مسلمانان نصیحت کردن و نیک خواهی است چون طلب نصیحت کند که رسول علیه السلام فرمود هر کس بپوشد و پنهان دارد علمی را که نزد او باشد روز قیامت لگامی از آتش دوزخ بر سر وی کنند و در صحیح بخاری بروایت ابن عمر رضی الله عنه می آید از رسول علیه السلام که فرمود بلغوا عني ولو آية برسانید از من اگرچه یک آیت باشد و رسول ع فرمود الدين النصيحة یعنی دینداری نیکخواهی ست گفتند از برائی که یا رسول الله م فرمود که لله ولكتابه ولرسوله ولائمة المسلمين وعامتهم یعنی از برائی خداوند و از برای کتاب وی و از برائی رسول وی و از برای ائمه اسلام و عامه ایشان در انوار المشارق می آرد که سعد بن سعد از رسول ع روایت میکند که فرمود لان يهدي الله بك رجلا واحدا خير لك من ان تكون لك حمر النعم در شرح لمعات می آرد که لام لان يهدي الله لام طوطیه قسم ست یعنی سوگند بخداوند که اینک یک مرد بتو راه راست یابد یعنی از علم تو مستفید گردد بهتر بود مر ترا ازان که همه شتران سرخ موی دنیا ترا باشد در جمع سفیان میگوید رسول علیه السلام این حدیث مر امیر المومنین علی را فرمود کرم الله وجهه اما ناصح باید که اول نفس خود را نصیحت کند و پند دهد اگر از وی قبول کند آنگاه نصیحت دیگران مشغول گردد که در خبر ست که حق تعالی خطاب کرد بعیسی علیه السلام که ای عیسی اول نفس خود را وعظ گوی اگر قبول کند آنگاه بندگان مرا وعظ گوی والا شرم دار از من که بندگان مرا بکاری فرمای و خود آنکار نکنی هرگاه ناصح نفس خود را نصیحت نکند و بصلاح نیارد هر آئینه سخن وی در دلهای دیگران جای گیر نباشد و موثر نیاید زهی رسوائی و فضیحت کسیکه خود عمل نکند بآنچه دیگران را فرماید قوله تعالی يا ايها الذين امنوا لم تقولون ما لا تفعلون كبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون واعظهارا همین وعظ بسنده است قطعه از من بگوی عالم تفسیر گوی را ؛ با علم اگر عمل نکنی شاخ بی بری ؛ بار درخت علم ندانم بجز عمل ؛ گر در عمل نکوشی نادان مفسری ؛ شیخ محی الدین غزالی علیه الرحمه فرمود علما ناصح در مجلس گفتند سه گروه اند یک گروه آفتاب صفت اند و یک گروه شمع صفت و یک گروه مانند چوب توت تر اند بر آتش اما آنانکه آفتاب صفت اند آنها

اندکه ایشانرا نظر بر صیت وآوازه و غلبهٔ مردم بباشد وغرض ایشان از مجلس گفتن قبول عامه وجاه ومنصب بود واین
جمله دست دهد بدان مغرور ومعجب بشوند واگر مردم رغبت ننمایند بایشان ومجلس ایشان ازان دل تنگ بشوند ونیت
ایشان آن بود که بندگان حق بسخن ایشان راه راست یابند وبر راه راست باشند این چنین مذکور آفتاب صفت اندکه عالمی
از ایشان نورانی میگردد واینها کمیاب وکبریت احمر اند اما آنها که شمع صفت اند آنانندکه مقصود ایشان از وعظ گفتن اعتقاد
عامه است وغلبهٔ مردم ودر جاه جوی ومنصب طلبی اند وبآن شادمان وخرم میباشند واگر نمی یابند دلتنگ وملول میگردند
لاجرم خود چون شمع در سوختن اند ودیگران نور می برند وایشان از علم خود بی بهره می مانند وجز مشقت وزحمت فائده ندارند
اما آنها که برمثال چوب توت تر اند آنها اندکه نی علم دارند ونی نیت نیکو آن جاهل نمای که راهزن خلق ست ودشمن خدای ظاهر
خود را مشابه علما ساخته واز دون همتی بتحصیل علم نپرداخته از مرکب علم وعمل پیاده مانده وسیاق سخن برکتب فارسی رانده
کلمات متفرقه را دکانی ساخته وخطا وصواب از یکدیگر نشناخته اساس انکار بر سوال وطلب الحق چه ابلهان بوالعجب لاجرم
تشبیه وی بچوب توت ترکرده اندکه چون برآتش نهی دود کند وبدسوز د او نیز خود در سوختن ومردم از دست طمع ایشان در زحمت
درین روزگار ازین واعظان ناهموار در هر دیار فراوانند وبسیار که ایشان را استحقاق آن نیست که سخن خداوند ورسول او
گویند زیراکه کسب علوم نکرده اند وبتزویر دانشمند شده اند قطعه مرد عامی که بتزویر شود دانشمند ✽ فرجی پوشد ودستار مقفی
بندد ✽ علم ناخوانده تفسیر وروایت گوید ✽ راست آنست که بر سبلت کند خندد ✽ لعل در دل کان سرخ روی از انست که
بی طمع است کهربا که ببرگ کاهی نگرانست زرد روی از انست شعر طمع آرد بروی مرد زردی ✽ طمع را سر ببر گر مرد مردی ✽
در حدیث آمده است که فردای قیامت منادی ندا کند که کجا اید ای دشمنان خدای برخیزید لا یقومون الا السؤال المسجد
برنخیزند مگر کسانی که در مسجدها سوال کرده باشند پس طالب علم وفقیر باید که بی ضرورت طلب وسوال نکنند که رسول علیه السلام
فرموده است من طلب وعنده ما یغنیه فانما یستکثر من النار قیل یا رسول الله وما یغنیه فلما قدر ما یغدیه
ویغشیه پس هرگاه که قوت یکروزه دارد باید که کد نکند اما اگر ناطلبیده بدهند نیز رد نکند که گفته اند رباعی درویش
کسی بود که او کد نکند ✽ چیزی که بدو دهند هم رد نکند ✽ با دست ودل کشاده باشد همه سال ✽ یعنی که هر آنچه آیدش سد نکند ✽
واز ابو هریره رضی الله عنه مرویست که گفت اذا اعطینا قبلنا واذا منعنا لم نسأل واز ابو ذر رضی الله عنه گفته است
مر عاصف بن قیس را خذ العطا ما دام نحلة فاذا کان اثمان دینکم فدعوه در صحیحین می آید بروایت عبد الله بن عمر
از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود بدرستی که خداوند تعالی قبض نکند علم را قبض کردن وکشیدنی که بکشند آنرا از سینهای عالمان
لیکن قبض کند علم را بقبض علما تا چون عالمان نمانند مردمان جاهلان را پیشوایان خود گیرند تا آن جاهلان فتوی میدهند
بغیر علم پس خود گمراه باشند ودیگرانرا نیز گمراه گردانند که اتخذ والناس رؤسا جهالا فافتوا بغیر علم فضلوا واضلوا
وعجب تر آنکه ندانند که ندانند که اگر بدانند که ندانند یا ساکت باشند یا خود را از ننگ جهالت برهانند شعر

آن کس که بداند وبداند که بداند آن کس که بداند ونداند که بداند	پیوسته تواضع کند وکبر نماند بیدار کنند زود که تا خفته نماند	وان کس که نداند ونداند که نداند آن کس که نداند وبداند که نداند	تو مرده شمارش که کسش زنده نخواند او خویشتن از ننگ جهالت برهاند

اینک بعراق اندر شهریست معظم ؛ کو را همدان خوانند و او هیچ نداند ؛ و هر یک از ان جاهلان عالم نمای خود را فاضلی کاملی اعتقاد کرده اند بعلت آنکه ما از کتابهای فارسی سخن می توانیم گفت غافل از ان معنی که سالها جگر خون می باید کرد و ریاضت می باید کشید تا مرد به پایگاه علوم تواند رسید یا نی **قطعه** نه هر صدف که فرو خورد قطرهٔ باران ؛ درون سینهٔ او گشت جائے دُردانه صدف باید و باران و بحر چندین سال ؛ هنوز نیست معین که در شود یا نه ؛ و با این همه عوام الناس را بینی با فسونی که بر ایشان خوانند که بفهم ایشان نزدیک تر بود و موافق هوا و طبع ایشان بود سری می افشانند و تحسینی میکنند و معتقد میگردند و عالم کامل که سخن از سر تحقیق میگوید و عیب مردم با ایشان می نماید چون موافق هوای ایشان نیست نمی شنوند و قبول نمی کنند بلکه طعن میکنند و منکر میگردند **فرد** گاو را دارند باور در خدائی عامیان ؛ نوح را باور ندارند از پی پیغمبری ؛ لاجرم صاحب روضهٔ خلد در حق چنین عامیان گفته است **قطعه** ندیدم عامیان را اعتباری ؛ ز روی عقل نزد هیچ مردم ؛ سگ و عامی با فسون و نواله ؛ یکی سر می فشاند دیگری دم ؛ و اینها عامیانی اند که در صحبت علمای دین پرور نمیرسند و پروای کار آخرت ندارند عمری بپایان آورده اند و شرایط ایمان و شرایع ندانسته اند و فاتحه و دعای قنوت درست نکرده اند و فرض و سنت از یکدیگر نشناخته اند کلمه برسم عادت میگویند و نماز رسمی و عادتی میگذارند آن نیز وقتی که مجال می یابند و گاهی از ترس دره و ملامت مردم بمسجد حاضر می شوند و در دین تحقیقی و در راه حق یقینی حاصل نکرده اند بظاهر خود را چنان نمایند که مردم تصور کنند که مگر از زمرهٔ ابرار اند و مع هذا از زمرهٔ فجار اند نور وفاق از دلشان رفته و ظلمت نفاق جای گرفته **فرد** اندرین ره صد هزار ابلیس آدم روی هست ؛ تا هر آدم روی را از بهار زادم نشمری ؛ استاد این ضعیف علیه الرحمه می فرمود که واعظ را هفت شرط باید تا نصیحت گفتن مسلمانان را بشاید اول آنکه فقیه بود دویم آنکه محدث بود سیم آنکه مفسر بود چهارم آنکه پاک مذهب باشد پنجم آنکه عقل وی سالم بود ششم آنکه بی طمع گوید هفتم آنکه اجازت استاد داشته باشد تا اگر یکی ازین شرائط سبعه کم بود نشاید که قدم بر منبر نهد و قال الله و قال رسول الله گوید زیرا که فساد آن از صلاح آن زیادت خواهد بود و ازینجا ست که گفته اند بر نیم طبیب و نیم طالب علم اعتماد نشاید کرد که یکی جان برد و یکی ایمان برد نعوذ بالله من الخذلان در مرشد قلانسی میگوید این چنین واعظان از قطاع طریق بتر اند زیرا که قطاع الطریق دنیای مردم را می برد اما این واعظان اول دین مردم می برند آنگاه دنیای ایشان را باز جمعی درویشان بینی که ناپاکی کردن را در دین قوی ترین حجتی دانند و بی حرمتی را بنکوترین سنتی گستاخی را سرمایهٔ خود سازند و از کاهلی بخدمت حق نپردازند طاعت و فرمان برداری را سبکداشته و نماز و روزه را بزیادتی انگاشته سبکداشت حرام و گناه را آیین ساخته و میگویند اسرار توحید بحق ما پیدا شده و ما را از ما ربوده اند و اسرار حقیقت بما نموده اند و سخنی که گفته می شود از ما نیست و کاری که می رود از فعل ما نیست و از ما جز نظاره نیست هر یک از ایشان میگویند منم جنید بایزید بسطامی و در معنی ظالم تر و بدنفس تر از شمر و یزید **شعر** گرام و زگوید منم بایزید ؛ بگویش که فردا تو بی بایزید ؛ حق از باطل ندانند و از حلال و حرام روی نگردانند ریشها تراشیده چون مجوسیان و داغها بر خود نهاده چون دوزخیان **رباعی** مشتی کل باکلکل بی اسلامند ؛ در راه خدا سوختگان خامند ؛ دنیا نه بدست و آخرت داده بباد ؛ در آب و گیاه مانده کالانعامند ؛ اگر هم برین اعتقاد میرند هر یک سگی از سگان دوزخ خواهند بود از ان نوع نادرویشان

بگریزد واز صحبت بد ایشان بپرهیز شعر ازان بید ولتان بگریز چون تیر * سرا درکوی صاحب دولتان گیر * وآن صاحب دولتان درویشان صافی اعتقاد و سالکان عالی نهاد اند و علما دین پرور و میراث داران پیغمبر که هر یک از ایشان رهروان راه دین و مبارزان میدان یقین اند که صحبت با ایشان و مجلس علم ایشان روضه ایست از روضهای چنان که مجلس العلم روضة من ریاض الجنة آن عالم آفتاب صفت که عالم از وی نورانی است سی سال یا چهل سال جگر خون کرده تا پایگاه علوم رسیده و بر مسند درس و فتوی نشسته فرد آسان نیامد بوی عشق اندر مشام جان من * والله ای صاحبدلان عمرے جگر خون کرده ام * در روزی اگر خواهی صد صوفی مانند در میرسد اما چهل سال باید تا در ولایتی یک دانشمند در رسد چنانکه گفته اند

قطعه بسه گز فوطه به نیم من پشم	می توان شد بصوفیان مانند	سی و چهل سال جان بباید کند	تا بگویند مرد دانشمند

عالم اگرچه دلیر بود اما نگذارد که خلل باصل دین وی راه یابد چون علم دارد اما زاهد بی علم که بی ارشاد شیخ کامل سلوک کند وزهد ورزد مسخرهٔ شیطان باشد یا چون حماری که در آسیا گردان باشد واز این است که علما نبشته اند من تزهد بغیر علم جن فی اٰخر عمره او مات کافرا یعنی هر کس زهد ورزد بدون علم دیوانه شود در آخر عمر خود یا کافر میرد نعوذ بالله واز راه بردن یک عالم بر شیطان دشوار تر باشد از گمراه کردن هزار عابد چنانکه در تعلیم المتعلم می آرد از نظم آن امام ربانی محمد بن حسن شیبانی شعر فان فقیها واحدا متورعا * اشد علی الشیطان من الف عابد حکایت عزیزی حکایت میکرد که یکی از طلبهٔ علم که در تقوی وی قصوری بود در حق یکی از درویشان که وصف ایشان از پیش گذشت بیتی گفته بود و بر وی خوانده وآن بیت این است رباعی با دلق کبود و با کلاه ترکی * پیوسته کیاه ترکی می ترکی * پس لاف زنی که میروم من ره حق * حقا که ز راه حق از انسو ترکی * درویش نیز در جواب وی گفته رباعی با جبه و دستار کلام ملکی * روزان و شبان در پی سیم و زر کی * از مال کسان بتو حرامی نبود * تو عالم عالمی چرا می ترکی * فی الجمله عالم را بعلم عمل باید کرد و عامل را با عمل علم باید تا علم و عمل ایشان را ثمره دهد که گفته اند عالم بی عمل چون درخت بی برست و زاهد بی علم چون خانهٔ بی در الٰهی همه را توفیق علم و عمل کرامت فرمائے

فصل هشتم در عیادت مریض

بدانکه عیادت مریض یک بار از فروض کفایه داشته اند واز حقوق مسلمانان است چنانکه در خزانة الفقها وغیر آن گفته است در صحیح مسلم می آید بروایت ثوبان از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود من عاد مریضا لم یزل فی خرفة الجنة یعنی هر کس بیماری را بپرسد دائم در بوستان بهشت باشد و در حدیث آمده است که مزد شهید یابد کسی که بیماری را بپرسد شعر عن سعید وجبیر وقتادة * من عاد مریضا فله اجر شهادة * عیادت مریض سنت ست اما دیر ننشیند که بدعت است حکایت در روضهٔ خلد می آرد که حکیمی بیمار شده بود جمعی بعیادت وی رفتند و دیر نشستند بعد از ان گفتند ما را پندی ده حکیم گفت شما را پند میدهم که چون بعیادت بیمار شوید دیر ننشینید فرد چو میروی سر بیمار دیر ننشینی * ببر بفاتحه از سرش گرانجانی * در صحیحین وسنن ابو داؤد وصحیح ابو عیسیٰ ترمذی واذکار امام محی الدین نواوی وتلخیص اذکار می آرد

بروایت مادر مؤمنان عایشه صدیقه رضی الله عنها از رسول صلی الله علیه وسلم که چون کسی بنالیدی بسوی وی از مرض انگشت سبابهٔ خود بر زمین نهادی پس بر داشتی و گفتی بسم الله تربة ارضنا بریقة بعضنا یشفی سقیمنا باذن ربنا پس چون کسی بعیادت بیمار رود باید که این دعا بر خواند اقتدا برسول الله صلی الله علیه وسلم در سنن ابوداؤد و صحیح ترمذی می آرد که این کلمات را هفت بار بر بیمار خواند حق تعالی آن بیمار را شفا فرستد از هر بیماری که باشد او را الا موت دعا اینست اسئل الله العظیم رب العرش العظیم ان یشفیك فایده عیادت آن بیما شد که دل شکسته آن بیمار را در یابی و بفاتحه و دعا مددگاری کنی شاید که کاری بر آید که گفته اند رباعی چو رنج بر نتوانی گرفتن از بیمار ؛ قدم ز رفتن و پرسیدنش دریغ مدار ؛ هزار شربت شیرین و میوهٔ خوشبوی ؛ چنان مفید نباشد که بوی صحبت یار ؛ قدم از خستگان باز مگیر خواه غنی بود بیمار خواه فقیر اگرچه دوستان را در رنج دیدن رنج تمام ست اما فراموش کردن نیز در یاری حرام ست رباعی اگر شرط عیادت همی کنم تقصیر ؛ کنون تو بر من شوریده حال خورده مگیر ؛ که خاطر من غمدیدهٔ ستمدیده ؛ نخواهدت که به بیند بدرد و رنج اسیر ؛

در صحیح بخاری می آید بروایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود من یرد الله به خیرا یصب منه یعنی هر کس خداوند تعالی بادی نیکی خواسته باشد او را رنج و بیماری فرستد ابو موسی الاشعری رضی الله عنه روایت میکند از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود چون بندهٔ مؤمن بیمار شود یا در سفر باشد بفرماید خداوند تعالی تا بنویسند از برای آن بنده ثواب اعمال وی مثل آنکه در صحت و اقامت وی می نوشته اند درین حدیث در صحیح مسلم ست و در روایت ابو سعید می آید هم در صحیح مسلم که رسول علیه السلام فرمود نرسد هیچ مومنی را رنجی و دردی و بیماری و حزنی تا چیزی که او بار مند گرداند الا آنکه بکفر گرداند بآن صغایر وی را در ترغیب حمیدی می آرد بروایت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود هیچ مسلمانی نباشد که مسلمانی را عیادت کند در بامداد الا آنکه آمرزش خواهند از برای وی هفتاد هزار فرشته از بامداد تا شبانگاه و بپرسد او را در شبانگاه الا آنکه هفتاد هزار فرشته او را آمرزش خواهند تا صباح و باشد مر او را بوستانی در بهشت الهی

دلهای بیمار ما را از خزانه کرم شربت هدایت فرست

فصل نهم در تشییع جنازه

بدانکه تجهیز میت یعنی کارسازی دفن وی و تشییع جنازهٔ وی فرض کفایت ست و از حقوق ست که مسلمانان را بر یکدیگر است در ترغیب حمیدی می آرد بروایت ابی کعب و ابوهریره رضی الله عنهما از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود هر کس نماز گذارد بر میتی مر او را قیراطی بود از اجر و اگر انتظار کشد تا میت را دفن کنند دو قیراط بود گفتند یا رسول الله قیراط بگرانی چند باشد فرمود که خُردتر وی مانند کوه احد باشد و بروایت ابی چنان است که سوگند بخدای که نفس محمد بقدرت او ست که آن قیراط گران تر باشد در پلهٔ حسنات وی روز قیامت از کوه احد ابن عباس این حدیث بشنید گفت لقد فرطنا فی قراریط کثیرة یعنی بدرستیکه تقصیر کردیم در قیراطها بسیار در صحیحین نیز این حدیث چنین آمده است بروایت ابوهریره رضی الله عنه فرمود الا آنکه دو قیراط مثل دو کوه بزرگ می باشد در صحیح مسلم می آید بروایت ابن عباس رضی الله عنهما از

رسول علیه السلام که فرمود نباشد هیچ مسلمانی که بمیرد پس نماز کنند بر جنازهٔ وی چهل مرد از مسلمانان که بخداوند شرک
نیاورده باشند چیزیرا الا آنکه قبول کند خداوند تعالی شفاعت ایشان را در حق وی یعنی بیامرزد او را در مختار الفقه مے آرد که
غسل میت واجب کفایت ست و تکفین وی در سه جامه سنت ست و نماز کردن بر وی فرض کفایه است در صحیح مسلم
می آید بروایت ابو سعید رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم که چون میت را در جنازه نهند و مردان بر گردن خود بردارند پس
اگر آن میت صالح بود گوید قدمونی یعنی جهد کنید و زود تر برسانید مرا برحمت و کرامت پروردگار من اگر غیر صالح بود گوید
وای بر من کجا می برید مرا بشنود آواز وی را همه چیز مگر آدمی که نشنود اگر بشنود بیهوش شود حکایت در عشرات حمالی می آرد که یکی
از بزرگان دین گفت در شهر عبادان جوان پارسائی وفات یافت و تابستان بود و هوا در غایت گرمی گفتیم توقف کنیم
تا نماز پیشین که هوا خنک شود جوان را دفن کنیم درین حال خواب بر من غلبه کرد در خواب چنان دیدم که قبه زده بودند در
گورستان از یکدانهٔ در که نور از آن قبه بآسمان میرفت ناگاه حوری از آن قبه روی بمن نمود و گفت ای شیخ روا میداری
که آن جوان مرده را تا نماز پیشین از ما جدا داری جهد کن و زود تر او را بما رسان که در انتظار دیدار اوئیم خوشا بندهٔ که بمیرد و حال وی
چنین باشد بیچاره آدمی که چهار خطر دارد در پیش که هر یک از آن سخت تر و صعب تر از دیگر یست که اگر نظر تحقیق در وے کنیم
و تفکر و تامل نمائیم بی پروای خوردن و آشامیدن ماندو نی سامان گفتن و شنودن اما چکنیم که غفلت بر دلها مستولی گشته
مگر حق تعالی آگاهی و هشیاری دهد و آن چهار خطر اول خطر مرگ ست دویم خطر گور ست سیم خطر قیامت ست چهارم خطر
آتش دوزخ در کیمیا می آرد که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود که سکرات موت و تلخی جان کندن بر بندهٔ مؤمن زیادت از آن
ست که او را سی صد بار بشمشیر می کشند و او باز زنده میگردد انس بن مالک رضی الله عنه روایت میکند از رسول صلی الله علیه وسلم
که فرمود هیچ روز نباشد الا آنکه دو فرشته از آسمان ندا میکنند که یا اهل الدنیا ولدتم للموت وتبنون للخراب وتجمعون
للاعداء وانتم محاسبون ومعذبون عند ربکم یعنی ای اهل دنیا شما زاده شدید از برای مردن و بنا میکنید از برائے
خراب شدن یعنی چه عمارت میکنید چیزیرا که روی در ویرانی دارد و آنچه جمع می کنید نصیب دشمنان خواهد بود و حالانکه شما محاسب
و معذب خواهید شد نزد پروردگار خود پس ای برادر نظر کن تا چه میکنی آگاه و هشیار شو **فرد** عمر و مال اندر سر کاری عمارت کردهٔ ؛
این عمارتها که دارد رو بویرانی چه سود رسول خدا صلی الله علیه وسلم هرگز در کار دنیا سنگی بر سنگی ننهاد تا آن زمان که از عالم سفر کرد
که ما وضع رسول الله صلی الله علیه وسلم حجرا علی حجر اختار لقاء الله عز وجل سنگدلی باید که دل در سنگ بندد
امروز چندانی برار که فردا برداری خانهٔ گل را چند عمارت میکنی یکبار خانهٔ دل را عمارت کن **فرد** خانه هر چند کنی محکم و پر نقش
نگار ؛ ملک الموت دران خانه در آید روزی ؛ قوله تعالی اینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة هر کجا
باشید مرگ شما را دریابد و اگر چه شما در حصارها و قصرهای بلند و رفیع باشید و بقول سدی و قتاده اگر چه شما بر برج اثنی عشر آسمان باشید
پس ای برادر اگر در حصارهای آهنین باشی که مرگ را از خود دور نتوانی کرد **فرد** ملک الموت را بحیلهٔ و زور نتوانی که پنجه برتابی ؛
روزی رسول علیه السلام بقومی برگذشت که می خندیدند پری دهان فرمود که اگر شما مرگ را که ویران کنندهٔ لذتهاست یاد کنید
شما را خنده نیامد مرگ را بسیار یاد کنید که گور شما را خانه است و آن روضه خواهد بود از روضهای بهشت یا کندهٔ از کندهاے

دوزخ

دوزخ امام حسن بصری رح میگوید ای مردمان گور را بسیار یاد کنید که آخرین خانهٔ شماست و کفن خود را یاد کنید که آخرین جامهٔ
شماست همو گفت هر زندگانی که بوده است در دنیا اگر یک کس داشته باشد با مرگ برابر نیاید و اگر همه لباسهای نیکو را یک
تن پوشیده باشد با کفن برابر نیاید و اگر همه مرکبهای دنیا را یک تن سواری کرده باشد با جنازه برابر نیاید و اگر همه تختهای عالم را
یک کس داشته باشد با تختهٔ تنشوی برابر نیاید و اگر همه باغها و بوستانهای عالم را یک کس داشته باشد با تاریکی گور برابر
نیاید گور خانه است که کلید آن بدست اسرافیل ست تا او صور ندمد از ان خانه بیرون آمدن نیست ای بیچاره از خواب
غفلت بیدار شو که تا چشم بگشائی خود را در گور خواهی دید رباعی

ناگاه بود کزین جهانت ببرند ۔ از حلقهٔ جمع دوستانت ببرند
غافل منشین زمان زمانت ببرند ۔ گر تو نروی کشان کشانت ببرند

همه آن نباشد که تو بجنازهٔ دیگران حاضر شوی روزی خواهد بود
که جمعی بجنازهٔ تو نیز حاضر شوند یاد کن از ان ساعت که صلوٰة جنازهٔ تو برآید یاد کن آن زمانی را که باغ و بوستان را بگذاری
و روی بگورستان آری یاد آر آن لحظه را که ترا بخاک تیره بسپارند و دوستان از سر خاک تو باز گردند و ترا در ان مقام پر وحشت
بگذارند یاد کن از ان ساعت که خروش مصیبت از خانوادهٔ تو برآید اهل و فرزندان تو آه و واویلا برآرند رباعی

روزی بود که آه برآید ز کوی ما ۔ گیرد غبار خاک لحد گرد روی ما
از مرگ ما چو مدت سه روز بگذرد ۔ در هیچ کوی کس نکند جستجوی ما

صعب حالتی است مرگ و مردم از وی چنین غافل و بیخبر شعر بیخبر منشین گزین دار محن ؛ تا خبر خواهی شدن خواهی
شدن ؛ اگر مثل هزار سال عمر یابی و همه لذات دنیا ترا دست دهد حاصل آن چه خواهد بود جز آنکه شربت مرگ بباید چشید
و سختی جان کندن میباید دید و حالانکه در دنیا خود عیش صافی یافت نشده است چنانکه در تذکرة الاولیا می آرد که ابو حازم
مکی رحمه الله گفت در دنیا چیزی نیست که بدان شاد شوی که نه در زیر آن چیزی بود که بدان غمگین گردی شادی یکروزه یافت نشده
است و اگر همه عالم بکام تو شد آخر چیست رباعی دنیا همه سر بسر بکام تو شده گیر ؛ پس عمر برفته و اجل آمده گیر ؛ گوئی
بمراد خویش دستی بزنم ؛ این خود نتوان و گر توانی زده گیر ؛ عمر از ان عزیز ترست که او را در طلب حطام دنیا ضایع گردانی و مشقت
تمام درم و دینار چند جمع کنی و بخوف نگاهداری و بحسرت بگذاری بلکه از و تمتع ناگرفته بوارث گذاری و خود بگذری در مصابیح
می آرد که امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه چون بر سر گوری بایستادی چندان بگریستی که محاسن وی تر شدی از وی سوال
کردند که چه حال ست که قیامت و دوزخ را یاد میکنی چندان نمیگریی و چون گور را می بینی چندین میگریی گفت اگر قیامت است
خلایق همه جمع خواهند بود و اگر دوزخ ست آنجا نیز گروهی خواهند بود و هیچ جای صعب تر و پر وحشت تر از گور نیست که در انجا
تنها میباید بود تا قیامت عزیز من مرگ همه کس صعب ست اما مرگ جوانان و غریبان صعب ترست آن غریب بیچاره از وطن
خود دور افتاده و از یاران و دوستان جدا مانده در مسجدی یا گوشهٔ رباطی بیمار افتاده پدر و مادر مهربان بر سر بالین وی نه از
خویشان و فرزندان وی کسی حاضر نه سر بر سنگی یا بر کلوخی نهاده با رنگ زرد و جان پر درد ناگاه ملک الموت بر وی ظاهر شود
آن بیچاره چون وی را ببیند از کسان خود یاد آورد و آه سرد از سینه برآورد در ان حال حق تعالی فرشته بفرستد تا سلام حق بوی
رساند و گوید ای بندهٔ غریب خدایت سلام میرساند و میفرماید که بندهٔ من اگر ترا از وطن و دوستان تو جدا کردم رحمت خود را قرین
حال تو گردانیدم ای بندهٔ مترس و اندوه مخور که بهشت را از برای تو آماده کرده ام و حورای عینا در انتظار دیدار تو اند و با این همه

ترا در جه شهدا کرامت کردم که من مات غریبا فقد مات شهیدا بنده چون این تشریف بیابد فرحان وشادان گردد و جان وی برحمت ورضوان حق برآید در تفسیر سورابادی می آرد که چون بنده در سکرات موت افتد شیطان نزد وی آید و گوید ای مسکین هیچ میدانی که چندین زحمت ومشقت که بر تو گماشته اند از برای چیست این همه از برای آنست که تو مسلمانی ترک این دین کن تا ازین همه محنتها برهی اگر بنده در دین صلب ومحکم بود گوید ای ملعون خام طمع دیگ هوس تو از من پخته نگردد من همه مشقتها ومحنتها از برای این دین اختیار کرده ام وامید رستگاری ببرکت این دین دارم برگرد که مقصود تو از من بر نیاید شیطان از وے نومید شود وبرگردد واگر آن بیچاره در دین سست بوده وبرهوای نفس میرفته شیطان را فرمان برداری کند وایمان از وی زایل شود وبرکفر میرد والعیاذ بالله ابن عمر رضی الله عنهما روایت میکند از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود هیچ مسلمانی نگذرد بگورستان از گورستانهای مسلمانان الا آنکه اهل گورستان گویند ای غافل اگر بدانی آنچه میدانیم هر آئینه که بگداز دگوشت توبر تن تو در کیمیای سعادت می آرد که امیر المومنین عمر رضی الله عنه کعب احبار را گفت حدیث کن ما را از مرگ گفت مرگ درخت خارناک است که در شکم بنی آدم هر شاخی جدا جدا گوشت ورگ وپی مردم بکند هر چه بقوت تر از تن مردم سفیان ثوری طیب الله روحه چون از مرگ یاد کردی وخوف مرگ بروی مستولی شدی بروزگاری دراز از وی منفعت نیافتندی وچون از وی کسی چیزے پرسیدی گفتی ندانم ای درویش از کار سازی مرگ غافل مباش وزاد آخرت بساز که مرگ سفر دراز ست تا کی در بازیچه دنیا سرگردان باشی از حال گذشتگان عبرت گیر رباعی بدنیا دل نه بندد هر که مردست ٭ که دنیا سر بسر اندوه ودردست ٭ بگورستان نظر کن تا به بینی ٭ که دوران با حریفانت چه کردست ٭ الهی همه را از خواب غفلت بیدار گردان وتوفیق کارسازی مرگ ارزانی دار

فصل دهم در اثبات عذاب قبر وکیفیت آن

بدانکه قبر آخر منزل دنیا واول منزل آخرت ست وآن روضه خواهد بود از روضهای بهشت یا گنده از گندهای دوزخ چنانکه رسول علیه السلام فرمود القبر روضة من ریاض الجنة اوحفرة من حفرة النیران واگر در گور هیچ عذاب دیگر نباشد جز آنکه بنده را زنده گردانند در قبر بیچاره چشم بگشاید وخود را در گور بیند نگر که همین چه عذابی بود که داند که تا قیامت آنجا میبایدبود اما در کیفیت عذاب قبر علما را اختلاف ست بعضی گفته اند عذاب گور بر روح راست وبعضی گفته اند روح وتن هر دو راست وبعضے گفته اند یک عضو بنده را حق تعالی در گور بدارد وعذاب میکند تا الم آن بهمه اعضا میرسد واصح این اقوال قول اول ست وحجة الاسلام غزالی وجمعی از علما برین اند وقول حق ومذهب سنت وجماعت آنست که عذاب گور حق ست مرهمه کافران را ومشرکان را ومنافقان را وبعضے مومنان عاصی را امام غزالی رحمه الله میگوید عذاب گور بر روح راست ونظیر وی چنانست که شخصے در باغ باشد که در انجا گلها وریاحین باشد وآبهای روان واو برتختی باشد در خواب وجمع ماهرویان گرد وی در آمده ناگاه او بخواب می بیند که او را در تنور آتش می اندازند یا میکشند یا مثل آن چیزها می بیند وبیک ترسان میشود حالانکه آنچه او در خواب مشاهده میکند دران باغ خود موجود نیست پس آن روح وی است که آن معنی را مطالعه میکند ومشاهده وآن مکروهی وناخوشی باو میرسد باز مثال راحت گور چنانست که مثلا شخصے در خانه تنگ وتاریک خفته باشد برروی خاک تنها ناگاه می بیند که

در باغ و بوستان ست در میان گل و ریاحین و نعمتها و آبهائی روان و ماهرویان بگرد وی نشسته و او از آنها در عین لذت
و راحت ناگاه بیدار شد معلوم شد که آنها بخواب میدیده و در انخانه تنگ و تاریک از انها هیچ نبوده بلکه آن روح وی بوده
که اینها مشاهد وی میشده و این نمودار یست مر عذاب گور و راحت گور را اما عذاب آخرت روح و تن هر دو را باشد و مثال
وی چنانست که در قریه نابینائی و لنگی باشد و ایشان را بایکدیگر ملاقات باشد یکی مر دیگر را گوید که فلان مارا انگور میباید و
نیک مشتاقیم ببین تا از کجا حاصل میکنی لنگ گوید در باغ فلان خواجه انگور ست اما مرا پای نیست که بروم و انگور آرم نابینا
گوید من پای دارم اما چشم ندارم ندانم که از کدام سوی بیباید رفت اعرج گوید من چشم تو باشم و تو پای من شو تا برویم و انگور آریم هر دو برین
اتفاق کردند لنگ بر گردن نابینا نشست و او را راه نشان میدهد تا رسیدند بپای دیوار باغ لنگ بر سر دیوار رفت و دست
نابینا گرفت و بباغ فرو گذاشت و هر دو باهم رفتند تا پای درخت انگور و آن مقدار که خواستند انگور باز کردند قصد کردند که باز
گردند ناگاه خداوند باغ در بکشاد و در آمد می بیند که دیوار رخنه کرده اند و انگور باز کرده و راه گریز می طلبند بانگ بر ایشان زد
که چرا بید ستوری بباغ من در آمده اید لنگ میگوید ای خواجه تو میدانی که من پای رفتن ندارم و هرگز باغ ترا ندیده ام و راه نمیدانستم
این کور مرا آورده و کور گوید ای خواجه تو میدانی که من چشم ندارم و راه نمی بینم این لنگ مرا آورده در شرع و در عرف عذر هیچ یک
مسموع نیست چون هر دو بمدد یکدیگر آن کار کرده اند اگر از ایشان عفو کند کرم و مروت بجای آورده باشد و اگر ادب کند نیز
مستحق آنند همچنین فردای قیامت حق تعالی خطاب کند روح را که ای روح چرا در من عاصی شدی گوید خداوندا تو داناتری که
تا من مصاحب تن نگشته بودم و در عالم ارواح بودم پاک بودم و از من نافرمانی نمی آمد هر چه کرد تن کرد تن را خطاب رسد که
ای تن چرا معصیت کردی تن گوید خدایا تا روح بمن نبود جمادی بودم و از من خیر و شر نمی آمد هر چه کرد روح کرد اینجا نیز عذر هیچ یک
مسموع نیست چون گناه بمدد یکدیگر کرده اند پس حق تعالی اگر گناه از ایشان عفو کند و ایشان را ببهشت فرستد فضل کرده باشد
و اگر بدوزخ فرستد و عذاب کند عدل کرده باشد پس ثابت شد که عذاب گور روح راست و عذاب قیامت روح و تن هر دو
را در زاد المقوین این حکایت را می آرد که پیری مدت هفتاد سال کار وی این بود که گورکندی روزی بزرگی از وی سوال کرد که
درین مدت این کار میکنی چه عجب دیدی گفت روزی گور میکندم گور دیگر پیدا شد میتی در وی همه اعضای وی خاک شده بود
الا آنکه یک پای وی مانده بود نظر کردم در یک طرف لحد کژدمی دیدم بغایت کلان بیامد و نیش بران پای زد آن پای طپیدن
گرفت و کژدم بجای خود باز رفت چون از طپیدن باز ایستاد باز آن کژدم بیامد و نیش بر وی زد همچنین هرگاه که آرام گرفتی
آن کژدم بیامدی و نیش بر وی زدی **حکایت** از استاد خواجه رحمه الله شنیده ام که میفرمود که روزی به طبس مینار رسیدم و
در انجا مردم می مردند آنچنانکه عادت عوام ست گفتند معلوم باید کرد که اول که مرده است سر گور وی باید کشاد که شاید کفن
در دهن کشیده باشد تفحص کردند اول زن حمامی مرده بود سر گور وی بکشادند آن بیچاره از سر تا قدم سوخته بود و خاکستر شده
چنانکه مردم از قریها می آمدند و میدیدند و عبرت میگرفتند تا بدانی که عذاب گور حق ست پس ای برادر این همه خطر در پیش
داری بتدارک کار خود مشغول شو و از حال گذشتگان عبرت گیر اگر قیامت و دوزخ را بچشم سر هنوز ندیده باری مرگ عزیزان
و دوستان بسیار دیده و از مردن چاره نیست بجلال ذو الجلال که زود خواهد بود که مرگ واقعه من و تو خواهد شد بجاه و منصب

عاریتی ونعمت وثروت ناپائدار غره مشو که ناگاه مرگ از کمین در جهد مبادا که غافل و بی حاصل بروے **قطعه**

گرفتمت که گرفتی جهان بزیر نگین	جم وقباد کجا رفت کیو وخسرو کو	کجا شدند گروه ثمود کز قرآن	خدای گفت بتعظیم وصفشان جا بو
کجا شدند خلایق زدودهٔ عباس	رشید و هادی و مامون و واثق و مجز	کجا شدند بنا کز نژاد دوده تو	برادر و پدر و مادر و عم و خالو
به پنجهٔ ملک الموت چون در افتادند	نه زور دست بماند و نه قوت بازو	اجل بجان تو آندم که تاختن آید	زخانمان چه غریبان بگور آری رو
زبهر تعزیت را بر آورند سه روز	یکی نفیر ودگر آوخ ودگر هو هو	ترا از ان چه که بانوی تو کند فریاد	ترا از ان چه که فرزند تو بمرد مو
برند سیم و زرت دختر و پسر حالی	یکی بخانهٔ زن دیگری بخانهٔ شو	سرای گور بیک هفته را که بکشاید	زوهم خویش ندانی زخواجه تا هندو
	گناه ما بکرم عفو کن خداوندا	بحق اشهد ان لا اله الا هو	

فصل یازدهم در امر معروف ونهی منکر

بدانکه امر معروف ونهی منکر از فروض کفایت ست اگر اهل شهری یا موضعی ترک امر معروف ونهی منکر کنند همه عاصی شوند و اگر بعضی باین فرض قیام نمایند از ذمهٔ دیگران ساقط شود اما امر معروف ونهی از منکر بوجه شرع کنند واحتیاط بجائے آرند وتفحص کنند نه تجسس که حق تعالی از ان نهی کرده است قوله تعالی ولا تجسسوا وبکس گمان بد نبرد چون بنائے کار مسلمانان بر صلاح ست که از ان نیز منع است قوله تعالی یا ایها الذین امنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم ومیل و مداهنت نیز نکند و در حق رسانیدن ودفع منکرات میان غنی وفقیر فرق نکند قوله تعالی ان یکن غنیا او فقیرا فالله اولی بهما و باید که اول خود را بر شرع راست کند وهمه قول وفعل خود را موافق شرع گرداند تا سخن وی موثر افتد وقول وی در دلها جای گیرد نه آنکه شرع را بر خود راست کند **بیت** راست کردن شرع را بر خود خطاست ؛ خویش را بر شرع باید کرد راست ؛ در صحیحین می آید بروایت اسامه بن زید از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود روز قیامت مردیرا بیارند فرمان شود تا او را بدوزخ اندازند روده هاز شکم وی بیرون آید واو بران میگردد چنانکه حمار برگرد آسیا گردد اهل دوزخ اورا گویند ای فلان چه بوده است ترا و نبودی که امر معروف ونهی منکر میکردی چه چیز ترا بدین حال گرفتار کرد او گوید بلی بودم که به نیکو سیفرمودم دیگرا از او خود نمیکردم واز بدی نهی میکردم وخود میکردم پس احتیاط باید کرد واز حق گفتن وحق رسانیدن ساکت نباید بود مگر بعذر شرعی که داند که از وی قبول نخواهند کرد وخوار داشت حق وبی عرضی بحق گوی لازم خواهد آمد آنگاه اگر نرساند معذور بود زیرا که فائده حاصل نخواهد شد وفساد لازم خواهد آمد وچون آن کس که مرتکب منکر شده سر باز زند وقبول نکند کافر گردد چون چنین باشد آنگاه واجب بود که حق بچنان کس نرساند چنانکه اگر عسس ویاجی وتمغاجی ویرغوجی ومثل این کسانرا اگر از ان کار باطل ایشان منع کنند غالب آنست که ایشان قبول نخواهند کرد بلکه بایذای حق گوی مشغول خواهند شد پس باید که عرض خود نگاه دارد که از حق رسانیدن بایشان فائده حاصل نمی شود بلکه فساد واقع می شود واز ین جاست که علما نبشته اند که اگر امر معروف وناهی منکر داند که از حق رسانیدن فائده حاصل خواهد شد واز وی قبول خواهند کرد یا دفع منکر خواهد شد واجب بود رسانیدن واگر داند که قبول نخواهند کرد واجب بود نا رسانیدن در واقعات حسامی ودر فتاوائے

ظهیری می آرد که رجل رأى على ثوب انسان نجاسة اكثر من قدر الدرهم ان وقع فی قلبه انه لو اخبره لم يلتفت الى كلامه كان فی سعة من ان لا يخبره لان الاخبار لا يفيد قال مشائخنا قاسوا الامر بالمعروف على هذا ان كان يعلم انهم يسمعون يجب عليه والا لا يعنی مردی برجامهٔ آدمی نجاست دید زیاده از قدر درهم داند که اگر خبر کند التفات بسخن وی نخواهد کرد اخبار نکند او را می شاید زیرا که اخبار فائده نمی دهد و گفته که مشائخ ما قیاس گرفته اند امر معروف را برین که اگر داند که از وی خواهند شنید واجب بود بروی والا فلا وامر معروف ونهی منکر را سه مرتبه است از حکام بدست واز علما بزبان واز عوام بدل در مشارق الانوار می آرد از صحیح مسلم که رسول علیه السلام فرمود چون یکی از شما منکری بیند پس گو تغیر کن او را بدست خود واگر نتواند بزبان منع کند واگر از ان نیز عاجز آید پس بدل انکار کند وآن ضعیف ترین ایمان ست بعضے از شارحان حدیث گفته اند که آن انکار کردن بدل از ضعف ایمان انکار کننده است وبعضی گفته اند از ضعف ایمان مرتکب منکر ست که حق گوی خشم در نمی بیند که حق بوی رساند وروایت آنست که در جای که مفسدان باشند ومصلحان نیز باشند وآن نیکان از دفع ومنع آن بدان عاجز نباشند اگر دفع منکرات نکنند وخاموش نشینند با وجود استطاعت منع فردای قیامت آن نیک مردان که با بدان در ساخته باشند در صورت بوزینگان برانگیخته شوند **حکایت** نقل ست که حق تعالی امر کرد فرشته را بهلاک اهل شهری که فساد در میان ایشان ظاهر شده بود وآن فرشته یک دوست حق دید در میان ایشان مناجات کرد که خداوندا تو دانا تری که یک بنده شایسته است ترا در میان ایشان چه فرمائی باوی چه کنم فرمان رسید که اول او را هلاک کن آنگاه دیگران را که هرگز یکبار بر ایشان غضب نگرفت از برای من وبا ایشان در ساخته بود ودر کتب فقهی نبشته است که با اهل کبیره نشستن گناه کبیره است ودر روضة الفقه امام محی الدین نواوی آورده است که هرگاه که با اهل کبیره نشیند بر سبیل انس آنگاه گناه کبیره باشد در تفاسیر وکتاب قصص می آرد که حق تعالی چهل هزار گزیدگان قوم یوشع را با شصت هزار دیگر از بدان از برای یک غضب ناکردن بر ایشان و موافقت با ایشان در خوردن وآشامیدن هلاک کرده یوشع علیه السلام دعا کرد که الهی میدانم که بدان را بشومی بدی ایشان هلاک کردی اما در نمی یابم که حکمت در هلاک نیکان چه بود فرمان رسید که ای یوشع نیکان با بدان در ساخته بودند وترک امر معروف ونهی منکر کرده ایشان را بدان سبب هلاک کردم پس بندهٔ مومن را باید که بامر معروف ونهی منکر قیام نماید با وجود استطاعت تا از جملهٔ خاسران نباشد در صحیح بخاری می آرد بروایت نعمان بن بشیر از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود مثل کسانی که امر معروف و نهی منکر میکنند وکسانی که ترک معروف می کنند ومرتکب منکر میگردند همچون مثل قومی است که قرعه زنند واز کشتی در آیند بعضے را خانهای نشیب رسد وبعضی را خانهای بالا آنها که در خانهای نشیب باشند گویند هر بار که ما را آب باید بخانهٔ بالا باید شد وآب از دریا بر گرفت بیا تا کشتی را سوراخ کنیم وهم ازینجا آب برداریم در ایستادند وکشتی را سوراخ میکنند آنها که بر بالا اند اگر دست ایشان نگیرند وایشان را منع نکنند هم اینها وهم ایشان همه هلاک شوند واگر ایشان را منع کنند ونگذارند همه از هلاکت برهند پس در خلاص ونجات بندگان حق باید کوشید بتخصیص در رستگاری خود ونیک مردی خود عذر نباید ساخت که کار صعب ودشوار نیست وحق تعالی این امت را بهترین امتان گردانید بسبب امر معروف ونهی منکر قوله تعالی كنتم خير امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف وتنهون عن المنكر وتومنون بالله در تفسیر وسیط می آرد که فرّا وزجاج میگویند که ای کنتم خیر امة عند الله

فی اللوح المحفوظ یعنی شما بهترین امتی بودید نزد خداوند در لوح محفوظ یعنی شما را در لوح محفوظ بهترین امت نوشتند ابن عباس
رضی الله عنهما میگوید مراد امت محمد اند صلی الله علیه وسلم زجاج میگوید خطاب مر اصحاب محمد راست و همه امت داخل یعنی سبب
خاص ست و معنی عام اخرجت للناس بیرون آورده شدند از برای مردمان یعنی اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم بهترین
آدمیانند از برای مردمان زیرا که فرموده نشد بقتال غیر از محمد علیه السلام پس شما که اصحاب محمدید اسیر میکنید فارس و روم را تا
در می آیند ایشان در دین شما و این قول عکرمه و مجاهد است و نیز در تفسیر وسیط مذکورست بروایت شعبی که رسول علیه السلام
فرمود اهل بهشت صد و بست صف باشند هشتاد صف از امتان من باشند و چهل صف از امتان پیغامبران دیگر داب بن برده
روایت میکند از پدر خود که گفت از رسول صلی الله علیه وسلم شنیدم که میفرمود که امت من امتی اند مرحوم که ایشانرا در آخرت
نی حساب باشد و نی عذاب و نیز در تفسیر وسیط می آرد که عیسی علیه السلام یاد کرد مر امت محمد را پس فرمود که ایشان سبکترین
مردمان باشند از روی عقل و گران ترین مردمان از روی وزن اعمال اما سبکی عقل ایشان آنست که لعنت کنند بهایم را و
گرانی میزان ایشان آنست که آسان گردانیده شد بر زبانهای ایشان کلمه که دشوار و گران بود بر کسانیکه پیش از ایشان بودند و
آن کلمه طیبه لا اله الا الله است در تفسیر عمع می آرد که خداوند تعالی قلم را بیافرید پس فرمان کرد که ای قلم اکتب علمی فی لوحی
جمله معلومات را در لوح بنویس قلم در کار آمد و می نوشت و مقدرات و معلومات را فرمان آمد که ای قلم بنویس که امتی پیغامبر خود را
تکذیب کنند ایشان را بباد سرد و سخت هلاک کنم و بر ایشان سنگ بارانم و همچنین یک یک امت را فرمان می آمد تا می نوشت
بعد از ان فرمان رسید که ای قلم بنویس که امتی باشند با عمرهای کوتاه و با کوتاه عمری گناهان بسیار کنند و ما را بخلاف فرمان
بیازارند و امت پیغمبر آخر الزمان باشند قلم ترسان گشت که تا چه عقوبت سخت در حق ایشان فرمان رسد خطاب آمد که ای قلم
بنویس که هی امة مذنبة وانا رب غفور ایشان امت گناهگار و من پروردگار آمرزگار قلم چون این خطاب بشنید
از هیبت شق شد و شق قلم از انجاست قوله تعالی تأمرون بالمعروف وتنهون عن المنکر حق تعالی مدح میگوید امت محمد را
صلی الله علیه وسلم بآنچه در ایشان ست از خصال خیر و آن آنست که بر امر معروف و نهی منکر و ایمان داری مداومت می نمایند و از
بسیاری که امر معروف و نهی منکر در دین مهم ست او را مقدم بر ایمان یاد کرد و بلفظ مضارع فرمود و صیغهٔ مضارع دوام و استمرار
میطلبد سوال چون صیغهٔ مضارع از برای دوام و استمرارست پس معنی چنان شود که بنده یک طرفة العین از ان غافل نشود
و خالی نباشد و این دشوار می نماید پس این معنی چگونه باشد جواب آنست والله اعلم دنیا هرگز باید که از امر معروف خالی نباشد
و از نهی منکر و این معنی مقرر موجودست زیرا که هیچ وقت عالم از امر معروف و نهی منکر خالی نیست تا اگر درین خانه نیست در
خانهٔ دیگر هست و اگر درین محله نیست در محلهٔ دیگر هست و اگر درین قریه یا درین شهر نیست در قریه و شهر دیگر هست پس دوام و
استمرار برین تقدیر حاصل آمده باشد و رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که هر کس امر معروف و نهی منکر میکند و در ان میکوشد
کاحیای دین سنت کند و در ترویج دین و شریعت سعی نماید او خلیفهٔ خداوندست در زمین و خلیفهٔ رسول وی و خلیفهٔ کتاب وی
و امیر المومنین علی کرم الله وجهه فرمود فاضلترین جهاد وی امر معروف و نهی منکرست در طبیب القلوب نقل ست که مردی
هارون الرشید را امر معروف کرد او را خوش نیامد بفرمود تا او را در خانه کردند و در خانه را بر آوردند بعد از هفته هارون را گفتند

آن

آن مرد را که در خانه کرده بودی امروز در فلان باغ دیدیم بفرمود تا او را حاضر آوردند گفت ترا که از خانه بیرون کرد گفت آن کس که در خانه کرد گفتند که در خانه کرد ترا گفت همان کس که از خانه بیرون آورد گفت مشکل سخنی ست گفت خدا یرا ازین مشکلها بسیار است هارون دانست که او از دوستان حق ست بفرمود تا او را براسپی سوار کردند و در بازار بغداد میگردانیدند و منادی میکردند که این مردیست که خداوند او را عزیز کرده است و هارون میخواست که خوار کند نتوانست الهی بحرمت دوستان خود

مارا از خواری دنیا و آخرت نگاه دار

اما واجبات اسلام و دروی دو باب ست

باب اول در بیان آنکه واجبات اسلام چندست و خلاف علما اندران و درین باب دو فصل ست

فصل اول در تعداد واجبات اسلام و ذکر نماز عیدین و احیای لیلتی العیدین

بدانکه واجبات اسلام در یک روایت هفت ست چنانکه در شرح هدایه سید جلال کرلانی رحمه الله آورده است نقل از امام محبوبی رحمه الله که واجبات اسلام هفت ست صدقهٔ فطر و قربانی و نماز وتر و خدمت پدر و مادر و خدمت زن مر شوهر را و نفقهٔ ذوی الارحام و کسانی که در مونت وی باشند شرعًا و عمره بقول دیگر عمره سنت ست و بدان قول که واجب است برکسی واجب ست که حج بروی فریضه باشد و اصح آنست که واجب ست و کسی که واجبات اسلام را این هفت میدارد نماز عیدین را سنت میدارد چون واجب دارند آنرا و صحیح آنست که واجب ست واجبات هشت شود اما تکبیر تشریق تابع نماز ست و اگر واجب مستقلی دارند آنرا واجبات نه شود و معرفة الله که واجب اول ست آن از مقدمات ایمان ست و مبنی ایمان ست و اصل همه عبادتهاست و آن در ذکر ایمان مذکور شده است در قسم اول که از قبیل اعتقادات است این بود عدد و تعریف واجبات اسلام و خلاف علما دران والله اعلم در جامع الصغیر حسامی می آرد

عیدان اجتمعا فی یوم واحد فالاول سنة والثانی فریضة ولا یترك واحد منهما یعنی چون عید و جمعه در یک روز جمع شود نماز عید سنت باشد و نماز جمعه فرض و هیچ یک را ترک نکنند و درین ابطال قول عوام ست که میگویند دو خطبه در یک روز خواندن بفال نیکو نیست پس نظر بدین روایت نماز عیدین سنت باشد اما کیفیت ادای وی آنست که در نافع و هدایه و عامهٔ کتب فقهی میگوید از اصحاب ما رحمهم الله که بگذارد امام دو رکعت نماز با مردمان و بعد از تکبیر افتتاح و ثنا سه تکبیر بگوید بعد ازان فاتحه و سوره خواند و تکبیر رکوع بگوید و در رکعت دویم اول قرأت خواند بعد ازان سه تکبیر زاید بگوید آنگاه تکبیر رکوع بگوید و این قول ابن مسعود ست رضی الله عنه و اختیار علمای ما این ست و قول امام شافعی رح غیر این است در فتاوای حجت آورده است که بر سلطان واجب ست که یکی را بفرماید تا در شهر نماز عید گذارد از برای ضعیفان و رنجوران و کسانیکه بنمازگاه نتوانند رفت ولیکن نماز عید را یکبار که بگذارند مکرر کردن روا نباشد در منافع میگوید

که عید را عید نام نهادند از برای اجتماع مردمان در وی وگفته اند از برای آن عید نام نهادند که عود میکند حق تعالی در وی بتجاوز و مغفرت وگفته اند از برای آن عید نام نهادند که خلق او را معتاد میدارند و انس میگیرند بوی وگفته اند العید السرور العاید اما احیای لیلتی العیدین در صحیح ابن ماجه و در کتاب ترغیب وترهیب حافظ عبد الرحیم منذری قدس سره می آرد بروایت ابو امامه رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود من قام لیلتی العیدین محتسبا لم یمت قلبه یوم یموت القلوب در اذکار امام محی الدین نواوی رحمه الله می آرد که احیای شب معظم اجر دوازده شب حاصل شود یعنی دوازده بخش شب یک بخش که احیا کند احیای شب حاصل شود برابرست که آن شب تابستان بود یا شب زمستان زیرا که در حقایق منظومه میگوید که ساعت در اصطلاح فقها جزوی از اجزای زمان ست و حنفی مذهب را می شاید که بدین قول عمل کنند

فصل دویم در صوم شش روز از شوال

اما روزهٔ شش روز از شوال باحادیث صحیح ثابت شده است چنانکه در صحیح مسلم و سنن ابو داود و صحیح ابو عیسی و نسائی و ابن ماجه و طبرانی و غیر آن از کتب حدیث می آید بروایت ابو ایوب انصاری رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود من صام رمضان واتبعه ستا من شوال کان کصیام الدهر یعنی هر کس که ماه رمضان روزه دارد و از پس آن شش روز دیگر از شوال بدارد همچنان باشد که تمام سال روزه داشته ابو ایوب گفت از رسول علیه السلام سوال کردم که یا رسول الله هر روز برابر ده روز رسول علیه السلام فرمود که آری در نزهة الارواح می آرد که بزرگی گفته است الدنیا یوم ولنا صوم هر کس غم قوت هر روزه دارد قوت این روزه ندارد خلق را وعدهٔ افطار بعید ست عید این جماعت ازین وعده بعید ست شعر صوفیان از دو عید دم نزنند ٭ جز سوی دوستی قدم نزنند ٭ زیرا که ایشان را روزه است که در دار دنیا افطار آن نتوان کرد و زنده ندارند که قربان کنند در اوسط طبرانی می آرد بروایت ابن عمر رضی الله عنهما از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود هر کس که روزه ماه رمضان بدارد و شش روز از شوال از پس آن بیرون آید از گناه همچون روزی که از مادر آمده باشد و حکمت در روزه داشتن این شش روز آنست والله اعلم که حق تعالی در کلام مجید خود فرموده است من جاء بالحسنة فله عشر امثالها چون یک نیکی را بده وعده فرموده ماه رمضان را سی صد روز نویسند و شش روز شوال را شصت روز و سالی سی صد و شصت روز ست پس از روی ثواب چنان باشد که تمام سال روزه داشته باشد و حکمت دیگر آنست که این جهان و آن جهان را حضرت عزت بشش روز آفریده است قوله تعالی هو الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام و این همه از بهر منفعت ما آفریده پس شش روز روزه در ماه شوال مسنون شد شکرانه آن منافع و مصالح را سوال متفرق داشتن اولی است یا مجتمع جواب بعضی گفته اند پیوسته داشتن اولی ست یعنی روز دویم شوال روزه گیرد و روز هشتم بکشاید اتباع این بود و انجا مسارعت و مسابقت بود در خیرات لقوله تعالی یسارعون فی الخیرات و قوله تعالی وسارعوا الی مغفرة من ربکم قول دویم آنست که در هر هفته دو روز روزه خواهد داشت همان ساعت او را ثواب بنویسد و در هر دهه اندیشه بسیار کند که دو روز روزه خواهم داشت در دین دهه تا ثواب بسیار روز روزه در دیوان عمل وی بنویسند و صحیح آنست که

پراگنده باید داشت اما تکبیر تشریق واجب ست وابتدا تکبیر تشریق از بامداد عرفه است وختم آن بر نماز دیگر روز عید که مجموع هشت نماز باشد واین قول امام اعظم ست رحمه الله اما بقول ابویوسف ومحمد رحمهما الله ختم تکبیر تشریق بر نماز دیگر آخر ایام تشریق است که بست وسه وقت نماز باشد ودلیل ایشان آنست حق تعالی فرموده واذکروا الله ذکرا کثیرا و در تکبیر ذکر است واین بیشتر ست زیرا که این بست وسه تکبیر می شود الهی همه را توفیق یلو کردن خویش ارزانی دار

باب دوم در شرح واجبات سبعه اسلام ودرین باب نزده فصل ست

فصل اول دربیان صدقهٔ فطر

در هدایه وعامه کتب فقهی می آرد که صدقهٔ فطر واجب ست بر آزاد مسلمان که او را مقدار نصاب زکوٰة باشد اگرچه غیر نامی باشد فاضل از مسکن وی واز ثیاب وی واسپ سلاح وی وبردگان خدمت وی که از جهت خود ادا کند واز جهت فرزندان خورد سال خود واز جهت ممالیک خدمت خود ادا کند نصف صاع ست از گندم یا از آرد یا از سویق آن یعنی از بست آن صاعی از جو یا از خرما ودر مویز دو روایت ست در یک روایت نصف صاعی ودر یک روایت صاعی وصحیح این ست وباقی حبوب بر قیاس جو است یعنی صاعی در وقایه وکنز میگوید که وجوب صدقهٔ فطر تعلق میگیرد بطلوع روز عید فطر تا اگر کسی پیش از آن بمیرد واجب نشود صدقهٔ فطر وی واگر بعد از صبح متولد شود یا اسلام آرد نیز واجب نشود فطرهٔ وی ومستحب ست که اول صدقهٔ فطر ادا کند آنگاه بنمازگاه رود تا فقیر فارغ البال نماز عید تواند گذارد در نافع می آرد این حدیث را که رسول علیه السلام فرمود که أغنوهم عن المسئلة فی مثل هذا الیوم یعنی درویش را از طلب وخواستن بی نیاز گردانید در مثل این روز واگر صدقهٔ فطر را مقدم دارد بر روز عید فطر صحیح آنست که جائز باشد ومحسوب بود از فطرهٔ وی واگر تاخیر کند در ادا تا روز عید فطر بگذرد واجب از ذمهٔ وی ساقط نشود واخراج آن بروی باشد ونزد امام شافعی رح وجوب صدقهٔ فطر تعلق میگیرد بوقت فرو شدن آفتاب از آخر ماه رمضان در سنن ابوداؤد وصحیح ابن ماجه وکتاب حاکم ابوعبدالله نیشاپوری می آرد که ابن عباس رضی الله عنهما گفت که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود وفرض کرد صدقهٔ فطر را از برای پاکی روزهٔ روزه دار از لغو ورفث هرکس ادا کند آنرا پیش از نماز عید آن زکوٰتی باشد مقبول وهرکس بعد از نماز عید دهد آن صدقه بود از صدقات حاکم ابوعبدالله گفته است که این حدیث صحیح ست بر شرط بخاری در ریاض الصالحین می آرد از خطابی که درین حدیث بیان آنست که صدقهٔ فطر فرض واجب ست همچون فرضیت زکوٰة واجبه در اموال وبیان آنست که فرض کرده رسول علیه السلام همچون فرض کرده خداوندست از برای آنکه طاعت رسول صادر از طاعت خداوندست قوله تعالی من یطع الرسول فقد اطاع الله وبفرضیت زکوٰة فطر ووجوب آن عامهٔ اهل علم قایل اند وچون صدقهٔ فطر طهرت صیام را از رفث ولغو پس بر هر روزه داری واجب بود توانگر باشد یا درویش دقتی که صدقهٔ فطر باید فاضل از قوت خود وچون وجوب وی از برای علت تطهیر ست همه روزه داران محتاج اند بدان وچون شریک اند در علت شریک باشند در وجوب

و ابوبکر بن المنذر میگوید که اجماع اهل علم ست بر آنکه صدقهٔ فطر فرض ست چون ابن سیرین و ابو العالیه و ضحاک و عطا و مالک و سفیان ثوری و شافعی و ابو الثور و احمد و اسحٰق و اصحاب رای و اسحٰق راهویه میگوید او هیچو اجماع ست از اهل علم در مسند امام احمد و سنن ابو داؤد می آرد بروایت عبد بن ابی صُعَیر از پدر خود از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود که زکوٰة فطر در حق توانگر شما تزکیهٔ الله است اما فقیر شمار دکند خداوند بروی بیشتر از آنکه عطا داده باشد آن فقیر یعنی بجهت صدقهٔ فطر و ابی صُعَیر بعین مهمله و مصغر ست در ترغیب حافظ عبد العظیم منذری قدس سره می آرد بروایت جریر از رسول علیه السلام که فرمود صوم رمضان معلق ست میان آسمان و زمین بالا برده نشود مگر بزکوٰة فطر و اسناد این حدیث جید ست و این همه تاکید و مبالغه در ادائی صدقهٔ فطر همانا که از برای نفع فقرا و مساکین ست تا بدانی که نفع رسانیدن را این همه فائدها ست **بیت** تو خاطر نگهدار درویش باش ؛ نه دربند آسایش خویش باش ؛ شیخ ابو سعید قدس سره میگوید اگر یک کس عمل پری و آدمی بیارد در مقابل آن نیفتد که نفع بمسلمانی رساند پس ای برادر براق باش که نفع رسانی و اگر نتوانی ضرر باری مرسان که آن نیز تمام ست

الهی ما را توفیق نفع رسانیدن ارزانے فرما و از ضرر رساندن نگاهدار

فصل دویم در بیان قربانی

بدان که قربانی واجب ست بقول علمای ما رحمهم الله و دلیل بر وجوب وی این حدیث ست قال النبی علیه السلام من وجد سعة و لم یضح فلا یقربن مصلانا یعنی هر کس را استطاعت قربان کردن بود و قربانی نکند پس گو نزدیک مشو بنمازگاه ما علمای ما میگویند تاکید با وعید چنین نتواند بود مگر بترک واجب پس قربانی واجب بود و این حدیث در هدایه و شرح وقایه مسطور ست و در کتب حدیث نیز اما نزد امام شافعی رح قربانی سنت ست اما قربانی که واجب ست بر آزاد مسلمان مقیم واجب ست که مالک بود نصاب را که بران صدقهٔ فطر باشد که در روز عید اضحیٰ از جهت خود قربانی کند و واجب نیست در فتوی که از جهت طفل خود و ممالیک خود قربانی کند خلاف مر روایت خزانة الفقه و قدوری را و آن گوسفند نیست از یک تن و دراز دنبال یا شتری از هفت تن و بر فقیر و مسافر قربانی نیست و این روایت در هدایه و عامهٔ کتب فقهی مذکور ست اما بقول امام شافعی رح قربانی سنت ست نه واجب در واقعات میگوید اگر در شتر کمتر از هفت تن شریک شوند جایز باشد و صحیح این ست اما قربانی از سه جنس روا بود از گوسفند و گاو و شتر و بز را حکم گوسفند ست و گاومیش همچو گاو است که والجوامیس والبقر سواء اما از جنس دیگر روا نباشد چون اسپ و حمار وحشی و مرغ و غیر آن در کتاب الاضاحے آورده است که اگر هفت تن در گاوی یا شتری شریک شدند و نیت هر یک قربانی دیگر بود اول قربانی دویم نذر سیم عقیقه چهارم قربانی از برای مرده پنجم جزای صید ششم هدی هفتم تطوع از هفت جایز باشد نزد علمای ما رحمهم الله اما اگر نیت یکی گوشت بود یا او را هیچ نیت نبود از هیچ یک درست نبود در هدایه میگوید از برای قربانی گوسفند یک ساله باید و گاو دو ساله و شتر پنج ساله و ازین کمتر قربانی را نشاید الا آنکه اگر گوسفند میشینه باشد که اکثر سال بروی گذشته باشد و فربه و بالیده بود چنانکه اگر او را در میان گوسفند یک ساله رانند بیننده از دور فرق نتواند کرد قربان کردن وی جایز باشد بنابرین حدیث

ابوہریرہ رضی اللہ عنہ کہ روایت میکند از رسول علیہ السلام کہ فرمود نعم الاضحیۃ الجزع من الضأن اذا کان ضخما عظیما و این حدیث در ہدایہ ونافع ست آما امام زعفرانی رح میگوید جذع گوسفند ہفت ماہ است آما از شتر درازد نبال مادہ اولی تراست از برای قربانی واز گوسفند نراولی تراست آما بز از یک سالہ کمتر قربانی را نشاید ووقت قربان کردن از صبح روز عید ست تا سہ روز وفضل روز اول ست اما اہل شہر ہا را روا نباشد کہ پیش از نماز عید قربان کنند کہ رسول علیہ السلام فرمود من ضحی قبل الصلوٰۃ فلیعد ذبیحتہ اما اہل شہر اگر خواہند کہ پیش از نماز قربانی کنند آن ذبیحہ را از شہر بیرون برد آنگاہ قربان کند روا باشد واین روایت در کافی است اما اہل دیہہا را بعد از صبح روز عید قربان کردن جایز باشد زیراکہ در دیہہا عید وجمعہ نیست آما معیوب چون کور ویک چشم ولنگ کہ راہ نتواند رفت ولاغر کہ مغز در استخوان نماندہ باشد وبیمار وگوش بریدہ وذنب بریدہ ومثل آن قربانی را نشاید اما اگر بیشتر برجای بود وکمتر بریدہ بود روا باشد واگر قربانی خصی یا یک شاخ بود یا بی شاخ یا شاخ شکستہ بود یا دیوانہ بود جایز بود از برای آنکہ خون وگوشت وسائر مقاصد وی تمام ست ومقصود تعلق نمی گیرد بدانکہ او را قرن نباشد یا مکسور القرن بود یا خصی یا ثولا بود واین روایت در ہدایہ و نافع است واگر دوکس دو گوسفند خریدند بہ نیت قربان وہریک گوسفند صاحب خود را قربان کرد بغلط قربانی ہر دو جایز بود و بر ہیچ یک ضمان نبود ودر قربان کردن فاضلتر آن بود کہ کارد بدست خود گیرد و بجود و بخشش ومردانگی آن قربانی بجای آرد اگر آن علم دانستہ باشد والا آنجا حاضر شود ودیگری را بفرماید تا ذبح کند ہمچنین در قربان حقیقی کہ نماز است کہ الصلوٰۃ قربان کل تقی باید کہ بہزار شادی ونشاط تیغ مجاہدہ بر سر نفس بدفرمای زند وعذر نخواہد کہ دستم بجان نرسد الا تقصیر نکردمی پس توانگر در روز عید گوسفند قربان کند ومستحب ست کہ گوشت قربانی خود بخورد وتوانگران ودرویشان را بخوراند وذخیرہ نکنند والا از سہ حصہ یکی را بدہد واز این کمتر نکند وپوست قربانی بصدقہ دہد یا کار فرمائی سازد کہ در خانہ بکار آید چون نطع ودغربال ومانند آن مسئلہ مسلمانی گوسفند خرید بنیت قربانی وآن گوسفند غائب شد بجای آن گوسفند دیگر خرید کہ قربان کند گوسفند اول را باز یافت اگر آن مرد توانگر ست از ہر دو یکی را قربان کند وہر دو را قربان کردن حاجت نبود زیراکہ بشرع بروی یک قربان بیش نیست واگر درویش بود ہر دو را قربان کند زیراکہ بروی شرعا قربان نبود واو ہر دو را بنیت خود بر خود واجب گردانید الہی ہمہ را توفیق نیت نیکو در خیرات کرامت فرما

فصل سیوم در ثواب وفضیلت قربان کردن

در ترغیب حمیدی وبسیاری از کتب حدیث بہ تنوع الروایات چون روایت امیر المومنین علی کرم اللہ وجہہ وابوسعید و عمران بن حصین رضی اللہ عنہم از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمود مرخاتون زنان نور دیدہ رسالت فاطمہ را رضی اللہ عنہا کہ ای فاطمہ برخیز ونزدیک قربانی خویش رو ودر زمان ذبح این دعا بخوان ان صلوٰتی ونسکی ومحیای ومماتی للہ رب العالمین لا شریک لہ وبذلک امرت وانا اول المسلمین بدرستیکہ باول قطرہ خون کہ از وی بچکد ہر گناہ کہ در ہمہ عمر خود کردہ باشی آمرزیدہ شود وبدرستیکہ فردای قیامت بیارند خون وگوشت آن قربانی را ودر پلہ نیکوئی تو نہند ہفتاد برابر آنکہ بودہ است ابوسعید میگوید گفتم یا رسول اللہ این کرامت خاصہ مر آل محمد است واہل این

تشریف ایشانند یا مر ایشان و ہمہ مسلمانان راست رسول علیہ السلام فرمود مر آل محمد راست خاصہ و مر مسلمانان راست عامہ یعنی سبب خاص ست و معنی عام و در حدیث دیگر می آید بروایت زید بن ارقم کہ از رسول صلی اللہ علیہ وسلم سوال کردند کہ یا رسول اللہ این قربانیہا چیست فرمود کہ ملت پدر شماست ابراہیم علیہ السلام گفتند چیست ما را دران فرمود بہر موئے کہ بران قربانی بود یک حسنہ در دیوان وی نویسند گفتند پشم را چہ حکم ست فرمود کہ بہر پشمی یک حسنہ نویسند در ترغیب حمیدے و بسیاری از کتب فقہ می آید این حدیث بروایت مادر مؤمنان عایشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا از رسول صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمود ہیچ عملی نکند فرزند آدم در روز عید قربان کہ دوست داشتہ تر نزدیک خداوند از ریختن خون قربانی سعید بن عبد العزیز روایت میکند از مکحول رحمہما اللہ کہ گفت بفروش پیراہن خود را بخر بآن قربانی زاد در زاد المقوین می آرد کہ در خبر ست کہ خانہ کہ در وی قربانی نکنند باوجود استطاعت آن خانہ بخداوند تعالی بنالد و دعای بد کند در حق صاحب آن خانہ و گوید لخلاك اللہ من الخیر کما اخلیتنی من القربان و آن خانہ دران سال ہدف تیر بلا شود و ہر خانہ کہ در وی قربانی کنند شادیہا کند و دعای خیر کند و آسایشہا و خوشیہا دران خانہ پیدا گردد و رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود عظموا ضحایاکم فانہا علی الصراط مطایاکم و فی روایۃ سمنوا ضحایاکم یعنی بزرگ گردانید قربانی ہای خود را یا فربہ گردانید قربانیہا بدرستیکہ بر صراط آن بارگیر ہای شما خواہد بود و در خبر ست کہ ہر لقمۂ گوشت قربانی کہ بندہ بخورد مرغی بود او را در بہشت مانند شتر بختی **حکایت** امام الایمہ محمد بن اسحق بن خزیمہ رحمہ اللہ میگوید برادر من احمد بن اسحق مرد عابد بود و پرہیزگار و از مال دنیا چیزی نداشت و با تنگدستی تکلف کردی و ہر سال قربانی بجای آوردی و ہر رنج کہ بروی آمدی این عبادت البتہ ترک نکردی این برادرم از دنیا سفر کرد بخواب چنان دیدم کہ قیامت آمدہ است و خلق عالم در عرصات حاضر اند ناگاہ برادر خود را دیدم کہ بر اسپ تازی سوار گشتہ کہ ہرگز مثل آن ندیدہ بودم و بسیار دیگر ازان مرکبان در پیش وی میرفتند گفتم ای برادر حق تعالی با تو چہ کرد گفت مرا بیامرزید گفتم سبب چہ بود گفت روزی در مسجد جامع نماز میکردم در جیب من یکدرم بود گندہ پیری بیامد و در پیش ستون باستاد و گفت خداوندبران مسلمان رحمت کناد کہ یکدرم بر من رحمت کند کہ قرض دارم و تقاضای درشت میکنند نماز را بتعجیل تمام کردم و درم بدو دادم چون مرا در گور نہادند و باز گشتند ندای شنیدم کہ ای احمد بن اسحق رحم کردی بر زیردستی ما نیز بر تو رحمت کردیم ہرچہ کردہ بودی از تو عفو کردیم و ترا شایستہ بہشت و دیدار خود گردانیدیم گفتم ای برادر این مرکبان در پیش تو چیست گفت این قربانیہای من ست کہ کردہ بودم و این کہ سوارم اول قربانی من ست گفتم اکنون کجا میروی گفت بہ بہشت میروم این بگفت و از نظر من غائب شد تا بدانی کہ کس برین درگاہ زیان نکردہ است **حکایت** طاؤس یمانی رحمہ اللہ میگوید سالی با قافلہ حجاز بحج میرفتم کودکی با ما ہمراہ شد بی زاد و راحلہ میرفت گفتم ای کودک ترا زاد کو گفت ان خیر الزاد التقوی گفتم آخر با تو طعام کو گفت بخانہ کریمان رفتن و با خود طعام بردن لایق نباشد چون احرام بستیم ہمہ لبیک میگفتند و آن کودک ہیچ نمیگفت گفتم ای کودک چرا لبیک نمی گوئی گفت از برای آنکہ جواب لا لبیک نشنوم گریہ بر طاؤس افتاد وقتی کہ این کودک از ردی ترسد اگر ما را رد کند و نہ پذیرد چہ کنیم اہل قافلہ این سخن بشنیدند غریو بر آوردند طاؤس میگوید چون بکوہ منا حاضر شدیم ہر کس قربانی میکردند کودک را دیدم می گفت بار خدایا ہر کس قربانی میکنند در راہ رضای تو مرا ہیچ نیست کہ قربان کنم جز تن خود

شعر برامید وصل تو من جان خود قربان کنم | جان چه باشد نزد تو تا من حدیث جان کنم | صد چنین جان در ره عشقت فدای نام تو
ترک جان گفتم حدیث از وصلت جانان کنم | مور عورم در جهانم نیست یکپای ملخ | من که باشم تا سلیمان ترا مهمان کنم

کودک کلمهٔ شهادت بگفت و انگشت در حلق خود در مالید فقضا با گفت وی راست آمد و کودک جان بحق تسلیم کرد مادر کودک از ان حال خبر یافت خاک بر سر کردن گرفت آوازی شنید که ای ضعیفه فرزند تو در راه رضای ما جان فدا کرد و قبول کردیم اگر تو نیز بیائی قبول کنیم کیست در راه او که از جان برخیزد که قبولش نکند تو بارے از عصیان برخیز تا با آتش نسوزی رباعی

در دے که ز هجر اوست درمان نبود | راهی که بکوے اوست پایان نبود | فتوی داد ست عشق کاندر ره دوست
قربانیٔ عاشقان بجز جان نبود

حکایت در زاد المقوین می آرد که یکی از بزرگان سلف عادت داشتی که بهاے گوسفندی صدقه دادی بدرویشان و گفتی چون قربانی بر من واجب نیست حیوانی را چه بیجان کنم بخواب دید که قیامت قایم آمده است و مردمان بر بارگیرها سوار می شوند و ملایکه ایشان را به بهشت می برند و او پیاده مانده از ان حال سوال کرد گفتند این مرکبها قربانیهاست که در دنیا کرده اند گفت من نیز بهای قربانی صدقه داده ام گفتند تو ندانی که بها دادن با قربانی کردن برابر نبود قربانی می باید کرد آن بزرگ تا زنده بود دیگر قربانی میکرد پس چون قربان را این همه فائدهاست باید که این عبادت را از دست باز نداری خلیل خدا صلوات الرحمٰن علیه در راه رضای حق از سر فرزند برخواست تو باری از سر گوسفند برخیز الٰهی ما همه را توفیق این خیر و سایر خیرات ارزانی دار

فصل پنجم در عشر ذی الحجه و فضیلت عبادت در وی

بدانکه فاضلترین همه ایام نزد الله تعالیٰ عشر ذی الحجه است و در هیچ وقت اعمال صالحه را این نظر قبول نباشد که درین ایام واز بزرگی این دهه است که حق تعالیٰ در کلام مجید خود قسم یاد کرد قوله تعالیٰ والفجر و لیال عشر الآیه در تفسیر وسیط می آرد که والفجر سوگند ست بصبح روز اول از عشر ذی الحجه در یک قول در کشاف و کواشی و مدارک می آرد که و لیال عشر سوگند ست بده شب دهه حاجیان یا بده شب اول از ماه محرم یا بده شب آخر از ماه رمضان والشفع سوگند بجفتهای دهه حاجیان یعنی بدویم و چهارم و ششم و هشتم و دهم دهه حاجیان والوتر سوگند بطاقهای دهه حاجیان یعنی بیکم و سیم و پنجم و هفتم و نهم وے والليل اذا یسر ای یسری فیه سوگند بشب مزدلفه که بروند در وی و تکرار قسم دلیل ست بر شرف و فضیلت این دهه در کواشی و مدارک میگوید در قول دیگر که والفجر قسم ست بصبح یا بصلوٰة صبح و لیال عشر سوگند بده شب عشر ذی الحجه و لیال بلفظ نکره یاد کرد از برای زیادتی و فضیلت آن او والشفع والوتر سوگند بشفع و وتر کل اشیا یا بشفع و وتر این لیالی کما مر یا سوگند بشفع و وتر نمازها یا سوگند بروز عید و روز عرفه یا سوگند بخلق و بخالق و بعد از انکه قسم بلیالی مخصوصه یاد کرد باز قسم بشب یاد کرد بسبیل عموم که والليل و بعضی گفته اند والليل یعنی سوگند بشب قدر که بگذرد یعنی سوگند بگذشتن شب و یای یسرے را

حزن

حذف می کنند در درج اکتفا از وی بکسره و این درحال وصل ست اما درحال وقف کنند و یا هر دو را حذف می کنند در مدارک می آرد
که یکی از اخفش سوال کرد از سقوط یا گفت لا یعنی نگویم مگر آنکه مرا یک سال خدمت کنی آن مرد یک سال او را خدمت کرد آنگاه سوال
کرد گفت اللیل لا یسری و انما یسری فیه یعنی شب سیر نمی کند اما سیر میکنند در وی چون عدول کرد از معنی وی عدول کرد
از لفظ وی نیز از برای موافقت را میان هر دو در تفسیر وسیط میگوید والفجر سوگند ست بصبح هر روزی و بعضی گفته اند سوگند
است بصبح روز اول از ماه محرم که سال از وی گشاده می شود در تفسیر حقایق می آرد از ابن عطا که گفت والفجر سوگند بمصطفی ۴۱
صلی الله علیه وسلم که نور ایمان بوی گشاده شد و ظلمت کفر از سبب وی پوشیده گشت ولیال عشر سوگند بده شب آخر
از چله موسی علیه السلام که تمام گردانید بآن میعاد و میقات وی را چنانکه فرمود قوله تعالی واتممناها بعشر والشفع سوگند
بفرایض والوتر سوگند بسنن یا سوگند بخلق و خداوند یا سوگند بافعال و نیات که آن اخلاص ست عکرمه گوید والفجر سوگند
است بانفجار آب از سنگ موسی علیه السلام قول دیگر آنست که والفجر سوگند ست بانفجار آب از چشمهای بهشت ضحاک
میگوید والفجر سوگند بگشاده شدن آب از چشمهای عاصیان در تفسیر حقایق می آرد که والفجر سوگند بانفجار معرفت از
سینهای عارفان چنانکه نقل ست که چون دل عاشق از نف عشق بسوزد و ابر شوق وصال در جنبش آید و برق جمال
از وی بدرخشد هفت آسمان از وپر نور شود ملائکه ملکوت گویند بارخدایا این چه نور ست که از زمین برخاسته که هفت آسمانرا
بلوامع جمال خود بیاراسته فرمان رسد که دریای عشق عاشقی است که در سر او باضطراب آمده است این موج عرفان
جمال ماست که از وپدید آمده و بعالم علوی رسید گویند بارخدایا سوخته بنده است در آتش شوق تو فرمان رسد که بجلال
و قدر من که من بوی مشتاق ترم از آنکه او بمن که وانا اشوق الی لقائهم در بعضی از تفاسیر می آرد که والفجر سوگند بمحمد صلی الله
علیه وسلم ولیال عشر سوگند بده یار مصطفی که عشره مبشره اند چنانکه گفته اند رباعی آنها که بشارت بهشت آمد شان ٭ بوبکر رض
و عمر بود علی و عثمان رض ٭ پس سعد و سعید و پس زبیر و طلحه ٭ آنگاه ابو عبیده و عبد الرحمن ٭ والشفع سوگند بچهار یار مصطفی والوتر
سوگند با بوبکر رض واللیل اذا یسر سوگند بحرمت شب غار هل فی ذلك قسم لذی حجر یعنی هر کس خداوند عقل و خرد باشد
بداند که آنچه خداوند قسم باو یاد کرده از این اشیا در وی عجائب و دلایل ست بر صنع خداوند عز وجل و بر قدرت وی و توحید وی
پس سزاست که قسم باو یاد کنند از برای دلالت وی بر خالق وی و جواب قسم محذوف ست و هو لیعذبن یعنی هر آئینه
سوگند باین اشیا که یاد کردیم که عذاب کرده شوند کفار قوم تو ای محمد همچنانکه عذاب کرده شدند عادیان و ثمودیان و فرعونیان
بدلیل قوله الم تر کیف فعل ربك بعاد در تفسیر وسیط میگوید جواب قسم اینجاست که ان ربك لبالمرصاد یعنی سوگند
باین اشیا که فرشتگان پروردگار تو بر راه اند یا خود ان ربك لبالمرصاد عبارت از آن معنی باشد که مثلاً همچنانکه کسی بر راهگذر
کسی در کمین وی باشد آن کس نتواند که از وی برهد همچنین هیچکس نیست الا آنکه بازگشت وی و سر و کار وی با خداوند است
زیرا که او عالم ست بآنچه از بندگان در وجود می آید و حافظ و رقیب ایشان ست جزا دهد بندگان را بر اعمال ایشان ان
خیرا فخیر و ان شرا فشر و این روایت در مدارک ست پس عزیز من از بزرگی این دهه است که چندین قسم باو یاد میکند
باید که ایام را غنیمت شماری و اوقات را ضایع نگذاری چون بازگشت بخداوند ست که ان ربك لبالمرصاد در صحیح بخاری

وسنن ابوداؤد و صحیح ترمذی و کبیر طبرانی می آرد و در صحیح ابن ماجه و بسیار از کتب محدثان معتمد می آید بروایت شاه مفسران عبدالله
بن عباس رضی الله عنهما از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود عمل صالح در هیچ ایامی دوست داشته تر نیست نزدیک خداوند و فاضل تر
ازین ایام نیست یعنی عشر ذی الحجه یاران گفتند و نه جهاد در سبیل خداوند فرمود و نه جهاد در سبیل خداوند مگر مردی که بیرون رود
بسبیل خداوند بمال و جان خود پس هیچ یک باز نگردد یعنی جان و مال هر دو در سبیل خداوند در باز دو در کتاب حافظ عبدالعظیم
منذری قدسی رحمه الله می آرد بروایت شاه مفسران عبدالله بن عباس رضی الله عنهما از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود در هیچ
ایام فاضل تر و عمل در وی دوست داشته تر نزد خداوند تعالی از عشر ذی الحجه نیست پس بسیار گردانید در ان تهلیل و تکبیر
و ذکر خداوند را و بدرستیکه روزهٔ هر روزی ازین دهه برابرست با روزهٔ یک ساله و عمل در وی مضاعف می شود از یکی تا
بهفت صد در صحیح ترمذی و ابن ماجه و ابوبکر بیهقی آمده است بروایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول علیه السلام که فرمود
که روزهٔ هر روزے ازین ایام برابرست با روزهٔ یک ساله و قیام هر شب ازین دهه برابرست با قیام شب قدر در کتاب
ابوالقاسم اصفهانی و کتاب ابوبکر بیهقی می آید بروایت انس بن مالک رضی الله عنهما از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود هر روزے
ازین ایام در فضیلت برابرست با هزار روز و روز عرفه برابرست با ده هزار روز و در حدیث دیگر می آید که روزهٔ هر روزی از روزهای
عشر ذی الحجه از روی ثواب برابرست با آنکه صد برده از مال حلال خود آزاد کند و یا آنکه صد اسپ بغازیان دهد تا در سبیل
خداوند جهاد کنند و یا آنکه صد شتر بخانهٔ کعبه فرستد تا قربان کنند و چون روز ترویه یعنی روز هشتم روزه دارد همچنان باشد که هزار
برده آزاد کرده و هزار اسپ بغازیان داده و هزار شتر بخانه کعبه فرستاده و چون روز عرفه روزه دارد از روی ثواب همچنان
باشد که دو هزار برده آزاد کرده و دو هزار اسپ بغازیان داده تا جهاد کنند و دو هزار شتر بخانهٔ کعبه فرستاده تا قربان کنند
و در حدیث دیگر آمده است که هر که روز عرفه روزه دارد از روی ثواب چنان باشد که شصت سال پیوسته روزه داشته بود
و در روضة العلما می آرد که رسول علیه السلام فرمود هر کس روز عرفه روزه دارد بعدد آن کسانی که این روز را روزه دارند و
بعدد آن کسانی که این روز را روزه نمیدارند از عهد آدم تا نفخ صور دو بار برابر کل عدد ایشان حسنات در دیوان عمل وے
نویسند در صحیح مسلم می آید بروایت ابوقتاده که از رسول علیه السلام سوال کردند از روزهٔ روز عرفه فرمود که کفارت شود دو
ساله گناه را یک ساله گذشته و یک ساله آینده و در صحیح نسائی و سنن ابوداؤد و صحیح ابن ماجه می آید که رسول علیه السلام
فرمود که امید میدارم که روزهٔ روز عرفه کفارت شود دو ساله گناه را یک ساله گذشته و یک ساله آینده را در کتاب بیهقی
می آرد که رسول علیه السلام فرمود روزهٔ روز عرفه برابرست با روزهٔ هزار روز این احکام روزه بود اما فاضلترین اذکار درین
دهه سه ذکرست اول کلمه سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر دوم لا اله الا الله وحده لا شریک له
له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر سیوم تکبیر یعنی گفتن الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر الله اکبر
ولله الحمد در کتاب امام محمد بن اسماعیل بخاری رح می آرد که ابوهریره و ابن عمر رضی الله عنهما بیرون می آمدند بازارها در
ایام عشر ذی الحجه و تکبیر میگفتند باواز بلند و مردمان تکبیر میگفتند بتکبیر ایشان و این روایت در کتاب جواهر الاوقات نیز مذکورست
در ترغیب حمیدی می آید که عبید بن عمیر لیثی روایت میکند از پدر خویش که گفت بما چنان رسیده است که خداوند تبارک و تعالے

بموسی کلیم صلوات الله علیه پنج دعا فرستاد واین پنج دعا را جبرئیل علیه السلام در عشر ذی الحجه بوی آورد وگفت یا موسی این پنج دعا را برخوان بدرستیکه شان این ست که هیچ عبادت نیست نزد خداوند تعالی دوست داشته تر از عبادت در ایام عشر یعنی ایام عشر ذی الحجه اول لا اله الا الله وحده لاشریك له له الملك وله الحمد یحیی ویمیت وهو حی لایموت بیده الخیر وهو علی کل شئ قدیر دویم اشهد ان لا اله الا الله وحده لاشریك له الها واحدا صمدا لم یتخذ صاحبة ولا ولدا سیم اشهد ان لا اله الا الله وحده لاشریك له احدا صمدا لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد چهارم اشهد ان لا اله الا الله وحده لاشریك له له الملك وله الحمد یحیی ویمیت وهو حی لایموت بیده الخیر وهو علی کل شئ قدیر پنجم حسبی الله وکفی سمع الله لمن دعا لیس وراء الله منتهی عمیر لیثی گفت که حواریان از عیسی علیه السلام سوال کردند که یا روح الله ثواب آن کس که این کلمات بگوید چیست عیسی علیه السلام گفت هر کس کلمات اول را بگوید صد بار بدرستیکه هیچکس را در زمین عملی فاضلتر از عمل وی نباشد دران روز و باشد روز قیامت از روی حسنات بیشتر از عبادت دیگر و هر کس کلمات دویم را بگوید صد بار همچنان باشد که توریت وانجیل را دوازده بار خوانده باشد وعطا داده شود ثواب آن هر دو و هر کس کلمات سیم را صد بار بخواند بنویسند او را ده هزار هزار حسنه ومحو کنند از دیوان وی ده هزار هزار سیئه وبر آرند در بهشت بنام وی ده هزار هزار درجه وفرود آیند از آسمان دنیا هفتاد هزار فرشته دستها بردارند وآمرزش میخواهند از برای گوینده این کلمات و هر کس کلمات چهارم را بگوید صد بار فرشته آن را عرض کند بر جلیل جبار پس نظر رحمت کند خداوند بصاحب وے و هر کس را که خداوند بوی نظر رحمت کند هرگز بدبخت نشود عیسی علیه السلام گفت یا جبرئیل ثواب کلمات پنجم چیست جبرئیل علیه السلام گفت دعوت من ست ولم یؤذن لی ان افسر ها لك یعنی مرا اذن نکرده اند که تفسیر کنم آن را از برای تو

الهی همه را توفیق اعمال صالحه ارزانی دار بفضلک وکرمک

فصل هشتم در ذکر ماه رجب واحکام واحادیثی که در فضایل روزه ونماز و استغفار وی روایت میکنند وبیان وضع آن

بدانکه ماه رجب از ماههای حرام ست چنانکه حق تعالی در کلام مجید خود بیغمبر مایداز ان حال قوله تعالی ان عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهرا فی کتاب الله الآیة یعنی بدرستی وراستی که شمار ماهها که دران زکوة واجب می شود نزدیک خداوند تعالی دوازده ماه است یعنی محرم وصفر وربیع الاول وربیع الآخر وجمادی الاولی وجمادی الاخری ورجب وشعبان ورمضان وشوال وذوالقعده وذوالحجه رباعی از محرم چو گذشتی چه بود ماه صفر؛ بعد از وی دو ربیع و دو جمید دیگر؛ پس رجب باشد و شعبان رمضان شوال؛ باز ذوالقعده وذوالحجه شد اثنی عشر؛ واین شمار بلغت تازی ست آما بزبان فارسی فروردین و اردی بهشت وخرداد وتیر ومرداد وشهریور ومهر وآبان وآذر ودی وبهمن واسفندارمد فی کتاب الله در نبشته خدای تعالی یعنی در لوح محفوظ یوم خلق السموات والارض آن روز که بیافرید آسمانها وزمین را منها اربعة حرم از ان جمله چهار ماه حرام ست رجب وذوالقعده وذوالحجه ومحرم ذالك الدین القیم آنست شمار راست فلا تظلموا فیهن انفسکم ستم مکنید دران بر تنهای خود یعنی بعضے بر بعضی ستم مکنید سوال چرا چهار ماه حرام را خاص گردانید بنهی از ظلم چون ظلم در همه ماهها حرام ست جواب بعضی گفته اند ضمیر در فیهن راجع است بدوازده ماه سال واین قول ابن عباس ست وبعضی گفته

این ظلم قتال ست وآن چهار ماه خاص بود بجرامی دران واکنون منسوخ ست باین آیت که فرمود اقتلوهم حیث ثقفتموهم
واین قول قتاده است در تفسیر جوزجانی می آرد که فراقول دوم را راجح داشته از برای آنکه عرب ضمیر در فیهن را در عدد قلیل
استعمال میکنند از سه تا ده و چون از ده درگذرد گویند هذه پس اگر فیهن حمل بر جمیع سنه کنند صحیح ست از برای آنکه ظلم منهی است
در جمیع سنه واگر حمل بر چهار ماه کنند هم صحیح ست از برای آنکه ظلم در اشهر حرام قبیح تر ست ومحتمل آن نیز هست که فلا تظلموا
فیهن ای امرهن بالزیادة والنقصان والتغییر والتحویل مراد باشد چنانکه در تفسیر امام زاهد و تفسیر جوزجانی وعامه
تفاسیر می آرد که سبب نزول این آیت آن بود که عرب در جاهلیت ماههار التقدیم والتاخیر کرده بودند وحج را از ماه آن بیرون
برده وآن چنان بود که عرب را در جاهلیت حربی پیش آمدی در ماه محرم ایشان حرب بکردندی آنگاه ماه صفر را محرم شمردندی
وهمچنین در ماه ذو الحجه چون حربی پیش آمدی آن حرب بکردندی وحج را تاخیر کردندی تا دیگر ماه همچنین روزگار حج را مشوش
کرده بودند از قدیم باز و هر سال بده روز ماه تازی پیش مے آمد تا بوقت مصطفے صلی الله علیه وسلم سال حجة الوداع ایام موسم
حج با وقت آن آمده بود رسول علیه السلام آن سال حج بوقت خویش بکرد و بفرمود الا ان الزمان قد استدار کهیئته
یوم خلق الله السموات والارض آنگاه گفت منها اربعة حرم در تفسیر جوزجانی می آرد که از اثنا عشر شهرا سال قمری
مراد ست از برای اقامت مرادات زیرا که بنای عبادات شرعی از صوم و زکوة وحج واعیاد بر شهور اثنا عشر معتبر ست بدوران قمر وطلوع ومغیب او نه
بشهور شمسی از برای آنکه آن زیادت میشود ودیگرگون میشود وعبادات شرعی تعلق بآن نمیگیرد زیرا که ماه سی روز میباشد وبست ونه روز میباشد چنانکه
رسول علیه السلام ازان خبر داده وایام سال قمری سی صد و پنجاه و چهار روز میباشد وخمس روزی بخلاف عدد ایام سال شمسی که سی صد وشصت و
پنج روز ست وربع روزی وماههای آن سی سی می باشد الا آنکه زیادت میکنند در آخر آن ماه پنج روز وآنرا ایام مسترقه
نام میکنند اکمالا لعدد ایام السنة وشهور جمع شهر ست واو را شهر نام نهادند از برای شهرت وی بطلوع هلال الی مصیره
بدرا الی سراره عند الله ای فی حکمه الذی وضع علیه دینه وشریعته فی کتاب الله بعضی گفته مراد لوح محفوظ
است وبعضی گفته اند کتابهای خداوندست که بانبیا فرستاده است از برای آنکه شرایع امم ماضیه مبنی بر سال قمرے
بوده است تغیر کردند آن را بعد از انبیای خود بهوای خود چنانکه صوم نصاری سی روز بوده بماه قمری داشتن بر ایشان
دشوار می آمد تا بتابستان آنرا بموسم بهار گذاشتند وضم کردند باآن بست روز دیگر ومیشاید از کتاب الله قرآن مراد باشد
فانه وضع احکام القرآن علی ذالك پس ازان چهار ماه حرام یکی ماه رجب ست که رسول علیه السلام رجب مضر
خوانده از برای آنکه معظم قبایل عرب ربیعه ومضر ست ربیعه ماه رمضان را تعظیم کرده اند ومضر ماه رجب را بزرگ میداشتند
ذلك الدین القیم کلبی میگوید اء الحساب المستقیم پس بنده مومن باید که جد وجهد نماید در صوم وسایر عبادات در
ماه رجب که او از اشهر حرام ست وحسنات وسیآت در وی مضاعف میشود وصوم در وی مرضی وپسندیده است واز
روزه داشتن در وی منع نیست بلکه ثواب در وی مضاعف میگردد الا آنکه در کتب محدثان معتمد در تخصیص صوم هیچ حدیثے
نیامده است اگر در صوم رجب حدیث وارد بودی بایستیکه در کتاب ترغیب وترهیب حافظ عبد العظیم منذری که آن کتاب
بحر محیط ست واو انواع احادیث دران کتاب جمع کرده وبا تبحر خود یک حدیث در فضیلت ماه رجب دران کتاب نیاورده است

واین معنی موافق ست مرآن معنی را که ابن جوزی در کتاب خود در موضوعات ذکر کرده و گفته لا یصح فی صیام رجب بخصوصه شئ من رسول الله صلی الله علیه وسلم وگفته که آن حدیث که روایت میکنند که الرجب شهر الله وشعبان شهری ورمضان شهر امتی با اخواتی که مراو راست موضع اند والله اعلم پس باید که آن احادیث را روایت نکنند مگر با بیان وضع آن واحتیاط کنند در اسناد بسوی رسول علیه السلام که آنها افتراست بر رسول صلی الله علیه وسلم در صحیحین می آید بروایت مغیره بن شعبه از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود دروغ گفتن بر من همچون دروغ گفتن بر شما نیست هرکس دروغ گوید بر من پس گو بگیر جای باش خود از آتش دوزخ ودر مطلق صوم احادیث وارد بسیار ست هرکس روایت میکند گو آنها را روایت کن یا خود آن حدیث را که امام بخاری رح وغیره وی از ائمه حدیث روایت کرده اند که عام ست در جمیع نوافل در همه اوقات الا اوقاتی که استثنا کرده اند واین حدیث کافی ست در حق جمیع اوقات بروایت ابو هریره رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه وسلم از حضرت حق تعالی که فرمود من عادی لی ولیا فقد اذنته بالحرب وما تقرب الی عبدی بشئ احب الی مما افترضت علیه ومایزال عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به ویده الذی یبطش بها ورجله الذی یمشی بها ولئن سالنی لاعطینه ولئن استعاذنی لاعیذنه ومعنی حدیث آنست که ابو هریره رضی الله عنه روایت میکند از رسول صلی الله علیه وسلم که گفت حضرت الله تعالی فرمود هرکس دشمن دارد دوستی از دوستان مرا بسبب دوستی من بدوستی وراستی که اعلام کردم وخبر دادم او را که او محارب ست با من که خداوندم حرب میکند وتقرب نجوید بسوی من بندهٔ من بهیچ چیزی که دوستتر باشد بمن از ان چیزی که فرض کردم بروی وهمیشه باشد بندهٔ من که تقرب میجوید بحضرت من بنافلها یعنی بعبادات نافله بیرون از فریضها تا او را بدوستی گیرم پس چون او را بدوستی گیرم گوش وی من باشم که شنود بوی وچشم وی من باشم که می بیند بوی ودست وی من باشم که قوت می نماید ومیگیرد بوی وپای وی من باشم که میرود بوی واگر سوال کند وبخواهد از من هرآئینه عطا دهم او را واگر پناه جوید بمن هرآئینه پناه دهم او را در شرح لمعات مشارق می آرد فی قوله فکنت سمعه الی آخره که معنی حدیث آنست والله اعلم که چون محبت کسی قوی وغالب گردد بر محبت وی در مثل گویند محبوب وی گوش وچشم ودست وپای وی گشته وهمگی وی او شده پس چون عبادت نافله بنده بسیار شود وآن چنانکه حد دوست داشتن باشد شنوائی وبینائی وگیرائی وروائی وی بخدا وندباشد این ست آنچه فرمود کنت سمعه الذی یسمع به الی آخره یا خود معنی آن باشد که باشم من که خداوندم از برای برآوردن حاجتهای وی اسرع از گوش وی می از شنودن واز چشم وی از دیدن واز دست وی در گرفتن واز پای وی در رفتن والله اعلم پس در باب صوم نافله ووظایف عبادات در ماه رجب وغیره همین یک حدیث صحیح کافی ست وبسنده است چه حاجت که بر رسول خدا افترا کنند واحادیث موضوع روایت کنند وچنین نکنند مگر جاهلان عالم نمای وحالانکه در صحیحین می آید بروایت امیر المؤمنین علی کرم وجهه از رسول خدا صلی الله علیه وسلم که فرمود لا تکذبوا علی فانه من یکذب علی یلج النار یعنی دروغ مگوئید بر من که شان آن است که هرکس دروغ گوید بر من در آید در آتش دوزخ الهی ما مسکینان را از در آمدن در آتش دوزخ نگاهدار وبهشت

دوست بهر لحظه در تو نظر میکند	ولهٔ ای خود کرامت فرمائے	چون تو ازو غافلی از تو گذر میکند

فصل نهم در ذکر شب نیمۂ شعبان

یعنے شب برات و وظائف عبادات وخیر و برکات که درین شب می باشد و فضیلت صوم شعبان قوله تعالی بسم الله الرحمن الرحیم حٰم والکتاب المبین انا انزلناه فی لیلة مبارکة الآیه در تلخیص گواشی می آید که حق تعالی قسم یاد کرد بحٰم و بکتاب مبین که فرستادیم قرآن را در شب با برکت و آن شب قدرست که بفرستاد دران قرآن را از لوح محفوظ از آسمان هفتم بسوی آسمان دنیا پس فرود آورد آن را جبرئیل در بست سال یا در بست و سه سال بعضی گفته اند این لیلة مبارکة شب نیمۂ شعبان است و لیلة مبارکة نام نهاده شد این شب از برای کثرت خیر آن و برکت دران بر عالمیان و لیلة البراءة والصك نام نهاده شد از برای آنکه حق تعالی درین شب بفرماید برات آزادی نویسند از برای بندگان مومن وی در حدیث ست که بیامرزد حق تعالی همه مسلمانان را درین شب الا کاهن یا ساحر یا مدمن خمر را یا عاق در والدین را یا مصر بر زنا را یعنی این پنج طائفه را نیامرزد انا کنا منذرین بدرستیکه ما که خداوندیم بیم کننده ایم کافران را بعذاب فیها یفرق کل امر حکیم در شب قدر یا شب براءة جدا کرده میشود و نوشته می شود از لوح محفوظ هر امری که حکم کرده شد بوقوع او از خیر و شر و اجل و رزق و هر چه واقع شدنی است و بودنی از سال تا بسال امرا من عند نا زجاج میگوید امرا نصب ست بر یفرق یعنی بمنزلهٔ یفرق فرقا و از برای آنکه امر بمعنی فرق ست و انا نامر ببیان ذلك لنسخة من لوح المحفوظ سعید جبیر روایت میکند از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت بدرستیکه مرد را بینی که در بازار میرود و حالانکه نام او در دفتر مردگان ست انا کنا مرسلین بدرستیکه فرستنده ایم ما که خداوندیم رسولان را یعنی فرستادیم محمد و انبیا را که پیش از وی بودند رحمة من ربك قال ابن عباس اے رافة منی بخلقی و نعمة علیهم مهربانی و نعمت ست از من بر خلق که فرستادم بایشان انبیا را و نصبه علی انه مفعول له علی تقدیر الرحمة زجاج میگوید انا انزلناه فی لیلة مبارکة للرحمة انه هو السمیع العلیم بدرستیکه شان این ست که خداوند شنواست بدعاء آن کس که او را بخواند داناست بخلق خود رب السموات والارض و بالخفض علی البدل من ربك فی قوله تعالی رحمة من ربك من الخالق والهوی ان کنتم موقنین اگر هستند یقین دارندگان بآنکه خداوند یکی ست و جز او خدای دیگر نیست و این روایت در تفسیر کبیر میگوید ابو مسلم گفت معنی آنست که اگر شما میطلبید یقین را و میخواهید آنرا پس بشناسید این که امر همچنین ست که گفتیم و بیان کردیم او را حاصل آنست که اهل تفسیر اختلاف کرده اند در لیلة مبارکة بعضی گفته اند شب قدرست و بعضی گفته اند شب نیمۂ شعبان ست و این اختلاف مذکورست در کشواشی و کشاف و تفسیر کبیر و عامۂ تفاسیر در شعب الایمان ابو بکر بیهقی می آرد که امیر المومنین علی کرم الله وجهه روایت کرد از رسول علیه السلام که فرمود چون شب نیمه شعبان شود زنده دارید شب آنرا و روزه دارید در روز آنرا بدرستیکه خداوند تعالی میگوید هیچ آمرزش خواهنده هست تا بیامرزم او را هیچ روزی خواهنده هست تا روزی رسانم او را هیچ سوال کننده هست تا عطا دهم او را الا کذا الا کذا حتی یطلع الفجر در اذکار امام محی الدین نواوی رح می آرد که اختلاف کرده اند علما در قدر احیای شب که بچه مقدار حاصل شود ظاهر تر آنست که حاصل نشود مگر بمعظم شب یعنی به بیشتر وی و بعضی گفته اند حاصل شود بیک ساعت که احیا

کند کما مر در شرح السنه می آرد از امام شافعی رح که گفت نزد من آنست که فضیلت قیام شب حاصل شود باحیاء یک ساعت
از شب در مطالع الانوار شیخ سعید کازرانی رح که شرح مشارق الانوار ست نیز چنین روایت کرده است از امام شافعی رح
در شعب الایمان ابو بکر بیهقی می آرد این حدیث را بروایت ابو سعید خدری از مادر مؤمنان عایشه صدیقه رضی الله عنها که گفت
شب نیمهٔ شعبان رسول خدا صلی الله علیه وسلم در آمد بر من پس بکشید دو جامهٔ خود را و بنهاد پس هنوز راست تکیه نکرده بود که
برخاست و هر دو جامهٔ خود را در پوشید و بیرون رفت مرا غیرت عظیم بگرفت گمان بردم که رسول علیه السلام بحجرهای
بعضی از زنان خود رفت از پس رسول علیه السلام بیرون آمدم تا حال وی معلوم کنم رسول علیه السلام را در گورستان بقیع
یافتم بقیع غرقد که آمرزش میخواست مؤمنین و مؤمنات و شهدا را گفتم فداك ابی وامی پدر و مادر من فدای تو باد تو در طاعت
پروردگار خود و من در حاجت دنیا باز گشتم در حجرهٔ خود و نفس من غالی شده بود رسول خدا از پس من در آمد پس گفت این چه نفس
است ای عائشه گفتم فداك ابی وامی آمدی بمن و هر دو جامهٔ خود بنهادی پس راست تکیه نکرده بودی که برخاستی و جامهای خود
بپوشیدی مرا غیرت آمد گمان بردم که نزدیک صویحبات من رفتی تا دیدم ترا در بقیع کردی آنچه کردی گفت ای عائشه رض تو
می ترسیدی که خداوند بر تو حیف کند و رسول وی آمد جبرئیل علیه السلام پس گفت امشب شب نیمهٔ شعبان ست و خداوند درین
شب از امتان تو بعدد موی گوسفندان بنی کلب آزاد گردانید اما درین شب نظر رحمت نکند بمشرک و مشاحن و قاطع رحم و مسبل
و عاق در مادر و پدر و مدمن خمر پس بنهاد دو جامهٔ خود را پس مرا گفت ای عائشه اذن میکنی مرا در قیام این شب گفتم آرے
یا رسول الله پس برخاست و روی مبارک خود بر زمین بنهاد و شب دراز در سجده بود چنانکه من گمان بردم که مگر رسول علیه
السلام از دنیا سفر کرد برخاستم و بجنبنم او را و دست خود بر کف پای وی نهادم پای مبارک خود بجنبانید دانستم که زنده است
پس شادمان شدم و شنودم که در سجدهٔ خود میگفت اعوذ بعفوك من عقابك واعوذ برضاك من سخطك واعوذ بك
منك جل وجهك لا احصی ثناء علیك انت کما اثنیت علی نفسك چون بامداد شد یاد کردم آن کلمات را نزد رسول
علیه السلام پس رسول علیه السلام فرمود که ای عائشه آموختی این کلمات را گفتم آری یا رسول الله گفت خود بدان و
دیگران را بیاموز بدرستیکه جبرئیل بیاموخت مرا و امر کرد که تکرار کنم آنرا در سجود اما نماز رسول علیه السلام درین شب و سایر شبها
در صحیحین می آرد بروایت ابو سلمه که گفت سوال کردم از مادر مؤمنان عائشه صدیقه رضی الله عنها که گفت نبود بیفزاید رسول
در رمضان و در غیر رمضان از یازده رکعت چهار رکعت میگذارد پس مپرس از حسن و درازی آن پس میگذارد پس از ان چهار دیگر پس سوال مکن از حسن
و درازی آن پس میگذارد سه رکعت دیگر یعنی وتر عائشه میگوید گفتم یا رسول الله اتنام قبل ان توتر فقال یا عائشة ان عینی تنامان
ولا ینام قلبی یعنی خواب میکنی پیش از انکه وتر بگذاری فرمود که ای عائشه دو چشم من در خواب میشود اما در خواب نمی شود
دل من در مصابیح نماز شب رسول علیه السلام سیزده رکعت آمده است هشت رکعت نماز شب و سه رکعت نماز وتر و
دو رکعت سنت نماز بامداد پس ای برادر ما نیز بر دیم برین سنت مرضیه در نماز شب برات و غیر آن والله اعلم بالنیات و
اخلاص العباد حافظ عبد العظیم منذری مصری رح روایت میکند از معاذ جبل رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم
اخلص دینك یکفیك العمل القلیل یعنی خاص گردان دین خود را یعنی با عمل اخلاص یار کن بسنده است ترا عمل اندک

اما آن صد رکعت نماز مشهور که درین شب روایت میکنند دوازده رکعت و چهارده رکعت ابن جوزی در موضوعات خود جمع کرده و گفته که هیچ شک نیست که حدیث صد رکعت نماز درین شب موضوع ست بطرق آن و گفته که این حدیث محال ست قطعاً یعنی موضوع ست بر سبیل قطع و یقین و همچنین آن دوازده رکعت و چهارده رکعت را موضوع داشته است والله اعلم در تلخیص کواشی می آرد فی قوله تعالی فیها یفرق کل امر حکیم که ضحاک و عکرمه گفتند که رفع میکنند امر سال گذشته را یعنی رفع میکنند درین شب اعمالی را که از بندگان واقع شده است در سال گذشته و فصل میکنند امر سال آینده را اسامه بن زید گفت گفتم یا رسول الله نمی بینم ترا روزه داری در هیچ ماهی از ماهها آنچنانکه روزه از ماه شعبان رسول علیه السلام فرمود که این ماهیست که غافلند مردمان از وی میان رجب و رمضان ست و آن ماهی ست که رفع میکنند دروی اعمال را بحضرت پروردگار عالمیان و من دوست میدارم این را که عمل مرا رفع کنند و من روزه دار باشم روایت میکنند این حدیث را ابوعبدالرحمن نسائی و ابوبکر بیهقی و حافظ عبدالعظیم منذری قدسی و درین شب درهای آسمانها گشاده میشود و ملائکه بشارت میدهند مؤمنان را و ترغیب میکنند در عبادات و این دو حدیث در نصاب الاخبار ست که از اقناع روایت کرده اند والله اعلم دیگر در تفسیر تیسیر می آرد که قوله تعالی انا کنا مرسلین یعنی می فرستیم ما که خداوندیم فرشتگان را در این شب از برای سلام بر مؤمنان و از برای ایصال کرامت بسوی مستحقان و استغفار میخواهند ملائکه درین شب از برای مؤمنان در کتاب شعب الایمان ابوبکر بیهقی می آرد از ابوبکر صدیق رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود نزول کند رحمت خداوند تعالی در شب نیمهٔ شعبان باسمان دنیا پس بیامرزد همه نفسها را الا کسی را که در دل او دشمنی مسلمانان باشد بغیر حق یا شریک آرنده باشد بخداوند تعالی امام احمد حنبل رح میگوید که ازین نزول فعلی اراده کرده رسول و نزول نام نهاده و ابلا انتقال و لا زوال یا اراده کرده باو نزول ملکی از ملائکه او بامر او اما امام محی السنه رحمه الله در شرح السنه میگوید درین حدیث و نزول او تعالی واجب ست ایمان بدان بی تکییف و تجسیم یا ماول باشد بدنو رحمت خداوند و بلوغ رافت او درین شب مبارک اما کسانی که درین شب از لطف خداوند از نظر رحمت وی محروم اند بحکم حدیث حضرت مصطفے صلی الله علیه وسلم آنچه بما رسیده است نزده گروه اند دوازده از اصول حدیث معلوم میشود و چهار دیگر از تفاسیر معلوم می شود و سه دیگر از کتب فقها می شاید که برین زیادت باشد و بما نرسیده باشد اما آن دوازده که در احادیث ست دو در حدیث ابوبکر صدیق ست از کتاب بیهقی مشاحن و مشرک و در حدیث عبدالله بن عمرو بروایت امام احمد مشاحن و قاتل نفس و در روایت مکحول انا بو ثعلبه الخشنی ویدع اهل الحقد بحقد هم حتی یدعوه یعنی اهل حقد و کینه را نیامرزد و بسبب حقد ایشان تا بگذارند حقد را حاصل آنکه آن دوازده گروه که درین شب از رحمت خداوند محروم اند و باحادیث صحیحه ثابت شده در کتابهای محدثان معتمد کافرست و مشرک و مشاحن و قاتل نفس بغیر حق و اهل حقد و آنکه در دل او شحنا باشد یعنی عداوت و دشمنی مسلمانان بغیر حق و قاطع طریق و مسبل یعنی آنکه جامه از کله در گذارد از کبر نه بغرض صحیح و مدمن خمر یعنی ملازم آن امام محی السنه در شرح السنه میگوید شحنا عداوت ست و بعضے گفته اند میخواهد بآن اهل بدعت را انتهی کلامه امام نجم الدین عمر نسفے رح از قتاده روایت میکند که گفت مشاحن کسی است که میخواهد ریختن خون همسایهٔ خود را و هلاک مال او را این دوازده است که حفاظ و ائمه حدیث یاد کرده اند اما آن

چهار گروه که در تفاسیر آورده در کشاف و کواشی و تفسیر کبیر گفته که رسول علیه السلام فرمود بدرستیکه خداوند تعالی می آمرزد درین شب جمیع مسلمانان را مگر کاهن یا ساحر یا مشاحن یا مدمن خمر یا عاق در مادر و پدر یا مصر بر زنا الا آنکه در کواشی اسناد کرده است رسول علیه السلام و چهارم رسیده از درگاه و این روایت در کشافست و عبارت از وی انیست لا من شرد علی الله شراد البعیر پس آن چهار گروه که در تفاسیر مذکورست کاهن و ساحر و مصر بر زنا و رمیده از درگاه اما آن سه گروه که در کتابهای فقهاء کبار و علمای اخیارست در روضة العلما می آرد که خوارنده ربواست و صورتگر و قتات یعنی سخن چین پس چنان سزد که بندهٔ مؤمن جهد کند در احتراز از اثام و اجتناب از معاصی نعوذ بالله من الحرمان والخذلان والطرد والطغیان و منه الاستعاذة و علیه التکلان پس بندهٔ مؤمن را باید که درین شب جد و جهد نماید و بعبادات و طاعات مشغول گردد و اقتدا بر رسول خدا کند و آنچه بقول و فعل از رسول علیه السلام در وجود آمده بجای آرد پس هفده کار بباید کرد اول آنکه متابعت رسول علیه السلام کند در قیام امشب و صوم روز وی که حافظ ابوبکر بیهقی و حافظ جلیل عبد العظیم منذری قدسی و ابن ماجه روایت کرده اند از امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه از رسول خدا صلی الله علیه وسلم که فرمود اذا اتت لیلة النصف من شعبان فقوموا لیلها و صوموا یومها دویم آنکه متابعت رسول علیه السلام کند در انتقال بسوی مکان شریف و زیارت قبور خاصه شهدا و اخیار چون رسول علیه السلام ببقیع غرقد رفت سیم آنکه متابعت کند او را در استغفار از برائے مؤمنین و مؤمنات و شهدا همچنانکه از رسول علیه السلام چهارم آنکه متابعت کند او را در رفق با عیال یعنی اگر او را عیالے باشد و خواهد که بجای رود مدارا کند با ایشان و ایشان را تنها ضایع نگذارد پنجم متابعت کند او را در عدل با عیال اگر او را دو عیال باشد یا زیادت و خواهد که قیام شب بجای آرد اجازت طلبد از آن زن که نوبت وی باشد همچنانکه رسول علیه السلام از عایشه رضی الله عنها اجازت طلبید ششم متابعت کند او را در نماز و سجدهٔ دراز هفتم متابعت کند او را در کمال تضرع و زاری دران نماز زیادت از آنکه در دیگر نماز ها هشتم آنکه بر خاک سجده کند که رسول علیه السلام همچنین کرده و در حال سجده گفته اقول کما قال اخی داود اغفر وجهی فی التراب لسیدی و حق له ان یسجد ثم رفع راسه نهم آنکه متابعت کند او را در سجدهٔ اول سه چیز در مناجات و اعتراف بجنایت و استغفار از گناه بزرگ دهم آنکه در سجدهٔ دویم متابعت کند او را در دو چیز در استعاذه و حمد و ثنا پس بگوید اعوذ بعفوك من عقابك واعوذ برضاك من سخطك واعوذ بك منك جل وجهك لا احصی ثناء علیك انت کما اثنیت علی نفسك یازدهم آنکه بعد از نماز بگوید اللهم ارزقنی قلبا تقیا من الشرك نقیا لا جافیا و لا شقیا[1] که رسول علیه السلام چنین کرده است دوازدهم اهل و عیال و اولاد و ازواج و اقارب و عشایر و اصحاب و احباب و سایر مسلمانان را شفاعت کند و دعا کند بخیر که رسول علیه السلام چنین کرده است سیزدهم آنکه دیگرانرا بقیام این شب و صیام روز وی فرماید که رسول علیه السلام چنین فرموده است چهاردهم آنکه اول عملی که کند درین شب توبه باشد از گناهان خاصه از آن نزده گناه که سبب حرمان و نومیدی میشود درین شب پانزدهم الحاح کند در دعا و پناه جوید بخدا از سوی خاتمت و دعا کند بمهات دینی و دعای خود و غسل کند و بوی خوش استعمال کند از برای نزول ملائکه و طلب کند از الله تعالی استغفار ملائکه را از برای خود شانزدهم آنکه در مقابله هر لطفی از الطاف

(۱) من الشرك بریا لا کافرا ولا شقیا

خداوند حمد و ثنا و شکر بجای آرد و استغفار خواهد از تقصیر در شکر نعمتهای خداوند تعالی و برات آزادی طلبد از آتش دوزخ وطلب برکت ارسال ملائکه کند وطلب رحمت و مغفرت کند و عافیت طلبد بعد هم آنکه این دعا بسیار کند که ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الاخرة حسنة وقنا عذاب النار و این دعا بسیار گوید اللهم انا نعوذبك من زوال نعمتك ومن تحول عافیتك ومن فجاءت نعمتك ومن جمیع سخطك اللهم انا نعوذبك من النفاق والشقاق وسوء الاخلاق و آخر آمن الرسول را بسیار خواند و خیر دنیا و آخرت از خداوند در خواهد الهی مارا خیر دنیا و آخرت روزی گردان ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنك رحمة انك انت الوهاب

فصل دهم در نماز وتر

و بیان کمیت و کیفیت ادای وی و ذکر وجوب وی و فضایل وی بدانکه نماز وتر یکی از واجبات سبعه اسلام ست و در وے از علمای ما رحمهم الله سه روایت ست یک روایت از امام اعظم رح آنست که وی فرض ست اما فرض عملی نه فرض اعتقادی تا اگر نماز وتر نگذارده باشد بر یاد داشت آن نماز بامداد نتواند گذاردن یعنی اول وتر را قضا کند تا نماز بامداد وی درست باشد اما اگر فرضیت وتر را منکر شود کافر نشود پس نماز وتر نظر بدین روایت فرض علمی باشد نه فرض اعتقادی و در روایت دیگر نماز وتر واجب ست و فتوی برین قول ست و در روایت دیگر آنست که نماز وتر سنت ست و این قول ابو یوسف و محمد ست رحمهما الله و مذهب شافعی همین ست پس بقول صاحبیه اگر نماز وتر را نگذارده باشد و وقت نماز بامداد به تنگ رسیده باشد چنانکه اگر وتر را قضا کند سنت نماز بامداد فوت می شود و اگر سنت را میگذارد و وتر می ماند بقول صاحبیه وتر را ترک کند و سنت نماز بامداد گذارد و بقول امام اعظم رح سنت نماز بامداد را ماند و وتر بگذارد و فتوی بر قول امام اعظم ست رحمه الله اما کمیت وی در هدایه فقه و عامه کتب فقهی میگوید که بقول علمای ما رحمهم الله نماز وتر سه رکعت ست بدو قعده و یک سلام در کافی میگوید که بقول امام شافعی نماز وتر در یک روایت سه رکعت ست بدو قعده و یک سلام و در یک روایت یک رکعت ست در جمع حمیدی که جمع بین الصحیحین ست می آید بروایت مادر مؤمنان عایشه صدیقه رضی الله عنها که نماز شب رسول علیه السلام سیزده رکعت بود با وتر و سنت نماز بامداد و نیز در جمع حمیدی می آید بروایت حنظله از مسند عایشه رضی الله عنها که رسول صلی الله علیه وسلم در شب ده رکعت نماز کردی و بعد از ان که یک رکعت وتر بود و دو رکعت سنت نماز بامداد که مجموع سیزده رکعت باشد و استاد این فقیر روح الله روحه در آخر کتاب روح القایمین خود آورده ست شانزده حدیث بروایت مادر مؤمنان عایشه صدیقه رضی الله عنها از صحیحین علی اختلاف الالفاظ والروایات و مضمون کل آن احادیث آنست که نماز شب رسول علیه السلام همین سیزده رکعت بوده است در رمضان و غیر رمضان با وتر و سنت نماز بامداد در **کیفیت ادای وی** در رساله فرایض الاسلام می آرد که نماز وتر را و تر وقتی نیت باید کرد و احتیاط در نیت کند زیرا که خلاف است درانکه وی سنت ست یا واجب چنانکه یاد کرده شد و وتر نماز خفتن نیت نکند که غلط است زیرا که او با نماز خفتن تعلقی ندارد الا آنکه وقت گذاردن وی بعد از نماز خفتن ست پیش از صبح در هدایه و عامه کتب فقهی میگوید که وتر را مقدم ندارد بر نماز

بر نماز خفتن و بجماعت نگذارد و اوراد غیر ماه رمضان وگفته که وتر سه رکعت ست فاصله نکند میان آن بسلام و در رکعت سیم
پیش از رکوع دعای قنوت خواند و در جمیع سال و در همه رکعات وی فاتحه و سوره باهم بخواند و چون خواهد که دعای قنوت خواند
تکبیر گوید و دستها برآرد بعد از ان قنوت خواند و در نماز بامداد دعای قنوت نخواند بقول علمای ما رحمهم الله و اگر امام در نماز بامداد قنوت خواند
مقتدی خاموش باشد نزد امام اعظم و محمد رحمهما الله و بقول ابو یوسف رح متابعت کند در کنز میگوید ولا یرفع الیدین الا فے
فقعس صمعج یعنی برآورده نشود دو دست مگر در هشت موضع که این حروف اشارت بدان می شود چنانکه در کافی شرح آن کرده
وگفته ف افتتاح ست یعنی دست برآوردن در تکبیر اول نماز ق در قنوت ع در تکبیرات عیدین س در استلام حجر الاسود
ص در برآمدن بکوه صفا م در وقت دعا نزدیک مروه ج در رمی جمار یعنی در جمرهٔ اولی و جمرهٔ اخری در جامع الصغیر خانی می آرد
که دعای قنوت بقول عمر و ابی کعب رضی الله عنهما دو سوره است از قرآن و در منتخب جامع الاصول آورده که اگر دعای قنوت
را فراموش کرد و بیاد او نیامد تا از رکوع باز آمد باید که نخواند زیرا که محل او پیش از رکوع است اما سجده بیارد که ترک واجب کرده بسهو و
جهد کند تا چهار ده واو در قنوت گفته شود تا هر کلمه ثنای علحده باشد در منیة المصلے میگوید که اگر در نماز وتر شک شد که این رکعت دویم
است یا سیم باید که در هر دو رکعت دعای قنوت بخواند زیرا که تکرار قنوت در محل وی مکروه است و اینجا تکرار قنوت در محل وے
نیست اما اگر در رکعت اول یا دویم دعای قنوت خواند بسهو باید که در رکعت سیم نخواند و ترک کند و فرق ست میان این دو مسئله
و این روایت در ذخیرهٔ فقه است در کتب حدیث می آید که رسول علیه السلام فرمود که هر کس بعد از نماز وتر این کلمات را
سه بار بخواند که توکلت علی الملک الحی الذی لا یموت سبحان الله والحمد لله رب العالمین ثواب هشتاد ساله عبادت
پذیرفته در نامهٔ اعمال وی نویسند الهی همه را توفیق اعمال صالحه و عبادات شایسته کرامت فرمائے بفضلک وکرمک

فصل ۱۱ یازدهم در خدمت پدر و مادر و ذکر بعضی از حقوق ایشان

بدانکه خدمت پدر و مادر از واجبات اسلام ست اما خدمت ایشان بر فرزندان وقتی واجب شود که ایشان محتاج باشند
بخدمت فرزند در فردوس الاخبار می آرد که عبدالله بن عمرو از رسول علیه السلام روایت کرد که رضای خداوند در رضای پدر و مادر
است و ناخوشنودی خداوند در ناخوشنودی ایشان ست و نیز در حدیث می آید که رسول علیه السلام فرمود هر فرزند که پدر و مادر را
راضی و خوشنود داشت از خود نیکوئی دنیا و آخرت از برای خود جمع کرد و در حدیث دیگر فرمود که دو گناه است که مرد از دنیا نرود تا
شومی آن بروی نرسد یکی ظلم کردن بر بندگان خداوند دویم آزردن مادر و پدر باقی گناهان می شاید که عفو کرده شود یا عقوبت آن
باخرت افتد الا این دو گناه که البته شومی آن در دنیا میرسد پس از همه گناهان پرحذر باید بود خاصه ازین دو گناه قبیح در کتاب
زاد الآخرت امام غزالی رح می آرد که ادب فرزند با مادر و پدر آنست که هرچه گویند نیک بشنود و در پیش ایشان نرود بی عذرے
و هرچه فرمایند که در ان معصیتے نبود بجای آرد و با ایشان هم برپای خیزد و آواز از ایشان برتر ندارد و چون آواز دهند بزودی لبیک
گوید و خوشنودی ایشان را حریص بود و خویشتن را در پیش ایشان افگنده دارد و منت ننهد بر ایشان بمراعاتیکه با ایشان کند
و نیز در روی ایشان ننگرد و پیشانی در هم نکشد و بیدستوری ایشان سفر نکند و بعضی دیگر از حقوق ایشان آنست که در پیش

ایشان

ایشان بادب نشینند چنانکه در نماز نشینند و در پیش ایشان سر برهنه نکند و پای دراز نکند و برجای که ایشان می نشینند ننشیند و با ایشان میوه نخورد از یک طبق و اگر جای وی درد کند با ایشان تا تواند نگوید تا خاطر ایشان ملول نشود این و امثال این بسیارست همه را نگاه باید داشت والله اعلم در زاد المقوین می آرد که از رسول صلی الله علیه وسلم سوال کردند از تفسیر این آیت قوله تعالی وصاحبهما فی الدنیا معروفا فرمود که مصاحبت بمعروف اول آنست که طعام دهی ایشان را چون گرسنه شوند دویم جامه دهی ایشان را چون برهنه شوند سیم خدمت کنی چون بخدمت تو محتاج شوند و منت بر خود نهی چهارم آنکه چون بخوانند ترا اجابت کنی و بروی پنجم چون کاری فرمایند فرمان برداری کنی مگر معصیتے فرمایند که آنگاه فرمان برداری نکنی ششم با ایشان سخن برفق و مدارا گوئی هفتم ایشان را بنام نخوانی هشتم آنکه چون با ایشان بجائی روی از پس پشت ایشان روی نهم هرچه خود را پسندی ایشان را همان پسندی دهم هرگاه که خود را دعا کنی ایشان را نیز دعا کنی **مسئله** در واقعات حسامی آورده شخصی نماز میگذارد پدر یا مادر وی را بخواند جواب دهد یا نی جواب آنست که اگر در نماز فریضه بود جواب ندهد و اگر در نماز نافله بود نماز را قطع کند و جواب دهد در کتب حدیث می آید که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ثلثة من امتی لا یمسهم النار المراءة المطیعة لزوجها والولد البار بوالدیه و رجل رحیم یعنی سه گروه اند از امت من که آتش دوزخ مس نکند ایشان را زن فرمان بردار مر شوهر خود را و فرزند نیکو کار با مادر و پدر و مرد رحیم دل که بر خلق خدا رحم کند در انوار المشارق می آرد که رسول علیه السلام فرمود که اویس قرنی رحمه الله آن همه کرامت بدان یافت که با مادر خود نیکوئی میکرد اگر سوگند دهد بر خداوند هر آئینه راست گرداند سوگند او را اگر بتوانی ای عمر عزیز در خواه از وی تا از خداوند از برای تو آمرزش خواهد **حکایت** یکی بنزدیک رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله مادرم خرفت شده است لقمه در دهانش می نهم و او را آبدست میدهم و او را بر گردن خود مینهم و بطهارت جای می برم حق وی گذارده باشم یا نی رسول علیه السلام فرمود که از صد حق وی یکی نگذارده باشی ولیکن نیکو بینی و بااندک خدمت که در حق وی بکنی ثواب بسیار دهند ترا **حکایت** در تذکرة الاولیا می آرد که یکے از بزرگان گفت عزم حج کرده بودم چون ببغداد رسیدم بزیارت ابو حازم مکی شدم او خفته بود بنشستم تا بیدار شد مرا گفت این ساعت رسول علیه السلام را بخواب دیدم مرا بتو پیغام داد که حق مادر نگاهدار که آن بهتر از حج کردن ست من باز گشتم و تا مادرم در حیات بود خدمت او کردم و رضای او طلبیدم الهی همه را توفیق نگاهداشت حقوق مادر و پدر کرامت فرمای و خوشنودی ایشان روزی کن

فصل دوازدهم در بیان هشتاد حق که پدر و مادر را بر فرزند میباشد

چنانکه در اربعین سلمانی امام نجم الدین عمر نسفی رح می آرد که مادر و پدر را بر فرزند هشتاد حق ست چهل در حال حیات و چهل در حال ممات اما آن چهل که در حال حیات ست ده از وی بتن ست و ده بزبان و ده بدل و ده بمال اما آن ده که بتن ست یکی خدمت کردن ست چنانکه حق تعالی فرمود واخفض لهما جناح الذل من الرحمة **حکایت** محمد بن المنکدر رح گفت برادرم شب نماز میگذارد و من پای مادر می مالیدم دوست ندارم که ثواب وی مرا باشد و ثواب من او را دویم حرمت داشتن ست ایشان را تا گستاخ نباشی و پیش ایشان ننشینی که خدمت آنگاه قیمت ندارد سیم هرچه گوید که بکن که شریعت

نگفته که مکن مکن چهارم هرچه گویند که مکن که شریعت نگفته که بکن مکن پنجم بی رضای ایشان بسفر نروی هرچند طاعت بود
چون حج و غزو و طلب علم که آمده است که مردی نزدیک رسول علیه السلام آمد و گفت بغزو میروم با تو یا رسول الله فرمود
که مادر و پدر داری گفت دارم گفت نزد ایشان باش که جهاد تو این ست که خدمت ایشان کنی ششم چون ایشان پدید آیند
برخیز و پیش ایشان باز رو و تا ایشان نشسته باشند تو برپای باش و بی دستوری ایشان منشین و برجای نشستن ایشان
منشین هفتم چون با ایشان راه روی از پس ایشان رو و پیش ایشان مرو مگر بشب یا بگل یا بجای خوفناک هشتم ترش بدیشان
منگر بلکه بروی تازه نگر که رسول علیه السلام فرمود ما بر والدیه من احد النظر الیهما یعنی نیکویی کننده نیست با مادر و پدر
کسی که تیز بروی ایشان نگرد و روی بر ایشان ترش کند نهم چون بخوانند زود برخیزد و پیش ایشان رود و فرمان پیش برد و تاخیر
نکند و اگرچه در نماز تطوع باشد و از قصهٔ جریج راهب یاد کند اما آن ده که بزبان ست اول آنست که سخن با ایشان بلطف
گویی و بتواضع قوله تعالی وقل لهما قولا کریما سعید ابن مسیب میگوید قول کریم آنست که با ایشان سخن چنان گویی که بندهٔ
جانی ضعیف با خواجهٔ خشمگین قوی گوید دوم آنکه آواز بر آواز ایشان برنداری سیم آنکه بسیار نگویی و گستاخی نکنی چهارم
آنکه ایشان را بنام نخوانی پنجم آنکه سخن ایشان قطع نکنی یعنی بمیان سخن ایشان در نیایی ششم گفتهٔ ایشان رد نکنی هفتم
با مر و نهی خطاب نکنی هشتم بانگ بر ایشان نزنی قوله تعالی ولا تنهرهما نهم اف نکنی قوله تعالی فلا تقل لهما اف **حکایت**
امام حسن بصری رح میگوید اگر فرزند عالم که او را پدر و مادر کافر باشد و حاجت آید که آبدان بردارد و چند بار آبدان برداشته
باشد اگر اف کند از بوی ناخوشی ایشان همه اعمال وی حبط شود اما آن ده که بدل ست اول آنکه با ایشان رحم کند
قوله تعالی واخفض لهما جناح الذل من الرحمة دوم آنکه ایشان را دوست دارد که با وی احسان کرده اند بسیار
قوله علیه السلام جبلت القلوب علی حب من احسن الیها سیم بشادی ایشان شاد شود چهارم بغم ایشان
غم خورد و بدرد ایشان دردمند باشد پنجم از بسیار گفتن ایشان بستوه نشود ششم بجفای ایشان بر ایشان خشم نگیرد بلکه
خوشنود باشد هفتم هرچند حق گذار بود از آزار ایشان ترسان باشد هشتم آنکه نیت دارد که هرگز ایشان را نیازارد هرچند
فرتوت و رنج نمای شده باشد نهم بدل درازی زندگانی ایشان خواهد هرچند از ایشان رنج بیند که ایشان هرچند رنج دیده اند
از وی زندگانی وی خواستند اما آن ده که بمال ست اول آنست که ایشان را جامه کند پیش از جامهٔ خویش دوم آنکه
ایشان را طعام دهد پیش از طعام خویش سیم آنکه چون با ایشان طعام خورد نیکوتر ایشان را دهد **حکایت** حنان بن عطیه
با مادر بمیوه خوردن نشستی گفتی نباید چشم وی بر چیزی افتد و آن من بردارم و ندانم و آزار آید وی را چهارم آرزوی ایشان
معلوم کند و بسازد که ایشان با وی همچنین کرده اند پنجم در دوایهای ایشان سعی کند و همه را آراسته دارد ششم مال دهد ایشان
را که شاید ایشان را حاجتی بود که نتوانند ظاهر کردن تا بدان حاجت خود صرف کنند هفتم دست ایشان گشاده کند در
مال خود و گوید هر وقت که بباید فدای شماست که بود که مرادی بود و ایشان را حشمت و شرم آید مر ایشان را از گفتن
وی ظاهر کند تا حشمت برخیزد هشتم گاه گاه تکلف کند و دعوت سازد چه بود که دل ایشان خواهد آنرا نهم دوستان ایشانرا
دوست دارد و دعوت کند تا بروی ایشان سرخ روی بود دهم چون بیمار شوند صدقها کند مر طلب شفای ایشان را چه

ایشان در وی چنین کرده اند اما آن چهل حق که بعد از وفات ایشان ست اول تدبیر زود دفن ایشان کند که عزیزی
مرده در آنست که زود وی را دفن کنند و فرمان شرع در آن ست و ایشانرا بشوید و بسنت شوید و کفن کند کفن بسنت و جامهای
که نشاید نکند و عدد سنت نگاه دارد و اسراف نکند و از مال حلال کفن کند و وام که کند زود ادا کند و خود نوحه نکند و جامه ندرد
و دیگرانرا منع کند از نوحه و نماز بر جنازهٔ ایشان خود کند اگر اهل آن بود که ولایت آن وی راست و دعا کند که فرمان این ست
قوله تعالی وقل رب ارحمهما کما ربیانی صغیرا و بخاک خود نهد که ولایت آن وی راست و گور و لحد کند که سنت این ست
و در موضعی سازد که خصمی نبود و اگر بود برضای وی بود و گورکن و کارکنان را خوشنود کند و مزد کس کم نکند و باز ندارد و میان
اهل صلاح و خیر نهد و در میان اهل شر و فساد ننهد که از همسایه بد ایشان رارنج رسد و خاک ایشان خرپشته کند نه مربع بخاک
و خشت خام کند بچوب و خشت پخته نکند بصحرا کند بخانهٔ نی که سنت این ست و بسر خاک نان صدقه کند و دعا کند و وامهای
ایشان بگذارد و وصیتهای ایشان بجای آورد نمازهای افزونی بنیت ایشان بکند یعنی دعا کند تا ثواب آن بدیشان برسد
روزه های افزونی بدارد بهمین نیت چه روایت کند حجاج بن دینار از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود ان البران تصلی
عن ابویك مع صلوتك وتصوم عنهما مع صومك وان تتصدق عنهما مع صدقتك و بزیارت
ایشان برود که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت کند از رسول صلی الله علیه وسلم که هر که بزیارت پدر و مادر خود رود
فرشتگان بزیارت قبر وی آیند و ابوهریره رضی الله عنه روایت کرد از رسول صلی الله علیه وسلم که هر که هر آدینه یک بار
بزیارت گور مادر و پدر خویش رود آمرزش یابد و نام او از ابرار شود و در زیارت بتکبیر و صلوات و دعا و خواندن قرآن
مشغول شود نه بنوحه و سخنان ناصواب چه ایشان را از ان رنج بود در تفسیر مغنی می آرد این بیت را در زیارت قبر پدر و مادر
شعر من زار قبر الوالدین کرامة ※ غفر الاله له الذنوب جمیعا ※ من قال رب ارحمهما بتضرع ※ فالرب
کان لما یقول سمیعا ※ معنی آنست که هر کس زیارت قبر پدر و مادر خود کند و ایشان را دعا کند حق تعالی همه گناهان
وی را بیامرزد و بر پدر و مادر وی رحمت کند و چون فرزند مصلح و نیکوکار بود اگر آزرده بوند خوشنود گردند و اگر خوشنود بود
بیازارند و آموختهای پسندیدهٔ ایشان از افعال و افکار و معاملت نگاه دارد و پیوسته بدان عمل میکند تا ثواب
آن بدیشان میرسد و اگر طریق بد از ایشان گرفته است ایشان را وبال بود باوردن وی تعلیم ایشان و رنج ایشان را
هرچه بزندگانی ایشان بکردی و ایشان را از ان آزار آمدی نکند که در گور نیز بیازارند قال النبی علیه السلام یوذی المیت
فی قبره مایوذیه وهو حی چون باکسی لجاج کند مادر و پدر آن کس را ببدی یاد نکند که آن کس نیز مادر و پدر او را ببدی
یاد کند و در خبر آمده است که ملعون ست دشنام دهندهٔ مادر و پدر خود را و این بدین طریق ست و با خویشان ایشان
خویشی دارد و با دوستان ایشان دوستی دارد که در خبر آمده است که از حقوق ایشان پس از وفات ایشان این
دو کار ست ولقوله صلی الله علیه وسلم لا تقطع من کان یصل اباك فتطفی بذلك نورك فان ود ود
ابیك و عید فطر بنام ایشان صدقه فطر بدهد و بعید اضحی از بهر ایشان قربان کند که در خبر ست که امیر المومنین علی
کرم الله وجهه از بهر رسول صلی الله علیه وسلم بهر عیدی از پس وفات وی همچنین کردی و طعام که ایشان دوست

داشتندی در ویشان را بدکه روحان ایشان شاد شود این بود بیان هشتاد حق که مادر و پدر را بر فرزندست چهل در حال حیات
وچهل بعد از وفات الهی همه را توفیق گذاردن کل این حقوق ارزانی دار

فصل سیزدهم در ثواب خوشنود داشتن پدر و مادر و عقاب ناخوشنودی ایشان

عبدالله بن مسعود رضی الله عنهما گفت از رسول خدا صلی الله علیه وسلم سوال کردم که از کارها بدرگاه خداوند تعالی کدام فاضلتر و دوست ترست گفت نماز بوقت گذاردن گفتم باز کدام گفت نیکو داشت پدر و مادر گفتم باز کدام گفت جهاد کردن در سبیل خدای تعالی واگر زیادت ازین سوال کردمی زیادت ازین بفرمودی در ترغیب حمیدی می آرد که کعب احبار رضی الله عنه گفت سوگند بدان خدائی که جان محمد بقدرت اوست که خداوند تعالی زود اجل فرستد بنده را که عاق باشد در باب مادر و پدر خود تا زودتر بعذاب گرفتار آید و بدرستیکه خداوند زیادت گرداند عمر بنده را وقتی که نیکوکار باشد با مادر و پدر خود تا زیادت گردد خیر و نیکوئی وی در مشارق الانوار می آید بروایت امیرالمومنین عمر رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه وسلم که فرمود اویس قرنی آن همه کرامت بدان یافت که مادری بود اورا و او با وی نیکوئی میکرد و فرمود در حدیث دیگر فرمودان للجنة ملوکا و اویس القرنی منها یعنی بدرستیکه مر بهشت را بادشاهانست و اویس قرنی از بادشاهان بهشت ست و این همه سعادت ببرکت رضا و خوشنودی مادر یافت تا بدانی که خوشنودی مادر و پدر سبب کرامت دو جهانی و سعادت جاودانی میگردد و حق تعالی در کلام مجید خود بنگاهداشت حق والدین و نیکوئی کردن با ایشان فرمود قوله تعالی وقضی ربك الا تعبدوا الا ایاه وبالوالدین احسانا یعنی امر کرد و گفته اند وصیت پروردگار تو ای محمد باینکه نپرستید الا حضرت اورا ان لا تعبدوا الا ایاه می شاید که نهی باشد و می شاید که خبر باشد و بالوالدین احسانا و امر کرد یا وصیت کرد باین که نیکوئی کنید با مادر و پدر اما یبلغن عندك الكبر احدهما او كلاهما یعنی اگر مادر و پدر یکی از هر دو یا هر دو نزد تو بکبر سن رسند پس مگوئی ایشان را کلمه که بدان متاذی شوند و سخن چنان مگوئید که دران استحقار و استخفاف ایشان باشد و از ضرب و شتم یعنی از زدن و دشنام دادن و سایر اذیات ایشان پرحذر باشد نون مشدده در یبلغن از برای مبالغه است واگر یبلغان بزیادت الف خوانی تثنیه باشد و راجع بوالدین بود در تتمة المظهر میگوید اُف در اصل لغت وسخ ناخن و گوش ست در غریبین میگوید هرچه برآدمی سخت و گران آید اُف له و در وی ده لغت ست اُفَ و اُفِ و اُفُ و اُفًا و اُفٍ و اُفٌ و اُفّهٌ و افة و افة لك قوله تعالی فلا تنهرهما و بانگ بر مزنید و آواز بلند مکنید در خطاب با ایشان بر سبیل استخفاف وقل لهما قولا کریما وسخن نیکوگوئی با ایشان از رفق و لطف و سخن نرم یا خود وقل لهما قول الکرما سخن گوئی با ایشان سخن کریمان قوله تعالی واخفض لهما جناح الذل من الرحمة این امرست آدمی را بتواضع و شفقت بر مادر و پدر یعنی بال شفقت بگسترانید و فرمان بردار و متواضع باشید و دفع مکروهی و ناخوشی کنید از ایشان همچنانکه ایشان کردند و بر شما مشفق بودند در حال خوردگی شما و دفع مکروهی و ناخوشی میکردند از شما وقل رب ارحمهما کما ربیانی صغیرا و دعا کن از برای ایشان یعنی اگر مسلمان اند آمرزش خواه از برای ایشان و چنان دعا کن در حق ایشان که حق تعالی فرموده یعنی بگوی رب ارحمهما

کما ربیانی صغیرا یعنی ای پروردگار من رحمت کن بر مادر و پدر من همچنانکه ایشان مرا می پروردند و رحم میکردند بر من در حال
طفلی و خوردگی من یا معنی آن باشد والله اعلم که رحم ایشان در دل من نه همچنانکه رحم در دل ایشان نهادی در حال خوردے و
ضعیفے من قوله تعالی ربکم اعلم بما فی نفوسکم پروردگار شما داناتر بآنچه در نفسهای شماست یعنی پوشیده نیست بر خداوند
تعالی حال شما ان تکونوا صالحین اگر شما نیکوکار باشید با آبا و امهات خود نیکو حالی بود در حال شما و اگر بخلاف این باشد توبه
کنید و بخداوند تعالی بازگردید فانه کان للاوابین غفورا بدرستیکه خداوند آمرزنده است مر توبه کاران را قول دیگر در تفسیر
معنی اُف آنست که چون محتاج باشند بر داشتن بول و غایط روی برایشان ترش مکنید و بینی مگیرید که ایشان از شما
مثل این بسیار دیده اند و پاک کرده و اف نکرده اند در بعضی از کتب می آرد که حق تعالی سه چیز را با سه چیز قرین کرد اول
زکوٰة را با نماز قرین کرد اقیموا الصلوٰة و اٰتوا الزکوٰة اگر کسی نماز بگذارد و زکوٰة ندهد نماز وی پذیرفته نبود دویم طاعت رسول
را با طاعت خود قرین کرد فرمود اطیعوا الله و اطیعوا الرسول فرمان برداری خداوند بی فرمان برداری رسول و فرمانبرداری
رسول بی فرمان برداری خداوند سود ندارد سیم شکر مادر و پدر با شکر خود قرین کرد فرمود ان اشکرلی و لوالدیک شکر خداوند
بی شکر مادر و پدر مقبول نباشد یکے از علماء تابعین مرین شکر را شرح میکند و میگوید شکر خداوند پنج نماز ست چون پنج نماز
بوقت بگذاری حق خداوند گذاردی و چون بعد از پنج نماز بر مادر و پدر دعا کنی حق ایشان گذاردی ایشان خواه مرده باشند
و خواه زنده دعا باید کرد چنانکه حق تعالی در کلام مجید خود تعلیم آن فرمود قوله تعالی رب ارحمهما کما ربیانی صغیرا
و اصل در امر وجوب ست چون بدین لفظ دعا کنی از عهدهٔ فرمان بیرون آمده باشی در حدیث آمده است که آزارندهٔ پدر
و مادر هر چه خواهد گو بکن که بوی بهشت بمشام او نخواهد رسید و نیکو دارندهٔ مادر و پدر گو هر چه خواهد بکن که بوی دوزخ بمشام او
نخواهد رسید **حکایت** در مکیات می آرد که روزی شخصی را وفات رسید او را در گور نهادند از گور وی بانگ خری آمد
سبب پرسیدند گفتند روزی مادرش سخن میگفت مادر را گفت ای خر خاموش باش مادرش ازین سخن برنجید گفت حق تعالی
ترا در گور خر گرداناد لاجرم از گورش آواز خر بر می آمد اگر رضای حق میخواهی رضای مادر طلب **رباعی** جنت که مقام سرورانست
در زیر قدوم مادرانست ❁ آن کن که رضای مادرانست ❁ زیرا که رضای مادرانست ❁ از استاد خود سلمه الله سماع دارم
که می فرمود حق تعالی دعای بد مادر را در حق فرزند چنان باجابت نمی رساند که دعای بد پدر را زیرا که دعای بد مادر بدل
نمی باشد و هر چند که مادر رنجیده بود اما از فرزند تبرا از همه عمر نمی کند اما می تواند بود که پدر چنان رنجد که هرگز خاطر با فرزند خویش
نکند **رباعی** از سوز دل پدر حذر باید کرد ❁ وز کوی جفای او گذر باید کرد ❁ گیرم که تو فرمانده آفاق شدی ❁ آخر نه بفرمان پدر
باید کرد ❁ در ینابیع الکلم می آرد الاب اعرف و اشرف و الام واد ان یعنی پدر شناساتر و شریف تر و مادر مشفق تر و مهربان تر
قصه علقمه انس بن مالک رضی الله عنه روایت میکند که جوانی بود در عهد حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم نام وی علقمه
دایم طاعتها کردی و صایم الدهر و قایم اللیل بودی ناگاه در نزع افتاد زبان او در بند شد رسول را علیه السلام خبر دادند
علی و عمار یاسر را بفرستاد هر چند کلمهٔ شهادت او را تلقین کردند زبان او کار نکرد امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بلال
را نزد رسول علیه السلام فرستاد و از ان حال خبر داد رسول علیه السلام فرمود که علقمه پدر و مادر دارد گفتند پیر مادری

دار در رسول علیه السلام فرمود تا مادر او را حاضر آوردند گفت ای ضعیفه مرا از حال علقمه خبر کن که زندگانی وی با تو چگونه بود گفت یا رسول الله بس نیکو بود و پارسا بود اما من از وی خوشنود نیم که او رضاے زن را بر رضای من برگزیده بود رسول علیه السلام فرمود از انست که زبان او در بند شده است ای ضعیفه او را بحل کن تا زبان او کشاده شود گفت یا رسول الله او در حق من جفاے بسیار کرده بحل نمی کنم رسول علیه السلام فرمود یا بلال برو و صحابه را جمع کن تا فروزینه جمع کنند تا علقمه را بسوزیم که مادر از وی راضی نیست مادرش گفت یا رسول الله فرزند مرا در نظر من بسوزی دلم کے طاقت آرد رسول علیه السلام فرمود ای ضعیفه آتش دوزخ از آتش دنیا سوزان تر ست و چون تو از وی خوشنود نیستی هیچ طاعت وے مقبول نیست آن ضعیفه فریاد بر آورد که یا رسول الله من از وی راضی شدم و او را بحل کردم مادر او بدر خانه آمد آواز علقمه شنید که کلمهٔ شهادت میگفت همان روز وفات یافت رسول علیه السلام بروی نماز کرد و او را دفن کردند رسول علیه السلام گفت ای گروه مهاجر و انصار هر کس فضیلت نهد زن خود را بر مادر خود در لعنت خدای تعالی و فرشتگان باشد و خداوند فرض و نفل وی نپذیرد پس از رنجانیدن و ناخوشنودی ایشان پرحذر باید بود که کار آن دشوار ست و عقوبت آن بسیار حق تعالے توفیق رفیق گرداناد

فصل چهاردهم[14] درحقوق فرزندان بر والدین

بدانکه همچنانکه پدر و مادر را بر فرزند حقوق ست فرزندان را نیز بر ایشان حقوق ست و آن شش حق ست اول آنکه مادر وی را از جای عقد کند که مردم فرزند او را بجهت نسب و زندگانی وی سرزنش نتوانند کرد زیرا که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود اطلبوا الطفولکم والاکفاء حق دویم آنکه او را نام نیکو نهند و جهد کنند تا نامی از نامهای رسول کنند علیه السلام که در حدیث آمده است که رسول علیه السلام فرمود من ولد له ثلث بنین ولم یسم واحدا منهم باسمی فقد جفانی یعنی هر کرا سه پسر آید و یکی را از ایشان بنام من نکند بدرستیکه بر من جفا کرده باشد نقل ست که فردای قیامت بنده را بسوئ دوزخ می کشند فرمان رسد که ای ملائکه بندهٔ مرا نگاهدارید که او را نیز دیک یا یک حسنه است فرشتگان گویند خداوندا آن کدام ست فرمان رسد که هم نام حبیب ماست محمد یا احمد یا محمود و من شرم دارم که همنام حبیب خود را عذاب کنم حق سیم آنست که او را قرآن بیاموزد که فضیلت قرآن و قرآن خوانان بسیار ست و اهل قرآن خاصگیان خداوند اند که اهل القرآن اهل الله وخاصته حق چهارم آنکه او را بطعام حلال پرورانند که اگر بخلاف این بود خاصیت لقمهٔ حرام در نفس وی سرایت کند تا از وی کارهای ناشایسته در وجود آید حکایت مالک دینار رحمه الله روزی میگریست از وی سوال کردند که موجب گریه چیست گفت مرا دختر کیست در خانه او مرا گریان کرده است گفت ای پدر روا دارم که مرا گرسنه داری ولیکن روا ندارم که مرا طعام حرام دهی و من ندانم من بر هم و تو درمانی این سخن وی مرا گریان کرده است پس فرزندان را بطعام حلال پرورش باید داد و اصل کلی درین معامله آنست که پدر را اول در لقمهٔ خود احتیاط بجای آرد که تا نطفه که حاصل شود از حلال حاصل شود و فرزندان حلال زاده آیند رسول علیه السلام فرمود که لقمهٔ خود

پاک دارید که فرزندان شما از اثر لقمهای شما اند و در وقتی که فرزند در رحم بود باید که مادر او را از طعام حرام و شبهه پرهیز فرماید تا ثمرهٔ آن در نفس فرزند ظاهر گردد در نصاب المعلم می آرد که آدمی را شش مرتبه است و بحسب این مراتب او را شش نام ست اول جنین مادامی که در رحم ست دویم طفل مادامی که شیرخواره است سیم صبی مادامی که ببلوغ نرسیده است و چون بالغ شد او را شاب گویند تا چهل سالگی پنجم کهل از چهل تا شصت سالگی ششم شیخ و هرم از شصت تا وقت مردن و چون آدمی از شصت سالگی درگذشت دیگر آخر عمر وی است و کودک را در مرتبهٔ اولی که رحم مادرست تربیت باید فرمود چنانکه ذکر آن رفت بلکه هم در منزل اولی که صلب پدرست احتیاط بجای باید آورد و نیز باید که از صحبت داشتن در حالت حیض بپرهیزد که فرزند که در حال حیض آید ناپاک و بیباک بود و سیاه آید حق پنجم آنست که او را از هفت سالگی بنماز فرماید تا تن وی بر نماز خوی گیرد که عادت خردی پایدار بود و در کتاب ابن سنی که در عمل روز و شب نوشته و جمع کرده آنرا از کتب محدثان معتمد درانجا می آرد این حدیث را که رسول علیه السلام فرمود بزنید کودکان هفت ساله بترک نماز و ادب کنید او را و در مصابیح حدیث آمده است که ده ساله را بترک نماز ادب کنید و آن خود مشهورست اما در کتاب ابن سنی در حق هفت ساله حدیث آمده است حق ششم آنکه او را بعلم مشغول کنی و از ننگ جهالت و ضلالت برهانی که رستگاری در دنیا و آخرت بعلم ست و اگر میسر نشود او را به پیشه فرستی که امانست از فقر که الحرفة امان الفقر افضل المتاخرین صدر الشریعه درین معنی میگوید شعر گر حال نیک خواهی فرزند را همیشه ؛ آموزش ای برادر قرآن و خط و پیشه ؛ زیرا که پیشه باید روزی که کار افتد ؛ چون پیشه نداند بیل کلند تیشه ؛ هرگز خطی نداند یا پیشه نداند ؛ پس گاو و خر چراند در کوه و دشت و بیشه ؛ هرچند مال بسیار داری فرزند را پیشه آموز که روزی بود که او را بکار آید زیرا که مال دنیا اعتماد را نشاید شعر بیاموز پرورده را دست رنج ؛ اگر دست داری چون قارون بگنج ؛ زیرا که اگر پیشه ندارد و خود را بنعمت دنیا قادر نه بیند ضرورتا بیکار نشیند و حکما گفته اند چون کسی بیکار نشیند بسبب یکی از سه معنی باشد یا از زهد بود یا از کاهلی یا از تکبر اگر از زهد بود زود باشد که بطمع گرفتار شود و اگر از کاهلی بود زود بگدائی مبتلا گردد و اگر از تکبر بیکار نشیند زود بود که بدزدی افتد و چون بکسب حلال مشغول بود ازین آفتها سلامت یابد و کسی را که سه فرزند بود باید که اگر تواند همه را بعلم مشغول کند و اگر میسر نشود باید که یکی را البته بعلم بازگذارد و دو دیگر را آنچه در باب امور دین مهم بود از فرایض و واجبات و غیر آن بیاموزد آنگاه بحرفه و کسب و کارهای دیگر چون تجارت و حراثت و مثل آن مشغول گرداند و نگذارد که با بدان و مفسدان نشیند و از کار بد و یار بد او را منع کند و از خردگی او را بصلاح برآرد و بصحبتهای صالحان برد و از برای وی دعا و همت طلبد از دلهای دوستان حق و اگر او را بی علم و ادب گذارد و از همنشینی با بدان باز ندارد اگر از وی بدی بیند گو ملامت مکن مگر نفس خود را بیت نکو پرور آنرا که جزو وی زشت ؛ که گر بد بود بد تو بینی نخست ؛ حجة الاسلام غزالی رح در تربیت فرزندان در احیا و کیمیا می آرد که بدانکه فرزند امانتی است در دست مادر و پدر و آن دل پاک وی چون گوهر نفیس ست و نقش پذیر چون موم و از همه نقشها خالی و چون زمین ست پاک که هر تخم که در وی افگنی بروید اگر تخم خیر افگنی بسعادت دین و دنیا رسد مادر و پدر و معلم دران ثواب شریک باشند و الا که تخم شر افگنی و او را ابد و بازگذارے تا هرچه خواهد کند و با هر که خواهد نشیند و از وی خیر و صلاح توقع داری و خدمتگاری و حق گذاری طمع داری غایت ابلهی و

خام طمعی باشد شعر پسر گریان قلندر نشست ٭ پدر گوز خیرش فروشوی دست **حکایت** صاحب روضة الخلد مولانا مجد الدین خوافی طاب ثراه میگوید روزی در شهر یزد وعظ میگفتم و در حق مادر و پدر سخن میرفت پیری برخاست و گریان شد و گفت مولانا چه فرمائی در حق فرزندی که ریش پدر بگیرد و چوب بر سر پدر زند و بشکند گفتم از پدر چه کار آموخته است گفت خر بکرایه دادن گفتم جرم اول از طرف پدر است اگر او را در خردگی بمکتب فرستادی تا علم و آداب شریعت بیاموختی و صحبت با صالحان داشتی با پدر این بی حرمتی نکردی و تعظیم پدر بواجبی بداشتی اما از کودکی باز دنب خر گرفتن عادت کرده بود و چوب بر خر زدن خوی کرده لاجرم ریش پدر که گرفته پنداشته که دنب خر میگیرد و چوب که بر سر پدر زده پنداشته که بر سر خر میزند شعر ندانی که صحبت اثر میکند ٭ که بی حرمتی با پدر میکند ٭ پس فرزند را از تاریکی جهل بروشنائی علم آر که علم فخر است و جهل عار مثنوی ز دانش بود مرد را افتخار ٭ نباشد چو بیدانشی هیچ عار ٭ خدا گفت بی دانشان را مثل ٭ بقرآن کالانعام بلهم اضل ٭ شرف آدمی بهتر است و دانائی نه به پیری و برنائی شعر جوان باادب بینی برو بر سال و مه مشمر ٭ که به ده ساله انائی ز پنجه ساله گاو خر ٭ من از علم و ادب گویم تو از پیری سخن رانی ٭ گر از پیری شرف بودی بُدی ابلیس فاضلتر ٭ شرف پیری بروگو از جوانی عزت آورست ٭ وگرنه پیر جاهل را که گویند از جوان بهتر ٭ **حکایت** در زاد المقوین می آرد که مردی نزد امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه آمد و از پسر خود شکایت کرد امیر آن پسر را ملامت کرد پسر گفت یا امیر المؤمنین پسر را بر پدر هیچ حق است امیر فرمود که هست یکی آنکه مادر او را چنان خواهد که کس فرزند او را سرزنش نتواند کرد و او را نام نیکو نهد و قرآن بیاموزد او را پسر گفت یا امیر المؤمنین مادر مرا بچهار صد درم خریده و مرا جُعل نام نهاده یعنی سرگین کش و از قرآن مرا یک آیت نیاموخته امیر گفت ای پیر هنوز گله میکنی الٰهی فرزندان همه را به نیابت خیر پرورده گردان و در مکتب کرامت بتشریف و تعظیم الرحمن علم القرآن مشرف و مکرم گردان

فصل پانزدهم در خدمت عورتان مر شوهران را

بدانکه خدمت کردن زنان مر شوهران را از واجبات اسلام است و حق شوهر بر زن بسیار است و از آنجاست که رسول علیه السلام فرمود که اگر بر من امر کردی که کسی سجده کند کسی را هر آئینه بفرمودمی زن را تا سجده کردی شوهر خود را از بزرگی حقی که خداوند تعالیٰ داده شوهر را بر زن پس زن مطیع و فرمان بردار شوهر باید بود تا رضای حق بیابد اما فرمان برداری زن مر شوهر را وقتی واجب شود که کاری فرماید زن را که از حقوق زنا شوهری باشد در واقعات صدر الشهید می آرد که اگر مرد بیمار باشد و وضو نمی تواند ساخت و کسی می باید که او را وضو دهد و آن مرد را کنیزکی هست و زن هست بر کنیزک بود که او را وضو دهد و بر زن نبود زیرا که این از حقوق زنا شوهری نیست اما اگر زن مثل این خدمتگاری را بجای آرد از مروت و وفاداری بود و موجب درجات بهشت و رضای حق گردد چنانکه در حدیث آمده است که رسول علیه السلام فرمود که هر آن زن که پنج نماز بپای دارد و زکوٰة مال خود بدهد چون مال داشته باشد و روزه ماه رمضان بدارد و شوهر خود را فرمان بردار باشد یعنی در آنچه موافق شرع باشد و تن خود را از حرام نگاهدارد پس آن زن در آید به بهشت از هر در که خواهد و نیز در کتب حدیث می آید بروایت سلمان فارسی رضی الله عنه که روزی خاتون قیامت فاطمه زهرا رضی الله عنها در آمد

ثواب دوک رشتن زنان

بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم وچون نظر وی بر رسول علیه السلام افتاد گریان شد رسول علیه السلام از وی سوال کرد که چه چیز گریانید ترا یا فاطمهؓ گفت یا رسول اللهؐ شب دوش سخن رفت میان علی ومن وعلی بر من غضب گرفت بسبب سخنی که بی قصد من گفته شد واز زبان من صادر شد چون دیدم که علی در غضب شد من عذر خواهی میکردم تا از من راضی گشت ودر روی من بخندید رسول علیه السلام فرمود که ای فرزند تو ندانسته که رضای شوهر سبب رضای خداوندست وناخوشنودی شوهر سبب ناخوشنودی خداوندست ای فاطمهؓ خنک مر آن زن را که شوهر از وی راضی باشد که بهر روزی وشبی که رضای شوهر جسته باشد بهتر بود مر آن زن را از عبادت یک ساله ای دختر فاضلترین همه عملها مر عورتان را فرمان برداری شوهر است یعنی بعد از فریضهای خداوند تعالی وبعد از فرمان برداری شوهران هیچ کار مر زنانرا فاضلتر از دوک رشتن نیست که یک ساعت نشستن از برای دوک رشتن بهتر بود مر زنان را از عبادت یک ساله وبهر تار ریسمان که زن بریسد ثواب شهید در دیوان وی بنویسند وچون رضای شوهر نگاهدارد بیرون نرود از دنیا تا مقام خود در بهشت نه بیند ویک ساعت نشستن زن با شوهر بهتر بود مر او را از طواف کردن کعبه ای فاطمهؓ چون شوهر از زن راضی باشد در آید آن زن از هر در که خواهد به بهشت در کتب محدثان معتمد می آید بروایت بُریده بضم با که گفت اعرابی نزدیک رسول علیه السلام آمد وگفت یا رسول اللهؐ من ایمان آورده ام ولیکن میخواهم که معجزه بمن نمائی تا یقین من زیادت گردد رسول علیه السلام گفت چه میخواهی گفت آن درخت را بخوان تا نزدیک تو آید رسول علیه السلام فرمود ای درخت اجابت کن رسول خدا را وبیا آن درخت از بیخ وبن برکنده شد ومی آمد تا نزدیک رسول علیه السلام با همه ریشها وشاخهای خود وبر رسول علیه السلام سلام کرد اعرابی که آن حال مشاهده کرد گفت حسبی حسبی رسول علیه السلام فرمود ای درخت بجای خود باز رو باز رفت وریشهای خود در زمین محکم کرد وراست بایستاد همچنانکه بود آن اعرابی قدمهای رسول را علیه السلام بوسه داد وگفت یا رسول اللهؐ اجازت ده تا ترا سجده کنم رسول علیه السلام فرمود سجده مکن مرا که سجده خاصه خداوندست که اگر غیر خدایرا سجده کردن روا بودی من بفرمودمی تا زنان امت من سجده کردی شوهران خود را از برای بزرگ داشتن حق شوهران را ودر حدیث آمده است که زن که شوهر را اندوهگین دارد در لعنت خداوند بود تا آن هنگام که شوهر از وی راضی شود در تفسیر وسیط می آرد بروایت ابن عباس رضی الله عنهما که زنی نزدیک رسول علیه السلام آمد وگفت یا رسول اللهؐ خبر ده مرا که چیست حق شوهران بر زنان تا اگر بجای توانم آورد شوهر کنم والا نکنم رسول علیه السلام فرمود که یکی از حق شوهران آنست که نفس خود را منع نکند از وی وحق دیگر آنست که روزه نفل ندارد بی دستوری وی که اگر بدارد گرسنگی وتشنگی خورده باشد وآن روزه را از وی قبول نکنند وحق دیگر شوهر بر زن آنست که بی دستوری وی از خانه بیرون نرود که اگر برود در لعنت فرشتگان آسمان وفرشتگان رحمت وفرشتگان عذاب بود وچیزی بی دستوری وی از خانه وی بیرون ندهد که اگر چنین کند مزد بهر او را بود وگناه وی را بود **حکایت** در منزهة النواظر می آرد که مردی بود در عرب که از وزشت تر کس نبود نام وی رحیم وا او را زنی بود که در همه عرب از وخوبروی تر نبود هرگاه که شوهر وی در آمدی آن زن باستقبال او رفتی وگرد او پاک کردی وطعام پیش وی نهادی وچون از طعام فارغ شدی آب بر دست وی کردی

تا دست خود بشستی زن این همه خدمت میکرد مرد در غلط افتاد و گفت که این زن بر من عاشق ست روزی از زن سوال کرد که میخواهم که بدانم که تو در عالم از من کرا دوست ترمیداری زن گفت اگر راست میخواهی من در عالم هیچکس را از تو دشمن ترنمیدارم اما بدانکه من در آئینه نظر کردم جمال خود را بدیدم و زشت روئی ترا گفتم من نعمتم از خدای تعالی برین مرد و این مرد محنت ست از خدای تعالی مرا با خود گفتم ای تن بر محنت خدای صبر کن تا جزای صابران یابی و وی در نعمت خداوند شکر کند تا ثواب شاکران یابد فردای قیامت او در زمرهٔ شاکران به بهشت رود من با طائفهٔ صابران در بهشت روم انشاء الله تعالی الهی ما را توفیق شکر گذاردن در نعمتها و صبر کردن بر بلاها و محنتها کرامت فرمای ثواب شاکران و صابران همه را ارزانی دار

فصل شانزدهم در حقوق زنان بر شوهران ایشان

بدانکه همچنانکه شوهران را بر زنان حق ست زنان را نیز بر شوهران حق ست و آن شش حق ست که مردان را نگاه باید داشت اول آنکه با زن خوشخوی و تازه روی باشد که حق تعالی فرموده است قوله تعالی وعاشروهن بالمعروف یعنی با ایشان زیست خوب کنید در تفسیر کشف و بیان می آرد که رسول علیه السلام فرمود ابو بکر را رضی الله عنه که یا ابا بکر چون مرد تازه روی در روی زن نگاه کند ثواب آزاد کردن برده در دیوان او بنویسند و اگر با آن تبسم یار کند ثواب حج و عمره بنویسند و اگر کنار و قبله با آن یار کند ثواب صدیقی زیادت کنند و اگر آن فعل مخصوص کند هر دو آمرزیده شوند و اگرچه گناه بسیار داشته باشند در صحیح مسلم می آید بروایت ابوذر رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود در حدیث که وفی بضع احدکم صدقة و بضع کنایت از جماع ست یعنی آنکه از شما جمع شود با عیال خود او را ثواب صدقه نویسد یاران گفتند یا رسول الله یکی را از ما بیاید شهوت وی و او را دران ثواب باشد رسول علیه السلام فرمود خبر کنید مرا که اگر آن شهوت خود را بحرام صرف کند او را دران وبال باشد همچنین چون بحلال صرف کند او را ثواب باشد حق دویم آنست که کار بیرون او را نفرماید تا نظر نامحرمان بروی نیفتد و فساد که حاصل شود وبال آن مرد را بود و رسول علیه السلام کار خانه را بعهدهٔ فاطمه کرده بود و کار بیرون را بعهدهٔ علی و رسول علیه السلام فرمود هر کس سعی کند از برای حاجت زوجه خود تا او در خانه بنشیند تا نامحرم را نظر بروی نیفتد همچنان باشد که اسیران امت محمد را باز خریده و آزاد کرده حق سیم آنکه علم و آداب شریعت او را بیاموزاند از فرایض و واجبات و علم حیض و نفاس و نماز و روزه وغیره و رسول علیه السلام فرمود که سخت ترین عذاب در قیامت کسی را بود که اهل خود را جاهل گذارد در امور دین نیاموزد در روز قیامت هر دو را بر منبر از آتش بایستانند زن گوید اخزاك الله رسوا گرداند خدای ترا همچنانکه ما را در دنیا امر معروف و نهی منکر نکردے و از دنیا رغبت نکردی و در عقبی رغبت ندادی تا هم خود را هلاک کردی و هم ما را پس زبانیه ایشان را برانند بسوی دوزخ و در حدیث دیگر فرمود کلکم راع وکلکم مسئول عن رعیته یعنی هر کس از شما بمنزلهٔ شبانی است و هر یک از شما پرسیده شود از رعیت وی حق چهارم آنکه او را طعام حلال خوراند و جامهٔ حلال پوشاند که رسول علیه السلام فرمود کل لحم نبت من الحرام فالنار اولی بها یعنی گوشت که از حرام روید آتش بدان اولی بود حق پنجم آنکه او را در نفقه نرنجاند و مال وی

بید ستوری نخورد که رسول علیه السلام فرمود هر کس عورتی بخواهد و نیت آن کند که او را مهر ندهد وحق وی ناحق شود روز قیامت ملاقی شود در روی آرد بخداوند خود دزدی یعنی او را از دایرهٔ دزدان شمرند حق ششم آنست که رنجی که ازان بوی رسد بکشد و تحمل کند تا ثواب یابد که در صحیحین می آید بروایت ابو هریره رضی الله عنه که رسول علیه السلام فرمود وصیت در حق عورتان قبول کنید بدرستیکه زن از استخوان پهلو آفریده شده است و بدرستیکه کج ترین استخوان در پهلو اعلای ویست اگر او را راست کنی بشکنی و اگر بگذاری کج بماند همیشه وصیت قبول کنید در حق عورتان مضمون کلام نبوی و حدیث مصطفوی آنست والله اعلم که با ایشان درشتی و تندی از حد مبرید و ایشان را نیز باز مگذارید یعنی با ایشان رفق و مدارا کنید **حکایت** نقل ست که مردی نزد امیر المومنین عمر رضی الله عنه آمد که از زن خود شکایت کند چون بدر خانه رسید آواز مشغله شنید که زن با عمر شناعت می نمود مرد از زن خود خوشنود گشت و بازگشت ناگاه عمر بیرون آمد دید که آن مرد میرود آواز داد مرد بنزدیک وی آمد امیر از حال وی پرسید قصه بگفت امیر فرمود که هم درگذاشتن باید که ایشان را بر ما حقها ست یکی آنکه بسبب ایشان از دوزخ خلاص شویم که رسول علیه السلام فرمود هر کس زن خواهد نصف دین وی در حصار امن درآید دویم آنکه ایشان نگاهبانان مال مااند سیم آنکه گازران مااند چهارم آنکه طباخان مااند پنجم آنکه دایهٔ فرزندان مااند بدین سببها از ایشان تحمل باید کرد در صحیح مسلم می آید بروایت ابو هریره رضی الله عنه از رسول علیه السلام که فرمود مالش مدهاد مرد مومن زن مومنه را اگر فعلی صادر شود از زن که مرد آن را کاره دارد که راضی شود از وی بخلق دیگر و در حدیث دیگر آمده است بروایت عبد الله بن زمعه که رسول علیه السلام فرمود از برای چه زند مرد زن خود را زدن بردگان و شاید که همخوابگی خواهد کرد با آن از آخر همان روز و این حدیث نیز در صحیح مسلم است و حدیث دیگر بروایت انس بن مالک رضی الله عنها آمده است از رسول علیه السلام که فرمود هر کس بزند زن را بغیر حق من که محمدم خصم او باشم در روز قیامت مزنید زن را که هر کس بزند ایشان را عاصی شود در خداوند و رسول وی عروه بن مسعود رضی الله عنه روایت میکند از رسول علیه السلام که فرمود المراة الصالحة خير من الف رجل صالح یعنی یک زن صالحه بهترست از هزار مرد صالح و تاویل حدیث بر آنست والله اعلم که یک زن چون صالحه و عفیفه باشد هزار مرد از فتنهٔ وی سالم مانند و چون آن زن را زندگانی بصلاح نباشد هزار مرد را خطر باشد که بسبب وی در معصیت افتد پس ثابت شد که یک زن صالحه بهتر از هزار مرد صالح ست بعد ازان فرمود هر زن که شوهر خود را هفت روز خدمت کند هفت در دوزخ را حق تعالی بر وی دربند و هشت در بهشت را بر وی بگشاید تا از هر در که خواهد به بهشت درآید الهی بحرمت نیک زنان که عورات

مستورات همه را در پردهٔ عصمت خویش بدار و از چنگ نامردان و فتنهای آخر الزمان در امان دار

فصل هفدهم در نفقهٔ ذوی الارحام و نفقهٔ کسانی که در مونت وی باشند شرعا

بدانکه نفقهٔ ذوی الارحام داخل ست در واجبات اسلام و نفقه پنج طائفه در پنج طائفه واجب می شود شرعا اول نفقهٔ عورتان بر شوهران ایشان در حالی که نکاح قایم بود و در حالی که زن در عدت طلاق بود بخلاف عدت وفات که در وی نفقه واجب نمی شود زن را دویم نفقهٔ اولاد صغار بر پدران ایشان و نفقهٔ دختر بالغه و پسر بالغ برجای مانده

بر پدر واجب میشود سیم نفقهٔ مادر و پدر واجداد و جداة چون فقیر باشد بر فرزندان واجب میشود چهارم نفقهٔ ذوی الارحام محرم چون
فقیر و صغیر باشد یا عورت فقیر بالغه باشد یا خود مرد برجای مانده باشد یا نابینا نفقهٔ این جماعت بر ذی رحم محرم ایشان واجب
میشود بمقدار میراث یعنی آن قرابت فقیر مثلاً اگر بمیرد و توانگر باشد بنگرند که میراث وی بکه میرسد از قرابتان وی این زمان که
فقیر باشد نفقهٔ وی بران وارث باشد نه بر قرابتان دیگر پنجم نفقهٔ غلام و کنیزک بر خواجهٔ ایشان واجب شود این پنج طائفه اند
که نفقهٔ ایشان بران پنج طایفه دیگر واجب میشود پس در شرایط و مقدار و احکام هر یک ازین نفقات خمسه آنچه مهم ست
از مسایل بیان کنم انشاالله تعالی اما نفقهٔ زن بدانکه نفقهٔ زن بر شوهر واجب ست برابرست که این زن مسلمه باشد یا کافره
لقوله تعالی وعلی المولود له رزقهن وکسوتهن بالمعروف و این وقتی باشد که زن نفس تسلیم کند و در منزل شوهر باشد یا
جائی باشد که برضای شوهر باشد و اگر زن امتناع نفس بجهت مهر معجل کند مراورا نفقه واجب باشد بر شوهر درین صورت
اما اگر زن ناشزه باشد اورا نفقه نرسد و اگر صغیره باشد چنانکه شوهر از وی استمتاع نتواند گرفت اورا نفقه نرسد اما اگر
شوهر خرد باشد چنانکه از وطی عاجز باشد و زن کبیره باشد مراورا نفقه بود در مال شوهر و این روایت در هدایه و نافع ست
اما در مقدار آن اعتبار حال هر دو راست یعنی اگر هر دو موسر اند نفقهٔ یسار واجب میشود و اگر هر دو معسر اند نفقهٔ اعسار
لازم آید و اگر زن معسره باشد و مرد مؤسر نفقهٔ وی دون نفقهٔ موسر و فوق نفقهٔ معسر باشد و اگر زن مؤسره باشد و مرد
معسر بر مرد نفقه بقدر امکان واجب شود و باقی بروی دین باشد و این روایت در کافی ست در نهایه میگوید اگر موسر باشد
مثل آنکه حلوا و بره بریان و مثل آن میخورد و زن فقیره باشد چنانکه در خانهٔ اهل خود نان جوین میخورده بر شوهر واجب نباشد
که آن زن را همان خوراند که خود خورد و نیز نشاید که همان خوراند که وی در خانهٔ اهل خود میخورده بلکه حدّ وسط نگاه باید داشت یعنی
اورا نان گندم دهد با نان خورش در هدایه و نافع می آرد که اگر مرد زن خود را طلاق دهد نفقه و سکنی هر دو بر شوهر باشد برابرست
که طلاق رجعی بود یا باین لقوله تعالی لینفق ذو سعة من سعته الآیة اما در عدت وفات نفقه واجب نباید از برای آنکه
وجوب نفقه بعد از موت میشود و میت اهل وجوب نیست و نیز در وقت که فرقت از قبل زن باشد بمعصیت یعنی ردت
و تقبیل ابن زوج و مانند آن نفقه واجب نباید از برای آنکه نفقه نعمت ست و معصیت سبب نعمت نباشد و اگر زن بیمار
شود در منزل شوهر مراورا نفقه باشد از برای آنکه شوهر مستمتع ست بوی در انس و نفقهٔ یک خادم نیز فرض کند بر شوهر
از برای ضرورت زن بسوی خادم و بقول ابی یوسف رح نفقهٔ دو خادم فرض کنند و بر مرد باشد که زن را در جای نشاند که از
اهل وی دران منزل کسی نباشد مگر آنکه زن اختیار کند زیرا که نشستن با غیر ضرر است اما مرد را نیز ولایت آن باشد که پدر
و مادر زن را و فرزندان که از غیر این مرد باشد منع کند از در آمدن بران زن از برای آنکه منزل حق مرد ست ولیکن ایشانرا
منع تواند از نظر کردن بسوی وی و سخن گفتن باوی در هر وقت که مردان را اختیار کند که این از صلهٔ رحم ست و اگر مرد از نفقه
دادن عاجز آید بسبب فقر تفریق نکنند میان ایشان و نفقهٔ زن بر مرد دینی بود و این نزد علمای ماست رحمهم الله اما بقول
شافعی رح تفریق کنند و این روایت در نافع ست و اگر بنده زن آزاد خواهد نفقهٔ آن زن آزاد دین بود بر شوهر بنده لقوله
تعالی وعلی المولود له رزقهن وکسوتهن و بفروشند اورا از جهت نفقه همچنان که بفروشند اورا در سایر دیون واجبه

بر بنده که ظاهر باشد در حق مولی واگر مردی کنیزک کس را بخواهد اگر مولای کنیزک شب او را بمنزل شوهر گذارد و از شب نزد شوهر بودن منع نکند از برای آن کنیزک را نفقه رسد که طلب دارد والا نرسد **اما نفقه اولاد صغار** بر پدر واجب ست و شرکت نکند کسی با پدر در نفقه اولاد صغار وی در نافع می آرد که چون واجب میشود نفقه امرضعات بر پدر بسبب فرزند پس نفقه فرزندان اولی که واجب شود در هدایه میگوید که بر پدر وقتی نفقه فرزند صغیر واجب شود که آن صغیر را مال نباشد اما اگر مال باشد نفقه وے در مال وی باشد مسئلہ اصول آنست که نفقه آدمی در مال اوست صغیر بود یا کبیر واگر زوجه خود را یا معتده خود را باجارت گیرد که شیر دهد فرزند او را جایز نباشد از برای آنکه خدمت درون واجب ست بر زن در نوافع که شرح نافع است می آرد اگر عدت از طلاق رجعی بود استیجار جایز نباشد واگر عدت از طلاق باین بود یا طلاق سه بود در وی دو روایت ست و نفقه صغیر بر پدر واجب است واگرچه صغیر مخالف بود با وی در دین وی از برای آنکه ولد در معنی نفس ویست در کافی آورده است که صورت مخالفت آنست که مرد کافر زن کافره بخواهد و فرزند متولد شود پس زن اسلام آرد در شرع فرزند به تبعیت مادر مسلمان ست اما نفقه مادر و پدر و اجداد و جدات واجب ست بر فرزندان چون فقیر باشند واگرچه در دین مخالف وی باشند لقوله تعالی وصاحبهما فی الدنیا معروفا و در تفسیر آیه در فصل خدمت مادر و پدر ذکر کرده و نفقه واجب نمی شود بسبب اختلاف دین مگر زوجه را که آن عوض ست از وجهی و نفقه واجب شود پدر و مادر و اجداد و جدات و ولد و ولد ولد را از برای آنکه ایشان از اجزای وی اند پس واجب باشد بر وی صیانت ایشان از هلاک و شرکت نکند فرزند در نفقه پدر و مادر با هیچکس از برای آنکه نزدیک ترین آدمیان اوست بسوی ایشان **اما ذوی الارحام** بدانکه نفقه ذی رحم محرم واجب ست وقتی که ایشان صغیر و فقیر باشند لقوله تعالی وعلی الوارث مثل ذلک واگر ذی رحم محرم زن بالغه فقیره باشد یا مرد فقیر برجای مانده یا نابینا بود نفقه وی واجب شود بمقدار میراث و واجب ست نفقه دختر بالغه و پسر بالغ برجای مانده بر مادر و پدر روی ثلثانی بر پدر و ثلثی بر مادر در کافی میگوید این وقتی است که پدر توانگر باشد واگر پدر فقیر باشد و مادر موسره بفرمایند تا نفقه فرزندان را مادر بدهد و حصه پدر دین باشد بر وی تا زمان استطاعت واگر مال پسر غایب در دست پدر و مادر بود و ایشان از آن مال نفقه خود کنند ضامن نباشد از برای آنکه قادر شده اند بر جنس حق خود و در حدیث آمده که رسول علیه السلام فرمود که حلال تر و پاکتر چیزی که مرد بخورد از کسب وی است و بدرستیکه فرزند وی از کسب ویست پس بخورید از اکساب اولاد خود چون محتاج باشید بآن بمعروف واگر پدر متاع فرزند را بفروشد در نفقه خود جایز بود نزد ابوحنیفه واگر عقار بفروشد جایز نبود و نزد صاحبیه فروختن متاع وی نیز روا نبود اما نفقه غلام و کنیزک واجب ست بر مولای ایشان از برای آنکه نفع ایشان مر او راست و اگر مولا نفقه ندهد ایشان کسب کنند و نفقه خود کنند واگر ایشان را کسب نبود اجبار کنند مر مولا را بر بیع ایشان از برای آنکه حلال نیست مر او را هلاک بنده بوجهی ما و آدمی معصوم و محترم ست از هلاک **حکایت** نقل ست که عبد الله بن مبارک مروزی رحمه الله در زمستان سرد میان بازار نیشاپور میگذشت غلامی را دید که از سرما میلرزید گفت خواجه خود را چرا نگوئی که از برائے تو جبه سازد گفت چه گویم که او خود می بیند و میداند عبد الله را وقت خوش شد نعره بزد پس روی بمریدان کرد و گفت طریقت از ین غلام آموزید **حکایت** نقل ست که عبد الله مبارک غلام مکاتب داشت که هر روز درمی بخواجه میداد

روزی یکی عبداللہ را گفت غلام تو نباشی یعنی کفن کشی میکند و درم تو میدهد عبداللہ ازان سخن متغیر شد خواست تا آن حال
معلوم کند چون نماز شام شد روی بگورستان نهاد و عبداللہ از پس وی روان شد چون بگورستان رسید در پس گوری پنهان
شد و نظاره میکرد تا غلام چه کار میکند دید که غلام سر گوری را باز کرد و در رفت دیر بیرون آمد عبداللہ بیشتر رفت غلام را دید
پلاسی پوشیده و غلی بر گردن نهاده و دران گور محرابی ساخته و روی بمناجات آورده هم بران حال می بود تا نزدیک صبح
چون صبح شد غلام پلاس بیرون کرد و غل از گردن برگرفت و لباس رسمی خود در پوشید و بمسجد شد و نماز گذارد بجماعت بعد
ازان بگورستان آمد و دو دست خود برداشت و گفت الهی روز آمد و خواجهٔ مجازی درم خواهد طلبید تو بده از انجا که دانی
درحال نوری در هوا درآمد و درمی بر دست غلام نهاد عبداللہ چون حال مشاهده کرد از پس گور بیرون آمد و سر غلام در کنار
گرفت و میگریست و میگفت صد هزاران جان فدای چنین غلام باد خواجه تو بودی نه من غلام چون آن حال دید گفت الٰهی
پردهٔ من دریده شد و راز من آشکارا گشت در دنیا مرا راحت نماند بعزت خود که مرا فتنه نگردانی و جان من برداری هنوز
سرش در کنار عبداللہ بود که جان بداد عبداللہ او را با همان پلاس در همان گور دفن کرد همان شب عبداللہ حضرت مصطفیٰ
را بخواب دید که با ابراهیم خلیل می آمدند هر یک بر براقی گفتند یا عبداللہ چرا آن دوست ما را با پلاس دفن کردی الٰهی بحرمت
اولیای خود ما را از مشرب ایشان چاشنی کرامت فرمای

فصل هژدهم در ثواب نفقات وصدقات

یعنی نفقه کردن بر اهل خود و در سبیل خدای عزوجل بدانکه نفقات وصدقات را فضیلت و ثواب بسیارست چنانکه در
صحیحین می آید بروایت عقبه بن عمرو الانصاری رضی اللہ عنه از رسول صلی اللہ علیه وسلم که فرمود بدرستیکه مسلمان چون نفقه
کند بر اهل خود و بدان طلب ثواب کند مر او را مزد و ثواب صدقه نویسند در کتاب شرایع الاسلام می آرد که بنده باید که در صدقه
دادن تقصیر نکند که خداوند تعالی صدقه دهندگان را دوست میدارد و میفرماید که صدقه را من قبول می کنم تا در وقت درماندگی
بشمار سانم در حدیث دیگر می آید که رسول علیه السلام فرمود از جبرئیل علیه السلام سوال کردم از ثواب صدقه گفت
صدقه هست که آنرا ده عوض ست و صدقه هست که هفتاد عوض ست و صدقه هست که هفتصد عوض ست و صدقه
هست که هفتاد هزار عوض ست و صدقه هست که چندانش عوض دهند که در حد شمار در نیاید اما آنکه ده عوض دارد آنست
که بدرویش تندرست دهد که همه جای سوال تواند کرد اما آنکه هفتاد عوض دارد آنست که بدرویش رنجور دهد که جای بجای
نتواند رفت اما آنکه هفت صد عوض دارد آنست که بطالب علمی دهد که علم دین آموزد اما آنکه هفتاد هزار عوض دارد بعالمی
دهد که علم دین آموزاند اما آنکه مزد وی در حد شمار در نیاید و در زمین و آسمان نگنجد آنست که مردگان خود را چون پدر و مادر و فرزند
و قرابتان برخاطر آورد و به نیت ایشان صدقه دهد ثواب آن در وصف نیاید و آن مردگان را درجات زیادت شود و اگر
در عذاب باشند بواسطهٔ آن صدقه عذاب برحمت مبدل گردد و صدقه سبب رستگاری هر دو عالم ست ازوی غافل
نباید بود در صحیح مسلم می آید بروایت جابر که ابومذکور انصاری رضی اللہ عنه غلامی داشت نام او یعقوب او را مدبر کرد رسول

صلی اللہ

صلی الله علیه وسلم او را فرمود که ابتدا کن بصدقه دادن بنفس خود یعنی اول بر نفس خود صدقه کن اگر از تو زیادت آید چیزی
بر اهل خود صدقه کن و اگر از اهل تو زیادت آید بر قرابت خود صدقه کن و اگر از قرابت تو زیادت آید فهکذا و هکذا یعنی عطا ده از
جمیع جهات در صحیحین ست که رسول علیه السلام فرمود ابدا بمن تعول یعنی ابتدا کن در صدقه دادن بکسانی که گرداگرد تواند
در صحاح مصابیح و ترغیب حمیدی می آید بروایت عدی بن حاتم از رسول علیه السلام که فرمود اتقوا النار و لو بشق تمرة فان لم
تجدوا فبکلمة طیبة یعنی بپرهیزید از آتش دوزخ و اگرچه بنیمه خرما باشد پس اگر نیابید بسخن خوش از درویش عذرخواهی
کنید که آن نیز بجای صدقه است و نیز در ترغیب حمیدی می آید که علی بن حسین در شب نان بر پشت خود میگرفت و بر سائلین
صدقه میکرد در تاریکی شب و میگفت بدرستیکه صدقه در ظلمت شب خشم خداوند را می برد و زید بن اسلم روایت می کند از پدر
خود و پدر وی از رسول علیه السلام فرمود که کردن نیکیها در می بندد درهای بدیها را و صلهٔ رحم عمر را زیادت می کند و صدقه
پنهان غضب خداوند را می برد و این حدیث نیز در ترغیب حمیدی است در حسان مصابیح می آید که رسول صلی الله علیه وسلم
فرمود صدقه دفع میکند مرگ که در روی آثار رحمت نبود در کتاب صغانی می آید که صدقه چهار حرف ست که الصدقة اربعة
احرف فالصاد تصد صاحبها من مکاره الدنیا و الاخرة یعنی صاد صدقه نگاه دارد صاحب خود را از مکروهات
دنیا و آخرت والدال یکون دلیله الی الجنة و دال وی راهنمایست بسوی بهشت والقاف یقرب صاحبها الی
الله تعالی یعنی قاف وی نزدیک گرداند صاحب خود را برحمت حق تعالی والهاء تهدی صاحبها الی اعمال الصالحة
و های وی راه راست می نماید صاحب خود را بسوی کارهای نیک فیستوجب الرضوان الاکبر اما صدقه از وجه حلال
باید تا صاحب وی بشارت و ثواب موعود یابد چنانکه رسول علیه السلام فرمود ان الله طیب لا یقبل الا طیبا
یعنی بدرستیکه خداوند تعالی طیب ست قبول نمی کند مگر صدقه که از حلال طیب باشد و این حدیث مسلم ست بروایت ابوهریره
رضی الله عنه در تفسیر ثعلبی و در صحیح المخرج می آرد بروایت ابوهریره رضی الله عنه که گفت شنودم از رسول صلی الله علیه
وسلم که فرمود روز قیامت مردی را بیارند که او را مال داده باشند در دنیا گویند او را که مال تو داده بودیم چه کردی گوید نفقه
کردم و عطا دادم و قصد من در آن آن بود که مردمان مرا سخی و جوانمرد گویند در یا و سمعت خواستم بآن و مردمان مرا
سخی و جوانمرد گفتند گویند امروز ترا از آن چه سود مردی را بیارند که او شجاع بوده باشد گویند اول ترا شجاع نگردانیم گوید بلی
گویند چه کردی گوید قتال میکردم تا جان خود را در باختم و خون من ریخته شد گوید بآن خواستم که مرا شجاع گویند پس گفتند
آنگاه گویند سود نکند و باز ندارد آن از تو عذاب را بعد از آن مردی را بیارند که خداوند تعالی او را علم داده باشد گویند که
علم که تو دادند چه کردی گوید علم آموختم و بدیگران آموزانیدم گویند بدان آن خواستی که ترا عالم گویند گفتند گویند ترا چه سود از آن
یعنی مقصود هر یک از شما ریا و سمعت و نیکوگفتن مردم بود رسیدید در دنیا بمطلب خود امروز شما را سودی نکند بعد از آن
فرمان خداوند در رسد که ببرید اینها را بسوی آتش ملائکهٔ عذاب ایشان را بسوی دوزخ کشند تا بدانی که عمل بی اخلاص
نظر قبول نیابد در تفسیر ثعلبی می آرد که شاه مفسران عبد الله بن عباس رضی الله عنهما گفت که رسول خدا صلی الله
علیه وسلم فرمود چون روز قیامت شود منادی ندا کند چنانکه اهل عرصات بشنوند که کجااند کسانی که می پرستیدند آدمیان را

برخیزید وبگیرید مزدهای خود را از کسی که کار از برای وی کردید بدرستیکه من که خداوندم قبول نکنم عملی که آمیخته باشد با آن چیزی از دنیا واهل دنیا ونیز در تفسیر ثعلبی می آید در آیت من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا که قرض حسنه صدقه ایست که از مال حلال بود یعنی کیست که نفقه کند در طاعت خداوند تعالی از مال حلال قول دیگر آنست که قرض حسن آنست که منت نهد بدان صدقه وایذا نکند یعنی انعامی که کند منت ننهد وتشمر در بروی ویادوی ندهد وتیره نسازد آن را بروی که این منت بود واظهار نکند آنرا بر مردمان ونگوید که چنین وچنین عطا دادم تو مرا چه شکر گذاردی که این ایذا بود قول دیگر آنست در قرض حسن که عوض توقع ندارد حق تعالی صدقه مومنان را بلفظ قرض یاد کرد از برای آنکه قرض نام ست مر هر چیزیرا که عطا دهد آدمی اورا تا جزا دهند اورا وعوض باو بازدهند تا بنده داند که هر چه از برای رضای حق دهد خداوند اورا جزا خواهد داد نه چنانکه در خورد لئیمی بنده باشد بلکه آن چنانکه از کرم وی سزد **حکایت** نقل ست که در زمان سلطان محمود غازی رحمه الله پیری را درد شکم خواست نزد طبیب رفت وعلت باز نمود اوراده سیر عسل فرمود که گرم کند وناشتا بخورد پیر از جهت ناداری در فکر افتاد تا ناگاه کوکب سلطان برسید پیر زبان سوال کشاد واز سلطان ده سیر عسل درخواست سلطان بخندید وخواجه حسن را گفت صد خروار عسل به پیر دهند خواجه گفت ای سلطان پیر ده سیر عسل طلبید ده من بوی دهی سلطان فرمود که ای خواجه پیر در خورد همت خود طلبید ومن درخورد همت خود میدهم ای برادر ازین سخن بوی امیدواری می آید وقتی که محمود سبکتگین را این کرم تقاضا میکند که از وی ده سیر میطلبند صد خروار میدهد او که اکرم الاکرمین ست وارحم الراحمین اگر بنده ضعیف خود را لایق خداوندی وکریمی خود عطا دهد هیچ عجیب وغریب نباشد **حکایت** یحیی بن معاذ رازی رحمه الله میگوید عجب دارم از کسی که مال نگاهدارد وحالانکه خداوند عرش از وی قرض میطلبد در تفسیر ثعلبی می آرد که بعضی از ائمه تفسیر گفته اند که آیت من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا ترغیب ست از الله تعالی در مواسات وقرض دادن مر بندگان اورا ابوامامة الباهلی رضی الله عنه روایت میکند از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود که بر در بهشت نبشته بود که مر قرض را هژده ثواب ست وصدقه راده گفتم یا جبرئیل چگونه است که قرض از روی ثواب بزرگترست از صدقه جبرئیل علیه السلام فرمود از برای آنکه صاحب قرض نباید الا بسبیل احتیاج وبسیار باشد که صدقه واقع شود در غیر اهل خود ابن عباس وابوهریره رضی الله عنهم روایت می کنند از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود هر کس قرض دهد برادر مسلمان خود را بهر درمی بگرانی کوه احد وثبیر وطور سینا حسنات در دیوان وی نویسند واین هر دو حدیث در تفسیر ثعلبی است آنجا که آیت من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا در سورة البقر قصه ابو دحداح ابوامامة الباهلی وزید بن اسلم رضی الله عنهم روایت می کنند که چون آیت من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا نازل شد ابو دحداح رضی الله عنه گفت مر حضرت نبی را صلی الله علیه وسلم که فداك ابی وامی یا رسول الله خداوند سبحانه وتعالی از ما قرض میخواهد وحالانکه او بی نیازست از قرض رسول علیه السلام فرمود که حق تعالی میخواهد که در آرد شما را به بهشت بآن گفت اگر من قرض دهم پروردگار خود را یعنی از برای رضای وی صدقه بدهم ضمان می شوی از برای من مثل آن در بهشت رسول علیه السلام فرمود آری هر کس تصدیق کند بصدقه مر اورا بود مثل آن در بهشت ابو دحداح گفت زوجه من ام الدحداح با من باشد فرمود که باشد گفت کودک من دحداحه با من

ابو الدحداح

باز

باشد فرمود که باشد گفت یا رسول الله دست مبارک خود بمن ده رسول صلی الله علیه وسلم دست خود بوی داد گفت بدرستیکه
مرا دو بوستانست یکی فروتر ویکی بالاتر سوگند بخدا که غیر ازین دو بوستان چیزی دیگر را مالک نه ام هر دو بوستان را قرض بخداوند
خود دادم رسول علیه السلام فرمود که یک بوستان را از برای خداوند بده ویکی را از برای اهل وعیال خود نگاه دار ابو دحداح
گفت یا رسول الله گواه باش که بوستانی که خوبتر ست بقرض بخداوند خود دادم وآن حایطی ست ودران ششصد درخت خرما
است رسول علیه السلام فرمود جزا دهد خداوند ترا بآن بهشت آنگاه ابو دحداح بدان بوستان در آمد تا رسید نزدیک زوجه خود
ام الدحاح وکودکان وی با وی بودند وبگرد درختان خرما می گشتند گفت بیرون آیید ازین بوستان که من این بوستان را بقرض
بخداوند خود دادم ام الدحاح گفت سود کردی در بیع خود برکت دهد خدای تعالی ترا بآنچه خریدی بعد ازان ام دحداح پیش
کودکان خود میرفت وخرما که در دهان داشتند بیرون میکرد از دهان ایشان ومی انداخت وآنچه در آستینهای ایشان می بود
می ستانید ومی افگند تا ازان بوستان بوستان دیگر رفتند رسول علیه السلام فرمود در حق ابو الدحداح کم من غدق رداح
ودار فیاح لابی الدحداح وهر بوستان که دروی درختان خرما بود عرب او را فردوس گویند عزیز من بنگر که دوستان حق در محبت
وی چگونه بوده اند ویقین ایشان در دین چگونه صادق بوده است واعتماد ایشان وتصدیق ایشان بوعدهٔ حق چه واثق
بوده است که در راه رضای وی از سر مال وجان برمیخواسته اند چگونه صادق بود در دعوی دوستی حق وطلب رضای وی کسیکه
از سر محقر چیزی بر نتواند خاست در راه وی تو خواهی که عمل تو چون عمل قارون باشد وثواب تو چون ثواب موسی وهارون
این طمع خام وغایت احمقی بود که اطمع من اشعب واحمق من تیس اشعب من عمل عمل قارون ثم یا مل مثوبة
موسی وهارون درین راه مدعی بسیار اند اما دعوی را معنی باید **قطعه** هر کسی لاف محبت میزند؛ هیچ یک در عاشقی
صادق نه اند؛ مدعی عشق بسیار اند لیک؛ چون به بینی بیشتر عاشق نه اند **حکایت** نقل ست که خواجه را بست هزار درم
قرض بر آمده بود ودر دست چیزی نمانده روزی وام خواه تقاضای درشت کرد وسخنان سخت گفت خواجه از وی بگریخت بخانه
می آمد دل تنگ وملول همسایهٔ جهودی داشت پرسید از وی که چرا دلتنگی بخواست که قصه با دشمن دین بگوید جهود گفت بحق
دین تو که مسلمانی ست بگوی تا چه حال داری خواجه قصه حال باز گفت جهود گفت لحظه توقف کن بخانه در آمد وبست
هزار درم بر آورد وبخواجه داد وگفت هر چند در دین بیگانه ایم اما در ظاهر همسایه ایم زشت باشد که مرا زر بود در خانه وتو در رنج
وام مانده باشی خواجه آن درمها را برداشت ونزدیک وامخواه آورد وآن مرد حیران بماند وگفت این زر از کجا آوردهٔ خواجه
گفت همسایهٔ جهود دارم وی داده است غریم نیز مرد مسلمان بود گفت لحظه توقف کن در خانه در آمد وقباله از بیرون آورد
وبخواجه داد گفت بگیر قباله خود را که این دین را از ذمهٔ تو ساقط کردم تا در راه حق کمتر از جهودی نباشم چون شب در آمد
وامخواه مسلمان که قباله باز داده بود در خواب دید که قیامت قایم شده ومردمان نامهای خود میخوانند فرمان رسید که او را به بهشت
برند گفت چگونه است که دیگران را نامه خواندن میفرمایند ومرا نامه خواندن نفرمودند فرشتگان گفتند حق تعالی میفرماید که تو نامهٔ
خود قباله باز میدهی از کریمی ما سزد که ما ترا نامه خواندن فرمائیم ای بنده بفضل ما به بهشت روالهی بحرمت نیکوکاران خود حساب
قیامت بر ما آسان گردان وهمه را به بهشت عنبر سرشت برسان آمین یا رب العالمین

فصل نزدهم در بیان عمره و اعمال وی و احکام آن

بدانکه عمره بقولی سنت ست و بقولی واجب و بدان قول که واجب ست بر کسی واجب ست که حج بر وی فریضه باشد و اعمال عمره
سه است احرام و طواف و سعی میان صفا و مروه و در تفسیر وسیط می آرد فی قوله تعالی واتموا الحج والعمرة لله الآیه بقول
شاه مفسران عبدالله بن عباس و مجاهد رضی الله عنهم تمام گردانید حج و عمره را بمناسک و حدود و سنن و ادا کردن آنچه در حج و عمره
است و قول علی و ابن مسعود رضی الله عنهما آنست که تمام گردانید حج و عمره را اگر احرام هر دو بسته باشید از دویره اهل خود در شرح
مولانا عبدالرزاق می آرد که دویره تصغیر دار ست و این تصغیر از برای تعظیم بیت الله است زیرا که همه دارها در جنب آن مصغر ست
اما بقول ابن عباس و علی رضی الله عنهم عمره واجب ست همچون وجوب حج و او حج اصغر ست و زید بن ثابت رضی الله عنهما
روایت میکند از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود ان الحج والعمرة فریضتان لا تضرك بایهما بدأت و جابر رضی الله عنهما
روایت میکند از رسول علیه السلام که فرمود الحج والعمرة فریضتان واجبتان و این هر دو حدیث در تفسیر وسیط است و معنا هما
ظاهر در صحیح مسلم می آرد بروایت ابو هریره رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود العمرتان مکفران ما بینهما والحج
المبرور لیس له جزاء الا الجنة یعنی دو عمره مکفر اند گناهانی را که ما بین هر دو در وجود آمده باشد از بنده مؤمن و حج مقبول
را جزای دیگر نیست مگر بهشت یعنی شک نیست که جزای حج مبرور بهشت ست در شرح نافع آورده که احرام گیرندگان چهار اند
یکی محرم بحج بدون عمره چنانکه خاصه احرام حج بندد پس بگوید لبیك بحجة دویم محرم بعمره بدون حج که احرام عمره بندد و گوید لبیك
بعمرة سویم بحج و عمره و این را قران گویند یعنی حج و عمره با یکدیگر قرین کردند پس گفتند لبیك بحجة و عمرة چهارم متمتع یعنی محرم بعمره
بعد از ان بحج چنانکه اول احرام بندد از میقات بعمره و بعد از انکه از اعمال عمره فارغ شود احرام بندد از برای حج از مکه و تمتع اینجا
برخورداری بود از حج و عمره اما محرم بحج بر وی آنست که اعمال حج بجای آرد از فرایض و واجبات و سنن و آداب حج
و فرایض و واجبات حج در فرایض خمسه اسلام در باب حج بیان کرده شد اما محرم بعمره اعمال عمره بجای آرد چنانکه در اول
این فصل یاد کرده شد اما قارن یعنی محرم بحج و عمره اول اعمال عمره بجای آرد آنگاه اعمال حج و قران افضل ست از تمتع و افراد
نزد علمای ما رحمهم الله خلاف مر شافعی را رحمه الله که فرمود که افراد افضل ست از تمتع اما متمتع اول عمره بجای آرد بعد از ان
احرام گیرد از مسجد حرام و حج بگذارد اما چون عمره بجای آرد و از احرام بیرون آید آنگاه روز ترویه احرام حج بندد این بود بیان
کیفیت حج و عمره در کتب حدیث می آید که رسول علیه السلام فرمود هر کس خانه کعبه را زیارت کند و خود را از رفث و فسق نگاه
دارد باز گردد همچون روزی که از مادر آمده باشد یعنی خداوند تعالی او را از گناه پاک گرداند حکایت در مبکیات می آرد که
علی بن موفق هروی میگوید سالی بحج رفته بودم چون از حج فارغ شدم در خواب دیدم که در عرفات فرشته فرشته دیگر را میگوید
که امسال شش صد هزار بنده بحج آمده اند حج هیچ یک قبول نکرده اند الا از ان شش کس بیدار شدم اندوه و اضطراب در من ظاهر
شد گفتم صعب کاری که حج بیش شش کس قبول نباشد و رنج دیگران ضایع گردد گفتم خداوندا اگر من از ان شش کسم که حج
ایشان قبول کرده من ثواب حج خود را بدیگران بخشیدم تا ایشان محروم نمانند باز در خواب شدم آواز شنیدم که ای علی

بن موفق اسحٰق علی وانا ارحم الراحمین یعنی کرم و سخاوت خود بر درگاه ما عرضه میکنی وجواد مطلق مائیم ما اولی تریم به بندگان خود حج همه را قبول کردم و همه را بیامرزیدیم حکایت در زاد المقوین می آرد که یکی از جمله بزرگان بعرفات حاضر شد و آن شش صد هزار مرد و زن را بدید در دشت عرفات سر و پای برهنه با دیدهای گریان و جگرهای بریان و لبهای خراب و دلهای کباب آوازها برآورده که ربنا ظلمنا انفسنا آن بزرگ گریان شد گفت اگر من گنهگارم در میان ایشان بار سے باین زاری که میکنند آمرزیده شوند و اگر آمرزیده نشوند بسبب من بود که در میان ایشانم دوستان حق با نفس خود چنین بملامت بوده اند و خود را چنین مقصر دیده اند و از در عجز و شکستگی در آمده اند با چنان زندگانی شایسته که ایشان را بوده است با این خراب روزگاری و خطاکاری چگوییم و چه عذر آریم بجز نیازمندی و افتقار رباعی یارب چه کسم که هیچ کردارم نیست ؛ وز شرم گنه زبان گفتارم نیست ؛ سر تا سر آفاق بهیچم نخرند ؛ آیا چه متاعم که خریدارم نیست ؛ در تفسیر ثعلبی می آرد از اصمعی که گفت رأیت اعرابیا واقفا یوم عرفة بعرفات ويقول الٰهی عجبت الیك الاصوات بضروب اللغات یسألونك الحاجات وحاجتی الیك ان تذکرنی عند البلی اذا نسینی اهل الدنیا الٰهی دران ساعت که اهل دنیا ما را فراموش کنند تو ما را برحمت خود یاد کن یا اله العالمین و یا خیر الناصرین

اما باقی فرایض که از قبیل اعمال ست دو باب ست

باب اول در کمیت آن

بدانکه ماعدای فرایض خمسه اسلام و واجبات سبعه شریعت پنج فرض دیگرست که آنرا فرایض معیشت میگویند و هر یک را ازین فرایض و واجبات دیگرست چنانکه ذکر آن در محل آن بیاید ان شاء الله تعالیٰ و آن فرایض خمسه اول حفظ حدود الله در طلب و کسب حلال دویم حفظ حدود الله در مناکحات سیم حفظ حدود الله در معاملات چهارم حفظ حدود الله در جراح یعنی در حدود و قصاص و تعزیرات و دیات و کفارات جنایات پنجم حفظ حدود الله در عادات از خوردن و آشامیدن و خواب کردن و نشستن و خاستن و غیر آن پس حفظ حدود الله درین پنج چیز از فرض و واجب عملی ست و بعضی ازان فرض ست و بعضی واجب پس قسم اعمال نیز هفده مسئله آمد یعنی فرایض خمسه اسلام و واجبات سبعه شریعت و فرایض خمسه معیشت و این مجموع داخل ست در مدار امور دین که در تبصره ذکر کرده است و عبارت تبصره این ست مدار امور الدين والملة عند ارباب الديانات يكون متعلقا بالاعتقادات والعبادات والمعاملات والمزاجر والآداب الحسنة امام ابو المعین مناکحات را در معاملات داخل داشته و از آداب حفظ حدود الله در عادات اراده کرده والله اعلم

باب دویم در کیفیت و احکام هر یک از فرایض معیشت و درین باب بست و پنج فصل ست

فصل اول در طلب کسب حلال و شرایط آن

بدانکه مبنای عبادت بر لقمهٔ حلال ست چنانکه در حلیة الاولیا می آرد که بعضی از اکابر گفته اند که راه حق تعالی ده قسم ست
نه قسم از ان طلب حلال ست و یک قسم باقی کارها پس بندهٔ مومن باید که در طلب حلال باشد و کسب حلال کند و از حرام
و شبهت به پرهیزد که مدار قبول بندگی بر تقوی است قوله تعالی انما یتقبل الله من المتقین و تقوی جامع کل مقامات ست
در جامع الاصول و مشکوٰة مصابیح و صحیح مسلم نیز می آید بروایت ابو هریره رضی الله عنه از رسول علیه السلام که ان الله
طیب لا یقبل الا طیبا و ان الله امر المؤمنین بما امر به المرسلین فقال یا ایها الرسل کلوا من الطیبات و اعملوا
صالحا و قال یا ایها الذین اٰمنوا کلوا من طیبات ما رزقناکم ثم ذکر الرجل یطیل السفر اشعث اغبر یمد یدیه
الی السماء و یقول یا رب یا رب و مطعمه حرام و مشربه حرام و غذی بالحرام فانی یستجاب لذالک یعنی بدرستیکه خداوند تعالی طیب
است قبول نمیکند مگر طیب را و بدرستیکه خداوند تعالی امر کرد مومنان را بانچه امر کرد مرسلان را یعنی در حق مرسلان فرمود یا ایها الرسل کلوا من الطیبات و اعملوا
صالحا یعنی ای رسولان حلال خورید و عمل صالح کنید و در حق مؤمنان فرمود یا ایها الذین اٰمنوا کلوا من طیبات ما
رزقناکم بخورید از حلالها که شما را روزی کردیم و شکر گوئید مر خداوند را پس از ان رسول علیه السلام یاد کرد مردی ژولیده موی
گرد آلوده را که دراز بود سفر وی دست بر میدارد بسوی آسمان و میگوید یا رب یا رب یعنی دعا میکند و از خداوند در میخواهد و
حالانکه خوردن و آشامیدن و غذای وی از حرام بود پس دعای وی چگونه مستجاب شود یعنی دعای کسیکه حرام خورد مستجاب نشود
و کسی که حرام و حلال و شبهت و ربوا را از یکدیگر فرق نتواند کرد در لمعات مشارق می آرد که بدانکه علما گفته اند فاضلترین
کسبها جهاد ست پس از ان تجارت پس از ان حراثت پس از ان صناعت پس افضل اکساب این چهار باشد اگرچه فاضلترین
کسبها جهاد ست اما ذکر کیفیت آن و قتال با کفار و قسمت غنایم درین کتاب تمام یاد نکردیم چون احتیاج بدان کمتر می شود
درین روزگار و حق تعالی اسلام را و اهل اسلام را عزیز و قوی گردانیده در فصول فروض کفایه اشارتی کرده شد اما اینجا در
فضیلت جهاد دو حدیث یاد کنیم در صحیح بخاری می آید بروایت عبد الرحمن بن جبیر از رسول الله صلی الله علیه وسلم که فرمود
من اغبرت قدماه فی سبیل الله حرمه الله علی النار یعنی هر کس که خاک آلود شود دو قدم وی در سبیل خداوند یعنی
در جهاد حرام گرداند خداوند تعالی آن بنده را بر آتش دوزخ در صحیح مسلم می آید بروایت ابو هریره رضی الله عنه از رسول صلی الله
علیه وسلم که فرمود من مات و لم یحدث نفسه بغزو مات علی شعبة من نفاق یعنی هر کس غزوه نکند و در نفس خود
اندیشهٔ جهاد نداشته باشد و تمنای آن ندارد چون بمیرد بر شاخی از نفاق مرده باشد در لمعات مشارق می آرد در فضل جهاد
از صحیح بخاری بروایت سعد بن ابی وقاص رضی الله عنهما از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود هل تنصرون و ترزقون
الا بضعفائکم یعنی یاری کرده نشوید و روزی داده نشوید مگر از برکت ضعیفان که در میان شما اند یعنی غلبه که بر کفار می یابید در جهاد
و نصرت در کارها و رزق که بر شما کشاده می شود و نعمتها که بر شما فراوان میگردد آن نیست مگر ببرکت ضعیفان و شکستگان و دردمندان
چنانکه در حدیث دیگر آمده است که اگر نه از برکت مردان ترسکار و کودکان شیرخوار و چرندگان بسیار بودی هر آئینه که فرو ریخته شدی

بر شما بلا فرو ریختی که جدو لایق آن بودی اما تجارت بدانکه کسی که تجارت کند دران احتیاط بجای نتواند آورد مگر بدانستن علم بیع و شرا و همچنین ست در سایر کسبها و صنعتها زیراکه اگر علم آن ندارد از ربوا و شبهه حذر نتواند کرد و ازینجاست که علما رحمهم الله نبشته اند که علمی که همیشه بر مکلفان فرض عین ست علم اوامر و نواهی ست و اگر خواهی علم حال گوئی یعنی در حال که باشی علم آن حال بر تو فرض شود خواه در عبادات و خواه در معاملات پس در تجارت علم بیع و شرا بروی فریضه باشد تا از حرام و ربوا دور تواند بود در فتاوی ظهیری می آرد که عبدالله بن مسعود رضی الله عنهما گفته است هر کس علم بیع و شرا نداند ربوا خواهد خورد اگر خواهد و اگر نی در مشکوٰة مصابیح می آرد بروایت عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود یکدرم ربوا که مرد بخورد و حالانکه داند که آن ربواست سخت تر باشد و بال وی از سی زنا در صحیح المخرج می آرد بروایت ابو هریره رضی الله عنه از رسول علیه السلام که فرمود بمن نمودند در شب معراج گروهی را که شکمهای ایشان چون خانها بود پر از ماران و از بیرون شکمهای ایشان می نمودند از جبرئیل علیه السلام سوال کردم که یا جبرئیل اینها کیانند جبرئیل علیه السلام گفت اینها ربوا خواران اند در کتاب بیوع عثمان می آرد که مردی نزدیک امام اعظم رح رفت و گفت یا امام مسلمانان از برای من کتابی در زهد بنویس که میخواهم که بخلوت و عزلت مشغول شوم امام از برای وی رساله در بیع و شرا بنوشت آن مرد امام را گفت اینکه نبشتی کسی را در باید که در بازار به بیع و شرا مشغول بود این باز هد چه مناسبت دارد امام فرمود هیچکس را از کهنه و لقمه چاره نباشد و تا طریق وی را نداند خطر دارد که از ناوجه باشد و در طاعت نقصان و شبهه واقع شود و ازوی نباشد و رنج وی ضایع شود و او پندارد که او را ثواب و اجر خواهد بود و حالانکه خطر عذاب و زجر خواهد بود قوله تعالی وهم یحسبون انهم یحسنون صنعا فرد خواجه پندار که دارد حاصلی ❊ حاصل خواجه بجز پندار نیست ❊ و ربوا در غیر بیع و شرا نیز واقع می شود چون اجارت و رهن و شرکت و غیرها پس چنان سزد که بندهٔ مؤمن در کسب خود و لقمهٔ خود احتیاط تمام بجای آرد تا رنج وی ضایع نشود اما حراثت بدانکه دهقانی عین توکل ست چنانکه در مرصاد العباد می آرد زیراکه در تحصیل ارتفاع امید بکرم حق می باید داشت که هیچ مخلوق را دران هیچ مدخل و مجاز نیست و بزرگان گفته اند بر یک لقمهٔ نان تا پخته شود سی صد و شصت کس کار میکنند از کارندع و درونده و نجار و حداد و دیگر حرفتها چون آن یک لقمه اطعمهٔ ولی از اولیای حق گردد آن جمله را حق تعالی بدان ولی بخشد و از آتش دوزخ آزاد گرداند پس دهقان باید که احتیاط بجای آرد و زراعت بشرط شرع کند تا ثواب یابد و بحرام و شبهه خوردن در نیفتد پس بدانکه صورت شرعی در شرکت مزارعت سه باشد چنانکه افضل المتاخرین مولانا صدر الشریعه می گوید درین معنی شعر زمین تنها عمل تنها زمین با تخم ای کامل ❊ هوار این سه صورت دان همه لا جایز و باطل ❊ و روایت کتب فقهی نیز همین ست اما صورت جمع مزارعات این حروف ست ضعفذ ض ارض ع عمل ق بقر ذ بذر ج جواز د فساد صورت کل مزارعات را ازین حروف باید جستن ضذ عق ج ضق عذ الی روایة عن ابی یوسف ضع قذ ص عقذ ج ع ضقذ ج ذ عقض د الی روایة عن ابی یوسف ق عضذ صور جواز و فساد مزارعات تمام همین ست سه صورت ازوی جایز و باقی فاسد هر صورت که بیرون ازین سه نوع باشد مشروع نباشد اما صناعت بدانکه نوع چهارم از کسبها صنعتها و پیشهاست کاسب باید که هر صنعت و حرفت که ورزد حد فرمان دران نگاهدارد تا لقمهٔ که ازان حاصل کند ازان نور و صفا خیزد و لذت عبادت بیابد و دران کسب خود

برکت بنید ودران کسب دست بکار ودل بیار مشغول میدارد که کسب درمیان سببی بیش نیست والا بحقیقت روزی دهنده
وتوفیق دهنده خداوند است اما الله تعالی بی سبب کار نمیکند وتوروزی از کسب خود مدان که در قناوا ها می آرد که هرکس گوید
تا این دو بازوی زرین با من ست مرا روزی کم نیاید این سخن کفر بود وگوینده آن کافر گردد الهی همه را از کافر مردن نگاهدار

بفضلك وكرمك ولطفك

فصل دویم درقناعت بحلال از حرام وفضیلت درویشان صابر

بدانکه علما گفته اند رحمهم الله که مال صلاح مؤمن ست تجارت وکسب کنید که شما درزمانه افتاده اید که اگر محتاج شود یکی از
شما هر آئینه از دین خود خواهد خورد پس بهتر آن بود که مرد از کد یمین وعرق جبین خورد نه از دین خود خورد که حدیث ست كل
من كد يمينك ومن عرق جبينك ولا كل من دينك درارشاد قلانسی می آرد قال النبی علیه السلام الكاسب
حبيب الله یعنی کاسب دوست خداوند ست ومراد ازین کاسب کاسب ست که همت وی جمع مال نبود وکسب بفرمان
خداوند کند وبر جمع کردن مال حریص نبود بلکه نیت وی دران کسب آن بود که قوت حلال بدست آرد تا بقوت آن طاعت
تواند کرد ومحتاج ودست نگر مردمان نباشد واز حق مردم بناحق گرفتن سلامت یابد که رسول علیه السلام فرمود هرکس
یک درم از حرام بگیرد بست وپنج هزار سال اورا در دوزخ بازدارند در محیط میگوید شخصی درحال مخمصه مبتلا شد میان
گوشت سگ مرده ومیان مال غیر از گوشت سگ باید خورد واز حق غیر خوردن روا نباشد مگر درحالی که گوشت سگ نیابد یا مثل
آن آنگاه از مال غیر بقدر ضرورت بخورد آن مقدار که بمیرد زیرا که گفته اند الضرورات تبيح المحظورات اما درین روزگار
بسیاری از کاسبان ومردمان باک ندارند ازانکه مال از حلال جمع کنند یا از حرام چنانکه ابو هریره رضی الله عنه روایت
میکند از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود ليأتين على الناس زمان لا يبالي المرء مما اخذ المال ام من حلال
ام من حرام یعنی هر آئینه زمانه بیاید که باک ندارد مرد ازانکه آنچه بگیرد از مال که آن از حلال باشد یا از حرام پس باید که
کاسب را در کسب نیت خیر بود که آن طلب حلال کردنست ونیز باید که قصد وی آن بود که ازان کسب خود نفع بمستحقان
رساند وعیال مندان را مددگاری کند بآنچه تواند که بهترین مردمان کسی ست که نفع رساند بآدمیان وبدترین آدمیان کسی
است که ضرر رساند بمردمان که خير الناس من ينفع الناس وشر الناس من يضر الناس وبقسمت خداوند راضی
باشد وبداده حق قناعت کند که هرکس قناعت کرد سیر شد من قنع شبع شعر قناعت را نسنجید مردان ؛؛ فزون تر
آمد از ملک سلیمان ؛؛ درزاد المذکرین می آرد که حق تعالی پنج چیز را در پنج چیز نهاده است عزت در طاعت مذلت در معصیت حکمت
دردرون خالی از طعام هیبت در قیام شب توانگری در قناعت حکایت درزاد المذکرین ودر منزهة النواظر نیز می آمد
که شبلی یا غیر وی را بر دبیرستان گذر افتاد دو کودک دید نشسته وهریک آنچه وظیفه چاشت وی بود آورده بود یک کودک از
دودمان شرف بود وتوانگر بچه شهد شیرین با نان گندم پیش آورده بود دو کودک دیگر از خاندان فقر وفاقه بود ودرویش بچه
قدری کامه بر نان جو مالیده بود کودک کامه ناکام کامه میخورد واز آرزوی شهد کام میزد چون خانه زنبور همه تن چشم شده

می نگریست و چون موم بر آتش تمنا میگداخت آخر با نفس بی نفس بر بیامد زبان برگشاد و گفت ای برادر روزگار تا شیرین که نام شور بختی بر ما نهاده هیچ نوانده بود که مذاق اشتیاق مرا ازان شهد خود حلاوتی فرمائی خدمتت از نبور واریان در بندم توانگر بچه با سخاوت و مروت چندان عهد نداشت گفت اگر راست میگوئی گفت گوئی بی جستجو نباشد اگر میخواهی که از شهد من نصیب یابی من میدوم و تو از عقب من میدو و بانگ سگ میکن چون شیر حرص آن بچه پنجه گشاده بود چون گفتار در جوال گفتار آن یار دل آزار شد و چون گرگ میدوید و بانگ سگ میکرد توانگر بچه بایستاد و بخندید و گفت ای برادر معذور دار که در ولایت ما سگ را شهد ندهند شبلی میگوید که چون این حال مشاهده کردم با خود گفتم ای نفس همین واقعه ترا بسنده است در قطع طمع از خلق و احتراز از دنیا اگر آن کودک بنان جو خود قناعت کردی لباس کس او مقلوب نگشتی چنانکه گفته اند لعل در دل کان ازان سرخ روی است که بی طمع است کهربا که ببرگ کاهی نگرانست دایم زردی روی ازانست مهتری خوش میگوید درین معنی قطعه

بپای جهد ازین بیش راه حرص مپوی
که هر که سر ز طمع در کشید سرور شد
قضا ز اول فطرت بهر چه راند قلم
ز باب نفع و ضرر هم بران مقرر شد
بتکیه گاه قناعت بمهتری بنشین
چو مهتری گرت این منزلت میسر شد
مده ز آتش حرص آبرو بباد که مرد
چو گرد خاک قناعت بکان توانگر شد
برات رزق تو آنروز خط مجری یافت
که بر صحیفه کن نقش جان مصور شد

القناعة کنز لا یفنی یعنی قناعت گنجی است که فانی نگردد توانگری بقناعت ست نه بجمع مال که الغنی غنی القلب لا غنی المال شعر توانگری نه بمال ست پیش اهل کمال ؛ که مال تا لب گور ست بعد ازان اعمال ؛ سیری در قناعت ست نه در حرص چنانکه شیخ سعدی رحمة الله علیه میگوید در گلستان رباعی

آن شنودستی که در صحرای غور
بار سالاری بیفتاد از ستور
گفت چشم تنگ دنیا دار را
یا قناعت پر کند یا خاک گور

دنیا بر مثال سراب ست تشنگان محبت دنیا ازوی سیراب نگردند قطعه

هست دنیا سراب سر تا سر
تشنه سیراب کی شود ز سراب
جاه او چاه مال او مار ست
نوش او نیش عذب او ست عذاب
باش ای خواجه تا که بر دارد
اجل از پیش روی خویش نقاب

بر جمع مال حریص مباش بلکه دران کوش که از کسب معاش هرچه بدست آری از خود و خویشان خود دریغ نداری و اگر توانی دلهای دردمندان را بجوی و خاطرهای شکستگان بدست آری که کس زیان نکرد از نیکوکاری اگر استطاعت داری سخاوت را شعار خود ساز و اگر نتوانی پناه بخالق بر و بمخلوق مناز چون کار تو بیک من نان ساخته میگردد یک من نان از منان طلب که یک نان از دو نان دهر بسنان حاصل نتوان کرد حاجت از غیر حق مخواه که عطا دهنده خداوند است جل و علا قطعه حاجت مخواه از در ابنای دهر دون ؛ هر حاجتی که می طلبی از خدا طلب ؛ خواهی که زر شود مس قلب تو مهتری ؛ در کوی فقر نه قدم و کیمیا طلب ؛ در صحیح بخاری می آید بروایت مقدام ابن معدکرب از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود ما اکل احد طعاما قط خیرا من ان یأکل من عمل یده وان نبی الله داود کان یأکل من عمل یده یعنی نخورد هیچکس هرگز طعامی بهتر ازانکه از کسب دست وی باشد و بدرستیکه بود پیغامبر خدای داود علیه السلام که میخورد از عمل دست خود حکایت در تذکرة الاولیا می آرد در مقامات سلطان ابراهیم ادهم رح که گفت هیچکس در نیافت پایگاه مردان را بنماز و روزه و غزو و حج مگر آنکه دانست که در حلق خود چیزی می آرد حلال ابراهیم ادهم را گفتند که اینجا مردی صاحب وجدست و حالتی عظیم دارد و ریاضت نیکو می کند ابراهیم پیش او رفت جوان گفت سه روز مهمان ما

باش سه روز مراقب حال او می بود زیادت از ان بود که گفته بودند ابراهیم را غیرت آمد که ما همچنین فسرده واو همه شب بی خواب بیقرار خواست تا حال او معلوم کند که شیطان بروی راه یافته ویا همه خالص ست تفحص حال لقمهٔ او کرد نا توجه بود گفت الله اکبر حال وی شیطانی است پس جوان را گفت تو نیز سه روز مهمان ما باش جوان را بیاورد ولقمهٔ خود میداد حال جوان گم شد وشوق جوان وعشقش نماند جوان ابراهیم را گفت این چه بود که تو با من کردی گفت لقمهٔ تو نا از وجه بود شیطان با آن هم در درون تو میرفت و می آمد چون لقمهٔ حلال بباطن فرو شد بلقمهٔ حلال اصل کار رت بنمود تا بدانی که اساس این حدیث لقمهٔ حلال ست ولقمهٔ حرام دل را تاریک وبیمار گرداند در تذکرة الاولیا می آرد که ذوالنون مصری گفت رحمه الله علامت دل بیمار چهار چیز ست یکی آنکه از طاعت حلاوت نیابد دویم آنکه از حق ترسناک نبود سیم آنکه در چیزها بعبرت ننگرد چهارم آنکه فهم نکند آنچه از علم شنود **حکایت** ابو سلیمان دارانی رح میگوید اگر یک لقمهٔ از حلال کمتر خورم دوست تر دارم از انکه شب تا روز نماز گذارم زیرا که تاریکی شب در جهان آن زمان در آید که آفتاب فرو شود وغفلت در دل آن زمان در آید که معده از طعام پر شود در حقایق سلمی می آرد از سهل بن عبدالله تستری رضی الله عنه که گفت اصول مذهب ما سه چیز ست اکل حلال واقتدا بر رسول علیه السلام در اخلاق وافعال واخلاص نیت در جمیع اعمال در رسالهٔ امام قشیری رحمه الله می آرد که سلطان ابراهیم ادهم فرمود که قوت پاک دار وحلال خور خواهی شب بیدار باش وخواهی نے خواهی روز روزه دار خواهی نے الهی ما همه را لقمهٔ حلال وقناعت از حرام بجلال روزی گردان بمنک وکرمک

فصل سیم در فضیلت درویشی وفضل درویشان

بدانکه فقر فخر انبیاست چنانکه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود الفقر فخری یعنی درویشی فخر من ست وفقر بهتر از غناست وفقیر صابر نیکوتر از توانگر شاکر وهر کرا زاد وراه فقر معنوی نیست او مسکین ست فقیر اگرچه بظاهر خواجه است وامیر **قطعه**

دست از طلب مدار گرت پای این ره است
کانرا که زاد راه نه فقر ست بینواست
نی فقر صورتی که بود همنشین کفر
بل فقر معنوی که بدو فخر انبیاست

از بزرگی سوال کردند که چه گویی در معنی این دو خبر که رسول علیه السلام فرمود الفقر فخری وفرمود کاد الفقر ان یکون کفرا گفت فقر چون حالت بود فخر بود وچون آلت بود کفر شود از بزرگی دیگر سوال کردند که چه فرمائی در معنی این حدیث که رسول علیه السلام فرمود الفقر سواد الوجه فی الدارین گفت معنے آنست والله اعلم که همچنانکه سیاهی بالای همه رنگهاست درویشی بالای همه مرتبهاست یعنی هر رنگی را برنگی بدل می توان کرد الا سیاهی که آخر همه رنگهاست که بالاتر از وی رنگی نیست همچنین درویشی را بالاتر از درویشی مرتبهٔ دیگر نیست وبزرگان گفته اند گنج فقر مسکنت ست درویش باید که از دو کون آزاد ومجرد باشد همچون الف تا در میان جان او را جای باشد که دبیران الف را در میان جان می نویسند **حکمت** از بزرگی سوال کردند که الف راستی وتقدیم بچه یافت گفت بآزادگی ومجردی نه بینی که با که نقطهٔ دارد سر از پیش بر نمیدارد در باعی چون جیم شکسته شود لا ستر تا پای ٭ مانند نون جز بتواضع مگرای آزادگی ومجردی عادت کن ٭ تا همچو الف میان جان گیری جای ٭ چون الف از همه آزاد باش تا همه تو باشی **قطعه**

پرسیدم از استاد که ای پیر طریقت
بهر چه الف تا به خم وپیچ ندارد
از رمز بمن گفت که در مکتب تعلیم
صد بار شنیدی که الف هیچ ندارد

در مشارق می آرد که رسول علیه السلام فرمود درویشان امت من به بهشت درآیند پیش از توانگران امت من به نیم روز که آن پانصد سال باشد حجة الاسلام غزالی رح در کیمیا می آرد جز این حدیث در حدیث دیگر آمده است که درویشان امت من پیش از توانگران امت من به بهشت درآیند بچهل سال مگر بآن حدیث اول درویشان مهاجر یا درویشان صابر مراد دارد و باین حدیث درویشان دیگر را والله اعلم در تنبیه فقیه مے آرد سفیان ثوری طیب الله روحه روایت کرد از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه که گفت سلمان فارسی رضی الله عنه بیمار بود بعیادت وی رفتم چون مرا دید گریان شد گفتم ای سلمان چرا میگریی و حال آنکه رسول علیه السلام از تو خوشنود بود مگر از مرگ می ترسی گفت ای سعد چگونه نگریم که رسول علیه السلام فرمود که از دنیا تصرف مکنید مگر زاد راکبی و گرد من چندان متاع ست نظر کردم در خانه وی طغاری دیدم و کاسهٔ و مطهرهٔ بروایت دیگر پالان شتر کهنه ای برادر ندانم تا من و تو با این گرانباری چگونه بمنزل رسیم و از حساب قیامت چگونه رهیم درویشی را غنیمت شمار که قدر نعمت درویشی را کس نداند شعر بارها گفتمت ای یار که درویشی به ✽ باز میگویمت این بار که درویشی به ✽ ور کسی گفت که دنیا زبرائی دین ست ✽ تو بدان قول مکن کار که درویشی به ✽ گر توانگر شده مغرور بمال دنیا ✽ تو سر حسرت خود کار که درویشی به ✽ چه دوی گرد جهان بهر یکی لقمهٔ نان ✽ بنشین خلق میازار که درویشی به ✽ ای عزیز از همه عالم پی دنیا گیرند ✽ تو همین نکته نگهدار که درویشی به ✽ خوشا حال درویشان عالی همت که سر همت ایشان بکونین فرو دنمی آید و از خدا جز خدا نمیخواهند لاجرم حق تعالی ایشان را در قرآن مدح میگوید قوله تعالی للفقراء الذین احصروا فی سبیل الله لا یستطیعون ضربا فی الارض یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف الآیه در تفسیر وسیط می آرد که این آیت در حق اصحاب صفه فرود آمد و ایشان قرب چهار صد تن بوده اند که در صفهٔ مسجد رسول علیه السلام بسر می بردند که ایشان را نه مسکن بود نه خویشاوند و نه از دنیای هیچ چیز تا غایت که چون نماز کردندی در حالی که برکوع می رفتند بدو دست جامهٔ ژندهٔ خود را پیش میکشیدند که مبادا کشف عورت غلیظ شود و چون مردی طعام خوردی و نزد وی چیزی زاید آمدی آنرا نزد ایشان آوردی در تفسیر وسیط می آرد که لام للفقراء الذی متعلق بمحذوف است تاویل وی آنست که هذه الصدقات او النفقة للفقراء الذین احصروا فی سبیل الله قتاده میگوید در معنی احصار که حبس کرده بودند نفسهائی خود را در سبیل خداوند یعنی در طاعت وی از برای غزو کردن بطلب معاش مشغول نمی شدند سعید بن مسیب میگوید ایشان گروهی بودند که ایشان را جراحات رسیده بود در جهاد و برجائے مانده بودند ایشان را مرض حبس کرده بود از رفتن بجهاد در سبیل خداوند عطا روایت میکند از ابن عباس رضی الله عنهم که فقر ایشان را حبس کرده بود از جهاد لاجرم حق تعالی عذر ایشان میخواهد لا یستطیعون ضربا فی الارض و چون ایشان بکلی باب سوال مسدود کرده بودند از غیر کسانی که حال ایشان نمیدانستند پنداشتند که ایشان از سوال مستغنی بودند که یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف قوله تعالی تعرفهم بسیماهم یعنی بشناسی ایشان بعلامت ایشان و سیما علامتی را گویند که بشناسند بآن چیزی را مجاهد میگوید سیمائی ایشان تخشع بود ربیع و سدی میگویند اثر جهد بود از حاجت و فقر ضحاک میگوید صفرة الوانهم من الجوع یعنی آن سیمای ایشان رنگ زرد عاشقانه ایشان بود از گرسنگی ابن زید میگوید جامهائی ژنده ایشان بود که در رکوع آنرا پیش می کشیدند بدستهائی خود و ستر عورت غلیظه میکردند تا کشف عورت

نشود در نماز قوله تعالی لا یسألون الناس الحافا والحاف سوال وطلب با وجود استغنا فرا آوز جاج وابن انباری واکثر اهل معانی میگویند این نفی سوال ست اصلا که ایشان سوال نمی کنند نه بر سبیل الحاف و نه غیر الحاف ابن عباس رضی الله عنهما میگوید که معنی آنست که اگر نزد وی طعام چاشت بود طعام شام نه طلبد واگر طعام شام بود طعام چاشت نطلبد کجا بیند درویشان روزگار که ازین آیت غافل اند محققان گفته اند که حروف درویش پنج ست دلیل برآنکه درویش را پنج خصلت باید تا درویشی او را مسلم بود چنانکه در انیس العارفین آورده است درین معنی **قطعه**

هر یک بمثابه که پیش از بیش ست
ر روی بوریا مکن که این هوس و ریا
وین کار چنین کار یکی نی خویش ست
شین آنکه کند شکر شکایت نکند هم
در یاب در و حرام کو درویش ست

دال ست دلیل آنکه باد ر و باز
رسوائی بیگانه و رنج خویش ست
ی یکدل و یک رنگ شو اندر ره عشق
واندر پی خصم خویش نیک اندیش ست

درویش که حرف او بصورت پنج ست
گر بر تن تو هر سر مو صد نیش ست
واو ست وداع غیر مولی کردن
یکتا نشود هر آنکه او با خویش ست
آن را که چنین پنج خصایل داوند

حکایت در عشرات حمالی و در منزهة النواظر می آرد که سعید بن عامر از زهاد صحابه بود و بغایت درویش بود امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه از بیت المال هزار دینار نزد وی فرستاد چون زر بسعید رسید گریان شد و همچنان گریان بخانه خود در آمد عیال مبارک وی سوال کرد که چه چیز گریانید ترا یا سعید گفت واقعه افتاد ست که نزدیک است که از سعادت درویشی محروم مانیم گفت چه افتاد سعید گفت امیر المؤمنین از بیت المال هزار دینار فرستاده است عیال وی نیز گریان شد آن شب تا روز میگریستند و میگفتند خداوندا چه گناه کرده ایم که دنیا بما روی آورده است چون بامداد شد سعید گفت ای ضعیفه آن پیراهن کهنه من بیار بیاورد م آنرا پاره پاره کرد و زر ها را گرهها می بست بعد ازان آن صرها را در آستین خرقه خود نهاد و از خانه بیرون آمد و هر کرا امید صره ازان می کشید و بدو میداد تا همه را بداد که یک دانگ در حق خود صرف نکرد بعد ازان گفت از رسول صلی الله علیه وسلم شنودم که فرمود درویشان امت من پیش از توانگران امت من در بهشت شوند بپانصد سال مردی از جمله توانگران خود را در میان ایشان اندازد و خواهد که به بهشت در آید فرشته دست او بگیرد وازمیان ایشان بیرون آرد و گوید صبر کن که هنوز وقت در آمدن تو نیست پانصد سال او را در آفتاب گرم قیامت در حسابگاه بدارند تا حساب مال خود باز دهد آنگاه به بهشت رود آنگاه سعید سوگند یاد کرد که سوگند بدان خدای که محمد را براستی بخلق فرستاده است که اگر همه عالم را از مال حلال پر کنند و بمن دهند باین درویشی خود عوض نکنم نظر کن که درویشان آن زمان چگونه بوده اند و کار درویشان این روزگار بکجا رسیده است درویشی را معنی باید که صورت ظاهر بکار نیاید **رباعی** گر مرد به پشمینه رسیدی بخدا ✽ میشینه نگشتی ز خدا هیچ جدا ✽ دانی که بجز فقر چه حرف دگر ست ✽ ترک خود و خلق و خلق وتسلیم و رضا ✽ بزرگان دین گفته اند درویش بحقیقت آن بود که کد نکند واگر نا طلبیده چیزی بدو دهند رد نکند که اگر رد کند زد بود که آنرا طلب کند و نیابد و فتوحی که رسد آنرا سد نکند یعنی امساک نکند بلکه بذل وایثار را شعار خود سازد که مبنای این کار بر فتوت ست **رباعی**

درویش کسی بود که او کد نکند
چیزی که بدو دهند او رد نکند
با دست و دل کشاده باشد دایم
یعنی که هر آنچه باشدش سد نکند

الهی بحرمت درویشان صادق الاخلاص . مارا بدیشان بخش وبشفاعت ایشان برسان

فصل چهارم در حفظ حدود الله در مناکحات و احکام آن

یعنی حفظ حدود الله در مناکحات یعنی نگاه داشتن حد فرمان در وی از فرایض و واجبات معیشت ست در شرایع الاسلام می آرد که هر کس چشم و دل نگاه نتواند داشت درین زمان اگر زن نخواهد شاید که روایت میکنند از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود بعد از دویست سال از هجرت من بهترین شما آن بود که نه زن و نه فرزند دارد و اگر حاجت دارد آن بهتر بود که زن خواهد که رسول علیه السلام فرمود النکاح سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی یعنی نکاح سنت من ست و هر که رغبت نکند در سنت من نه از من ست و اگر محتاج نکاح باشد و از بیم درویشی نکند عاصی باشد و بزه مند زیرا که خداوند تعالی فرموده است که اگر شما درویش باشید من شما را توانگر گردانم از فضل خویش چنانکه فرمود در کلام مجید قوله تعالی وانکحوا الایامی منکم والصالحین من عبادکم و امائکم ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله والله واسع علیم در تفسیر وسیط می آرد بقول سدی رح مفسر که مرد ایم او را نه زن باشد و یا زن که او را شوهر نباشد او را ایم گویند بکر باشد یا ثیب و جمع او ایامی می آید و معنی آنست که مرد حر از زن دهید ای مؤمنان و حکم غلام و کنیزک ایمان دار همین ست والصالحین من عبادکم و امائکم و صلاح اینجا بمعنی ایمان ست و این امر ندب و استحباب ست ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله رجوع کرد بآن احرار که فقیر باشند که ایشان را استغنا نباشد از برای تزویج توانگر داند خداوند تعالی ایشان را از فضل خود والله واسع علیم و خداوند تعالی فراخ عطاست از برای خلق خود داناست بایشان در صحاح مصابیح می آید بروایت عبدالله بن مسعود رضی الله عنهما از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود ای گروه جوانان هر کس از شما استطاعت نکاح دارد گو زن خواه بدرستیکه نکاح کردن چشم از نظر حرام و فرج از فعل حرام سالم ماند و هر کرا استطاعت نکاح نباشد بروی باد بروزه داشتن بدرستیکه روزه داشتن خصی کردنست مردی را یعنی رستن از شهوت پس مرد و زن چون محتاج باشد بنکاح بحکم خداوند و شریعت رسول علیه السلام نکاح باید کرد و چون این معنی دانستی بدانکه نکاح را شرایط و احکام ست چنانکه در هدایه فقه و غیر آن میگوید که شرط جواز نکاح پنج ست حضور ولی و دو گواه و رضای زوجین و ایجاب و قبول در هدایه میگوید که نکاح حره عاقله بالغه منعقد می شود برضای وی بدون ولی نزد امام اعظم رح بکر باشد یا ثیب و این قول اول ابو یوسف و روایت دیگر از ابو یوسف آن ست که عقد منعقد نمی شود مگر بولی و بقول محمد رح عقد نیست موقوف بر اجازت ولی و بقول امام شافعی رح منعقد نمیشود بدون ولی اصلا و در عامه کتب فقهی می آرد که منعقد نمی شود نکاح مسلمانان الا بحضور دو گواه آزاد عاقل بالغ مسلم و آن دو گواه باید که شنوا باشند دو مرد باشند یا یک مرد و دو زن و عدالت گواه شرط نیست در عقد نکاح نزد علمای ما رحمهم الله تا اگر شهود محدود باشند در قذف یا فاسق باشد نکاح بشهادت ایشان منعقد گردد و اعمی نیز همین حکم دارد و بشهادت دو پسر ناکح از غیر آن زن یا دو پسر آن زن از غیر ناکح نیز منعقد می شود و این روایت در کنز و هدایه و نافع مذکور ست در مضمرات می آرد که مردی گفت مر شهود را که گواه باشید که من این زن که درین خانه است بزنی بخواستم و زن گفت قبول کردم گواهان آواز آن زن شنیدند اما شخص وی را ندیدند اگر آن زن در خانه تنها باشد نکاح درست بود و اگر با وی زن دیگر بود دران خانه نکاح درست

نبود از برائی آنکه در صورت اول جهالت نیست و در صورت دوم جهالت متمکن ست و چون زن مرد یرا وکیل گرداند گواهان آواز وی شنوند ولیکن شخص وی نه بینند حکم همین ست که بیان کرده شد پس باید که احتیاط بجای آرند در وقت عقد بستن و وکیل زن با دو گواه نزدیک زن رود و در حال بوکیل آن زن کلمهٔ شهادت بر زبان راند یعنی اول عقد ایمان تازه کنند و در وقت توکیل کردن باید که دران خانه جزوی زن دیگر نباشد یا چنان نشیند که گواهان شخص وی را به بینند تا نکاح صحیح واقع شود و باید که رضا و اذن ولی باشد و اگر ولی در مجلس عقد حاضر بود نیکوتر بود و اگر عقد بعبارت ولی منعقد گردد خود بهتر بود و اگر دختر شیرخواره را ولی وی با شوهر عقد کند جایز باشد اما وقت زفاف وی نه سالگی است یعنی وقتیکه او را بشوهر تسلیم توان کردن تا اگر از نه سالگی کمتر بود جایز نبود در قنا وای حجت و در مضمرات نیز می آرد که از ابوبکر اعمش رحمه الله سوال کردند از زفاف دختر صغیره یعنی از وقتیکه صغیره را بشوهر تسلیم توان کردن گفت چون نه ساله شود زیراکه رسول علیه السلام عایشه را رضی الله عنها در نه سالگی عقد کرد و بخانه آورد در ماه شوال و درین ابطال آن قول ست که میگویند زفاف درمیان دو عید مکروه است بدانکه اتفاق علما بر آنست که میان دو عید عقد نکاح روا است بیکراهت اما خلاف در زفاف ست و قول جمهور آنست که می شاید زیراکه رسول علیه السلام میان دو عید عایشه را بخانه آورد کما مر واحب نساء رسول صلی الله علیه وسلم وی بود بسوی رسول علیه السلام اما بعضی گفته اند که زفاف درمیان دو عید نشاید که نشوز میشود دلیل ایشان برین آنست که میگویند نه بینی که هیچ یک از ازواج رسول علیه السلام آن واقعه نیفتاد که عایشه را که منافقان در حق وی آن سخن گفتند و رسول علیه السلام او را بخانه پدر فرستاد تا حق تعالی شرده آیت در پاکی وی بفرستاد قوله تعالی ان الذین یرمون المحصنات الغافلات المومنات الی آخر الآیات ابن مسعود رضی الله عنه روایت میکند از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود هرکس حاضر شود بنکاح مرد مسلمان در آید در رحمت حق تعالی و مر او را بود مزد هزار شهید و ثواب بسیار درین حدیث یاد کرده است اما حال ضعف و صحت این حدیث این کمینه را معلوم نبود آنرا نیاوردم و در نکاح کردن و زن خواستن باید که نیت هوای نفس نکند بلکه نیت آن کند که نصف دین وی در حصار امن در آید کما قال النبی علیه السلام من تزوج امرأة فقد حصن نصف دینه فلیتق الله فی النصف الباقی و معناه ظاهر و دیگر باید که در نکاح نیت فرزند کند و از حق تعالی فرزند صالح طلبد چنانکه در فصل اول از باب صوم در آیت وابتغوا ما کتب الله لکم ذکر کرده شده است و نیز بدانکه نظر کردن در زن اجنبیه دو نوع می باشد یکی نظر بشهوت و آن حرام ست دوم نظر رغبت و آن مباح است و نظر رغبت نظر کردنست از برای خواستن و درین سخنی نیست چنانکه گفته اند قطعه چو پیش از عقد با نور اندیدی ثقل مکن در گردن خود مهر چندین ٭ پشیمانی ندارد سود در روز ٭ که بینی کو نمی ارزد بکابین ٭ و اگر بخواهی که کابین گران بر گردن خود کنی زن از توانگران مخواه که هرکس زن از توانگری خواهد خود را بچهار محنت گرفتاری کند اول انتظار کشیدن دوم کابین گران سیم نفقه گران چهارم خادم زن بودن و هرکس زن درویش بخواهد بچهار راحت میرسد اول عدم انتظار دوم کابین سبک سیم نفقه سبک چهارم خادم بودن زن مرد یرا پس رنج بر راحت اختیار کردن از عقل دور بود مثنوی

از زن پاکیزهٔ کابین سبک	گرم گردد دیده و سینه خنک	وان گران کابین زشت کم هنر	دیدنش مرگ ست و مرگش رستخیز

اما مرد که در زعم تسلیم کابین نبود از کابین گران باک ندارد بلکه از مردان بسیاری از آنند که کابین را بر خود دین نمیدارند **قطعه**

بی مهر اگرچه زن نشود مرد را حلال	بی مهر هیچ زن بشر بعت حلال نیست	لیکن چو بی مکاس بود مرد کاه مهر	میدان بیقین که در غم تسلیم مال نیست

در حدیث آمده است که هر کس زنی را بخواهد و نیت آن کند که وی را کابین نبود روز قیامت او را در زمره دزدان حشر کنند و زن را از برای چهار چیز باید خواست چنانکه در صحاح مصابیح می آید از حضرت نبی علیه السلام که فرمود تنکح المرأة لاربع لمالها والحسبها ولجمالها ولدینها یعنی نکاح کنید زن را از برای چهار چیز از برای مال وی و از برای حسب وی و از برای جمال وی و از برای دین وی در شرح مصابیح میگوید حسب و جمال را یکی شمرد از برای آن نگفت ولجمالها و می شاید که از حسب مراد آن بود که فعل و قول وی خوب بود و از جمال آنکه روی وی خوب بود والله اعلم پس هر مرد را که حق تعالی چنین زن داد خیر دو جهانی داد و هر زن که از این چهار محروم بود از وی بباید گریخت که صحبت وی شوم بود **شعر** زن کزین هر چهار محروم ست ❊ زن مخوانش که دیو مرجوم ست ❊ بعد از آن رسول علیه السلام فرمود فاظفر بذات الدین تربت یداك پس زن دین دار اختیار باید کرد تا توانگری دین و دنیا یابی که در حدیث می آید بروایت امیر المؤمنین حسن بن علی رضی الله عنهما از رسول علیه السلام که فرمود هر کس زن خواهد از برای مال خداوند او را فقیر گرداند و اگر از برای جمال خواهد آن جمال را بر وی وبال گرداند و اگر از برای حسن و خوبی خواهد زود زایل گرداند حسن و بها از وی و اگر از برای دین خواهد برکت دهد او را در آن زن **حکایت** نقل ست که هیفا زنی بود در مدینه که بحسن و جمال ضرب المثل بود بنزدیک مصطفی صلی الله علیه وسلم آمد و گفت یا رسول الله مرا کاری بیاموز که مرا به بهشت رساند رسول علیه السلام فرمود اول ترا شوهر باید کرد تا نصف دین تو در حصن در آید گفت یا رسول الله هم کفو من که باشد که مرا ملک نجاشی میخواست من او را نخواستم و عبید الله صد شتر و سفیان من بید اد او را نیز نخواستم اکنون چون نجات آخرت در شوهر کردنست فرمان تراست یا رسول الله هر کرا اختیار کنی مصطفی صلی الله علیه وسلم دانست که هر کرا نام برد از یاران دیگران نومید گردند فرمود فردا اول کسی که بمسجد در آید این زن او را بود جمله برین راضی شدند حق تعالی خواب بر ایشان گماشت هیچ یک پیش از صبح بیدار نشدند و در راه مسجد که آمدند ایشان را حدث میرسید تا محتاج می شدند بطهارت کردن و رسول علیه السلام انتظار میکشید تا که پیشتر آید ناگاه صهیب مردی بود غریب و درویش سیاه چرده و جمال ظاهری نداشت و مردی بود بلند و لاغر رضی الله عنه و هیفا در غایت حسن و جمال و توانگر رسول علیه السلام چون از نماز فارغ شد و هیفا را طلب کرد و از آن حال او را خبر داد هیفا بقضای خداوند راضی شد رسول علیه السلام صهیب را با صالحه خطبه خواند و فرمود که ای صهیب برخیز و چیزی بخر از برای این زوجه خود صهیب گفت یا رسول الله در همه دنیا بر یک درم قادر نیم هیفا فرمود تا بدره زر بیاوردند و پیش صهیب بنهادند گفت برو و هر چه ترا باید بخر رسول علیه السلام فرمود ای صهیب دست عروس خود بگیر و بخانه خود بر صهیب گفت یا رسول الله خانه من مسجد ست بکدام خانه برم هیفا گفت فلان سرای آراسته تو بخشیدم برخیز و مرا بدانجا بر رسول علیه السلام بر وی دعا کرد و صحابه بر وی ثنا گفتند برخاستند و بسرای خود در رفتند چون از طعام فارغ شدند وقت خواب شد هیفا گفت ای صهیب بدان که من ترا نعمت آمده ام و تو مرا محنت تو شکر این نعمت را و من شکر توفیق صبر کردن برین محنت بیا امشب بطاعت گذرانیم تا تو ثواب شاکران یابی و من ثواب صابران یابم که رسول علیه السلام

فرمود در بهشت غرفه ایست که نباشد دران غرفه مگر شاکران و صابران شعر ان فی جنات عدن غرفة :: لیس فیها غیر صبار شکور
هر دو آن شب بطاعت گذرانیدند و صهیب بمسجد آمد و جبرئیل علیه السلام از حال شبینه ایشان رسول خدا را خبر داده بود و
بشارت بهشت ولقای حق رسانیده رسول علیه السلام فرمود ای صهیب حال دوشینه خود تو میگوئی یا من صهیب گفت
یا رسول الله شما بگوئید رسول علیه السلام آن حال باز گفت و مژده بهشت و دیدار حق رسانید صهیب از شادی مغفرت
و دیدار حق سر بسجده نهاد و گفت خداوندا اگر مرا امر زیده بیش از آنکه بمعصیتی آلوده شوم جان مرا قبض کن حق تعالی جان
او را در سجده قبض کرد جمله گریان شدند رسول علیه السلام فرمود این عجب تر که هیفا نیز جان بحق تسلیم کرد بر هر دو نماز کردند و هر دو
را پهلوی یکدیگر دفن کردند و دو تخته بر سر قبر ایشان فرو بردند و بر یک تخته بنشتند که هذا قبر الشاکر فی نعمة الله تعالی و بر تخته
دیگر بنشتند که هذه قبر الصابر فی محنت الله تعالی پس عورتان را بر محنت دنیا و فقر شوهران صبر باید کرد تا مزد و جزا
یابند همچنانکه هیفا یافت الهی بحرمت صهیب و هیفا همه را توفیق شکر نعمتها و صبر بر بلاها کرامت فرمای

فصل پنجم در فضیلت نکاح و نیت نیک در ان و وعید تزویج و تزوج با اهل شر و فساد

در حسان مصابیح می آید بروایت ابو هریره رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود سه گروه اند که حق ست بر خداوند
عون ایشان یعنی سه گروه اند که خداوند مددگار و ساز نده کار ایشان ست یکی مکاتب که نیت وی ادای کتابت باشد دویم
ناکحی که نیت وی از نکاح آن بود که بزنا و حرام در نیفتد سیم مجاهدی که در سبیل خداوند بود و نیز در صحاح مصابیح می آید این حدیث
قال النبی علیه السلام الدنیا متاع وخیر متاع الدنیا المرأة الصالحة یعنی دنیا متاعی ست و بهترین متاع دنیا
زن صالحه است پس مرد باید که زن صالحه و دین دار اختیار کند که در آیت و اسبغ علیکم نعمة ظاهرة و باطنة ائمه
تفسیر را اقاویل بسیار ست که نعمت ظاهر کدام ست و نعمت باطن کدام یک قول آنست که نعمت ظاهر فرزند صالح است
و نعمت باطن زن صالحه و بزرگان دین گفته اند هر کرا خدای تعالی چهار چیز داد خیر دنیا و آخرت داد اول زبان یاد کننده
مر خداوند را دویم دل بنده کار سیم تن صابر در همه کار چهارم عورت فرمان بردار مثنوی زن خوب و فرمان بر پارسا ؛
کند مرد درویش را بادشا ؛ برو پنج نوبت بزن بر درت ؛ چو یار موافق بود در برت ؛ و اگر زن موافق نیفتد و دست و دل
وی با مرد راست نباشد زهی خرابی کار مثنوی زن بد در سرای مرد نکو ؛ هم درین عالم ست دوزخ او ؛ زینهار از قرین
بد زنهار ؛ وقنا ربنا عذاب النار ؛ در شرایع الاسلام می آرد بروایت عمار یاسر رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله
علیه وسلم که فرمود هر زن که در فراش با شوهر خیانت کند چندان عذاب بر وی نهند که بر همه امثال من و در قیامت گندی
از فرج او آید که اهل عرصات ازان باپناه خداوند روند پس عورت باید که مرد متدین و پرهیزگار و با امانت را شوهر کند و از
درویشی شوهر ننالد که وعده حق تعالی است قوله تعالی ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله و بشوهر فاسق
راضی نشود و با اهل شر و فساد نکاح نکند و اگر چه آن مفسد صاحب مال و جاه باشد که بحقیقت آن مال مار و آن جاه
چاه است در کتب حدیث می آید بروایت انس بن مالک رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود هر زن که راضی

شود بنکاح با شوهر فاسق در قیامت از گور برخیزد میان دو چشم وی نبشته بود که این زن نومید ست از رحمت خداوند تعالے بعد ازان رسول علیه السلام فرمود الا من اراد شفاعتی فلا یزوجن کریمته من فاسق یعنی بدانید و آگاه باشید که هرکس شفاعت من خواهد گو دختر خود بشوهر فاسق مده بهیچ وجه و بعضی از بزرگان گفته اند هرکس دختر خود بشارب خمر بلید دهد همچنان بود که دست وی گرفته در خرابات نشاند و از برای آنکه بیشتر سخنان مست در طلاق میرود آن خمار خراب روزگار در حال مستی زن را طلاق گفته و خبر ندارد و باوی صحبت دارد و حلال میدارد و حالانکه حرام و زناست پس از روی وبال چه فرق شد میان این و میان آن که در خرابات نشیند بلکه آفت این زیادت ست **حکایت** نقل ست که نوح بن مریم که قاضی شهر مرو بود او را دختری بود اشراف و بزرگان شهر مرو خواستگاری میکردند قاضی با کسانی که اهل مشورت بودند مشورت میکرد همسایه داشت ترسا قاضی با خود گفت بیا تا با او نیز مشورت کنم که هرچند از دین بیگانه است اما در ظاهر همسایه است او را بخواند و باوی مشورت کرد مرد ترسا گفت ای قاضی درین کار پیشینیان ما را سنتی بوده است و پیشینیان شما را نیز سنتی بوده حالا اهل روزگار را سنتی است اکنون تو مخیری هر کدام میخواهی اختیار کن قاضی گفت بیان کن سنن ثلاثه را ترسا گفت سنت پیشینیان ما آن بوده است که مرد اصلے اختیار میکرده اند و دختر خود بوی میداده اند و سنت پیشینیان شما که مسلمانان بوده است مرد پرهیزگاری پیدا میکرده اند و سنت مردم روزگار آنست که مردمان مالدار اختیار کنند و اصل نیکو و دین قوی را اعتبار نمی کنند تو کدام اختیار میکنی قاضی گفت من بسنت پیشینیان خود عمل میکنم و مرد پرهیزگار اختیار کنم فکر کرد که در شهر مرو که پرهیزگارتر باشد هیچکس را از غلام خود مبارک پرهیزگارتر و دین دارتر ندید او را آزاد کرد و دختر خود بوی داد بزنی مبارک تا چهل روز گرد دختر نگشت مادر دختر را ازان حال خبر شد شکایت نزد قاضی برد و گفت دختر پاکیزه چنین را بغلام خود دادی و هنوز بوی التفات نمیکند این چه بود که تو کردی قاضی گفت ای مبارک ترا با فرزند من ناز میرسد مبارک گفت ای قاضی مسلمانان مرا با فرزند شما چگونه ناز رسد اما چون منصب قضا مفوض بشماست می ترسم که این دختر در خانه شما لقمه خورده باشد که از ناوجه بوده باشد من احتیاط میکنم و او را طعام حلال میخورانم تا درون وے پاک شود تا اگر حق تعالی فرزند تقدیر کرده باشد شایسته و بصلاح آید چون چهل روز بدان بگذشت دختر را تصرف کرد و چون او در لقمه خود چنان احتیاط بجای آورده بود لاجرم حق تعالی او را همچون عبدالله فرزند کرامت کرد از استاد خود سلمه الله سماع دارم که فرمود که عبدالله بن مبارک بچهار چیز در همه روی زمین نظیر خود نداشته است در روزگار خود اول العلم در همه دنیا در عهد وی کسی برابر وی نبوده است دویم بحلم وی سیم بشجاعت وی چهارم بسخاوت وی بدین چهار چیز در زمان وی کسی برابر وی نبوده است والله اعلم تا بدانی که هرکس کار از برای خدا کند هرگز زیان نکند پس درین کار همت بلندی باید داشت و دین بر دنیا اختیار باید کرد نه از برای مردار دنیا فرزند خود بدست ناپاک بیباک گرفتار باید کرد عزت در فرمان برداری خداوند ست نه بسبب درم و دینار چند ست رزق تو همه بر حضرت اوست اگر دشمن ست اگر دوست **شعر**

بسیط جهان سفرهٔ عام اوست | چه دشمن برین خوان یغما چه دوست
چنان پهن خوان کرم گسترد | که سیمرغ در قاف قسمت خورد

حکایت شاه شجاع کرمانی رح از جملهٔ مشایخ کبار بوده است نقل ست که او را دختری بود و امرا کرمان خواستگاری میکردند

شاه سه روز مهلت طلبید و دران سه روز گرد مسجدها میگشت جوانی را دید که نماز نیکو میگذارد شاه انتظار کرد تا جوان از نماز فارغ شد گفت ای جوان اهل داری گفت نی گفت اهل خواهی که قرآن خوان و پارسا و باجمال بود جوان گفت مرا که زن دهد که از دنیای سه درم بیش ندارم گفت من دهم که شاه کرمانم این سه درم که داری بیک درم نان بخر و بیکدرم نانخورش و بیکدرم بوی خوش شاه دختر خود باوی عقد کرد و همان شب بخانهٔ وی فرستاد دختر شاه قدم در کلبهٔ درویش نهاد یک نان خشک دید بر سر کوزه نهاده پرسید که این نان خشک چیست جوان گفت نصیب تست از چاشت فرداد دختر شاه روی بخانهٔ پدر نهاد جوان گفت آه دانستم که دختر شاه تن در پای من ننهد دختر گفت من از تنگدستی تو نمی روم بلکه از ضعف ایمان تو میروم که از دوش باز نانی نهادهٔ از بهر فردا و مرا عجب از پدرم می آید که بست سال مرا در خانه نگاهداشت و میگفت ترا به پرهیزگار خواهم داد آنگاه بکسی داد که اعتماد بر خدای خود نمی کند و روزگار خود براست نمیدارد درویش گفت این گناه هیچ بر خیزد دختر گفت درین خانه من باشم یا این نان باقی تو دانی جوان نان را برداشت و بفقیری داد دختر شاه باز گشت و با وی خوش برآمد پس عورتان را باید که از فقر و فاقهٔ شوهران ننالند و بر محنت خانه و جفای شوهر صبر کنند که ابن عباس رضی الله عنهما روایت میکند از رسول علیه السلام که فرمود که هر زنی که صبر کند بر ایذای شوهر خود و زنی که کابین خود بشوهر بخشد بدوستی خداوند و رسول وی حق تعالی عذاب گور از آن زن بردارد و حشر او با فاطمه بنت محمد بود صلی الله علیه وسلم و مرد نیز باید که بازن زیست نیکو کند و بناوجه و ناحق نرنجاند و او نزند که انس بن مالک رضی الله عنه روایت میکند از رسول علیه السلام که فرمود هر کس بزند زن خود را بغیر حق من که مصطفی ام خصم وی باشم در روز قیامت مزنید زن را که هر کس ایشان را بزند بدرستیکه عاصی شود در خداوند و رسول وی و نیز باید که زن را از خانه بیرون نگذارد و از نظر نامحرمان نگاهدارد شعر ز نامحرمان چشم زن کور باد ٭ چو بیرون شد از خانه در گور باد ٭ و بطاعت خداوند فرماید و علم و آداب شریعت و را بیاموزد که اگر تقصیر کند خطر آن بود که در آخرت هر دو بعذاب درمانند و نیز از کثرت عیال ننالد که روزی ایشان بلکه رزق همه جانداران بر خداوندست قوله تعالی وما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها و بداند که سعی وی درمیانه سببی بیش نیست و او را بدان مزد بزرگ خواهد بود چنانکه در مشارق الانوار می آید نقل از صحیحین بروایت مادر مؤمنان عائشه صدیقه رضی الله عنها از رسول علیه السلام که فرمود من ابتلی من هذه البنات بشیء فاحسن الیهن کن له سترا من النار یعنی هر کس ابتلا کرده شود ازین دختران بچیزی پس نیکوئی کند با ایشان باشد مرا و راستری و حجابی از آتش دوزخ در شرح لمعات می آرد که سبب ورود حدیث آن بود که مادر مؤمنان عائشه صدیقه رضی الله عنها گفت زنی بخانهٔ من در آمد و دو دختر با وی بودند آن زن زبان سوال برکشاد و چیزی طلبید و در خانه هیچ چیز نیافتم که بدو دهم الا آنکه خرمای بودی دادم بدو نیمه کرد و بدان دختران خود داد هر یکی را نیم و خود از آن بچشید از شفقت و دوستی که با ایشان داشت چون بیرون رفت و رسول علیه السلام در آمد آن با رسول علیه السلام بگفتم فرمود من ابتلی الحدیث و نیز در کتب حدیث می آید بروایت ابو هریره رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود هیچ خانه نباشد که در وی دختران باشند الا آنکه در هر روزی دوازده رحمت از آسمان فرود آید بدان خانه و منقطع نشود زیارت ملائکه از آن خانه و در هر شبانه روزے

عبادت یک ساله از برای پدر و مادر ایشان بنویسند فرزند اگر پسر ست و اگر دختر همه داده و عطای خداوند ست آنرا که میخواهد
پسر میدهد و آنرا که میخواهد دختر و آنرا که میخواهد هر دو میدهد و آنرا که میخواهد عقیم میگرداند که نی پسر میدهد و نی دختر بحال بندگان
داناترست و بر ایشان نیک نیک تواناست هر کرا هر چه صلاح وی در انست میدهد قوله تعالی یهب لمن یشاء اناثا و
یهب لمن یشاء الذکور او یزوجهم ذکرانا و اناثا و یجعل من یشاء عقیما انه علیم قدیر پس مرد باید که با اهل و عیال
خود زندگانی بمعروف کند و ایشان را جاهل نگذارد و آنچه از مهمات دین ست ایشان را تعلیم کند از علم ایمان و توحید و علم
نماز و روزه و غیر آن و با آنها علم حیض و نفاس نیز که آن اهم مهمات ست خود بیاموزد و اهل خود را بیاموزاند که نادانستن
درین علم موجب فسادست زیراکه مبنای دین بر نمازست و مبنای نماز بر طهارت و چون طهارت درست نبود نماز درست نبود و فرزند حلال
زاده آن بود که پدر و مادر او علم حیض دانسته باشد زیراکه صحبت داشتن در حال حیض حرام ست و هر کس آنرا حلال دارد
کافر گردد و بسیاری مردمان درین روزگار ازین علم غافل اند و حق تعالی فرموده که ای مؤمنان نفسهای خود و اهالی خود را
از آتش دوزخ نگاه دارید قوله تعالی یا ایها الذین امنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا و نگاه داشتن از آتش بدانستن و
بعمل در آوردن علم بندگی ست و علم حیض را احکام و مسایل بسیارست و از ان جمله آنچه مهم بوده است در فصول شرایط
صلوٰة ذکر آن آمده است از انجا باید جستن و عورتان نیز باید که رضای شوهران نگاه دارند و بر درویشی ایشان صبر کنند
تا حشر ایشان با خاتون قیامت فاطمهٔ زهرا باشد رضی الله عنها حکایت در کیمیا می آرد که عمران بن حصین رضی الله عنه
گفت مرا با رسول علیه السلام گستاخی بود یک روز مرا گفت بیا تا بعیادت فاطمه رض رویم چون بدر خانهٔ وی رسیدیم در بزد
گفت السلام علیکم در آیم گفت در آی فرمود با آن کس که با من ست گفت یا رسول الله بر همه اعضای من هیچ چیزی
نیست مگر گلیم کهنه رسول علیه السلام فرمود بسر در گیر و بخویشتن فراکش گفت تن فراکشیدم سرم برهنه بماند ازار کهنه
بوی انداخت که بسر فراگیر دپس در شدیم گفت چگونه ای فرزند عزیز گفت سخت بیمارم و دردمندم و رنج از ان زیادت
می شود که با این بیماری هیچ چیز نمی یابم که بخورم طاقت گرسنگی نمیدارم رسول علیه السلام بگریست و گفت جزع مکن ای
فاطمه رض که سه روزست تا هیچ چیز نچشیده ایم و من بر خداوند گرامی ترم اگر خواستمی بدادی ولیکن آخرت را بر دنیا اختیار کرده ام
آنگاه دست بر دوش وی زد و گفت بشارت باد ترا بخدای که تو سیدهٔ زنان بهشتی فاطمه رض گفت پس آسیه زن فرعون و
مریم مادر عیسی چه اند گفت هر یک از ایشان سیدهٔ زنان عالم خویش اند و تو سیدهٔ زنان عالم خویش شما جمله در خانها باشید
بقصب آراسته در وی نه بانگ و نه رنج و نه مشغله پس فرمود که ای فاطمه بسنده کن از نعیم دنیا به پسر عم خود و شوهر خود یعنی
علی که ترا جفت کسی گردانیده ام که سیدست در دنیا و سیدست در آخرت پس عورتان را باید که بر فقر و محنت دنیا صبر
کنند تا مستحق ثواب گردند و شفاعت رسول علیه السلام و خاتون قیامت فاطمه زهرا رضی الله عنها دریابند الٰهی
عورات مستورات اهل اسلام را در پس پردهٔ عصمت خویش بدار و بشفاعت فاطمه زهرا رضی الله عنها برسان

فصل ششم در حفظ حدود الله در معاملات

بدانکه حفظ حدود الله در معاملات از جمله فرایض وواجبات اعمال ست وانواع معاملات بسیارست هر یک را ازان اگر تفصیل یاد کنیم
متعذر بود واین کتاب احتمال آن نکند اما اینجا بر سبیل اجمال ذکر کنیم وجمله را در دو اصول بیان کنیم که طریق معاملات ازین دو اصل معلوم
شود انشاء الله تعالی اصل اول آنکه آن کنی که خدا پسند داصل دویم آنکه آن پسندی که خدا کند واین قوی ترست بلکه اگر سالها آن کنی
که خدا پسند د چندان نبود که یک ساعت آن پسندی که خدا کند و حصول حفظ حدود الله در کل معاملات بازبسته بهشت خصلت ست
چون این هشت خصلت پسندیده بجای آورده باشی حد فرمان در همه معاملات نگاه داشته باشی وهمه فرمودهای خداوند بجای آورده باشی
واز همه نهی کردهای خداوند باز ایستاده باشی اول آنکه سر خود را چنان داری که اگر بر خلق آشکارا گردد روا داری در تفسیر ثعلبی نیز
چنین می آرد که تقوی آنست که هرچه در باطن تو در می آید از نیات واخلاق باید که چنان باشد که اگر مثل آنرا بر طبقی نهند و در
بازار در آرند دران میان هیچ چیز نباشد که تو ازان شرمنده شوی دویم آنکه علانیه خود را چنان داری که اگر همه امتان محمد
اقتدا بتو کنند روا داری سیم آنکه باهمه بندگان خداوند معامله چنان کنی که اگر ایشان باتو مثل آن کنند بپسندی چهارم آنکه
حال خود را چنان داری که اگر ملک الموت دران حال جان از تو بستاند روا داری پنجم آنکه زبان خود را از دروغ وغیبت نگاهداری
ششم آنکه شکم خود را از حرام وشبهت نگاهداری هفتم آنکه عمل خود را از ریا وسمعت نگاهداری هشتم آنکه دین خود را از هوا وبدعت
نگاهداری این ست خصالی که جامع ست حفظ حدود الله را در معاملات وآنچه محتاج باشی بآن از علوم در معاملات بحکم
کلام ربانی ونامهٔ سبحانی که فرمود فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون از علمای دین پرور وفقهای نام آور سوال کن تا
از زمرهٔ جاهلان واز جملهٔ غافلان نباشی تا چون عمل از سر علم بود نور دهد ودر تقوی کوش که اصل کار تقوی ست وتا مرد متقی نباشد
اعمال وی بنظر قبول نیاید قوله تعالی انما یتقبل الله من المتقین در مشارق می آرد که رسول خدا صلی الله علیه وسلم مر ابوهریره
را رضی الله عنه فرمود یا اباهریره باورع باش تا عابدترین مردمان باشی وقانع باش تا شاکرترین مردمان باشی ودوست دار از
برای مردمان آنچه دوست داری از برای نفس خود تا مؤمن باشی ونیکوئی کن با همسایهٔ خود تا مسلمان باشی پس نیک خواهی همه
مسلمانان باید بود وحقوق همسایگان نگاه باید داشت تا مؤمن حقیقی باشی وما درین کتاب حقوقی که مسلمانان را بر یکدیگر
است بعضی را در فصول فرض کفایت یاد کردیم وبعضی را در فصول واجبات اسلام آنچه لایق بود بکمال وتمام باقی را اینجا یاد
کنیم بمناسبت بدانکه حق تعالی خلایق را در این آیت یاد کرد قوله تعالی واعبدوا الله ولا تشرکوا به شیئا وبالوالدین احسانا
الآیه وآنرا چهار قسم گردانید چنانکه امام نجم الدین عمر نسفی رح در اربعین سلمانی خود آورده است وگفته بدانکه چهل گروه اند که ایشان
را بر تو حق ست ده برتر از تو اند وده برابر تو اند وده فروتر تو اند وده خلاف جنس ونوع تو اند اما آن ده که برتر تو اند سلاطین اند وسادات
وعلما ومشایخ واستادان وپدران ومادران واعمام واخوال وشوهران که ایشان را بر زنان حق ست اما آن ده که برابر تو اند
برادران وخواهران ودیگر خویشان وهمسایگان وهمراهان وانبازان ودوستان ویاران وآشنایان وهمسالان اینها را در
قیامت از حقوق یکدیگر سوال کنند وایشان در قیامت یکدیگر را شفاعت کنند اما آن ده گروه که فروتر تو اند رعیت تو اگر
سلطانی کما قال النبی علیه السلام کلکم راع وکلکم مسئول عن رعیته ومقتدیان تو اگر امام ایشانی قوله علیه
السلام صل بالقوم صلوة اضعفهم وزن وفرزند تو قوله تعالی قوا انفسکم واهلیکم نارا وغلام وکنیزک وشاگرد تو

قو

قوله علیه السلام الصلوٰة وما ملکت ایمانکم ویتیمان ودرویشان قوله تعالی والیتامی والمساکین ووام داران تو
قوله تعالی وان کان ذو عسرة فنظرة الی میسرة الآیة اما آن ده که از خلاف جنس ونوع تواند جهودان و ترسایان ومغان
وعهدیان اند ودراز گوشان که ایشان را آب وعلف دهی وزیادت از قدر طاقت بار برنهی وبی سبب نزنی وگاو انراز یادت
از طاقت کار نفرمائی وباگوسفند بوقت بسمل کردن بی رحمی نکنی وکارد در پیش وی تیز نکنی ومرغان را بی رحم نکشی وبرسگان شفقت
بجای آری در صحیح مسلم می آید بروایت شداد بن اوس رضی الله عنه از رسول علیه السلام که فرمود ان الله عز وجل کتب
الاحسان علی کل شئ فاذا قتلتم فاحسنوا القتلة واذ ذبحتم فاحسنوا الذبحة ولیحد احدکم شفرته
ولیرح ذبیحته یعنی بدرستیکه خداوند تقدیر کرده است وفرض گردانیده است احسان را برهمه چیز پس چون بکشید نیکو کشید یعنی
بشمشیر کشید وبخواری مکشید وچون ذبح کنید نیکو ذبح کنید وتیز کند یکی از شما سر برخود را وبرهاند ذبیحه خود را در مصابیح و
مشارق می آرد که زنی فاجره برسگی برسر چاهی رحم کرد وموزه وچادر خود از چاه آب برکشید وبدان سگ تشنه داد ودران راه بمرد
خدای تعالی فرشتگان عذاب را فرمود که بازگردید که من وی را بدان رحم که بران سگ کرد بیامرزیدم وبرزرگان رحم کنید که رسول
علیه السلام کوزه به پهلو داشتی تا گربه آب خوردی وحشرات زمین را که نی آزارنده است ویرانکشد وبیازارد عالمی را سوال
کردند از تفسیر این آیت قوله تعالی ان الابرار لفی نعیم گفتند ابرار کدام اند گفت البر من لا یتأذی منه الذر نیک مرد
آنست که موری از وی بیازارد این چهل گروه اند که ایشان را بر تو حق ست باید که حد همه نگاه داری وحق همه را بجای آری
که بزرگان گفته اند که انسان بحقیقت کسی است وانسانیت کسی را مسلم ست که زندگانی خود بداند یعنی با همه کس
از دوست ودشمن معاش تواند کرد وحق همه را نگاه تواند داشت رباعی هیچ دانی که شیر مردی چیست ❊ شیر مرد زمانه
دانی کیست ❊ آنکه با دوستان تواند بود ❊ وانکه با دشمنان تواند زیست ❊ پس طریق معامله با همه چیز وباهمه کس باید
دانستند اما از حقوق آنچه در فصول کفایت وواجبات شریعت در بیامده است اینجا یاد کنیم وهریک را بیان شافی
بیاریم انشاء الله تعالی الهی ما را توفیق نگاه داشتن حدود وحقوق همه کس در کل معاملات ارزانی دار

فصل هفتم در حقوق سلاطین

بدانکه طاعت امام ودعای نیکو کردن بر پادشاه اسلام از عقاید اهل حق ومذهب سنت وجماعت ست لقوله علیه السلام
اوصیکم بتقوی الله عز وجل والسمع والطاعة وان تامر علیکم عبد یعنی وصیت می کنم شما را بتقوی وبترس خداوند
عز وجل وسمع وطاعت یعنی شنودن وفرمان داشتن واگرچه امیری کند بر شما بنده یعنی از طاعت پادشاه اسلام بیرون
میایید واین حدیث در سنن ابو داؤد وصحیح ابو عیسی ترمذی است رحمهما الله بروایت عرباض بن ساریه وفرمان برداری امام
در معروف مرادست از برای آنکه در صحیحین می آید بروایت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه از رسول صلی الله علیه وسلم که
فرمود لا طاعة فی معصیة الله انما الطاعة فی المعروف بر پادشاه بشمشیر بیرون آمدن روا نیست واگرچه جور
کننده باشد چنانکه در کتب فقهی آمده است که نشاید او را دعای بد کردن بلکه دعای نیکو باید کرد حکایت در تذکرة الاولیا

می آرد که فضیل عیاض گفت اگر دانم که یک دعای من باجابت خواهد رسید من آن دعا در حق پادشاه کنم زیرا که اگر خود را دعا کنم یکی را خواسته باشم و چون پادشاه را دعا کنم خلق جهانی را خواسته باشم و پادشاه نیز باید که در عدل کوشد و احسان و شفقت بر رعایا نگاه دارد و دست تغلب و تطاول ظالمان از سر مظلومان کوتاه دارد که رعیت چون گوسفند است و شاه چون شبان و ظالمان بر مثال گرگان شعر گر از گرگ حیفی رود بر رمه ٭ گر اغیر چوپان بود مظلمه ٭ و از آن هفت گروه که فردای قیامت در سایهٔ عرش پروردگار خواهند بود یکی پادشاهان عادل باشند چنانکه در حدیث آمده است قطعه

بدانکه هفت گروه اندر زیر سایهٔ حق
بحکم نص پیمبر یکی شه عادل
دویم جوان نکو اعتقاد با پرهیز
دگر دو یار موافق بکار دین یکدل
دگر کسی که نماز فریضه بگذارد
دلش بوقت نماز دگر بود مایل
دگر کسی که بگرد زنا نگردد چون
درآید از در او ماهروی مهر گسل
دگر کسی که زکوٰة دهد بمسکینی
بدان مثابه که باشند خلق از آن غافل

در روضة الخلد می آرد که سلطان غیاث الدین انار الله که بانی مسجد جامع هرات بوده است روزی با کوکبهٔ سی هزار مرد بدیوار باغی بگذشت سلطان نظر کرد درختی انار دید که سر از باغ بیرون آورده چون گریبان سر تواضع فرو داشته بود سلطان بشمرد دوازده انار بود در وقت مراجعت نظر کرد انارها برقرار دید چنانکه لشکر سی هزار مرد بران گذر کرده بودند که هیچکس را زهرهٔ آن نبود که یک انار از آن باز کند فی الحال از اسپ فرود آمد و خدای تعالیٰ را سجدهٔ شکر کرد فرد شاه اگر دانهٔ اناری بمثل جور کند ٭ لشکری بر کشد از بیخ درختان انار ٭ و حق تعالیٰ در کلام مجید خود بعدل و احسان فرموده است قوله تعالیٰ ان الله یأمر بالعدل والاحسان الآیه ائمهٔ تفسیر را درین آیه اقاویل بسیارست اینجا چند قول یاد کنیم قول اول امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه میگوید داد مظلومان دادن عدل ست و مراد محرومان برآوردن احسان قول دویم شاه مفسران عبد الله بن عباس رضی الله عنهما میگوید عدل توحید ست و احسان عفو کردن از گناهکاران قول سیم محمد بن کعب القرظی میگوید عدل دعاست و احسان سخا یعنی آنکه هرچه شب بدست دعا بستانی روز بدست سخا بدهی قول چهارم سفیان عیینه میگوید عدل آنست که ظاهر و باطن خود را برابر داری و احسان آنکه باطن تو به از ظاهر تو بود قول پنجم آنست که چنان باشی در معاملهٔ با مردمان که آزادت بندگی کند و بنده ات آزادی کند تا بعدل و احسان عمل کرده باشی قول ششم عدل آنست که هیچکس را در ترس بدی خود نداری و احسان آنکه هیچکس را در انتظار نیکوئی خود نداری و رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که عدل یک ساعت پادشاه بهترست از عبادت شصت سالهٔ رعیت و بروایت دیگر هفتاد ساله آمده است استاد بزرگوار این ضعیف سلمه الله این حدیث را تاویل میکردند و میفرمودند که اگر بمثل علما شصت سال مردم بازار را امر معروف کنند و گویند در وقت نماز جمعه درهای دکانها در بندید و بجمعه حاضر شوید هنوز بسیاری از مردمان نخواهند شنود اما اگر پادشاه حکم کند که در وقت نماز جمعه کسی در دکان نکشاید و همه بجمعه حاضر شوند غالب آنست که در همه شهر یک کس نتواند که در دوکان بکشاید پس ثابت شد که عدل یک ساعت پادشاه بهتر از عبادت شصت سالهٔ رعیت حکایت در جامع الحکایات می آرد که در زمان سلطان سنجر ماضی انار الله برهانه جوانی شتری داشت که بآن شتر قوت خود و پیر مادر خود کسب کردی یکی از سرهنگان سلطان آن شتر ویرا باولاغ گرفت و آن شتر هلاک شد و از دست وی بیرون رفت روزی سلطان از شکار باز می آمد مادر آن جوان بر سر راه آمد و آن سر پلی بود که ممر سلطان بران بود چون سلطان

برسید آن ضعیفه فریاد برآورد که ای سلطان بر ما ظلمی رفته داد من اینجا میدهی یا بر سر پلصراط چنگ در دامن تو زنم و داد خود طلب دارم سلطان چون این سخن بشنید فی الحال پیاده گشت و با دب بایستاد پیش آن ضعیفه و گریان شد و گفت بر تو چه ظلم رفته است بگوی تا داد تو اینجا دهم که مرا تحمل عتاب و عذاب روز قیامت نیست ضعیفه قصهٔ حال عرضه کرد سلطان گفت ای ضعیفه اگر یک قطار از اشتران خاصهٔ خود بتو دهم خوشنود و راضی میگردی و مرا بحل میکنی گفت میکنم سلطان بفرمود تا یک قطار شتر خاصه با بارها بوی دادند آنگاه گفت ای ضعیفه شرط کردی که در قیامت با سنجر خصومت نکنی گفت کردم مردمان را بران حال گواه گرفت و از انجا درگذشت پس بادشاه باید که عدل کند و بر رعیت بشفقت باشد و از عقوبات آخرت یاد کند و در حکم با اهل خود و با رعیت کار بعدل کند تا با آخرت از جملهٔ فایزان باشد در صحیح مسلم می آید بروایت عبد الله بن عمر رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود ان المقسطین عند الله علی منابر من نور عن یمین الرحمن وکلتا یدیه یمین الذین یعدلون فی حکمهم واهلیهم وما ولوا یعنی بدرستیکه عادلان بر منبرها باشند از نور از یمین رحمن آن کسانی که عدل کرده باشند در حکم خود و اهل خود و آنچه بران والی و فرمان ده شده اند در شرح لمعات می آرد که هذا من متشابهات الحدیث امنا به و نفوض کیفیته الی الله حکایت در کیمیا می آرد که عمر عبد العزیز رح یکی از خلفا بوده است روزی بعد از نماز پیشین تکیه کرده بود پسر وی از در در آمد گفت یا امیر المؤمنین تکیه کردهٔ این زمان اگر دادخواهی بر در انتظار کشد در قیامت چه جواب گوئی گفت راست میگوئی برخاست و از خانه بیرون آمد فرد گر عدل کنی ملک سلیمان ببری ؛ ور تو نکنی هر که کند او ببرد ؛ و بدانکه هیچ چیز برین درگاه زشت تر از ظلم نیست چنانکه در صحیح مسلم می آید بروایت ابوذر غفاری رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم از الله تعالی که فرمود یا عبادی قد حرمت الظلم علی نفسی وجعلته بینکم محرما فلا تظالموا یعنی ای بندگان من بدرستی و راستی که من که خداوندم حرام کردم ظلم را بر ذات خود یعنی پاک است ذات من از ظلم کردن و ظلم را میان شما حرام گردانیدم پس باید که با یکدیگر ظلم نکنید در صحیحین می آید بروایت ابن عمر رضی الله عنهما از رسول علیه السلام که فرمود الظلم ظلمات یوم القیمة یعنی ظلم ظلمات و تاریکیها خواهد بود در روز قیامت و نیز در حدیث دیگر فرمود که دو گناه است که مرد از دنیا نرود تا شومی آن بوی نرسد یکی ظلم کردن بر بندگان خداوند و یکی عاق شدن در پدر و مادر و این حدیث در فصل حق پدر و مادر یاد کرده شد و بدانکه دولت ظلم پایدار نمی باشد و بادشاهی بر کفر او قرار میگیرد و بر ظلم قرار نمیگیرد کما قال النبی علیه السلام الملك یبقی مع الکفر ولا یبقی مع الظلم و کافر عادل را ترجیح است بر مؤمن ظالم زیرا که او ظلم بر نفس خود کرد که کافر شد اما چون عادل باشد خلق این جهان از وی آسوده اند اما ظالم که دعوی اسلام میکند و حالانکه جهانی از آتش ظلم وی در سوختن است و او از ان باک ندارد و پشیمان نمی شود و بد داشت آن نیز در دل وی نیست که میگوید که او مسلمان است فرد کی نویسد فتوی که او مسلمان است ؛ بیار تا بنویسم که او مسلمان نیست ؛ پس باین اعتبار کافر عادل را مرتبه بود بر مسلمان ظالم در صحیحین می آید بروایت ابو موسی رضی الله عنه از رسول علیه السلام که فرمود ان الله لیملی للظالم فاذا اخذه لم یفلته ثم قرأ وکذالك اخذ ربك اذا اخذ القری وهی ظالمة ان اخذه الیم شدید یعنی بدرستیکه خداوند تعالی مهلت دهد و دراز گرداند مدت را بر ظالم اما چون بگیرد او را

سخت گیرد چنانکه نه او بتواند که از گرفتن حق بجهد و نه کس او را خلاص تواند پس رسول علیه السلام این آیت برخواند قوله تعالی وکذلك اخذ ربك اذا اخذ القری الآیه و در حدیث آمده است که هر کس بر سر ده تن حکومت کرده باشد او را بند کرده بعرصات آرند اگر عدل کرده باشد رستگار گردد و اگر ظلم کرده باشد گرفتار آید و در حدیث دیگر بر دو کس آمده و در حدیث دیگر بر سر یک کس پس هر کس بر بندگان خداوند تعالی ظلم میکند بحقیقت آن ظلم در حق خود میکند لان وبال ظلمه عاد علیه که شومی و سزای ظلم وی در دنیا و آخرت هم بدو باز میگردد **حکایت منظوم**

ظالمی یک روز باوے قهر کرد	بهر آن مسکین سه نان پرزهر کرد	مستمندی بود در قصای روم	روز و شب میگفت آن ظالم شوم
هر سه فرزندان آن ظالم سوار	گرسنه آنجا رسیدند از شکار	نان از و بستاند درویش و برفت	بر در دروازهٔ آن شهر خفت
هرکه بدکرد اے برادر دید بد	هرکه چه کند ای پسر افتاد خود	نان بدیشان داد درویش آن زمان	هر سه خوردند و بیک ره داد جان
		با بد و با نیک هرگز در جواب	بد مکن والله اعلم بالصواب

الهی حاکم عهد و زمان ما را بداد و عدل و انصاف و رعیت پروری و معدلت گستری آراسته دار و نعمت امن و امان را بر اهل ایمان باقی و پاینده دار بحق محمد و آله اجمعین

فصل هشتم در حق آل رسول صلی الله علیه وسلم

بدانکه آل رسول علیه السلام یعنی اولاد علی و فاطمه را رضی الله عنهما حقوق ست بر عالمیان و اشرف همه خلایق ایشانند و تعظیم و توقیر ایشان از فرایض و از واجبات اسلام ست و رسول علیه السلام بنگاهداشت حق ایشان وصیت کرد و فرمود و این حدیث در صحیح مسلم ست بروایت زید بن ارقم رضی الله عنهما از رسول علیه السلام که فرمود اما بعد الا ایها الناس فانما انا بشر یوشك ان یاتینی رسول ربی فاجیب وانا تارك فیكم ثقلین اولهما كتاب الله فیه النور والهدی فخذوا بكتاب الله واستمسكوا به واهل بیتی اذكركم الله فی اهل بیتی اذكركم الله فی اهل بیتی اذكركم الله فی اهل بیتی یعنی ای مردمان این ست و جز این نیست که من آدمی ام همچو شما زود باشد که بیاید بمن رسول پروردگار من یعنی زود باشد که ملک الموت بیاید بتقاضای روح من و من او را اجابت کنم یعنی از دنیا بروم و من ترک میکنم در میان شما دو متاع شریف و گرانمایه را اول کتاب خدای تعالی که در وی نور و هداست بگیرید کتاب خدای را و چنگ در وی زنید یعنی تمسک بقرآن کنید و احکام قرآن را بقبول پیش آئید دویم اهل بیت و اولاد خود را میگذارم آنگاه سه بار فرمود اذكركم الله فی اهل بیتی ای اتقوا الله یعنی بترسید از خداوند در حق آل من و حق حرمت آل من بجای آرید و تعظیم ایشان بواجبی بدارید معنی آنست والله اعلم که چون من بروم از میان شما و کتاب خداوند در میان شما باشد خدای را فراموش نکنید و سنتهای مرا نگاهدارید و در حدیث دیگر فرمود انی تارك فیكم الثقلین كتاب الله وعترتی و عطف کرد عترتی را بر کتاب الله و میان معطوف و معطوف علیه مناسبت شرط ست یعنی باید که آل و عترت رسول علیه السلام زندگانی بر مقتضای قرآن کنند و همه قول و فعل ایشان موافق قرآن باشد تا امت اقتدا به ایشان کنند و در ضلالت نیفتند **حکایت** در تذکرة الاولیا می آرد عبدالله بن مبارک رضی الله عنه روزی با کوکبهٔ تمام از شاگردان و اصحاب می راند

باجل

باتجمل بسیار سیدزادهٔ اورا بدان حال بدید گفت ای هندو بچه تو با این تجمل میروی نزا این عزیزی از کجا رسید و من آل رسولم و روز تا شب در فش وسوزن می زنم تا درمی حاصل میکنم مرا این خواری از کجاخاست عبداللہ گفت ازانجاکه از پدر تو میراثی ماند واز پدر من میراثی من میراث پدر تو برگرفتم و تو میراث پدر من چون شب درآمد عبداللہ رسول علیه السلام را در خواب دید باوی عتاب کرد و گفت اگر تو زندگانی خود نیکو کردی وی نزا این سخن نتوانستی گفت پس آل رسول صلی اللہ علیه وسلم باید که متابع سنتهای رسول علیه السلام باشد و عامهٔ مسلمانان تعظیم ایشان برخود لازم شمارند و حرمت ایشان بواجبی بدارند که رسول علیه السلام فرموده است اکرموا اولادی الصالحون للہ والطالحون لی یعنی گرامی دارید فرزندان مرا نیکان را از برای رضای خدای و بدان را از برای روح من **قطعه** سادات نور دیدهٔ اعیان عالم اند؛ از حرمت محمدؐ واز عزت علیؓ؛

گر خردهٔ از ایشان صادر شود مرنج	نتوان شکست عزت ایشان بجاهلی	فردا طعام معده دوزخ بود کسی
کامروز از محبت شان نیست ممتلی	از بهر آنکه سید کونین گفته است	الصالحون للہ والطالحون لی

حکایت نقل ست که یکی از بزرگان را دخترکی نارسیده بود روزی درآمد دید که آن نارسیده لعبتان نهاده بود آنچنانکه رسم ایشان می باشد و آتش در تنور میرفت آن بزرگ دین آنها را برداشت تا در تنور افگند آن دخترک فریاد برآورد که ای پدر آن یکی را در تنور نیفگنی که سیدست پدر التفات ننمود و همه را در تنور افگند چون شب درآمد رسول خدا را بخواب دید که در غضب شده بود و باوی عتاب کرد که چرا چنان کردی که آن بی حرمتی بود از تو به نسبت با آل من پس ای برادر اولاد رسول علیه السلام را عزیز دار و حرمت ایشان برخود فرض شمار تا در قیامت بشفاعت رسول علیه السلام برسی الٰهی بحرمت مصطفیٰ صلی اللہ علیه وسلم واولاد او مارا بشفاعت مصطفیٰ برسان

فصل نهم در حقوق مشایخ و علما و نگاه داشتن ادب با ایشان

ورعایت حرمت ایشان از فرایض و واجبات شریعت ست و مرید چون از خواب غفلت بیدار شود و در دست طلب گریبان همتش گیرد بی مرشد راه باخر نرسد واگر رسد نور ندهد و مشایخ گفته اند هر کرا پیر نیست پیر او شیطان ست پس عزیز من اگر خواهی که از نکال برهی و با فضال برسی صحبت صاحبدولتی اختیار کن که قطره بی صحبت صدف در نشود **مثنوی**

زمن جان پدر این پند بپذیر	برو فتراک صاحبدولتی گیر	که قطره تا صدف را در نیابد	نه گردد گوهر روشن نتابد
که سنگ از تربیت لعلست یاقوت	چنا اطلس شود از پرورش توت	اساس کار دولت محکم افتاد	که موسیٰؑ را خضرؑ میگردد استاد
چو ممکن نیست رفتن بیدلیلی	بباید مصطفیٰؐ را جبرئیلیؑ		

در شرایع الاسلام می آرد که پیری و پیشوائی کسی را شاید که از علم ظاهر نصیب تمام دارد و بدیانت و امانت مشهور بود و بشفقت مسلمانان معروف بود و براه حق دانا و بینا و فتوح و آفات راه او را روشن و افعال و احوال وی بود و راه از شیخ محقق معتبر گرفته بود چون شیخی چنین یابد دست در فتراک دولت وی زند و خویشتن را بدو بکلی تسلیم کند و مخالفت وی بهیچ وجه روا ندارد و اشارت او بقدر طاقت و امکان پاس دارد تا اگر او اشارت کند بچیزی که عقل مرید قوت ادراک آن ندارد یا خلاف ظاهر شرع پندارد

بران انکار واعتراض نکند ودرین معنی قصهٔ موسیٰ وخضر علیهما السلام در پیش خاطر آورد چه شکستن کشتی وجوان بے گناه کشتن در علم موسیٰ کژی نمود ودر علم خضر راست بود واعتراض وانکار موسیٰ علیه السلام سبب مفارقت اوگشت از صحبت خضر واگر با نکار پیش نیامدی پس عجایب وغرایب بدیدی وسالک باید که پنج کار که هیچ رونده را ازان چاره نیست پیش گیرد یعنی کم خوردن وکم خفتن واز صحبت خلق حذر کردن وکلمهٔ لا اله الا الله دایم گفتن وبا این معنی مخالفت هوا وشهوت ومحاربت با شیطان مردانه میان دربندد وهمه حرکات وسکنات خود بمیزان شرع برسنجد پس بر در دل نشیبند وتیغ حسام لا اله الا الله در قبضهٔ جولیت گیرد وهر خاطر که نه حق باشد از در دل بازگرداند وباندرون دل راه ندهد تا دار الملک دل سلطان دل توحید را مسلم شود وقبلهٔ دل یکتا کند واز تفرقه وخاطرهای پراگنده خود را باز رهاند واین وقتی تواند کرد که حق سبحانه وتعالیٰ در علم قدیم خویش ودر سبق فضل خویشتن ویرا سعادت نهاده باشد هر آئینه توفیق را رفیق وی گرداند وجهد را مرکب وی کند وهدایت را دلیل وی سازد تا از هدایت معرفت پیدا آید واز معرفت علم پیدا آید واز علم قول شهادت پیدا آید واز قول شهادت محبت پیدا آید واز محبت عمل پیدا آید واز عمل تقوی پیدا آید واز تقوی تفویض پیدا آید واز تفویض تسلیم پیدا آید واز تسلیم زهد پیدا آید واز زهد قناعت پیدا آید واز قناعت حیات طیبه پیدا آید واز حیات طیبه شکر پیدا آید واز شکر احسان پیدا آید واز احسان نور شوق پیدا آید واز نور شوق نار محبت پیدا آید واز نار محبت سوز دل پیدا آید واز سوز دل بیخوابی وعشق پیدا آید واز بیخوابی عشق نقصان تن پیدا آید واز نقصان تن قرب پیدا آید واز قرب وقت پیدا آید واز وقت وجد پیدا آید واز وجد فرح پیدا آید واز فرح رضا پیدا آید واز رضا بقا پیدا آید واز بقا مشاهده پیدا آید واز مشاهده عجز پیدا آید واز عجز حیرت پیدا آید واز حیرت فرا تر راه نیست الا هم حیرت سلطان العارفین شیخ ابو یزید بسطامی قدس سره ازینجا گفت الٰهی زدنی تحیرا شعر

ای جهان وعقل وجان حیران تو ؛ گوی دلها در خم چوگان تو ؛ پس مرید باید که خلاف پیر بهیچ وجه جایز نشمرد واشارت وی بقدر امکان پاس دارد که اگر خلاف کند نقصان کار وی باشد در عشرات ساجی مے آرد که وقتی مریدی از پیش پیر خود ببازار رفت تا طعامی بیارد مرید زیادت از انچه پیر گفته بود بخرید از قضای آسمان آب بر زمین رانده بود ودوستی برسید مرید بپرسیدن وی التفات نمود پایش بلغزید وبیفتاد وبا آب وخاک یکی شد آتش بلایش از سر درگذشت وآن دوست نتوانستی که بمعونت دست پیش کردی نکرد وچون باد از انجا درگذشت مرید باز آمد وصورت حال باز گفت شیخ فرمود کای درویش همین واقعه ترا بسنده است در احتراز از خلق ودنیا که از دنیا باری نگیری که ترا دست نگیرد واز خلق یاری نگیری که ترا دست نگیرد تا خلاص ونجات وسعادت یابی مثنوی

گر تو با خلق آشنا گردی ؛ پیش گرد کسی چرا گردی

بود نزد عارف صوفی ؛ هیچ عیبی بتر ز معروفی

مرید را باید که سر همتش ؛ بکونین فرو نیاید بدرباسے

قومی بخیال در غرور افتادند ؛ واندر طلب حور وقصور افتادند

معلوم شود چو پردهای بردارند ؛ کز کوی تو دور دور افتادند

ونیز باید که کار بحق گذارد ودل بوی سپارد وبر دل نشیبند وهر چه غیر حق بود در گذارد حکایت در تذکرة الاولیا می آرد که شیخ جنید بغدادی رح گفت وقتی دل خود گم کردم وباز نمی یافتم گفتم الٰهی دل من بمن رد کن هاتفی آواز داد کهای جنید ما دل تو نگاه داشته ایم تا تو با ما باشی تو دل خود باز میطلبی تا با غیر ما باشی ای برادر هر دل را بحقیقت دل نتوان گفت رباعی

هر آنکه بست دل انیس شاه است | وز نور تجلیات حق آگاه است | دل آئینه است هر صفا که در وست | وز گفتن لا اله الا الله است

اما حقوق علما و حفظ حرمت ایشان و فضیلت علم و علما در قسم پنجم که در علوم ست و قسم آخر این کتاب بیاید انشاء الله تعالیٰ الٰهی آئینه دل ما را بنور ذکر خود روشن دار و از هرچه سبب زنگ دل ست ما را ازان نگاهدار

فصل دهم در حق استاد و حفظ حرمت با وی

در تعلیم المتعلم می آرد که نفع نیابد متعلم از علم مگر بتعظیم علم و اهل علم و تعظیم استاد و توقیر وی و گفته اند حرمت بهتر ست از طاعت بدلیل آنکه آدمی بکردن معصیت کافر نشود اما بترک حرمت کافر گردد و شاه مردان علی بن ابی طالب کرم الله وجهه میگوید من بندهٔ کسے ام که مرا یک حرف از علم آموخته و سزاست که شاگرد از برای هر حرفی هزار درهم هدیه باستاد خود بردیعنی بر سبیل مروت اگر تواند زیرا که حق معلم احق حقوق ست چنانکه امیر المومنین علی کرم الله وجهه میگوید درین معنی شعر رایت حق الحق حق المعلم ﴿ اوجبه حفظا علی کل مسلم ﴿ لقد حق ان یهدی الیه کرامة ﴿ لتعلیم حرف واحد الف درهم در کتاب زاد الآخرت امام غزالی رح می آرد که ادب متعلم با معلم یعنی شاگرد با وستاد آنست که بسلام ابتدا کند و در پیش وے سخن کمتر گوید و سخن نگوید و مسئله نپرسد تا نخست دستوری نخواهد و چون جواب دهد اعتراض نکند و نگوید که چون و چرا و فلان کس بخلاف این گفته و نگوید که خلاف صواب ترست و در پیش وی با هیچکس راز نگوید و چشم در پیش دارد اگر استاد با وی سخن گوید چشم بر وی دارد و هر جانب ننگرد و بحرمت نشیند چنانکه در نماز می نشیند و چون استاد در املالت گرفت پرسیدن و خواندن باقی کند و چون بر پای خاست سخن قطع کند و با وی بهم بر پای خیزد و در راه سوال نکند تا بخانه نرسد و اگر از وے چیزی بیند که او را نیکو ننماید اعتقاد بد نکند و بداند که وی بهتر داند و آنرا از دو وجهی باشد که علم شاگرد بدان نرسیده باشد و از قصهٔ موسیٰ و خضر یاد کند والله اعلم و نیز باید که استاد را بتن و مال خدمت کند و با وجود وی جواب مسئله نگوید اگرچه صواب گوید هم خطا بود قطعه جواب مسئله کردن بحضرت استاد ﴿ اگرچه عین صوابست هم خطا باشد ﴿ ز روی شرع سوالی کنم جوابم گوی ﴿ به پیش آب تیمم کنی روا باشد ﴿ پس باید که حرمت استاد بواجبی بدارد و حق وی نگاهدارد و از استاد خود مسئله الله سماع دارم که گفت در خدمت استاد خود مولانا حسام الدین عبده علیه الرحمه والرضوان بودم روز جمعه آب وضو خواست حاضر کردم آن بزرگ دین وضوی ساخت و من آب بر دست وی میکردم در وقتی که پای خود می شست قبضه آب از غسالهٔ پای وی بگرفتم و در روی و محاسن خود مالیدم دیدم که رنگ وی برافروخت و لب بدعا جنبانید و خیر دنیا و آخرت از برای من از خدا وند بخواست هرچه یافتم ازانجا یافتم تا این همه دولت و سعادت مرا دست داد تا بدانی که خدمت استاد و خوشنود داشتن وی سبب سعادت دو جهانی میگردد الٰهی ما را توفیق نگاهداشتن حق استادان ارزانی دار و براستادان ما رحمت فرمائی بحرمت محمد و آله اجمعین

فصل یازدهم در حقوق همصحبتان و ادب صحبت با ایشان

بدانکه اهل صحبت هر کس نباشد و هر کس صحبت را نشاید و اهل صحبت عزیزاند و رسول علیه السلام فرمود که مرو بر دین یار خود نواند
پس بنگرد که صحبت با که میدارد در روضة الخلد میگوید که حکما گفته اند سه طایفه اند که ایشان اهل صحبت اند و صحبت با ایشان داشتن
روح پرور دنست یکی آنکه از علم او مستفیدی دویم آنکه بدعای او محتاجی سیم آنکه بعطای او امیدواری **قطعه** هر که از علم و دعا و
مال او بی بهره مند ۞ عاقلان گویند وصلش محض جان پرور دنست ۞ وانکه در دنیا و دین با او نداری احتیاج ۞ دوستی با او بحقیقت
عمر ضایع کردنست ۞ در شرایع الاسلام می آرد که شرایط صحبت بسیارست و کسی که همه صفات در وی مجتمع بود خود نتواند یافت
اما از پنج خصلت ناگزیرست اول عقل که در روی نادان نگریستن گناه است و از و دور بودن طاعت ست دویم خوی نیکو
که بدخوی همیشه از خود در رنجور بود دیگری از وی چون آسا بد سیم آنکه فاسق نباشد که هر کس از خدای نترسد از شر وی ایمن نتوان
بود چهارم آنکه دروغ زن نبود که صحبت دروغ زن چون سراب ست همه غرور در غرور دور را نزدیک نماید و نزدیک را دور
پنجم آنکه بخیل نباشد که بخیل وقتی که بدو محتاج شوی نزاف و گذارد اما اگر بصحبت کسی مبتلا شوی که اهل صحبت نباشد باید که صبر
کنی تا وقت کشایش آید چه انصاف نباشد که او را بسبب بدخوی رد کنی و تو بدخوی باشی پس چاره جز صبر نبود و اگر چه
صحبت وی عذاب ست **رباعی** ما را بهشت صحبت یاران همدم ست ۞ دیدار یار نامتناسب جهنم ست ۞ هر دم که در
حضور عزیزی برآوری ۞ دریاب کز حیات جهان حاصل آن دم ست ۞ و بزرگان گفته اند مردمان سه گروه اند قومی چون
غذا اند که از ان گزیر نیست و قومی چون دارو که گاهی بدان احتیاج افتد و بعضی چون درد اند که کس را بدان حاجت نباشد
ولیکن بدان مبتلا شوند و چون مبتلا شوند جز صبر و مدارات سود ندارد **رباعی** از آدمی دمی بجانی ارزد ۞ موی که از و فتد بکانی
ارزد ۞ هم آدمی بود که از صحبت او ۞ نا دیدن او ملک جهانی ارزد ۞ و چون اهل صحبت یافت شد آدابش آنست که او را
حرمت داری و بچشم تعظیم در وی نگری و او را بتن و مال بر حقوق خود تقدیم کنی از راه حرمت و عیب او بجوئی و عیب او
نگوئی بلکه از عیب او خود را غافل کنی و چون سخن گوید سخن او رد نکنی و بخصومت پیش نیائی و در شکست حال او نکوشی و
راز او با هیچکس در میان ننهی اگر چه با او بخشم باشی و اگر کسی او را بد گوید ردش کنی و هر سخن که از ان بخواهد رنجیده در روی او
نگوئی مگر کاری کند که امر معروف واجب آید که آن زمان باید گفتن ولیکن باید که در نهان نصیحت کنی و بدو گمان بد نبری
و آنچه از وی در وجود آید بر سهو و فراموشی حمل کنی و آنرا از خود عذر خواهی که تصوف عذر خلق دیدنست نه پرده مردم دریدن
راه مردان آنست که انصاف از خود بدهند و طلب انصاف نکنند **شعر** در راه قلندری کسی آمد چیست ۞ کانصاف ز خود بداد
انصاف نجست ۞ و با دوستان او دوستی کنی و از دشمنان او بپرهیزی **فرد** اندر زمانه با دو کست دوستی مباد ۞ با دوستان
دشمن و با دشمنان دوست ۞ و هیچ بار بر دل هیچ یار ننهی و با او بتواضع باشی و چون در راه بدو رسی نپرسی که از کجا می آئی
و بکجا میروی باشد که در میان نتواند نهاد و بدروغ گفتن محتاج شود و برو گران آید و امثال این بسیارست که همه را
نگاه باید داشت والله اعلم پس اگر اهل صحبت یابی صحبتش را غنیمت دار و اگر نیابی بر تو باد که خود را از خلق نهان داری
و زبان از بیهوده گفتن نگاه داری تا سلامت یابی **حکایت** در نزهة النواظر می آرد که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما با مردمان
کم نشستی و بیشتر در گورستانها گشتی و هرگز بی مصحف قرآن نبودی و میخواندی او را گفتند یا ابن عمر چرا این سه چیز اختیار

گردی گفت زیراکه واعظی نیست از گور واعظ ترچو در گور می نگرم میدانم که اینجامی باید بودن واما می نیست بهتر از کتاب خدای تعالی و هیچ مونسی نیست بهتر از تنهائی که هر مونس که باشد جز حق حجاب مرد باشد فالوحدة خیر منه **حکایت** یکے راهبی را دید بر کوهی از خلق عزلت گرفته او را گفت تو راهبی گفت نه بلکه من سگبانم گفت چگونه گفت این نفس من چون سگ گزنده است او را از میان مردمان بیرون آوردم تا کسی را از وی زیانی نرسد الٰهی ما را از زیان رسیدن و زیان رساندن نگاه دار

فصل دوازدهم درحقوق همسایگان و نگاهداشتن آن

بدانکه حق همسایه با حق پدر و مادر برابری کند که رسول علیه السلام فرمود که حرمت همسایه بر همسایه همچون حرمت مادر و یست بروی و همیشه جبرئیل علیه السلام وصیت میکرد مرا بنگاهداشت حق همسایه تا گمان بردم که همسایه از همسایه میراث برد در صحیح بخاری می آید بروایت ابوهریره و ابوشریح خزاعی رضی الله عنهما از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود والله لا یؤمن والله لا یؤمن والله لا یؤمن قیل من یا رسول الله قال الذی لا یامن جاره بوایقه یعنی سه بار رسول علیه السلام فرمود که سوگند بخدا که ایمان ندارد گفتند که یا رسول الله گفت آن کسی که ایمن نباشد همسایه وی از بدی وی و در حدیث دیگر مے آید که همسایگان سه اند همسایه است که او را سه حق ست و همسایه است که او را دو حق ست و همسایه است که او را یک حق است اما آن همسایه که او را سه حق ست همسایه است که او را هم حق همسایگی باشد و هم قرابتی و هم حق مسلمانی و آنکه او را دو حق ست همسایه مسلمان ست و آنکه او را یک حق ست همسایه است که او از دین بیگانه است در زاد المقوین می آرد که رسول علیه السلام فرمود همسایه را بر همسایه ده حق ست اول آنکه چون وام خواهد او را وام دهی دوم آنکه چون ترا بخانه خود خواند بمهمانی بروی سیم آنکه اگر بیمار شود او را بپرسی و شفقت کنی چهارم آنکه اگر بکاری از تو یاری خواهد یاری کنی پنجم آنکه اگر مصیبتے رسد او را بپرسی ششم آنکه اگر شادی ودا تنیش رسد تهنیت کنی وی را هفتم آنکه اگر بمیرد بجنازی وی حاضر شوی و بدفن وی مشغول گردی هشتم آنکه اگر غایب بود پاسبان خانه وی باشی نهم آنکه اگر رنجی رسد بر تو از وی تحمل کنی و با او بخصومت بیرون نیائے **حکایت** در تذکرة الاولیا می آرد که مالک دینار را رحمة الله علیه همسایه بود جهود مالک صومعه داشت و دران صومعه محرابی بسوی خانه آن جهود بود چون جهود آن بدانست بسبب کینه که جهود را با مسلمان بود در خانه خود برابر صومعه و محراب مالک برای خود مبرزے ساخت چنانکه بوئ بد بسوی محراب مالک آمدی مالک چیزی بنهادی تا هرچه بیرون آمدی دران بخار فتی و آنرا بیرون انداختی و بوی خوش سوختی تا دران جا نماز توانستی گذارد جهود معلوم کرد که مالک در رنج ست ازان و هیچ نمیگوید مدتی برآمد جهود را از تحمل وی عجب آمد روزی با وی گفت ای مالک ترا چه برین میدارد که این رنج میکشے و تحمل میکنی گفت زیراکه در دین ما آنست که رنج همسایه بباید کشید و با او خصومت نباید کرد که رسول ما علیه السلام چنین فرموده است جهود تامل کرد گفت تا این غایت برمن دینی از دین اسلام دشمن تر نبود اکنون هیچ دین برمن از دین اسلام دوست تر نیست دینے که در وی سخن بدین خوبی و شیرینی بود این دین جز حق نبود ای مالک کلمه عرضه کن تا مسلمان شوم مالک کلمه بروی عرضه کرد جهود مسلمان شد چون حق همسایه نگاهداشت ببرکت آن بیگانه آشنا شد عزیز من زندگانی چنان کن که همسایگان از تو

خوشنود و راضی باشند تا این معنی سبب آمرزش تو گردد که رسول علیه السلام فرمود من مات وله جیران ثلثة کلهم راضون عنه غفرله یعنی هر کس بمیرد و مر او را سه همسایه بود که از وی راضی باشند آمرزیده شود گناهان وی **حکایت**
نقل ست که مردی نیزدیک رسول علیه السلام آمد و از همسایه خود شکایت کرد رسول علیه السلام فرمود کف اذاك عنه واصبر علی اذاه کفی بالموت موقا یعنی رنج خود از وی بردار رنج او بکش وصبر کن برایذای وی که مرگ بسنده است میان شما جدا کننده پس چون مرگ در پیش ست که از هیبت او دلها مجروح و جگرها ریش ست گرای آن نکند که بغرض دنیای با همسایگان و مسلمانان خصومت نمائی در وقت آمدن بدنیا تو گریان بودی و دیگران خندان زندگانی چنان کن که در وقت رفتن تو خندان باشی و دیگران گریان **قطعه** یاد داری که وقت آمدنت ؛ همه خندان بدند و تو گریان ؛ آن چنان زی که وقت رفتن تو ؛ همه گریان بوند و تو خندان ؛ الهی ما را توفیق نگاهداشتن حق همسایگان و سایر مسلمانان کرامت فرمای و ارزانی دار بمنک وکرمک

فصل سیزدهم درحق خدام وطریق معامله با ایشان

بدانکه خادمان را بر مخدومان حقهاست که آنرا نگاه باید داشت زیراکه در قیامت از حقوق ایشان خواهند پرسید و از هرچه سوال کردنی بود فرو نخواهند گذاشت قوله تعالی وقفوهم انهم مسئولون پس یاد کن از موقف سوال و حساب و چنان زی که آنجا درنمانی از جواب و از عهده بیرون توانی آمدن که دشوار بود آنجا که گرفتار شدن و نیز رسول علیه السلام فرموده است که هر یک از شما بمنزله شبانید و هر یک از شما پرسیده شوید و سوال کرده شوید از رعیت خود پس چنان باش که برهی نه چنان باش که برهند در کتب حدیث می آید مردی از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود خدمتگاران شما برادران شمااند همان خورانید ایشان را که خود خورید و همان پوشانید ایشان را که خود پوشید یعنی همچنانکه خود را گرسنه و برهنه نمیگذارید ایشانرا نیز مگذارید و ایشان را عذاب مکنید و کاری که قوت ایشان وطاقت ایشان باشد ایشان را فرمائید یعنی ایشان نیز بنده و آفریده خداوند و آدمی اند همچو تو هرچه بر خود نه پسندی بر ایشان مپسند و بعلت آنکه ایشان مطیع و مسخر تواند نظر حقارت بدیشان نظر مکن که شاید که او دوست خداوند باشد و او نزد خداوند عزیزتر از تو باشد و نیز نمیدانی که ختم عمر تو برچه خواهد بود و از آن او برچه ای بسا برده خوار و زار در دنیا که در آخرت از مولاء عزیزتر خواهد بود بمال فانی و جاه عاریتی چه نازی بنسب عالی چه فخر کنی که دران روز فخر بتقوی و ایمان و عمل صالح خواهد بود قوله تعالی فلا انساب بینهم یومئذ ولا یتساءلون و آن روز نه پرسند که پدر تو کیست بلکه پرسند که عمل تو چیست گوش دار تا فردا از برای غلامی و کنیزکی بدوزخ نروی که حسرت تمام بود چنانکه در حدیث آمده که سه گروه را در قیامت حسرت از همه کس بیشتر بود یکی عالمی که دیگران بعلم او راه راست یافته باشند و او بعلم خود عمل نکرده باشد و او را بدوزخ می برند و دیگران را به بهشت دویم توانگری که مال بفرمان نداشته باشد یعنی بناوجه گرفته باشد و بناوجه خرج کرده باشد و حقوق الله در ذمهٔ وی مانده و بعد از وی وارث وی بآن مال راه بهشت رفته و آن مال را در فرمان و رضای حق صرف کرده فردا وارث را به بهشت می برند بسبب آن مال و مورث را بدوزخ سیم برده که فرمان برداری خداوند کرده خدمت مولا بجای آورده و از مولای خود حیفها و ستمها کشیده و خواریها و زاریها

دیده فروائی قیامت اورا به بهشت می برند وآن مولای ظالم او رابه دوزخ می کشند حسرت این سه گروه خلق از همه کس زیادت وبالاتر باشد بیت اندر ره دین خواجه کم آمد ز غلام ؛ یک بندهٔ پخته به ز صد خواجهٔ خام ؛ شکرانه آنرا که او را زیر دست تو گردانیده اند با وی نیکوئی کن که متوانست که کار بر عکس ان بودی نوا و را خریده نه آفریده بلت او را تو به درم خریدی ؛ آخر نه بقدرت آفریدی از مکافات ومجازات در قیامت یاد کن حکایت نقلست که روزی امیرالمومنین عثمان رضی الله عنه گوش غلام خود بمالید بسبب جرمی که کرده بود غلام آهی کرد عثمان پشیمان شد پیش غلام آمد وگفت ای غلام تو نیز گوش من بمال که مرا تحمل قصاص قیامت نیست والحاح کرد غلام گوش بگرفت ونرم نرم می مالید عثمان گفت سخت تر بمال غلام گریان شد وگفت ای خواجه من نیز ازان روز می ترسم که تو می ترسے در صحیح مسلم می آید بروایت ابن عمر رضی الله عنهما از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود که هر کس بزند غلامی را حدی که بروی آن حد نباشد یا طپانچه بروی زند کفارت وی آن بود که او را آزاد کند ونیز در صحیح مسلم می آید بروایت عقبه بن عمر والانصاری رضی الله عنهما از رسول علیه السلام که عبدالله بن مسعود را دید که غلام خود را میزد سه کرت فرمود که بدان ای ابا مسعود که خداوند قادر تر است بر تو از تو برین غلام گفت یارسول الله او را آزاد کردم از برای رضای حق فرمود که اگر چنین نمیکردی می سوختی یا می سوزد ترا آتش دوزخ شک از راوی است بنگر که امروز کار زمانه بکجا رسیده است الهی بندگان گنهگار توایم ما را از آتش دوزخ

آزاد گردان بلطف وکرم خود

فصل چهاردهم در حقوق سایر حیوانات

بدانکه سایر حیوانات را بر آدمی حقوق ست که آن را نگاه باید داشت وبر ایشان رحم باید کرد تا حق تعالی در روز قیامت بر تو بخشاید ورحم کند که رسول علیه السلام فرمود ارحم ترحم رحم کن تا بر تو رحم کنند اما حق ستوران بر تو آنست که ایشان را بارگران بر ننهی که بحقیقت خود را گران بار گردانی پس ایشان را بخواری مدار وکار سخت مفرمائی وادب نالایق مکن وگرسنه وتشنه مگذار که ایشان را زبان گفتار نیست وخاموشی ایشان جز از عجز واضطرار نیست پس ایشان را عزیز باید داشت وعزت ایشان بجو وکاه وآخر وپایگاه است نه در مدرسه وخانقاه است شعر تعظیم خر در آخر گاه است پایگاه ؛ خر را عزیز داری چو جو ده بوقت کاه ؛ سوال حکمت چیست که حق تعالی انسان را گویائی داد وایشان را مهر خاموشی بر دهان نهاد جواب آنست که آدمی بجنس خود محتاج ست به بسیاری چیزها ومحتاج بنطق بود او را گویائی دادند اما حیوانات بجنس خود محتاج نبودند زیرا که پوستین ونعل وبرگ وسلاح خود با خود دارند پس محتاج بنطق نبودند ایشانرا ازان جهت گویائی ندادند واین معنی دلالت میکند بر فضیلت خاموشی فرد بیاموز دبهایم از تو گفتار ؛ تو خاموشی بیاموز از بهایم حکایت منظوم

بچنین شد پیش پیر مرد هشیار	که مارا از حقیقت کن خبردار	جوابش داد آن پیر طریقت	که ده جزوست در معنی حقیقت
بگویم تا اگر نیکو نیوشے	یکی کم گفتن ست و نه خموشی	ز خاموشی ست بر دست شهان باز	که بلبل در قفس ماند ز آواز

در صحیح ترمذی می آید بروایت ابو هریره رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود من حسن اسلام المرء ترکه مالا یعنیه از خوبی اسلام مرد ست که ترک کند چیزیرا که او را بکار نیاید پس مرد باید که بے ضرورت سخن نگوید فرد

روز محشر که سر بار همه بگشایند ؛ هرچه خواهی که نه بینند دران بارمنه ؛ اما حقوق سایر حیوانات و جانداران آنست که شفقت
بر ایشان نگاهداری و بر ایشان رحم کنی تا حق تعالی در وقت درماندگی تو بر تو رحم کند چنانکه در طبیب القلوب می آرد از استاد
شیخ ابو علی دقاق رح که اگر بر موری رحمت کنی حق تعالی آن مور را در تو شفاعت دهد **حکایت** نقل ست که فردای قیامت
بنده را حکم بدوزخ شود فرشتگان او را بسوی دوزخ می کشند ناگاه موری ضعیف پیش آید و او را بشناسد گوید خداوندا در حق این
بنده گواهی دارم تو دانا تری که روزی این بنده مرا در راهی پیش آمد و قدم خود از من نگاهداشت و بر من رحم کرد و مرا
هلاک و خسته نکرد خداوندا امروز درمانده است او را بمن بخش فرمان شود ای ملائکه دست ازین بندهٔ من بدارید که او را بدین مور ضعیف
بخشیدم آنگاه فرمان دهد او را به بهشت برند تا بدانی که رنج کس برین درگاه ضایع نشود آنگاه آن مور گوید ای بندهٔ خدای شرمت
باد که مدت هفتاد سال در میان مسلمانان بودی و اگر امروز ترا شفاعت من نبودی دمار از نهاد تو برآمدی آه ازین عملهاے
با تقصیر بی اخلاص ما مگر بفضل خداوند بود خلاص ما الهی مفلسانیم چنین که میدانی درمانده گانیم چنانکه می بینی برحمت بی علت
که بر ما مسکینان رحمت فرمائے بجود و کرمک

فصل پانزدهم در حفظ حدود الله در جراح

یعنی در حدود و قصاص و دیات و تعزیرات و مثل آن بدانکه حد فرمان نگاهداشتن در جراح و قصاص نیز از جمله فرض
و واجب علیست چنانکه حق تعالی در کلام مجید خود از انحال خبر میدهد قوله تعالی یا ایها الذین امنوا کتب علیکم القصاص
فی القتلی الآیه در مستخلص مولانا حافظ الدین بخاری علیه الرحمه که صاحب تفسیر مدارک ست می آرد که المقاصة و القصاص
کسی را از برای کسی باز کشتن و مانند آنچه داده باشی باز ستاندن کتب ای فرض یعنی فرض کرده شد بر شما قصاص و قصاص
بر قاتل تمکین بود و بر قاضی قضا عند ظهور الحجة و بر والی اعانت و بر ولی قتیل مراقبت عدل معنی وجوب در قصاص
این ست نه کشتن کشندهٔ ولی خود را در تفسیر کشف و بیان می آرد که این آیت در شان دو حی از احیای عرب بود که با یکدیگر
اقتتال کرده بودند در جاهلیت یعنی پیش از اسلام باندکی و آن هر دو قبیله را بر یکدیگر قتلی و جراحات بود که بعضی از بعضی نگرفته
سعید بن جبیر می گوید که ایشان اوس خزرج بودند ابن حبان میگوید قریضه و نضیر بودند و در تفسیر مدارک و وسیط می آرد که
یک قبیله را طول بود و بزرگی بر قبیلهٔ دیگر در بزرگی و کثرت و شرف و بودند که نکاح میکردند زنان ایشان را بی کابین و سوگند
یاد میکردند که باز گشتند به بندهٔ خود آزاد ایشان را و بزن خود مرد ایشان را و بیک مرد خود دو مرد ایشان را میگردانیدند
جراحات خود را ضعف جراحات ایشان و در زمان جاهلیت چنین میکردند و جاهلیت زمانی را گویند که پیش از اسلام
بوده است پس امر خود رفع کردند بسوی رسول علیه السلام حق تعالی این آیت فرستاد و امر کرد ایشان را بمساوات پس
راضی گشتند و تسلیم کردند حکم خداوند را و معنی قصاص مساوات و مماثله بود در نفوس و جروح و دیات پس بیان کرد و
فرمود الحر بالحر و العبد بالعبد و الانثی بالانثی یعنی باز کشند آزاد را با آزاد و بنده را به بنده و زن بزن و اجماع ست
بر آنکه باز کشند مرد را از برای زن زیرا که هر دو برابراند در حرمت و میراث و حد زنا و قذف و غیر آن پس همچنین واجب بود

که مساوی باشند در قصاص در اصول فقه چون تحقیق حسامی وغیر آن و در تفاسیر نیز می آرد که باز نکشند آزاد را به بنده و
بر آزاد لازم آید که قیمت آن بنده بدهد و باز نکشند مومن را بکافر و مولا را به بندهٔ وی و پدر را بفرزند وی در تفسیر ثعلبی می آرد
که مردی بود نام او قتاده شمشیر به پسر خود انداخت برپای وی آمد و هلاک شد عمر رضی الله عنه گفت اگر نه آنست که از رسول ع م
علیه السلام شنیدم که فرمود قصاص نکنند پدر را بفرزند والا او را قصاص کردمی قوله تعالی فمن عفی له من اخیه شیء یعنی
آن کس که عفو کرده شود مر او را از خون برادر خود چیزی وعفو اینجا بمعنی ترک ست از واجب که بروی بود و هر دو ضمیر عاید بقاتل ست
یعنی اگر بعضی اولیاء مقتول عفو کنند از قاتل قود ساقط شود از برای آنکه چیزی از دم باطل شود بعفو بعضی وخداوند تعالی فرمود
فمن عفی له من اخیه شیء وحق تعالی مقتول را برادر قاتل خواند و این معنی دلیل بود که اخوت اسلام منقطع نشد میان
ایشان بسبب قتل و در آیت دلیل ست بر آنکه قاتل از ایمان بیرون نیاید بقتل برادر مسلمان وعفو آن بود که بدیت راضی
شود در قتل بعد قوله تعالی فاتباع بالمعروف واداء الیه باحسان امر کرد طالب را که طلب کند بمعروف واتباع
حق واجب کند که مر وی راست یعنی طلب زیادت نکند واداء الیه باحسان وامر کرد مطلوب منه را باحسان در اداء آن
ترک مطل ست وتسویف ذالك تخفیف من ربكم ورحمة آنچه یاد کرده از عفو و دیت تخفیف ست از پروردگار شما و
رحمت ست وآن تخفیف ورحمت آنست که خداوند فرض کرده بود بر اهل توریت قصاص را و حکم کرده بود که دیت نگیرند و عفو
نکنند و حکم کرده بر اهل انجیل که عفو کنند و قصاص نکنند و دیت نستانند و مخیر گردانید این امت را میان قصاص و دیت و
عفو پس تخفیف تخییر ست میان این اشیا ابن عباس رضی الله عنهما میگوید اگر کافر گفتی از اهل توحید کسی کافر را گفتی کسانی را
که خونهائی بناحق ریزند و حالانکه فرمود یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص و نیز ابن عباس رضی الله عنهما فرمود
که حق تعالی قاتل را در اول این آیت مؤمن خواند و در میانه آیت برادر خواند و در آخر آیت از تخفیف ورحمت نومید نکرد
قوله تعالی فمن اعتدی بعد ذالك فله عذاب الیم یعنی هر کس قصاص کند قاتل را بعد از گرفتن دیت وعفو مر او را
بود عذاب دردناک سوال کدام فرض ست که اگر بدو عمل کنند ثواب یابند و اگر ترک کنند آن فرض را نیز ثواب یابند جواب
آن فرض قصاص و قود ست که در هر دو صورت ثواب یابند یعنی هم در بجای آوردن آن و هم در بجای ماندن آن در صحیحین
می آید بروایت ابن مسعود رضی الله عنهما از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود لا یحل دم امرء مسلم الا باحدی ثلث
الثیب الزانی والنفس بالنفس والتارك لدینه المفارق للجماعة یعنی حلال نمی شود ریختن خون مرد مسلمان
مگر بیکی از سه چیز ثیب زانی یعنی مرد زن دیده و زن شوهر دیده که زنا کنند و قتل بناحق که قصاص کنند بدان قاتل را و ترک
کننده مر دین خود را یعنی دین اسلام را که او را مرتد گویند در اصول لامشی و عامه کتب اصول میگوید که مقتول باجل خود میرد
واجل یکی است اما قاتل را قصاص از برائی آن کنند که مرتکب شد فعلی را که خداوند بردار عقب وی روح مقتول را لاجرم
شرعا با وی همان کنند که او با دیگری کرد در تفسیر وسیط می آرد که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت کرد از رسول علیه السلام
که فرمود سوگند بخدای که جان محمد بقدرت اوست که قتل مؤمن بزرگ ترست نزدیک خداوند از زوال دنیا و مذهب سنت
وجماعت آنست که توبه از خون ناحق واز همه گناهان مقبول ست تا اگر کسی پیغامبری را بکشد چون توبه کند حق تعالی توبه وی

قبول کند صحیح این ست واگرچه حدیث آمده است که قبول نکنند سوال پس چگونه است که توبهٔ ملحد قبول نیست شرعاً جواب آنست که توبه ملحدان ازان سبب قبول نیست که ملاحده از حروف معنی دیگر اراده می کنند پس ظاهر شرع توبهٔ ایشان قبول نبود اما اگر توبه درست کنند آنچنانکه حق توبه است عند الله توبهٔ ایشان درست بود و مقبول باشد الهی ما را از افعال ناپسندیده نگاهدار و توفیق توبهٔ نصوح ارزانی دار

فصل شانزدهم در بیان آنکه قتل برچند نوع ست

بدانکه در هدایهٔ فقه و مختار الفتاوی می آرد که قتل بر پنج نوع ست عمد و شبه عمد و خطا و جار مجری خطا و قتل بسبب اما قتل عمد آنست که عمداً کسی را بکشند بسلاح یا بچیزی که حکم سلاح دارد همچون چوب تیز و نی تیز و سنگ برنده یا باتش و موجب وی ماثم ست و قود یعنی قصاص و دروی کفارت نیست و شبه عمد آنست بقول امام اعظم رح که قصد وی کند بچیزی که آن سلاح نبود و قایم مقام سلاح نبود و بقول امام ابو یوسف رح و امام محمد رح نیز وقتی که بزند او را بسنگ بزرگ یا بچوب بزرگ این عمد بود و شبه عمد آن بود که تعمد کند بضرب وی با آنچه کشته نشود غالبا و موجب آن بر هر دو قول عاصی شدنست در خداوند و هم وجوب کفارت و دروی قصاص نیست ولیکن دیت مغلظه است بر عاقله اما قتل بخطا بر دو وجه است خطا در قصد و آن آنست که تیر انداخت بسوی شخصی یا مثل آن بگمان آنکه صید ست و آن خود آدمی بود و خطا در فعل آنست که بینداخت از برای غرضی ناگاه بر آدمی رسید و موجب این کفارت ست و دیت بر عاقله و دروی وبال نیست زیراکه خطا و نسیان ازین امت برداشته اند قوله تعالی ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا اما آنچه قایم مقام خطاست آنست که در خواب از پهلوی بپهلوی میگشت یکی را بکشت حکم این همان حکم قتل بخطاست اما قتل بسبب آنست که چاهی بکند در غیر ملک خود یا سنگی بنهد و موجب وی آنست که چون تلف شود و دروی آدمی دیت بر عاقله باشد و دران نوع قتل بر وی کفارت نیست اما حکم قصاص در هدایه و در کافی و نافع وغیر آن از کتب فقهی میگوید در قتل بعمد بکشند آزاد را با آزاد و آزاد را به بنده و مسلم را بذمی از برای تساوی میان ایشان در سبب عصمت که آن تکلیف ست خلاف مر شافعی را که میگوید نکشند آزاد را به بنده و مسلم را بذمی از برای تفاوت عصمت میان ایشان همچنانکه نکشند مسلم را بمستامن و بکشند مرد را بزن و بزرگ را بخرد و بینا را بنابینا و صحیح را بزامن یعنی برجای مانده و در کنز میگوید بکشند صحیح را بناقص الاطراف و مجنون و بکشند فرزند را بپدر را اما پدر را بفرزند قصاص نکنند و مادر و جد و جده را همان حکم پدر ست درین صورت و مولا را نکشند بعبد وی و بمدبر وی و بندهٔ فرزند وی و بعبدی که مالک باشد بعضی وی را و اگر بکشد بنده را که برهن بود در هدایه و نافع میگوید قصاص واجب نشود مادامی که راهن و مرتهن هر دو حاضر نباشند از برای آنکه راهن مالک ست و مرتهن صاحب ید در نافع میگوید اگر مجروح کرد مرد دیرا بعمد او آن مرد صاحب فراش بود تا آن هنگام که بمرد قصاص بود دیگری از برای آنکه بظاهر هلاک وی باد ست والله اعلم الهی ما مسکینان را از آفات و بلیات آخر الزمان در امان دار

فصل هفدهم در بیان دیات و احکام آن

بدانکه در شبه عمد دیت مغلظه بود بر عاقله اما عاقله بر عرب ست از اهل دیوان نه بر عجم زیراکه عاقله از عجم ساقطست و در شبه عمد کفارت نیز واجب شود بر قاتل و کفارت آن آزاد کردن بندهٔ مومن بود واگر نیابد صوم دو ماه متصل بود و عتق رضیع جایز باشد وقتی که یکی از پدر و مادر را و مسلمان باشند ولیکن عتق آنکه در شکم بود روا نبود و از طعام مساکین جایز نباشد درین نوع کفارت وآما دیت شبه عمد صد شتر ست بست و پنج بنت مخاض و بست و پنج بنت لبون و بست و پنج حقه و بست و پنج جذعه در قتل بخطا صد شتر ست اما بست بنت مخاض و بست بنت لبون و بست ابن مخاض و بست حقه و بست جذعه و از زر سرخ هزار دینار بود و از نقره ده هزار درهم و بقول امام اعظم رح دیت ازین سه جنس میشاید و بس اما بقول صاحبیه بیرون ازین سه جنس دیگر شاید و آن گاو ست و گوسفند و حله از گاو دو بیست سر و از گوسفند هزار و از حلل دو بیست که هر حله دو جام شود و دیت زن نصف دیت مرد ست و دیت مسلم و ذمی برابر ست خلاف مر شافعی و مالک را که نزد شافعی دیت ذمی ثلث دیت مسلم ست و نزد مالک نصف دیت مسلم در کنز میگوید در نفس و مارن و زبان و ذکر و حشفه و انثیین و عقل و سمع و بصر و شم و ذوق و لحیه چون باز بر نیاید و موی سر و دو چشم و دو دست و دو لب و دو ابرو و دو پای و دو پستان زن دیت کامل ست و در موی سر و موی ابرو خلاف ست مر مالک و شافعی را و در یکی از هر یک ازین اشیا نصف دیت ست و در اشفار عینین دیت کامل ست و در اشفار یک عین ربع دیت و در هر یک انگشت از انگشتان دست و پای عشر دیت ست و هر انگشت که او را سه بند بود در هر یک بند وی ثلث دیت انگشتی بود و انگشتی که او را دو بند بود در هر بند را نصف دیت انگشتی بود و در هر دندانی پنج شتر بود یا پانصد درهم و هر عضوی که منفعت وی برود در رو دیت کامل بود همچون دست که شل شود و چشم که برود روشنی وی و اگر بعضی از لحیه برکنده شود و باز بر نیاید در وی حکومت عدل بود بشرط تاجیل یک ساله اما اگر بر آید جز تعزیر چیزے دیگر نبود

برفاعل آلهی همه را از عقوبات دنیا و آخرت نگاهدار بمنک و کرمک

فصل هژدهم در شجاج واحکام آن در شرع

بدانکه شجاج ده نوع ست اول حارصه یعنی آنکه پوست را خراشیده گرداند اما خون بیرون نیاید دویم دامعه یعنی آنکه خون بیرون آید اما روان نشود همچون دمع در چشم سیم دامیه یعنی آنکه خون روان کند چهارم باضعه یعنی آنکه پوست را پاره گرداند پنجم متلاحمه یعنی آنکه زخم در گوشت عمل کند ششم سمحاق یعنی آنکه برسد بپوست تنگ که میان گوشت و استخوان سر ست هفتم موضحه یعنی آنکه استخوان را نماینده کند هشتم هاشمه یعنی آنکه بشکند استخوان را نهم منقله یعنی استخوان را از جای خود بگرداند دهم آمه یعنی آنکه برسد بپردهٔ سر و جای مغز و هوام الراس اما احکام شجاج بدانکه در موضحه قصاص ست اگر بعمد بود و در باقی شجاج قصاص نیست و در مادون موضحه حکومت عدل ست و در موضحه اگر بخطا بود نصف عشر دیت باشد و در هاشمه عشر دیت و در منقله عشر دیت و نصف عشر دیت و در آمه ثلث دیت و در جایفه ثلث دیت و اگر نفوذ کند جایفه از جانب دیگر در آن ثلثان دیت بود و در انگشت دست نصف دیت باشد و انگشتان دست را با کف قطع کند در وے نصف دیت بود و اگر نصف ساعد قطع کند در کف نصف دیت بود و در زیادت حکومت عدل و در انگشت زاید حکومت

عدل بود از برای آنکه در وی منفعت دیگر نیست و در عین صبی وذکر و لسان وی وقتی که دانسته نشود صحت وی حکومت عدل بود واگر انگشت شخصی را ببرند انگشت دیگر که پهلوی وی بود شل شد در هر دو ارش بود بقول امام اعظم رح وبقول صاحبیه قصاص واجب شود بروی واگر دندان شخصی را بر کند وبجای آن دیگر برآید ساقط شود ارش واگر چاهی بکند در راه مسلمانان یا سنگی بنهاد تلف شد بدان انسان دیت بر عاقلهٔ وی باشد واگر تلف شود بآن چهارپای ضمان آن در مال وی بود واگر آن چاه در ملک خود کند ویا سنگ در ملک خود نهاد وهلاک شد بآن آدمی بروی ضمان نبود واگر بول کرد در راه وهلاک شد بآن انسان ضمان نبود بروی از برای آنکه ممکن نیست تحرز از وی وسایق وقاید ضامن اند الا آنکه قاید ضامن ست مر آن را که برسد از دست وی ودون پای وی بخلاف سایق که در حق وی دست وپای هر دو معتبر ست واگر قطار را میکشید ضامن شود زیرا که سیر دابه مضاف بوی است واگر وی قاید بود وباوی سایق نیز بود ضمان بر هر دو بود زیرا که سیر را اضافت بهر دو کنند واگر بندهٔ شخصی جنایتی کرد مولای او را بگویند تا دفع کند بنده را بعلت آن جنایت بصاحب آن یا قیمت آن بنده را بدهد واگر از بنده دو جنایت بنسبت دو کس در وجود آید مولا آن بنده را بهر دو دهد یا قیمت وی بهر دو دهد بقدر جنایت هر یک واگر دیوار میل کرد بسوی راه مسلمانان پس طلب نقصان کردند از صاحب وی وگواه گرفتند بروی واو آن دیوار نینداخت در مدتی که اندازهٔ انداختن وی بود تا آن دیوار بیفتاد ضامن شود هر چیز را از نفس ومال که بدان تلف شود وبرابر ست اینکه مسلم بود آنکه گواه گیرد یا ذمی واگر دیوار میل در سرای مردی دارد مطالبه مر صاحب دار را بود خاصه واگر دو کس بر دو اسپ سوار بودند واسپ می تاختند هر دو بر یکدیگر زدند وهلاک شد دیت هر دو بر عاقلهٔ هر دو بود واگر کشته یافتند در محله وقاتل وی را بمیدانند سوگند دهند پنجاه مرد را که ولی کشته اختیار کند بخداوند تعالی این نوع که بالله که ما نکشته ایم او را ونمیدانیم قاتل وی را چون سوگند دهند ایشان را آنگاه حکم کنند دیت او را بر اهل محله واگر اهل محله پنجاه تن نباشند مکرر میکنند سوگند را تا پنجاه تمام شود وزن وبنده ونابالغ در قسامت در نیایند واگر مرده یافتند که در وی اثری ظاهر نیست نی قسامت بود ونی دیت واگر خون از بینی او میرود یا از دبر وی یا از دهان وی نیز قسامت ودیت هیچ یک نبود واگر خون از چشم ویا از گوش وی می آید پس او قتیل بود واگر در جامع یا در شارع بزرگ یافتند قسامت نبود در وی ودیت در بیت المال ست از برای آنکه ترک نکنند در دار اسلام خونی را هدر رو واگر در صحرای یافتند که در نزدیک آن آبادانی نیست هدر بود واگر در میان دو قریه یافتند بران دیه بود که نزدیکتر بود بوی واگر از اهل محلتی ولی بر یک کس دعوی کند قسامت از اهل آن محله ساقط شود زیرا که همه بری شدند والله اعلم الهی ما مسکینان را از چنین حالها نگاهدار **موعظت** پس چنان سزد که بندهٔ مومن احتیاط بجای آرد در قول وفعل خود وتعرض نرساند بخون ومال وآبروی مسلمانان که در صحیح مسلم می آید بروایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود کل المسلم علی المسلم حرام دمه وماله وعرضه یعنی حرام ست خون ومال وعرض هر مسلمانی بر مسلمانی ووالی نیز باید که در ریختن خونها مستعجل نباشد که شاید مسلمان بیگناه بود وپشمانی آن زمان سود ندارد پیش از قتل حبس کنند ونیک تفحص احوال وی کنند **شعر** سزد پیش از قتل در بند کرد ٭ که نتوان سر مرده پیوند کرد **حکایت** در روضه می آرد که چون هارون الرشید جعفر برمکی را

بگشت وپشیمان شد وازان پشیمانی سودی نبود **شعر** آن مکن کز غم تو کشته شوم ❊ لیس فی القتل ینفع الندما ❊ ومقصود ازین بیت مصراع آخرست از سیاف سوال کرد که در وقتی که جعفر رامی کشتی چه گفت سیاف گفت ای خلیفه هیچ نگفت اما سطری چند نبشت ودر زیر مسند نهاد خلیفه آنرا طلب کرد وبرخواند وبسیار گریست ومعنی آن سطور این بود **قطعه** ای که بیداد کنی بر من مسکین امروز ❊ هیچت اندیشهٔ فردای قیامت نبود ❊ چه خیال ست ترا در سر وسودا در دل ❊ خون ناحق کنی بر تو غرامت نبود ❊ هرچند ترا بادشاه مقرب دار دازوی ایمن مباش **قطعه** ای وزیر زمانه شه باتو ❊ گر برآرد زیک گریبان سر ❊ مشو ایمن زمکر او بشنو ❊ ذکر هارون وقصهٔ جعفر ❊ الهی ایوان سینهٔ ما که بارگاه سلطان ایمانست از بادشاهی اولئك كتب فی قلوبهم الایمان خالی مگردان بفضلك وجودك

فصل نزدهم دربیان کفارات

بدانکه کفارات واجب ست در قتل بخطا چنانکه ذکر آن رفت وهمچنین کفارت واجب ست بر جنایت بر صوم رمضان و کفارت ظهار وکفارت سوگند وغیر آن اما کفارت ظهار و کفارت جنایت بر صوم رمضان یک حکم دارد وآن آزاد کردن برده است که صحیح باشد یعنی نابینا نباشد ومقطوع الیدین یا مقطوع الابهام ومجنون نبود ومدبر ومکاتب که از بدل کتابت چیزی ادا نکرده باشد وام ولد نباشد واگر برده نباشد که آزاد کند دو ماه متصل روزه دارد که ماه رمضان وایام منهیه در وی نباید واگر استطاعت صوم ندارد شصت مسکین را طعام دهد هر یکی را نصف صاع واگر یک فقیر را دو ماه طعام دهد جایز بود خلاف مر شافعی را رحمه الله در کنز میگوید ظهار تحریم منکوحه است بمحرمة علیه علی التائید چنانکه گوید انت علی کظهر امی یا مانند آن از الفاظ که در کتب فقهی یاد کرده است وظهار حرام کننده وطی ودواعی وی است خلاف مر شافعی را رحمه الله که نزد وی حرام کنندهٔ دواعی نیست اول کفارت ظهار از ذمه ادا کند آنگاه گرد زن گردد واگر پیش از کفارت وطی کند بر توبه واستغفار بود پس آنگاه کفارت ادا کند اما کفارت سوگند وآن آزاد کردن بنده است یا اطعام ده مسکین همچنانکه اطعام مساکین در ظهار یا جامه دادن ده مسکین را بدانچه بپوشاند تمام بدن را واگر عاجز آید ازان نیز سه روز متصل روزه دارد وکفارت را بر حانث شدن مقدم ندارد خلاف مر شافعی را رحمه الله قوله تعالی لا یواخذکم الله باللغو فی ایمانکم ولکن یواخذکم بما عقدتم الایمان فکفارته اطعام عشرة مساکین من اوسط ما تطعمون اهلیکم او کسوتهم او تحریر رقبة مؤمنة فمن لم یجد فصیام ثلثة ایام ذالك كفارة ایمانكم اذا حلفتم واحفظوا ایمانكم ومعنی این آیت بتحت یاد افتاد ودر هدایه وعامهٔ کتب فقهی میگوید سوگند سه نوع ست یمین غموس ویمین منعقده ویمین لغو اما یمین غموس آنست که سوگند یاد کند بر امر ماضی یعنی زمان گذشته بدروغ با وجود یقین واین سوگند را کفارت نیست مگر توبه واستغفار وغموس فرو برنده است یعنی صاحب خود را در دنیا بغرقاب معصیت فرو برد ودر آخرت بغرقاب آتش دوزخ نیز خط رود که فرو برد ویمین منعقده آنست که سوگند یاد کند بامر مستقبل یعنی بزمان آینده که آن کار بکند یا نکند چون حانث شود دران کفارت بروی لازم آید ویمین لغو آنست که سوگند خورد بامر ماضی بگمان آنکه چنانست وحالانکه بخلاف آن ظاهر شود

درشرح السنه می آرد که گوید لا والله وبلی والله ونعم بالله برین نوع سوگند امیدست که مواخذه نباشد قوله تعالی لایواخذکم الله باللغو فی ایمانکم ودرفتاوی حسامی می آرد که مردی راسوگند دادند وحالانکه حالف مظلوم ست اعتبار نیت اورا بود بقول امام اعظم وامام محمد رحمهما الله واین وقتی است که سوگند بخدا بود اما اگر سوگند بخداوند نبود بلکه سوگند بطلاق یا عتاق بود نیت حالف معتبر بود خواه ظالم بود خواه مظلوم درفتاوی ظهیری نیز همین میگوید که اگر سوگند خورنده مظلوم بود نیت وی معتبر بود درآنکه سوگند بخداوند بود واگر سوگند دهنده مظلوم بود نیت وی معتبر بود نه نیت سوگند خورنده اما اگر بطلاق یا بعتاق سوگند خورد نیت سوگند خورنده معتبر باشد برابرست که وی ظالم بود یا مظلوم اما مرد باید که تا تواند سوگند بطلاق یاد نکند که از راست وی ملامت میرسد واز دروغ وی ندامت **قطعه** گر عاقلی مخور قسم اند طلاق زن ؛ هرچند مدعی ز قسم این طلب کند ؛ کز راستش ملامت خلق ست وز دروغ ؛ بر تو طلاق گردد وکابین طلب کند ؛ الهی همه را از طلاق گفتن وکابین دادن نگاهدار

فصل بستم درحدود واحکام آن

بدانکه حدود بر انواع ست ونگاهداشتن حد فرمان دروی از فرایض وواجبات ست اما حد زنا رجم ست چون زانی ویا زانیه محصن باشند وزنا برایشان اثبات شود بشرایطی که درکتب فقهی ذکر می کنند باقرار یا بگواه وکیفیت رجم آنست که اورا بیرون برند بر زمین که آنرا فضائی بود ودر رجم کنند اورا بسنگ تا آن هنگام که بمیرد اما اگر زانی وزانیه بکر یا غیر محصن باشند آنگاه حد هر یک صد تازیانه باشد وفاعل ومفعول درحکم برابراند لقوله تعالی الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة وحد بنده نصف حد آزادست درکل حدود وحد خمر هشتاد تازیانه بود واگرچه یک قطره خورده بود واگر بنده بود حد وی چهل تازیانه بود اما حد قذف هیچو حد شرب ست درکمیت تا اگر محصن ویا محصنه را بزنا دشنام دهد حد زنند اورا چون خصم مطالبه آن کند ومحصن آن بود که زنا بروی بچهار گواه یا باقرار وی شرعا بروی ثابت نشده باشد ودر خرابات نشسته باشد درهدایه میگوید شرط احصان آنست که مقذوف آزاد وعاقل وبالغ ومسلمان وعفیف بود یعنی پاک از فعل زنا حریت شرط کرد لقوله تعالی فعلیهن نصف ما علی المحصنات من العذاب ای من الحرایر وعقل وبلوغ شرط کرد از برای آنکه بدیوانه وکودک عار ملحق نمی شود از برای عدم تحقق فعل زنا از ایشان وعفت شرط کرد همچنین که بغیر عفیف عار ملحق نمی شود وکل حدود را که ذکر رفت متفرق زنند بر اعضا الا آنکه بسر وبر روی وی نزنند خلاف مر ابو یوسف را رحمه الله وجامها از وی نکشند مگر پوستین وجامه که پنبه دارد والله اعلم الهی همه را توفیق نگاهداشتن حد فرمانهای خود ارزانی دار

فصل بست ویکم دربیان تعزیرات

بدانکه درکتب فقهی چون هدایه ووقایه وکنز وغیر آن میگوید که اگر قذف گوید مملوک را یا کافر را بزنا نسبت کند یا مسلمان را فاسق گوید یا کافر گوید یا پلید یا دزد یا فاجر یا منافق یا لوطی یا ربوا خوار یا شارب خمر یا دیوث یا مخنث یا خائن یا ابن قحبه یا زندیق یا قرطبان یا حرامزاده درکل این صورت تعزیر بود بر وی واگر سگ گوید یا خوک گوید یا خر یا بزک یا گاو یا مار یا حجام

یا مواجر یا فرزند حرام یا عیار یا ناکس یا منکوس یا مسخره یا ضحکه یا ابله یا وسوسه کننده دریها تعزیر لازم نباید در کنز میگوید در
خوک و خر و گاو بیک روایت از علمائی ما تعزیر واجب شود و اکثر تعزیر سی و نه سوط است و کمتر وی سه جلدات و ابو یوسف رح میگوید
تعزیر را بهفتاد و پنج سوط رسانند و اگر امام حبس با ضرب ضم کند می شاید و اشد ضرب تعزیر ست پس حد زنا پس حد شرب پس حد
قذف و کسی را که امام حد زند و او بمیرد خون او هدر باشد در شرح طحاوی می آرد در کتاب حدود که تعزیر را چهار مرتبه است تعزیر بر
اشراف اشراف همچون علویه و فقها و آن اعلام ست و بس یعنی قاضی او را گوید رسید بمن که تو چنین کرده و تعزیر اشراف همچون
دهقانان و آن اعلام ست و کشیدن بباب قاضی و تعزیر اوساط آدمیان همچون بازاریان اعلام ست و جر و حبس و تعزیر خسایس
اعلام ست و جر و ضرب و حبس و گفت شنودم از ثقتی که تعزیر باخذ مال اگر قاضی یا والی مصلحت بیند جایز باشد الهی همه را
از بی عزتی نگاهدار در دنیا و آخرت

فصل بست و دویم در حفظ حدود الله در عادات

بدانکه فرض و واجب پنجم از فرایض و واجبات معیشت نگاهداشتن حد فرمانست در عادات از خوردن و آشامیدن و نشستن
و خاستن و خواب کردن و سایر عادات در شرایع الاسلام می آرد که بدانکه طعام خوردن اساس دین ست و هر چه نسبت بدین
دارد باید که آثار و انوار دین بروی ظاهر باشد و انوار دین در طعام خوردن آنست که فرض و سنت و ادب در وی نگاهدارد چنانکه
امام شافعی رح گفته است که دوازده مسئله در طعام خوردن بباید دانستن و نگاه باید داشتن تا بشرط شرع خورده باشد چهار
فرض و چهار سنت و چهار ادب اما آن چهار فرض اول حلال خوردن دویم پاکیزه خوردن سیم روزی دهنده خدا را دانستن
چهارم شکر گذاردن اما چهار سنت اول بسم الله گفتن در ابتدائی طعام دویم الحمد لله گفتن در آخر طعام سیم پیش از طعام دست
شستن چهارم از کنار کاسه خوردن اما آن چهار ادب اول بر پای چپ نشستن و پای راست برافراشتن دویم در لقمه کس
نگرستن سیم از پیش خود خوردن چهارم از پس طعام دست شستن و نیز باید که در خوردن و آشامیدن اسراف نکند قوله تعالی
کلوا واشربوا ولا تسرفوا انه لا یحب المسرفین یعنی بخورید و بیاشامید و اسراف مکنید بدرستیکه خدائی تعالی دوست
نمیدارد اسراف کنندگان را و نیز باید که بسیار خوردن عادت نکند که آن از عادت ستورانست و سبب غفلت میشود و در روضه خلد
می آرد که هفتاد صدیق اتفاق کرده اند بر آنکه طعام تخم آبست و آب تخم خواب و خواب تخم غفلت و غفلت تخم دوزخ **حکمت**
بدانکه چون نفس سیر شد همه اعضا گرسنه گردد چون نفس گرسنه باشد همه اعضا سیر بود و خواص خوردن از برائی حیات خواهند و
عوام حیات از برائی خوردن در کلیات قانونی می آرد که کسی که البته در گرسنگی طاقت ندارد باید که در دو روز سه بار طعام خورد
روز اول بامداد و شبانگاه روز دویم نماز پیشین و در سایر ایام هم برین ترتیب نگاه باید داشت **قطعه** در دو روزت سه بار
باید خورد ❊ تو بیک روز میخوری شش بار ❊ که تواند علاج تو کردن ❊ حاش لله اگر شوی بیمار ❊ و دوای همه بیماریها گرسنگی است
بیقین **فرد** دیدم که نبشته اند در طب ❊ الجوع دوا و اکل دا **حکایت** ذوالنون مصری میگوید هرگز از نان و آب سیر نخوردم
تا نه معصیتی کردم یا قصد معصیتی در من پدید آمد **حکایت** ابو العباس قصاب رحمه الله میگوید هرگز طعام نخوردم تا از

گرسنگی بیطاقت نشدم لاجرم هرگز مرا هیچ طبیب حاجت نبود **مثنوی** گاو از پی خوردنی بسیار ❊ نشخوار همی زند چو مردار ❊ آهو خورشش گیاه خشک ست ❊ افگنده او مثال مشک ست ❊ فضیل عیاض رحمه الله میگوید دو خصلت ست که دل را فاسد گرداند بسیار خوردن و بسیار خفتن **حکایت** سلطان ابراهیم ادهم رحمه الله میگفت یکی را که خواهی که از اولیا باشی گفت خواهم گفت بیک ذره از دنیا و آخرت میل مکن و روبخدای آر بکلی و خود را از ماسوی الله فارغ گردان و طعام حلال خور و بر تو نه قیام شب و نه صیام روز آما شرایط طعام خوردن آنست که بنده مؤمن چون مبدا طعام خوردن خواهد کرد اول گوید بسم الله الرحمن الرحیم بشرط آنکه طعام از حلال بود و اگر بر طعام حرام با وجود علم بسم الله گوید کافر شود اما اگر در آخر الحمد گوید بر طعام حرام کافر نشود و معنی چنان باشد والله اعلم که شکر مر خداوند را که این طعام حرام در گلوی من نگرفت و مهلت داد مرا تا توبه کنم و اگر حال آن طعام رانداند گوید بسم الله علی کل حال یا گوید بسم الله ان کان حلالا طیبا در اذکار امام محی الدین نواوی می آرد که ابو سعید خدری رضی الله عنه گفت چون رسول علیه السلام از طعام خوردن فارغ شدی گفتی الحمد لله الذی اطعمنا وسقانا وجعلنا من المسلمین و باید که ابتدا و ختم بنمک کند که امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه روایت میکند از رسول علیه السلام که فرمود هر کس در طعام خوردن ابتدا و ختم بنمک کند حق تعالی هفتاد علت از تن وی زایل گرداند چون قولنج و بواسیر و بیماریهای دراز و شرط ست که لقمه خورد برگیرد و چون در دهان نهد بنیه راست خرد کند و بانگشت بر دارد تا آنچه در دهان دارد فرو نبرد لقمه دیگر بر ندارد و چون طعام اورا خوش آید بسیار مدحش نگوید و چون ناخوش آید بسیار عیب نکند که رسول علیه السلام را چون طعام پیش آوردندی اگر بایستی بخوردی و اگر نبایستی نخوردی و عیب نکردی و باید که از ان گوشه خورد که با او بود الا میوه که از هر جانب که خواهد شاید و یک نان بچهار پاره بیش نکند و نان که نخواهد خورد چرب نکند و دست در نان نمالد و یک لقمه را بدو کرت در دهان ننهد و نواله چرب در سرکه نزند و دست که در دستار خوان بمالد نخست انگشتان را بلیسد و طعام گرم نخورد که زیان دارد و باد در طعام ندمد که برکت نبود و در میان طعام آب نخورد مگر آنکه نیک تشنه باشد یا لقمه در گلوی او گیرد و چون طعام بخورد بگوید الحمد لله رب العالمین اللهم اکثر الخیر والبرکة برحمتك یا ارحم الراحمین این بود بعضی از شرایط طعام خوردن الهی همه را از طعام حرام و شبهت نگاهدار و حلال روزی گردان برحمتك یا ارحم الراحمین

فصل بست و سویم ۲۳ در شرایط مهمانداری و میزبانی کردن و فضیلت آن

در مشارق الانوار می آید بروایت ابو هریره رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلیکرم ضیفه یعنی هر کس ایمان دارد بخداوند و بروز قیامت گو گرامی دار مهمان را و گرامی داشتن مهمان آنست که بخود خدمت کند و گرسنه نگذارد او را بلکه خود گرسنه نشیند و مهمان را سیر دارد که این از عادت کریمان و نشان بهشتیان ست **قطعه** گرسنه بنشین و مهمان سیر کن ❊ تا ترا گویم بهشتی و سخی ❊ وانکه باشد سیر و مهمان گرسنه ❊ باشد از روی مروت دوزخی ❊ و از آداب مهمانداری است که چون بنزد تو طعام خورند تکلف نکنی که خداوند تعالی تکلف کنندگان را دوست ندارد و رسول علیه السلام از تکلف منع کرده و فرموده انا واتقیاء امتی براء من التکلف یعنی من و پرهیزگار امت من بیزاریم از تکلف

کردن

کردن **حکایت** نقل است که رسول علیه السلام میان هر دو تن از صحابه عقد برادری بسته بود میان سلمان و ابو درda رضی الله عنهما برادری داده بود روزی ابودردا با دوستی بزیارت سلمان شدند سلمان رسم سنت را لختی نان و نمک پیش ایشان نهاد و گفت رسول علیه السلام از تکلف نهی کرده است والا بیفزودمی ابودردا گفت اگر با این نان پارهٔ خرما بودی شایستی سلمان مطهرهٔ خود ببقال گرو نهاد و قدری خرما بیاورد چون از طعام فارغ شدند ابودردا گفت الحمد لله الذی قنعنا بما رزقنا یعنی شکر خداوند را که قناعت داد ما را بدانچه داد سلمان گفت ای برادر اگر ترا قناعت بودی مطهرهٔ من ببقال گرو نبودی **حکمت** یکی از حکما پسر خود را گفت ای فرزندان العبد حر اذا قنع والحر عبد اذا طمع یعنی بدرستیکه بنده آزاد است چون قناعت کند و آزاد بنده است چون طمع کند پس تکلف نباید کرد و بما حضر بخیلی نباید کرد که گفته اند **شعر** شیء قلیل یحتضر ؛ خیر کثیر ینتظر ؛ قال النبی المصطفی ؛ خیر الطعام ما حضر ؛ پس در آوردن طعام تعجیل باید کرد و از بهر یک دو تن حاضر انتظار نباید فرمود و نیز باید که تا همه دست باز نکشند طعام از پیش برنداری و نصیب اهل خانه را نزد ایشان بگذاری تا بباطن با حاضران جنگ نکنند و روی را گشاده داری و کس را از اهل خانه بهیچ وجه جفا نگوئی و اگر مزاحی که در و دشنام نبود بر زبان رانی شاید و چون باز گردند تا در خانه با ایشان بروی و عذر نخواهی که از کرمان عذر خواستن حاجت نبود و با لئیمان سود ندارد **در فضیلت مهمانداری** انس بن مالک رضی الله عنه روایت میکند از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود چون خداوند تعالی خواهد که بعث کند مهمانی را بخانهٔ پیش از ان فرشته را بفرستد بصورت مرغ سفیدی تا بیاید و بر آستانهٔ آن خانه بایستد و گوید السلام علیکم یا اهل الدار جبرئیل علیه السلام او را جواب دهد گوید چیست حاجت تو بسوی اهل این سرای فرشته گوید بدرستیکه خداوند عز و جل فرستاده است مرا بسوی ایشان و ایشان را اسلام رسانیده و میفرماید که بدرستیکه فلان کس مهمان شما می آید چهل روز دیگر را این برکتی است که روزی کرده است خداوند او را از بهشت جبرئیل آنرا بگیرد و بنهد در ان سرای و در منقار آن فرشته رقعه باشد جبرئیل گوید چیست این رقعه گوید این براتی است از آتش دوزخ که نبشته است الله تعالی از برای اهل این سرای پس در قدم مهمان یمن و برکت می باشد مغتنم شمار و اگر تو مهمان کس خواهی شد باید که جمع را انتظار ندهی میان درویش و توانگر در اجابت دعوت فرق نکنی و چون حاضر آمدی باید که بالا ننشینی الا آنکه میزبان ترا بر بالا نشاند و برابر حجرهٔ زنان ننشینی و از آنجا که طعام آورند بسیار ننگری الا بقدر حاجت و چون دعا خوانند و صلا در دادند الحمد بخوانی و پیش از پیر یا از بزرگی که حاضر باشد دست فراز نکنی و اگر بزرگ تو باشی دراز باز نگیری و با آنکه در پهلوی تو بود نرمی کنی و اگر در کاسه شریک باشد ایثار کنی چنانکه او بخواند و اگر شریک اندک خورد او را گوئی بخور و بیش از سه بار نگوئی و هیچ قولی و فعلی از تو نباید که از ان رنجی پدید آید و در لقمهٔ کس ننگری و استخوان مغزدار در دهان ننهی و بر زمین نزنی چنانکه آواز بدیگری رسد و اگر چیزی از دهان بیرون باید گرفت روی بگردانی و بدست چپ بستانی و بکوشی تا با دیگران دست از طعام باز داری نه پیش و نه پس مگر که مهمان کننده باشی و مهمان را نشاید که از میزبان گله کند مگر آنکه میزبان در حق وی ظلم کند که خداوند تعالی دوست نمیدارد که مهمان از میزبان گله کند قوله تعالی لا یحب الله الجهر بالسوء من القول الا من ظلم در تفسیر ینابیع و مغنی می آرد که این آیت در حق مهمان فرود آمده است و سبب نزول این آیت آن بود که منافقی سه روز

مهمان مومنی شد وآن مرد مسلمان دران سه روز شرط مهمانداری وخدمتگاری بجای آورد وآن منافق همین که از خانهٔ وی
بیرون رفت زبان شکایت بکشاد وغرض وی پرده دریدن آن مسلمان بود حق تعالی این آیت فرستاد ونیز در تفسیر
ینابیع می آرد که میزبان چه مقدار رعایت کند مهمان را تا او را شکایت نرسد جواب گفته است که هرگاه که نان جوین بی
نان خورش پیش مهمان آرد تا او را شکایت نرسد که اگر شکایت کند کافر شود بچهار نعمت که دوام عالم بر آنست اول طعام
دویم آب سیم نمک چهارم آتش مگر آنکه مهمان ازین کم کند آنگاه ظلم کرده باشد ومهمان را گله رسد الهی خوشنودی مهمان
مارا روزی گردان وتوفیق خیرات ارزانی دار

فصل بست وچهارم در آداب آب خوردن

در روضة الخلد می آرد که در آب خوردن چهار ادب نگاه باید داشت اول آنکه بنشینی که ابن عباس رضی الله عنهما
روایت میکند که رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی کرده از آب خوردن ایستاده یاران گفتند یا رسول الله صلی الله
علیه وسلم نان خوردن بر پای چه فرمائی فرمود بدتر وخبیث تر اما فقیه ابو اللیث رحمه الله میگوید در بستان وغیر آنکه
در سه موضع ایستاده آب توان خوردن اول بر سر چاه زمزم دویم سقایها سیم فضلهٔ وضو که در وی شفاست در صحیح مسلم
می آید بروایت ابو هریره رضی الله عنه از رسول علیه السلام که فرمود لا یشربن احد منکم قائما فمن نسی فلیستقی
یعنی آب نخورد یکی از شما ایستاده هیچگونه پس اگر بفراموشی بیاشامد گو قی کن آدب دویم در آب خوردن آنست که آب را
بسه کرت آشامد که در صحیح مسلم می آید بروایت انس بن مالک رضی الله عنه از رسول علیه السلام که فرمود الشرب فی ثلثة
انفاس امرء واشفی یعنی آب خوردن در سه نفس خوشگوارتر وشفاناکتر وخوش آینده تر آدب سیم آنکه باد در کوزه ندمد
ادب چهارم آنکه کنار کوزه را پاک کند **قطعه** شربت آب گر بیاشامی ٭ مستحب ست حفظ چار ادب ٭ هم برین رو قیاس
کن احوال ٭ تا توانی نگاهدار ادب ٭ در شرایع الاسلام می آرد که باید که کوزه بدست راست برگیرد وبسه نفس آب خورد
ودر اول بار بگوید بسم الله ودر دویم بار بگوید الرحمن ودر سیم بار بگوید الرحیم ودر آخر بگوید الحمد لله وبر پای ایستاده آب نیاشامد
وبپهلو بر زمین آب نخورد ونخست دهان بشوید وآنچه بخلال یا بانگشت بیرون آید بیندازد وآنچه بزبان آید فرو برد پس ادب
را در همه حال مرعی باید داشت که برکت ادب از برکت خدمت زیادت ست زیراکه بخدمت بنده بنعمت رسد و
بادب بنده بقرب رسد ودر سایر عادات از نشستن وخاستن وغیر آن حد فرمان نگاه باید داشت وجمله را برین قیاس
باید کرد زیراکه یک ذره در عالم نجنبد وآرام نگیرد اما که حق تعالی می بیند ومیداند چون این معنی بدانستی پیوسته بادب باش
در حضرت خداوند خویش وجهد کن تا ترا نه بیند الا مشغول بدانچه فرموده ودور آز انچه نهی کرده ونتوانی بدین صفت بودن
الا که اوقات خویش را از آن هنگام که بیدار شوی تا آنگاه که در خواب شوی جمله نگاه داری وهیچ وقت از آن بغفلت
نگذاری الهی دلهای خفتهٔ مارا
از خواب غفلت بیدار گردان

فصل بست و پنجم در آداب خواب کردن

بدانکه حجت الاسلام غزالی رح در کیمیای آرد که باید که عمر را بخواب کردن بسیار ضایع نگردانی و در شبانه روزی که بست و چهار ساعت ست باید که زیادت از هشت ساعت خواب نکنی که سبک عمر باشد و این نیز بسیار ست زیراکه اگر عمر هفتاد و پنج سال ست ازین جمله پانزده سال در کودکی ضایع شده باشد و بست سال دیگر در خواب گذرانی پیش ازین عمر ضایع توان کردن در چهل سال باقی بنگر تا چه مقدار در طلب حطام دنیا بوده و چند دیگر در معصیت بسر برده وقت آمد که از خواب غفلت بیدار شوی و بر عمر ضایع کرده تاسف و حسرت نمائی و پیش از مرگ آگاه شوی که بیداری بعد از مرگ سود ندارد که الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا در کیمیای آرد که بنده در وقت مرگ ملک الموت را ببیند بداند که وقت رفتن ست حسرتی بر دل وی فرود آید که آنرا نهایت نبود گوید یا ملک الموت یک روز مرا مهلت ده تا توبه کنم و عذر گناهان بخواهم گوید روزهای بسیار پیش بود اکنون عمر برسید و هیچ روز باقی نماند گوید یک ساعت مهلت ده گوید ساعتها برسید و هیچ نماند چون آن شربت نومیدی از توبه بچشد اصل ایمان او در اضطراب آید و اگر و العیاذ بالله در ازل حکم بشقاوت وی شده باشد بر آن اضطراب و بدبخت گردد و اگر حکم بسعادت وی شده باشد اصل ایمان بسلامت ببرد و ازین فرمود ولیست التوبة للذین یعملون السیات پس بنده باید که از خواب غفلت بیدار شود و کار سازی مرگ کند و همه عادات وی بحکم و فرمان بود و چون بیدار شود جهد کند بیداری پیش از صبح بود که هر کرا صبح خفته یابد برکت آن روز تمام از وی برود و برکت در پگاه خاستن ست و اول چیزی که بر دل و زبان رود باید که ذکر خداوند و پیوسته مراقب احوال خود باشد و دست از اعمال صالحه باز ندارد که عاقبت خواهد بود مبادا که غافل برود الٰهی بحرمت خاتمهٔ قسم اعمال ختم عمر ما بر ایمان و اعمال صالحه گردان و صلی الله علیٰ محمد و آله اجمعین

تمت قسم الاعمال فلنشرع فی القسم الاخلاق

اے اپنے تو آن کن که پایان کار	تو خوشنود باشی و ما رستگار

بسم الله الرحمن الرحیم

قسم سیم از کتاب ریاض الناصحین در فرایض و واجبات که از قبیل اخلاق و مکارم شریعت ست و درین قسم دو بابست

باب اول در تعریف و تعداد اخلاق نیکو که اصول و امهات همه اخلاق پسندیده ست و درین باب دو فصل ست

فصل اول در بیان آنکه اخلاق نیکو که تحصیل آن فرض ست چند ست و فواید آن چیست

بدانکه اخلاق حمیده که اصول و امهات همه اخلاق پسندیده است که تحصیل آن بر بندهٔ مؤمن فرض و واجب ست هفده خُلق است چنانکه در رسالهٔ تحریر الفرایض شمرده است اوّل اخلاق و صدق نیکو و نیت پاک در کل اقوال و اعمال و احوال دوّیم توبه و ندامت بر ذنوب و همه مخالفتها سیّم صبر بر بلا چهارم تسلیم و رضا بقضا پنجم شکر بر نعما ششم اعتدال خوف و رجا هفتم توکل بدل در سرا و ضرا هشتم صلهٔ رحم و مواسات با قربا نهم حیا از انچه حیا باید داشت شرعًا دهم تعظیم و حرمت داشت آنچه تعظیم و بزرگ داشت آن فریضه ست چون تعظیم این شش مؤمن به و کعبه و مساجد و عباد الله و علم و علما و فتوی و هر چیزی که تعظیم آن فریضه باشد یازدهم حسن خُلق با خلق و درین قسم چند نوع از مکارم شریعت داخل ست چون عدالت و رفق و رحم و شفقت و غیر آن دوازدهم قناعت بحلال از حرام سیزدهم استقامت بر فرض و واجب دایمی بر دوام و بر فرض و واجب موقت فی وقته چهاردهم موالات و معادات یعنی دوستی و دشمنی از برای خدای تعالی و درین محبت انبیا و اولیا و علما داخل ست پانزدهم غضب کردن از برای خدای در محل آن شانزدهم عفت و ورع و زهد در معاصی و مناهی و تقوی از کفر و شرک و نفاق و معاصی هفدهم خشوع بالله تعالی و محبت خداوند تعالی این جمله اصول و امهات اخلاق پسندیده است و آنچه از اخلاق فرض ست یا واجب که صریح ذکر آن نرفته است درین عدد هفده آنرا داخل خواهی یافت خصوصًا در تقوی چنانکه قطب الزمان شیخ شیوخ الاسلام زین الدین الخوافی[1] سلمه الله فرموده است که تقوی جامع کل مقامات ست والله تعالی اعلم در شرایع الاسلام می آرد که دو چیز ست که در دنیا و آخرت با منفعت ست و بنده بواسطهٔ آن واصل حضرت عزت میگردد و آن علم ست و اخلاق حمیده که انبیا بدعا خواسته اند اللهم اهدنی لاحسن الاخلاق رب زدنی علما و دو چیز ست که با نقصان تمام ست و آن جهل ست و اخلاق پس اهم مهمات آدمی آنست که در طهارت باطن کوشد و صفای آن حاصل کند تا شمع دل افروخته شود

(۱) ابوبکر محمد زین الدین الخوافی توفی سنة ۸۳۵ هـ. [۱٤۳۲ م.]

وبدان نور راه بحضرت عزت بردوذوق آن حضرت بازیابد واز الطاف حق محفوظ گرددوبہره ورشود وباصفای جمال جلال انس گیرد ومشام دل کشوده شود ونفحات قرب ربانی بمشامش رسد وبلبل وار در شاخ آن ورد ترنم نماید چنانکہ گفته اند فرد مرد باید که بوی داند برد ؛ ورنه عالم پر از نسیم صباست ؛ چون بدین سر وقت رسد ببیند که هرچه در عالم میرود همه از کارگاه داشت حضرت عزت ست بلکه همه هستی اوست بهمه آشکارا واو از همه پاک ومنزه ومقدس صدر الاولیا محمد بن علی حکیم ترمذی رح در کتاب ختم ولایت پنج خلق از اخلاق حمیده یاد کرده است وفرمود که هر کرا این پنج خصلت حاصل شود او از زمرۂ اولیا شد ومقامات ولایت این پنج چیز ست وآن تقوی ست وزهد در دنیا وصبر بر بلوی ورضا بقضا ومحبت مولی اللهم ارزقنا حبك وحب من احبك وحب من يقربني الى حبك واجعل حبك احب الينا من حب الماء البارد وصلى الله على محمد واله اجمعين

فصل دویم در وصیت استاد این ضعیف را وذکر اسناد علوم بسوی وی

همیگوید بندۂ ضعیف محتاج بدعای اخوان که در وقتی که استاد زمان ومقتدای جهان علامة العصر وفرید الدهر ابو محمد جلال بن محمد بن عبید الله القاینی سلمه الله وابقاه از برای این کمینه اجازت روایت حدیث وغیر آن نبشتند از مرویات ومجازات ومستجازات ومقروآت ومسموعات خود در حدود سنه سبع وعشرین وثمانمائه باین اخلاق خمسه که از پیش یاد کرده شد از کتاب ختم ولایت بدان وصیت فرمودند این گدای بی بضاعت را وعبارت که دران اجازت نبشته اند اینجا نبشته شد جهت تبرک راتا اولوا الالباب بر فوائد این کتاب اعتماد نمایند وباکتساب واستکتاب آن رغبت فرمایند زیرا که معظم این کتاب از مرویات ومقروآت ومسموعات آن بزرگ دین ست وعبارت از ان این ست

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى خص هذه الامة بالاسناد ولولا الاسناد لقال من شاء ما شاء والصلوة والسلام الاتمان الاكملان على رسوله محمد خيرة الانبياء واله وصحبه صفوة الاصفياء وبعد فقد قراء على الاخ الاعز الاكرم قدوة الابرار واسوة الاخيار زين الصالحين وزبدة العارفين الحافظ لكلام الله المنخرط فى سلك اهل الله مولانا جلال الدين ابو يوسف محمد العالم العامل الحافظ مولانا شمايل الدين شيخ محمد بن مولانا صدر الدين محمد الماسى الجامى زيدت ميامنه كتاب انوار المشارق وهو مجتنس المشارق من اوله الى اخره فاجزت له زيد فضله ان يروعنى هذا المسموع مع اصله وهو المشارق واجزت له ايضا ان يروى عنى كتاب المصابيح ومشكوة المصابيح وكتاب رياض الصالحين والحصن والحصين واجزت له ايضا ان يروى صحيح الامام البخارى وصحيح الامام النيشاپورى وسنن ابوداود والترمذى والنسائى وابن ماجه والدارمى ومسانيد الائمة وموطا الامام مالك ومؤلفات الحفاظ السبعة فى الحديث وغيرهم وجميع مرويات من المجازات والمستجازات والمسموعات والمقروآت بالشرايط المعتبرة عند المهرة وارجوان لاينسانى فى صالح دعائه واوصيه بالتقوى والزهد فى الدنيا والصبر على البلوى والرضاء

بالقضا و محبت المولی و اسأل الله ان تبارک فی علمه و عمله و عمره و الحمد لله رب العالمین و الصلوٰة علی رسوله محمد و آله اجمعین قال و کتبه الملتجی الی الله الغنی جلال بن محمد بن عبیدالله القاینی ثم الهروی غفر الله له و لوالدیه و لاستاذیه و لجمیع المؤمنین و المؤمنات بظاهر هرات حرست عن الآفات بدار الحدیث الجلالیة فی شهر الصفر سبع و عشرین و ثمانمائة حامدا مصلیا مسلما اللهم افتح بالخیر و اختم بالخیر و صلی الله علی محمد و آل اجمعین

باب دویم در شرح اخلاق نیکو و بیان فواید هر یکی ازان

بدانکه ده خلق پسندیده[1] است که از منجیات ست و اصول و عمدهٔ همه اخلاق نیکوست و تحصیل آن فرض ست هر سالکی را چنانکه حجة الاسلام غزالی رحمه الله در احیا و کیمیا آورده است و آن توبه و ندامت ست بر گناه و صبر بر بلا و رضا بقضا و شکر بر نعما و اعتدال خوف و رجا و توکل بدل در سرا و ضرا و صلهٔ رحم و مواسات با اقربا و اخلاص در اعمال و حسن خلق با خلق و خشوع با الله تعالی و محبت خداوند تعالی این ست اصل همه اخلاق حمیده پسندیده که درین باب ذکر کرده شد بر سبیل اجمال پس در شرح این اخلاق و غیر آن درین باب هفده فصل یاد کنیم ان شاء الله تعالی

فصل اول در توبه و ندامت بر ذنوب

بدانکه ترک همه مخالفتها بر بندهٔ مکلف فریضه است یعنی فرض کردهٔ خداوند ست بر بندگان که نافرمانی وی نکنند و در حضرت وی عاصی نشوند پس اگر بندهٔ مؤمن بغلبهٔ نفس و هوا بمعصیت در افتد فرض باشد بر وی که فی الحال توبه کند و بخداوند بازگردد زیراکه معنی توبه بازگشتن بود بحضرت الله تعالی از خطا و گناه و نیز حق تعالی در کلام مجید خود همه را بتوبه فرمود قوله تعالی و توبوا الی الله جمیعا ایها المؤمنون لعلکم تفلحون یعنی بخداوند بازگردید و توبه کنید ای مؤمنان تا شایستهٔ فلاح و نجات شوید و رستگاری یابید در تفسیر وسیط می آرد که یعنی بازگردید بطاعت وی در آنچه شما را امر کرد و باز ایستید از آنچه شما را نهی کرد تا نجات یابید و توبه از همه گناهان مقبول ست و توبه باید کرد که بدل و زبان و تن باشد زیراکه بنده عبارت ازین سه خزینه می باشد و توبهٔ دل پشیمانی است بر گناه گذشته و توبهٔ زبان عذر خواستن و استغفار و آمرزش طلبیدن و توبهٔ تن از گناه باز ایستادن چون چنین توبه کند چون کسی باشد که آن گناه از وی در وجود نیامده باشد کما قال النبی علیه السلام الندم التوبة و التائب من الذنب کمن لا ذنب له یعنی پشیمانی از گناه توبه است و توبه کننده از گناه همچون کسی که مر او را گناه نباشد و این حکم گناهی است که میان بنده و خداوند باشد و حق غیر در ان نباشد اما اگر گناهی است که میان بندگان باشد شرط قبول توبه وی چهار چیز ست همین سه شرط که گذشت و چهارم او مظالم و استرضا خصم چنانکه در ریاض الصالحین آورده است امام محی الدین نواوی رحمه الله و جای دیگر فرموده الله تعالی یا ایها الذین امنوا توبوا الی الله توبة نصوحا یعنی ای بندگان که ایمان آورده اید بازگردید بخداوند تعالی بازگشتن راست خالص دو زنده مرد رید گیهای دین را بر وجهی که پیش آن گناه بازنگردید و این روایت در مستخلص ست در تفسیر وسیط می آرد بروایت عکرمه از ابن عباس از معاذ جبل رضی الله عنهم که سوال

(۱) مقامات عشره: توبه، زهد، صبر، شکر، خوف، رجا، صدق، توکل، قناعت و رضا

کرد از رسول علیہ السلام که یا رسول الله توبہ نصوح کدام ست فرمود آنکه توبه کند توبه کننده پس باز نگردد بگناه ہمچنانکه باز نگردد شیر بپستان عسی ربکم ان یکفر عنکم سیاتکم ویدخلکم جنات تجری من تحتها الانهار یعنی چون شما توبہ نصوح کنید خداوند و پروردگار شما از شما درگذارد و مکفر گرداند بدیہای شما او درآرد شما را به بوستانہای بہشت که میرود از زیر درختان آن و کوشکہای آن جوہای آب و شیر و خمر بہشتی و عسل مصفی پس در توبه وعده است از خداوند تعالی بغفران سیآت و درآوردن بجنات و این معنی موجود و موعود ست و از کرم حق بدیع و مستخیل نیست و رحمت حق سبقت گرفته است بر غضب وی چنانکه فرمود سبقت رحمتی علی غضبی کفر صد ساله و ہزار ساله را بیک کلمه توحید و بیزار شدن از دین باطل می آمرزد گناه مؤمن از کفر کافر بدتر نیست اگر بیک پشیمانی گناه ہمه عمر او را بیامرزد از کرم وی ہیچ عجیب و غریب نباشد جهد کن تا توبه ات نصوح باشد **شعر** گر توبه تو نصوح باشد * زان توبه ترا فتوح باشد * در صحیح مسلم می آرد بروایت ابن عمر رضی الله عنه که گفت از رسول علیه السلام شنودم که فرمود یا ایها الناس توبوا الی ربکم فانی اتوب الی الله فی کل یوم مائة مرة یعنی ای مردمان باز گردید بپروردگار خود و از انچه نباید و نشاید توبه آرید بدرستیکه من توبه میکنم و بخداوند باز میگردم در ہر روزی صد بار یعنی من باوجود آنکه صاحب رسالتم و از کل معاصی معصومم در ہر روزی صد بار توبه میکنم از خوف آنکه مبادا از من سهوی در وجود آمده باشد یا آید که حضرت عزت را نشاید لاجرم شما که غرقه دریای ہوا اید و آلوده اخلاق ذمیمه اید و خطر زوال ایمان دارید بتوبه و استغفار سزاوارتر باشید **مثنوی** زچنگال گنه کن بانگ آشوب * در رحمت بدست توبه میکوب * بآب توبه کن جرم گنه پاک * که زہر آمد گناه و توبه تریاک * و بعضی شارحان حدیث چنین گفته اند که کار رسول علیه السلام با حق در ترقی بود چون او را مقامی دست دادی و بران فرود آمدی بعد از ان مقام عالی تر از مقام اول را بدادی از ان مقام فروتر بمقام عالی تر باز گردیدی این بوده است باز گشت رسول علیه السلام و توبه ایشان بالله تعالی چنانکه فرمود رسول علیه السلام لی مع الله وقت دران وقت بجبرئیل نپرداختی و گاہی با حفصه و زینب ساختی در صحیح مسلم می آرد بروایت ابوموسی الاشعری رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود بدرستیکه خداوند تعالی انعام خود را بگستراننده است بشب از برای گنهگاران روز و انعام خود را بسط کرده است بروز از برای گنهگاران شب تا آن زمان که آفتاب از مغرب برآید یعنی بشب و روز ہرگاه که بنده گنهگار بدرگاه آید و توبه کند بپذیرد و توبه را وقت معین نیست یعنی ہمه وقت مقبول است که آسمان را درہاست که اعمال بندگان را از ان درہا بالا می برند و آن درہا در بعضی از اوقات بسته میگردد و در بعضی کشاده میگردد الا در توبه که ہرگز نمی بندند و ہمیشه کشاده است تا ہرگاہی که عاصی از کردہای خود پشیمان گردد و توبه کند در ہر وقت که باشد بپذیرد اما چون آفتاب از جانب مغرب برآید آن در بسته شود دیگر توبه کسی قبول نشود حدیث را ظاہر و باطنی است ظاہر حدیث خود این بود اما باطن حدیث آنست که چون آفتاب روح از مغرب بدن برآید در توبه بسته گردد دیگر امکان توبه کردن نماند پس جهد باید کرد تا توبه پیش از مرگ کنی که بعد از مرگ خود توبه نتوان کرد و در وقت مردن ترسم که نتوانی اغتنم الفرص فان فی فوتها غصص **حکایت** از بزرگی سوال کرد کسی که چه میفرمائی درین حدیث که رسول علیه السلام فرمود ان الله یقبل توبة عبد مذنب ما لم یغرغر یعنی بدرستیکه خداوند تعالی قبول میکند توبه بنده گنهگار را

مادام که جان وی بغرغره نرسیده باشد آن بزرگ گفت آری چنین ست اما تو چه پیشه داری گفت من مرد خیاطم جامهای میدوزم گفت در خیاطی اندام کار از همه آسان ترست گفت آنکه مقراضی بردارد و جامه را ببرد گفت چند سال ست تا تو این کار میکنی گفت سی سال گفت دران وقت که جان تو بغرغره رسد توانی که جامه ببری گفت نی گفت کاری که مدتی در وی زحمت کشیده تا آموخته و مدت سی سال بآسانی میکردی دران وقت نتوانی که بکنی توبه که در همه عمر نکرده باشی دران وقت کی توانی کرد توبه امروز کن که میتوانی که نشاید آن دم نتوانی آن مرد توبه کرد و از جمله صالحان گشت آگاه باش که مرگ در کمین ست تا کی غافل باشی

مثنوی

زان پیش که مرگ ناگهانی | تیره کند آب زندگانی
بشتاب بتوبه و عبادت | تا یابی جزای آن سعادت
گر توبه تو نصوح باشد | زان توبه ترا فتوح باشد

حکایت در تذکرة الاولیا می آرد که پیری بنزدیک شیخ شقیق بلخی آمد رحمه الله گفت ای شیخ گناه بسیار دارم میخواهم که توبه کنم شقیق گفت ای پیر دیر آمدی پیر گفت ای شیخ زود آمده ام زیرا که هر که پیش از مرگ آید زود آمده باشد شیخ گفت نیک آمدی و نیک گفتی در صحیحین می آرد بروایت ابن مسعود رضی الله عنهما از رسول علیه السلام که فرمود خداوند تعالی راضی ترست بتوبه بنده مؤمن از مردی که فرود آید در زمینی که بیابان مهلک باشد با شتر خود که طعام و شراب وی بران اشتر باشد و آن مرد سر خود بنهد و در خواب شود چون بیدار شود شتر وی رفته باشد پس آن مرد شتر خود را طلب کند چندانکه گرما و تشنگی بروی غلبه کند یا آنچه خداوند خواسته بود و نیابد شتر خود را گوید باز گردم هم بدان جای که بودم و سر بنهم تا بمیرم پس سر خود بر ساعد خود نهد و دل بر هلاک خود بنهد پس در خواب شود چون بیدار شود شتر خود را باز آمده بیند و بر سر وی ایستاده و طعام و شراب او باوی دانی چه فرح و شادی بود آن مرد را سوگند بخداوند که خداوند راضی ترست بتوبه بنده مؤمن ازان مرد بشتر و زاد خود و نیز در کتب حدیث ست که رسول علیه السلام فرمود که دوست داشته ترین همه بندگان در هر قرن نزدیک خداوند تعالی جوانان توبه کارند و در حدیث دیگر می آید که چون جنازه جوان تایبی بگورستان فرود آرند فرمان خداوند در رسد که ای فرشتگان عذاب این گورستان را باز گذارید که جنازه جوان توبه کاری بدین گورستان فرود آوردند شرم دارم که اهل این گورستان را عذاب کنم تا چهل روز عذاب از اهل آن گورستان بردارند حکایت نقل ست که چون پیر عاجزی که عمر خود ضایع کرده باشد در بیهوده کاری و بخلاف فرمان خدای را آزرده چون در آخر عمر توفیق رفیق احوال وی شود تا از کردها پشیمان شود و توبه کند و بخدا باز گردد فرشتگان گویند ای پیر شرم نداری که تا آن زمان که ترا قوت معصیت بود توبه نکردی اکنون که پیر و عاجز گشتی و ترا آرزوی معصیت نماند توبه میکنی فرمان حضرت لایزال در رسد که مهلا مهلا یا ملائکتی ای فرشتگان بگذارید بنده پیر مرا و ملامت مکنید بعزت و جلال من که اگر بعد صد سال دیگر بیامدی مرا کریم و غفار یافتی ای ملائکه گواه باشید که توبه وی قبول کردم و او را بیامرزیدم و شایسته بهشت و دیدار خود گردانیدم

رباعی

ای موی سفید کرده نامه سیاه
یک چند گریخته ز درگاه اله
حق میگویدمرا کرم بسیارست
نومید مشو بنده بیا عذر بخواه

در عامه بخاریه می آرد که نه وقت ست که فرشتگان دران بگریند یکی آن هنگام که پیری توبه کند حق تعالی چندان آثار بر و غفران درباره وی ظاهر گرداند که فرشتگان را ازان حال رقت آید و بگریند یعنی از بسیاری لطف خداوند که درباره آن پیر مشاهده کنند در مسلسلات شیخ سعید کازرونی آورده رحمه الله

این حدیث واسناد این فقیر سلمه الله در وقت روایت این حدیث در گریه بود و فرمود که استاد من مولانا حسام الدین عبدے علیه الرحمه والرضوان در گریه بود واو گفت استاد من شیخ ابوسعید کازرونی رحمه الله در وقت قرائت این حدیث در گریه بود همچنین ثقة عن ثقة تا راوی اصل روایت میکند که رسول علیه السلام را در گریه دیدم در وقت فرمودن این حدیث فرمود که از جبرئیل علیه السلام سوال کردم یا جبرئیل از اعمال امت من که بآسمان می برند کدام عمل نزد حق تعالی دوست داشته تر است جبرئیل علیه السلام را در گریه دیدم گفت یا محمد از اعمال امت تو حق تعالی ناله وزاری سحرگاه را از همه دوست تر میدارد **حکایت** در اسرائیلیات می آرد که حق تعالی خطاب کرد بموسی کلیم صلوات الله علیه که یا موسی در فلان محله دوستی از دوستان ما وفات یافته برو و کار او بساز واگر تو نروی رحمت ما خود کار او بسازد موسی علیه السلام بحکم فرمان بدان محله رفت واز مردمان سوال کرد که امشب هیچ دوستی از دوستان خدای درین محله وفات یافته است گفتند ای پیغامبر خدای هیچ دوستی از دوستان حق وفات نیافته است اما در فلان خانه جوان فاسق خراب روزگاری وفات کرده واز شومی فسق وی هیچکس بدفن وی رغبت نمیکنند موسے علیه السلام گفت من او را میطلبم نشان دادند موسی علیه السلام قدم دران خانه نهاد فرشتگان رحمت را دید استاده طبقهای نثار بر دست وآثار لطف خدا ظاهر گشته موسی علیه السلام مناجات کرد که الهی تو فرموده که او دوست من ست ومردمان بفسق وی گواهی میدهند حکمت چیست فرمان رسید که ای موسی مردمان راست میگویند که او فاسق بود اما ایشان از فسق وی خبر دارند واز توبه وی خبر ندارند این بنده ما سحرگاه بر خاک غلطیده وتوبه کرده وبحضرت ما بازگشته ما که خداوندیم گفته و کرده او را عفو کردیم واو را در سلک دوستان خود در آوردیم وبروی رحمت کردیم تا بدانی که این درگاه نا امیدی نیست **حکایت** نقل ست که مردی نزد امیر المومنین عمر رضی الله عنه آمد وگفت یا امیر گناه بزرگ دارم مرا توبه باشد عمر دره بر داشت وی جنبانید آن مرد گفت یا امیر من توبه میخواهم نه دره گفت اگر پیش من اقرار کنی دره باید بزنم یا تازیانه باید بزنم دست و پای بریدنی بود ببرم قصاص کردنی بود بکنم آن مرد گفت پس من هرگز اقرار نکنم تا تو با من این عقوبتها نکنی با خدای خود گویم که دیریست که من این معصیتها کرده ام واو پرده من ندریده ومرا فضیحت نکرده عمر این سخن بشنید دره بینداخت وآستین بر روی نهاد وبسیار بگریست آنگاه این آیت برخواند غافر الذنب وقابل التوب ای غافر الذنب لمن قال لا اله الا الله وقابل التوب لمن ندم عن ذنبه **حکایت** شیخ ابوتراب نخشبی رحمه الله میگوید روزی در کوی از کوهای نخشب میگذشتم ناگاه آواز مشغله بگوش من آمد چون معلوم کردم جمعی مردان بودند که با ضعیفه عربی خصومت میکردند با خود گفتم اینجا باید رفت شاید مظلومی بود او را مددگارے کنم چون آنجا رفتم آن ضعیفه مرا بدید نزد من آمد وگفت ای شیخ پسری دارم فاسق وخراب روزگار عمر در تبه کاری ونابکاری ضایع کرده وفسق وفجور از حد برده هم بر قرآن معهود دوش میخواست که مجلس فسق آراید وخمر خورد هم در اول شب حق تعالی او را بیماری فرستاد واکنون بر بستر مرض افتاده است وخانه ما در جوار مسجد ست جماعتیان مگر آوازی شنوده اند آمده اند که او را از محله بیرون میکنیم من درخواست میکنم که وی این زمان بیمارست ومرض او را نیک دریافته شاید بمیرد همه از وی برهیم یا توبه کند وبصلاح آید واگر نمیرد وتوبه نکند آنگاه او را از شهر نیز بیرون کنید شیخ میگوید شفاعت کردم تا از ان ماجرا درگذشتند آنگاه بخاطرم در آمد که جوان را می باید دید وتوبه باید فرمود شاید توبه کند چون قدم در خانه نهادم ونظر جوان بر من افتاد فریاد

وزاری از نهاد وی بر آمد و گفت زهی کریم خداوندی که دعای چون من خراب روزگاری چنین زود باجابت رساند گفتم ای جوان
چه دعا کرده گفت ای شیخ درین سحر دو دعا کردم یکی آنکه گفتم الهی بامداد مرا دیدار ابو تراب روزی گردان دوم آنکه گفتم الهی
مرا توبهٔ نصوح کرامت فرمائی یک دعا باری باجابت رسید امید دارم که آن دیگر نیز باجابت رسد ای شیخ گناه بسیار دارم مرا
توبه باشد گفتم ای جوان نومید مباش که دریاهای رحمت حق تعالی موج می زند و حق تعالی تواب و غفور ست آمرزندهٔ گناه
بندگانست قبول کنندهٔ توبهٔ عاصیانست حسبی الله درماندگانست نعم الوکیل بیچارگانست و توبه از همه گناهان مقبولست
جوان بر دست من توبه کرد و قطرات عبرات از دیدگان بباریدالقصه چون شیخ بازگشت جوان مادر خود را گفت ای مادر
ترا یک وصیت دارم بجای آر گفت جان مادر چه وصیت داری گفت آنکه مرا ازین روی جامه و بستر نرم بر خاک مذلت
اندازی تا اگر آن لحظه با ابو تراب توبه کردم این زمان بارب الارباب توبه کنم که مرض مرا نیک فرو گرفته در می یابم که مرض موت
است مادر وصیت بجای آورد و اورا از روی جامه خواب بر روی خاک انداخت جوان روی در خاک می مالید و از جان
پر درد می نالید و میگفت بارخدایا از کردهای پشیمان شدم و توبه کردم بجز درگاه تو دری دیگر ندارم دستگیر دردمندان و پناه
نیازمندان توئی بر من خاکسار خراب روزگار رحمت فرمائی همچنان تضرع و زاری میکرد و اورا از روی خاک بر روی جامه بر دند
چون شب در آمد جوان وفات یافت ابو تراب میگوید آن شب رسول خدا صلی الله علیه وسلم را بخواب دیدم که می آمد و دو پیر
با او بودند و خلایق بسیار برابر ایشان می آمد یکی مرا گفت آن حضرت مصطفی است صلی الله علیه وسلم و آن پیر که بر دست
راست اوست ابراهیم خلیل ست و آنکه بر دست چپ اوست موسی کلیم است و آن خلایق بسیار صد و بست اند هزار نقطه
نبوت اند صلوات الله علیهم اجمعین من پیش دویدم و سلام کردم رسول علیه السلام جواب داد و با من مصافحه کرد گفتم
یا رسول الله شما بخشب آمده اید فرمود که خاموش ای ابو تراب که آن جوان که دی بر دست تو توبه کرده بود امشب وفات یافته
و حق تعالی او را بدرجهٔ دوستان خود رسانیده و مقام اولیا او را کرامت کرده و من و صد و بست اند هزار نقطهٔ نبوت را بزیارت
وی فرستاده اند ای ابو تراب جوان را بچشم عزت نگرید و بر جنازهٔ وی حاضر شوید شیخ میگوید بیدار شدم از انحال مرا رقت آمد
که زهی کریم خداوندی که فاسقی که دی روز از شومی فسق وی او را از محله بیرون میکردند بیک ناله و زاری و بیک توبه و پشیمانی
او را بدین قربت رساند رباعی از لطف تو هیچ بنده نومید نشد ٭ مقبول تو جز مقبل جاوید نشد ٭ لطفت بکدام ذره
پیوست دمی ٭ کان ذره به از هزار خورشید نشد ٭ ابو تراب میگوید درین ذوق و حالت بودم که از خانهٔ دیگر آواز دخترک
نارسیدهٔ خود شنیدم که میگریست گفتم ای فرزند چه چیز گریانید ترا گفت ای پدر مرا در خواب نمودند که در فلان محله جوان توبه
کاری وفات یافته هر که نظر بر جنازه وی افکند هر حاجت که از حق تعالی بخواهد روا گردانند ای پدر هرگز دستوری بیرون رفتن
نخواستم اکنون میخواهم اجازت دهی تا بروم و جنازهٔ جوان را ببینم و از خداوند خود را و بندگان او را درخواهم او را اجازت
دادم و یقین من زیادت شد از خانه بیرون آمدم تا مردمان را از جوان خبر دهم ضعیفه صالحه بود که مدتی هفتاد سال بعبادت
حق مشغول بود دیدم که عصا میزد و می آمد چون نظر وی بر من افتاد گفت ای ابو تراب دیدی که رحمت حق چها کرد جوان
فاسقی که او را از محله بیرون میکردند از بسیاری فسق وی امشب وفات یافته و او را در سلک اولیا در آورده اند مرا در خواب

نمودند که هر کس بجنازهٔ وی حاضر شود آمرزیده گردد و یکی دیگر از متقیان را نیز مثل این نمودند در خواب و مرا خبر داد مردمان را ازان حال آگاه کردم اهل شهر بیکبار بیرون آمدند و بر جنازهٔ جوان نماز کردیم و باعزاز و اکرام تمام او را دفن کردیم تا بدانی که بیک نالهٔ سحر و بیک آه پشیمانی گناه همه عمر را آمرزند و برین درگاه کسی را جای نومیدی نیست زیراکه از لئیم نومید شوند نه از کریم **شعر** لو استغفرته من الف ذنب ؛ لکان الله توابا رحیما **قطعه** نیاز خویش بدرگاه کردگاری بر ؛ که لطف یار نگیرد بقبح کردارت ؛ اگر هزار گناه از تو در وجود آید ؛ در قبول کشاید هزار و یکبارت ؛ در کیمیای سعادت می آرد که رسول علیه السلام فرمود که چون ابلیس علیه اللعنه را داغ لعنت برنهادند گفت بعزت تو که از دل آدمی بیرون نیایم تا جان در تن بود فرمود که بعزت من که در توبه بروی نه بندم تا جان در تن وی بود و در حدیث دیگر فرمود که بنده بود که بسبب گناه در بهشت رود گفتند چگونه یا رسول الله فرمود که گناه بکند و ازان پشیمان شود و آن در پیش چشم وی می باشد تا به بهشت رسد آنگاه ابلیس گوید کاشکی او را درین گناه نیفگندمی **حکایت** امام محمد حسن شیبانی رحمه الله میگوید اگر خر مردار در نمک زار افتد و روزگاری بروی بگذرد تابش آفتاب و وزیدن باد و هوا و تیزی نمک در وی اثر کند و مرداری خر زایل شود و وی را بشاید خوردن میگوئیم شبه آید که وی پلید بود چرا پاک شود جواب آنست که تابش آفتاب و وزیدن باد و تیزی نمک در وی اثر کرد و وی را چیز دیگر گردانید اشارت درین آنست که رحمت حق تعالی کم از آفتاب نیست و شفاعت رسول علیه السلام کم از قوت نمک نیست و آه پشیمانی عاصی کم از باد و هوا نیست و عاصی بدکار بدکردار پلیدتر از خر مردار نیست وقتی که بواسطهٔ تابش آفتاب و وزیدن باد و هوا و تیزی نمک مرداری خر زایل میشود اگر برحمت حق تعالی و شفاعت او علیه السلام و آه پشیمانی عاصی بدکردار نجاست معصیت وی ناچیز گردد از کرم حق عجیب نباشد **سوال** کسی را که معاصی بسیار بود در سر توبه کند و جدا باز گردد بهتر بود یا آنکه آشکارا توبه کند **جواب** آنست که هر معصیتی که در نهان ازوی در وجود آمده و مردمان را بران اطلاع نیست بهتر آن بود که هم در نهان توبه کند و خود را رسوا نگرداند اما هر معصیتی که آشکارا کرده و یا مردم بران اطلاع یافته اند بهتر آن بود که آشکارا توبه کند تا همچنانکه بر فساد وی گواه بوده اند بر صلاح وی گواه شوند و من بعد در حق وی گمان بد نبرند در کتاب جهیات می آرد که از ابن عباس رضی الله عنه سوال کردند که بهترین روزها کدام ست و بهترین ماهها کدام ست و بهترین عملها کدام گفت بهترین روزها روز جمعه است و بهترین ماهها ماه رمضان ست و بهترین عملها پنج نماز در اوقات وی نگاه داشتن چند روزی برین بگذشت همان سایل از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه سوال کرد و جواب که ابن عباس رضی الله عنهما گفته بود تقریر کرد شاه مردان گفت اگر از علما و حکما مشرق و مغرب سوال کنی جواب همین گویند که ابن عباس گفته الا آنکه من میگویم بهترین اعمال آنست که خداوند از تو آنرا قبول کند و بهترین ماهها آنست که در وی توبه کنی و بهترین روزها آن روز که با ایمان از عالم بیرون روی **رباعی** روز آخر اگرم از تو برآید نظری ؛ کار چون زر شود و هیچ نماند خطری ؛ گر من ایمان بسلامت بلب گور برم ؛ اینک آراسته کاری و مبارک سفری ؛ پس ای برادر عمل خالص شایسته و بی تقصیر نداریم که بروی اعتماد کنیم مگر باعتقاد پاک و ناله و زاری بر در گناه و نیازمندی و شکستگی کاری برآید و دری بکشاید **شعر** الهی الی اجنی الجنا ستی ؛ قلیل طاعتی ختم جنابی ؛ فان خیر یوم الدین ارجوا ؛

صوم ام صلوٰة ام زکوٰة ؛ روایت میکند ابو سعید فارابی باسناد درست از رسول صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمود خبر کنم شما را بزرگ ترین درد شما گفتند یا رسول اللہ بزرگ ترین درد ما کدام ست فرمود کہ درد شما در گناه است گفتند داروی وی چیست فرمود کہ داروی وی استغفارست کہ در دل شب تار از زبان مرد گناہگار پدید آید **شعر**

باری زنیاز صبح کم نیست	در حاشیہ کتاب جانہا	جز نعت جلال تو رقم نیست	گر در خور راه تو قدم نیست
ہر جا کہ سماع لست غم نیست	مستی ز سماع تو جلالست	بر عاشق کوے تو قلم نیست	نام تو سماع انس جان است

حکایت در منزہۃ النواظر می آرد کہ جوانی بود در بنی اسرائیل نام او نوح بود از جملہ بیہوده کاران و خدا آزاران گاه توبہ کردی و باز بشکستی **رباعی**

توبہ کردیم و باز بشکستیم	چہ توان کرد عاشق مستیم	از سر توبہ بر سر عصیان	باز بر خاستیم و بنشستیم

شبی مست خفتہ بود و بخلاف فرمان خدای آزرده در میان خواب توفیق حق در رسید و مقلب القلوب دل او را بگردانید بر خاست و از کرده پشیمان شد بصحرا بیرون آمد و روی بر خاک نہاد و میگفت الٰہی کم اتوب وکم اعود فان لم تعصمنی فاعود و اعود الی الرحمۃ فسمع قایلا یقول ان انت تعود الی المعصیۃ ونعود ولتعود فانا اعود الی الرحمۃ فاعود و اعود ای بزرگ خداوند من بار ہا توبہ کردم و باز بشکستم اگر مرا عصمت ندہی و از گناه نگاه نداری بار ہا توبہ بشکنم آوازی شنید ای بنده اگر تو بمعصیت باز گردی ما برحمت باز گردیم ہر بار کہ توبہ کنی بپذیریم و لفیح کردار ت لطف و کرم از تو باز نگیریم

رباعی ہر چند جفا کنی وفا داریمت	بس گر بروی لطف بآزاریمت	ور نیز تو آزار رہ ما طلبی	ما چو تو بناشیم و نیاز اریمت

قولہ تعالی وھو الذی یقبل التوبۃ عن عبادہ ویعفوا عن السیات الٰہی بحرمت تائبان ما عاصیان خراب روز گار را پیش از مرگ توبۂ نصوح کرامت فرمائی و دلہای خفتۂ ما را از خواب غفلت بیدار گردان ؛

فصل دویم در صبر بر بلوی

بدانکہ صبر کردن بر بلوی از اخلاق حمیده پسندیده است و از منجیات ست و تحصیل آن بر سالک راه حق فرض ست و صبر از خصال انبیاست و حق تعالی حبیب خود را بصبر فرمود قولہ تعالی فاصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل در تفسیر وسیط می آرد بقول ابن عباس رضی اللہ عنہما کہ اولوا العزم چہار پیغامبر اند یعنی نوح و ابراہیم و موسی و عیسی مقاتل گوید اولوا العزم از رسل شش پیغامبر اند نوح کہ صبر کرد بر ایذای قوم خود و ابراہیم کہ صبر کرد بر نار نمرود و اسحق کہ صبر کرد بر ذبح و یعقوب کہ صبر کرد بر فراق یوسف و ذہاب بصر و یوسف کہ صبر کرد بر چاه و زندان و ایوب کہ صبر کرد بر بلای کرمان اہل معانی و تحقیق میگویند ہمہ رسولان اولوا العزم بوده اند و حق تعالی ہیچ رسول مبعوث نگردانید الا آنکہ آن رسول را عزم و حزم و رای وکمال عقل بود و من در من الرسل من تبیین ست نہ من تبعیض یعنی صبر کن ای محمد بر جفا و ایذای قوم خود پس امر کرد حبیب خود را درین آیت بصبر و ترک استعجال فاصبر فان المقادیر تجری علی خلاف المشیۃ واللہ بیر و اساس دنیا بر محنت نہاده اند و محنت را دوائی نیست الا الصبر و صبر محبوب ست صبر بر طاعت و صبر از معصیت و صبر بر بلا و محنت در کتاب المصائب والمعاذی و در بحر العجائب نیز می آید این حدیث بروایت امیر المؤمنین علی کرم اللہ وجہہ از رسول خدا

صلی اللہ

صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمود صبر سہ است صبر بر مصیبت و صبر بر طاعت و صبر از معصیت ہر کس صبر کند بر مصیبت حق تعالے
او را سی صد درجہ کرامت کند کہ از درجہ تا درجہ چندان بود کہ از زمین تا آسمان و ہر کس صبر کند بر طاعت حق تعالی او را ششصد درجہ
کرامت کند کہ از درجہ تا درجہ چندان بود کہ از زیر ہفتم زمین تا بعرش و ہر کس صبر کند بر معصیت حق تعالی او را نہ صد درجہ
کرامت کند کہ از درجہ تا درجہ چندان بود کہ از زیر ہفتم زمین تا بالائی عرش و بدانکہ حق تعالی معین و ناصر صابر انست قولہ تعالی
واللہ مع الصابرین یعنی ان النصر مع الصبر و صبر کلید ہمہ کشا یشہاست الصبر مفتاح الفرج **فرد** گر صبر کنی ز صبر
بکشاید کار * زیراکہ خدا یار صبوران باشد * و رسول علیہ السلام فرمود کہ صبر گنجی است از گنجہائی بہشت و گفت خداوند صابران
را دوست میدارد قولہ تعالی واللہ یحب الصابرین و فرمود کہ اگر صبر مردی بودی مردی کریم بودی ای برادر بدانکہ ہر بلا و
محنتی کہ بہ بندہ میرسد بتقدیر خداوندست چنانکہ در کلام مجید خود از آنحال خبر میدہد قولہ تعالی ما اصاب من مصیبۃ فی
الارض ولا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبرء ھا ان ذالک علی اللہ یسیر یعنی نرسد ہیچ مصیبتی از مصایب
در زمین یعنی از قحط باران و قلت نبات و نقص ثمار و نہ در نفسہای شما یعنی بیماریہا و فوت فرزندان مگر آنکہ نبشتہ و ثبت
گردانیدہ یعنی قضا و حکم کردہ آنرا خداوند و ثبت کردہ در لوح محفوظ پیش از خلق انفس یا قبل از خلق آن مصیبت بدرستی
و راستی کہ آن اثبات و تقدیر با وجود کثرت بر خداوند آسانست سہل بن عبداللہ تستری میگوید این آیت دلیل ست بر حال رضا
ہم در شدت و ہم در رخا چون بندہ داند کہ ہمہ بمشیت و تقدیر خداوندست و نرسد بدو الا آنچہ خداوند خواہد ہر آئینہ صبر کند و
جزع نکند بلکہ از غم برہد **حکایت** شیخ شقیق بلخی رح میگوید ہر کس در مصیبت جزع میکند چنانست کہ با حق جنگ میکند
و جزع کردن بلا و مصیبت را رد نکند ولیکن مزد و ثواب صبر را ضایع گرداند **فرد** در مصائب نالہ کم کن کین جزع ماند
بدانگ * برزہ رامی بردگرگ و اشتلم میکرد کر **حکایت** عبداللہ بن مبارک رح میگوید مصیبت یکی است چون صاحب مصیبت
جزع کند دو گردد یکی مصیبت و یکی رفتن مزد و این مصیبت بزرگ ترست از مصیبت اول و مزد صابران بیحساب ست یعنے
جز خداوند اندازہ آن کس نداند چنانکہ فرمود انما یوفی الصابرون اجرھم بغیر حساب در صحیح بخاری می آرد بروایت
ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ از رسول علیہ السلام کہ فرمود ہر کس کہ خداوند باو چیزی خواستہ باشد محنت و مصیبت رساند او را
در صحیح مسلم می آید بروایت ابو سعید رحمہ اللہ از رسول علیہ السلام کہ فرمود کہ نرسد مومن را از درد و رنج و بیماری و ایذا و اندوہ
چیزی تا گرانی بخاطر وی راہ یابد یعنی اندک غمی کہ او را غمگین گرداند الا آنکہ کفر گرداند خداوند تعالی بآن گناہان او را در صحیحین
می آرد بروایت جابر رضی اللہ عنہ از رسول صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمود کہ مثل مومن ہمچو مثل خوشہ گندم ست کہ باد او را حرکت
میدہد یعنی گاہ می افتد و گاہ می خیزد ہر گاہ کہ میخواہد کہ راست ایستد او را بطرف دیگر میگرداند و مثل کافر ہمچو درخت ناژ و یا
سفیدارست کہ راست ایستادہ است ہمیشہ تا آن ہنگام کہ او را می برند و می افگنند یعنی مومن دایم برنج و محنت دنیا مبتلا
است ہنوز از یک محنت نرستہ کہ بدیگر گرفتار گشتہ و کافر ازہیچ مکروہ نمیرسد تا آن ہنگام کہ اجل وی میرسد آری ہر کہ در این
درگاہ قرب بیشتر بلا و محنت بر سر وی بیشتر ہمچنانکہ رسول خدا علیہ السلام فرمود البلاء موکل بالانبیاء ثم الاولیاء ثم
الامثل فالامثل یعنی بلا نام زدہ است و باز گذاشتہ بانبیا پس از آن باولیا پس از آن بہر کہ مانند تر است بایشان

شعر ما بلا را بکس عطا نکنیم ؛ تا که او را ز اولیا نکنیم حکایت در تذکرة الاولیا می آرد که ابن عطا را رحمه الله ده پسر بود روزی با آن ده پسر خود در راه میرفت کافران ایشان را بگرفتند و یک یک پسر او را در نظر وی چشم می بستند و گردن میزدند ابن عطا روی بسوی آسمان کرده بود و می خندید چون نه پسر وی را بکشتند و نوبت به پسر خورد تر رسید گفت زهی بی رحم پدری که فرزندان ترا در نظر تو میکشند و تو می خندی ابن عطا گریان شد و گفت ای جان پدر این کسی میکند که با وی جنگ نمی توان کرد و کس را چون و چرا نمیرسد بروی و اگر او خواستی همه را اخلاص دادی بعزت وی که هفتاد بار قصد شفاعت کردم هر بار الهام میرسید که ای ابن عطا بعزت و جلال ما که اگر لب بشفاعت بجنبانی و نام فرزندان بر زبان رانی نام ترا از جریدهٔ دوستان خود بیرون کنم کافران این سخن بشنیدند تیغها بینداختند و گریان شدند و در قدم شیخ افتادند و توبه کردند و گفتند که اگر پیشتر میگفتی یکی از فرزندان تو کشته نمی شد ابن عطا گفت این حدیث را بمانید که از انجا که این رفت غلط و خطا نرود آری حدیث ست که الافلاک قسی والحوادث سهام والادمی هدف والرامی هو الله وهو رام لا یخطی شعر

طریق عشق جانان جز بلا نیست
زمانی بی بلا بودن روا نیست
بلا کش تا لقاے او ببینے
که مردی بلا مرد لقا نیست
میان صد بلا خوش باش با دوست
خود آنجا کو بود هرگز بلا نیست
اگر صد تیر بر جان تو آید
چو تیر از شست او آید خطا نیست
از انجا هر چه آید راست آید
تو کج منگر که در کج بین وفا نیست

نشان دوستی صبر کردنست بر بلای دوست حکایت در کیمیا می آرد که شبلی را در بیمارستان بغداد باز داشته بودند که دیوانه است قومی نزد وی آمدند گفت شما کیستید گفتند دوستان تو اهم سنگ بر داشت و سوی ایشان انداختن گرفت ایشان بگریختند گفت دروغ گفتید اگر دوست بودید بر بلای دوست صبر میکردید قوله تعالیٰ ولنبلونکم بشیءٍ من الخوف والجوع ونقص من الاموال والانفس والثمرات الآیه در تفسیر وسیط می آرد که نون در ولنبلونکم نون تاکیدست ولام وے جواب قسم محذوف ست بر تقدیر والله لنبلونکم یعنی سوگند بخداوند که معامله مبتلی کند خداوند با شما و ابتلا بمعنی اختبار ست والا خداوند تعالیٰ دانا ست بعواقب امور یعنی ای امت محمد لنختبرنکم بشیءٍ من الخوف یعنی خوف از دشمن والجوع یعنی مجاعت و قحط ونقص من الاموال یعنی نقصان و خسران در مال و هلاک مواشی والانفس یعنی بموت و قتل و مرض و پیری والثمرات یعنی جوایح و آنکه بیرون نیاید چنانکه حد بیرون اندروی می باشد در تفسیر کشف و بیان می آرد بقول امام شافعی رح فی قوله تعالیٰ ولنبلونکم بشیءٍ من الخوف یعنی خوف خداوند عزوجل والجوع یعنی روزهٔ ماه رمضان ونقص من الاموال یعنی ادای زکوٰة و صدقات والانفس یعنی بیماریها والثمرات یعنی موت اولاد از برای آنکه فرزند میوهٔ دل ویست قوله تعالیٰ وبشر الصابرین وبشارت ده صابران را بر بلاها و مصایب پس صفت صابران میکند و میگوید الذین اذا اصابتهم مصیبة یعنی صابران کسانند که چون ایشان را مصیبتے رسد از انچه یاد کرده شد قالوا انا لله وانا الیه راجعون گویند ما از ان خداوندیم و ما بحضرت وی باز گردیدگانیم در آخرت نکته شیخ ابوبکر وراق ترمذی میگوید انا لله اقرارست از ما مر او را بملک و انا الیه راجعون اقرارست بهلاک نفسهائی ما خبر عکرمه گوید چراغ رسول علیه السلام فرو نشست رسول علیه السلام گفت انا لله وانا الیه راجعون گفتند یا رسول الله این مصیبت است فرمود که آری هر چه مومن بآن متاذی شود آن مصیبت است بشارت سعید جبیر میگوید هیچکس را در مصیبت این عطا

نداد ندکه امت محمد را علیه السلام یعنی استرجاع واگر کسی عطا داده شدی هر آئینه یعقوب علیه السلام بودی که گفت یا اسفی علی یوسف در صحیح مسلم می آرد که رسول علیه السلام فرمود نرسد هیچ مصیبت به بندهٔ مؤمن الا آنکه محو کرده شود از وی گناه وی تا خاری که در دست و پای وی رفته باشد و در حدیث دیگر فرموده نرسد هیچ مؤمن را مصیبتی الا آنکه آمرزیده شود از وی گناه که بنا مرزد خدای تعالی آن گناه را الا بآن مصیبت یا درجه داده شود که نرساند الله تعالی او را بآن درجه مگر بآن مصیبت قوله تعالی اولئك علیهم صلوات من ربهم ورحمة این گروه اند که برایشان مغفرت ست از پروردگار ایشان و نعمتی و این قول ابن عباس ست رضی الله عنهما ابن کیسان میگوید صلوات و رحمت بیک معنی است یعنی رحمتی بعد از رحمتی واولئك هم المهتدون وایشان رهنمایند بسوی استرجاع و گفته اند رهنمایند بسوی بهشت و ثواب و گفته اند بسوی حق وصواب سعید بن مسیب میگوید چون امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه این آیه برخواندی گفتی نعم العدلان و نعم العلاوة اولئك علیهم صلوات من ربهم ورحمة نعم العدلان واولئك هم المهتدون نعم العلاوة عدلان دو تنگ بار همسا از گو بند وعلاوه سربار درا در کیمیا می آرد که حق تعالی بچهار کس بر چهار گروه حجت کند بسلیمان بر توانگران و بیوسف بر بندگان و بعیسی بر درویشان و بایوب براهل بلا **قصهٔ ایوب علیه السلام** قوله تعالی وایوب اذ نادی ربه انی مسنی الضر وانت ارحم الراحمین ای اذکر ایوب اذ نادی واذکر در وی مضمر ست یعنی محمد یاد کن وقت نیاز عرضه کردن ایوب را علیه السلام بحضرت بی نیاز ما که ربوبیت ما را ملاذ و ملجا خود گردانیده بود و میگفت مسنی الضر ای اصابنی الجهد یعنی برسید طاقت من سوال چون ایوب علیه السلام خلعت صبر پوشیده بود و شربت رضا و تسلیم نوشیده چنانکه حق تعالی ازان حال خبر داده است در کلام مجید خود قوله تعالی انا وجدناه صابرا نعم العبد انه اواب پس بخداوند نالیدن چه بود که گفت مسنی الضر در جواب این سوال و حل این اشکال ائمه تفسیر را اقاویل بسیارست اگرچه مجموع را اینجا یاد نتوان کرد اما چند قول یاد کرده شود **قول اول** در تفسیر وسیط می آرد که این تعریض بود از ایوب علیه السلام بمسئلهٔ رحمت چون ثنا گفت بر الله تعالی که وانت ارحم الراحمین وساکن شد **قول دویم** آنست که این جزع نبود از ایوب علیه السلام چون حق تعالی بصفت صبر او را یاد کرد و فرمود انا وجدناه صابرا بلکه دعا بود از وی نه بینی که حق تعالی فرمود فاستجبنا له و جزع آن بود که شکایت بسوی خلق برند اما آنکه او شکایت بخداوند برد او جازع نبود چنانکه قول یعقوب علیه السلام که گفت انما اشکوا بثی وحزنی الی الله لا یحمل علی الجزع یکی از بزرگان میگوید هر کس شکایت کند بسوی آدمیان و حالانکه دران شکوی راضی بود بقضای خداوند تعالی آن جزع نباشد **قول سیم** حمید طویل از انس بن مالک رضی الله عنه روایت میکند که مردی در مسجد رسول علیه السلام درآمد و این سوال کرد حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم بگریست و فرمود که سوگند بخدا که ایوب از بلا نالید ولیکن هفت سال و هفت ماه و هفت روز و هفت ساعت دران بلا بماند خواست که ایستاده نماز کند نتوانست باز افتاد چون در خدمت قصوری در خود فتوری دید گفت مسنی الضر **قول چهارم** امام جعفر صادق رضی الله عنه میگوید چون مدت استدامت بلیت دراز شد شیطان گفت ای ایوب اگر میخواهی که ازین بلا خلاص یابی مرا سجده کن دل مبارک وی از غیرت بجوشید گفت از بلا نالم اما از طمع اعدا بجزو شم گفت مسنی الضر ببین که آن ملعون از انبیا نومید نبوده

باآنکه او را بر پیغامبران علیهم السلام دست نیست قول پنجم آنکه تا مردکان اعضائی مبارک وی را استیفا کردند و هیچ نماند جز دل و زبان وی قصد تناول آن کردند تفرقه خزینه معرفت و تهلکه آلت شهادت مصلحت ندید که از ذکر دوست محروم ماند گفت مسنی الضر قول ششم ابو علی مفسر میگوید که فرمان رسید که ای ایوب هفتاد کس از انبیا این بلا را از حضرت ما التماس کردند ما بلطف خود این مهمانان را بکلبه مجاهده تو فرستادیم چون بلا قصد رفتن کرد ایوب بنالید گفت مسنی الضر قول هفتم یکی از اصحاب اشارت میگوید چون مدتی بلا با ایوب و ایوب با بلا موافقت کردند رنج و شدت از میان برخاست صبر و مجاهده نماند رنج رنج نمی رسانید درد درد نمیکرد رباعی آن کرد که هیچ کرد کردت نکند ؛ بیدادی جز بروی زردت نکند ؛ اندر ره مهر او چو مردانه شوی ؛ جائی برسی که درد دردت نکند ؛ قول هشتم یکی از بزرگان امت و عزیزان ملت میگوید حق تعالی خواست که در امید بر امت محمد بسته نگرداند اگر ایوب نتالیدی بر در ماندگان شوم داشتندی که بنالید بر زبان و صدر درماندگان نداند تا تعلیم محنت زدگان آخر الزمان باشد تا اگر در حجره بلا تنگ آیند بصحرای دعا بیرون روند که خدایا بلا تو دادی عطا هم ده بیماری تو فرستادی شفا هم تو فرست مسنی الضر فرد دردم چو تو دادی از که جویم درمان ؛ یارم چو تو باشی از که خواهم یاری ؛ قول نهم محققان گفته اند ایوب علیه السلام تن و مال و فرزندان فدا کرد و هرچه داشت همه را فدای حکم دوست کرد جز بضاعت صبر با وی چیزی دیگر نماند و هرکس با صفتی ماند هنوز محجوب حجاب باشد صبر نیز در باخت که هرکس نبینی آورد هستی دید رباعی رفتم بطبیب گفتم ای بینائی ؛ افتاده عشق را چه میفرمائی ؛ ترک صفت و محو وجودم فرمود یعنی که ز هرچه هست بیرون آئی ؛ قول دهم آنست که چون مدت بلیت بتطویل انجامید دوستان روی بگردانیدند عیال مبارک وی رحیمه خاتون در بیرون شهر عریشی ساخته بود ایوب در انجا بود علیه السلام خود بطلب قوت رفته بود روز نماز دیگر رسیده بود بشارت لطف در رسید جبرئیل امین از حضرت رب العالمین در رسید و فرمان رسانید که ای ایوب بلا دادیم صبر کردی اکنون بخواه تا عطا بینی ایوب علیه السلام گفت مسنی الضر وانت ارحم الراحمین جبرئیل دست وی بگرفت و گفت ای ایوب پای بر زمین زن ارکض برجلك پای بر زمین زد دو چشمه آب کشاده شد یکی گرم بجهت غسل کردن و یکی سرد بجهت خوردن بعضی میگویند چشمه یکی بود در وقت خوردن سرد بودی و در وقت غسل کردن گرم گشتی ایوب علیه السلام شربتی بخورد و پاره بر سر ریخت عرض مرض زایل گشت بیماری بصحت مبدل شد قوت باز آمد جوانی تازه گشت جبرئیل علیه السلام تختی بنهاد و حله در ایوب پوشانید تاج بر سرش نهاد ابر لطف بر آمد ملخ زرین بر سر ایوب باریدن گرفت لحظه بر آمد رحیمه از شهر باز آمد ایوب را ندید در صحرا میگشت و بر فراق وی نوحه میکرد که چندین رنج کشیدم گنج را بباد دادم بیمار را ضایع ماندم ای ایوب ندانم تا کدام جا نورت برد یا کدام ددت بخورد جبرئیل علیه السلام گفت ای ایوب رحیمه را بخوان دلش را خوش کن ایوب علیه السلام آواز داد که ای ضعیفه کرا میطلبی رحیمه گفت بیماری داشتم که مونس روزگار من بود گم کرده ام گفت نام وی چه بود رحیمه گفت نام وی ایوب صابر بود ایوب گفت چگونه مردی بود گفت در وقت صحت ترا مانستی ایوب گفت ای رحیمه آن ایوب با بلا منم رحیمه را بر تخت نشاندند هر دو گریان شدند و ما ذالك علی الله بعزیز هر دو از ان منزل روان شدند و روی بشهر نهادند چون بدروازه رسیدند اهل شهر را دیدند جمله استقبال کرده گفت این چه حالتست گفتند منادی ندا

کردکه ای مردمان ایوب بازمی آید استقبال کنید چون ایوب علیه السلام بشهر درآمد خانه خراب را دید آباد ان گشته مالهای تلف
شده باز آمده فرزندان مرده زنده شده دوستان برگشته باز آمده قوله تعالی ووهبنا له اهله ومثلهم معهم رحمة
من عندنا وذکری لاولی الالباب در تفسیر وسیط می آرد بقول ابن مسعود وقتاده وحسن رضی الله عنهم که زنده گردانید
خداوند تعالی اولاد اورا که هلاک شده بودند مانند ایشان در دنیا بداد ویرا ضحاک روایت میکند از ابن عباس رضی الله عنهما که
گفت از رسول صلی الله علیه وسلم سوال کردم ازین آیت قوله تعالی ووهبنا له اهله ومثلهم معهم فرمود که رد گردانید
خداوند تعالی زن ویرا بوی وزیادت کرد در جوانی وی تا بست وشش پسر بداد وحق تعالی فرشته با ایوب فرستاد فرشته
گفت ای ایوب خداوند ترا سلام میرساند بصبر تو بر بلا ومیفرماید که بخرمنگاه خود بیرون آی بیرون آمد حق تعالی ابر سرخ
برانگیخت تا ملخ زرین بر ایوب می بارید وفرشته استاده بود وملخ میرفت وایوب علیه السلام دامن برداشته بود وملخ
جمع کرد و برخرمن خود می انداخت فرشته گفت ای ایوب سیر نمی شوی از داخل که متابعت میکنی خارج را ایوب علیه السلام
گفت بدرستیکه این برکتی است از برکات خداوند تعالی واز برکت پروردگار خود بی نیاز نیستم قوله تعالی رحمة من عندنا
یعنی آنچه کردیم از کرامت با ایوب رحمتی بود از نزدیک ما وذکری للعابدین وموعظتی است مر مطیعان را واین قول ابن
عباس ست رضی الله عنهما حکایت نقل ست که چون بلای ایوب علیه السلام بعافیت مبدل گشت آن شب وقت
سحرگاه آهی کرد سبب پرسیدند گفت هر شب وقت سحرگاه ندا رسیدی که ای بیمار ما چونی امشب آن وقت رسید نشنودم که
گوید ای تن درست ما چونی گریه از جهت این بود شعر بنده همان به که بلاکش بود ؛ عود همان به که بر آتش بود فرد دگر بر سر
بیمار خود آئی بعیادت ؛ صد سال برامید تو بیمار توان بود ؛ در تفسیر ثعلبی می آرد درین آیت قوله تعالی ربنا ولا تحملنا
ما لا طاقة لنا به که ایوب را گفتند علیه السلام چه چیز دشوارتر بود بر تو در طول بلای تو گفت شماتة الاعدای یعنی
سرزنش دشمنان از همه دشوارتر بود اعرابی میگوید شعر کل المصائب قد تمر علی الفتی ؛ فتهون غیر شماتة
الحساد ؛ ان المصائب تنقضی ایامها ؛ شماتة الاعداء بالمرصاد ؛ در تفاسیر می آرد که چون برادران یوسف
یوسف را علیه السلام در چاه انداختند در تنگ چاه سنگ بود زانوی مبارک وی بران سنگ آمد چندان رنج والم بوی رسید
که از جفای برادران وفراق پدر دشوارتر نمود همه شب از درد آن بنالید چون سحرگاه شد حق تعالی درد ویرا ساکن گردانید
جبرئیل علیه السلام بوی آمد وگفت ای یوسف خدایت سلام میرساند ومیفرماید که درین تنگ چاه در رنج ومحنت چونی
بعد از ان جبرئیل گفت ای یوسف دعا کن آنچه خواهی خداوند ترا عطا دهد گفت ای جبرئیل از برای من دعا کن جبرئیل از
برای وی دعا کرد ویوسف آمین میگفت بعد از ان گفت ای جبرئیل تو آمین گوی تا من دعا کنم یوسف علیه السلام دست
بدعا بر داشت وجبرئیل آمین میکرد گفت الهی همچنانکه درین سحرگاه مرا شفا فرستادی تا انقراض عالم جمله بیماران را در سحر
شفا فرست حق تعالی دعای ویرا باجابت رسانید از برای آنست که هرچند مرض بر بیمار مستولی بود چون سحرگاه شود آرام
یابد وآن از برکت دعائی یوسف علیه السلام است الهی بحرمت یوسف صدیق وایوب صابر ومحمد حبیب وآبروی
اهل بلا که دلهای بیمار ما را از دار الشفای رحمت خود شفا فرست ودرد گناه ما را از توبه دوا فرست وهمه را توفیق صبر بر بلا

وشکر بر نعما کرامت فرمائی و بلاهای آخر الزمان ازامت حبیب خود بگردان و نعمت امن وامان ازاهل ایمان باقی و پاینده دار بفضل و کرم خود

فصل سیم در شکر بر نعما

بدانکه همچنانکه عبادت حق تعالی بر بنده واجب ست شکر نعمتهای او نیز واجب ست قوله تعالی واشکروا لله ان کنتم ایاه تعبدون در تفسیر وسیط میگوید ای ان کانت العبادة لله واجبة علیکم بانه محسن الیکم در معالم التنزیل میگوید الشکر قید النعمة الموجودة وصید النعمة المفقودة ابن عباس رضی الله عنهما روایت میکند از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود نعمت مرغ وحشی است پایش به بندید بشکر تا نگریزد قوله تعالی لئن شکرتم لازیدنکم ولئن کفرتم ان عذابی لشدید در تفسیر جوزانی می آرد که حمل کرده اند زیادتی نعمت را بر نعمت دینوی هر کس شکر نعمت دینوی بجای آرد خداوند تعالی النعمت بروی زیادت گرداند یکی از بزرگان دین میگوید حق تعالی ازان بزرگترست که بشکر باقی نعمت فانی جزا دهد بس لیکن معنی آنست که اگر شما شکر گذاری کنید منعم خود را من که خداوندم زیادت گردانم شمارا توفیق و عصمت و حلاوت عبادت و بصیرت در دین وقول ابن عباس رضی الله عنهما دال ست برین معنی که گفت لئن شکرتم بالایمان والتوحید لاعطینکم الجنة پس شکر موجب زیادتی نعمت دینی ودینوی است ولئن کفرتم واگر بپوشید نعمت مرا با عراض از شکر زیرا که شکر اظهار نعمت ست بتعظیم منعم و توقیر وی و کفران نعمت پوشیده داشتن نعمت ست بترک تعظیم ان عذابی لشدید لمن کفر نعمتی پس باید که شکر منعم بجای آرد و پیش از زوال نعمت قدر نعمت بشناسد و چه کند بنده که شکر گذاری نکند رباعی

چون ننشینی و حق گذاری نکنی	چندین حق نعمتش که در گردن تست	با حکم وی اپسنده کاری نکنی	ای دل چه کنی که حق گذاری نکنی

اما هرگاه که نعمت عام گردد و مردم از دیدن آن عاجز آیند پیش قدر نعمت نشناسند قدر نعمت کسی داند که ازان نعمت در مانده باشد قدر نعمت جوانی پیران دانند و قدر صحت بیماران شناسند و قدر عافیت اهل بلا دانند و قدر توانگری درویشان دانند و قدر حیات مردگان دانند اما خواجه در نعمت چنان غرق ست که هنوز دندان مزد طمع میدارد و نعمت حق را در غیر رضای وی صرف میکند ای برادر نعمت حق را وسیلت عذاب و عقاب دوزخ مکن حکایت از سری سقطی رحمه الله خال شیخ جنید بغدادی رحمه الله نقل ست که سالی بحج رفته بود و جنید را با خود برده بود و جنید هنوز هفت ساله بود چون از حج فارغ شدند چهار صد پیر از کبار مشایخ در مسجد حرام نشسته بودند و مسئله شکر در میان بود و هر کس از مشایخ قولی میگفتند سری سقطی روی بجنید کرد که ای کودک تو نیز قولی بگوی جنید گفت الشکر ان لا یعصی الله فی نعمه یعنی شکر نعمت آنست که در خداوند عاصی نشوی در نعمتهای وی یعنی نعمت حق را در غیر رضای وی صرف نکنی چون جنید این سخن بگفت آن چهار صد پیر یکبار آواز بر آوردند که احسنت یا قرة عین الصدیقین یعنی نیکو گفتی ای نور چشم صدیقان شکر نعمت این ست **سوال** فرق میان حمد و شکر چیست **جواب** در بعضی از شروح چون شرح مولانا سعد الدین وغیر آن میگوید که فرق میان حمد و شکر آنست که حمد سابق ست و شکر مسبوق و حمد ازلی ولایزالی است و شکر لایزالی است پس حمد تعلق بلسان میگیرد بس و شکر تعلق بدل و زبان و باقی اعضا میگیرد و حمد پیش از نعمت میباشد و بعد از نعمت

میباشد و شکر بعد از نعمت میباشد و بس و حمد ثنای جمیل ست و برابر ست که منعم را بود یا غیر منعم را و شکر اعتراف ست بنعمت منعم و نمی باشد شکر مگر منعم را فرق میان حمد و شکر این ست پس حمد باین اعتبار اعم ست از شکر **سوال** فرق میان آلا و نعما چیست **جواب** فرق آنست که آلا نعمت سابقه است و نعما نعمت لاحقه و بعضے گفته اند آلا دفع بلا ست و نعما نعمت دادن خداوند بنده را و بعضی گفته اند آلا نعمت ظاهر ست و نعما نعمت باطن چنانکه حق تعالی در کلام مجید خود فرمود قوله تعالے واسبغ علیکم نعمه ظاهرة و باطنة یعنی فراخ گردانید بر شما نعمت ظاهر و باطن را یعنی نعمتهای ظاهری و باطنی را بر شما تمام گردانید چندان نعمت داد که اگر خواهی که در تحت شمار در آری عاجز آئی و نتوانی قوله تعالی وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها وقتی که شمار نعمت ندانی شکر گذاری کی توانی در نعمت ظاهر و باطن ائمه تفسیر را اقاویل بسیار ست که نعمت ظاهر کدام ست و نعمت باطن کدام آما اینجا ده قول یاد کنیم **قول اول** ابن عباس رضی الله عنهما از رسول صلی الله علیه وسلم سوال کرد که یا رسول الله نعمت ظاهر کدام ست و نعمت باطن کدام فرمود که نعمت ظاهر آنست که نیکوی صورت پیدا کرد و نعمت باطن آنکه بدین سیرت پوشید خال رویت را بلطف بیاراست و روی خالت را بعفو بشست **قول دویم** شاه مفسران عبد الله بن عباس رضی الله عنهما میگوید نعمت ظاهر سلامتی است و نعمت باطن مسلمانی **قول سیم** محمد بن الکعب القرظی میگوید نعمت ظاهر پیغامبریست و نعمت باطن ولایت که بر پیغامبران اظهار آن واجب ست و بر اولیا کتمان ولایت لازم **قول چهارم** آنست که نعمت ظاهر ملک ست و نعمت باطن علم ست از ملک نصیب کامل تر بسلیمان دادند و از علم حصه شامل تر بمحمد علیه السلام لاجرم در ملک سلیمانؑ یک روز آفتاب را دو پاره دیدند و در علم محمدؐ یک شب ماه را دو پاره دیدند **قول پنجم** نعمت ظاهر فرزند صالح است و نعمت باطن عیال صالحه مجد الدین احمد سجاوندی میگوید فرزند نیکو میوهٔ دل و راحت تن ست و جفت نیکو مایه عصمت نفس **قول ششم** آنست که نعمت ظاهر و باطن هر دو آبست یعنی چون اعضای طهارت بآب بشوید نعمت ظاهر بود و چون بجگر تفسیده رساند نعمت باطن ست یا خود نعمت ظاهر آبدست کردنست و نعمت باطن آب دیده از ترس ریختن **قول هفتم** هارون الرشید از ابو یوسف القاضی رحمه الله سوال کرد از نعمت ظاهر و باطن فرمود که وزیر نیکو نعمت ظاهر ست و نعمت باطن رای راست مقبلان شب دل در رای دارند که صائب باشد و روز چشم بر وزیری دارند که ناصح باشد وزارت را قلب کنی ترازو شود یعنی هر چه با دیگران کنی ترازوی مکافات باشد **قول هشتم** خواجه امام یونس سجاوندی رحمه الله میگوید انصاف گدایان بروز بده و انصاف گدائی بشب بستان که نعمت ظاهر و باطن ست یعنی هر چه شب بدست دعا بستانی روز بدست سخا بده تا کریم الطرفین باشی **قول نهم** مامون خلیفه روزی در مسند خلافت نشسته بود غمازی در آمد خواست که مسلمان را بطریقی غمز کند و در ضرر افکند خلیفه دریافت آن مرد گفت یا امیر المومنین نعمت ظاهر و باطن کدام ست گفت نعمت ظاهر آنست که اگر غمازی بیاید غم نخورند و باطن آنکه اگر برود غم نخورند **قول دهم** نعمت ظاهر علم ست و نعمت باطن حلم علم آنست که نیکو بتوانی گفت و حلم آنکه بد بتوانی شنید **مثنوی** علم با حلم آب وی کند ⁂ علم بی حلم خاک کوی کند ⁂ جان بی علم دل بمیراند ⁂ تن بی حلم دیو گرداند پس چون نعمت ظاهر بر تو فراخ و بسیار گردانید شکر منعم بجای آر ابن عباس رضی الله عنهما روایت میکند از رسول علیه السلام از خداوند عز و جل که فرمود بدرستیکه من که خداوندم با آدمی و پری در کار بزرگم ایشان را من آفریدم و ایشان غیر مرا

می پرستند ومن ایشان را روزی میرسانم وایشان غیر مرا شکر میگذارند نکته داؤد پیغامبر مناجات کرد که آلهی این همه کرم وانعام که درباره آدم کردی ترا چه
شکر گذاری کرد فرمان رسید که ای داود آدم دانست که این همه نکوئی بادی من کردم این معنی را ازوی بشکر قبول کردم داؤد گفت آلهی شکر نعمت چگونه گذارم شکر
گذاردن نیز نعمت ست از تو فرمان آمد که ای داؤد اکنون شکر گذاردی که عجز خود در مقابل شکر نعمت بدیدی **مثنوی** شکر چون آرم که
آن هم نعمتی است ٭ مایهٔ توفیق آن خود عصمتی است ٭ چاره اقرارست بر عجز و قصور ٭ این چنین مسطور دیدم در زبور ٭ اما
علما اختلاف کرده اند در مسئلهٔ شکر که شکر نعمت کدام ست اینجا شش قول یاد کنیم قول اول همان قول شیخ جنید ست که
شکر آنست که بدان نعمت در خداوند عاصی نشوی قول دوم آنکه چون نعمت را از منعم بینی یعنی دانی که داده وعطای خداوند
است این معنی شکر بود قول سیم آنکه چون خود را از گذاردن شکر عاجز بینی این از تو شکر گذاری بود قول چهارم آنکه نعمت الفرمان داری
و مر خداوند را مطیع باشی این معنی از تو شکر بود قول پنجم آنست که اظهار نعمت کردن و انعام حق را باز گفتن شکر ست چنانکه نعمان
بن بشیر روایت میکند از رسول علیه السلام که فرمود من لا یشکر الناس لم یشکر الله ومن لا یشکر القلیل لم یشکر
الکثیر وان حدیثنا بنعمة الله شکر وان السکوت عنه کفر وان الجماعة رحمة والفرقة عذاب در تفسیر وسیط
میگوید والتحدث بنعمة الله شکر قول ششم آنست که چون بنده اندیشه کند در نعمتهای خداوند تعالی و شکر بر خود واجب
بیند گوید الحمد لله این شکر نعمت بود که بجای آورده بود و قیل غیر ذالک در تفسیر سورابادی می آرد که چهار کار بود که بر بندگان
دشوار بود حق تعالی آنرا بچهار کلمه بر بنده آسان گردانید اول اقرار کردن بخداوندی وی و به بندگی خود و آفریدگاری وی مر جمیع
اشیا را دشوار بود زیرا که هر ذره از ذرات کاینات را یاد بایستی کرد و گفت این آفریدهٔ خداوند ست و خداوند خالق و آفریدگار
وی است و این معنی دشوار بود بر بندگان حق تعالی آنرا بیک کلمه بر بنده آسان گردانید و آن کلمهٔ طیبه لا اله الا الله است
که گفتن این کلمه اقرارست بوحدانیت وی و بآفریدگاری وی مر همه اشیا را دویم آنکه حق تعالی فرموده است که ولله الاسماء
الحسنی فادعوه بها یعنی مر خداوند را نامهای نیکوست بخوانید مر او را بدان نامها و حالانکه حق تعالی را چهار هزار نام است
هزار از آن خداوند داند بس و هزار از آن در لوح محفوظ ست و هزار دیگر فرشتگان دانند و بدان نامها او را خوانند و هزار دیگر
در کتابهای خداوند ست سی صد در توریت و سی صد در زبور و سی صد در انجیل و صد در قرآن نود و نه ظاهر و یکی پنهان و آن
اسم اعظم خداوند ست و در حدیث آمده است که خداوند تعالی بندگان را هزار لغت داده است یعنی بهزار زبان سخن میگویند و در
هر لغتی حق تعالی را هزار نام ست پس خداوند را هزار هزار نام باشد و بهمه این نامها خدایرا خواندن دشوار بود و بنده از آن عاجز
خداوند تعالی آنرا بیک کلمه بر بنده آسان گردانید و آن کلمهٔ الله است که چون بنده خداوند را بدین نام بخواند همچنان باشد
که خداوند را بهمه نامها خوانده باشد سیم آنکه حق تعالی بندگان را بشکر فرمود که واشکروا الله ان کنتم ایاه تعبدون و
نعمتهای الله تعالی چندانست که در تحت شمار در نمی آید که وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها پس فکر کردن همه نعمتها و
شکر بجای آوردن هر یک را دشوار بود آنرا نیز بیک کلمه بر بندگان آسان گردانید و آن کلمهٔ الحمد لله است که چون بنده
این کلمه بر زبان راند شکر همه نعمتها بجای آورده بود چهارم آنکه حق تعالی فرمود ادعونی استجب لکم بخوانید مرا تا شما را
اجابت کنم و حاجات خود را بمن عرضه کنید تا روا گردانم و بنده را در دنیا و آخرت چندان حاجت ست بخداوند که جز خدا

کسی

کسی دیگر نداند پس همه حاجتهای خود را شمردن و از خداوند درخواستن دشوار بود حق تعالی آنرا نیز بیک کلمه بر بندهٔ خود آسان گردانید و آن کلمه این است که ربنا اتنا فی الدنیا حسنة وفی الاخرة حسنة چون بنده این کلمه را بگوید همه حاجتهای دینی و دنیائی خود را از خداوند درخواسته بود پس بنده باید که در اندیشد و نعمتهای خداوند را که دربارهٔ وی مترادف و پی درپی است مشاهده کند و شکر بر خود واجب بیند تا نعمت بروی زیادت گرداند اما بسیاری از آدمیان چون خود را غرق نعمت بینند کافر نعمتی کنند چنانکه خداوند تعالی از ان حال خبر میدهد در کلام مجید خود قوله تعالی واذا انعمنا علی الانسان اعرض ونا بجانبه الآیه یعنی چون نعمت دهیم بر آدمی روی از خدمت ما بگرداند یعنی چون نعمت بر خود بسیار بیند اعراض کند و از خدمتگاری و شکرگذاری روی گردان شود و دور گرداند جانب خود را یعنی تکبر و بزرگی منشی کند و کفران نعمت آرد واذا مسه الشر و چون رسد او را بلا و محنت و مرض و نقصان مال فذو دعاء عریض پس دعا بسیار کند و در تفسیر وسیط میگوید عریض ای کثیر تفسیر کرده اند و گفته که معنی آنست که در بیخواهد از خداوند تعالی که از وی دور گرداند آن بلا و محنت را و ملول نمیشود از دعا در شدت و اعراض میکند از دعا در رضا و بعضی گفته اند این صفت آدمی کافرست اما در تفسیر جوزجانی میگوید اولی تر آن باشد که گوئیم این صفت آدمی است بر سبیل عموم یعنی هم مومن و هم کافر را متناول ست مگر آنرا که خداوند عصمت و توفیق دهد از برای ریاضت نفس وی وانکه بنده خداوند را در حال محنت میخواند پسندیده است اما چنان سزد که در حال نعمت نیز خداوند را بشکر یاد کند و مطیع و فرمان بردار باشد نه آنکه خدا را فراموش کند و کافر نعمتی و تکبر کند و آدمی بیچاره را ضعیف آفریده اند که وخلق الانسان ضعیفا نه بر بلا صبر میکند و نه بر عطا شکر هزار نعمت بداد و زبان بشکر نگشادی و چون یک بلا فرستاد در فغان و زاری افتادی شبی که خسته و بیماری خدا را میخوانی بتضرع و زاری و شبی که تندرستی پروای یاد کردن نداری چنین نباشد شرط محبت و وفاداری لاجرم حق تعالی صفت میکند اکثر بندگانرا بقلت شکرگذاری قوله تعالی وقلیل من عبادی الشکور رباعی ای هیچ نکرده شکر بر دادهٔ حق ؛ خوشنود نبود از تو فرستادهٔ حق ؛ آماده چه کردهٔ رضای حق را ؛ بیچاره سال خوردهٔ آمادهٔ حق ؛ در دنیا کدام نیکوئی ماند که نکرد و کدام بدی دید که نپوشید و بتوبه رقم عفو بر کشید همچنین در آخرت نیز عذاب نمیکند اگر بنده ایمان آرد و شکرگذاری کند قوله تعالی ما یفعل الله بعذابکم ان شکرتم وامنتم ما استفهام ست بمعنی نفی تقدیر یعنی بدرستیکه خداوند عذاب نمیکند مؤمن شاکر را ابن عباس رضی الله عنهما میگوید نمی خواهد خداوند عذاب خلق خود را اگر شما اعتراف نمائید باحسان وی و ایمان آرید برسول وی در تفسیر وسیط می آرد در آیت تقدیم و تاخیرست یعنی اگر ایمان آرید و شکرگذار باشید از برائی آنکه ایمان مقدم ست بر سایر طاعات و عبادات و نفع نرساند هیچ طاعت بدون ایمان وکان الله شاکرا علیما ای شاکرا للقلیل من اعمالکم علیما بنیاتکم و شکر از خداوند قبول یسیر و اندک ست از عمل و اعطای کثیر از ثواب و اگرچه نعمتها بسیارست چنانکه بندگان از شمار آن عاجزاند که وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها اما کل نعمتها بدو اصل باز میگردد یکی نعمت دینوی و یکی نعمت اخروی و نعمت دنیا دو نوع میباشد یکی حصول نعما و یکی دفع بلا و نعمت آخرت نیز دو می باشد یکی رستن از دوزخ و یکی رسیدن به بهشت کل نعیم دو جهانی ازین چهار قسم بیرون نمی باشد حکایت در تنبیه فقیه ابو اللیث رح می آرد که جابر بن عبد الله روایت کرد از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود

جبرئیل علیه السلام مرا خبر داد که عابدی بود در بنی اسرائیل که پانصد سال خدا را عبادت کرده بود بر سر کوهی که سی گز در سی گز بود و چهار طرف آن کوه دریا بود و از هر طرف هزار فرسخ آب تلخ بود بدعای آن عابد خداوند تعالی او را بدان مقام رسانید و در پایان آن پشته چشمه آب شیرین از برای آن بیافرید که از آن چشمه تا آب دریا یک گز بیش نبود و بر کنار چشمه درخت انار بیافرید فرمان داد تا آن درخت هر روز یکے انار بار آوردی عابد هر شبانگاه آب از آن چشمه برگرفتی و آن انار باز کردی و بران روزه کشادی و چون نماز کردی دعائی وی این بودی که بارخدایا در وقت مردن جان مرا در سجده بردار و کس را فرمان مده که مرا بخاک دفن کند تا در قیامت از سجده برخیزم خدای عز و جل دعای وی اجابت کرد و جان وی را در سجده برداشت و او همچنان در سجده است و تا قیامت در سجده خواهد بود پس جبرئیل علیه السلام گفت حق تعالی مرا دانا گردانید بآنکه او را در قیامت برانگیزاند و فرمان کند که بندۀ من به بهشت درآی بفضل من عابد گوید نخواهم مگر بطاعت خویش فرمان حضرت در رسد که ای ملائکه حساب کنید با بندۀ من نعمتی که مرا بروی است و بطاعت پانصد ساله که او را نزدیک من ست ملائکه مقابله کنند نعمت چشم بینائی زیادت آید از پانصد ساله طاعت وی فرمان آید که ای بنده باتش درآی فرشتگان او را بسوے دوزخ میکشند فریاد برآرد که یارب هم بفضل خود مرا در بهشت درآر فرمان رسد تا عابد را بحسابگاه آرند آنگاه خداوند تعالی گوید بندۀ من ترا که آفرید پس از آن که نابود بودی بنده گوید یارب تو آفریدی گوید این آفریدن من از قبل تو بود یا از رحمت من بنده گوید یارب از رحمت تو گوید ترا فرود آورد م بر سر کوه که آن کوه در میان دریا ژرف بود که بیرون آورد از میان آب تلخ آب خوش و شیرین و هر شب که بیرون آورد از آن درخت انار لطیفی بعد از آنکه انار بسال یکبار بیرون آید و نیز خواستی که جان ترا در سجده بردارم همچنان کردم که تو خواستی این همه که کرد بجای تو بنده گوید یارب تو کردی پس گوید بفضل و رحمت من به بهشت درآی عابد را به بهشت درآرند فرمان رسد که نیک بنده بودی تو در دنیا مرا بعد از آن جبرئیل ؑ گفت همه چیزها برحمت خداوندست الٰهی ما مسکینان را توفیق گذاردن شکر نعمتهای خویش ارزانی دار و برحمت و فضل خود ما را بهشت عنبر سرشت درآر

فصل چهارم در رضا بقضا

بدانکه راضی بودن بقضا الله تعالی از مقامات اولیاست و هرگاه که بنده از خداوند راضی بود این علامت آن بود که خداوند نیز از وی راضی بود و حال اهل رضا از حال همه کس خوشتر ست و حق تعالی در کلام مجید خود خبر میدهد و میفرماید رضی الله عنهم و رضوا عنه یعنی خداوند از ایشان راضی و ایشان از خداوند راضی در تفسیر وسیط میگوید یعنی خداوند از ایشان راضی بطاعت ایشان و ایشان از خداوند راضی بثواب وی ذالک الفوز العظیم آن فیروزی بزرگ ست مر ایشان را حسن میگوید آن فیروزی رسیدنست به بهشت و رستن از دوزخ **حکایت** در نزهة النواظر مے آید که بنی اسرائیل حضرت موسیٰ را گفتند از حق تعالی درخواه که چه چیز ست که رضای تو بآن مقرون ست تا بدان شتابیم موسیٰ علیه السلام گفت الٰهی میدانی که بنی اسرائیل چه میگویند ندا آمد که ای موسیٰ بنی اسرائیل را بگوی هرگاه شما از من راضی شوید در مقام عبودیت من از شما راضی شوم در جلال و ربوبیت **حکایت** نقلست که مریدی از پیر خود سوال کرد که بنده

تواند دانست که خداوند تعالی از وی راضی هست یا نی پیر گفت نی زیرا که رضای خداوند غیب ست و بر غیب کس را اطلاع نیست مرید اندیشه کرد و گفت ای شیخ تواند دانست پیر گفت چگونه داند مرید گفت بنده در دل خود نگرد چون خود را از حق راضی یابد دلیل بود بر آنکه حق از وی راضی است پیر گفت احسنت هذا عین الرضاء در بعضی از کتب آسمانی است که حق تعالی فرمود هر کس صبر نکند بر بلای من و شکر نکند بر نعمای من و راضی نشود بقضای من پس گو طلب کند خدای دیگر سوای من **حکایت** در منزهة النواظر می آرد که عروه بن زبیر را آکله در پای افتاد او را گفتند دستوری باشد تا این یک پای ببریم گفت روا باشد گفتند نزد او روے باید خورد تا بیهوش شوی و از قطع و درد تر ا آگاهی نباشد گفت شما میخواهید که مرا از مزد محروم کنید حجام آوردند تا پای از وی جدا کند او تسبیح و تهلیل میگفت و هیچ آه از وی بر نیامد فرزندی داشت در انحال که پای از بدنش جدا میکردند بر بام رفته بود تا رنج پدر نه بیند پایش خطا شد و از بام بیفتاد در حال جان بحق تسلیم کرد عروه را دوستی بود در آمد و گفت اجرك الله و اعظم اجرك گفت اگر مرا تعزیت از بهر پای میکنی فقد کان مکتوبا علی فی الازل مرد گفت ترا تعزیت از بهر فرزند میکنم که از بام افتاد و هلاک شد گفت انا لله و انا الیه راجعون تسلیما بحکمه و رضا بقضائه اگر یک عضو رفت اعضای دیگر برجاست و اگر یک فرزند رفت دیگران مانده اند له الحکم و الامر و لقضائه **حکایت** در تذکرة الاولیا می آرد که سی سال بگذشت که کسی فضیل را خندان ندید مگر آن روز که پسر وی وفات کرد او بخندید گفت سی سال شد که کسی ترا خندان ندید و امروز که روز تعزیت میخندی گفت دانستم که حق تعالی بموت وی راضی بود من نیز بر موافقت رضای حق بخندیدم بدانکه اهل تحقیق را در معنی رضا اقاویل بسیارست اینجا پانزده قول یاد کنیم در تفسیر حقایق می آرد که ابو سلیمان دارانی گفت رضا آنست که از وی بهشت نطلبی و از دوزخ باو پناه نجوئی ابوبکر طاهر میگوید رضا خروج کراهیت ست از دل بحیثیتی که نباشد آنرا فرح و سرور ابو عمر دمشقی میگوید رضا نهایت صبرست حارث میگوید رضا سکون قلب ست در تحت جریان حکم بعضی گفته اند رفع اختیارست در رسالة المنشور الخطاب میگوید رضا آنست که ترجیح نهی عطا را بر بلا و بعضی گفته اند رضا نفی معارضه است و ترک معارضه و بعضی گفته اند رضا روی آوردنست بمهالک بوجه ضاحک و بعضی گفته اند رضا شهود محنت ست بغیر منت و بعضی گفته اند رضا تسویه سرست میان حلو و مر در کتاب سلوک العارفین میگوید رضا فنای بنده است از رضای خود بمشاهده رضای حق از وی فضیل عیاض میگوید راضی کسی است که آرزو نبرد فوق منزلت وی را بعضی گفته اند الراضی الذی لا یغیره تصاریف الاحوال بردعلیه سری میگوید چون راضی نباشد از خداوند چگونه از وی رضا طلبی اباعلی قلانسی میگوید اهل رضا سه گروه اند یکی راضی بقضا قبل از نزول قضا و اینها سابقانند دویم راضی بقضا اند نزدیک نزول قضا و اینها مقتصد انند سیم راضی بقضا بعد از نزول قضا و اینها ظالمانند **حکایت** استاد ابو علی دقاق رحمه الله میگوید مردی غلامی داشت گناهی از آن غلام در وجود آمد خواجه آزرده شد این خواجه را دوستی بود غلام نزدیک وی رفت گفت گناهی کردم و خواجه از من آزرده شد چه شود اگر شفاعتی کنی آن مرد نزدیک خواجه وی آمد و شفاعت کرد خواجه از وی عفو کرد چون خبر بغلام رسید زار زار بگریست آن مرد گفت چون خواجه از تو عفو کرد چرا میگریی غلام گفت آری خواجه گناه را عفو کرد اما از من راضی نشد عفو دیگرست و رضا دیگر خبر عبدالله سلام رضی الله عنه گوید یکی از انبیای بنی اسرائیل را مکروهی رسید بخدا نالید وحی آمد بوی که چرا نالیدی و ما بر تو رقم نبوت کشیده ایم

از قضای ما مینالی ما در ازل این قضا را بر تو رانده بودیم حکم ما را تبدیل نباشد قضای ما را تغییر نی و دست ارادت خلق نبشته
لوح المحفوظ را محو نتواند کرد و نتواند خواست جز آنکه من میخواهم و قدم از دیه ارادت ما بیرون نتواند نهاد بعزت و جلال من که اگر بار دیگر
از قضای من بنالی لباس نبوت از برت بیرون کنم و باک ندارم **حکایت** ذو النون مصری میگوید در بنی اسرائیل عابدی هفت صد
سال خدای را عبادت کرده بود و پیوسته میگفتی الٰهی لا اطلب الا رضاك یعنی نخواهم جز رضای تو وحی آمد بدانیال علیه السلام
که عابد را بگوی اگر عبادت آسمانیان و زمینیان ترا باشد جای تو دوزخ ست دانیال علیه السلام عابد را از انحال خبر داد عابد شاد شد
و گفت مرحبا بحکم ربی و اهلا بقضائه آنگاه گفت ای پیغمبر خدای هفت صد سال رضای حق طلبیدم و گمان بردم که
در مملکت او کمتر از پشه ام اکنون که همه دوزخ را می شایم و رضائی وی درین ست که من بدوزخ روم من نیز رضای وی میخواهم **فرد**
گر دسته گل زما نیاید؛ هیزم همه دیگ را بشائیم وحی آمد که ای دانیال بنده مرا بگوی چون تو از من راضی شدی من نیز از تو راضی ام
بعزت و جلال من که اگر همه گناه آسمانیان و زمینیان ترا ست قلم عفو در ان همه کشیدیم و رقم دوستی در تو کشیدیم و ترا شایسته بهشت
و دیدار خود گردانیدیم **حکایت** قدوة الابدال شیخ احمد جامی قدس سره میگوید مدت سی سال درین اندیشه می بودم که حال که در جهان
خوشتر تا چنان دانستم که حال دو کس از همه خوشتر یکی آنکه مدتی در خراب روزگاری و تباه کاری بسر برده بود و از روا و ناروا هر چه
خواست کرد ناگاه توفیق رفیق بحال وی گردانیدند و کمند عنایت در گردن جان وی افگندند تا از انها همه باز آمد و او را در سلک
دوستان در آوردند و درجه اولیا کرامت کردند دوم حال اهل رضا که بهر چه حق کند راضی باشد حال این دو طایفه از حال همه
کس خوشتر ست پس ای برادر آن کن که خدا پسندد و آن پسند که خدا کند و این بالاتر ست بلکه هزار سال آن کنی که خدا پسندد چندان
نباشد که یک ساعت آن پسندی که خدا کند الٰهی بحرمت اهل رضا ما را بدان دار که رضای تو در انست و چنان دار که
بقضائی تو راضی باشیم بمنک و کرمک

فصل پنجم در اعتدال خوف و رجا

بدانکه خوف و رجا دو جناح ست سالک بهمه مقامهای محمود بقوت آن تواند رسید رجا چون زمام ست که میکشد بنده را
و خوف چون تازیانه که می تازد بنده را در تنبیه فقیه ابو اللیث رح می آرد که رسول علیه السلام فرمود بر دل هیچ بنده خوف و رجا
جمع نشود الا آنکه بدهد خداوند تعالی او را آنچه امید میدارد و ایمن کند از انچه از او بیم دارد بزرگان گفته اند خوف و رجا در راه حق
چون دو قدم ست که در راه میروی هرگاه یک قدم بنهی اگر بران قدم بایستی هرگز راه بریده نشود و بر جای بمانی و اگر یک قدم
بنهی و دیگر برداری و فرا پیشتر نهی راه زود بریده شود پس مرد را در راه حق همچنین باید رفت قدمی خوف و قدمی رجا تا راه بسلامت
بمنزل شود هرگاه که ابلیس ترا نومید کند قدم رجا پیش باید نهاد تا نومید نگردی زیرا که نومیدی از رحمت حق تعالی کفر است و
در امید نیز چندان در نباید رفت که ایمن شوی که ایمن شدن نیز کفر ست بلکه نخست قدم خوف در پیش باید نهاد چون قدم
خوف بر جای قرار گرفت قدم رجا بر باید گرفت و در پیش قدم خوف باید نهاد همچنین می باید رفت تا بمنزل توانی رسید اما بنده
را در تندرستی و جوانی در مقام خوف باید بود تا شکسته دل شود و جرات و دلیری ننماید بر معصیت زیرا که درگاه بی نیاز ست

اگر بیک نافرمانی و یا بیک بیباکی برانند نعوذ بالله بکجا روی که قبولت کنند در تفاسیر مے آرد که دران وقت که بلعم باعور آن بیحرمتی کرد و معرفت بروی زوال آمد علمای بنی اسرائیل ازان حال پرسیدند اول حساب کردند هشتاد هزار عابد بشمار در آمد که معرفت برایشان زوال آمده بود و از آشنائی به بیگانگی افتاده بودند علمای روزگار جمع شدند و خاک بر سر کردند و ماتم در گرفتند و نزدیک پیغامبر زمان خود شدند و ازان حال سوال کردند جبرئیل از حضرت رب الجلیل در رسید و گفت حق تعالی می فرماید که این خذلان از برای آن بود که ایشان سه کار میکردند ناپاکی و بی شرمی و بیحرمتی پس ثابت شد که این سه کار سبب زوال معرفت می شود ای بیچارهٔ سرگردان در بازیچهٔ دنیا تاکی بدین درگاه جرأت نمائی و دلیری کنی نمی ترسی که لباس آشنائی از برت بیرون کنند و تاج دوستی از سرت بردارند روز خوف خاتمت در پیش داری که جگرهای صدیقان از هیبت آن خون ست **نقل است** که عمر عبد العزیز در مرض موت وصیت کرد که چون بمیرم و مرا در قبر نهید و خشت بر من راست کنید در برابر روی من منفذی بگذارید و از آن جا نظر کنید اگر روے مرا بر قبله یابید خدا را شکر کنید و خویشان من جشنی کنید و اگر نعوذ بالله روی مرا از قبله بگردانند خویشان من اگر تا بقیامت تعزیت من دارند هنوز کم باشد که من که عمر عبد العزیزم چهل و دو مرده را بدست خود در گور نهادم چون نظر کردم دو کس را روی بر قبله یافتم چهل دیگر را روی از قبله گردانیده بودند **حکایت** شیخ ابوبکر وراق ترمذی را رحمه الله یکی از صالحان بخواب دید که در گورستان غمگین نشسته بود و سر بزانو نهاده گفت ای شیخ چرا اندوهگین نشسته گفت چگونه اندوهگین نباشم که درین روزگار دو هزار مرده بدین گورستان در آوردند یکی ایمان همراه نبود ای برادر باین خراب روزگاری و خدای آزاری چه دانیم تا عاقبت چه خواهد بود اگر بتقصیرات طاعت بگیرند زهی فضیحت و رسوائی ما بدان خود چه رسد که بمعاصی بگیرند **رباعی** ای فسق و فساد درد هر روزهٔ ما ٭ بی شبهت نیست آب در کوزهٔ ما ٭ بخندد روزگار می گرید عمر ٭ بر طاعت و بر نماز و بر روزهٔ ما ٭ **حکایت** یزید مزید پیوسته گریان بودی چنانکه کس رخسارهٔ وی از آب دیده خالی ندیدی پرسیدند که سبب چیست که پیوسته گریانی گفت چگونه نگریم که اگر فرمان بودی که از همه آدمیان یک کس بیش بدوزخ نخواهد رفت واجب بودی که من از گریه نیاسودمی از خوف آنکه مبادا آن کس من باشم **حکایت** در تفسیر سورابادی و غیر آن از تفاسیر مے آرد که جعفر طیار رضی الله عنه گفت با رسول علیه السلام در سفری بودم مرا تشنگی رسید رسول خدا دریافت که من تشنه ام نزدیک کوه بودیم رسول علیه السلام مرا گفت ای جعفر برین کوه برو و سلام من بکوه برسان و بگوی رسول خدا فرمود که جعفر مرا آب ده جعفر بکوه آمد و پیغام رسول علیه السلام برسانید از کوه آواز بر آمد که و علیک السلام ای رسول رسول خدا رسول خدا را از من سلام رسان و بگوی که از روزی که این آیت بتو نازل شده است که وقودها الناس والحجارة چندان گریسته ام از ترس عذاب حق که در چشمه سارهائی من یک قطرهٔ آب نمانده والا هزار جان من فدائ رسول خدا باد ای درویش کوه سنگ ست و مکلف بتکلیف شرعی نیست از ترس عذاب حق چنین میگرید من و تو بگریه سزاوار تریم که عذاب دوزخ آدمی و پری را خواهد بود که لاملان جهنم من الجنة والناس اجمعین لام طوطیه قسم ست حق تعالی بخداوندی خود قسم یاد میکند که پر گرداند دوزخ را از پریان و آدمیان و جای دیگر فرمود فریق فی الجنة و فریق فی السعیر یعنی گروهی در بهشت باشند و گروهی در دوزخ و ما نمیدانیم که از کدام گروه خواهیم بود جای آن دارد که چون نمک در آب بگدازیم و چون ارزیز در آتش ناچیز شویم از خوف حق یا خود دل آدمی چون سنگ است یا از سنگ سخت تر قوله تعالی ثم قست قلوبکم من بعد ذالک فهی

کالحجارة او اشد قسوة آیت را اگرچه سبب خاص ست اما معنی عام ست اهل عصر نبی را وان من الحجارة لما یتفجر منه الانهار یعنی بدرستیکه بعضی از سنگها آنست که جوی های آب از وی کشاده می شود و بعضی چشمهای آب از وی میگردد و بعضی می شکند و فرو دمی آید از خوف و خشیت حق که وان منها لما یشقق منه الماء وان منها لما یهبط من خشیة الله وما الله بغافل عما تعملون و خداوند غافل نیست از آنچه شما میکنید یعنی بر بدی و نیکی شما را مکافات و مجازات کنند و چون چنین خواهد بود آگاه باشید و هشیار گردید که رسول خدا علیه السلام با کمال نبوت و رسالت خود میفرماید که اگر من و عیسیٰ را بگیرند بآنچه این دو انگشت کرده هر آئینه عذاب کرده شویم بعذابی که هیچکس را از عالمیان نکرده مادر مؤمنان عایشه صدیقه رضی الله عنها میگوید روزی رسول علیه السلام بخانه من در آمد و گفت ای عایشه هیچ طعام داری آنچه حاضر بود پیش وی آوردم و من بشغل مشغول شدم چون باز آمدم رسول خدا را دیدم سر بسجده نهاده و میگفت تبت الیك و زاری میکرد گفتم یا رسول الله فداك ابی و امی این چه گریه و زاری است و تو سید انبیا و شفیع گناهگاران امتی گفت یا عایشه طعام پیش نهادم و گر دزانو بنشستم جبرئیل علیه السلام آمد و گفت یا محمدؐ بندگان چنین ننشینند هذه جلسة الجبابرة چنین که تو نشسته ایمتان نشینند اگر من نگریم که گرید و اگر من ننالم که نالد نمیدانم که خداوند با من چه خواهد کرد قوله تعالی قل ماکنت بدعا من الرسل وما ادری ما یفعل بی ولا بکم در تفسیر وسیط میگوید ای ما انا باول رسول قد بعث قبل کثیر من الرسل والبداع المبتداء یعنی نیستم من اول رسول بدرستیکه بوده اند پیش از من بسیاری دیگر از رسولان و من نمیدانم که حال من و شما در دنیا چه خواهد بود مرا بکه بمانند یا بیرون آرند از ینجا حسن میگوید یعنی نمیدانم که بمیرم یا کشته شوم و نمیدانم ای دروغ دارندگان که سنگ بارانند بر شما از آسمان یا بزمین فرو برند شما را یا چه کنند با شما از عقوبات که با امتیان پیشینه کردند این بنسبت احوال دنیاست اما بنسبت احوال آخرت معلوم بود او را که او در بهشت خواهد بود و هر که تکذیب او کند در آتش خواهد بود و از بی نیازی خداوند بوده که روزها میگریسته و شبها نماز میکرده و در دعا و زاری میگفته اعوذ بعفوك من عقابك واعوذ برضاك من سخطك واعوذ بك منك لا احصی ثناء علیك کما اثنیت علی نفسك سفیان ثوری طیب الله روحه میگوید خوف حق مشابه خوف خلق نیست از برای آنکه هر کس از چیزی بترسد از آن چیز بگریزد و هر کس از خداوند بگریزد و بترسد در خدا گریزد در حدایق دقایق میگوید خوف بر دو نوع ست خوف از خلق و آن موجب تعذیب ست و خوف از حق و آن موجب تهذیب ست حکایت نقل ست که منصور مخزمه طاقت قرآن شنیدن نداشت یک روز مرد غریبی که حال وی نمیدانست این آیت برخواند قوله تعالی یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا ونسوق المجرمین الی جهنم وردا گفت من از مجرمانم نه از متقیان یک بار دیگر برخواند آن مرد نعره بزد و جان بداد بیت نزدیکان را زیاد دست حیرانی ٭ کایشان دانند سیاست سلطانی ٭ در کیمیا میگوید صدیق اکبرؓ چون مرغی را بدیدی گفتی کاشکی من تو بودمی بوذر میگفت کاشکی من درختی بودمی عایشهؓ میگفت کاشکی مرا نام و نشان نبودی عمرؓ گاه بودی که آیتی از قرآن بشنودی بیفتادی و از هوش بیهوش شدی و چندروز مردمان بعیادت وی میرفتند یک بار بر در سرای میگذشت یکی قرآن میخواند در نماز اینجا رسیده بود از سوره والطور که ان عذاب ربك لواقع از ستور فرود آمد و خود را بدیوار باز افگند از بیطاقتی و برا بخانه بردند تا یک ماه بیمار بود و کس سبب بیماری وی نمیدانست و پیوسته دو خط سیاه بود بر دو

رخساره

رخساره مبارک وی از بسیاری که میگریست یحیی بن آدم میگوید مسکین فرزند آدم اگر از آتش دوزخ بترسد آن مقدار که از فقر می ترسد هر آینه در آید در بهشت آخر نظر کن و ببین که داود نبی علیه السلام که پیغامبر مرسل بود بیک نظر که بی قصد او بر زن اوریا افتاده او را بدان عتاب کرده تا چهل سال گریه وزاری کرده تا از آب چشم او گیاهها رسته و پس از ان آههای گرم زده که از حرارت نفس او آن گیاهها سوخته تا توبهٔ وی قبول کرده چنانکه قصهٔ خوف مهتر داود علیه السلام در تفاسیر مذکور است و در تولیبات شیخ ابو مطیع بلخی آورده که مجاهد گفت داود علیه السلام چهل روز میگریست سر نهاد بسجده تا گیاه از آب چشم او برست ندا آمد که ای داود چرا میگریی اگر گرسنه تا نانت دهم و اگر تشنه تا آبت دهم و اگر برهنه تا جامهات دهم یکی نالیدن بنالید و آهی کرد که از آتش نفس وی چوبهای که بر سقف خانه بود بسوخت پس خداوند تعالی توبه وی را قبول کرد گفت بار خدایا ذلت مرا بر کف من نقش کن تا فراموش نکنم اجابت کرد دست بهیچ طعام و شراب نبردی که نه بدیدی بگریستی و گاه بودی که قدحی از آب بوی دادندی پر نبودی از اشک وی پر شدی در احیاء العلوم می آرد از یحیی بن ابی کثیر که گفت چون داود علیه السلام خواستی که بر ذلت خود نوحه کردی هفت روز چیزی نخوردی و گرد زنان خود نگشتی پس بصحرا بیرون آمدی و سلیمان را بفرمودی تا ندا کردی که ای خلق خدای هر که خواهد که نوحهٔ داود بشنود بیاید مردمان از شهرها و مرغان از آشیانها و وحوش و سباع از بیابانها و کوهها روی بدانجا آوردی وی ابتدا کردی به ثنای خدای تعالی و خلقان فریاد میکردند آنگاه صفت بهشت و دوزخ کردی آنگاه نوحهٔ ذلت خود کردی تا خلق بسیار بمردندی از خوف و هراس آنگاه سلیمان علیه السلام بر سر وی ایستاده بودی گفتی ای پدر بس کن که خلق بسیار هلاک شدند تا یک روز از چهل هزار خلق که در مجلس حاضر بودندی هزار مرده بودند و بر اده کنیزک بود که کار ایشان آن بود که در وقت خوف او را فرا گرفتندی و نگاه داشتندی تا اعضای وی از یکدیگر نشود داود علیه السلام از برای یک ذلت چهل سال این نوع گریه وزاری می کند ای آن کسی که چهل سال بخلاف فرمان خدای را می آزاری وقت نیامد که پشیمان شوی و توبه کنی تا تو از کارهای خود فارغ آئی دیر شود تاخیر را در توبه مجال مده که گفته اند بیت تا تو زهمه سیر شوی دیر شود ؛ چون دیر شود دولت زما سیر شود ؛ در تفسیر حقایق می آرد در آیت ولمن خاف مقام ربه جنتان از ذوالنون مصری رح سوال کردند که خوف حق ترا از همه خوفها ایمن گرداند و خوف بر طاعت که مبادا نپذیرند اشد است از خوف بر معصیت که مبادا نیامرزند وقت آمد که از خواب غفلت بیدار شوی و از مستی شهوت هشیار گردی شعر

آخر ای خفته وقت بیداریست
آخر ای مست وقت هشیاریست
عمر دادی بباد و پیر شدی
نوبت گریه کم آزاریست
منزلت بیکس است کاری کن
کین همه آفت است و بیکاریست
خیز یک راه برفروز چراغ
که شب گور بس شب تاریست
گر همه عمر بوده طرار
دم آخر چه وقت طراریست

اما اینچه شنیدی مقام خوف بود تا بنده در جوانی و تندرستی است در مقام خوف بودن اولی تر است تا بر نافرمانی حق دلیری ننماید اما چون پیر گشت یا بیمار شد در مقام رجا بودن اولی تر تا شکسته دل نشود و شیطان او را نومید نکند که خداوند تعالی بس کریم است قوله تعالی یا ایها الانسان ما غرک بربک الکریم الآیه در تفسیر مکمل میگوید الکریم المتجاوز و لمن تاب در تفسیر مغنی آورده که یحیی بن معاذ میگوید که از جمله نامهای خود کریم را تخصیص کرد گوئی تلقین میکند که چون در قیامت ترا خطاب کنم که ای بنده ترا چه چیز مغرور گردانید

تا معصیت کردی گوئی خداوندا اکرم تو مرا مغرور کرد چنانکه رسول علیه السلام گفت مرآن زن را که تهمت دزدی پیش وے آوردند
فرمود اسرقت قولی لا اما در کتب عقاید میگوید که این قول ناظر بمذهب کرامیه است در تفسیر مدارک می آرد که رسول علیه السلام
چون این آیت برخواندی گفتی غره جهله عمر رضی الله عنه گفتی غره حمقه حسن بصری رح گفتی غره شیطانه فضیل عیاض رح
میگوید اگر در قیامت مرا مخاطب سازند باین خطاب گویم غرنی ستورك المرخات یعنی پردهٔ ستاری تو که در پیش گناه
من فرو گذاشتی مرا مغرور کرد که اگر باول کرت مرا رسوا کردی من در گناه دلیری نتوانستی کردن یحیی بن معاذ رازی رح میگوید که
اگر مرا خطاب کند که چه چیز ترا مغرور کرد گویم برك لی سالفا وانفا یعنی نیکوئیهائی تو با من در ماضی وحال مرا مغرور کرد که هرچند
من در بدی افزودم تو در نیکوئی افزودی و بدی من لطف و کرم از من باز نگرفتی فرد کردی تو بسی لطف و کرم در حق من ٭
دانم که دران جهان همین خواهی کرد ٭ در رساله قشیری می آرد که حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم در شب معراج از حق تعالی
درخواست که بار خدایا حساب امت من بدست من کن تا کسی بر گناه ایشان اطلاع نیابد فرمان آمد که ای محمد تو میخواہے که
دیگران بر گناه امتان تو اطلاع نیابند و من که خداوندم چنان میخواهم که تو نیز بر گناه امتان خود مطلع نشوی که اگر تو گناه ایشانرا
بدانی از ایشان بیزار شوی هرچند تو رحمت عالمیانی اما پروردگار عالمیان منم بعد از انکه رسول صلی الله علیه وسلم از معراج باز آمد
یکی از مهاجران وفات کرد جنازهٔ او را حاضر کردند رسول علیه السلام سوال کرد که قرض ندارد گفتند نی نماز بگذارد یکی دیگر از انصاریان
وفات یافت سوال کرد که قرض ندارد گفتند دو درم قرض دارد اما وجه دارد بروی نیز نماز بگذارد یکی دیگر وفات یافت سوال کرد
که قرض ندارد گفتند دو درم قرض دارد و وجه ندارد رسول علیه السلام فرمود که نماز نمی کنم بروی که در ادا تقصیر کرده شاه مردان
علی مرتضی کرم الله وجهه گفت یا رسول الله من قرض او را بر خود گرفتم که ادا کنم شما بروی نماز بگذارید رسول علیه السلام بروے
نماز کرد جبرئیل امین از حضرت رب العالمین در رسید و گفت ای محمد خدایت سلام میرساند و میفرماید که شب معراج
حساب امت میخواستی که بدست تو کنم و یکی از امتان ترا دو درم قرض بود بروی نماز نمیگذاری حساب امت چگونه بدست تو
کنم حلم ماست که تحمل بار گناه بندگان میکند بعزت من که اگر بران بنده مومن نماز نمیگذاردی من که خداوندم ششصد هزار
فرشته مقرب را میفرستادم تا بروی نماز میکردند در کیمیا می آرد که چون ابراهیم خلیل را صلوات الرحمن علیه باسمانها
می بردند مردی را دید که زنا میکردند بر ایشان دعائی بد کرد تا هلاک شدند دیگر برا دید که معصیت میکرد بروی نیز دعا کرد وحی آمد
که یا ابراهیم بگذار بندگان مرا که یکی از سه کار حاصل آید یا توبه کنند بپذیرم یا استغفار خواهند بیامرزم یا از ایشان فرزندان آید که
مرا بپرستند نشناخته که یکی از نامهای من صبور است نقل است که اعرابی از رسول علیه السلام سوال کرد که یا رسول الله فردائی
قیامت حساب خلایق که کند فرمود که حق تعالی گفت بخود فرمود که آری اعرابی بخندید رسول علیه السلام فرمود که بخندیدی
ای اعرابی گفت آری که کریم چون دست یابد عفو کند و چون حساب کند مسامحت کند رسول علیه السلام فرمود که راست
میگوئی که هیچ کریم نیست از خدائی کریم تر پس فرمود که این اعرابی فقیه است در مشارق الانوار می آرد که این حدیث رسول علیه
السلام فرمود که فردای قیامت چون تحیر خلق بنهایت رسد و روی خلاصی نی منادی از زیر عرش ندا کند که ای امتان محمد حق
تعالی میفرماید که آنچه میان من و شما بود که خصومت بندگان دران میان نبود همه را بخشیدم و قلم عفو در کشیدم ماند خصومتے که

میان شماست نیز یک دیگر را بحل کنید و همه در بهشت درآئید همه بیکبار خروش برآرند که خداوندا یکدیگر را بحل کردیم و بخشیدیم و خوشنود گشتیم پس فرمان شود تا دستهائی یکدیگر بگیرند و در بهشت درآیند **حکایت** در تذکرة الاولیا می آرد که سلطان ابراهیم ادهم رح گفت شبی در طواف کعبه جائی بودم و باران می آمد حلقهٔ کعبه گرفتم و گفتم خداوندا مرا نگاهدار تا از من گناه نیاید آوازی شنیدم که ای ابراهیم تو عصمت میطلبی و همه بندگان همین میطلبند اگر همه را از گناه نگاهدارم فضل و رحمت خود بر که آشکارا کنم در تفاسیر می آرد که در رجا سه مقام ست مرتبهٔ ظالمان و مقتصدان و سابقان اما ظالمان امید وارند بعفو وی و می ترسند از اخذ وی و مقتصدان امید وارند بفضل وی و می ترسند از عدل وی و سابقان امید وارند بوصل وی و می ترسند از هجر وی **حکایت** امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه یکی از اولاد خود را گفت ای فرزند در خوف چنان باش که اگر حسنات اهل زمین تو داشته باشی بترسی که مبادا از تو قبول نکنند و در رجا چنان باشی که اگر سیآت اهل زمین تو کرده باشی امید داری که بیامرزند **نکته** اهل تحقیق میگویند هر کس بشناسد عدل خداوندرا بترسد از عذاب وی و هر کس بشناسد فضل خداوندرا امید دارد ثواب وی را و هر کس بشناسد کرم خداوندرا گمان نیکو داشته باشد بوی و هر کس بشناسد کفایت خداوندرا توکل وی بر خداوند باشد و هر که بشناسد لطف خداوندرا ببرد از ما سوائی وی و هر که بشناسد وسعت رحمت خداوندرا امید خود منقطع گرداند از غیر خداوند و بپیوندد امید خود بخداوند و چون رجائی وی بخداوند درست شود بخدمت غیر وی مشغول نشود و روی بغیر وی نیارد و عمل از برای غیر وی نکند و چون بنده چنین کند درآید در امان خدای عزوجل **حکایت** فضیل عیاض رح در عرفات استاده بود و در ان قوم نظر میکرد و آن زاری و گریهٔ ایشان میدید بگریست و روی سوی آسمان کرد و گفت الهی اگر همه این قوم بدرگاه مخلوقی روند و از وی یک دانگ سوال کنند ایشان را نومید باز نگرداند اگر همه عاصیان را رحمت کنی در خزانهٔ کرم تو کم از یک دانگ باشد هاتفی آواز داد که یا فضیل قد غفرنا لك وغفرنا هم بحسن ظنك **حکایت** در روزگار رسول علیه السلام جوانی بود که روزگار به بیهوده بباد داده بود و در گناه و بیباکی بر خود گشاده پدری داشت صالح او را پند دادی پند پدر کار نه بستی و نصیحت قبول نکردی جوان را اجل نزدیک رسید از دار دنیا بیرون خواست شد پدر و مادر و قرابتان از وی بیزار شدند جوان بیچاره روی بدیوار کرد و گفت الهی تو کسان بی کسانی و چاره کنندهٔ بیچارگانی مادر و پدر و قرابتان از من بیزار شدند الهی گناه من درگاه عزت ترا زیان ندارد و این بندهٔ مفلس جز تو کسی ندارد و مفلسان را جز از تو خریداری نیست الهی تبت الیك و جان بحق تسلیم کرد چون او را در خاک نهادند همان شب پدر او را در خواب دید که در بهشت میخرامد حلهٔ سعادت در بر و تاج کرامت بر سر و بر سریر عزت نشسته حورای عینا و غلمان پیش او صف زده گفت ای فرزند ترا طاعتی و عبادتی نبود این درجه بچه یافتی گفت چون شما از من بیزار شدید امید از شما برگرفتم و اعتماد بر کرم او کردم ملک تعالی فرمان داد که ای بنده اگر همه از تو بیزار شدند و از همه نومید گشتی از رحمت من نومید مشو که ارحم الراحمین منم مرا این کرامت داد الهی دریاهای رحمت تو موج میزند **مثنوی**

اگر آلایش خلق گنه‌کار | بدان دریا فرو شوئی بیکبار
نگردد تیره آن دریا زمانی | ولی روشن شود کار جهانی

رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود اگر شما گناه نکردید خداوند تعالی شما را ببردی و خلق دیگر بیافریدی تا گناه کردی پس از وی آمرزش خواستی پس ایشان را بیامرزیدی که وی غفور و رحیم ست در کتب حدیث و در کیمیا نیز می آرد که رسول صلی الله علیه وسلم

فرمود که حق تعالی چندان رحمت اظهار کند در قیامت که هرگز بدل کس نگذشته باشد تا بجائی که ابلیس گردن برافرازد در امید رحمت و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی را صد رحمت ست نود و نه نهاده قیامت را و یک رحمت بیش اظهار نکرده درین عالم همه دلها بدان یک رحمت رحیم باشد تا رحمت مادر بر فرزند و ستور بر بچه همه ازان یک رحمت ست روز قیامت این یک رحمت با آن نود و نه جمع کند و بر خلق بگسترانند هر رحمتی چند طباق آسمان و زمین و اندران روز هیچکس هلاک نشود مگر آنکه اندر ازل هالک بود و نیز فرمود که یکی را از امت من حاضر کنند روز قیامت بر سر خلایق و نود و نه سجل بوی دهند هر یکی چندانکه چشم بکشد درازی وی باشد همه گناهان وی گویند ازین همه هیچ ازکار میکنی و فرشتگان در نوشتن این بر تو هیچ ظلم کرده اند گوید نے یا رب گوید هیچ عذری داری گوید نے یا رب دل بر دوزخ بنهد فرمان آید که ترا حسنه است و بر تو ظلم نکنم پس رقعه بیاورند و بر و عرض کنند در انجا نبشته اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله بنده گوید این رقعه با این همه سجلات کجا کفایت کند گوید بر تو ظلم نکنیم آن همه سجلات در یک پله نهند و آن رقعه در پلهٔ دیگر همه را از جای برگیرد و از همه گران تر آید زیرا که هیچ چیز در مقابل توحید خدای تعالی نباید و مثل این اخبار بسیارست و کسیکه خوف بر وی غالب بود این شفای وی است کسیکه غفلت بر وی غالب بود باید که بداند که با این همه اخبار معلوم ست که بعضی از مؤمنان در دوزخ خواهند بود و باشد که آخر کس آن بود که پس از هفت هزار سال بیرون آید پس بنده باید که راه احتیاط گزیند و هرچه تواند جهد کند تا آن کس وی نباشد بلکه همه لذات دنیا باید گذاشت تا یک شب در دوزخ نباید بود جای آن باشد تا بهفت هزار سال چه رسد خوف و رجا معتدل باید چنانکه عمر رضی الله عنه گفت که اگر منادی فردا کند که هیچکس در بهشت نخواهد رفت مگر یک کس گمان برم که آن من باشم و اگر گوید هیچکس در دوزخ نخواهد شد مگر یک کس گمان برم که آن من باشم آلهی ختم عمر ما بر کلمهٔ توحید کن و همه را از دوزخ سوزان برهان و به بهشت جاودان برسان بفضلک و کرمک

فصل ششم در توکل بدل در سرا و ضرا

بدانکه توکل از جملهٔ مقامات مقربانست و درجهٔ وی بزرگ ست و خداوند تعالی همه را بتوکل فرمود و آنرا شرط ایمان گردانید قوله تعالی و علی الله فتوکلوا ان کنتم مؤمنین و خداوند تعالی متوکلان را دوست میدارد قوله تعالی ان الله یحب المتوکلین و هر کس که توکل بر خداوند کند خداوند او را بسنده است قوله تعالی و من یتوکل علی الله فهو حسبه و فرمود که خداوند بسنده است بندهٔ خود را قوله تعالی الیس الله بکاف عبده در کیمیا می آرد و در تفاسیر نیز مذکورست که چون خلیل را علیه السلام در منجنیق نهادند و بآتش انداختند گفت حسبی الله و نعم الوکیل در هوا جبرئیل بوی رسید گفت ترا هیچ حاجتی هست گفت بتو نه گفت بدو که داری بگوی تا برسانم گفت دوست می بیند و میداند به پیغام حاجت نیست تا وفا کرده باشد بدین که گفت حسبی الله و بدین سبب حق تعالی آن حضرت را علیه السلام بوفا صفت کرد قوله تعالی و ابراهیم الذی وفی چو اعتماد بر کرم وی کرد لاجرم خطاب رسید بآتش که یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم در تفسیر معالم التنزیل می آرد که در ظاهر خطاب با نار نمرود بود و در باطن با نار شوق و محبت که در کانون دل خلیل بود دران وقت آن آتش

خواست که شعله برآرد خطاب رسید که ای آتش در دل ابراهیم سرد و سالم باش بر ابراهیم اگر این خطاب نرسیدی جائی آن بودی
که ابراهیم علیه السلام بسوختی لطیفه از خلیل علیه السلام سوال کردند که چگونه بود که آتش نمرود ترا گزند نرسانید گفت زیرا که من یاقوت
کان خلتم یاقوت را آتش زیان ندارد یا خود چنین گوییم که خلیل علیه السلام سوخته آتش شوق و محبت بود مصرع کس سوخته را دوباره
بریان نکند رباعی عشق راهواره آماده منم ؛ دل بدست عاشقی داده منم ؛ آتش اندر سوخته افتد همی ؛ سوخته در آتش افتاده منم ؛
پس هر که بلیه پیش آید وا اقتدا بخلیل خدا کند از دل پاک و گوید حسبی الله و نعم الوکیل همچنانکه خلیل را از آتش بی گزند گردانیدند
آن بنده را نیز از آن واقعه سالم بیرون آرند در شرح اوزنجانی آورده است من کان له هم او غم فقال عشر مرات حسبی
الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم اذهب الله همه و کان له عدل رقاب من ولد اسمعیل
و معناه و در حدیث دیگر فرموده در معنی توکل که اگر شما توکل کنید بر خدا و بحق توکل وی روزی شما بشما رساند چنانکه بمرغان میرساند
که بامداد از آشیانهای خود گرسنه بپرند و شبانگاه سیر آیند حکایت هرم ابن حیان مر اویس قرنی را رحمهما الله گفت کجا فرمائی که مقام
کنم گفت بشام گفت آنجا معاش چگونه بود اویس گفت اف لهذه القلوب قد خالطها الشك فلا تنفعها الموعظة
وحی آمد بداود علیه السلام که ای داود هیچ بنده نیست که از میان همه دست در من زند که آسمان و زمین بکید و مکر با وی برخیزند او را از آن چه نقصان که من وی را
از آن فرج دهم در کیمیا می آرد که ابو حفص حداد رح پیر جنید بود و از متوکلان بود گفت بیست سال توکل پنهان داشتم هر روز دیناری
کسب کردمی که یک قیراط از آن بگرمابه نشدی بلکه همه را بصدقه بدادمی جنید در حضور وی در توکل سخن نگفتی و گفتی شرم دارم که در
حضور وی در توکل سخن گوییم که آن مقام وی است حکایت رابعه رحمة الله علیها در توکل بدرجه بود که گفت اگر آسمان روئین
شود و زمین آهنین گردد و از آسمان یک قطره باران نیاید و از زمین یک گیاه نروید و از مشرق تا مغرب همه عیال من باشند
بعزت و جلال وی که بخاطرم در نیاید که من با اینها چه خواهم کرد زیرا که او رزق همه را بر خود گرفته است و در کلام مجید خود فرموده و ما من دابة
فی الارض الا علی الله رزقها نقل ست که عابدی متوکل در مسجدی بود امام مسجد چند بار گفت تو چیزی نداری اگر کسب کنی
فاضلتر باشد عابد گفت درین همسایگی جهودی هر روز دو نان مرا ضمان کرده است که بمن میرساند گفت اگر چنین است اکنون
شاید اگر کسب نکنی گفت ای جوانمرد اگر تو باری امامی نکنی اولی تر که ضمان جهود نزدیک تو از ضمان حق تعالی قوی تر است چون توکل
درست شد ادخار زیان ندارد تا اگر عیال قوت یک ساله بنهد توکل وی باطل نشود مگر که بدان یاد کند و رسول علیه السلام برای
عیال و ضعف دل ایشان یک ساله بنهادی و از برای خود از بامداد تا شبانگاه نگاه نداشتی و اگر نگاه داشتی توکل وی را زیان نداشتی
که بودن آن در دست وی و در دست دیگری نزد وی هر دو یکی بودی لیکن خلق را این بیاموخت بر درجه ضعف ایشان قصه
در آثار می آید که موسی کلیم را اجل نزدیک رسید فرمان آمد که ای موسی اهل بیت خود را وداع کن موسی علیه السلام بحکم فرمان
ایشان را وداع کرد فرزند خورد سالی داشت او را بر کنار خود نشانده بود در خاطر وی این معنی خطور کرد که تا حال این کودک
بعد از من چه شود فرمان آمد که ای موسی بکنار دریا حاضر شو موسی علیه السلام فرمان بجای آورد خطاب رسید که ای موسی
عصای خود بر دریا زن عصا بر دریا زد آب دریا گشاده گشت و سنگ دریا ظاهر شد موسی علیه السلام نظر کرد سنگی دید بغایت
و روی هیچ درز و شگاف نبود از آن صخره صمائی بود فرمان رسید که ای موسی اشارت بسوی این سنگ کن اشارت بسنگ کرد

درحال شگافته شد موسی علیه السلام نظر کرد کرمکی دید ضعیف و نابینا و بیدست و پا برگ سبز و تازه در دهان خطاب رسید که
که ای موسی ماایم آن خداوند و آن رزاق که کرمک ضعیف نابینای بیدست و پا را در دریا در دل سنگ خارا روزی او را تر و تازه
بدو میرسانیم تو می ترسی که دو دست زاده خود را ضایع مانیم رحمت ما فرزند ترا بالاتر و بهتر از شفقت تو است صدق الله خیر
الرازقین و هو ارحم الراحمین **حکایت** ابراهیم ادهم از رهبانی پرسید که قوت از کجا میخوری گفت از و پرس که بیفرستد
که این علم نزدیک من نیست **نکته** شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس سره فرمود که چهار سخن از چهار کتاب خداوند اختیار کرده اند
کار بستن را از توریت موسی من قنع شبع هر کس قناعت کرد سیر شد **شعر** قناعت را بسنجیدند مردان ٭ فزون تر آمد
از ملک سلیمان ٭ و از انجیل عیسی من اعتزل سلم هر که از خلق عزلت گرفت سلامت یافت **رباعی** گر شهره شوی بدهر
شر الناسی ٭ ور گوشه نشین شوی همه وسواسی ٭ زان به نبود که خضر و گر الیاسی ٭ کس نشناسد ترا و کس نشناسی ٭ و از زبور داود
علیه السلام من صمت نجا هر کس خاموش شد نجات یافت **بیت** ز خاموشی است بر دست شهان باز ٭ که بلبل در قفس
ماند ز آواز ٭ و از فرقان محمد علیه السلام و من یتوکل علی الله فهو حسبه هر کس توکل کند بر خداوند و کار خود بدو باز گذارد
و اعتماد بر حضرت او کند خداوند او را بسنده است **فرد** کار خود را بخداوند جهان باز گذار ٭ که بسنده است ترا در دو جهان
یاری او ٭ در بعضی از کتب آسمانی آمده است که من که خداوندم از بندگان عمل فردا می طلبم و ایشان از من روزی فردا میطلبند
در تفسیر حقایق می آرد که مردی نزدیک شبلی آمد و از کثرت عیال شکایت کرد شیخ فرمود باز گرد بخانه خود هر که را دانی که روزی
او بر خداوند نیست او را از نزد خود بران و نیز در تفسیر حقایق می آرد که ابوبکر راضی از دراج روایت کرد که گفت توکل مقرون است
با ایمان و توکل هر آدمی بر قدر ایمان اوست پس هر کس توکل میخواهد برودی با دحفظ ایمان دی با قامت نفس بر احکام
خداوند شاه شجاع کرمانی رح میگوید توکل سکون دل است در موجود و مفقود در مشارق الانوار می آید قال النبی علیه
السلام یدخل الجنة اقوام افئدتهم مثل افئدة الطیر یعنی گروهی در بهشت در آیند که دلهای ایشان مانند دلهای
مرغان باشد یعنی در دلهای ایشان غم روزی نباشد و توکل ایشان بر خداوند باشد عز و جل یا دلهای ایشان پاک باشد از
غل و غش و حسد و کینه مسلمانان و از همه اخلاق بد همچنانکه دلهای مرغان پاک است در منزهة النواظر المفرح للخواطر
می آرد که چون این آیت نازل شد که و من یتوکل علی الله فهو حسبه در مدینه رسول علیه السلام مرد سقائی بود چون
این آیت بشنید آلات سقائی بفروخت و بیامد در مسجد معتکف نشست بر سبیل توکل و گفت هر کرا خدای تعالی کفایت کننده
بود او را بخلق چه حاجت باشد سه روز در مسجد بنشست چیزی نیافت ابلیس وسوسه آغاز کرد و گفت سقائی میکردی و بار خود
از مردم برخواسته بودی اکنون خود را محتاج کردی و سه روز بر آمد و کسی ترا مراعات نکرد این وسوسه در دل آن مرد کار نکرد و
گفت وعده خداوند حق است و بر توکل استقامت نمود ملک تعالی فرشته را امر کرد تا چون او در خواب شد یک جام شراب از جوی
سلسبیل بیاورد و در حلق آن مرد ریخت بعد از آن آن مرد چند سال دیگر زنده بود که او را نه بطعام و نه بشراب حاجت افتاد
چون بدر مرگ رسید خویشان او بر بالین او بنشستند گفتند این مرد سالهاست تا طعام و شراب نیافته و این وقت آدمی را
از آب چاره نیست خواستند که او را آب دهند جبرئیل علیه السلام نزد رسول صلی الله علیه وسلم آمد و گفت ای رسول خدا

خویشان او را بگوی تا او را رنجه ندارند او توکل بر ما کرد ما او را شربتی دادیم که تا در دنیا بود او را بطعام و شراب حاجت نبود بدر مرگ او را همچنان سیراب داریم و همچنان در گور درآریم و در قیامت او را سیراب برانگیزانیم و سیراب در بهشت درآریم و دیدار خود او را نمائیم حکایت سفیان ثوری و سلطان ابراهیم ادهم رحمهما الله هر دو یک جا حاضر بودند و هر دو روزه دار بودند پیش از نماز شام ایشان را طعام فتوح آمد ابراهیم ادهم برداشت و بدرویشان داد سفیان گفت یا ابن ادهم انك تحتاج الی قلیل من العلم چون وقت روزه کشادن شد مردی بیامد خوان آراسته در پیش ایشان بنهاد ابراهیم گفت یا سفیان انك تحتاج الی قلیل من الیقین و در توکل سخن بسیارست این کتاب احتمال آن نکند الهی بحرمت متوکلان خود ما را توکل و یقین صادق درین کرامت فرمای

فصل هفتم در صله رحم و مواسات با اقربا

در صحیح بخاری می آید بروایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه وسلم که فرمود من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلیصل رحمه یعنی هر کس ایمان دارد بخداوند و بروز قیامت پس گو نگهدار د صله رحم را و بپیوندد با خویشان خود در صحیح می آید بروایت مطعم از رسول علیه السلام که فرمود لا یدخل الجنة قاطع یعنی در نیاید در بهشت کسی که قاطع باشد در جرح سفر السعادت و شرح لمعات مشارق می آرد که قاطع دو ست قاطع طریق و قاطع رحم و درین حدیث مراد قاطع رحم ست یعنی در نیاید در بهشت کسیکه از خویشان خود ببرد و در حدیث دیگر فرمود هر کرا بسرور می آرد اینکه او را عمر دراز دهند و عیش خوش کو صله رحم نگاه دارد در تفسیر می آرد درین آیت قوله تعالی یمحوا الله ما یشاء ویثبت از ضحاک مفسر که گفت چون مرد رحم پیوسته دارد و از عمر او سه روز بیش نمانده باشد خداوند تعالی عمرش را بسی سال رساند و اگر رحم بریده دارد و از عمر او سی سال مانده باشد بسه روز باز آرد در تنبیه میگوید که ابن عمر رضی الله عنهما گفت هر کس از خداوند تعالی بترسد و رحم پیوسته دارد عمرش دراز گردد و مالش زیادت شود و اهلش دوستان شوند و رسول علیه السلام فرمود از خداوند بترسید و رحم پیوسته دارید که در دنیا شما را برکت بود و در آخرت مغفرت انس بن مالک رضی الله عنه گفت سه گروه را روز قیامت در سایه عرش جای دهند اول کسیکه رحم پیوسته دارد دوم زنیکه شوهرش مرده باشد و مال نگذاشته باشد و فرزندان خورد سال ازوی مانده باشند آن زن ایشان را نگاه دارد تا خداوند ایشان را بی نیاز گرداند سیوم آنکه طعام می سازد تا یتیمان را سیر کند و رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود که بهترین خانها خانه است که در وی یتیمی بود و با وی نیکوئی کنند و بدترین خانها خانه باشد که در انجا یتیمی بود و با وی جفا کنند حکایت سعد بن جبیر از عایشه رضی الله عنها روایت میکند که گفت قیامت را بخواب دیدیم و دیدم که اعمال بندگان وزن میکردند اعمال زنی را در کفه میزان نهادند بر کوه احد زیادت آمد ندا آمد که این زن ذافرة العدویه است از خواب بیدار شدم و او را طلب کردم در طواف بود گفتند ام المؤمنین ترا میخواند گفت از طواف فارغ شوم بیایم چون فارغ شد بیامد عایشه گفت چه عمل کردی که بر کوه احد زیادت آمد گفت هرگز هیچ سایل بدر خانه من نیامد که او را نومید باز گردانیده باشم و دیگر هیچ طعام پیش ننهادم الا آنکه یتیمی را با خود قرین کردم سیوم هرگز موذن بانگ نماز نگفتی الا همچنانکه او گفتی من با او بگفتمی آنگاه نماز بکردمی عایشه رضی الله عنها گفت بخوت و من فعل مثل ما فعلت بخا و رب الکعبة حکایت از شیخ ابوسعید ابوالخیر رحمه الله سوال کردند که راه بخداوند چندست فرمود که بعدد ذرات کائنات راه است

بخداوند اما من یک راه میدانم که از همه راهها آسان تر و نزدیک ترست بخداوند و آن نفع رسانید نست آری هیچ راه بنده چنین نزود برضای حق نرسد که ازین راه و ما هر چه یافتیم ازین راه یافته ایم و این راه اختیار کردیم و همه را بدین راه وصیت کردم و میکنیم هم شیخ گفت اگر بنده عبادت ثقلین بیارد در مقابل آن نیفتد که راحتی بکسی رساند شعر خدا را بران بنده بخشایش ست ؛ که خلق از وجودش در آسایش ست ؛ قال النبی علیه السلام خیر الناس من ینفع الناس وشر الناس من یضر الناس حکایت از خواجه محمد بن حکیم ترمذی رح سوال کردند وقیل سئل ابو القاسم حکیم که کدام گناه است که در وی خوف زوال ایمان بیشترست گفت سه گناه است اول شکر نا گفتن بر یافت نعمت ایمان دویم نا ترسیدن از زوال ایمان سیم آزار اهل ایمان و بدانکه رنجانیدن یک مسلمان بناحق هفتاد بار از روی وبال بالاترست از ویران کردن خانه کعبه بفتوی حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم شعر مکن تا توانی دل خلق ریش ؛ دگر میکنی میکنی بیخ خویش ؛ و مشتری آزردن مسلمانان از برای حرص دوستی دنیا و حرص مال و امل و آز است در کیمیاست که سمیط بن عجلان گفت همه شکم تو بدستی در بدستی بیش نیست چرا باید که ترا بدوزخ برد حکمت یکی از حکما میگوید هر چه از دنیا بتو دهند او را پیش از تو کسی داشته باشد و پس از تو دیگری خواهد داشت تو بران چه دل نهی که نصیب تو از همه دنیا چاشتی و شامی بیش نیست برای این مقدار خویشتن را هلاک مکن و از دنیا بحکم روزه فرا گیر تا در آخرت بگشائی که سرمایه دنیا هواست و سود وی هاویه است نعوذ بالله منها نکته یحیی بن معاذ راضی رح میگوید دو مصیبت ست مال دار را بوقت مرگ که هیچکس را این نیست یکی آنکه مال همه از وے فرا ستانند دویم آنکه وی را بگیرند و بهمه بپرسند خوشا حال درویشان که ازین دو مصیبت رسته اند و ترک تکلف و قطع تعلق کرده اند عالی همتان که سر همت ایشان بکونین فرو دنمی آید و از دوست جز دوست نمیخواهند عیسی روح الله را گفتند که آخر خویشتن را جامه کنی چه شود گفت کهنه دیگران مرا کفایت بود در کیمیا می آرد که یک روز عیسی را علیه السلام باران و برق و رعد بگرفت میدوید تا جای جوید خیمهٔ دید آنجا شد زنی را دید از آنجا بگریخت غاری دید آنجا شد شیری دید در آنجا بود دیگر بگریخت گفت بار خدایا هر چه را بیافریدی و برا آرامگاهی است مگر پسر مریم را وحی آمد بوی که ای عیسی آرامگاه تو مستقر رحمت ماست یعنی بهشت و در بهشت صد حور را جفت تو خواهیم کرد که همه را بید قدرت خود آفریده ام و چهار هزار سال عروس تو خواهد بود هر روزی چند عمر دنیا و منادی را بفرمایم تا ندا کند که کجا اند زاهدان همه بعرس عیسی در آیند فائده عیسی را گفتند علیه السلام ما را چیزی بیاموز که ما را خدای تعالی بدان دوست گیرد گفت دنیا را دشمن گیرید تا خداوند تعالی شما را دوست گیرد پس دنیا را باهل وی بگذار که کار آخرت ابدی دار داز دنیا و از آخرت کسی بهره برداشت که دنیا باهل وی گذاشت رباعی ز دنیا و ز عقبی بهره او برد ؛ که دنیا را بدنیا دار بسپرد ؛ تکلف گر نباشد خوش توان زیست ؛ تعلق گر نباشد خوش توان مرد ؛ اگر ترا بدنیا مشغول نکرد شکر کن که خداوند را بفراغ دل میتوانی پرستید که یکی تسبیح درویش به از همهٔ مال دنیا است زیرا که این فانے است و آن باقی و رسول علیه السلام فرمود یک تسبیح که درویش بگوید و توانگر همان تسبیح را بگوید و هزار درم دیگر صدقه دهد بثواب درویش نرسد و تحمید و تهلیل را همین فرمود در کیمیا می آرد که سلیمان علیه السلام روزی میشد در موکبی عظیم و مرغان هوا و دیو و پری همه در خدمت وی می شدند بعابدی از عباد بنی اسرائیل بگذشت گفت یا ابن داؤد خدای تعالی ترا عظیم مملکت

داده است گفت یک تسبیح در صحیفهٔ مومنی بهتر از هرچه فراپیش داود داده اند که آن تسبیح بماند واین ملکت نماند مثنوی

خنک آنکه برد انش وداد رفت	باآخر ندیدی که بر باد رفت	سریر سلیمان علیه السلام	نه بر باد رفتی سحر گاه وشام

پس اگر از نعمت دنیا ترا نصیبی داده اند باوروبیشان احسان کن وباخویشان مواسات کن ودر باب ایشان از جفا کردن وسماوات اگر مردی برادر را برادر پندار واز فرمان پدر بدر مرو وعم عم خود خور واز حال خال غافل مباش وسایر خویشان را خوش دار تا باری قرین حال ورفیق روزگار تو گردد وعیش صافی وعمر دراز یابی وبهبه نواختها واکرامها برسی حکایت یحیی بن سلیمان گفت بمکه بودم مرد خراسانی پارسائی بود مردمان نزد وی امانتها نهادندی مردی نزدیک وی آمد وده هزار دینار امانت نهاد ودر رفت چون مرد بمکه باز آمد خراسانی مرده بود واز اهل او پرسید گفتند ندانیم از فقهای مکه سوال کرد گفتند امید داریم که خراسانی اهل بهشت بود چون سه یک از شب گذرد بیا نیمه بسر چاه زمزم برو وسر بدانجا فرو کن واو را بخوان وبگوی امانت مرا چه کردی همچنین تا سه شب بخوان آن مرد سه شب بخواند جواب نیافت باز پیش فقها آمد گفتند انا لله ترسیم که او اهل دوزخ بود ودر یمن وادی بود که آنرا برهوت گویند ودران وادی چاهی است سر بدانجا فرو کن واو را بخوان چون نیمه از شب گذشته باشد آن مرد بر سر آن چاه رفت او را بخواند جواب داد وگفت مال تو در فلان جایگاه است برادر پرسید که چه چیز ترا اینجا فرود آورد آواز آمد که مرا در خراسان قرابتان بودند واز ایشان بریده بودم خداوند مرا بدان بگرفت وبدین چاه فرود آورد آن مرد بیامد واهل او را خبر داد آنجا که گفته بود بکندند مال خود را یافت وبرگرفت تا بدانی که صلهٔ رحم نگاه داشتن سبب رستگاریست وقطع رحم موجب گرفتاری

الهی از هر عمل که موجب گرفتاری ما باشد ما را نگاه دار وآنچه سبب رستگاری ما باشد ما را کرامت فرمای

فصل هشتم در اخلاص

بدانکه بی اخلاص همه رنجها ضایع ست زیراکه خلایق را نفرموده اند مگر بعبادت باخلاص قوله تعالی وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین ورسول علیه السلام فرمود الاخلاص فان العبد لا ینجو الا بالاخلاص یعنی بر شما باد که اخلاص را دراعمال لازم گیرید بدرستیکه بنده خلاص ورستگار نگردد مگر باخلاص ودر حدیث دیگر فرمود که چون روز قیامت شود اخلاص وشرک را بیارند حق تعالی بفرماید مر اخلاص را انطلق انت واهلك الی الجنة ویقول للشرك انطلق انت واهلك الی النار در تفسیر مدارک می آرد درین آیت قوله تعالی یاعبادی الذین امنوا ان ارضی واسعة فایای فاعبدون یعنی ای بندگان ایمان دار من زمین من فراخ ست پس مرا پرستید یعنی اگر شما در زمینی باشید که دران زمین خدا را باخلاص نتوانید عبادت کرد بروید ازان زمین بسوی زمینی که دران زمین خدا را عبادت باخلاص توانید کرد ای درویش میدان که عمر بس کوتاه است وبازگشت شما بسوی الله است که کل نفس ذائقة الموت ثم الینا ترجعون حکایت درویشی سوال کرد از شیخ شبلی که کسی خفته ماند در خواب راه وی رفته آید شبلی گفت اگر در سایهٔ اخلاص خفته باشد عین خوابش صدر منزلگاه بود معروف کرخی خود را تازیانه زدی وگفتی یا نفس اخلصی وتخلصی ورسول علیه السلام میگوید که حق تعالی فرمود که اخلاص سریست از اسرار من ودیعت می نهم او را در دل آن کس که دوست میدارم از بندگان خود اما تفسیر اخلاص بعضی از بزرگان گفته اند

اخلاص آنست که بپوشی حسنات خود را همچنانکه می پوشی سیآت خود را وبعضی گفته اند اخلاص آنست که شیطان اطلاع نیابد بروی تا باطل نکند او را و فرشته اطلاع یابد تا بنویسد آنرا وقیل غیر ذالك بدانکه اخلاص آنست که کاری از بهر خدای تعالی کنند واینکس را مخلص گویند وریا آن باشد که بمردمان نماید وبآن کار آبروی از مردمان خواهد واین کس را مرائی گویند واین در تنبیه الغافلین ست **حکایت** شیخ علی که مصاحب سهل بن عبدالله تستری بود گفت روزی بزاویه سهل در آمدم ماری عظیم دیدم هراسی عظیم بر من غالب شد از زاویه بیرون آمدم شیخ را دیدم گفت مترس که مارا گاهی باوی انسی هست بعد از ان مرا گفت می آئی تا بنماز جمعه رویم گفتم از اینجا تا جامع مسجد مسافتی راه است وقت احتمال رسیدن نکند گفت دست در دست من نه دست در دست وی نهادم ودروان شدیم پیش از خطبه مرا بجامع رسانید چون نماز بگذاردیم وبیرون آمدیم برگذرگاه بایستاد و مردمان میگذشتند شیخ بتعجب در ایشان نگاه میکرد ومیگفت لا اله الا الله آنگه گفت اهل لا اله الا الله کثیر والخاصون منهم قلیل **خبر** رسول علیه السلام فرمود فردای قیامت بنده را بیارند وجریده اعمال او را عرض کنند بر مثال کوههای دنیا بر جریده اعمال وی طاعت باشد ملائکه گویند الهی این بنده طاعت بسیار دارد سزای وی بهشت ست ندا آید که ای ملایکه شما را بر باطن احوال واعمال وی اطلاع نیست آنگاه فرمان آید که ای بنده نماز کردی تا ترا گویند مرد متعبد ست ومن از نماز تو بی نیازم وزکوة دادی تا گویند فلان مرد جوانمرد ست ومن از مال تو بی نیازم همچنین اعمال بنده یک یک عرض میکنند وبروی رد میکنند تا در صحیفه وی هیچ طاعت نماند آنگاه ندا آید که ای فرشتگان من بنده مرا طاعت بود اما با طاعت اخلاص نبود وطاعت بی اخلاص نزد ما قدر ندارد انا الله لا اله الا انا الا لله الدین الخالص **حکایت** شیخ ابوسعید رحمه الله جماعتی لوند واوباش را دید که کلان تر خود را بر سر دست می برند پرسید که این کیست گفتند این امیر مقامیرانست ازو پرسید که این بچه یافتی گفت بپاک باختن وبراست باختن شیخ را وقت خوش شد نعره زد وگفت راست باز و پاک باز وامیر باش در منهاج العابدین می آرد که الریاء ارادة نفع الدنیا بعمل الآخرة یعنی ریا خواستن نفع دنیاست بعمل آخرة والعیاذ بالله منها **شعر** نماز ریائی بنائی نیرزد * چه نانی کز آن تنخوانی نیرزد * قتاده میگوید چون بنده ریا کند حق تعالی گوید نگاه کنید به بنده من که چگونه استهزا میکند ابو امامه مردی را دید که در مسجد میگریست در سجود گفت چون تو که بودی اگر این در مسجد میکنی در خانه کردی امیر المومنین علی کرم الله وجهه میگوید مرائی را سه نشانه است چون تنها بود کاهل بود وچون مردمان را بیند بنشاط بود وچون بروی ثنا گویند بر عمل در افزاید وچون نکوهند کمتر کند بدان که ترا در قیامت در سه دیوان حساب خواهند کرد دیوان اول دیوان لم ست ودرین دیوان از لمیت پرسند که این کار چرا کردی واین لقمه چرا خوردی با تمامت افعال واقوال وحرکات وسکنات اگر از عهده جواب بیرون آمدی وازین جمله هیچ بهوا نبوده ازین دیوان خلاص یافتی دیوان دویم کیف ست ودرین دیوان از علم پرسند که این کار بعلم کردی یا بجهل با تمامی افعال واقوال اگر بر وقف علم بوده است ازین دیوان نیز خلاص یافتی دیوان سیم لمن ست ودرین دیوان مناقشه عظیم کنند واز اخلاص پرسند که این اعمال واقوال خالص از بهر خدای بوده یا مکدر بسمعت وریا بوده اگر در دیوان اخلاص حساب بازدادی خلاص کلی یافتی والا العیاذ بالله طاعات وعبادات بی اخلاص هباء منثورا باشد **مثنوی** هر آن کو در عمل اخلاص دارد * مقام اندر حریم خاص دارد * عزیزانی که ذکر خاص گویند * خلاص خویش در اخلاص جویند * **حکایت** ذوالنون مصری رح میگوید که علامت اخلاص سه چیز ست

بر

یکی آنکه بدرح شاد نشوی دوم آنکه از نکوهش غم نخوری سیم آنکه مزد طاعت بدنیا نخواهی الٰهی همه را در عمل اخلاص
روزی کن واز دوزخ خلاص ده بفضل خود

فصل نهم در حسن خلق با خلق

در صحیح ابوعیسی ترمذی رحمه الله می آید بروایت ابوعبدالرحمن بن معاذ جبل وابوذر رضی الله عنهم از رسول خدا صلی الله علیه وسلم که فرمود اتق الله حیث ماکنت واتبع السیئة الحسنة تمحها وخالق الناس بخلق حسن یعنی بترس از خداوند هرجا که باشی بمتسک بتقوی کن و پرهیزگاری را شعار خود ساز زیرا که تقوی جامع کل مقامات ست وازپس بدی نیکوئی کن تا محو کند آن بدی ترا یعنی ازپس گناه توبه کن تا آن هنگام که گناه تو آمرزیده شود وقیل غیر ذالك وخلق نیکو کن با مردمان که خلق نیکو از خصال انبیاست وحق تعالی بخلق نیکو منت نهاد بر حبیب خود که وانك لعلی خلق عظیم در حدایق الحقایق می آرد که خلق نیکو دو نوع ست یکی با خداوند ویکی با بندگان وی اما آنچه با حق ست ترک خلاف ست وآنچه با خلق ست حسن انصاف است وترک انتصاف از رسول علیه السلام سوال کردند از خلق نیکو فرمود که حسن خلق آنست که عطا دهی آنرا که ترا محروم کند وبه پیوندی بآنکه از تو ببرد وعفو کنی از کسے که بر تو ظلم کند حضرت شاه مردان علی بن ابی طالب کرم الله وجهه گفت مر فرزند خود حسن را رضی الله عنه که حسن خلق در سه چیز ست در اجتناب از حرام وطلب حلال و توسع بر عیال وبعضی گفته اند که حسن خلق آنست که از حق اعراض نکنی در سرا وضرا یعنی در حال توانگری و درویشی و دشواری وآسانی از حق روے گردان نشوی وهمچنانکه در حال نعمت از خداوند راضی وخوشنودی در حال محنت نیز همچنان باشی اگر عافیت دهد شکر کنی واگر بلا فرستد صبر کنی وشکایت نکنی از بلا بسوی کسی که آنگاه از خداوند شکایت کرده باشی واهل تحقیق گفته اند که از بدی خُلق تست بدی خُلق دیگران دیدن واگر خلق تو نیکو بود تو مشغول نگردی ببدی خلق دیگران **حکایت** در نزهة النواظر میگوید که امیر المومنین علی کرم الله وجهه غلام خود را بخواند جواب نداد بار دویم وسیم بخواند نیز جواب نداد برخاست وبیامد غلام را خفته دید گفت بخواندم آواز من نشنیدی گفت یا امیر المومنین سه بار بخواندی گفت پس چرا جواب ندادی گفت از آنکه اعتماد داشتم بر خلق شما گفت ای غلام انت حر لوجه الله تعالی **حکایت** در تذکرة الاولیا می آرد که سلطان العارفین ابویزید بسطامے قدس سره پیوسته در گورستان گشتی یک شب اتفاق چنان افتاد که بایزید بیرفت جوانی از معروفان ولایت مے آمد بربطی بر دست داشت و میزد بایزید گفت لاحول ولا قوة الا بالله جوان بربط بر سر بایزید زد بربط بشکست بایزید بزاویه باز آمد یکی از مریدان را بخواند وگفت بربطی بچند دهند بهای آن معلوم کرد ودر خرقه بست وقدری حلوا با آن یار کرد وبدان جوان فرستاد وگفت جوان را بگوی که بایزید میگوید دوش آن بربط بر سر ما زدی وبربط بشکست این محقر در بهای آن صرف کن وعوض باز خر واین حلوا بخور تا غصه شکستن آن از دل تو برود جوان چون خبر یافت بیامد واز بایزید عذر خواست وتوبه کرد وچند جوان دیگر با او توبه کردند وآن از برکات آن یک خلق نیکو بود که بکار داشت **حکمت** فرزند لقمان از پدر پرسید که کدام خصلت در مردم نیکوتر گفت دین پاک گفت چون دو خصلت بود گفت دین ومال گفت چون سه خصلت بود گفت

دین و مال و حیا گفت چون چهار خصلت بود گفت دین و مال و حیا و خلق نیکو گفت چون پنج خصلت باشد گفت دین و مال و حیا و خلق نیکو و سخا گفت چون شش بود گفت ای پسر هر کرا خدای تعالی این پنج خصلت نیکو داد فهو مومن تقی وعند الله ولی ومن الشیطان بری گفت ای پدر کدام خصلت ست در آدمی بتر گفت کفر بخداوند گفت چون دو باشد گفت کفر و کبر گفت چون سه باشد گفت کفر و کبر و قلت شکر گفت چون چهار باشد گفت کفر و کبر و قلت شکر و بخل گفت چون پنج باشد گفت کفر و کبر و قلت شکر و بخل و خلق بد گفت چون شش باشد گفت ای پسر هر کرا این پنج خصلت در وی جمع شد فهو منافق شقی ومن الله بری خبر ابو امام باهلی رضی الله عنه روایت میکند از رسول علیه السلام که فرمود انا زعیم ببیت فی وسط الجنة لمن ترك الكذب وان كان مازحا وببیت فی اعلاء الجنة لمن حسن خلقه یعنی من ضامنم خانه را در میانه بهشت از برای کسیکه ترک دروغ کند و اگرچه مزاح کننده باشد در ان و ضامنم خانه را در اعلاء بهشت از برای کسی که خلق خود نیکو کند و در حدیث دیگر فرمود البر حسن الخلق یعنی تمام نیکوئی اخلاق نیکوست اما مزاح مباح است و شرط خوی نیکوست بشرطی که بعادت پیشه نگیرد و جز حق نگوید که مزاح بسیار روزگار ضایع کند و خنده بسیار آورد و دل از خنده بسیار سیاه شود و هیبت و وقار ببرد و باشد که از وی وحشت خیزد و رسول صلی الله علیه وسلم گفت من مزاح کنم اما جز حق نگویم و در همه عمر از رسول علیه السلام دو سه کلمه مزاح بیش نقل نکرده اند یکی از ان پیره زنی را گفت عجوزه در بهشت نشود آن پیره زن بگریست گفت ای زن دل مشغول مدار که اول با جوانی برند آنگاه به بهشت برند قوله تعالی انا انشأناهن انشاء فجعلناهن ابكارا عربا و زنی دیگر را گفت شوی من ترا میخواند گفت شوی تو آنست که در چشم وی سفیدی ست گفت نه شوهر مرا چشم سفید نیست گفت هیچکس نیست که در چشم وی سفیدی نیست و زنی دیگر گفت مرا بر شتر نشان گفت ترا بر بچه شتر نشانم گفت نخواهم که مرا بیندازد گفت هیچ شتر نبود که نه بچه شتر باشد و کودکی بود مر طلحه را ابو عمیر نام گنجشکی داشت بمرد وی میگریست رسول علیه السلام وی را بدید گفت یا ابا عمیر ما فعل النغیر نغیر بچه گنجشک بود یعنی چه کرد و چون شد کار نغیر و بیشتر این مزاحها با زنان و کودکان بود و از برای خوشدلی ایشان را تا از هیبت وی نفور نشوند و با زنان خود همچنان طیبت عادت داشت خوشدلی ایشان را عایشه رضی الله عنها میگوید سوده در نزدیک من آمد و من از شیر چیزی پخته بودم گفتم بخور گفت نخواهم گفتم اگر نخوری پاره در روی تو مالم گفت نخورم دست فرا کردم و پاره در روی وی مالیدم رسول علیه السلام در میان ما نشسته بود زانوی مبارک خود فرا داشت تا وی راه یابد که مرا مکافات کند وی نیز در روی من مالید و رسول علیه السلام بخندید حکایت ضحاک بن سفیان مردی بود بغایت زشت با رسول علیه السلام نشسته بود گفت یا رسول الله مرا دو زنست نیکوتر ازین عایشه اگر خواهی یکی را طلاق دهم تا بخواهی و این طیبت میگفت چنانکه عایشه میشنید عایشه گفت ایشان نیکوتر اند یا تو گفت من و رسول علیه السلام از پرسیدن عایشه بخندید که آن مرد سخت زشت بود و این پیش از ان بود که آیت حجاب زنان فرود آمده بود و رسول علیه السلام صهیب را گفت خرما میخوری و چشم درد میکند گفت بدیگر جانب دهن میخورم رسول علیه السلام بخندید و نعیمان انصاری مزاح بسیار کردی و وی را عادت بود که هرگاه در مدینه نوباوه آوردندی پیش رسول علیه السلام آوردی و گفتی هدیه است آنگاه چون آن کس بها خواستی وی را نزد رسول

علیه السلام آوردی و گفتی ایشان خورده اند طلب کن رسول علیه السلام بخندیدی و بها بدادی پس رسول علیه السلام گفتی چرا آوردی گفتی سیم نداشتم و نخواستم که کسے دیگر خورد جز تو چکنم مثل این مطایبت کردن گاه گاه سنت ست و لعادت گرفتن روا نیست الهی دلها ئی ما را با خلاق نیکو آراسته دار و از اخلاق بد نگاهدار

فصل دهم در اخلاق رسول ما علیه السلام

بدانکه حق تعالی امنت نهاد بر حبیب خود بدادن خلق نیکو مرویرا و فرمود وانك لعلی خلق عظیم یعنی بدرستیکه تو بر خلق عظیم آفریده شده یا محمد در تفسیر وسیط می آرد بروایت عطا از ابن عباس رضی الله عنه فی قوله تعالی وانك لعلی خلق عظیم بر دین عظیم لمن اخلاق دینا الیس حد احب الی ولا ارضی عندی منه عکرمه گوید از ابن عباس رض که گفت مراد از خلق عظیم قرآن ست معنی آنست که انك علی الخلق الذی امر الله به فی القرآن در حدایق الحقایق می آرد که درین آیت مراد از خلق عظیم سرست با حق و خلق نیکو با خلق راوی روایت میکند که بیشتر مردمان که بر دین اسلام در آمدند از سبب خلق رسول ع بود

قطعه مصطفی را هزار معجزه بود | که بهر دم همی نمود مقیم
بهترین هزار معجزه اش | ادب نیک بود و خلق عظیم

در کیمیا می آرد بروایت ابو سعید خدری رضی الله عنه از رسول علیه السلام که ستور را علف دادی و اشتر ببستی و خانه برفتی و گوسفند بدوشیدی و نعل بدوختی و جامه پاره بر دادی و با خادم خود طعام خوردی و چون خادم مانده شدی از دست آس کشیدن یاری کردی و از بازار چیزی خریدی در گوشه ازار بخانه بردی و بر درویش و توانگر و خورد و بزرگ ابتدا بسلام کردی و دست فرا ایشان دادی میان بنده و آزاد سیاه و سفید برین فرق نکردی و جامهٔ شب و روز هر دو یکی داشتی و هر پوشیده خاک آلوده که ویرا بدعوت خواندی برفتی و هر چه پیش وی آوردندی اگرچه اندک بودی حقیر نداشتی طعام شب با مدادرا نه بگذاشتی طعام روز شب را ننهادی نیکو خوی و کریم طبع بودی نیکو معاشرت بود کشاده روی بود کشاده لب بودی بی خنده و اندوهگین بود بے ترش روی و متواضع بود بی مذلت با هیبت بود بی درشتی و سخی بود بی اسراف رحیم بود بر همگنان یکدل بود و همیشه سر در پیش افگنده داشتی و با هیچکس طمع نداشتی پس هر که سعادت خواهد اقتدا بوی باید کرد و ازین بود که خداوند تعالی بروے ثنا گفت در کلام مجید خود وانك لعلی خلق عظیم صلوات الله وسلامه علیه در صحاح مصابیح می آرد که انس بن مالک گفت ده سال خدمت رسول علیه السلام کردم هرگز مرا اُف نگفت و نفرمود که از برای چه چنان کردی و چنین نکردی و نیز در مصابیح می آرد که انس بن مالک گفت که رسول خدا احسن آدمیان بود بخلق روزی مرا بکاری فرستاد بر زبان من رفت که والله نروم و در نفس من این بود که بروم از برای آن چیز که مرا فرموده بود بیرون آمدم تا بگذشتم بر کودکان و حالانکه ایشان بازی میکردند در بازار و رسول علیه السلام از پس من می آمد نظر کردم بسوی وی بخندید پس گفت یا انس رض رفتی آنجا که ترا فرمودم گفتم آری میروم یا رسول الله ابو هریره رضی الله عنه روایت میکند که رسول علیه السلام را گفتند دعا کن یا رسول الله بر مشرکان فرمود که انی لم ابعث لعانا وانما بعثت رحمة قوله تعالی وما ارسلناك الا رحمة للعالمین ابو سعید خدری رضی الله عنه میگوید رسول خدا صلی الله علیه وسلم اشد بود از روی حیا از دختر بکر که حیا شان وی باشد انس رضی الله عنه میگوید که رسول صلی الله علیه وسلم چون مصافحه

کردی با کسی نکشیدی دست خود را از دست وی تا آن کس دست خود نکشیدی و روی خود از وی نگردانیدی تا آن کس روی
خود نگردانیدی و چون با کسی بنشستی زانوی خود بر بنا وردی از برای تعظیم همنشین خود جابر بن سمره روایت میکند که رسول علیه السلام
کثیر الصمت بود یعنی سخن نگفتی الا از برای حاجتی یا بجواب سایلی یا از برای تعلیم طالبی پس معلوم شد که سکوت از مالا یعنی
از اهم مهمات ست اقتدا برسول خدا صلی الله علیه وسلم کن ونیز جابر گفت در کلام رسول علیه السلام ترتیل وترسیل بود یعنی سخن
رسول علیه السلام واضح وروشن بود ومفهوم بود در غایت فصاحت انس بن مالک رضی الله عنه روایت میکند که رسول
علیه السلام بیمار را بپرسیدی واز پس جنازه برفتی و دعوت مملوک را اجابت کردی و بر دراز گوش سوار شدی و رسول را علیه
السلام در روز خیبر دیدم بر حماری سوار که زمام وی از لیف بود یعنی مهار وی انس بن مالک روایت میکند که چون رسول علیه
السلام نماز بامداد بگذاردی خادمان مدینه آبدا نها که پر آب کرده بودی پیش وی آوردندی تا رسول علیه السلام دست مبارک درانجا
فرو بردی از جهت تبرک را و رسول علیه السلام دست مبارک دریک یک فرو بردی اگرچه سرما بودی وهم انس میگوید که اگر
کنیزکی از کنیزکان اهل مدینه دست رسول علیه السلام بگرفتی و رسول الله را از برای مهمی بردی وحاجتی که او را بودے رسول
علیه السلام با وی برفتی تا آنجاکه وی خواستی در مشارق ومصابیح می آرد بروایت انس که زنی بود که در عقل وی نقصان بود
گفت یا رسول الله مرا بسوی تو حاجتی است رسول علیه السلام فرمود یا ام فلان انظری ای السلک شئت حتی
اقضی لک حاجتک فخلا معها فی بعض الطرق حتی فرغت من حاجتها وآن چنان بود که در مدینه اکثر سرایها
وحجرها خورد بود که اگر خلا جای دروی میساختند بوی بد میرسید کوچهای پیش بسته در راه گذر ها است کرده بودند تا مردم آنجا
بقضای حاجت میرفتند وآن کوچها بر ممر مردم می بود تا روزی آن زن بدین مهم بیرون آمده بود رسول علیه السلام را بدید گفت
یا رسول الله تنگ کوچه را از برای من پناه کن رسول علیه السلام فرمود یا ام فلان کدام کوچه را میخواهی تا از برای تو پناه کنم آن
ضعیفه کوچه اختیار کرد رسول علیه السلام پشت مبارک بآن کوچه کرد وآن زن را پناه کرد تا او از حاجت خود فارغ شد جابر میگوید
هیچکس از رسول علیه السلام چیزی نطلبید از دنیا که رسول علیه السلام گفته باشد نی انس بن مالک روایت می کند که
با رسول علیه السلام میرفتم و رسول علیه السلام برد نجرانی پوشیده بود نجران شهریست از شهرهای یمن اعرابی ردائے
رسول علیه السلام را چنان از پس وی بکشید که نشان حاشیه برد بر گردن مبارک وی ظاهر شد رسول علیه السلام باز نگریست
آن اعرابی چیزی طلب کرد از زکوة رسول علیه السلام بخندید و بفرمود تا او را عطا دادند مطلوب وی در تتمة المظهر میگوید درین
اشارتست بدانکه مهتر قوم را تحمل ایذای ایشان باید کرد تا اقتدا برسول علیه السلام کرده باشند زیراکه احتمال در نفس امر حسن ست
وازاحکام احسن در زاد المقوین می آرد که پیره زنی بود در همسایگی رسول علیه السلام دختر کے داشت نزدیک رسول
علیه السلام فرستاد که بگوی که مادر من درخواست میکند و میگوید که چندان جامه ندارم که با وی نماز توانم کرد مرا جامه فرستد
که با وی نماز توانم کرد رسول را علیه السلام هیچ جامه حاضر نبود بغیر از جامه که پوشیده داشت پیراهن بکشید و بآن ضعیفه فرستاد
چون وقت نماز شد بمسجد نتوانست رفت واز جماعت باز ماند یاران گفتند رسول علیه السلام چندان سخاوت می نماید که خود
برهنه می ماند و بنماز جماعت بیرون نمی تواند آمدن حق تعالی این آیت فرستاد قوله تعالی ولا تجعل یدک مغلولة الی

عنقك ولا تبسطها كل البسط فتقعد ملوما محسورا مضمون آیت آنست والله اعلم که حق تعالی اول رسول خود را از بخل منع کرد و فرمود که ای محمد بخیل مباش که هیچ بکس ندهی و سخاوت نیز چندان مکن که ملامت کرده و حسرت زده نشینی بفوت نماز بجماعت یعنی حد وسط در سخاوت نگاهدار القصه چون یاران نماز بگذاردند امیر المومنین علی کرم الله وجهه نزد رسول علیه السلام در آمد و گفت یا رسول الله هشت درم قرض گرفته ام که در نفقه صرف کنم چهار درم ازین تو بگیر و پیراهن از برائے خود بخر رسول علیه السلام به بازار در آمد و بدو درم پیراهن از برای خود بخرید و دو درم دیگر در دست داشت که در نفقه خرج کند در راه نابینائی دید که نشسته بود و میگفت کیست که از برای رضای حق تعالی و بامید حلهای بهشتی مرا پیراهن دهد رسول علیه السلام آن پیراهن بوی داد پیراهن به نابینا رسید بوی عطر شنود دانست که پیراهن رسول علیه السلام ست زیرا که هر جامه که رسول علیه السلام یک ساعت پوشیدی تا رقعه ازان جامه مانده بودی بوی عطر از وی نرفتی نابینا دعا کرد و گفت الهی بحرمت این پیراهن چشم مرا بینا گردان در حال دو چشم وی بینا شد و در قدم رسول علیه السلام افتاد رسول علیه السلام با خود گفت مرا به پیراهن یکدرم باید ساخت یکدرم را بداد و پیراهن خرید و در پوشید و یک درم دیگر در دست داشت میخواست که در نفقه خرج کند ناگاه در راه کنیزکی را دید میگریست پرسید که ای کنیزک ترا چه چیز گریانید گفت خواجه جهود دارم یکدرم بمن داده بود که به نیم درم شیشه خرم و به نیم درم دیگر روغن شیشه از دست من بیفتاد روغن و شیشه هر دو ضایع شد رسول علیه السلام آن درم بوی داد تا روغن و شیشه خرید کنیزک گفت دیر ست که تا از خانه بیرون آمده ام می ترسم که خواجه جهود مرا ادب کند رسول علیه السلام گفت من با تو بیایم و شفاعت کنم بدر خانه جهود آمد و در بزد جهود بیرون آمد حضرت مصطفی را صلی الله وسلم دید جهود حیران شد رسول علیه السلام قصه بادی بگفت و شفاعت کرد جهود در قدم مبارک وے افتاد و گفت یا رسول الله این کنیزک را آزاد کردم اسلام عرضه کن تا مسلمان شوم رسول علیه السلام اسلام عرضه کرد جهود مسلمان شد بخانه در آمد و اهل بیت خود را ازین حال خبر داد جمله مسلمان گشتند و این معنی از برکت خلق نیکوی حضرت مصطفیٰ بود علیه السلام پس ای برادر باید که در خلق نیکو اقتدا بحضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم کنی بلکه تخلق باخلاق الله تعالی کنی چنانکه رسول علیه السلام فرمود تخلقوا باخلاق الله یعنی تخلق باخلاق حق تعالی کنید یعنی خداوند بصفت ستاری موصوف ست شما نیز عیب برادر مسلمان را بپوشید خداوند عفو کننده گناه بندگانست شما نیز از مسلمانان درگذارید خداوند کریم و رحیم ست شما نیز کرم و رحمت را شعار خود سازید و همچنین در سایر اخلاق حمیده جمالی تخلق باخلاق حق کنید **حکایت** شیخ ابو سعید قدس سره میگوید جنایت بندگان را عذر جمال و نوال خداوند خواهد بود در عفو تو اظهار خداوندی وست و در عقوبت تو اظهار جرم تو پس معلوم شد که اخلاق نیکوی رسول علیه السلام بسیار بوده است امت را نیز برسول خود اقتدا باید کرد تا رستگاری یابند و بشفاعت وی برسند و رسول علیه السلام در دعای خود گفتی و ما مسکینان همان گوئیم که او گفت اقتدا برسول علیه السلام اللهم انی اسألك الصحة والعافية والامانة وحسن الخلق والرضاء بالقدر برحمتك یا ارحم الراحمین

فصل یازدهم در چیزهائی که رسول علیه السلام بآن مخصوص بوده از میان امت خود

در کتاب مستوعب از تالیف امام ابو عبدالله محمد بن عبدالله حسین ابن احمد بن قاسم بن ادریس الشافعی رح در مذهب امام حنبل و
عالم مفضل ابو عبدالله احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی رحمه الله یک فصل می آرد در چیزهای که رسول علیه السلام با آن مخصوص بوده
است از میان امت خود و آنرا چهار قسم گردانیده واجبات و محظورات و مباحات و کرامات اما واجبات و آن پنج ست
سواک و وتر و اضحیه بر ظاهر اخبار و مخیر گردانیدن زنان خود میان اقامت با وی و یا مفارقت از وی و قیام شب بعد از آن
منسوخ کردانرا باین آیت قوله تعالی و من اللیل فتهجد به نافلة لك بعضی میگویند نسخ کرد فرضیت او را باین آیت و وی
باقی گذاشت وجوب را بر وی و معنی نافلة لك ای زیادة علیك فی عملك این بود واجبات خمسه رسول علیه السلام
و بعضی شش گفته اند و ششم انکار کردن منکر بود مطلقا چون بدیدی آنرا و بر غیر وی فرض ست در حال دون حال اما محظورات
و آن نه خصلت ست اول گفتن شعر دویم تعلیم وی قوله تعالی و ما علمناه الشعر و ما ینبغی له سیم کتاب چهارم رمز پنجم
اشارت بچشم ششم آنکه چون سلاح حرب در پوشیدی جایز بودی او را که نکشیدی آنرا تا ملاقی شدی با دشمن هفتم آنکه حرام بود بر وی صدقات
مفروضات هشتم حرایر اهل کتاب یعنی زنان جهودان و ترسا که آزاد باشند رسول علیه السلام را روا نبود نکاح کردن ایشان
نهم نکاح کنیزکان اما مباحات آن دوازده چیز ست اول وصال در صوم و گرفتن آب از تشنه و آنکه اولی بود بمومنان از نفسهای
ایشان قوله تعالی النبی اولی بالمومنین من انفسهم و آنکه واجب بود بر هر فرد از افراد مومنان که نگاه دارند او را بمال خود و
نفس خود و حلال کرده شد از برای وی غنایم و گردانیده شد از برای وی صفی از مغنم یعنی آنچه خالص تر و نیکوتر بودی از غنایم
و جایز بود مر او را نکاح کردن زنان آن مقدار که او را بایستی بدون عدد معین و مباح بود مر او را عقد نکاح بلفظ هبه و بغیر ولی
و بدون مهر اما کرامات و آن نه بود اول آنکه گردانید زمین را از برای وی مسجد و هیچکس را پیش از وی این کرامت نبود همه زمین
را جای سجده و نماز وی و امتان وی گردانید تا هر کجا نماز گذارند روا بود و امتان دیگر را نماز جز در مسجد روا نبودی دویم خاک را
از برای وی قایم مقام آب گردانید و از برای امت وی تا اگر آب نیابند بخاک تیمم کنند و نماز گذارند و این از کرامت رسول علیه
السلام بود که حق تعالی این را خاصه امت وی گردانید و هیچ امت را این کرامت نبوده است سیم زوجات وی را امهات مومنان
گردانید یعنی در تحریم نکاح تا هیچکس را روا نباشد که بعد از وی یکی از زوجات وی را بنکاح خود در آورد چهارم آنکه زوجات وی
در دنیا زوجات وی باشند و در آخرت هم پنجم آنکه حق تعالی او را بکافه همه آدمیان فرستاد که و ما ارسلناك الا كافة
للناس بشیرا و نذیرا و هر پیغامبر که بوده بقومی مخصوص بوده اند ششم آنکه جمیع انبیا در معجزات خود مساوی بوده اند و او
منفرد ست بقرآن که غیر وی را با وی مشارکت نیست در آن از برای آنکه معجزات انبیاء دیگر منقطع شد بوفات ایشان و معجزه وی
باقی ماند تا قیام قیامت هفتم آنکه نصرت کرده شد برعب هشتم آنکه چشم وی در خواب شدا ما هرگز خواب بدل مبارک وی گذر
نمیکرد زیرا که دل مبارک وی را آب حیات معرفت سرشته بود نهم آنکه از پس خود میدید همچنانکه از پیش خود میدید شعر

فان فضل رسول الله لیس له ۔ حد فیعرب عنه ناطق بفم
منزه عن شریك فی محاسنه ۔ فجوهر الحسن فیه غیر منقسم

این بود مخصوصات نبی صلوات الله و سلامه علیه اما کارهای که حضرت صلی الله علیه و سلم نکرد و امت را بدان فرمود پنج ست
اول ختنه کردن که امت را بدان فرمود زیرا که او ختنه کرده آمده تا کس را نظر بر عورت وی نیفتد دویم خدمت پدر و مادر که امت را

بدان

بدان فرمود زیراکہ پدر و مادر وی وفات کردہ بودند در حال صغر وی و از برائی آنکہ ہمہ عالمیان از آسمان و زمین مامورند بطاعت وی و او بطاعت کس مامور نبود سیم آنکہ بانگ نماز نگفت وامت را بدان فرمود زیراکہ اگر بانگ نماز گفتی اجابت وی بر ہمہ آدمیان واجب شدی چہارم آنکہ قرض نداد وامت را بدان فرمود زیراکہ ہر کس را ہر چہ داد بخشیدہ داد چنانکہ در مصابیح می آرد بروایت جابر رضی اللہ عنہ کہ ہیچ سائل از رسول علیہ السلام چیزی نخواست کہ رسول علیہ السلام گفتہ باشد کہ لا وقل مرفی الاخلاق پنجم آنکہ بعد از خواب طہارت نکردی و نماز گذاردی وامت را بطہارت کردن فرمود بعد از خواب زیراکہ خواب بدل مبارک وسے گذر نکردی لقولہ علیہ السلام عینی تنامان ولا ینام قلبی صدق رسول اللہ قطعہ آنچہ فرمود مصطفیٰ و نکرد ٭ پنج کارست برادرم دریاب ٭ ختنہ و بر والدین واذان ٭ قرض دادن طہارت از پس خواب ٭ الٰہی بحرمت مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم مارا شفاعت وی برسان

فصل دوازدہم در معجزات نبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

بدانکہ رسول ما را صلی اللہ علیہ وسلم چہل معجزہ خاصہ بودہ است کہ ہیچ یک را از انبیا این معجزہ نبودہ است بستہ ازان در نفس وی است وبست در غیر وی اما معجزات کہ در نفس وی بودہ است اول معجزہ جسد وی آن بود کہ ہرگز سایہ وی بر زمین نیفتادی و معجزہ سر وی آن بود کہ ہرگاہ در آفتاب رفتی ابر بیامدی و برزبر سر وی بر مثال سایہ بانی بایستادی و سایہ داری کردی اما معجزہ چشم وی آن بود کہ میدید از پس خود ہمچنانکہ میدید از پیش خود اما معجزہ بینی وی آن بود کہ بیافت بوی فرشتگان را تا ہرگاہ کہ جبرئیل نازل خواستی شد رسول علیہ السلام بوی وی بیافتی و ساختہ و آمادہ بنشستی بفراغ دل از برای نزول وحی اما معجزہ لبان وی آن بود کہ ہرگاہ کہ لب بجنبانیدی قرص آفتاب و ماہ بخندیدی اما معجزہ دندان وی آن بود کہ روشنی داد عایشہ را رضی اللہ عنہا تا بیافت در تاریکی شب سوزن خود را و آن چنان بود کہ سوزن از دست عایشہ بیفتاد در شب و خانہ تاریک بود رسول علیہ السلام تبسم کرد دندان مبارک وی بنمود عایشہ رضی اللہ عنہا بنور آن سوزن را بیافت اما معجزہ گوش وی آن بود کہ از دور می شنید و در خواب می شنید ہمچنانکہ در بیداری می شنید اما معجزہ دل وی آن بود کہ خواب بدل مبارک وی ہرگز گذر نکردی کما قال علیہ السلام تنام عینی ولا ینام قلبی اما معجزہ پشت وی آن بود کہ مہر نبوت بر وی بود مانند جوز کہی و بر وی نقطہا بود و در شیب کتف راست وی بود و در یک روایت میگویند بر وی نوشتہ بود کہ لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ اما معجزہ سینہ وی آن بود کہ در شب دعوت پریان بازگشت عبداللہ مسعود رضی اللہ عنہ با وی بود ردا از سینہ مبارک خود بکشاد نور میداد سینہ وی مانند شب چہاردہ در تاریکی شب دران نور میرفتند اما معجزہ دست وی آن بود کہ شب ہجرت از مکہ بمدینہ اشارت کرد بدست خود بسوی کافران وگفت شاہت الوجوہ حق تعالی چشمہای کافران را نابینا گردانید تا ہیچ یک از ایشان او را ندیدند اما معجزہ پای وی آن بود کہ روزی ایستادہ بود بر کوہ ثبیر کوہ بجنبید رسول علیہ السلام فرمود ساکن باش یا ثبیر گفت یا رسول اللہ جنبیدن من از ہیبت قدم تست اما معجزہ انگشتان وی آن بود کہ اشارت کرد بسوی کعبہ نوری از انگشتان وی ظاہر شد کہ کعبہ روشن شد اما معجزہ پوست وی آن بود کہ ہر جامہ کہ در پوشیدی تا یک شنبہ

ازان جامه مانده بودی بوی عطر ازان نرفتی اما معجزهٔ استخوان وی آن بود که عایشه رضی الله عنها ناخن مبارک وی باز گرد
ناگاه همه لؤلؤ شد رسول علیه السلام گفت یا عایشه این از کجا آوردی گفت از ناخنان شما یا رسول الله رسول علیه السلام
تبسم کرد و فرمود الّتی نفسی کلها در و لؤلؤ اما معجزهٔ شکم وی آن بود که زمین بخود فرو بردی حدث ویرا تا کس آنرا ندیدی اما معجزهٔ
لحیهٔ وی آن بود که ابو بکر صدیق رضی الله عنه دو موی از محاسن وی نگاه داشته بود در خانهٔ خود شبی آواز قرآن خواندن شنید
بخوبترین آوازی ابو بکر آواز می شنید و هیچکس را نمی دید بر اثر آواز می آمد تا نزد آن دو موی رسید از انجا آواز قرأت شنید رسول
را علیه السلام از ان حال خبر داد فرمود که یا ابا بکر تو ندانستی که فرشتگان بودند که جمع شده بودند نزد موی من و قرآن میخواندند اما معجزه
جبین وی آن بود که عرق جبین خود بر خار انداخت در حال گل گشت و عرق او را در بوهای خوش می انداختند از برای زیادتی
بوی خوش را اما معجزهٔ ریق وی آن بود که ریق خود در چشم علی بن ابو طالب انداخت چشم وی چنان شد که فرسنگهای دور
بدیدی و چاهی بود در مدینه که آب وی تلخ بود لعاب دهان مبارک خود دران چاه انداخت آب چاه خوش و شیرین شد این بود
معجزات نفس وی که خدای تعالی خاصهٔ وی گردانیده بود و هیچکس از انبیا را این عطا نداده بود که ویرا اما المعجزة فی غیره
اما معجزاتی که در غیر نفس بود و خاصه وی بود که هیچ یک از انبیا را نبوده است و آن نیز بیست معجزه است اول انشقاق قمر که
ماه را باشارت انگشت بدو نیم کرد قوله تعالی اقتربت الساعة وانشق القمر و آن قصه در تفاسیر مذکور است قطعه ای در لکن
فلک فتاده ؛ از صیت جلال تو طنینی ؛ فیروزهٔ آسمان نزیبد ؛ در خاتم جاه تو نگینی ؛ گر قرص قمر دو نیم کردی ؛ بر سفره نداشتی جوینی ؛
دویم برک جمل بود چنانکه مرویست از عمر رضی الله عنه که گفت هیچ شتر نبودی که رسول علیه السلام خواستی که بروی سوار شدی
الا آنکه آن شتر بحک در آمدی و هیچ اسپ نبودی که رسول علیه السلام خواستی که بروی سوار شدی الا آنکه پشت خود فرو داشتی
و رام شدی تا رسول علیه السلام بروی سوار شدی سیم آن بود که هر خانهٔ در بسته که رسول علیه السلام خواستی که دروی در آمدی
دران خانه بی کلید باز شدی چهارم آن بود که هر چیز را که رسول علیه السلام بسودی بوی مشک گرفتی چنانکه انس بن مالک رضی الله
عنه روایت میکند که هرگاه که رسول علیه السلام از سفر باز گشتی تازیانهٔ خود بمن سپردی تا یک ماه ازان بوی مشک می آمدے
و رایحهٔ مشک ازوی شنوده می شدی پنجم آن بود که هرگاه که رسول علیه السلام طعام خوردی دست خود در مندیل مالیدی هرگز آن
مندیل بآتش نسوختی چنانکه روایت کنند از انس رضی الله عنه که گفت مرا مندیلی بود که رسول علیه السلام دو دست خود
دروی مالیده بود هرگاه که خواستمی که آن مندیل را بشویم آنرا در آتش انداختم پاکیزه و شسته و سالم از میان آتش بیرون
آمدی ششم آن بود که هر سنگ که رسول علیه السلام قدم مبارک خود بران سنگ نهادی آن در زیر قدم وی نرم شدی چنانکه
صدیق اکبر رضی الله عنه روایت میکند که در شب غار نشان پای مبارک رسول علیه السلام در سنگ دیدم که ظاهر شده بود
همچنانکه کسی بر روی گل برود گفتم یا رسول الله کافران نشان قدم مبارک تو بخواهند دید بر سنگ و بر ما ظفر خواهند یافت گفت
یا ابا بکر برو و آنرا محو کن برفتم و آن را دور کردم نشان قدم از سنگ برفت بفرمان حق تعالی هفتم آن بود که هر لباس که رسول
علیه السلام در پوشیدی کهنه نشدی از کرامت جسد مبارک وی رسول علیه السلام را چهل پیراهن و هفده ردا بود که
هر یکی را ازان یکی از یاران خود داده بود که هیچ یک از انها کهنه نشد مگر بموت صاحب خود هشتم آن بود که از هر طعام که رسول

علیه السلام بخوردی ازان طعام هیچ کم نشدی چنانکه روایت میکنند از شاه مفسران عبدالله بن عباس رضی الله عنهما که گفت
رسول خدا صلی الله علیه وسلم را هفت کرت بخواندم بسوی طعام پس نظر میکردم که رسول علیه السلام طعام میخورد و از اکل وی
هیچ کم نشده بود نهم آن بود که عایشه رضی الله عنها میگوید روزی رسول علیه السلام خفته بود و من نیز بادی خفته بودم بوی
شنیدم از دهان مبارک رسول علیه السلام گفتم یا رسول الله از دهان تو بوی گرسنگی می شنوم گفت یا عایشه بدرستیکه من شب
میگذارم گرسنه و بامداد میکنم سیر و در حدیث دیگر فرمود که من شب میگذارم نزد پروردگار خود که مرا طعام و شراب دهد دهم
ان بود که امیر المومنین علی کرم الله وجهه میگوید در روز فتح مکه رسول علیه السلام را دیدم بر اسپ اشهب سوار در حال بر آمدن کوتاه
می شد دو دست اسپ وی و در حال فرود آمدن دراز می شد یازدهم آن بود که از وقت حیات تا وقت وفات هیچکس باوے
نایستادی الا آنکه رسول علیه السلام از وی بلندتر نمودی هر چند آن کس بلند قامت بودی دوازدهم آن بود که هرگاه که رسول
علیه السلام به بتخانه بگذشتی بتان از ابتدای اسلام تا آن همه در سجده افتادی سیزدهم آن بود که رسول علیه السلام شب دعوت
پریان که از کوه احد باز گشت سنگی برداشت و با خود بخانه آورد چون نیمه از شب بگذشتی سنگ بزبان فصیح میگفتی لا اله الا
الله محمد رسول الله ما قسیه قلب من لا یؤمن چه سخت ست دلهای کسانی که ایمان نمی آرند تا این آیت نازل شد قوله تعالی
ثم قست قلوبکم من بعد ذالك الآیه چهاردهم آن بود که جهودی نزدیک رسول علیه السلام آمد و سنگی در دست داشت گفت
یا محمد این سنگی است از سنگهای داؤد علیه السلام رسول علیه السلام آنرا بدست گرفت در دست وی همچو موم نرم شد یهودی چون
این معجزه بدید در حال مسلمان شد و ایمان آورد پانزدهم آن بود که روز خندق که جابر او را بمهمانی خواند رسول علیه السلام یک
انگشت مبارک خود در دیگ آورد و بچشید اهل خندق چهار هزار و هفت صد و چهار ده مرد بودند جمله طعام خوردند از ان دیگ
هیچ کم نشده چنانکه در مشارق الانوار می آید این حدیث قال النبی علیه السلام یا اهل الخندق ان جابرا قد صنع لکم
سورا فحیهلا بکم شانزدهم آن بود که روزی بر در مسجد نشسته بود و یاران وی گرد وی در آمده بودند اشتری فریاد میکرد می آمد
و میگفت الغوث الغوث یعنی فریاد رس مرا یا رسول الله تا نزدیک رسول علیه السلام آمد رسول علیه السلام از وی
پرسید که ترا چه رسیده است بزبان فصیح گفت لا اله الا الله محمد رسول الله خلاص کن مرا ازین قوم رسول علیه السلام
گفت از برای چه شتر گفت یا رسول الله ایشان در خواب میروند در وقت نماز خفتن و نماز ایشان فوت می شود رسول
علیه السلام آن قوم را بخواند و فرمود که توبه کنید و بپروردگار خود باز گردید که این علامت منافقان ست ایشان توبه کردند
و باز گشتند به پروردگار خود هفدهم آن بود که روزی رسول خدا صلی الله علیه وسلم بحجره عایشه رضی الله عنها در آمد عایشه را دید که
میگریست بسبب حمایلی که از وی گم شده بود رسول علیه السلام فرمود اخرجی یدیك یعنی بیرون آور دو دست خود را ای
عایشه عایشه رضی الله عنها دو دست خود بیرون آورد رسول علیه السلام آب دهان خود بر دو کف دست او بیانداخت هر قطره
ازان لولوی شد و آن لالی با عایشه می بود تا روز جمل هژدهم آن بود که با مار سخن گفت پس گفت ای مار بینداز زهری که در تست
پس بینداخت مار زهر را که در سر وی بود بوزن یک مثقال رسول خدا صلی الله علیه وسلم آنرا برگرفت و در ریگ انداخت
در حال چشمهای آب روان شد کفار که حاضر بودند ایمان آوردند نوزدهم آن بود که روز عید بحجره فاطمه رضی الله عنها در آمد

فاطمہ را دید کہ میگریست گفت ای فرزند ترا چہ گریانید گفت بدرستی وراستی کہ حسنؓ وحسینؓ برہنہ اند ومیگریند کہ روز عید ست
جامہ نداریم رسول علیہ السلام ایشانرا بخواند ودو جامہ سفید جبرئیل علیہ السلام بیاورد فاطمہ گفت یارسول اللہ ایشان
جامہ رنگین میخواہند فاطمہ را فرمود تا قدح آب بیاورد امیر المومنین حسن را گفت تو چہ رنگ میخواہی گفت سبز فاطمہ را گفت
تا جامہ را دران قدح آب فرو برد بفرمان خدا جامہ سبز برآمد امیر المومنین حسین را گفت تو چہ رنگ میخواہی گفت سرخ آن دیگر
جامہ را دران قدح فرو برد بفرمان خدای تعالی جامہ سرخ برآمد آنگاہ حسن وحسین رضی اللہ عنہما گفتند عرب بچگان بر شتر
سوار گشتہ اند ومہار بدست گرفتہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمود جانان پدر من شتر شما باشم حسن رضی اللہ عنہ را بر دوش
راست خود بنشاند وحسین رضی اللہ عنہ را بر دوش چپ خود وگیسو ہای مبارک خود بدست ایشان داد گفتند شتران ایشان
عفو میکنند رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم روی بجانب راست کرد وگفت عفو وروی بجانب چپ کرد وگفت عفو بدان
عفو امت خواست جبرئیل امین از حضرت رب العالمین در رسید وگفت یا محمد حق تعالی میفرماید کہ دو دانگ امت را
بتو بخشیدم ودیگر عفو مخواہ تا چہار دانگ دیگر در قیامت شفاعت کنی بتو بخشم تا عالمیان بدانند کہ ترا چہ قدر ومنزلت ست
بر حضرت ما چنانکہ رومی درین معنی گوید **فرد** اشتر من چو عفو کند جملہ علف تلف کند: عفعف عاف عفو کند پیش مہار یار من
نبستم آن بود کہ روزی بحجرہ فاطمہ رضی اللہ عنہا درآمد حسن وحسین رضی اللہ عنہما از گرسنگی میگریستند رسول صلی اللہ علیہ
وسلم فرمود چرا میگریید گفتند از گرسنگی گفت چہ میخواہید حسن گفت انجیر تر میخواہم حسینؓ گفت انجیر تر وخشک ہر دو میخواہم
رسول علیہ السلام دست مبارک در جیب کرد وانجیر تر وخشک ہر دو بیرون آورد واین بود معجزات خاصہ رسول صلی اللہ
علیہ وسلم الٰہی بحرمت معجزات حبیب خود بر ما گنہگاران رحمت نمائی

فصل سیزدہم در بیان نور محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم وصفت آفریدہ شدن وی

قال النبی علیہ السلام اول ما خلق اللہ نوری یعنی اول چیزی کہ خداوند تعالی بیافرید نور مرا آفرید ودر حدیث دیگر فرمود
اول ما خلق اللہ تعالی العقل یعنی اول چیزی کہ خداوند تعالی آفرید عقل را آفرید ودر حدیث دیگر فرمود اول ما خلق اللہ
القلم یعنی اول چیزکہ خداوند تعالی آفرید قلم را آفرید ودر فواید مولانا نجم الدین کاشی غزوینی می آرد کہ وجہ توفیق میان احادیث
ثلاثہ بشرط صحت ومیگوید کہ مبدع اول در وی سہ صفت ست از جہت آنکہ دانست نفس خود ومبدع خود را اورا عقل
نام نہادند واز جہت آنکہ صادر شد از وی نفس منتقشہ بعلوم اورا قلم نام نہادند واز جہت آنکہ فایض نور نبوت شد نور نام
نہادند پس شی واحد بود کہ اورا سہ اعتبار بود بنسبت ہر اعتبار اورا نام نہادند طاوسؒ بن کیسان روایت میکند از ابن عباسؓ
رضی اللہ عنہما از رسول صلی اللہ علیہ وسلم از جبرئیل کہ گفت چون حق تعالی مرا بیافرید ہژدہ ہزار سال مرا در زیر عرش بداشت
آنگاہ ندا کرد کہ یا جبرئیل گفتم لبیک یا رب فرمود کہ من انا گفتم انت اللہ الواحد القہار العزیز الغفار آنگاہ ہژدہ ہزار سال
دیگر مرا بداشت پس ندا کرد کہ یا جبرئیل من انا گفتم انت خالقی ورازقی ومحیی وممیتی وباعثی ووارثی خداوند تعالی
فرمود کہ صدقت یا جبرئیل انا ذالک گفتم یا رب پیش از من ہیچ بندہ آفریدہ فرمان آمد کہ آفریدہ ام یا جبرئیل فرا پیش خود

نگاه کن نگاه کردم فرا پیش نوری دیدم چنانکه جمال آن نور خواست که بصر مرا بربایید واز راست او نوری دیدم واز چپ او نوری
واز پیش او نوری واز پس او نوری گفتم یارب آن نور کیست فرمود که آن نور حبیب من وصفی من ونبی من وبرگزیده من از خلق
من آنگاه ترا آفریدم وعرش وکرسی ولوح وقلم وآسمان وزمین واین جهان وآن جهان از بهر او آفریدم نام وی محمد گفتم یارب آن
دیگر نورها در گرد وی چیست گفت آن نور چهار یار وی است ابوبکرؓ وعمرؓ وعثمانؓ وعلیؓ گفتم الهی این همه فضل نهاده او را بر خلق
خود گفت آری ای جبرئیل این خود بدین جهان بود چون روز قیامت شود در آرم ایشان را به بهشت خود وکرامت کنم ایشانرا
دیدار خود ودر آرم ایشان را ودوستان ایشان را ودوستان دوستان ایشان را در بهشت فانا الجواد الکریم وهب بن
منبه گوید چون خدای تعالی خواست که زمین وآسمان بیافریند نخست گوهری بیافرید پانصد ساله راه بالای آن گوهر آنگاه
نظر هیبت بدان گوهر کرد آن گوهر از هیبت نظر حق آب گشت پس آتش در زیر آن بیافرید وبران گماشت تا آنرا بجوشانید
نور مصطفی صلی الله علیه وسلم چون خورشید از میان آن آب همی تافت آن آب کفی بر سر آورد وبخاری از ان آب بر آمد از ان
کف زمین را بیافرید واز ان بخار آسمان را نور محمد صلی الله علیه وسلم از میان زمین وآسمان همی تافت همچنانکه خورشید از آسمان
میتابد چون آدم را علیه السلام از زمین بیافرید نور مصطفی صلی الله علیه وسلم را به پیشانی آدم آورد چون فرمان آمد آدمؑ را بسجود
نخست نور مصطفی صلی الله علیه وسلم از پیشانی او خدا را سجده کرد آنگاه دیگر پیغامبران از قفای آدم علیه السلام بر متابعت
مصطفی صلی الله علیه وسلم سجود کردند دیگر امت مصطفی صلی الله علیه وسلم بر متابعت نور مصطفی صلی الله علیه وسلم سجود کردند
آنگاه دیگر امتان در پشت آدم علیه السلام بر متابعت انبیا سجود کردند ندا در ملکوت افتاد که والسابقون السابقون اولئک
المقربون چون آدم علیه السلام سر از سجده بر آورد دو شعاع نور محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم را دید بر زمین افتاده بود وهمه حوالی
آدم علیه السلام روشن گشته گفت یارب این چه نورست ندا آمد که آن نور فرزندیست از فرزندان تو خاتم انبیا ونبی امتی
عربی آن کس که ترا وهمه پیغامبران را بدوستی او آفریدم روز قیامت همه انبیا در زیر علم او باشند وهمه امتان تبع امت او باشند
وتا امت او را در بهشت بنارم هیچ امت را به بهشت راه نباشد آدم را صبر برسید در آرزوی دیدار او گفت یارب چه باشد
اگر او را بمن نمائی ندا آمد نور مصطفی صلی الله علیه وسلم را تا از پیشانی آدم علیه السلام فرود آمد وبسر انگشت مسبحه او شد ندا در ملکوت
افتاد که اصحاب الیمین ما اصحاب الیمین آدم علیه السلام آن انگشت را بر آورد بشهادت وگفت اشهد ان لا اله الا
الله واشهد ان محمدا رسول الله آنگاه آدم بر نور مصطفی صلی الله علیه وسلم سلام کرد خداوند تعالی به نیابت رسول
علیه السلام جواب سلام باز داد از ینجاست که سلام کردن سنت ست که از آدم علیه السلام آمد وجواب سلام فرض که از الله
تعالی آمد آنگاه خدای تعالی نور محمد علیه السلام را به پیشانی آدم باز گردانید واز آدم او را بشیث رسانید بیک یک پدر میرسانید
تا بنوح رسانید تا آن نور در پیشانی نوح بود کسی از کافران با وی جفا نکردی چون آن نور از نوح بسام رسید واز وی جدا شد
پس از ان کافران با وی جفاها کردندی آنگاه نور مصطفی صلی الله علیه وسلم از سام بیک یک پدر میرسید تا با براهیم
علیه السلام رسید واز براهیم علیه السلام باسمعیلؑ رسید کعب احبار رضی الله عنه گوید آن وقت که ابراهیم خلیل از مادر
بزاد وعلمی از نور در هوا پدید آمد چنانکه همه جهان از مشرق تا بمغرب روشنائی گرفت ندا در ملکوت افتاد که هذا نور محمد چون

هاجر مادر اسمعیل بار گرفت باسمعیل و نور محمد مصطفی اصلی الله علیه وسلم از ابراهیم باسماعیل رسید ابراهیم خویشان خویش را جمع کرد و تابوت آدم را علیه السلام پیش خود بنهاد و سر باز کرد نگاه کرد دران تابوت بعد د هر پیغامبری خانه دید در آخر خانه مصطفی اصلی الله علیه وسلم را دید از یاقوت سرخ و نور مصطفی اصلی الله علیه وسلم دران خانه بر هیئت مردی ایستاده نماز میکرد و از راست وی صورت کهلی بر پیشانی وی نبشته هذا اول من یتبعه من امته و از چپ وی صورت فاروق بر پیشانی وی نبشته قرن من حدید و از پس وی نوری بر پیشانی وی نبشته هذا ابا د البدیة و در پیش او نور علی مرتضی بر پیشانی وی نبشته هذا اخوه و ابن عمه المؤید بالفضیلة من عند الله آنگاه چون اسماعیل علیه السلام متولد شد نور مصطفی صلی الله علیه وسلم در پیشانی او ظاهر شد چون اسماعیل علیه السلام فرا رسید ابراهیم علیه السلام او را گفت ای فرزند زینهار که زن نخواهی مگر از پاک ترین عرب آنگاه نور مصطفی اصلی الله علیه وسلم از اسماعیل علیه السلام از یک یک پدر می آمد تا بعبد المطلب رسید عبد المطلب روزی در سایه کعبه خفته بود خوابی دید هولناک از هول آن بیدار شد لون وی متغیر گشته نزد کهنه قریش آمد چون ویرا بدیدند گفتند چه بوده است مهتر ما را که متغیر اللون شده گفت در حجر اسماعیل علیه السلام بخواب دیدم که درختی از پشت من بر آمد نور انے سر آن بآسمان رسیدی و شاخهای آن از مشرق تا بمغرب برسیدی نور آن هفتاد بار چون نور آفتاب و همه عرب و عجم او را سجده کردندی و هر ساعت نور آن زیادت می شد نگاه میکردم قومی از قریش در شاخهای او می آویختند و قومی قصد بریدن آن میکردند من قصد کردم که شاخی از ان بگیرم برنای بانگ بر من زد که برو ترا ازین نصیب نیست من گفتم کراست نصیب گفت اینها را که دست دران زده اند و کهنه قریش چون سخن عبد المطلب شنیدند لون ایشان متغیر شد گفتند آه اگر چنین ست که ما را گفتی زود بود که از پشت تو فرزندی پدید آید چنانکه از مشرق تا بمغرب بگیرد و عرب و عجم همه مقهور کند ابوطالب گفت سوگند بخدا که آن درخت محمد علیه السلام بود گفتند چرا بوی ایمان نیاوردی گفت احذر دسلته و عار انا ذولاعار وهم از نور مصطفی بود صلی الله علیه وسلم که عبد المطلب هر سفر فتی بازان ما نستی که خورشید از روی وی می تابد آنگاه نور مصطفی اصلی الله علیه وسلم از عبد المطلب بعبد الله رسید وی کهتر پسران عبد المطلب بود و دوست ترین ده پسر بود بوی نذر کرده بود که اگر ده پسر او را تمام گردد دهم قربان کند شکر آنرا و آن قصه اگر اینجا یاد کنیم بتطویل انجامد القصه عبد الله بزرگ شد نیکوترین همه در نا ها ن قریش بود از نور مصطفی صلی الله علیه وسلم که در پیشانی وی بود دختر ملک یمن در کتابها خوانده بود که سید الاولین و آخرین نبی امی عربی درین روزگار خواهد بود هنوز از پشت پدر برحم مادر نرسیده است دانست که مولد وی بمکه خواهد بود از یمن برخاست با تجمل بسیار از مهدها و عماریها بزر و جواهر و یواقیت با بسیاری جواری و غلمان به بطحے مکه فرود آمد اهل مکه هرگز چنان تجمل ندیده بودند همه بنظاره بیرون رفتند چنانکه مکه خالی شد آن ملک زاده در مهد نشسته بود نگاه میکرد در مردمان مکه تا نشان مصطفی را صلی الله علیه وسلم در که یابد چشمش بر روی عبد الله افتاد نور مصطفی را صلی الله علیه وسلم در روی وی بدید دانست که او خواهد بود پدر محمد در نهان کس نزد وی فرستاد که مرا بخواه تا من ترا باشم و این همه تجمل و اسباب من ترا باشد عبد الله را ازان سخن عجب آمد در شهر در آمد عبد المطلب را بگفت که این ملیکه یمن بمن کس فرستاده است که مرا بخواه بدین حدیث چه گوئی پدرش عبد المطلب گفت کودکی مکن این خند ستانی بود که وی کرده ملکزاده یمن با آن همه تجمل ترا چه کند عبد الله اندوهگین شد هم قضا را در خانه شد

با آمنه خاتون مادر مصطفی صلی الله علیه وسلم صحبت افتاد نور مصطفی از وی جدا شد و برحم آمنه رسید دیگر روز عبدالله با اهل مکه
بنظاره شد آن زن از درون خیمه او را بدید آن نور در روی وی ندید گفت آه کار از دست بشد نور نبی امی عربی برحم مادر رسید و
من محروم ماندم و بی نصیب شدم خاصگان وی گفتند چه گوئی در ان سخن که دی میگفتی گفت من آمدم تا آن شرف مرا باشد
چون بدیگر رسید نومید گشتم اندوهگین بازگشت الهی بحرمت نور مصطفی صلی الله علیه وسلم نه دلهای ما را بنور معرفت خود آراسته دار

فصل چهاردهم در مولود رسول خدا صلی الله علیه وسلم

در اخبار آمده است که مولود مصطفی صلی الله علیه وسلم روز دوشنبه بوده است از ماه ربیع الاول دوازده روز گذشته
از عام الفتح و بروی عام الفیل در روزگار نوشیروان عادل و این روایت در کتاب سیر النبی و کتاب مولود النبی است و اصح
این است اما در تفسیر سورآبادی با این روایت روایت دیگر یاد کرده و گفته که محمد هیصم در کتاب فنون آورده که مولد مصطفی
صلی الله علیه وسلم در ماه رمضان بوده است وقت صبح دوازده روز از ماه رمضان گذشته نه سال مانده از ملک نوشیروان و
دو سال مانده از ملک عمرو بن الهند ملک حیره و دو ماهه بود که از پدر بماند و چهار ساله بود که از مادر باز ماند صفیه بنت عبدالمطلب
عمه مصطفی صلی الله علیه وسلم گوید وقت ولادت مصطفی علیه السلام سی و پنج علامت دیدم چنانکه هریک از آن دلیل نبوت
او بود اول آنکه راست از مادر جدا شد نه نگونسار بود در حالی که از مادر جدا شد بسجود افتاد خدای را در ان ساعت هرچند بر روی
زمین چیزی بود از جاندار و غیر آن همه خدای را سجده کردند بر متابعت وی واز مادر ختنه کرده و ناف بریده و شسته آمد خواستم
که وی را بشوئیم آواز آمد که مشوئید که ما او را شسته و شایسته فرستادیم و بزبان فصیح میگفت لا اله الا الله واز فرشتگان شنیدم
که میگفتند السلام علیکم یا رسول الله صفیه میگوید خواستم که بنگرم که پسر است یا دختر نوری بگرد وی در آمد تا کس را نظر بر
عورت وی نیفتد و هنوز تاریک بود که او از مادر متولد شد نگاه کردم همه خانه روشن شد چون نیم روز من برسیدم بیرون آمدم
همه جهان از مشرق تا بمغرب روشن گشته بود از نور مصطفی صلی الله علیه وسلم و در ان ساعت همه روی زمین سبز گشت
به نبات و همه درختان برگ و شگوفه بیرون آوردو از همه چشمهای زمین آب روان گشت و همه دردمندان راحت یافتند و همه
بیماران شفا یافتند و همه بیقراران قرار یافتند و همه آبستنان بار نهادند و در ملکوت آسمانها و زمین افتاد که ولد النبی
الامی العربی الهاشمی خاتم الانبیاء در همه روی زمین بتی نماند که نه در روی در افتاد و در همه روی زمین آتش مجوسے
نماند که نه همه فرو مرد و همه چلیپاها نگونسار شد و تختها همه زلزله گرفت ایوان کسری بشکست همه کنشتها بلرزید همه کلیساها
بجنبید همه دیوان بهراسیدند که چه افتاد ابلیس در جزیرهٔ دریا بر تخت خود بلرزید تختش نگونسار گشت و از تخت در افتاد فریاد
کرد همه دیوان جهان بشنیدند و روی بوی نهادند چهل روز تخت وی نگونسار بود لرزه بر همه دیوان افتاد که چه افتاد ابلیس
گفت بزاد آن کس که از بهر وی مرا بسجدهٔ آدم علیه السلام فرمودند بزاد آن کس که بسبب وی مرا لعنت کردند بزاد آن کس که
کونین و عالمین از برای او آفریدند بزاد آن کس که بسبب وی شیاطین را از آسمان دور کردند همه وحوش و طیور جهان روی
سوی یکدیگر نهادند ببشارت که محمد علیه السلام بزاد و نیز از علامت نبوت وی در اخبار آمده است که میغ بر سر وے سایه

داشتی واز لطافت وی سایهٔ وی بر زمین نیفتادی ومگس بروی ننشستی و مرغ بر زبر سر وی نپریدی ومهر نبوت بر کتف وی بودی واز همه مردمان بسری برتر بودی هرگز خواب بدل مبارک وی نرسیدی که دل اورا بآب حیوان شسته بودند وهر ستورے که وی بران سوار شدی اگر پیر بودی جوان گشتی واگر جوان بودی هرگز پیر نشدی واگر کاهل بودی چون براق گشتی هرگز مار وکژدم اورا نگزیدی عرق وی بوی مشک دادی آب دهان وی شفای بیماران بودی نفس وی راحت دردها بودی هرگز بول وغایط وے پدید نیامدی زیراکه زمین اورا فرو بردی هرگز کسی اورا بر بول وغایط ندیدی شب گرسنه بخفتی روز سیر گشته بودی چنانکه از پیش بدیدی از پس بدیدی وهر عضوی از اعضای ویرا کرامت دیگر بودی سروی از عقل بود چشم وی از عبرت بود گوشش از حکمت بود زبانش از ذکر بود رویش از رضای خدا بود گردنش از تواضع بود شکمش از علم بود پشتش از توکل بود سینه اش از حلم بود دلش از یقین بود دستش از سخاوت بود پایش از جهت عبادت بود وهر عضوی از اعضای ویرا معجزه بود معجزهٔ سرش آن بود که با هر که میرفتی بسری از وی برتر بودی وحالانکه رسول ما را علیه السلام بالائی او معتدل بود نه بسیار بلند ونه بسیار کوتاه معجزهٔ چشم وی آن بود که از هر سوی خویش میدیدی جبرئیل و آدمیان را بهم میدیدی معجزهٔ گوشش آن بود که سخنی اورا از سخنی مشغول نکردی سخن جبرئیل و مردمان را باهم می شنودی معجزهٔ زبانش آن بود که اخرس را خطاب کردی بسخن آمدے تا سوسمار با وی بسخن در آمد آهو با وی بسخن آمد درخت با وی بسخن آمد بزغاله بریان کرده بزهر آلوده بسخن آمد سنگریزه در دست وی بسخن آمد معجزهٔ دستش آن بود که بماه آسمان اشارت کرد شگافته شد بدرخت اشارت کرد که بیا بیامد معجزهٔ دلش آن بود که هرگز از یاد خدا غافل نبود ودل ویرا خواب نبود هرچه بشنودی یاد گرفتی وهرچه یاد گرفتی هرگز از یاد وی نرفتی وفراموش نکردی معجزهٔ پایش آن بود که بر زبر هر ستوری که در آوردی اگر پیر بودی جوان شدی واگر جوان بودی هرگز پیر نشدی واگر کاهل بودی چون براق گشتی فضلش تا بدانجا بود که خداوند تعالی اورا در قرآن هفت هزار جا یاد کرد و بستود بتصریح وتعریض وصد وبست اند هزار نقطهٔ نبوت هریک قطره بودند از نور وی امام جعفر صادق رضی الله عنه گفت پیش ازانکه خدای تعالی این جهان را بیافرید بصد هزار وچهل هزار سال نور مصطفی صلی الله علیه وسلم را بیافرید ودوازده حجاب از نور بیافرید آنگاه نور مصطفی صلی الله علیه وسلم را در اول حجاب ازان در آورد دوازده هزار سال خدا برا تسبیح میکرد که سبحان ربی الاعلیٰ وآن حجاب قدرت بود آنگاه اورا در حجاب عظمت در آورد یازده هزار سال تسبیح میکرد که سبحان العالم السر واخفی آنگاه در حجاب منت ده هزار سال تسبیح میکرد که سبحان الله وتعالیٰ آنگاه در حجاب ارادت نه هزار سال تسبیح میکرد که سبحان الله والحمد لله آنگاه در حجاب سعادت هشت هزار سال تسبیح میکرد که سبحان الله من هو دایم لا یسهوا آنگاه در حجاب کرامت هفت هزار سال تسبیح میکرد که سبحان من هو غنی لا یفتقر آنگاه در حجاب منت ششهزار سال تسبیح میکرد که سبحان العلی العظیم الحکیم آنگاه در حجاب هدایت پنجهزار سال تسبیح میکرد که سبحان رب العرش العظیم همچنانکه در یک یک حجاب خدایرا تسبیح میکرد تا از همه حجابها بیرون آمد آنگاه آن نور را بده قسمت کرد از یکی عرش را بیافرید واز دیگری کرسی را بیافرید واز سیوم لوح را بیافرید واز چهارم قلم را بیافرید واز پنجم بهشت را بیافرید واز ششم آسمان را بیافرید واز هفتم فرشتگان را بیافرید واز هشتم آفتاب را بیافرید واز نهم ماه را بیافرید واز دهم روح مصطفی صلی الله علیه وسلم را بیافرید

آنگاه

آنگاه او را بدریائی شکر درآورد آنگاه بدریای صبر درآورد آنگاه بدریائی یقین درآورد آنگاه بدریای توکل درآورد آنگاه بدریای رضا درآورد آنگاه بدریای قناعت درآورد آنگاه بدریای زهد درآورد آنگاه بدریای صلابت درآورد آنگاه بدریای حجت درآورد آنگاه بدریای قربت درآورد آنگاه بفرمود تا خود را بیفشاند صد هزار و بست هزار قطره ازوی بچکید از هر قطره ازان پیغامبری بیافرید همه پیغامبران بیکبار آواز برآوردند که اللهم اجعلنا من امت محمد ازانست که خداوند تعالی بجان مصطفیٰ صلی الله علیه وسلم سوگند یاد کرد قوله تعالی لعمرك الٰهی بجان محمد و بفرقان محمد علیه السلام ما را بشفاعت وی صلی الله علیه وسلم برسان

فصل پانزدهم در وفات حضرت مصطفیٰ صلی الله علیه وسلم

بدانکه وفات رسول علیه السلام در روز دوشنبه دوازدهم ماه ربیع الاول بوده است همچنانکه مولود وی و ہجرت وے بوده است در صحاح مصابیح می آرد بروایت براء بن عاذب و او از انصار بوده است چنانکه در فراعی ذکر کرده براء بن عاذب گفت ندیدم و ندانستم که اہل مدینہ ہیچ چیز چنین فرح نموده باشند که بآمدن رسول علیه السلام بمدینه تا کودکان خورد را دیدم که میگفتند هذا رسول الله قد جاء یعنی فرح می نمودند و شادی میکردند که اینک رسول خدا آمد علیه الصلوٰة والسلام در حسان مصابیح می آید بروایت انس بن مالک رضی الله عنه که آن روز که رسول علیه السلام بمدینه می آمد حبشیان نیزه بازی میکردند و فرح می نمودند بمقدم رسول علیه السلام و گفت ندیدم ہیچ روز را نیکوتر و نورانی تر ازان روز که درآمد رسول علیه السلام بر ما در وی و ندیدم ہیچ روز را که قبیح تر و تاریک تر بوده باشد ازان روز که رسول علیه السلام در وی وفات کرد و ہم انس میگوید که آن روز که با رسول خدا علیه السلام بمدینه درآمدیم روشن شده بود ازان درآمدن وی همه چیزها و آن روز که وفات کرد تاریک شده بود همه چیزها بوفات وی و بیفشانده بودیم دستهای خود را از خاک وی و ہنوز در دفن وی بودیم که دلهای خود را دیگرگون و متغیر یافتیم در تتمة المظهر می آرد که بعضی از صحابه اخبار کردند از تغیر احوال خود که صفای دلهای ایشان آن چنانکه در حیات رسول علیه السلام بود در حال وفات وی نیافتند و آن الفت و رافت که در میان ایشان بود در حال حیات وی متغیر شد بوفات وی و نبود آن الا بانقطاع وحی آسمانی و مفارقت از صحبت وی که آن سبب سعادت ابدے دایمی بود و الا التصدیق ایشان خداوند او رسول او را و احکام دین را ثابت بود بلکه اکمل و ابلغ بود و خبر وفات رسول علیه السلام اول از سورة النصر معلوم شد چنانکه در تفسیر مدارک و عامه تفاسیر میگوید قوله تعالی اذا جاء نصر الله والفتح ورایت الناس الی آخر السورة یعنی چون بیاید نصر و مدد خدا و ندیعنی چون نصرت دهد خداوند ترا بر دشمنان یا بر عرب یا بر قریش و فتح مکه یا فتح بلاد شرک و به بینی اہل یمن را که درمی آیند در دین اسلام جماعات کثیره بعد ازان یک یک و دو دو درمی آیند فسبح بحمد ربك ای فقل سبحان الله خدا را پاکی یاد کن و حمد گوئی مر او را یا نماز گذار از برائی وی واستغفره و آمرزش خواه از حضرت وی تواضعا و هضما للنفس یا مداومت نمای بر استغفار انه کان توابا بدرستیکه خداوند همیشه بوده هست و باشد قبول کننده توبه عباد در مدارک می آرد که امیر المومنین عمر رضی الله عنه آن ہنگام که این سوره را بشنید بگریست و گفت الکمال دلیل الزوال و رسول علیه السلام بعد از نزول این سوره دو سال دیگر بزیست و در ان

دو سال کس او را خندان و شگفته ندید و آخر آیت که از قرآن فرود آمد این آیت بود قوله تعالی الیوم اکملت لکم دینکم الآیہ در صحیحین می آید بروایت ابو سعید خدری رضی الله عنه که رسول علیه السلام بر منبر بنشست پس فرمود ان عبدا خیره الله بین ان یؤتیه من زهرة الدنیا ما شاء و بین ما عنده فاختار ما عنده یعنی بدرستیکه خداوند تعالی بنده را مخیر کرد میان آنکه بدهد او را از نعیم و زینت دنیا آن مقدار که خواهد آن بنده و میان آنچه نزدیک خداوندست ابو بکر رضی الله عنه این بشنید بگریست پس گفت فدای تو باد پدران و مادران ما ابو سعید میگوید ما را عجب آمد از گریهٔ ابو بکر و از سخن وی پس آن مخیر رسول بود و ابو بکر از ما داناتر بود یعنی ابو بکر رضی الله عنه بآن کلام دانست که نزدیک آمده است وفات رسول خدا علیه السلام از برای آن بود که بگریست انس بن مالک رضی الله عنه میگوید مردی بیامد از قریش و گفت خبر ده مرا از وفات رسول علیه السلام گفت شنودم از علی رضی الله عنه داماد رسول علیه السلام که گفت پیش از وفات رسول علیه السلام جبرئیل علیه السلام بسه روز بیامد و بر رسول خدا سلام کرد و گفت بدرستیکه خداوند تعالی مرا فرستاد بسوی تو که سوال کنم از تو از آن چیز که خداوند داناترست از تو بدان چگونه بامداد کردی و چگونه می یابی خود را رسول علیه السلام فرمود در دمن امروز سخت ترست جبرئیل علیه السلام گفت ملک الموت بر درست اجازت نخواسته است از هیچکس پیش از تو و اجازت نه طلبد بر هیچکس بعد از تو رسول علیه السلام گفت ای جبرئیل اجازت ده مر او را تا درآید ملک الموت علیه السلام درآمد جبرئیل علیه السلام از نزد رسول علیه السلام باز گشت ملک الموت سلام کرد رسول علیه السلام گفت و علیک السلام ملک الموت گفت بدرستیکه خداوند تعالی فرستاده است مرا بسوی تو و امر کرده مرا بفرمان برداری تو اگر بفرمائی که روح مرا قبض کن قبض کنم و اگر امر کنی که باز گرد باز گردم حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم فرمود که ای ملک الموت مرا مهلت ده تا بیاید خلیل من یعنی جبرئیل علیه السلام ملک الموت باز گشت چون عمر نبی صلی الله علیه وسلم چیزی باقی بود جبرئیل علیه السلام در هوا بود رسید با هفتاد هزار فرشته و رضوان و خازن بهشت با هفتاد هزار ملک و در دست وی دو حله از حلهای بهشت جبرئیل علیه السلام از ملک الموت پرسید که چه کردی با روح حبیب خدا گفت درخواست از من این را که تاخیر کنم تا آمدن تو ملک الموت باز گشت با ایشان تا درآمد بر حضرت نبی علیه السلام رسول علیه السلام گفت یا جبرئیل نزدیک سختیها مرا تنها بگذاشتی جبرئیل ع گفت ای حبیب من و لیکن الله تعالی مشتاق ست بلقائی تو پس گفت رسول علیه السلام که ای جبرئیل بشارت ده مرا جبرئیل علیه السلام گفت بدرستیکه آراسته کرده اند و درهای آسمان را کشاده اند و ملائکه صفها بر کشیده اند و در انتظار روح مبارک تو اند که چون بگذرد بر ایشان صلوات گویند بران رسول علیه السلام گفت ای جبرئیل ازین سوال نمی کنم از تو جبرئیل علیه السلام گفت بدرستیکه آراسته کرده اند بهشت را و حورای عینا مشتاق و منتظر روح تو اند که چون بگذرد بر ایشان صلوات گویند بر وی گفت ازین نمی پرسم از تو ای جبرئیل گفت اول کسی که در قیامت برانگیخته شود تو باشی و اول کسی که شفاعت کند تو باشی و اول کسی را که مقام شفاعت دهند تو باشی گفت ازین نمی پرسم از تو ای جبرئیل بشارت ده مرا گفت کلید بهشت روز قیامت بدست تو باشد گفت ازین نمی پرسم از تو ای جبرئیل بشارت ده مرا بدرستی که می شناسی هم مرا و غم مرا گفت هیچ پیغامبر در بهشت در نیاید تا اول تو درآئی و هیچ امت در بهشت در نیاید تا اول امت تو درآیند گفت اکنون چشم مرا روشن کردی

ای ملک الموت کجائی نزدیک من آی و بجای آر آنچه ترا فرموده اند بران پس جبرئیل علیه السلام بر دست راست وی بنشست
و میکائیل بر دست چپ و اسرافیل نزد سر وی و اسماعیل خازن آسمان دنیا نزدیک دو پای وی و رضوان بهشت بایستاد در پیش
وی و بدست وی دو حله از حلهای بهشت و ملک الموت بقبض روح وی مشغول شد قبض میکرد و بیک دست خود و بسط میکرد
بدست دیگر و عرق از جبین مبارک وی میرفت و میگفت یا جبرئیل و ای حبیب من کجائی نزدیک من آی و بخوان پروردگار
خود را تا آسان کند بر من قبض روح را در صحاح مصابیح می آرد که عایشه رضی الله عنها گفت پیش رسول علیه السلام قدح
آب نهاده بودیم دست خود در آب میبرد و در روی خود می مالید و میگفت لا اله الا الله ان للموت سکرات یعنی بدرستیکه
مرگ را سختیهاست پس دست خود را برآورد و میگفت الرفیق الاعلی تا روح مبارک وی قبض کرده شد و دست وی
ساقط شد در تتمة المظهر می آرد که رفیق اینجا جماعت انبیاست که در اعلی علیین ساکن اند و منه قوله تعالی وحسن اولئك
رفیقا هم عایشه رضی الله عنها میگوید که هیچکس را جان کندن بران سختی ندیدم که رسول علیه السلام را در مشکوة مصابیح
می آرد که چون رسول خدا علیه السلام وفات یافت و اهل بیت رسول علیه السلام تعزیت میداشتند و ازواج رسول
علیه السلام می نالیدند و میگریستند آوازی شنودند از ناحیت خانه که گفت السلام علیکم اهل البیت و رحمة الله و
برکاته یا نساء محمد لیس علی محمد صیاح و بکاء و صراخ ان تصبرن توجرن وان تجزعن تزدرن اجرنا الله
وایاکم بمحمد صلی الله علیه وسلم ازواج رسول علیه السلام و اهلبیت وی گفتند در جواب که ای صاحب آواز با بر محمد
نمی گرییم گریه ما از برای انقطاع ملائکه است از خانهای ما امیر المومنین علی رضی الله عنه گفت دانید که این سخنان که بود گفت
آن خضر علیه السلام بود که تعزیت گفت شما را بموت مصطفی صلی الله علیه وسلم در حسان مصابیح می آرد از عایشه رضی الله
عنها که آن هنگام که خواستند غسل دهند رسول را علیه السلام گفتند نمیدانم که جامه رسول را علیه السلام بیرون کنیم
همچنانکه برهنه می کنیم مردگان خود را یا بشوئیم رسول علیه السلام را با جامه وی چون اختلاف کردند حق تعالی خواب را بر ایشان
گماشت تا نماند از ایشان یک مرد الا آنکه زنخدان وی بر سینه وی بود پس سخن گفت با ایشان سخن گوینده از ناحیت خانه
نداستند او که بود که بشوئید نبی علیه السلام را و علیه ثیابه پس برخاستند و بشستند رسول علیه السلام را با پیراهن که در
بروی بود از بالای پیراهن آب میریختند و می مالیدند در شرح السنه می آرد که علی و عباس و فضل بن عباس و اسامه بن زید
بشستند و در کفن کردند و علی و اسامه و فضل در قبر درآمدند و رسول را علیه السلام دفن کردند مادر مومنان عایشه صدیقه
رضی الله عنها میگوید چون رسول خدا صلی الله علیه وسلم وفات یافت اختلاف کردند در دفن وی ابوبکر رضی الله عنه
گفت شنیدم از رسول خدا چیزی را گفت قبض نکرد خداوند روح هیچ پیغامبری را مگر در موضعی که دوست داشت خداوند که
دفن کنند او را در ان موضع دفن کنید رسول را علیه السلام در موضع فراش وی در حسان مصابیح می آرد بروایت ابوموسی
از رسول علیه السلام که فرمود بدرستیکه چون خدای تعالی خواهد رحمت امتی را از بندگان خود پیغامبر ایشان را ببرد پیش
از ایشان پس گرداند آن پیغامبر را از برای ایشان شفیع و کارساز و چون خواهد حق تعالی هلاک امتی را عذاب فرستند
آن امت را و پیغمبر ایشان را زنده بدارد و پس هلاک کند ایشانرا و آن پیغامبر نظر میکند پس چشم وی روشن می شود بهلاک

است وی چون تکذیب وی میکنند وعاصی ونافرمان می شوند در امر وی رباعی اندیشه زمرگ مصطفی باید کرد ۞ شادی وطرب
جمله رها باید کرد ۞ او با شرف وعزت خود زنده نماند ۞ مارا طمع خام چرا باید کرد ۞ در مبکیات می آرد که بلال حبشی رضی الله عنه
گفت چون سید عالم علیه السلام از دار دنیا سفر کرد جهان روشن بر چشم ما تاریک شد روزی از تنگدلی بدر حجره مادر مومنان
عایشه صدیقه رضی الله عنها رفتم آواز ناله عایشه شنیدم که میگفت واحمداه واحمداه دست بر در زدم گفت کیست در
فراق زدگان میگوید گفتم خادم خاندان رسالت بلال ست چگونه در فراق مهتر سید عالم گفت ای بلال چگونه باشد حال ماهی
بی آب ای بلال شب دوش در خواب دیدم که رسول خدا در آسمان با فرشتگان میخرامید گفتم یا رسول الله کجا میروی گفت
باستقبال روح پدرت ابوبکر صدیق میروم که نزد ما می آید بلال میگوید بدر حجرهٔ ابوبکر صدیق آمدم رضی الله عنه و دستوری خواستم
تردوی نشستم و خوابی که عایشه دیده بود باوی بگفتم ابوبکر گریان شد و گفت سوگند بدان خدای که جان من بقدرت اوست
که من نیز دوش همین خواب دیدم ای بلال برو و عایشه را بگوی تا بیاید و دیدار باز پسین من ببیند درین سخن بودیم که عایشه
رضی الله عنها در آمد و گفت ای پدر اینک کفن شسته و پاک آوردم صدیق رضی الله عنه گفت ای فرزند سخن کفن شسته بگذار
همان گلیم که روز اول اسلام آوردم با من بوده کفن من کنید که بسیار وقتها از خوف حق گریسته ام آب دیدهٔ خود را دران گلیم
مالیده ام تا باشد که حق تعالی بآب دیدهٔ من بر من رحمت کند چون صدیق رضی الله عنه وفات کرد او را بدر روضهٔ طیبهٔ نبی
علیه السلام آوردند گفتند یا رسول الله یار غار ترا آوردیم ناگاه دیدند که در روضه گشاده شد و قبری کنده در پیش روضهٔ
رسول علیه السلام پیدا شد و دو دست از روضهٔ رسول علیه السلام بیرون آمد و صدیق رضی الله عنه را در بر گرفت آوازی
شنودند که انصرفوا فقد وصل الحبیب الی الحبیب یعنی باز گردید که دوست بدوست رسید در اوسط طبرانی می آرد
این حدیث را بروایت سهل بن سعد رضی الله عنه که گفت جبرئیل نزدیک رسول علیه السلام آمد و گفت یا محمد زندگانی
کن چنانکه میخواهی بدرستیکه بخواهی مرد و عمل کن هرچون که میخواهی بدرستیکه جزا داده خواهی شد بآن عمل خود و دوست دار هر کرا
میخواهی پس بدرستیکه تو جدا خواهی بود از وی و بدان این را که شرف مومن از قیام شب ست و عزت مومن استغنای وی
از مردمان موعظت پس ای برادر چون بخواهی مرد زندگانی چنان کن که برهی نه چنانکه از تو برهند و چون هرچه کنی بآن جزا
خواهی یافت نیکوئی کن تا جزای خیر یابی و غیر خدا را دوست مدار تا از وی جدا نمانی و قیام شب را لازم گیر تا شرف یابی و
عجز و افتقار خود بغیر مبر تا عزت یابی که اگر نعوذ بالله ترا خوار گرداند کجا روی که عزیزت دارند عنان اختیار از معاصی
کشیده دار که درگاه بی نیاز ست اگر براند کجا روی که قبولت کنند حکایت یحیی بن معاذ رازی رحمه الله شبی چراغ افروخته بود
و کتاب مطالعه میکرد باد چراغ را بنشاند خواجه آهی کرد و بیهوش شد چون بخود باز آمد سوال کردند که شیخا چه حالت بود گفت در
خاطرم آمد که اگر بشومی کردارهای بد ما باد شقاوت چراغ معرفت را فرو نشاند بندهٔ بیچاره کجا رود و چه کند حکایت بزرگی از بزرگان
درگاه روزی نشسته بود و میگریست موجب پرسیدند گفت امروز بر خود حساب کردم شصت و پنج سال ست که قلم تکلیف بر من
رفته است و شصت و پنج سال بیست و یک هزار و سی صد روز بود اگر روزی یک گناه کرده باشم بیست و یک هزار و سی صد گناه
بود چگونه نگریم آدم که از وی یک ذلت در وجود آمد بفراموشی و غیر عزم قوله تعالی فنسی ولم نجد له عزما دویست و پنجاه سال

وبروایتی سی صد سال گریسته ربنا ظلمنا گفته تا توبهٔ وی مقبول شده من بگریه اولی ارتم الٰہی بآبروی حبیب خود ما را توبهٔ نصوح کرامت فرمای وبشفاعت رسول علیه السلام رسان انك سميع الدعاء

فصل شانزدہم درمحبت الله تعالیٰ وصفت محبان وی

بدانکه اہل محبت را در معنی محبت اختلاف ست بعضی گفته اند محبت را از برای آن محبت گویند که محو میکند از دل ہر چیزی را که غیر وی است وبعضی گفته اند محبت معنی است که عاجز ست دلہا از ادراک وی وقاصر ست زبانہا از عبارت وی یحییٰ ابن معاذ رازی رحمه الله را سوال کردند از محبت گفت چیزیست که بنیکوئی زیادت نشود وبجفا کم نگردد شبلی میگوید محبت ایثار آن چیزیست که دوستداری از برای آن کس که دوستداری وبحقیقت بدانکه اول او ترا دوست داشته که اگر او ترا دوست نداشتی تو کی توانستی که اورا دوست داشتی قوله تعالیٰ يحبهم ويحبونه سلطان العارفین میگوید سی سال حق را بطلبیدم چون بدیدم او طالب بود ومن مطلوب فرد عشق از طرف یار پدید آمد وبرخاست :: محبوب شنیدی که بعاشق نگران بود :: در بعضی از کتب انبیاست که بندهٔ من مرا دوست دار بحق من بر تو که من ترا دوست میدارم اشارت سفیان ثوری رحمه الله میگوید ہر کس را که خدای تعالیٰ دوست دارد ہرگز او دشمن نگیرد وہر کرا خدای تعالیٰ دشمن دارد ہرگز او را بدوستی نگیرد وبدبختیکه بنده باشد که بت می پرستد واو نیز دیگ خداوند نیک بخت بود حکایت عمر عبد العزیز رحمه الله بفرمود تا از برای وے کنیزک خریدند خادمه سیاه حبشی کنیزک روز عمر را خدمت کردی چون شب درآمدی بگوشه رفتی وبایستادی ومناجات دلسوز کردی یک شب عمر گوش داشت تا آن کنیزک چه میگوید روی سوی آسمان کرده بود که قبلهٔ دعاست ومیگفت بحبك ایاي ان تغفر لی یعنی خداوندا بدوستی که با من داری مرا بیامرز وبرمن رحمت کن عمر بشنید وگفت ای کنیزک این چه دلیریست که تو بر خداوند میکنی کنیزک گفت یا امیر المومنین اگر او مرا دوست نداشتی که مرا اینجا آوردی وترا در خواب بگذاشتی ومرا اینجا بداشتی از کلام وی بشنو يحبهم ويحبونه محبت خود را مقدم داشت بر محبت محبان خود من نیز اقتدا کردم بآنچه حق فرمود نکته بزرگان فرموده اند علامت محبت سه چیزست تفکر بسیار وخواب اندک ویادکرد بسیار روحی کرد بداؤد وپیغامبر علیه السلام فرمان حضرت لایزالی آن بود که ای داود کذب من ادعی محبتی فاذا جنه الليل نام عنی الیس کل حبيب وحب خلوة حبيبه یعنی ای داود دروغ گفت ہر که دعوی دوستی من کرد وچون شب درآمد پہلو بر بستر خواب نہاد دوستان ما را با خواب چه کار باشد ها انا مطلع علی قلوب احبائی ای داود دل دوستان می بینم وناله محبان می شنوم ونیاز مشتاقان میدانم دعای شکستگان باجابت میرسانم ای داود مرا بندگان اند که چون شب درآید نفس ایشان آسمانہا را نور دہد واندیشه ایشان ارواح مقربان را سرور دہد وسرور بخشد چشمہا از دیدن خلق بر دوزند وہزاران ہزار شمع شوق وچراغ محبت در دلہا برافروزند نسیم لطف بر جان بریان ایشان کشف گردانم تا در حضرت جلال ما را گویند وغمہای سینه بلطف ما باز گویند خلیل وار در ہرچه نظر کنند مرا بینند وحبیب وار ہر چه گویند از من گویند لولا انی احفظ ارواح احبائی فی ابدانهم لخرجت من ابدانهم شوقا الی لقائی وانا اشوق الی لقائهم ای داود

اگر نه آنست که ما بکرم جانهای دوستان خود را در قالب داریم والا هیچ جائی در وقت مناجات که نسیم قرب ما یابد در تن
قرار نگرفتی و من که خداوندم مشتاق ترم بلقای ایشان **حکایت** شبلی رحمه الله میگوید هر کس که دعوی محبت کرد پس ازان بغیر
مشغول شد بدرستی که او بادوست استهزا کرده باشد در مقام محبت کار بجای رسد که از خود هم فانی شود و بحق باقی گردد زیرا
که تا غیر را در باطن جای بود سر توحید و محبت بر تختهٔ دل نقش نپذیرد **رباعی** ما را خواهی همی حدیث ما کن ؛ خو با ما کن ز دیگران
خو وا کن ؛ ما زیبا ایم یاد ما زیبا کن ؛ با ما بود و دل مباش دل یکتا کن ؛ قوله تعالیٰ ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه
شعر ما را خواهی خطی بعالم درکش ؛ کاندر یکدل دو دوستی نیاید خوش ؛ **حکایت** شیخ ابوسعید قدس سره میگوید
حجاب میان بندگان و خداوند عرش و کرسی و آسمان و زمین نیست پنداشت و منی تو حجاب ست از میان برگیر و بخدا رسیدی
کلك علیك وبال اطرحوا فوح **مثنوی**
تا بود یک ذره از هستی بجائی | کفر باشد گر نهی در عشق پائی
گر همه عالم ثواب تو بود | تا تو باشی آن عذاب تو بود
تا تو با خویشی عدد بینی همه | چون شوی فانی احد بینی همه

شیخ جنید رحمه الله میگوید اگر سالک صادق هزار هزار سال در راه حق قدم نهد پس یک لحظه ازان حضرت غافل ماند آن
مقدار سعادت که دران یک لحظه ازوی فوت شود بیشتر ازان بود که دران هزار هزار سال حاصل کرده باشد لیس مع
الله وحشة ولا مع النفس راحة شیخ ابوسعید قدس سره میگوید **رباعی** در راه یگانگی نه کفرست و نه دین ؛ یک گام
ز خود برون نه و راه ببین ؛ ای جان جهان تو راه توحید گزین ؛ با ما بنشین و با خود منشین ؛ **حکایت** شیخ سری سقطی
رحمه الله بیمار شد شیخ جنید رحمه الله بعیادت او آمد مروحه برداشت که او را باد کند گفت ای جنید آتش بباد تیزتر شود جنید
گفت چگونه گفت عبداً مملوکاً لا یقدر علیٰ شیء جنید گفت وصیتی کن گفت لا تشتغل عن صحبة الله بصحبة
الاغیار یعنی مشغول مشو از حق بغیر جنید گفت اگر پیشتر میگفتی با تو نیز صحبت نمیداشتم **حکایت** ذوالنون مصری
رحمه الله علیه میگوید مسکین عارف پروردگار خود را بگذارد بکجا رود **فرد** از روی تو بگذرم کرا خواهم دید ؛ وز کوی تو بگذرم کجا بارم شد ؛
ای برادر درنگر و ببین که انسان بکدام خاصیت مستوجب سجود ملک شد و چه سر ست در وی تعبیه که از همه موجودات او شریف تر
آمد اگر بسبب خوردن بود شتر لایق تر ازانکه شتری چندان بخورد که پنجاه آدمی نتواند خوردن و اگر بسبب قوت شهوت بود دراز گوش
مناسب تر از برای آنکه قوت شهوت او را با آدمی چه نسبت بلکه قوت شهوت عصفوری چند قوت شهوت آدمی باشد و اگر قوت
غضب بود شیر سزاوار تر و اگر قوت باصره بود کرکس بدین مخصوص تر و اگر قوت عاقله بود ملائکه را با آدمی چه نسبت توان کرد و
اگر قوت اضلال و خداع و مکر و تلبیس و تذویر بود شیطان باکمال بود پس آن خاصیت که خاصهٔ انسان ست و بسبب آن
مسجود ملک گشت جوهر محبت و نایرهٔ عشق بود که در هیچ یک از موجودات دیگر آن سر تعبیه نبود الا در بنی آدم **شعر** در بار تو چون
صاع ملک یافته اند ؛ این گفت مگوی با تو در یافته اند **حکایت** شیخ ابوالحسن خرقانی رحمه الله میگوید گر مگاهی رفتم تا عرش را
طواف کنم جمعی طایفان دیدم بسکونت هر چه تمامتر بطواف مشغول تا ایشان یک بار طواف کردند من هزار بار طواف کرده بودم
هم مرا از فسردگی ایشان عجب آمد و هم ایشان را از گرم روی من پرسیدم که شما کیستید و این سکونت شما از چیست گفتند ما ملائکه
ایم و طبع ما چنین ست ایشان از من پرسیدند که تو کیستی و این گرمی تو از چیست گفتم من از فرزندان آدمم و گرمی من آتش

عشق

عشق ست **حکایت** در نزهة الارواح میگوید روزی یکی از خلفا لیلی را از دور بدید نزدیکان را گفت لیلی این ست لیلی بشنید گفت یا امیر المومنین لیلی منم اما تو مجنون نه احشمت غبار حشمت نمیگذارد که بچشمت در آیم نظارهٔ حسن مرا دیدهٔ مجنون باید **رباعی** قصهٔ شمع از دل پروانه پرس :: حالت باغ از دل دیوانه پرس :: زاهدان را از نماز و روزه گوی :: عاشقان را از در میخانه پرس :: مبارزان بر قلب سپاه زنند عشق صفدریست که بر سپاه قلب زند شک نیست که زلف لیلی را شکنی هست که جز دل مجنون تاب آن ندارد **رباعی** شرط ست بتان را که چو در ناز آیند :: از روی کرشمه شیوها بنمایند :: گه غمزه زنند و گاه زلف آرایند :: اینها همه چیست تا دلی بربایند :: **حکایت** در رسالهٔ امام قشیری رحمه الله می آرد که احمد بن ابی الحواری شاگرد ابو سلیمان دارانی بود گفت روزی بر شیخ در آمدم میگریست گفتم چه چیز گریانید ترا گفت ای پسر چرا نگریم که چون شب در آید دیدها در خواب شود و دوستان براز گفتن مشغول شوند مقیمان آن حضرت و سوختگان محبت بر سر پای ایستاده و آب دیدهٔ لعل بر رخ زرد می بارند و سجده گاه خود بخون دیده تر می کنند حق تعالی اطلاع می یابد جبرئیل را ندا آید که ای جبرئیل ما از کار ایشان غافل نیم می بینم کسانی را که بسخن ما جان می پرورند و بذکر ما راحت می یابند و بخدمت ما شب میگذارند و من مطلع بر احوال ایشانم ناله ایشان می شنوم و زاری ایشان می بینم درد دل ایشان می دانم چرا تو در ایشان ندا نکنی که آخر این چه گریستن و زاری است و این چه رنج و بیداری است آخر این چه ترس است از خداوند کریم هیچ دیدی که دوست مر دوست خود را عذاب کند یا چگونه روا میداری بر من که بسوزم قومی را که چون شب در آید و همه بخسپند ایشان برخیزند و روی در خاک می مالند و تضرع و زاری میکنند گوئی همه گناه خلق اولین ایشان دارند یا دوزخ از بهر ایشان آفریده ام یا شایستهٔ درگاه من نه اند ای جبرئیل تو گواه باش که من سوگند یاد کنم که چون روز قیامت آمد من ایشان را در مقام حساب ندارم تا مر دوست خود را ببینند و آرزوهای دیرینه بگذارند اندوه را بشادی بگسارند فنعم المولی و نعم النصیر در شرح اسماء الله می آرد که وحی آمد بداود پیغامبر علیه السلام که ای داود ذکر من مر ذاکران را و بهشت مر مطیعان را و زیارت من مر مشتاقان را و من خاصه مر محبان را **رباعی** دنیا شه را و قیصر و خاقان را :: دوزخ بدرا بهشت مر نیکان را :: تسبیح فرشته را صفا ایشان را :: جانان ما را و جان ما جانان را :: در خبر ست که ملک الموت بتقاضای روح خلیل علیه السلام آمد گفت هرگز دیدی که خلیل جان خلیل بستاند وحی آمد که هرگز دیدی که خلیل لقای خلیل را کاره باشد گفت اکنون جان بردار رضا دادم در تذکرة الاولیا می آرد که سفیان ثوری طیب الله روحه گفت سبحان خداوندی که جان و مال میستاند و ما او را دوست میداریم پس معلوم شد که شرف آدمی بواسطهٔ محبت حقیقی است نه بینی که اگر کسے تعرض بمال یا بجان کسی رساند آن کس او را همیشه دشمن دارد و حق تعالی مال و جان و اهل و فرزندان از بندهٔ بیچاره می ستاند و او را از همه چیز و از همه کس جدا می کند و بزندان لحد محبوس میگرداند و بندهٔ مسکین همچنان مُهر مِهر بر نگین دل و آتش محبت در مجمر سینه و کمر محبت و اخلاص بر میان جان میگوید بعزت و جلال تو هر چند که در محنت افزائی در محبت افزائیم و یک سر موی از دوستی کم نکنیم **شعر** از همه می شود بسر بتو بسر نمی شود :: داغ تو دارد این دلم جای دگر نمی شود **قطعه** مُهر مِهر تو بر نگین دلم :: آن چنان نیست کز بلا برود :: بیوفائی نیاید از بنده :: گر زروی زمین وفا برود :: **حکایت** شیخ شبلی رحمه الله میگوید هر کس کشتهٔ تیغ محبت شود دیت وی دیدار باشد و هر کس کشتهٔ تیر شوق شود دیت وی قرب باشد **رباعی** با درد بساز چون دوائی تو منم :: در کس منگر چو آشنائی تو منم :: گر بر سر کوے

عشق ماکشته شوی بشکرانه بده که خونبهای تو منم حکایت آورده اند که عیسی علیه السلام بقومی بگذشت زار وضعیف گفت شمارا چه رسیده است گفتند از بیم عذاب خدای تعالی بگداختیم گفت حق است بر خداوند که شمارا از عذاب ایمن گرداند بقومے دیگر بگذشت از قوم اول زارتر وضعیف تر گفت شمارا چه رسیده است گفتند آرزوی بهشت مارا بگداخت گفت حق است بر خدای که شمارا بآرزوی شما رساند بقومی دیگر بگذشت از هر دو قوم ضعیف تر وروی ایشان از نور چون آئینه می تافت گفت شمارا چه رسیده است گفتند دوستی خدای عزوجل مارا بگداخت با ایشان بنشست وگفت شمائید مقربان شمائید مقربان مرا مجالست شما فرموده اند حکایت سری سقطی رح میگوید فردای قیامت هر کس را بانبیا باز خوانند گویند یا امت موسیٰ یا امت عیسیٰ یا امت محمدؐ مگر دوستان حق را که گویند یا اولیای خدای بیائید نزد خدای دلهای ایشان از شادی منخلع شود حکایت ذوالنون مصری میگوید در سفر زنی دیدم پرسیدم از غایت محبت گفت ای بطال محبت را غایت نیست گفتم چرا گفت از انکه محبوب را غایت نیست حکایت سمنون رح محب در بادیه میرفت با مریدان خود گرمای بادیه در ایشان کار کرد در سایه مغیلان نزول کردند یکی از مریدان سمنون را گفت علامت محبت چیست گفت سه علامت دارد مصفرة الوانهم مجدة ابدانهم فارغة جوادحهم مرید گفت یا شیخ صفت ایشان بگوی گفت وحوش را دیدہ در صحرا بیکدیگر الفت گرفته اند چون حس پا شنوند نفور گیرند محب چون با محبوب آرام گرفته باشد از خلایق مفرد شود وازعلایق مجرد گردد جز با دوست نیارامد وجز با یاد او قرار نگیرد شعر بجز دیدار روی تو نباشد در جهان کامم ❊ بجز در حلقهٔ زلفت نخواهم جای آرامم ❊ بجز با خاک کوی تو نخواهم هیچ پیوندی ❊ بجز بنده نگار نیا نخواهم تا کنے نامم حکایت شیخ شبلی رح میگوید خدای تعالیٰ وحی کرد بداؤد علیه السلام فرمان حضرت لایزالی آن بود که ای داؤد ذکر من ذاکران را وبهشت من مطیعان را وکفایت من متوکلان را وزیادت نعمت من شاکران را ورحمت من نیکوکاران را وانس من مشتاقان را ومن خاصه محبان را حکایت از شیخ جنید سوال کردند که چه می فرمائی در آیت قوله تعالیٰ والذین آمنوا اشد حبا لله وعابد صنم می سوزد نفس خود را از برای بت شیخ فرمود هندو هندی می سوزند نفسهای خود را بر محبت بت چون روز قیامت شود حشر کنند ایشان را با بتان ایشان را بدر دوزخ آرند پس گویند ایشان را که در آئید با بتان خود در دوزخ همچنانکه خود را در دنیا در آتش می افگندید از برای این بتان ایشان اباکنند وسرباز زنند آنگاه فرمان آید که در آئید ای مومنان در آتش مومنان گویند سمعنا واطعنا ومسارعت ومسابقت نمایند بدر آمدن در آتش این ست آنچه فرموده والذین امنوا اشد حبا لله جواب دیگر آنست که بت پرست شاگرد شیطان ست وشیطان امر میکند او را باحراق نفس وی ومومنان مطیع رحمانند ورحمت اقتضای احراق نمی کند وقیل غیر ذلک پس ای برادر بدانکه محبت حق تعالیٰ بر بندهٔ مومن فریضه است وهر کس خداوند را از اهل ومال خود دوست تر ندارد او مومن حقیقی نیست اگر در دل خود اثر دوستی حق می بینی بدانکه بمقدار آنکه تو او را دوست میداری او نیز ترا دوست میدارد واگر کسی حق را دوست نمیدارد این علامت آنست که حق تعالیٰ نیز او را دوست نمیدارد حکایت در منزهة النواظر می آرد که کسری نامه نبشت بوزیر خود که ما بعد بفلان کس استعانت مخواهید که او مارا دوست نمیدارد وزیر در جواب نامهٔ بادشاه نبشت که یا ایها الملک بدرستیکه او در ایام دولت تو متولد شده ودر محبت تو نشو نما یافته وهمیشه ترا ناصح وخیانتی از وی صادر نشده ملک چون

برنامهٔ وی اطلاع یافت نامهٔ دیگر نبشت بوزیر خود که ما در دل خود نظر می کنیم از محبت وی خالی می یابیم استدلال می کنیم بدان که دل وی نیز از محبت ما خالی است **حکایت** ذوالنون مصری رحمه الله میگوید دلهای محبان بآتش محبت محترق ست و بنور مودت مشتعل و هر چیزی که بسوزد سیاه شود الا دل محب که هر چند بیشتر سوزد بآتش محبت بهجت و نظارت وی زیادت شود **حکایت** یکی از اصحاب شبلی رح میگوید نعل خریدم بدیناری و بپوشیدم و بحلقهٔ شبلی در آمدم و سوال کردم که محبت چیست شیخ فرمود آنکه نعل بدیناری نخری و نپوشی **حکایت** محمد مقدسی رح میگوید به بیمارستانی در آمدم جوانی دیدم بند بر پای غل بر گردن مرا بدید گفت ای محمد مقدسی می بینی که حق با من چه میکند بگوی او را که اگر هفت آسمان را غل کنی در گردن من و هفت زمین را بند کنی بر پای من یک چشم برهم زدن از تو بغیر تو مشغول نشوم و التفات بغیر تو نکنم **شعر** حبیب لیس بعدله حبیب ؛ وما سواه فی قلبی نصیب ؛ سواه غائب عن بصری وعینی ؛ وعن قلبی حبیبی لایغیب ؛ **فرد** یک ذره التفات بدنیا و آخرت ؛ دریا دلان صورت معنی نکرده اند ؛ قوله تعالی ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا در حدایق الحقایق می آرد که اهل تحقیق گفته اند ازین استقامت مراد استقامت نمودن است بزبان بریاد حبیب و بدل بمحبت حبیب و بنفس بخدمت حبیب و بسر بانس حبیب و بروح بمشاهدهٔ حبیب چون چنین کنند فرود آیند بر ایشان ملائکه حبیب پس میگویند مر ایشان را که مترسید بدرستیکه خوف نیست از حبیب بحبیب و اندوه مخورید بدرستیکه واصل شد حبیب بحبیب بشارت باد شما را به بهشت موعود در جوار حبیب نحن اولیائکم فی الحیوة الدنیا وفی الاخرة فان الحبیب ولی لحبیب ولکم فیها ما تشتهی انفسکم فان الحبیب یتوخی مسرة الحبیب ولکم فیها ما تدعون فانما للحبیب الی الحبیب کما للحبیب بالحبیب نزلا من غفور رحیم من الحبیب للحبیب عزیز من این همه نواخت و کرامت دوستان حق را بدانست که آئینه دل را از غبار محبت دنیا و دوستی غیر صافی داشته اند **رباعی** در دل علم عشق برافراخته اند ؛ آئینهٔ دل زبهر آن ساخته اند ؛ مگذار که دشمن اندر انجا نگرد ؛ کان آئینه بهر دوست پرداخته اند ؛ دل مؤمن نظرگاه حضرت اوست باید که خلوتخانهٔ دل را از خار و خاشاک غیر پاک داری تا شایستهٔ نظرات لطف و رحمت او شود که هر دل که دوستی دنیا در وی جای گرفت از دولت نظر حق محروم ماند و مسکن شیاطین شد نعوذ بالله من الخذلان **مثنوی**

دل یکی منظریست ربانی | خانهٔ دیو را تو دل خوانی
آنچه دل نام کردهٔ بمجاز | رو به پیش سگان کوی انداز

حکایت می آرد که فردای قیامت بندهٔ بعرصات حاضر آورند حضرت عزت بفرماید تا دل او را بشگافند سی صد و شصت بت از دل وی بیرون کنند **مصرع** این خانه جای رخت بود یا مجال دوست ؛ پس شایسته سعادت دو جهانی و کرامت جاودانی کسی شد که مطیع و فرمان بردار حق شد و در محبت وی صادق شد **حکایت** نقل ست که شیخ جنید بغدادی رح گفت سی سال آن کردیم که حق فرمود لاجرم سی سال دیگر ست که حق آن میکند که ما میگوئیم قال النبی علیه السلام ان من عباد الله من لو اقسم علی الله لابره یعنی بدرستیکه بعضی از دوستان حق هستند که اگر سوگند دهند برخداوند راست گرداند خداوند سوگند ایشان را این بود اصول و امهات همه اخلاق پسندیده که درین فصول ذکر کرده شد که تحصیل آن و متصف شدن بآن واجب و لازم ست و مداومت نمودن بران فرض عین ست اما اخلاق ذمیمه که

اصول و امهات همه اخلاق بدست آن نیز ده خلق ست و دور بودن ازان فریضه است و چون آن از قبیل تروک است ذکر آن در قسم تروک بیاید ان شاء الله تعالی و چون آخر این قسم بر محبت حق ختم شد امید داریم که ختم عمر ما نیز بر محبت حق و سعادت ایمان باشد و اینجا فصل دیگر در بیان عشق مجازی یاد کنیم بحکم المجاز قنطرة الحقیقة بمناسبت آن زیرا که خوش حالی ست حال عاشقان الٰهی باب دیدهٔ عاشقان و بسوز سینهٔ مشتاقان و برنگ زرد و باه سرد دل پر درد محبان ما مفلسان را از شرب آن مخلصان شربتی و از جام ایشان جرعه کرامت فرمای

فصل هفدهم در بیان عشق و صفت عاشقان

قوله تعالی وجعلنا بعضکم لبعض فتنة اتصبرون وقال النبی علیه السلام وکتم وعف ثم مات مات شهیدا
شعر گر بر سر کوی تو بمیرم بارادت ؛ مرگم همه ارادت و هلاکم بشهادت ؛ بدانکه عشق را سه مقام ست مقام اول کشش ست یعنی تا از جانب محبوب آوازهٔ بجمالم پیدا نشود از جانب محب سر بجنونه هویدا نگردد قطعه گر سر از طوق ارادت می کشم ؛ طوق اکراهم بگردن می کشد ؛ عاشقان را نیست از خود اختیار ؛ طبع مقناطیس آهن می کشد ؛ مقام دویم کوشش ست یعنی تا در بادیه جاهد وا فینا از سر قدم نسازد و تن را در راه ریاضت نگذارد بی طریق سعی بکعبهٔ صفای لنهدینهم سبلنا مشرف نشود قطعه گر ترا آرزوی صحبت ماست ؛ قطع کن صحبت دل و جان را ؛ هر که منشور کعبه می خواهد ؛ طی کند محنت بیابان را ؛ مقام سیم کشش ست یعنی چون بمحبوب رسد محو شود ذره در پرتو خورشید چندان ظهور دارد که بخورشید نزدیک نیست رباعی عاشق که بعاشقی جگر می سوزد ؛ در صحبت معشوق بتر می سوزد ؛ مه در بر خورشید فنا میگردد ؛ پروانه ز وصل شمع پر می سوزد ؛ حکایت شیخ شهاب الدین سهروردی رح میگوید عشق را از عشقه گرفته اند عشقه گیاهی است که بهر نبات که رسد ناچیزش کند رباعی عشق دردیست که درمان نپذیرد هرگز ؛ عاشق دل شده سامان نپذیرد هرگز ؛ بر تن هر که ازین تیغ بلا زخم آید ؛ کشته گردد که دگر جان نپذیرد هرگز ؛ بدانکه همچنانکه تن آدمی را غذاییست روح آدمی را نیز غذاییست و غذای روح دو چیز ست یکی آواز خوش و دیگر جمال نیکو قطعه غذای روح دو چیز ست پیش اهل الیقین ؛ که هست هر دو بنزدیک تن پرست حرام ؛ یکی شنیدن آوازهای جان پرور ؛ دگر مشاهدهٔ دلبران سیم اندام ؛ حکایت در روضهٔ خلد می آرد که امام ابو یوسف القاضی رحمه الله در مجلس هارون الرشید بود قاری قرآن میخواند باواز خوش و برادرزادهٔ هارون الرشید در حسن ید بیضا داشت و در لب دم عیسی ایستاده بود امام گوش بر آواز قاری نهاده بود و چشم در دیدار پسر گماشته هارون الرشید بدید اعراض کرد امام دریافت چون قاری از قرائت فارغ شد امام گفت قطعه آواز خوش و جمال نیکو ؛ این هر دو غذای روح باشد ؛ هر جا که غذای روح بینی ؛ گر دست دهد فتوح باشد ؛ خلیفه گفت راست گفتی که گناه از اصحاب ابو حنیفه دور ست قطعه تهمت شهوت مبین اندر میان ؛ گر مرا با دلبران بینی نظر ؛ عشقبازی شیوهٔ روح است و بس شهوت تن عادت گاو ست و خر ؛ و اگر کسی این را عشق نگوید لا مشاحة فی الاصطلاح حکایت در تفسیر ثعلبی می آرد که یحیی بن معاذ رازی رحمه الله گفت اگر خدای تعالی عقوبت خلایق بمن افگند هیچ عاشق را عذاب نکنم گفتند

اگر عاشق گنهگار بود گفت نیز عقوبت نکنم زیرا که گناه عاشق اختیاری نیست اضطراریست رباعی گر عشق تو با ناله وزاری نبود ❊ هرگز عاشق چنین بخواری نبود ❊ بر عاشق بیچاره نگیر ند گناه ❊ زیراکه گناهش اختیاری نبود ❊ قوله تعالیٰ فمن اضطر غیر باغ ولا عاد فلا اثم علیه مسکین عاشق بیچاره روز در عنا وعذاب باشد وشب بیقرار وبیخواب باشد گاه در بادیهٔ اشتیاق زبان لبیک برکشاده وگاه در زاویهٔ فراق سر بر زانوی حسرت نهاده شعر وما فی الدهر اشقی من محب ❊ وان وجد الهوی حلو المذاق ❊ تراه باکیا فی کل حین ❊ مخافة فرقة او لاشتیاق ❊ فیبکی ان نائ شوقا الیه ❊ ویبکی ان دنا خوف الفراق ❊ در تفسیر ثعلبی می آرد از احمد بن عبدالوهاب که گفت فی قول الله تعالیٰ ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به قال یعنی العشق ونیز در تفسیر ثعلبی می آرد که ابو حباب گفت بمجلس ذوالنون مصری بودم در فسطاط مصر وچنان دانم که اهل مجلس وی هفتاد هزار بودند وآن روز در محبت حق سخن می گفت کار بجائے رسید که یازده نفر در مجلس جان بدادند یکی از مریدان آواز برآورد وگفت یا ابوالفیض محبت حق ذکر کردی محبت مخلوقان را نیز ذکر کن ذوالنون آهی کرد وسخت بنالید ودست برآورد وپیراهن خود بدو نیم چاک زد وگفت علقت دو هو لهم واستعبرت عیونهم وخالفوا السهاد وفارقوا الرقاد ولیلهم طویل ونومهم قلیل اخرای الضر لا تفسد واهمومهم لا تفقدا موهم عشیرة ودموعهم عزیزة باکیة عیونهم فریحة جعوتهم عاد لهم الزمان والاهل والجیران شعر آن کس که زکوی آشنائیست ❊ داند که متاع من کجائیست ❊ احمد بن یحیی میگوید قطع الاوصال ایسر من قطع الوصال حکایت در منزهة النواظر می آرد که اصمعی بقبیلهٔ از قبایل عرب بگذشت جوانی را دید بندگران برپای ومردمان گرد وی درآمده گفت این جوان را چه می شود گفتند دختر عم خود را دوست میدارد وآن دختر روی بوی نمی نماید اصمعی گفت مرا نزد دختر برید اصمعی را پیش دختر بردند گفت ای دختر ترا چه نقصان شود اگر یکبار دیدار خود بدو نمائی دختر گفت او طاقت دیدار ما ندارد واگر خواهی نظاره کن دختر بیامد وبر جوان بگذشت واز ناز وتکبر دامن در زمین می کشید غباری از زمین برآمد جوان دران غبار نظر کرد نعره بزد وبیهوش بیفتاد دختر گفت یا اصمعی من لا اطیق غبار اذیالنا فکیف یطیق ملاقات جمالنا کسی که طاقت دیدن غبار دامان ما ندارد چگونه طاقت دیدار ما آرد حکایت در روضه خلد می آرد که در عهد لیلی بسیاری دعوی محبت وی میکردند اما هیچ یک را از مجنون صادق تر نمیدید قطعه هر کسی لاف محبت میزند ❊ هیچ یک در عاشقی صادق نه اند ❊ مدعی عشق بسیار اند لیک ❊ چون به بینی بیشتر عاشق نه اند ❊ گفت نقد وقت این مدعیان کذاب را بر محک امتحان زنم تا هر کس چه عیار دارند بفرمود تا بگرد کوشک او آتش عظیم افروختند وخود بربالای کوشک برآمد وندا کرد که هر کس عاشق ست بآتش درآید واز سوختن باک ندارد آنها که خام بودند از سوختن اندیشه کردند مجنون که سوخته بود وباآتش آشنائی داشت قدم در نهاد وبرگذشت وگفت قطعه من دل سوخته از آتش تو ناندیشم ❊ که چو پروانه همه بال وپرم سوخته ❊ آتش عشق تو در خاک نگیرد هرگز ❊ هم مرا سوز که بار دگرم سوخته ❊ در منزهة الارواح می آرد که تا مجنون بر سر کوه نجد بود از نسیم صبا صاحب وجد بود چو بهوش گرد قبیله گشت قرب لیلی بروی عقیله گشت حکایت در منزهة النواظر می آرد که مجنون در عشق لیلی چنان شد که از آدمی نفور کرد وباوحوش در صحرا انس گرفته بود وچون نام لیلی

شنیدی مدهوش شدی چون شوهر لیلی را وفات رسید کسان مجنون گفتند ای قیس شوهر لیلی وفات کرد بیا تا لیلی را با تو
عقد کنیم تا این سودا از دل تو برخیزد مجنون گفت ما را با عشق او کار است با او کاری نیست ما لیلی را از بهر خدا بر خود حرام کردیم
و ترکت وصالها الی العقبی رباعی تا جان دارم عشق تو چون جان دارم ؛ تا زنده بوم عشق بکس نسپارم ؛ فردا
بقیامت ای بت عالم سوز ؛ می آیم و این خمار در سر دارم ؛ حکایت عام مجنون را بعرفات آوردند و با اهل عرفات گفت
اینجا دعا مستجاب بود دعا کنید که خدای تعالی عشق لیلی را از دل وی بردارد آنگاه مجنون را گفت ای پسر اهل عرفات از
برای تو دعا می کنند تو نیز از بهر خود دعا کن مجنون دست برداشت و گفت اللهم زدنی هواها واحینی علیها و
امتنی مع هواها واحشرنی معها یوم القیمه شعر تا جان دارم ز عشق تو نگریزم ؛ عاشق میرم بحشر عاشق خیزم ؛
حکایت نقل است که هرگاه که مجنون بکوی لیلی درآمدی سگان کوی لیلی قصد وی کردندی کسی گفت ای مجنون سگان کوی
لیلی را مراعات کن و لقمه در پیش افگن باشد که با تو آشنا شوند قطعه منم که با سگ کوی تو آشنا خواهم ؛ چه جای آنکه
ز تو حاجتم روا گردد ؛ چنین که در نظرت کمترم من از سگ کوی ؛ چه حیله تا سگ کوی تو آشنا گردد ؛ مجنون نان و گوشت
برد و در پیش سگان کوی لیلی انداخت سگ آنرا بوی کرد نخورد و قصد مجنون کرد مجنون گفت این را چه کنم که از دیگران
استخوان بستاند و از من نان و گوشت قبول نکنند قطعه سوال کرد ز معشوق عاشقی که چرا ؛ بنان من سگ کوی تو
رغبتی ننمود ؛ جواب داد که رغبت نمی نماید از آن ؛ که هست لقمهٔ عاشق همیشه زهر آلود ؛ حکایت آورده اند که روزی
مجنون میگذشت چشم او بر جمال لیلی افتاد نعره زد و از پای درافتاد مدهوش شد لیلی آن حال مشاهده کرد بروی ببخشود بیامد که
سر وی در کنار گیرد مجنون بوی لیلی شنید چشم بگشاد و گفت ای لیلی دنیا را در کار هوای تو کردم میخواهی که آخرت نیز در کار
تو کنم فرد من ماندم و اسلام مکن تا نکنم ؛ اندر سر کار تو مسلمانی خویش ؛ حکایت نقل است که چون لیلی را وفات رسید
او را دفن کردند مجنون خبر یافت گفت مرا بسر خاک وی برید گفتند ما گور او را ندانیم گفت شما مرا بدان گورستان برید که من خاک
او را باز یابم که از خاک او بوی عشق ما می آید و مجنون را در آن مقبره درآوردند بهر گوری که رسیدی خاک از وی برداشتی و بوی
کردی و بینداختی و گفتی لیس هذه چون بسر گور لیلی رسید خاک از و برگرفت و ببوئید بوی عشق خود شنود شهقه بزد و بر
سر گور لیلی جان داد شعر ارادوا لیخفوا قبرها عن صدیقها ؛ لطیب تراب القبر دل علی القبر فنوه بعینها
هر دو را در پهلوی یکدیگر دفن کردند رباعی بجان رسید مرا کار تو وا ویلاه ؛ بیا که طاقت هجران تو ندارم آه ؛ چو هست مردن
عاشق شهادت اینک من ؛ بمردم اشهد ان لا اله الا الله ؛ در روضهٔ خلد می آرد که پیری حکایت کرد که مرا بر بیمارستان
بغداد گذر افتاد جوانی دیدم بر حصیر کهنه نشسته و بند بر پای و مروحه بدست و مردم بسیار آنجا جمع شده و او میگفت شعر
در عشق تو انگشت نمای زن و مردم ؛ هر لحظه فزون است ز سودای تو دردم ؛ پیش رفتم و گفتم ای جوان چه حاجت داری
گفت آنکه بفلان محله روی آنجا که سرای احمد دهقانست سرای ترسائی است روی در قبله رباعی قبلهٔ من سرائی
آن ترساست ؛ جانم اندر هوای آن ترساست ؛ کافرم در ره مسلمانی ؛ گر مرا کش بجای آن ترساست ؛ در بزن و بگوی
رباعی در عشق توام طاقت رسوائی نیست ؛ در هجر توام روی شکیبائی نیست ؛ تا وسع توان بود تحمل کردم ؛ دیگر چه کنم

وسع شکیبائی نیست ؛ بدان در سرای آمدم و در بزم دختری بهپس درآمد پیغام جوان بدو رسانیدم گفت رباعی در عشق کسی را
که توانائی نیست ؛ وز هجر تحمل و شکیبائی نیست ؛ مرگ ست علاج او و بیرون از مرگ ؛ هر مصلحت دگر که فرمائی نیست ؛ پیغام
دختر بجوان رسانیدم آهی کرد و جان بداد باز گشتم که دختر را خبر دهم بسر کوچه رسیدم خروش مصیبت شنیدم گفتند دختر نیز وفات
یافت رباعی من عشق ترا موافقت خواهم کرد ؛ واندر دو جهان موافقت خواهم کرد ؛ دی روز بدل مخالفت میکردم ؛ امروز
بجان موافقت خواهم کرد حکایت یکی از مشایخ در بازار واسط میگذشت کودکی را دید که طپانچه بر روی پیری می زد و پیر
هیچ نمی گفت شیخ را عجب آمد از پیر سوال کرد پیر گفت سزای انم و زیادت ازین گفت چرا گفت ازین کودک بپرس گفت
ای شیخ تو امام مسلمانانی نبینی در مذهب عاشقی نزاکاری نیست ؛ بر عاشق ماز ماستم عاری نیست ؛ این پیر دعوی عشق ما
میکند دور وزست که ما را ندید کاشیخ گفت بیشتر زن تا دعوی محبت نکند یا در عشق استغنا ننماید آنگاه شیخ بگریست و گفت
کسیکه دعوی محبت مخلوق میکند و معنی بجای نمی آرد سزای سیلی می شود کسی که دعوی محبت خالق کند و معنی بجای نمی آرد سزای
الم قطعیت گردد در تفسیر کشف و بیان می آرد که لو عذب الله سبحانه اهل النار بالفراق لاستراحوا الی
ما فیه من العذاب یعنی اگر خداوند اهل دوزخ را عذاب کند بفراق هر آینه استراحت نماید با آنچه در
دوزخ ست از عذاب یعنی عذاب دوزخ در جنب آتش فراق دوست راحتی تواند بود

وکل الذی دون الفراق قلیل لو کانت الجنة نصیب
العارفین بدون جماله واویلاه و لو کانت النار نصیب
المشتاقین مع جماله واشوقاه الٰهی ما مسکینان
را با آتش فراق و داغ قطعیت نسوزے
بحرمت محمد و آله وصحبه اجمعین

❊ ❊ ❊ ❊ ❊ ❊ ❊ ❊ ❊ ❊

تمت قسم الاخلاق بتوفیق الملک الخلاق فلنشرع فی القسم الثالث
بتوفیق الملک الملوک و منه الهدایة والصمت العصمة والتوفیق

بسم الله الرحمن الرحیم

قسم چهارم از کتاب ریاض الناصحین در فرایضی که از قبیل تروک ست یعنی ترک مخالفتها با الله تعالی و با رسول او علیه السلام و آن هفت ترک ست ترک کفر و شرک و نفاق و ردت و بدعت و معاصی و اخلاق بد و این هفت ترک در وقت تفصیل هفده می شود چنانکه ذکر دی بجائے وی بیاید انشاء الله تعالی و درین قسم چهار باب ست

باب اول در بیان کفر و شرک و نفاق و ردت و درین باب چهار فصل ست

فصل اولی در اقسام و انواع کفر و احکام آن

بدانکه کفر دو قسم ست قسم اول تکذیب حق است قسم دویم آنکه واسط است میان تصدیق و تکذیب که نه تصدیق ست و نه تکذیب ولیکن کفر ست اما آن قسم کفر که تکذیب حق ست چهار نوع ست چنانکه امام محی السنه در تفسیر معالم التنزیل خود و امام علی واحدی در تفسیر وسیط و غیر ایشان از ائمه التفسیر در تفاسیر خود آورده اند چون تفسیر مغنی و غیر آن در آیه ان الذین کفروا سواء علیهم الآیه اول کفر انکار و آن چنان باشد که شخصی خداوند تعالی را نمی شناسد و اصلا بوی معرفت ندارد دویم کفر جحود و آن چنان باشد که خداوند تعالی را میداند بدل و انکار میکند چون امیة الصلت سیم کفر عناد و آن چنان باشد که خداوند تعالی را می شناسد بدل و بزبان نیز معترف ست بدین حق ولیکن آنرا قبول نمیکند و مسلمانی را دین خود نمی گیرد چون ابوطالب چهارم کفر نفاق و آن چنان باشد که بدل منکر حق اجماع قطعی باشد و بزبان معترف باشد این ست آنچه ائمه التفاسیر مذکوره گفته اند اما قسم دویم از کفر که واسط ست میان تصدیق و تکذیب چنانکه امام نورالدین صابونی رحمة الله علیه در کفایه گفته است و آن سه نوع ست اول آنکه تکذیب نداشته باشد ولیکن شک و تردد داشته باشد دویم آنکه در قبول حق توقف داشته باشد و این هر دو نوع کفر را امام نورالدین بخاری در کفایه ذکر کرده و گفته که این هر دو کفر ست باتفاق سیم آنکه خالی باشد از تصدیق و تکذیب و از شک و توقف و این نیز کفر ست باتفاق از بهر آنکه هر دل که در وی تصدیق نباشد یعنی تسلیم نباشد یعنی قبول حقها نباشد و در آن دل ایمان نباشد کفر باشد از بهر آنکه واسطه نیست میان کفر و ایمان بنسبت مکلف این بود اقسام و انواع کفر والله اعلم

اما حکم کفر آنست که چون کافر اظهار کفر کند در دنیا مستحق کشتن وغارتیدن وبرده کردن شود بشرایطی که در کتب کلامی وفقهی مذکور ومسطورست وچون بر کفر بمیرد نعوذ بالله در آخرت مستوجب دوزخ شود وبعذاب جاودانه گرفتار گردد کما قال جل ذکره اولئك اصحاب النار هم فیها خالدون ودر لعنت خداوند وفرشتگان وهمه آدمیان باشد قوله تعالی ان الذین کفروا وماتوا وهم کفار اولئك علیهم لعنة الله والملائکة والناس اجمعین خالدین فیها ویک طرفة العین عذاب از وی تخفیف نشود که لا یخفف عنهم العذاب وحق تعالی نظر رحمت بوی نکند که ولا هم ینظرون وچون او کافر شد وظلم کرد برنفس خود باوردن کفر حق تعالی نیامرزد مراورا ونماید اورا راهی الا راه دوزخ که ان الذین کفروا وظلموا لم یکن الله لیغفر لهم ولا لیهدیهم طریقا الا طریق جهنم خالدین فیها ابدا واو جاوید باشد درانجا همیشه وهست این جاوید عذاب کردن او بر خداوند تعالی آسان که وکان ذالك علی الله یسیرا هرگز به بهشت در نیاید همچنانکه شتر بسوراخ سوزن در نیاید قوله تعالی ولا یدخلون الجنة حتی یلج الجمل فی سم الخیاط واگر باشد مراورا همه آنچه در زمین ست ومانند آن بآن واو خواهد که همه را بدل وفدیه دهد تا خویشتن را بآن باز خرد از عذاب روز قیامت نپذیرند ومراورا بود عذاب دردناک که ان الذین کفروا لو ان لهم ما فی الارض جمیعا ومثله معه لیفتدوا به من عذاب یوم القیمة ما تقبل منهم ولهم عذاب الیم حکم کفر این بود اما حکم ایمان آنست که مثلا کافری که سالها در کفر بسر برده باشد چون از کفر بیزار شود وکلمۂ توحید برزبان راند ودل وی بازبان وی موافق باشد حق تعالی آن کفر گذشتہ وی را بیامرزد واورا بر گذشتها مواخذه نباشد چنانکه در کلام مجید خود فرمود قوله تعالی قل للذین کفروا ان ینتهوا یغفر لهم ما قد سلف وچون بر سلامت بمیرد در آید در بهشت جاودانه قوله تعالی اولئك اصحاب الجنة هم فیها خالدون پس از انواع سبعۂ کفر بر حذر باید بود که بآن رستگاری نتوان یافت الهی ما مسکینان را از کافر زیستن واز کافر مردن در امان دار وتوفیق ایمان داشتن و ایمان بردن کرامت فرمائے

فصل دویم در شرک وانواع آن

در احیاء العلوم وتنبیه می آرد که شرک بر دو نوع ست شرک جلی وشرک خفی اما شرک جلی چنانکه غیر خداوند چیزی را پرستند چون بت وغیر آن وحکم این مشرک همان حکم کافرست در عقوبات دنیوی واخروی وجاوید ماندن در دوزخ قوله تعالی ان الله لا یغفر ان یشرك به ویغفر ما دون ذالك لمن یشاء یعنی بدرستیکه خداوند نمی آمرزد این را که شریک آرند بوی غیر اورا وما دون شرک هر گناه که باشد می آمرزد مر آن بنده را که بخواهد ومن یشرك بالله فقد افتری اثما عظیما وهر کس که شرک آرد بخداوند تعالی بدرستیکه آورده باشد گناه بزرگ غیر مغفور در تفسیر وسیط می آرد که این آیت قاطع است در دو مسئله بزرگ از اصول مسئلہ اول آنکه مرتکب کبایر از مسلمان چون بر ایمان بمیرد جاوید در دوزخ نماند وخداوند تعالی اورا جاودانه عذاب نکند بلکه مشرک را جاودانه در دوزخ بدارد بدون مسلم مسئله دویم آنکه خداوند تعالی وعدۂ مغفرت کرد ما دون شرک را از معاصی که عفو کند از انکه خواهد وبیامرزد مر آن را که خواهد خلاف مر قدریه را که میگویند جایز نیست که بیامرزد

کبیره را وعفو کند از معاصی هیچ را آزامیر المومنین کرم الله وجهه مرویست که هیچ آیت در قرآن نزد من امید وار تر از ین آیت
نیست که حق تعالی فرموده ان الله لا یغفر ان یشرك به ویغفر مادون ذالك لمن یشاء و نیز در تفسیر وسیط می آرد که ابن عمر
رضی الله عنهما گفت استغفار نمی خواستم از برای اهل کبائر تا آن هنگام که این آیت نازل شد ابوذر غفاری رضی الله عنه روایت
میکند از رسول علیه السلام که فرمود آمد بمن آینده از پروردگار من پس خبر داد مرا یا فرمود که بشارت داد مرا شک از ابوذر ست
که هر کس از امت من بمیرد که شریک نیاورده باشد بخداوند چیزی را در آید در بهشت گفتم یا رسول الله اگر چه زنا و دزدی کرده
باشد فرمود که و اگر چه زنا و دزدی کرده باشد در صحیح مسلم می آید بروایت دیگر از ابوذر که گفت در آمدم بر رسول علیه السلام و بروی
جامهٔ سفید بود و رسول علیه السلام در خواب بود بازگشتم کرت دیگر باز آمدم رسول علیه السلام بیدار شده بود پس فرمود
ما من عبد قال لا اله الا الله ثم مات علی ذالك الا دخل الجنة یعنی هیچ بنده نباشد که بگوید لا اله الا الله یعنی
از خالص دل خود پس از ان بمیرد الا آنکه در آید در بهشت ابوذر میگوید گفتم وان زنی وان سرق یعنی و اگر چه زنا و دزدے
کرده باشد رسول علیه السلام فرمود و اگر چه زنا و دزدی کرده باشد تا سه کرت همین سوال میکردم رسول علیه السلام همین جواب
میگفت در کرت سیم فرمود وان زنی وان سرق علی رغم انف ابی ذر در شرح السنه می آرد که رغم بمعنی کرده است و گفته
اند بمعنی اضطراب ست و ابوذر هرگاه که این حدیث روایت کردی گفتی وان رغم انف ابی ذر پس ای برادر از ین نوع شرک
که غیر خدا پرستیدن بود پر حذر باید بود که با آن خلاص نتوان یافت اما نوع دویم از شرک که در احیا گفته آن را شرک خفی گویند
یعنی نفس آن کفر نیست ولیکن معصیت ست بنده را از کمال ایمان بیندازد اما از اصل ایمان بیرون نیارد و آن آنست
که طاعت بریا کند و یا مسبب را از سبب بیند نه از الله تعالی چنانکه سیرابی را از آب بیند نه از الله تعالی حکایت نقل ست
که سلطان العارفین ابویزید بسطامی قدس سره وفات یافت یکی از بزرگان او را در خواب دید پرسید که حق تعالی با تو چه کرد
گفت چون مرا در خاک نهادند فرمان رسید که ای بایزید از برای ما هدیه چه آوردی گفتم خداوندا هدیه که شایستهٔ حضرت تو باشد
نیاوردم اما شرک نیز نیاوردم فرمان رسید که ای بایزید انسیت لیلة اللبن شب شیر را فراموش کردی و آن چنان بود که
سلطان شبی شیر خورده بود و شکم وی درد کرد گفت امشب شیر خوردم شکم من درد کرد فرمان رسید که ای بایزید آن شرک نبود که بحضرت
ما آوردی که آن درد را از شیر دانستی اهل تحقیق گفته اند طاعت کردن از برای اجر و مزد نیز شرک خفی است طاعت خالص باید
فرد طاعت از بهر جزا شرک خفی ست ٭ یا خدا را باش یا عقبی طلب ٭ امام نجم الدین عمر نسفی رح در اربعین سلمانی خود می آرد
که شبلی گفت از دوزخ ترسیدن و از بهر آن گناه برجای ماندن و به بهشت امید داشتن و از بهر وی طاعت کردن نفس
پرستیدن ست نی خدا پرستیدن مفخر آل رسول امیر حسینی رحمه الله میگوید فرد پشت این مشت مقلد خم نگشتی در رکوع ٭ گر نه
در جنت امید قلیه و حلوا بدی ٭ رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ما عبد علی وجه الارض صنم اخبث عن الهوی
یعنی پرستیده نشد بر روی زمین هیچ بتی خبیث تر و پلید تر از هوای نفس و هوا میل کردن نفس باشد بسوی دانهای وے
حکایت در حقایق سلمی می آرد از شیخ جنید بغدادی که گفت شبی برخواستم تا وردی بگذارم نفس مرا در یک سجده موافقت
نمیکرد خواستم که خواب کنم قادر نشدم بر خواب کردن خواستم که بنشینم طاقت نداشتم در بگشادم و بیرون آمدم مردے دیدم

گلیم در سر کشیده حس من دریافت سر برآورد و گفت یا ابا القاسم در دنفس دوای وی شود گفتم آری چون خلاف کند هوای خود را درد وی دوای وی شود روی بانفس کرد و گفت ای نفس هفت بار ترا این جواب گفتم از من قبول نکردی این بگفت و باز گشت ندانستم که از کجا آمد و بکجا رفت فضیل عیاض میگوید فاضلترین اعمال خلاف هوای نفس کردنست قوله تعالی ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی سهل بن عبد الله تستری میگوید کسی از هوای نفس سالم نماند مگر انبیا و بعضی از صدیقان نه کل ایشان رسول علیه السلام فرمود هر کس نترسد از آتش دوزخ باز دارد نفس خود را از لذات پس بنا برین آیات و احادیث از هوای نفس در باید گذشتن که هوا اهل خود را بهاویه میکشد شعر

صاحب دلان طریقت خدای را	طاعت برای جنت ماوا نکرده اند
گر یار دل همی برد انصاف میدهد	در دوست جان همی طلبد نی نکرده اند
مردان راه رغبت دنیا نکرده اند	غیر از وصال دوست تمنا نکرده اند
یک ذره التفات بدنیا و آخرت	دریا دلان صورت و معنی نکرده اند
عطار کی بدولت دیدار حق رسید	آنها که احتمال تجلی نکرده اند

یکی از بزرگان میگوید آن هنگام که خداوند تعالی الخلق را بیافرید در ایشان هیچ حرکت نبود چون هوا را در ایشان ترکیب کرد در حرکت آمدند و هوای ایشان تمام نگشت تا ترکیب کردند در ایشان شهوت را و شهوت تمام هواست شیخ جنید بغدادی رحمه الله میگوید بر سری سقطی رح در آمدم او را گریان یافتم گفتم یا شیخ چه چیز گریانید ترا بانگشت اشارت کرد بیک سوی خانه نظر کردم کوزه نو دیدم شکسته گفتم این کوزه شکسته چیست گفت روزه داشتم دخترکی بیامد و این کوزه پر از آب کرد و برطاق نهاد و گفت این کوزه پر آب سرد کردم تا وقت روزه کشا دن بدین روزه کشائی خواب بر چشم من غلبه کرد حوری دیدم که خود را بر من عرض کرد چنانکه در جمالش حیران شدم گفتم ای حور تو کرائی گفت لمن لیشرب الماء الجلید فی الکوز الجدید آنگاه کوزه برداشت و بر زمین زد از خواب بیدار شدم کوزه شکسته دیدم جنید گفت تا شیخ زنده بود آن سفالها را از آنجا بر نداشت

الهی ما را از شرک و هواپرستی نگاهدار

فصل سیم در نفاق و انواع وی و صفت منافقان

بدانکه نفاق بر دو نوع ست یکی آنکه کفر ست و آن چنان ست که کسی بظاهر مقر باشد بهمه حقها و باطن منکر حق اتفاقی قطعی باشد چنانکه در انواع سبعه کفر ذکر آن رفت و حکم این منافق در آخرت همان حکم کافر ست یعنی در گرفتاری بعذاب جاودانه بلکه عذاب منافق از عذاب کافر سخت ترست قوله تعالی ان المنافقین فی الدرك الاسفل من النار یعنی منافقان در دوزخ در زیر پای کافران خواهد بود آن زمان که کافر و منافق را در دوزخ جمع گردانند قوله تعالی ان الله جامع المنافقین والکافرین جمیعا قطعه جهنم مقام ست آن قوم را ✽ که ایشان نرفتند راه خدا ✽ بدیشان رسد هر زمان در جحیم ✽ بقعر جهنم شها این ندا ✽ که این ست پاداش اعمالتان ✽ چو بودید مغرور نفس و هوا ✽ اما نوع دویم از نفاق و آن کفر نیست ولیکن معصیت ست یعنی این نوع نفاق چنان هست که در دل انکار حق نداشته باشد ولیکن چون سخن گوید دروغ گوید و چون وعده کند خلاف کند و چون امینش کنند خیانت کند و چون خصومت کند فحش گوید و از حق عدول کند و تعدی کند به بهتان و ندمان و این نوع نفاق بنده را از کمال ایمان بیرون برد اما از اصل ایمان بیرون نیارد در بحر الفواید می آرد

که حق تعالی هزار آیت در شان منافقان فرستاده است در کلام مجید خود ونیز در بحر الفوائد فریدی می آرد که منافق کسی بود که از نفاق
ایمن بود ابن ملیکه میگوید هفتاد تن را از صحابهٔ رسول علیه السلام دریافتم که ایشان روزی از نفاق می ترسیدند وامیر المومنین عمر
رضی الله عنه نزدیک حذیفه آمد ومیگفت ای حذیفه تو صاحب سر مصطفی صلی الله علیه وسلم بودی ورسول علیه السلام با تو صفت
منافقان میگفت در عمر چه می بینی تا از خود دور کنم امروز کار مردم بجای رسیده است که کس باشد که پنجاه صفت نفاق در وی موجود
بود ویکی را باوی نتوان گفت واگر بگوئی سالها از وی خلاص نتوان یافت زهی خرابی کار وزهی نگونساری آن خراب روزگار
نعوذ بالله من النفاق از امام حسن بصری رحمه الله نقل ست که اگر منافقان دنب داشتی پای مومنان بر زمین نیامدی هم او
گفت اگر منافقان بمردندی در راهها وحشت آمدی در صحیحین می آید بروایت عبدالله بن عمرؓ از رسول علیه السلام که فرمود چهار
خصلت در هر کس مجتمع بود آن کس منافق بود مطلقاً وهر کس که یک خصلت از آن در وی بود از نفاق خصلتے در وے بود تا
آن هنگام که آنرا ترک کند یکی آنکه چون اورا امین گردانند خیانت کند وچون سخن گوید دروغ گوید وچون عهد کند بشکند وچون خصومت
کند فحش گوید ومیل کند از حق وتعدی کند به بهتان وندمان واز آن هزار آیت که در شان منافقان آمده است یکی این ست
قوله تعالی ان المنافقین یخادعون الله الآیه یعنی بدرستیکه منافقان عمل مخادعان میکنند بنسبت با الله تعالی وحال آنکه
خداوند از آن منزه است که اورا فریب توان داد در تفسیر وسیط درین آیت میگوید که خداع ایشان آنست که بظاهر ایمان
می آرند ودر باطن کفر دارند خداوند تعالی از آن بزرگتر ست که اورا فریب توان داد ولکن یعملون عمل المخادع تا لاجرم نمی فریبند
مگر نفسهای خود را که وما یخدعون الا انفسهم لان وبال خداعهم عاد علیهم قوله تعالی وهو خادعهم وخداع
از خداوند تعالی بمعنی جزاست یعنی خداوند جزا دهنده است مر ایشان را بران خداع ایشان وآن چنان باشد که حق تعالی ایشانرا
نوری دهد در قیامت مانند نور مومنان چون خواهند که بر صراط بگذرند نور ایشان فرو میرد ونور مومنان باقی ماند ومنافقان در
ظلمت وتاریکی بمانند وهم از آن جا بدوزخ افتند ومومنان بسلامت بگذرند قوله تعالی واذا قاموا الی الصلوة قاموا کسالی
بیان آن می کند که منافقان چون خیزند بسوی نماز با مومنان گران وکاهل خیزند از برای آنکه امید ثواب ندارند بر نماز ونمی ترسند
بر ترک آن از عذاب یراؤن الناس فرامی نمایند بادمیان که ما نماز میگذاریم وغرض ایشان از نماز آنست که مردمان ببینند
نه آنکه بآن نماز رضای حق جویند قتاده میگوید سوگند بخدا که اگر مردمان نبودندی منافقان نماز نکردندی ونمیگذاردندی مگر بریا وسمعت
قوله تعالی ولا یذکرون الله الا قلیلا یعنی منافقان یاد نمی کنند خدای را مگر اندکی حسنؓ میگوید چون بریاست آنرا اندک خواند
واگر باخلاص بودی هر آئینه بسیار بودی قتادهؒ میگوید هر چیز را که خداوند تعالی رد کند هر آئینه آن اندک باشد وهر چه را خداوند
تعالی قبول کند آن بسیار باشد قوله تعالی مذبذبین بین ذالك لا الی هؤلاء ولا الی هؤلاء ای مرددون بین الکفر
والایمان یعنی متردد وسرگردانند میان کفر وایمان نه با نصارند ونه با یهود واین قول ابن عباس ست رضی الله عنهما قتادهؒ
میگوید نه از مشرکانند ونه از مؤمنان در مشارق ودر تفسیر وسیط می آید این حدیث بروایت ابن عباس رضی الله عنهما از
رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود مثل منافق همچو گوسفند رمیده است میان دو رمهٔ گوسفند اگر با این رمه می پیوند دمیزنند و
میرانند واگر با آن قطیع (ای رمهٔ دیگر) میرود بیرون می کنند ومیدوانند ومن یضلل الله فلن تجد له سبیلا وهر کرا خداوند گمراه گرداند

بنابی اورا دین ابن عباس رضی الله عنهما میگوید از سبیل مراد اینجا دین ست بشر المنافقین بان لهم عذابا الیما بشارت ده منافقان را باین که مر ایشان را بود عذاب دردناک در تفسیر مغنی وغیر آن از تفاسیر میگوید که معنی تبشیر در اصل ایراد خبر سار ست که ظاهر شود اثر سرور در بشرهٔ مخبر پس بسیار گشت استعمال او تا گشت بمنزلهٔ اخبار پس استعمال کنند در نقیض وی در مرصاد العبادی آرد که صفت کافر و منافق آنست که بکلی روی بطلب دنیا آورده و عمر بتمتعات نفسانی حیوانی مصروف گردانیده و پشت بر کار دین و آخرت کرده و نعیم باقی در تنعم فانی باخته دنیا بدست نیامده و از آخرت بر آمده فرد دنیا نه بدست و آخرت داده بباد ٭ در آب و گیاه مانده کالانعام اند ٭ و نیز در مرصاد العبادی آرد که نفاق دو ست نفاقی است در اسلام و نفاقی است در کفر اما نفاق در اسلام آنست که چون سخن گوید دروغ گوید و چون وعده کند خلاف کند و چون امینش گردانند خیانت کند و چون عهد کند بشکند و چون خصومت کند فحش گوید و دشنام دهد و این معاملت از نفاق اهل اسلام ست و حقیقة این احادیث تهدید و وعید تمام ست اهل اسلام را کم کسی ازین خصلتها خلاص یابد یعنی این خصلتها ترک کند و توبه کند اما نفاق در کفر چنانست که فلسفیان و دهریان و طبایعیان و تناسخیان و اسماعلیان و مباحیان می کنند که در میان مسلمانان باشند و میگویند ما مسلمانیم و اعتقاد ایشان از کفرها و بدعتها باشد و شبهتها چون با ابنای جنس خود رسند اعتقاد خویش را آشکارا کنند و گویند ما برین مقلدان استهزا می کنیم حق تعالی از حال ایشان خبر میدهد قوله تعالی واذا لقوا الذین امنوا قالوا امنا واذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انا معکم انما نحن مستهزءون پس واجب ست از نفاق پرحذر بودن **حکایت** در تحریر الفوائد می آرد که شیخ جنید بغدادی رحمه الله گفت اگر مردی بزیارت من آید و من دست بمحاسن خود فرود آورم تا در نظر وی نیکو نمایم ترسم که نام مرا در جریدهٔ منافقان ثبت کنند انصاف مردان بین که از نفاق چگونه ترسیده اند و اخلاص ایشان در دین تا چه غایت بوده است اللهم انا نعوذ بك من النفاق والشقاق وسوء الاخلاق

فصل چهارم در ردت واحکام مرتد

بدانکه مرتد کسی را گویند که از اسلام برگردد نعوذ بالله و ردت بر دو نوع می باشد یکی قولی و یکی اعتقادی در فتاوای امام شمس الائمه حلوانی می آرد که کفر قولی سه نوع می باشد یکی آنکه کلمهٔ کفر بقصد بر زبان راند و داند که کفر ست اینجا باتفاق کافر شود و بقول امام اعظم رحمه الله عمل صالح که در همه عمر کرده باشد حبطه شود و اگر زن دارد بروی حرام شود و امام اعظم رح تمسک بدین آیت میکند ومن یکفر بالایمان فقد حبط عمله الآیه و چون از ان کفر باز آید و کلمهٔ توحید بگوید و اسلام آرد نو مسلمان مفلسی باشد که او را اعمال صالحه نمانده باشد اما بقول شافعی رح عمل تبع ایمان ست میگوید که چون ایمان باز آید اعمال صالحه نیز باز آید مگر آنکه بر کفر میرد آنگاه عمل وی حبطه شود و امام شافعی رح تمسک بدین آیت میکند که حق تعالی فرمود ومن یرتدد منکم عن دینه فیمت وهو کافر فاولئك حبطت اعمالهم فی الدنیا والاخرة پس امام شافعی رح بر کفر مردن را شرط میدارد از برای احباط عمل پس اگر مسلمانی کلمهٔ کفر بقصد بر زبان راند رجوع باید کرد از ان و تجدید نکاح باید کرد تا گردشتن آن زن مرد را حلال شود و چون کفر از قبیل مرد باشد زن را بر تجدید نکاح تکلیف نتوان کرد مگر آنکه کفر از قبیل زن باشد و اگرچه بقصد گفته باشد او را

بر تجدید نکاح تکلیف توان کرد اما قول امام محمد آنست که چون مرد کلمهٔ کفر بر زبان راند زن از وی طلاق شود تا اگر سه کرت کلمهٔ کفر از وی صادر شود و هر بار رجوع کند زن از وی سه طلاق شود اما فتوی بر قول امام اعظم است یعنی طلاق واقع نشود اما حرام گردد در هدایهٔ فقه و عامهٔ کتب فقهی میگوید که اگر مرد و زن هر دو بیکبار کلمهٔ کفر بر زبان رانند و مرتد گردند هر دو باهم رجوع کنند بر نکاح خود باشند و تجدید نکاح واجب نباشد اما نوع دویم از کفر قولی آنست که کلمهٔ کفر بر زبان راند بقصد و نداند که کفر است اینجا نیز کافر شود زیرا که جهل در اسلام عذر نیست ولیکن عمل وی حبط نشود یعنی بقول امام شافعی چون ایمان باز آید عمل نیز باز آید و قول علمای ما همین است درین صورت تجدید نکاح کند بر سبیل احتیاط اما نوع سیم آنست که قصد وی آن بود که سخنی گوید ناگاه بی اختیار سخنی دیگر بر زبان وی جاری شود که قصد آن کفر بود مثلا میخواست که گوید الٰهی تو خدای من و من بندهٔ تو عکس این بر زبان وی رفت بی قصد این را خطای لفظی گویند صحیح این است که باین کافر نشود و عمل حبط نگردد و زن حرام نشود اما **ردت اعتقادی** در شرح حاوی فقه که در مذهب شافعی است رحمه الله می آرد که ردت اعتقادی سه نوع می باشد یکی آنکه بدل انکار فرضیت پنج نماز کند یا انکار هر فرض اجماع قطعی که باشد و بدل انکار فرضیت او را معتقد باشد دویم آنکه بدل انکار حرمت دروغ و غیبت کند و یا انکار حرمت حرام اتفاقی کند سیم آنکه انکار اباحت اتفاقی باشد مثل انکار اباحت لبس آنچه مباح باشد شرعا باتفاق علما در متن حاوی میگوید ردت کفر مسلم مکلف است بفعل یا بقول بعناد یا باستهزا یا باعتقاد یا بصریح در شرح حاوی میگوید قول صریح بباشد و فعل صریح اما قول صریح همچون نفی صانع یا نفی صفات ثبوتی اتفاقی وی و تکذیب رسل و یا تکذیب رسولان اما فعل صریح چون سجده کردن غیر خداوند را و القای مصحف در قاذورات و مثل آن در شرح تنبیه ابو اسحق شیرازی می آرد که ردت عبارت است از قطع اسلام از مکلف و در لغت معنی امتناع است از ادای حق یقال فلان مرتد ای ممتنع عن اداء الحق الذی علیه در متن تنبیه میگوید صحیح است ردت از هر عاقل و بالغ مختار و ردت صبی و معتوه صحیح نیست و مکره نیز صحیح نیست اما ردت سکران صحیح است کذا ذکره فی شرح التنبیه اما در حالی که مست باشد حکم بکفر وی نکنند اما حکم مرتد آنست که اول اسلام بر وی عرض کنند و اگر او را شبهتی باشد کشف شبهه وی کنند و سه روز او را حبس کنند اگر اسلام نیارد آنگاه او را قتل کنند زیرا که رسول علیه السلام فرموده است من بدل دینه فاقتلوه در هدایه و عامهٔ کتب فقهی میگوید اگر کسی مرتد را قتل کند قبل از عرض اسلام بر وی مکروه بود اما بر قاتل چیزی نباشد از برای آنکه خون مرتد مباح است شرعا و کراهت از جهت آنست که شاید اسلام آرد در نوافع میگوید که اگر بر ردت بمیرد یا کشته شود بر وی نماز نکنند و در گورستان مسلمانان ننهند باتفاق در حاوی و شرح حاوی میگوید و در فقه اصحاب ما نیز چون هدایه و نهایه و کافی و غیر آن که توبهٔ مرتد قبول کنند و اگر چه او زندیق باشد یعنی اگر بظاهر اسلام آرد و بباطن کفر داشته باشد مثل باطنیه در دستور الفرایض می آرد که زندیق آن باشد که کفر از مسلمانان پنهان دارد و واجب دارد بر خود پنهان داشتن و کفر را اعتقاد دارد و اسلام آشکارا می کند میان مسلمانان تا پندارند که مسلمانست اما مسلمانی را اعتقاد ندارد و فرق میان زندیق و منافق آنست که منافق کفر از مسلمانان پنهان دارد ولیکن واجب نداند پنهان داشتن کفر را اما پنهان میدارد از خوف مسلمانان و مرتد آن بود که از اسلام برگردد نعوذ بالله چنانکه یاد کرده شد والله اعلم در هدایه و عامهٔ کتب فقهی میگوید که زایل شود بر ردت ملک مرتد از اموال وی زوال موقوف تا اگر اسلام آرد حکم کند بآنکه مالک

باشد باز اموال خود را واگر کشته شود یا بمیرد بر ردت مالی که در حال اسلام کسب کرده بود منتقل شود بورثه وی از مسلمانان وآنچه در حال ردت کسب کرده بود بقول امام اعظم رحمة الله فی باشد وبقول صاحبیه هر دو مال حق ورثهٔ وی گردد زیراکه ورثهٔ وے اولی تراند بمال وی واقرب اند وامام اعظم رح تمسک بدین حدیث کرده است که رسول علیه السلام فرمود لا یتوارث اهل ملتین شتیٰ یعنی میراث نگیرند از یکدیگر اہل دو ملت مختلف اما اگر مرتد تصرف کند در مال خود تصرف وی جایز باشد زیراکه ردت وی سبب ہلاک نیست در اما لی میگویند اگر کسی نیت کند که بعد از روزگاری از اسلام برخواهد گشت فی الحال کافر گردد ودر روات امالی اینست ومن ینوار تدا دابعد دهر یصیر عن دین حق ذی انسلالی حکایت حارث محاسبی یکی از جمله بزرگان ست ورا پدری بود که قرآن را مخلوق گفتی ودنیادار بود چون وفات یافت نعمت بسیار گذاشت سه روز برحارث بگذشت که طعام نیافت اوراگفتند از پدر تو نعمت بسیار مانده چرادر وجه خود تصرف نکنی گفت زیراکه او قرآن را مخلوق گفتی ورسول علیه السلام فرموده است اهل الدینین لایتوارث مؤمن از کافر میراث نگیرد گرسنه باشم دوست تر دارم که میراث کافر گیرم الٰهی آبروی

بندگان خود مارا از ردت نگاهدار وبر ملت اسلام میران

باب دویم در بدعت ودرین باب دو فصل ست

فصل اول درانواع واقسام بدعت وذکر آفات آن

بدانکه بدعت یعنی مذهب بر دو نوع ست نوع اول بدعتی که کفر ست هر چند صاحب وی دعوی ایمان واسلام میکند چون الحاد کهنهٔ اسماعلیان وایشان را ملاحده وباطنیه وقرامطه میگویند باچند نام دیگرکه دارند وچون الحاد نوکه وجودیان دارند واین وجودیان گنده تر ورسواتر از اسماعلیان اند واسماعلیان گنده تر ورسواتر از باقی کافرانند وامام غزالی رح در رسالهٔ حماقت اهل اباحت گفته است وراست گفته است والله اعلم که آن دستیکه شیطان بر اہل اباحت یافت بر هیچ کس نیافت نوع دویم بدعتی ست باشد که آن ضلالت وگمراهی است لیکن جمهور علما وفقها ومتکلمان تکفیر آن نکرده چون بعضی از بدعتهای معتزلی وخارجی ورافضی وغیر ایشان از فرق مبتدعه در صحیحین می آید بروایت مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها از رسول علیه السلام که فرمود من احدث فی امرنا هذا ما لیس فیه فهو رد یعنی هر کس در دین ما در آرد چیزی که آنرا اصل منصوص ویا فرع مقیس علیه نباشد آن زشت ومردود باشد ومراد ازان بدعت مخالف سنت ست ودین را بلفظ امر یاد کرد یعنی دین امر ماست که اهتمام ما از برای وی است ومشغول بادچنانیم که هیچ چیز از قول وفعل ما خالی از وی نیست تالاجرم هر کس در آرد در دین چیزی که آن موافق قول وفعل ما نباشد آن چیز مردود باشد ورد اینجا بمعنی مردود ست چنانکه خلق بمعنی مخلوق ست کذا ذکره فی شرح صحیح مسلم در شرح مشکوٰة می آرد که بدعت بر پنج قسم ست بدعت واجب همچو آموختن علم نحو وتصریف از برای آنکه این مقدمه معرفت کلام الله واحادیث ست وبدعت حرام مثل مذهب قدریه ومجسمه ومانند آن وبدعت مندوب همچون مصافحه بعد از نماز بامداد ونماز دیگر وبدعت مکروه همچون آراسته کردن مسجد بزر

و مانند آن از برای مفاخرت و بدعت مباح همچون توسع اکمام و انواع اطعمه از برای مهمان پس باید که از بدعت حرام و مکروه پرحذر باشند که اگرچه این نوع مخالفت از کفر فروترست اما از سایر معاصی بالاترست و بد مذهب را مبتدع گویند و امت محمد صلی الله علیه وسلم هفتاد و سه گروه گشته اند و کل ایشان مبتدع و ضال اند مگر فرقهٔ ناجیه و ایشان آنها اند که رسول علیه السلام و یاران او بر آن بوده است یعنی اهل سنت و جماعت الٰهی بآبروی فرقهٔ ناجیه مارا از هواها و بدعتهای فرقهٔ مبتدعه نگاهدار و بر مذهب سنت و جماعت استوار و ثابت قدم دار

فصل دویم اقسام عالم و اجزای وی و ذکر اسامی هفتاد و دو گروه مبتدعه و ذکر اسامی مذاهب حق

بدانکه خداوند تعالی عالم را بیافرید و چهار قسم کرد فرشتگان و آدمیان و پریان و دیوان پس ایشان را هزار جزو گردانید نه صد جزو فرشتگانند و صد جزو آدمیان و پریان و دیوان پس ازان صد جزو نود جزو دیوان آمدند و باقی آدمیان و پریان پس ازان ده جزو نه جزو پریان آمدند و یک جزو آدمیان پس یک جزو آدمیان را صد و بست و پنج جزو گردانید صد جزو در جانب مشرق اند و ایشان چهار گروه اند ساطوح و ایشان آدمیان اند که سرهای ایشان مانند سرهای سگانست دویم فالوخ و ایشان کسان اند که چشمهای ایشان بر سینهای ایشان ست سیم ماشوخ و ایشان کسان اند که گوشهای ایشان مانند گوش فیل ست چهارم مالوف و ایشان کسان اند که پاهای ایشان در فرمان نیست و بفارسی ایشان را دوال پای میگویند و بازگشت کل ایشان بدوزخ ست و ازان بست و پنج جزو که ماند دوازده جزو در بلاد روم اند نسطوریه و ملکانیه و یعقوبیه و ازان سیزده جزو شش جزو در جانب شمال اند و او بلاد ترک ست یاجوج و ماجوج و ترک مامان و خدلج و فدلق و قبجاق و خزر و قرقب و ایشان اهل دوزخ اند و شش جزو دیگر در جانب مغرب اند و ایشان زنگ و زلجه و حبشه و نوبه و بربر و کفار عرب اند بازگشت کل ایشان بسوی آتش ست یک جزو ماند که ایشان اهل توحید اند و ایشان جزیره و عراق و خراسان و ماوراء النهر و اندک از هند و اندک از بلاد ترک و اندک از روم و حبشه اند و در میان ایشان بسیار دیگر از جهودان و ترسایان و مجوسیان و صابیان و غیر آنند و اهل توحید هفتاد و سه گروه گشته اند هفتاد و دو گروه اهل بدعت و هواپرستانند و ضالند و مضلند یعنی اباحیان و اخنفیه و اخشدیه و ارزقیه و ازلیه و اسحاقیه و اصفویه و افلاکیه و باطنیه و باقدریه و بنانیه و بهیه و ثمامیه و ثوبانیه و جاخطیه و جادودیه و حیابیه و جبریه و جلالقیه و جهمیه و جعصیه و خفافیه و تکمیه و جنبیه و خطابیه و خوارجیه و روافضیه و دهریه و قدریه و روندیه و زنادقیه و سبابیه و سمطیه و سوفسطائیه و شیطانیه و شیعیه و صاحبیه و خواریه و طبایعیه و طرایفیه و عجامردیه و عبنانیه و فلانیه و فلاسفیه و قرامطیه و کرامیه و قلندریه و کفالیه و کیسانیه و کعبیه و بجاریه و مرجیه و مرادیه و فرقیه و مشبهیه و معندیه و معتزلیه و منتغیه و مکرمیه و ملاحده و مطموریه و میمونیه و ناموسیه و ناصریه و نظامیه و اصلیه و هشامیه و هیصمیه و بابلیه و اشعریه و حروریه و بازگشت ایشان کس نمیداند و امر ایشان در مشیت خداوندست و یک جزو دیگر اهل سنت و جماعت اند نصرهم الله تعالی و ایشان فرقهٔ ناجیه اند و ایشان نیز بر مذهب بسیار اند چون مذهب ابوحنیفه و شافعی و مالک و احمد حنبل و سفیان ثوری و حسن بصری و اوزاعی و زهری و نخعی و شعبی و ابن ابی لیلی و ابن شبرمه و اسحق بن راهویه و سعید بن مسیب

و بعد

وسعید بن جبیر و طاؤس یمانی و ایوب سجستانی و سفیان بن عیینه رحمهم الله این شمرده مذاهب ست که اہل حق اند و مشهورترین مذاهب ابوحنیفه و شافعی است رحمهما الله و در مذهب شافعی خلاف کرده اند تلامذهٔ وی چون مدنی و ربیع بن سلیمان مرادی و ابراهیم بلدی و الحرمی و حصرفی و زعفرانی و صرمی و بویطی و غیر ایشان و در مذهب ابوحنیفه نیز خلاف کرده اند تلامذهٔ وی چون ابو یوسف القاضی و محمد حسن شیبانی و زفر و حسن بن زیاد و ابن سماعه و مکحول و داؤد طائی و عبد الله مبارک جزاهم الله خیر الراجیان الٰهی بحرمت این مخلصان بر ما مفلسان رحمت فرمای

باب سیم در بیان معاصی و درین باب ده فصل ست

فصل اول در اقسام و انواع معاصی

بدانکه باقی گناهان که غیر کفر و بدمذهبی بود دو قسم ست یکی آنکه میان بنده و خداوند باشد چون خمر خوردن و ترک نماز و روزه و مثل آن و یک قسم آنکه میان بندگان باشد و آن پنج نوع می باشد یکی نفسانی چون زدن و کشتن و قطع عضوی کردن و مانند آن و یکی مالی چون غصب و خیانت و مثل آن و یکی آبروی ریختن چون غیبت و بهتان و عیب کردن و یکی طعن کردن در دین و مذهب کسی بخلاف واقع و پنجم سحر منی کردن با کسی بزنا و لواطه و متعلق وی و این نوع گناه که میان بندگان باشد کار آن دشوارترست از نوع اول باید که ازین نوع گناه نیکو پرحذر باشد بلکه از جمیع صغایر و کبایر محترز و مجتنب باشد که رسول علیه السلام فرمود ترك الذرة من المناهی خیر من عبادة الثقلین یعنی ترک یک ذره از نافرمانی خداوند بهترست از عبادت همه پریان و آدمیان در خلاصة الحقایق می آرد که انس بن مالک رضی الله عنه روایت میکند از رسول علیه السلام که فرمود مؤمن در جهاد ست مادام که نیت وی آنست که در خداوند عاصی نشود یکی از بزرگان میگوید که گناه از آن روی که نافرمانی خداوندست همه بزرگ ست اما بعضی بنسبت بعضی خوردتر می نماید چنانکه نظر کردن بشهوت در نامحرم خوردترست از زنا کردن و قس علی هذا و ترک یک گناه صغیره کردن بهترست از عبادت جهان نافله آوردن زیراکه آوردن نافلها فرض نیست و همه ترک معصیتها فرض ست بر همه مکلفان پس عمل کردن بفرض اولی بود از عمل کردن بنفل پس چون ترک معاصی فریضه است اگر از بندهٔ مومن معصیتی در وجود آید باید که فی الحال توبه کند و بخداوند باز گردد که توبه کردن از پس گناه نیز فریضه است و توبه از همه گناهان مقبول ست و جمیع آزاد دنیا تدارک میتوان کرد مبادا که خشم خداوند در رسد زیراکه خشم خداوند در میان معاصی پنهان ست و خداوند تعالی بس قاهر و متکبر و منتقم ست و بی نیازست شاید که بسبب یک ساعت نافرمانی مقبل صد هزار ساله را مردود ابد گرداند و از هیچکس باک ندارد چنانکه قرآن بدان ناطق ست که ابلیس را با طاعت دویست هزار ساله بترک یک سجده که از سر اباء و استکبار بود ملعون ابد کرده وان علیك لعنتی الی یوم الدین و هاروت و ماروت را که از گزیدگان ملائکه بودند بیک خطیه تا روز قیامت در چاه بابل نگونسار آویخته که ملکین ببابل هاروت و ماروت و خلیفه زادهٔ خود قابیل را بیک قتل بناحق مخذول ابد کرده و بلعم را که مستجاب الدعوه بود و اسم اعظم حق دانسته و در عبادت و مکاشفه بجائی بوده که دو هزار دوات زرین در مجلس وی

داشتند سے از برای نشستن فائده که او بودی بدان فرماینده بیک میل که او بدینا کرده لباس ایمان از براو برکشیده و مثل وے
کمثل الکلب زده و برصیصای عابد را که مستجاب الدعوة بود بیک گناه طاعت همه عمروی حبط کرده و جزای وی دوزخ ابدی
کرده و قارون را که قرابت موسی و همراز وی بوده بیک بازگرفتن و درم چند از مال زکوٰة و بیرا با مالها و سرای بزمین فرو برده که
فخسفنا به وبداره الارض و ثعلبه زاهدترین صحابه بوده و مثل کبوتر مسجد رسول علیه السلام بوده بیک خلاف وعده انوار ایمان
از دل وی ربوده و ظلمت نفاق ابدی در دل وی پدید کرده که باستغفار سید رسولان اگرچه هفتاد بار شد وی را نیامرزیده
بلکه استغفار او را منع کرده فی الجملة خداوند تعالی از اینها بسیار کرده چنانکه گویندگان از شمار آن عاجز آیند پس باید که باشند همیشه
مومنان از خداوند خود ترسان و از مخالفات او هراسان و بحضرت او وسیلت جویان و با نفس خود در راه او از مجاهدان
تا باشد که بیابند فلاح جاودان که او فرموده در قرآن یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیلة وجاهدوا فی
سبیله لعلکم تفلحون اللهم ارحم عبادک وتب علیهم انک انت التواب الرحیم وصلی الله علی محمد واله اجمعین

فصل دویم در ذکر کبایر و تعداد آن

بدانکه در عدد و تعریف کبایر اختلاف بسیار کرده اند و ابوطالب مکی در قوة القلوب خود گفته است که جمع کردم کبایر را از احادیث
و اقوال صحابه هفده کبیره آمد از آن جمله چهار در دل ست شرک و اصرار بر گناه و ایمنی از عذاب خداوند تعالی و نومیدی از رحمت
وی و چهار از آن در زبان ست و آن سحر ست یعنی جادوئی و گواهی بدروغ و سوگند بدروغ و دشنام دادن پارسا را بزنا
و سه گناه از شکم آید و آن شرب خمر ست و مستی از هر شراب و خوردن مال یتیم بظلم و خوردن ربوا چون عالم باشد بآن و دو
گناه از فرج آید و آن زنا ست و لواطه و دو از دست آید و آن دزدی است و خون بناحق و یک گناه از پای آید و آن گریختن
است از صف قتال با کفار چون یک مسلمان را دو کافر بیش نباشد و اگر زیادت بود گریختن رواست و یک گناه از همه
اعضا آید و آن عاصی شدن ست در مادر و پدر را بیست آنچه ابوطالب مکی گفته رحمة الله علیه در قوة القلوب امام غزالی رحمه الله
میگوید منحصر نیست کبایر برین هفده و غیر ازین کبایر هست از برای آنکه همچنانکه یک درم از مال یتیم خوردن بناحق گناه بزرگ ست
گوش یتیم بریدن نیز گناه بزرگ ست و امثال درین عدد شمرده نیست پس این عدد هفده حاضر جمیع کبایر نباشد و غیر ازین
کبیره باشد اما امام نجم الدین عمر نسفی رح در اربعین سلمانی خود کبایر را چهل شمرده و بر هر یکے از آن دلیل از کتاب یا از سنت آورده
و گفته اول سرهمه کبیرها شرک ست دویم نومیدی از رحمت سیم ایمنی از عذاب چهارم آزار مادر و پدر پنجم کشتن مسلمانان بناحق
ششم دشنام دادن بی پارسا بزنا هفتم خوردن مال یتیم بظلم هشتم گریختن از صف قتال با کفار وقتی که یک مسلمان را دو کافر
بیش نباشد نهم خوردن ربوا دهم جادوئی کردن یازدهم زنا کردن دوازدهم لواطه کردن سیزدهم سوگند بدروغ خوردن چهاردهم
خیانت کردن در مال غنیمت پانزدهم باز داشتن گواهی بحق شانزدهم خمر خوردن هفدهم ترک نماز هژدهم شکستن عهد نوزدهم
قطعیت رحم بستم دزدی کردن بست و یکم رشوت گرفتن بست و دویم خوردن مال وقف بغیر وصیت بست و سیم غیبت
کردن بست و چهارم نمامی کردن بست و پنجم مسخرگی کردن بر مسلمانان بست و ششم دروغ گفتن بست و هفتم گردانیدن

حکم شرع در حق بعضی بطمع بست و هشتم کم پیمودن بست و نهم کم سنجیدن سی ام ستم کردن سی و یکم غش و ناراستی کردن در حق مسلمانان
سی و دویم حسد کردن سی و سیم حرمت کعبه و بیت الحرام شکستن سی و چهارم آزار مسلمان سی و پنجم مسلمانان را ببدی یاد کردن
سی و ششم دو نماز بیک جا جمع کردن سی و هفتم مادر و پدر خود را بدشنام آوردن سی و هشتم آنکه کسی را گویند از خدا بترس گوید تو کار خود
کن من دانم که چه باید کرد عبد الله بن عباس رضی الله عنهما گوید این از همه بدترست قوله تعالی و اذا قیل له اتق الله اخذته
العزة بالاثم فحسبه جهنم و بئس المهاد سی و نهم سبک داشتن گناه خود و ستودن خود را بران چهلم اصرار نمودن بر گناه خورد
وقال النبی علیه السلام لا صغیرة مع الاصرار ولا کبیرة مع الاستغفار این بود چهل کبیره که امام نجم الدین عمر رح
جمع کرده است از بندهٔ مؤمن چنان سزد که از جمله صغایر و کبایر برحذر باشد تا باشد که نجات یابد والله الموفق الهی ما را از اصرار
نمودن بر گناه نگاه دار و توفیق توبهٔ نصوح کرامت فرمای بمنه و کرمه

فصل سیم در مناهی و منکرات

از رسالهٔ منکرات پیر تسلیم علیه الرحمة تا بنده ایمان دار و پرهیزگار در کل احوال و اقوال و اعمال و افعال احتیاط بجای می آرد و
آن را می طلبد و معلوم میکند و از ان دوری باشد که ترک یکذره از مناهی بهتر از عبادت ثقلین ست کما مر فی فصل الاول
پس بدانکه از نافرمانیهاست همه آلات لهو زدن چون چنگ و رباب و طنبور و بربط و دف و نی و غیر آن الا در یک روایت
از شافعی که دف زدن مباح ست و اگرچه با جلاجل باشد و از نافرمانیهاست خمر خوردن و فروختن و حرام خوردن و پوشیدن
جامهٔ ابریشمین و انگشترین زرین مردان را نه مر زنان را و از نافرمانیهاست در جایگاه غصب کرده نشستن و ظلم کردن و تغیر
ناکردن منکرات با وجود استطاعت و اگر عاجز بود پس از ان منکر و از کنندهٔ آن دور باید بود و از نافرمانیهاست صورتگری
کردن از صورتهای جان داران مگر بر فرشها که در زیر پای باشد و صورتهای که مثل آن را جان نباشد چون درخت و مانند
آن و از نافرمانیهاست که مردان و عورتان خود را در حمام و غیر آن برهنه کنند در پیش بینندگان که ناظر و منظور الیه هر دو در
لعنت باشند و جمع شدن زنان بر بامها بنظارهٔ مردان جوان که مظنهٔ فتنه باشند در ان و از نافرمانیهاست با فاسقان در
ساختن در حال فاسقی کردن ایشان و با فاسق نشستن بی ضرورت چنانکه در روضهٔ فقه امام محی الدین نواوی رحمه الله
آورده که با اهل کبیره نشستن بر سبیل انس گناه کبیره است و از نافرمانیهاست در مصیبت نوحه کردن و جامه پاره کردن و
روی خراشیدن باید که در مصیبت تغیر بلباس و خورش بر خود راه ندهد که رسول علیه السلام فرمود که هر کس در مصیبت دست
برآرد دعای وی مستجاب نکنند و از نافرمانیهاست اسراف کردن در خوردن و پوشیدن و ساختن بناها در زینت کردن و
بدان نازیدن و از نافرمانیهاست غیبت کردن و شنودن و بهتان گفتن و شنودن و دروغ گفتن و شنودن و بنامحرم بشهوت
نظر کردن و بصورت که نظر کردن بدان حرام ست نگریستن و از نافرمانیهاست در راههای مسلمانان چیزها نهادن از
دوکانها و دیوارها و سنگها و بناها که سبب زحمت مردمان باشد و خیانت کردن و حق مردمان در ترازو و پیمانه کم کردن و از آنچه
حق خود ست بیشتر گرفتن بتزویر و حیله و بیع را از فساد نگاه نا داشتن و عقدهای فاسد کردن چون بیع فاسد و اجارت فاسد

ونکاح فاسد و تباه داشتن بردگان و آن نافرمانیهاست نماز ها ناتمام کردن و قرائت را ناتمام خواندن و نادرست گذاشتن و قرآن بالحان خواندن چنانکه حروف و کلمات را از یک دیگر جدا نا کردن و همچنین بانگ نماز را بالحان مشوش کردن وامر معروف ونهی منکر ترک کردن باید که امر معروف ونهی منکر را نگاهدارند اول بر نفس خود آنگاه بر اهل بیت خود آنگاه بر اقارب خود آنگاه بر اهل شهر خود و بر هر که بیند و داند در امر معروف ونهی منکر بانرمی باشد و بلطف و رفق و تخلق گوید و جائی که بید رشتی میسر نشود و درشتی کند اگر تواند در دین صلابت نماید و از نافرمانیهاست راه مردمان را گرفتن و اسباب مردمان گرفتن و حکمهای باطل کردن میان مردمان و قاضیان رشوتی میل کننده را بر قضا گذاشتن و بستن و بر حیله حق را پوشیدن و باطل را بحق در نمودن و امین دین را خاین داشتن از برای هواهای خود و خاین را امین داشتن و عوانان و ظالمان را بر زیردستان ظلم کردن مسلط گردانیدن و سر پیش مخلوق بر زمین نهادن و آن نافرمانیهاست آنکه مردان و زنان جمع می شوند و سرود گوئی سرود میگوید و رقص میکنند و سر پیش یکدیگر بر زمین می نهند و آنکه مردان نامحرم از مطربان و غیر ایشان در خانها در می آیند و پیش عورتان و آن نافرمانیهاست که عورتینه را میراث نمی دهند باید که همه را میراث دهند آنچه حق ایشان باشد و آن نافرمانیهاست که عورت مرد مرده را بزور میگیرند و نمی گذارند که آن عورت بدل خود هر کفو را که خواهد شوهر کند و از نافرمانیهاست که در ماتم دعوت می کنند و ختم می کنند از برای نام و آوازه و رسم اما اگر بروح مرده صدقه دهند و خیرات کنند ثواب همه بروح مرده رسد چون از برای رسم و آوازه نباشد و آن نافرمانیهاست بلکه کفرست که روی از شرع بگردانند و حکومت را از شرع نگیرند و غیر او و سخنه رغبت کنند و حکم ایشان را بر گزینند بر شرع و از نافرمانیهاست که سنگ خواران و مانند ایشان را که چیزهای چنین بنمایند و گویند که ما را چیزی دهید و یا چنین کنید که ما گفتیم و اگر ندهید و چنان نکنید که ما گفتیم شما را زخم زنیم بر حق دانند و بر حق دارند و ایشان را باور دارند اگرچه ایشان درویش باشند و بصورت اهل حق خود را در نمایند که آن همه راه دیو و باطل ست زنهار که چنین کسان را هیچ حساب نکنند مگر گمراه و گمراه کننده و از نافرمانیهاست که زن پدر خود را بخواهند یا سریت پدر خود را بسریتی یا بزنی دارند آنچه حالی پیش خاطر حاضر بود نبشته شد بران باشند که همه را نگاهدارند که از نیها بعضی کبیره است و بعضی صغیره از همه پرحذر باید بود که حق تعالی منتقم و بی نیازست و خشم خود در میان معاصی پنهان کرده است شاید آن معصیت که او را از همه خوردتر تصور کنند خشم خداوند در ان باشد نعوذ بالله من سخط الله الٰهی ما مسکینان را از سخط خود نگاهدار و برضای خود برسان و توفیق فرمان برداری خود کرامت فرمائی دیگر بدانکه اگرچه صغایر و کبایر بسیارست اماده گناه است که کثیر الوقوع است و در میان خلق آشکارا شده واجب نمود آنها را یاد کردن و وبال و وعید هر یک یاد کردن تا مگر سبب توبه بعضی گردد و آن خمرست و قمار و بنگ و زنا و لواطه و اکل ربوا و غیبت و سخن دروغ و سخن چینی کردن این جمله در چند فصل بیان کنیم انشاء الله تعالی

فصل چهارم در بیان خمر و قمار و وعید شاربان خمر پلید و آفت قمار باختن و ذکر حرمت بنگ و وبال آن

بدانکه بحکم کلام حضرت پروردگار و باحادیث مصطفی صلی الله علیه وسلم واخبار خمر هم حرام ست وهم مردار وهمچنین حرام ست قمار
کما قوله تعالی یا ایها الذین امنوا انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه
لعلکم تفلحون ۝ انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة والبغضاء فی الخمر والمیسر ویصدکم عن ذکر
الله وعن الصلوٰة فهل انتم منتهون ۝ در تفسیر فقیه ابو اللیث سمرقندی می آرد که این آیت در شان سعد بن ابی وقاص فرود
آمد وآن چنان بود که خمر هنوز حرام نشده بود وایشان خمر میخوردند سعد ومردی از انصار افتخار میکردند در انساب میان ایشان
جنگ خاست آن مرد سر سعد را بشکست عمر خطاب رضی الله عنه دعا کرد که اللهم ادن اداءیك فی الخمر والمیسر فانها
متلفة للمال مذهبة للعقل این آیت فرود آمد قوله تعالی یسئلونك عن الخمر والمیسر عمر باز دعا کرد وگفت
اللهم بین لنا فی الخمر بیانا شافیا این آیت فرود آمد که در سورة النسا ست قوله تعالی لا تقربوا الصلوٰة وانتم
سکاری حتی تعلموا ما تقولون باز عمر گفت اللهم بین لنا فی الخمر بیانا شافیا این آیت فرود آمد قوله تعالی
انما الخمر والمیسر والانصاب الآیه در لباب التفاسیر می آرد که اکثر ائمه تفسیر بر آنند که حرام کنندهٔ خمر این آیت ست
اما معنی آیت در تفسیر معالم التنزیل می آرد که یا ایها الذین امنوا ندای لطف ورحمت ست و یا ایها الناس ندائے
سیاست وقهاری است مومنان را بلطف ورحمت میخواند در تفسیر کبیر امام رازی می آرد که یا ایها الذین امنوا ندائے
ترغیب وتذکیر ست یعنی ای دوستان بیعت کرده با ما وای آنانی که کمر اخلاص وبندگی بر میان جان بسته اید وقبول حکمها
کرده اید متنبه باشید وگوش هوش فرا دارید وفهم کنید که چه حکم می کند پروردگار شما انما الخمر این ست وجز این نیست که خمر
والمیسر وقمار تمامه والانصاب وبتان که نصب میکنند از برای عبادت یا نصب می کنند وخون قربانی بروی میریزند
والازلام وقداح استقسام که مکتوبات ثلاثه است یا سهام جز در کعات فارس وروم بقول مجاهد یا شطرنج بقول سفیان
بن وکیع یا حصیاتی که بران سنگچه میریزند از برای فال بقول سعد بن جبیر رجس من عمل الشیطان پلید ست وقیل حرام
از عمل شیطان ست یعنی شیطان بآن میخواند ودر نظر مردم می آراید آنرا فاجتنبوه باز ایستید ویک سو شوید از شیطان
یا اجتناب نمائید از انچه درین آیت یاد کردیم یا مجتنب شوید از رجس لعلکم تفلحون یعنی تا شایستهٔ آن شوید که فلاح و
نجات یابید یعنی برهید از دوزخ سوزان وبرسید بهشت جاودان در تفسیر امام نجم الدین عمر نسفی رح می آرد که مراد از میسر
گفته اند که نرد ست ابن عباس رضی الله عنهما میگوید میسر قمار ست بتمامه تا بآن بازی که کودکان می کنند بجوز وبژول در
تاویلات امام ابو منصور ماتریدی رحمه الله می آرد که رسول علیه السلام فرمود من لعب بالنرد فقد عصی الله ورسوله
یعنی هر کس که نرد باخت بدرستیکه عاصی شد در خدا ورسول وی امیر المومنین علی کرم الله وجهه میگوید اگر دو اخگر از آتش
برگیرم ودر دست خود گردانم دوست تر از ان دارم که کعبتین دیگر گون می کنم یعنی آتش بر دست نگاه داشتن بنرد باختن
هم او گفت الشطرنج میسر الاعاجم یعنی شطرنج قمار عجم ست در هدایه میگوید قمار ونرد وشطرنج باختن حرام ست
من لعب بالنرد والشطرنج فکانما غمس یده فی دم الخنزیر یعنی هر کس که نرد وشطرنج باز د چنانست که دست
خود در خون خوک فرو می برد از برای آنکه باز میدارد از ذکر خداوند تعالی واز نماز بجماعت ورسول علیه السلام فرمود هرچه ترا

مشغول گرداند از یاد خداوند آن حرام ست و قمار از انجمله است اما شطرنج باتفاق فقها و محدثان مذهب حنفی حرام ست و باتفاق
فقها و محدثان مذهب شافعی مکروه است بشرط آنکه بگرو نبازند و اگر بگرو بازند بمذهب شافعی نیز حرام ست اما اوزاعی میگوید شطرنج
باختن مباح ست کسی را که بغزه خواهد رفت تا حرب کردن را از انجا قیاس گیرد و بدون این شرط بقول وی نیز مباح نباشد در تفسیر عمده
آورده است که حق تعالی را هر روز سی صد و شصت نظر رحمت ست بر بندگان مومن و اهل نرد و شطرنج و قمار را ازان نظرها نصیبی
نیست در تاویلات علم الهدی ابو منصور ماتریدی رحمه الله می آرد که رسول علیه السلام فرمود اجتنبوا من هذه اللعاب الموسومة
التی یزجر بها زجرا فانها من المیسر قوله تعالی انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة والبغضاء فی الخمر والمیسر
الآیه یعنی انیست و جز این نیست که شیطان میخواهد که در افگند و ظاهر گرداند در میان شما دشمنی کردن و دشمن داشتن را در استعمال
خمر و قمار زیرا که عداوت دشمنی کردن بود بفعل و بغضا دشمنی داشتن بود در دل و یصدکم عن ذکر الله وعن الصلوٰة و
باز دارد شما را از یاد کرد خداوند و از نماز فهل انتم منتهون استفهام ست بمعنی امر ای انتهوا در تفسیر وسیط می آرد از زجاج که
گفت مبالغه کرد حضرت الله تعالی او زوم و نکوهش این اشیا یعنی خمر و قمار و بت پرستیدن و ازلام که آن مکتوبات ثلاثه است
با چند قول دیگر که از پیش گذشت و آنرا رجس نام نهاد و آن چنان بود که عرب را چون کاری پیش آمدی از نکاح و سفر و مانند آن
سه مکتوب نبشتی بر یکی اینکه امرنی ربی و بر دیگر نبشتی که نهانی ربی و بر سیم نبشتی که غفل و آن نبشتها را در زیر بساط کردی و کسے را
فرمودی تا دست در کردی و یکی ازان نبشتها بیرون آوردی اگر مکتوب امرنی ربی بیرون آمدی گفتندی این کار کردنی است
و بران برفتندی و اگر نهانی ربی برآمدی این کار را ترک کردندی و اگر غفل برآمدی باز از سر گرفتندی حق تعالی ازان منع کرد و فرمود که
والازلام رجس من عمل الشیطان در تفسیر وسیط می آرد که حق تعالی قرین کرد تحریم خمر را بتحریم بت پرستیدن از برای تغلیظ و
تبلیغ در نهی از شرب آن آن از برای این بود که شاه مفسران عبدالله عباس رضی الله عنهما گفت آن هنگام که خداوند تعالی خمر را
حرام گردانید صحابه رسول علیه السلام نزد یک یک دیگر میرفتند و می گفتند حرام گردانیده شد خمر و با شرک برابر شد ابن انباری میگوید
بیان کرد خداوند تعالی تحریم خمر را اینجا که فرمود فهل انتم منتهون چون معنی این ست که انتهوا فرا میگوید که تکرار میکرد اعرابی که
هل انت ساکت هل انت ساکت و مقصود وی این بود که اسکت امام نجم الدین عمر نسفی در تفسیر تیسیر و در اربعین سلمانی
خود نیز می آرد که آیت دلالت میکند بر تحریم خمر از ده وجه اول آنکه قرین کرد او را با میسر و میسر حرام ست پس خمر نیز حرام باشد دویم
آنکه قرین کرد او را با بت پرستیدن و آن نیز حرام ست سیم آنکه قرین کرد با ازلام و آن نیز حرام ست چهارم آنکه فرمود که پلید ست پنجم
آنکه فرمود که از عمل شیطان ست ششم آنکه فرمود فاجتنبوه هفتم آنکه وعده فلاح کرد بر اجتناب ازان و فلاح اجتناب از حرام
توان یافت هشتم آنکه فرمود که آن موجب عداوت و بغضا بود هر آینه حرام بود نهم آنکه فرمود که او باز دارد از ذکر خداوند تعالی و از
نماز و هر چه از یاد خداوند و از نماز باز دارد حرام بود دهم آنکه امر کرد بباز ایستادن ازان و جوب انتها از چیزی بود که حرام بود و در ایراد
انما در دو موضع و تقدیم خمر بر اخوات وی نیز تو کید بلیغ ست این خود احکام آیت بود اما احادیث که در وعید خمر آمده است
این ست در تفسیر وسیط می آرد این حدیث را مسند از جابر بن عبدالله از رسول علیه السلام که فرمود ما اسکر کثیره فقلیله
حرام هر چه بسیار وی مست گرداند اندک وی حرام بود و نیز در تفسیر وسیط می آرد مسند از عماره بن خرم که گفت شنودم از

عبداللہ ابن عمرو بن العاص واو صخرہ بود بمکہ کہ سوال کردند از وی از خمر گفت سوگند بخدا کہ بزرگ باشد نزدیک خداوند کہ پیری همچو من و محاسن خود بدست گرفت دروغ گوید درین مقام بر رسول علیہ السلام آمد بمن بمردی و من درہمین مقام بودم و سوال کرد از من از خمر نشان دادم و گفتم این ست رسول خدا نزد وی رو و سوال کن از وی و باز گرد بسوی من و مرا خبر دہ از آنچہ رسول علیہ السلام فرماید آن مرد می رفت و من نظر میکردم تا آن زمان کہ آن مرد نزد رسول علیہ السلام بنشست و سوال کرد رسول علیہ السلام جواب داد پس آن مرد بسوی من آمد و گفت سوال کردم از خمر فرمود ھی اکبر الکبایر و ام الفواحش من شرب الخمر ترک الصلوٰۃ ووقع علی امہ وخالتہ وعمتہ یعنی خمر خوردن بزرگترین ہمہ گناہان کبیرہ است و اصل ما در ہمہ بدیہا ست ہر کس خمر را بیاشامد نماز را ترک کند و با مادر و خالہ و عمہ خود جمع شود و حدیث مسند دیگر می آرد نیز در وسیط بروایت ابن عمر رضی اللہ عنہما از رسول علیہ السلام کہ فرمود ہمنشینی نکنید با شاربان خمر پلید و تشییع جنازۂ ایشان نکنید و دختر بخمر خوارہ مدہید و دختر از خمر خوارہ مخواہید کہ بدرستیکہ شارب خمر سیاہ روی برانگیختہ شود در روز قیامت چشمہای وی ازرق و کبود گشتہ باشد و زبان وی بر سینہ وی افتادہ بود و پلیدی و گندائی از زبان وی بر شکم وی روان شدہ باشد چنانکہ اہل عرصات از بوی بد آن میگریزند و نفرت میگیرند آشنا داین ضعیف اربعین در بیان خمر و آفات آن و وعید شاربان خمر پلید از کتب محدثان معتمد جمع کردہ است و شفاء السکران نام نہادہ چون صحیح بخاری و صحیح مسلم و سنن ابوداود سجستانی و صحیح ابو عیسیٰ ترمذی و نسائی و ابوبکر بیہقی و شرح السنہ و مسند امام احمد و مسند ابو یعلی و حبان و حاکم ابو عبداللہ نیشاپوری و کتاب ترغیب و ترہیب حافظ عبد العظیم منذری قدسی و کتاب بزار و کبیر طبرانی و اوسط وی و صغیر وی و بدایہ شیخ جزری و غیر آن از کتب محدثان خلاصۂ آن اربعین را بتمام درین فصل یاد کنیم انشاء اللہ تعالی مضمون نہ حدیث آنست کہ رسول علیہ السلام فرمود کہ شارب خمر بہشت در نیاید و بعد ازین میگوید مذہب سنت و جماعت آنست کہ نفس معصیت کفر نیست خلاف مر خوارج را و گناہ کبیرہ بندہ را از ایمان بیرون نمی آرد خلاف مر معتزلہ را پس مراد از احادیث تسعہ چہ باشد میگوئیم مراد آن باشد کہ چون او را حلال دارد و یا دل از بد داشت آن خالی دارد یا بشومی ادمان بر خمر در دم آخر ایمان از وی زایل شود چون توبہ نکردہ باشد واللہ اعلم بمراد رسول علیہ السلام منہا بتاء و یلہا پس چنان سزد کہ مؤمن موقن بقیامت اجتناب نماید از آن تا فلاح یابد کہ خداوند فلاح را مترتب ساختہ است بر اجتناب از آن و فرمود کہ فاجتنبوہ لعلکم تفلحون و دہ حدیث دیگر از آن ناطق ست بخلل در ایمان شارب خمر پس چنان سزد از مؤمن کہ بترسد از زوال ایمان خود و از انکہ کافر میرد نعوذ باللہ من ذالک در صحیح بخاری و در کتاب حدود می آرد کہ ابن عباس رضی اللہ عنہما گفت نور ایمان شارب خمر برود و ایمان او را نور نماند و سہ حدیث دیگر ناطق است بدانکہ لعنت کردہ اند خداوند و رسول او بر شارب خمر تا بدہ تن را باوی کہ در آن سعی نمایند یعنی عاصر آنرا و معتصر آن را و شارب و حامل و محمولہ الیہ و بایع و مشتری آنرا و مشتریٰ لہ و ساقی و آکل ثمن او را و سہ حدیث دیگر ناطق است بر توکیل تحریم خمر و تحریم ثمن آن و شش حدیث ناطق است بدانکہ شارب خمر را خداوند تعالی بلاہا فرستد و پنج حدیث دیگر آنست کہ ناطق ست بعدم قبول نماز شارب خمر در وقتہائے کہ خمر خوردہ باشد و با آنکہ شارب خمر را از طینت خیال چشانند در دوزخ یعنی خونابہ و ریم آبہ و فرجیان و گندائی کہ از فرجہائی زانیان میرود و پنج حدیث دیگر ناطق است با آنکہ شرور و بدیہای از خمر تولد میکند و ختم اربعین بر حدیث مسلسل کردہ است بطریق تسلسل

آنرا یاد کنیم ابجا بدانکه این حدیث را طرق متعدده است سه ازان برطریق مسلسل ست مبدا آن استنادِ این ضعیف ست که مؤلف آن اربعین ست ومنتہای رجال اسنادوی امیر المومنین علی بن ابی طالب کرم اللہ وجہہ اقول اشہد باللہ و اشہد للہ لقد سمعت شیخی واستادی ابو محمد جلال بن محمد عبید اللہ القاینی قال اشہد باللہ واشہد للہ لقد سمعت شیخنا الامام العلامۃ حسام الملۃ والدین محمد الشیخ الناسک جلال العبدی قال اشہد باللہ واشہد للہ لقد سمعت شیخنا المحدث سعید الملۃ والدین محمد بن مسعود کازرونی قال اشہد باللہ واشہد للہ لقد سمعت شیخی محب الدین علی بن عبد الصمد بن احمد یقول اشہد باللہ واشہد للہ لقد سمعت ابا محمد یوسف بن عبد الرحمٰن بن علی یقول اشہد باللہ واشہد للہ لقد سمعت والدی یقول اشہد باللہ واشہد للہ لقد سمعت ابا الفتح محمد بن عبد الباقی یقول اشہد باللہ واشہد للہ لقد سمعت ابا الفضل محمد بن احمد یقول اشہد باللہ واشہد للہ لقد سمعت ابا النعم احمد بن عبد اللہ یقول اشہد باللہ واشہد للہ لقد سمعت القاضی ابا الحسب علی بن محمد القزوینی یقول اشہد باللہ واشہد للہ لقد حدثنی القاسم بن الہدانی قال اشہد باللہ واشہد للہ لقد حدثنی الحسن بن علی بن محمد بن علی موسی الرضا قال اشہد باللہ واشہد للہ لقد حدثنی ابو علی بن محمد قال اشہد باللہ واشہد للہ لقد حدثنی ابو محمد بن علی قال اشہد باللہ واشہد للہ لقد حدثنی جعفر بن محمد قال اشہد باللہ واشہد للہ لقد حدثنی ابو علی بن الحسین قال اشہد باللہ واشہد للہ حدثنی ابو الحسین بن علی قال اشہد باللہ واشہد للہ لقد حدثنی ابو علی بن ابی طالب قال اشہد باللہ واشہد للہ لقد حدثنی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال اشہد باللہ واشہد للہ لقد قال لی جبرئیل علیہ السلام یا محمدؐ ان مد من الخمر کعابد وثن طریق دوم مبداء ومنتہای وی ہمانست یعنی علی ابن ابو طالب رضی اللہ عنہ گفت اشہد باللہ واشہد للہ لقد حدثنی رسول علیہ السلام قال اشہد باللہ واشہد للہ لقد حدثنی جبرئیل علیہ السلام قال اشہد باللہ واشہد للہ لقد حدثنی میکائیل علیہ السلام قال اشہد باللہ واشہد للہ لقد حدثنی اسرافیل علیہ السلام عن اللوح المحفوظ انہ قال یقول اللہ تعالی شارب الخمر کعابد الوثن طریق سیم مبداء وی شیخنا الامام العلامۃ المقری المحدث شمس الملۃ والدین ابو الخیر محمد بن محمد بن الجزری علیہ الرحمۃ والرضوان ومنتہای رجال وی علی ابن ابی طالب رضی اللہ عنہ قال اشہد باللہ واشہد للہ لقد حدثنی رسول صلی اللہ علیہ وسلم قال اشہد باللہ واشہد للہ لقد حدثنی جبرئیل علیہ السلام قال یا محمد ان مد من الخمر کعابد وثن یعنی بدرستیکہ مدمن خمر ہمچون پرستندۂ بت ست شیخ جزری روح اللہ روحہ می فرمود در وقت قرات رسالۂ مغنیہ خود ھذا حدیث جلیل المقدار من روایۃ ھذہ السادات الاخیار ائمۃ ال الاطہار رضی اللہ عنہم ابو نعیم اصفہانی رحمہ اللہ نیز این حدیث را در حلیۃ الاولیا روایت کردہ وگفتہ ھذا حدیث صحیح ثابت روینہ المغیرۃ الطاہرۃ الطیبۃ رضی اللہ عنہم در اربعین شفاء السکران می آید این حدیث کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمود ہر کس یک دہن خمر بیاشامد تا سہ روز در خشم خداوند باشد یعنی تا بسہ روز حق تعالی ہیچ طاعت وی نپذیرد و ہیچ معصیت وی نیامرزد واگر دران سہ روز بمیرد خطر بود کہ بشومی آن یک دہن خمر کافر میرد نعوذ باللہ واگر یک پیالہ خمر خورد تا چہل روز در خشم خداوند باشد واگر دران چہل روز بمیرد بشومی آن خطر بود کہ کافر میرد در کتب فقہی چون ہدایہ وغیر آن میگوید

شراب انگور باتفاق حرام ست هر که آنرا حلال دارد کافر گردد بخوردن یک قطره ازان حد واجب آید در کتاب عالم متعلم
می آرد که متعلم از عالم سوال کرد یعنی ابو یوسف از امام اعظم رحمهما الله سوال کرد که حکمت چیست که خمر خواره در وقت خمر خوردن
روی در هم میکشد گفت ازان سبب که ایمان ازوی بیرون میرود اگر دران حال بمیرد خطر ست که بی ایمان مرده باشد و نیز
در کتب فقهی می آرد که من نام سکران کان عروسا للشیاطین یعنی هر کس خمر خورد و شب بخسپد عروس شیاطین بود باوی
همان کنند که با زنان کنند مردی که با وجود عقل خود را زن شیاطین کند حکایت عبد العزیز رواد رحمه الله گفت در مدینه بودم
شبی بمسجد رسول علیه السلام میرفتم زنی دامنم بگرفت و گفت ای خواجه اگر ثواب میخواهی اینجا بیماریست در نزع و اینجا همه
زنان اند و هیچ مرد نیست که او را کلمهٔ شهادت تلقین کند نزدیک او در آمدم هر چند او را کلمهٔ شهادت تلقین کردم نگفت چشم بکشاد و
گفت چند میگوئی که بگوی نمی گویم بیزارم ازین کلمه و از دین اسلام این بگفت و جان بداد از حال وی تفحص کردم گفتند خمر خواره بود
گفتم صدق یا رسول الله شارب الخمر کعابد الوثن حدیث ست که رسول علیه السلام فرمود که خمر خواره بتر از زناکار ست
زیرا که زناکار در حال زنا خدای را می شناسد و خمر خواره نمی شناسد و جنایت خمر از همه جنایتها بالاتر ست همچنانکه درخت انگور
از همه درختها در میگذرد جنایت خمر از همه جنایتها در میگذرد سعید بن مسیب میگوید همه امتان پیشینه که خیانتها و کافریها کردند
از سبب خمر بوده است امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه بر منبر رسول علیه السلام خطبه کرد و گفت ایها الناس اتقوا الخمر
فانها ام الخبایث بپرهیزید از خمر که آن مادر همه پلیدیهاست در کتاب الامام فی احادیث الاحکام می آرد از صحیح مسلم بروایت وایل
حضرمی که طارق بن سوید جعفی سوال کرد از رسول صلی الله علیه وسلم از خمر رسول علیه السلام او را نهی کرد طارق گفت از برائے
دوا نهیم خمر را رسول علیه السلام را کراهت آمد و فرمود انه لیس بدواء و لکنه داء یعنی در خمر شفا نیست بلکه او رنج و بیماریست
پس ازین حدیث معلوم می شود که در حرام شفا نیست در اربعین امام نجم الدین عمر نسفی رحمه الله می آرد که عبد الله مسعود رضی الله
عنه گفت خمر خواره را که بی توبه میرد در گور نهید و بگیرید مرا و گور وی بکشائید اگر روی وی بقبله یابید مرا بردار کنید حکایت شیخ
ابو جعفر مکی را در گور می نهاد در لحد او ماری دید خواست که مار را کشد آوازی شنید که بگذارید که این عذاب گور اوست تا قیامت که
او هر روز به نیت دارو مقداری خمر میخورده کسی که از برای دارو میخورد عذاب او اینست چگونه بود عذاب کسیکه از برائے
هوای نفس و شهوت خورد خماران غرض فاسدی پیدا کرده اند و میگویند در خمر پنج فایده است اول آنکه رنگ روی را سرخ
و تازه میدارد شعر شراب از پی سرخ روئی خورند ٭ وز و عاقبت زرد روئی برند ٭ دویم آنکه در تن قوت می افزاید سیم آنکه
طعام را هضم میکند چهارم آنکه شهوت می انگیزد پنجم آنکه مرد را تن درست میدارد و آنچه ایشان میگویند خطا و غلط ست زیرا
که بر هر یک ازین دلایل منقول و معقول بسیار ست بر بطلان قول ایشان اول آنکه میگویند روی را نیکو میکند حق تعالی
میفرماید سیماهم فی وجوههم من اثر السجود و رسول علیه السلام گفته اند من کثر صلوته باللیل حسن وجهه بالنهار
یعنی هر کس که نماز وی بشب بسیار بود روی او بروز نیکو بود پس بکتاب خداوند و سنت ثابت شد که خوبی روی و صفائے
بشره در عبادت و طاعت ست نه در خمر خوردن و صحبت بلکه دیدن روی خماران و فاسقان دل را تاریک میگرداند
و روی را زشت دویم آنکه میگویند قوت می افزاید در تن حق تعالی می فرماید ان یکن منکم مائة صابرة یغلبوا مائتین وان یکن

الف یغلبوا الفین باذن الله مضمون آیت آنست که یک مؤمن ضعیف دو کافر قوی را بزند و قهر میکند بقوت ایمان پس ثابت شد بکلام حق که اهل حق قوی می باشند و اهل باطل ضعیف سیم آنکه میگویند که طعام را هضم میکند آری طعام را هضم کرد بنگر تا حاصل این طعام هضم شده چیست جز رنج مستراح رفتن و بوی بد آن شنیدن و الا نه مارە یاقوت سرخ می شود و نه درست زر تا از ان نفعی نبرد چهارم آنکه تن صحیح میدارد رسول علیه السلام فرمود در حدیث طارق بن سوید که انه لیس بدواء ولکنه داء پس معلوم شد که وی درد ست نه درمان و از او مان او عاقبت کار بیماریهای بد تولد میکند و عقل را نقصان میکند چنانکه در کتاب طب کمال الدین اسمعیل بخاری می آرد که خمر چون بسیار خورده شود حرارت اصل را از گوارانیدن عاجز گرداند منفعت او مضرت گردد و بیم آن بود که در میان خمر خوردن یا در خواب مستی بمفاجا هلاک شود و از خمر خوردن بسیار وسواس مالیخولیا پدید آید و غفلت و فراموش کاری و رای ناصواب و ترسیدن اندر خواب و سکته و رعشه و خناق و فالج و سرسام و دیوانگی و استسقا تولد کند و مستی پیوسته مزاج جگر تباه کند خاصه شراب ناشتا دماغ و عصبها را زیان دارد پس زیان وی از سود وی و اثم وی از نفع وی بیشتر آمد قوله تعالی واثمهما اکبر من نفعهما پنجم آنکه میگویند شهوت می انگیزد و بدانکه شهوت بر جسد آدمی بر مثال سگ دیوانه است یا بر مثال اژدهای در خواب هیچ عاقل کلب عقور و اژدهای در خواب را بیدار کند و بر خود مسلط گرداند تا وی را هلاک کند پس در شرع و عقل واجب بود از خمر دور بودن و از آفات وی حذر کردن که او اکبر کبایر و ام الفواحش ست **حکایت** در زاد المقوین میگوید نقل ست که روزی رسول علیه السلام در گورستانی میگذشت آواز ناله شنود که میگفت الامان الامان یا رسول الله امروز بست سال ست که در عذابم در کار من نظری کن مصطفی صلی الله علیه وسلم بایستاد و تامل کرد جبرئیل علیه السلام در رسید و گفت یا رسول الله این گور زنیست بپرس تا بگوید که گناهش چه بوده است رسول علیه السلام سوال کرد آن ضعیفه گفت یا رسول الله در خانه همسایه من خمر میخوردند من از برای زن همسایه بست و یک نان بپختم که پیش آن خمر خوران نهاد بست سال ست تا درین آتش می سوزم رسول علیه السلام سر بسجده نهاد و دعا کرد حق تعالی بشفاعت رسول علیه السلام عذاب ان ضعیفه برداشت کسیکه از برای می خواره نان می پزد عذاب وی این ست عذاب می خواره دانی که چگونه باشد در رساله امام قشیری رح می آرد که خمر حرام ست از برای آنکه عقل را زایل میکند و مستی آرد و هر کس که از شراب غفلت مست بود مستی او ضعیف تر بود از مستی خمر خواره و شرب خمر موجب حدست و خمر غفلت موجب بعد ست و هر کس که خمر خورد ممنوع شود از نماز و هر کس غافل شود محروم گردد از نماز و همچنانکه مست تا هشیار نشود بروی اقامت حد نکنند مست غفلت را موعظت سود نکند تا هشیار نشود بتازیانه مرگ و همچنانکه خمر سبب همه صغیرها و ذلها ست غفلت سبب همه بعد و حجبها ست در فتاوی نسفی میگوید البنج حرام وطلاق البنج واقع والفتوی فی زماننا علی هذا ومتلفه غیر ضامن یعنی بنگ حرام ست و طلاق بنگ واقع است و فتوی در زمان ما بدین ست و تلف کننده وی ضامن نیست یعنی اگر بنگ کسی را ببرد بروی وبال و تاوان نباشد این دلیل منقول بود بر حرمت بنگ آمادلایل معقول آنست که نفس آدمی محتاج ست بطعام و شراب و محتاج ست بدارو در وقت بیماری و بنگ نی بجای طعام ست و نی بجای شراب بلکه آتش گرسنگی از وی استقلال

می یابد و مردم بنگی بسیار خوار باشد چنانکه ظریفی گفته است مردم بنگی طعام ده روزه بیک روز خورند و کار یک روزه بده روز کنند و دارو نیست که دفع بیماری کند پس معلوم شد که هر کس او را می خورد بهوای نفس می خورد و متابعت هوای نفس در شرع و عقل حرام ست لقوله تعالی ولا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله وقوله تعالی افرایت من اتخذ الهه هواه پس بدلایل منقول و معقول ثابت شد که بنگ حرام ست الهی ما مسکینان را از مستی شهوت هشیار گردان و از خواب غفلت بیدار ساز

فصل پنجم دربیان زنا و وعید زانیان

بدانکه زنا فعل زشت و قبیح است و در همه شریعتها حرام بوده است همچنانکه در شریعت ما حرام ست حق تعالی از وی نهی کرد و او را نکوهش کرد چنانکه فرمود ولا تقربوا الزنا انه کان فاحشة وساء سبیلا یعنی نزدیک مشوید بزنا که زنا قبیح و زشت است و بد طریق ست که در وی مخالفت شرع و عقل ست و مخالفت رسم هر امت و این ترجمان عبارت تفسیر جوزانی است و همچنانکه زنا حرام ست مقدمات وی نیز حرام ست و از آن دور باید بود که حق تعالی از آن نهی کرد چون فرمود ولا تقربوا الزنا نزدیک مشوید بزنا یعنی از مقدمات وی بپرهیزید یعنی بدل اندیشهٔ زنان نامحرم مکنید و بزبان حدیث ایشان مگوئید و بگوش آواز ایشان مشنوید و بچشم نظر بنامحرم مکنید و رسول علیه السلام فرمود در حجة الوداع که هر کس نظر بشهوت کند در زنان نامحرم حق تعالی بفرماید تا دو چشم او را پر آتش کنند آنگاه او را بدوزخ اندازند و هر کس مصافحه کند با زن بیگانه روز قیامت دو دست او را غل کنند با گردن وی آنگاه فرمان شود تا او را بدوزخ اندازند و اگر تقبیل کند زن نامحرم را یا فجور گوید بهر کلمه که گفته باشد هزار سال او را در دوزخ باز دارند و هر کس فوارگی کند در میان مرد و زن بیگانه حق تعالی بهشت را بر وی حرام گرداند و جای باش وی دوزخ باشد و بد بازگشتن جای است دوزخ و در شرعة الاسلام نیز آمده است این حدیث که رسول علیه السلام فرمود هر کس بهوای نفس خود سخن گوید با زنان نامحرم بهر کلمه که گفته باشد هزار سال او را در دوزخ بدارند و در آیت دیگر فرمود قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم ویحفظوا فروجهم بگوی ای محمد مر مردمان ایمان دار را تا فرو خوابانند چشمهای خود را یعنی نگاه دارند نظرهای خود را از زنان نامحرم و از آنچه حلال نیست مر ایشان را نظر کردن بسوی وی و من در من ابصارهم من تبعیض ست و نگاه دارند فرجهای خود را از آنچه حلال نیست مر ایشان را و از فوا [illegible] ازکی لهم آن فرو خوابانیدن چشم ست از نامحرمان و نگاه داشتن فرج از فواحش بهتر ست و فاضل تر ست مر ایشان را نزد خداوند ان الله خبیر بما یصنعون بدرستیکه خداوند تعالی علیم و خبیر ست بآنچه می کنند در فرج و ابصار یعنی میداند و آگاه است از آنچه از چشمها و فرجهای ایشان در وجود می آید و در حق عورتان نیز فرمود و قل للمؤمنات یغضضن من ابصارهن ویحفظن فروجهن یعنی ای محمد بگوی مر زنان مؤمنه را تا چشمهای خود را از مردان نامحرم فرو خوابانند و تنهای خود را از حرام نگاهدارند باچند حکم دیگر که در حق ایشان فرمود در فتاوای فقیه ابو اللیث رحمه الله میگوید که نظر کردن مردان را در عورتان چهار حکم ست یکی آنکه رواست نظر کردن از سر تا قدم مثل نظر کردن در زن خود و در کنیزک خود بشرط آنکه کنیزک شوهر نداشته باشد دویم آنکه نظر کردن در هیچ عضو روا نباشد چون زن بیگانه که خطر شهوت در میان باشد سیم آنکه نظر کردن بروی وی روا باشد و بباقی اعضا روا نباشد چون زن که مشتهات نباشد از غایت پیری و مرد نیز

از خطر شهوت ایمن باشد یعنی دو پیر نا کاره دو پیر بر کار و اگر زن بسیار پیر باشد چنانکه مردان جوان و پیر را در وی رغبت نماند نظر کردن
در وی جایز باشد بقول ابن مسعود رضی الله عنه مصافحه با وی نیز جایز باشد چهارم آنکه نظر کردن در مواضع زینت روا باشد و
باقی اعضا روا نباشد یعنی از سر تا سینه و از سر انگشتان دست تا سر دوش و از پا پها تا زیر زانو نظر توان کرد یعنی از محارم خود
چون مادر و خواهر و عمه و خاله و دختر برادر و دختر خواهر و مانند آن بشرط آنکه نظر بشهوت نباشد و بسر شوهر یعنی بسر اندر اگر بصلاح
باشد از زن پدر این مقدار رواست که به بیند و اگر بصلاح نباشد نه بیند در کتب حدیث می آید که رسول خدا علیه السلام از خاتون
قیامت فاطمه زهرا رضی الله عنها سوال کرد که ای فاطمه رض زنان را چه بهتر گفت آنکه هیچ مرد نا محرم ایشان را نه بیند و ایشان
هیچ مرد نا محرم را نه بینند رسول علیه السلام را این جواب از وی خوش آمد و او را در بر گرفت و گفت ذریة بعضها من بعض
بدانکه جنایت فرج سه می باشد زنا و لواطه و جمع شدن دو زن با یک دیگر که اهل ماوراء النهر او را سعتری می گویند و در هر یک از آن
وعید بسیار ست و زنا از کفر زشت تر ست از برای آنکه بعضی از زنان پیغامبران کافره بوده اند همچون زن نوح ع و زن لوط علیهما السلام
قوله تعالی ضرب الله مثلا للذین کفروا امراة نوح و امراة لوط اما زن هیچ پیغامبر هرگز زنا کاره نبوده است تا عاری
بدان پیغامبر باز نگردد و در حدیث ست که هیچ گناه نزد خداوند از زنا بزرگ تر نیست در مشارق الانوار می آرد این حدیث را که
رسول علیه السلام فرمود سه گروه اند که خداوند تعالی در قیامت با ایشان سخن نگوید و نظر رحمت با ایشان نکند و ایشان را پاک
نگرداند از دنس معصیت و مر ایشان را بود عذاب دردناک یکی بادشاه دروغ گوی دویم پیر زانی سیم فقیر متکبر یعنی گردن کش
از حق و در حدیث دیگر می آید که بدرستیکه هفت زمین بر پیر زانی بلرزد وحی کرد حق تعالی بداود پیغامبر علیه السلام که ای داود
بعزت و جلال من که نظر میکنم برحمت هر روز بامداد و شبانگاه به بندهٔ پیر خود پس میگویم مر او را که بندهٔ من بزرگ شد سن تو
و تنگ شد پوست تو و سست گشت استخوان تو و ضعیف شد تن تو شرم دار از حضرت من بدرستیکه من شرم میدارم که ترا
عذاب کنم در حدیث می آید که یک زنا با عورت همسایه وبال وی زیادت ست از ده زنا که جای دیگر کند و یک زنا با زن با شوهر
وبال وی بیشتر و بالاتر باشد از هزار زن نا بازنی که او را شوهر نباشد حکایت نقل ست که جوانی نزد رسول علیه السلام آمد و گفت
یا رسول الله م مرا رخصت ده در زنا که از آن صبر نمی توانم کرد صحابه قصد کردند که جوان را ادب کنند رسول علیه السلام ایشان را
منع کرد و جوان را فرمود که هر چه بر خود نمی پسندی بدیگران مپسند ترا خوش آید که کسی با اهل و کسان تو این فعل کند گفت نی رسول
علیه السلام فرمود پس دیگران نیز همچنین بوند دست مبارک خود بر سینهٔ او نهاد و گفت اللهم زینه و طهره و حصن فرجه
جوان تا زنده بود دیگر آرزوی زنا نکرد نقلست که جبرئیل علیه السلام نزد رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله صـ خداوند
بچهار چیز از جعفر طیار شکر میکند رسول علیه السلام از وی سوال کرد که ای جعفر کدام چهار خصلت ست در تو که خداوند تعالی
بآن از تو راضی است گفت یا رسول الله م هرگز بت را سجده نکردم چون دانستم که از وی نفع نیست و ضرر نمی تواند رسانید دویم
هرگز خمر نخوردم چون دیدم که عقل را زایل میکند سیم هرگز دروغ نگفتم چون دروغ گوئی نزد من عظیم زشت می نمود دانستم که
اگر دروغ گویم من نیز همچنین خواهم بود چهارم هرگز زنا نکردم اندیشه کردم که اگر کسی با اهل من این کند و مرا معلوم شود بر من چه رنج
رسد همه کس همچنین بود مصطفی علیه السلام فرمود سزاوار ست که با فرشتگان برابر شوی باین خصلتها که در تست حکایت

نقلست

نقل است که منصور عمار رحمه الله شبی از کوی از کوبها می گذشت از مردی شنید که زنی را میگفت دو درم را چه میگوئی او را اجابت کرد و بادی روان شد شیخ با خود گفت اگر بگذارم در ملک خدا فسا در رود از طرف دیگر در آمد و طیلسان در سر کشید و گفت ای ضعیفه چهار درم را چگوئی فی الحال از پس آن مرد بازگشت و با وی روان شد شیخ او را بخانه خود برد و چهار درم پیش وی نهاد و خود بنماز مشغول شد هر دو گانه که بگذاردی بدوگانه دیگر مشغول شدی آن ضعیفه انتظار می کشید آخر گفت چرا حاجت خود روا نمیکنی که مرا نیز بیگاه میشود و صبح نزدیک آمد شیخ گریان شد و گفت ای ضعیفه اگر گویم مرا با تو میل نیست دروغ باشد اما اگر این فعل از ما در وجود آید و چهار گواه عدل گواهی دهند نزد قاضی که ایشان را جرح نباشد قاضی با ما چه کند گفت آنچه حد شرع باشد بر ما براند شیخ گفت اگر قاضی خود بیند چگونه بود گفت حجت استوار تر باشد اما اینجا درین شب کدام گواه و قاضی باشد که بینند گفت اول دو فرشته که کاتبان عمل تواند و دو از آن من که بینند و گواه شوند و خداوند تعالی از حال بندگان آگاه است می بیند و میداند هیچ دانی که در قیامت با ما چه کند آن ضعیفه چون این سخن بشنید نعره بزد و بیهوش شد چون بهوش باز آمد گفت ای شیخ مدتی عمر خود در خراب روزگاری بسر برده ام و ازین معنی غافل بودم اگر توبه کنم بپذیرد شیخ گفت ای ضعیفه حق تعالی قبول کننده توبه بندگان است و عفو کننده سیآت ایشان است قوله تعالی هو الذی یقبل التوبة عن عباده ویعفوا عن السیات توبه از همه گناهان مقبول است آن ضعیفه توبه کرد و از دوستان حق گشت الٰهی ما مسکینان را از هر چه نباید و نشاید نگاه دار بفضلک و کرمک

فصل ششم در وعید لواطه و عقوبت لوطیان

روی ابوهریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال ملعون ملعون ملعون من عمل عمل قوم لوط و ملعون من جمع بین امراة وامها و ملعون من عاق والدیه و ملعون من ذبح و ملعون من اتی بهیمة و ملعون من سرق من تخوم الارض و ملعون من تولی غیر والیه پارسی حدیث ابوهریره رضی الله عنه روایت میکند از رسول علیه السلام که فرمود ملعونست ملعونست ملعونست کسیکه عمل قوم لوط کند و ملعونست کسیکه جمع کند میان زن خود و مادر وی یعنی در وطی چه در نکاح و چه بملک یمین و چه در زنا و ملعونست کسیکه عاق و نافرمان شود در پدر و مادر خود و ملعونست کسیکه ذبح کند حیوانی را بنام غیر خداوند و ملعونست کسیکه جمع شود با چهارپای و ملعونست کسیکه از زمین غیر بگیرد بناحق یعنی از زمین همسایه بزمین خود در آرد بغیر رضای وی یا تغیر کند نشانه را که میان آن زمین ست و ملعون است کسیکه از نسب خود ننگ دارد حکایت سلیمان پیغامبر علیه السلام از ابلیس پرسید که از طاعتها کدام نزد خداوند دوست تر و نزدیک تو دشمن تر و از معصیتها کدام نزد خداوند دشمن تر و نزد تو دوست تر شیطان گفت یا نبی الله نماز نزد خداوند از همه طاعتها دوست تر و نزد من دشمن تر و لواطه نزد خداوند از همه گناهان دشمن تر و نزد من دوست تر و جائیکه لواطه کنند دیوان از انجا بگریزند که مبادا آتش آید و ایشان بسوزند در ترغیب الصلوٰة می آرد که چون زنی از خانه بیرون آید چهار دیو او را در نظر نامحرمان می آرایند و اگر امردی بیرون آید هفتاد دیو او را بیارایند پس خطر وی زیادت ست زیرا که

هم مردان و هم عورتان را در وی نظر ست **حکایت** نقلست که عبد الله مسعود رضی الله عنه بر در حجرهٔ خود ایستاده بود ناگاه امردی میگذشت عبد الله بحجره در آمد و در ببست و فریاد میکرد که این فتنه بگذشت تا چون گفتند که بگذشت از حجره بیرون آمد و این حدیث روایت کرد قال النبی علیه السلام اتقوا ابناء الملوک فان فیهم شهوة کشهوة النساء یعنی بپرهیز بد از پسران ملکان بدرستیکه در ایشان شهوت ست همچون شهوت زنان و در حدیث دیگر فرمود قال النبی علیه السلام من مکن من دبره ثلاثا طایعا غیر مکره ورثه الله شهوة کشهوة النساء یعنی مفعول فعل لواطه که سه کرت تمکین کند دران فعل خبیث بطوع و رغبت خود از غیر اکراه میراث دهند او را شهوتی همچون شهوت زنان که دیگر صبر نتوان کرد ازان **اما قصهٔ** قوم لوط که اصل این کار ایشان را از کجا خاست باخبار آمده است که ابلیس بر صورت پیری نزدیک قوم لوط آمد و تا یک سال درمیان ایشان بعبادت مشغول بود که یک چشم برهم زدن از عبادت خالی نبود تا همه بروی جمع شدند و گفتند این فرشته است و الا آدمی این عبادت نتوان کرد از وی درخواست کردند که از برای ما وعظگوی گفت بگویم و مجلس گفتن آغاز کرد در اثنای آن گفت اگر کسی از زن خود جدا ماند و او را مجامعت آرزو کند اگر با مردی دیگر و یا با ستور جمع شود شاید و گفت این سنت مشروع ست و ایشان مردمان بودند که پیوسته ببازرگانی میرفتند و بسالی نمی آمدند این سخن ایشان را عظیم خوش آمد و این را حرفه ساختند تا کار بجائی رسید که دیگر زنان را التفات نکردندی ابلیس ناگاه ناپدید شد گفتند دیدید که فرشته بود یا ولی از اولیا که ناگاه ناپدید شد بعد از یک سال باز آمد نزدیک ایشان بر صورت گنده پیری و همچنان تا بیک سال بعبادت مشغول شد همه زنان بروی جمع شدند و زنان را نیز مجلس وعظ نهاد و طاعت آموختن گرفت تا زنان پیش وی گله آغاز کردند که مردان با ما نمی خفتند و با ما جمع نمی شوند و ما را مجامعت آرزو میکند گفت شما نیز با یک دیگر فراز آئید زنان بایک دیگر مشغول شدند چنان شد که نسل ایشان منقطع خواست شد خداوند تعالی لوط پیغامبر را علیه السلام بدیشان فرستاد و هرچند زجر و نهی ایشان را ازان کار خبیث باز داشت باز نایستادند حق تعالی جبرئیل را علیه السلام با گروهی از فرشتگان بهلاک ایشان فرستاد و ایشان دوازده فرشته بودند که با جبرئیل آمده بودند همه بر صورت غلامان امرد لوط ایشان را نشناخت گفتند مهمان توئیم لوط علیه السلام بترسید که مبادا قوم خبردار شوند ناگاه قوم خبر یافتند جمله بیامدند لوط جبرئیل را با آن فرشتگان درخانه پنهان کرد و خود بر در خانه بایستاد آخر در را بقهر بشکستند و در آمدند جبرئیل پری بروی ایشان باز نهاد همه را کور گردانید ایشان لوط را گفتند تو جادویان آوردی و درخانه کردی تا با ما یان این کردند ما نیز مکافات این کنیم لوط بترسید از برائی ایشان بحکم آنکه گفته اند بترس از انکه از خدا نترسد فرشتگان گفتند ای لوط ما فرشتگان خدائی توئیم قوله تعالی یا لوط انا رسل ربک گفتند ای لوط ما فرستادگان پروردگار توئیم لن یصلوا الیک هرگز نرسند ایشان بتو یعنی دل مشغول مدار از بدی ایشان که ایشان بد بتو نتوانند رسانید جبرئیل گفت فاسر باهلک بقطع من اللیل ببر اهل خود را چون بعضی از شب گذشته باشد و لا یلتفت منکم احد الا امرئتک و باز پس ما یستد از شما هیچکس مگر زن تو انه مصیبها ما اصابهم بدرستیکه رسیدنی است بوی آنچه رسیدنی است بدیشان از هلاک و عذاب ان موعدهم الصبح بدرستیکه وعده گاه ایشان صبح ست یعنی آن وقت فرمانست بهلاک ایشان جبرئیل لوط را گفت اهل بیت خویش را

وستوران وهر چه داری همه را جمع کن تا شما را بصعر برم یک شهر بود از ان شهرهای لوط واهل آن نیز همه کافر بودند ولیکن لواطه نمیکردند خدای تعالی ایشان را هلاک نکرد لوط گفت دروازه بسته است چون کنم جبرئیل گفت تو هر چه داری فراهم آر همه را فراهم آورد جبرئیل آنرا بر پر خود گرفت از شهر بیرون برد همی رفتند ولوط باز پس می نگریست ومیگفت مبادا که از پس بیایند جبرئیل گفت ولا یلتفت منکم احد باز پس منگرد از شما هیچکس که چون من ایشانرا هلاک کنم شما طاقت دیدن عذاب ندارید پس ساعت جبرئیل راگفت الیس الصبح بقریب انه صبح نزدیک ست فلما جاء امرنا پس آن هنگام که بیامد فرمان ما بعذاب ایشان جعلنا عالیها سافلها کردیم زبر آن را زیر آن وآن چنان بود که چون لوط واهل وی بصعر رسیدند جبرئیل برگشت وپر فرو برد و آن هر چهار شهر را بر کند وبرگرفت یعنی سلام وداود ماو صبوایم وغاموراو ببرد تا نزدیک آسمان چنانکه اهل آسمان آواز خروس و سگ ایشان بشنیدند آنگاه او را در گردانید وزیروزبر گردانید وباب سیه برد وامطرنا علیها حجارة من سجیل وسنگ بارانیدیم ماکه خداوندیم بر اهل آن شهرها سنگها از سنگ وگل یعنی بسختی چون سنگ وبگرانی چون گل وگفته اند من سجیل اے من السماء الدنیا یعنی از آسمان دنیا وگفته اند سجیل از سجل ست وبرین تقدیر سجیل نوشته بود یعنی نامهای ایشانرا بدان بنشته بود وگفته اند که سجیل از سجل ست وسجل نوبت بود یعنی بنوبت بنام هر یک سنگ فرستادیم منضود برهم نشانده یعنی پیاپے وپیوسته مسومة عند ربك نشان کرده نزد خدای تو وگفته اند از پس یکدیگر فراکرده وما هی من الظالمین ببعید ونبود آن سنگها از ان ستمگاران دور یعنی بر ایشان فرود آمد وهیچ خطا نکرد و از برای این ست که لوطی را از بلندترین جایگاه بیندازند موافقت کلام حق را که شهرستانهای لوط را از نزدیک آسمان نگوسار کردند دیگر آنست که حد لواطه همان حد زناست وبعضے گفته اند لوطی را در پای دیواری بنشانند ودیوار را بر زبر وی افگنند وبعضی گفته اند در گنده ترین موضعی باز دارند تا در انجا بمیرد و قول ابوبکر صدیق رضی الله عنه آنست که لوطی را بکشند بعد از ان بسوزند بآتش وبعضی گفته اند تعلق برای امام دارد یعنی ازین عقوبتها هر یک که فرماید جایز باشد اما معمول قول اول ست که از بلندتر جای می اندازند پس از عقل دور می نماید که بندهٔ مومن مرتکب فعلی شود که بسبب آن مستحق این همه عقوبت گردد در دنیا ودر آخرت بعذاب دوزخ در ماند الهی همه را ازین فعل واز سایر افعال خبیثه در امان دار واز رسوائی دنیا وآخرت نگاهدار

فصل هفتم دربیان ربوا ووعید ربوا خواران

بدانکه ربوا در لغت مر زیاده را گویند ودر شرع ربوا زیادت بر اصل مال از غیر بیع وکسی از ربوا پرهیز نتواند کرد که علم بیع وشرا بداند در فتاوی ظهیری می آرد که عبدالله مسعود رضی الله عنه گفت هر کس علم بیع وشرا نداند ربوا خواهد خورد اگر خواهد واگرنے در مشکوة مصابیح می آرد بروایت عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه از رسول علیه السلام که فرمود درهم ربوا یاکله الرجل وهو یعلم اشد من ستة وثلثین زنا یعنی یک درم ربوا که بخورد مرد وبداند که ربواست از روی وبال سخت تر باشد از سی وشش زنا وبروایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است از رسول علیه السلام که فرمود الربوا سبعون حوبا ایسرها کوقوع الرجل بامه یعنی در ربوا هفتاد بزه است که کمترین وی همچون زنا کردنست با مادر خود ونیز بروایت ابوهریره آمده است

از رسول علیه السلام که فرمود در شب معراج قومی را بمن نمودند که شکمهای ایشان همچون خانها بود پر ماران که از بیرون شکمهای ایشان می نمود گفتم یا جبرئیل این گروه کیانند جبرئیل گفت اینها خوارندگان ربوا اند در حدیث دیگر می آید بروایت امیر المومنین علی کرم الله وجهه که رسول علیه السلام لعنت کرده است پنج کس را در ربوا خوارنده ربوا را و خوارانندهٔ او را و دو گواه را و کاتب آن را

وحق تعالی در حق ربوا خواران فرمود الذین یاکلون الربوا لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس یعنی آن کسانیکه میخورند ربوا را بر نخیزند از گورهای خود روز قیامت مگر همچون کسی که برخیزد که دیو او را زده باشد و دیوانه کرده در تفسیر وسیط می آرد که قتاده گفت بدرستیکه خوارندهٔ ربوا روز قیامت دیوانه برانگیخته شود و آن نشانی باشد مر ربوا خواره را که اهل عرصات او را بشناسند ذالک بانهم قالوا انما البیع مثل الربوا آن عقوبت ایشان را باشد که گفتند زیادت بر راس المال بعد از محل دین همچون زیادتی ربح ست در اول بیع و ربوا حلال میداشتند و ایشان مشرکان عرب بوده اند و هر کس چنین کند و چنین گوید حکم عقوبت وی همین باشد واحل الله البیع وحرم الربوا و حالانکه خداوند حلال کرده است بیع را و حرام کرده است ربوا را بحکم این آیت حرام باشد و از خوردن وی نهی است قوله تعالی یمحق الله الربوا ویربی الصدقات کم و کاست گرداند خداوند ربوا را یا ایها الذین امنوا لا تاکلون الربوا و عاقبت ربوا نیست شدن مال ست و بپروراند صدقات را در حدیث است که هیچ مال بستانیدن ربوا زیادت نشود و هیچ مال بدادن صدقه کم نشود و آن کسان که از ربوا ستاندن و خوردن توبه نکنند نام ایشان محاربان ست فان لم تفعلوا فاذنوا بحرب من الله ورسوله وان تبتم فلکم رءوس اموالکم یعنی اگر توبه کنید از ستاندن ربوا مر شما را باشد براس المال لا تظلمون ولا تظلمون ظلم نکنید شما بستانیدن ربوا بر راس المال و شما ظلم کرده نمی شوید یعنی بباز گرفتن راس المال و کم کردن حق شما یعنی آن کسانیکه قرض بر ایشان دارید امام نجم الدین عمر نسفی رح در اربعین سلمانی خود می آرد که انواع ربوا بسیار ست و حاصل وی چهل باز میکرد یکی آنکه چون کیل بکیل که جنس و بیست فروخته شود دست بدست و یکی از ان بکیل زیادت بود در ربوا بود چون برابر فروخته شود بکیلی و یکی از ایشان نسیه بود ربوا بود و چون وزنی بوزنی فروخته شود و هر دو یک جنس بود دست بدست و یکی از ان زیاده بود بوزن ربوا بود و چون هر دو برابر فروخته شود بوزن و یکی از ان نسیه بود در ربوا بود و چون کیل بو در ربوا بود و چون وزن بوزن که خلاف جنس و بیست فروخته شود بنسیه ربوا بود و هر چیز که بجنس وی فروخته شود بنسیه هر چند وزن و کیل نیست ربوا بود و کیل بکیل و وزن بوزن فروختن بگذاف بی کیل و وزن ربوا بود و هر شی که مشترک بود میان چند کس قسمت کردن بگذاف بی کیل و وزن ربوا بود و وام دادن کیل و وزن بگذاف بی کیل و وزن ربوا بود و گندم فروختن در خوشه بگندم جدا کرده ربوا بود و فروختن گندم در خوشه بگندم در خوشه ربوا بود و فروختن خرما و میوه بر درخت بخرما و میوه جدا کرده ربوا بود و فروختن خرما بر درخت بخرمای بر درخت ربوا بود گندم بریان کرده با گندم نابریان کرده ربوا بود گندم پخته با نان پخته ربوا بود همچنین گندم بنان و آرد بنان فروختن ربوا بود بقول امام اعظم رح آرد به پست فروختن هم بقول وی ربوا بود و وام ستاندن نان بعدد یا بوزن بقول امام اعظم رح ربوا بود و بقول ابو یوسف بوزن شاید و بعدد نشاید و بقول امام محمد رح هم بوزن شاید و هم بعدد و فروختن کنجد بروغن کنجد اگر روغن بیش از ان روغن ست که از کنجد بیرون آید روا است روغن بروغن رود زیاده بکنجا که اما اگر برابر آن روغن ست یا کمتر از ان

روغن ست یا معلوم نیست این ربوا بود مغز جوز بروغن جوز همچنین زغیر با روغن همچنین انگور با عصیر همچنین ربوا بود گوسفند
با پشم فروختن همچنین درخت خرما با خرما و زمین با کشت و گندم رسیده با گندم نارسیده همچنین کنیزک با پیرایهٔ زرین همچنین
لگام و اسطام و میان بند و شمشیر و کارد با بند های زرین و نقره گین همچنین برنج با پوست ببرنج بی پوست فروختن ربوا
بود فروختن چیزی بده دینار و بخرنده سپردن و باز خریدن بنه دینار پیش از قبض بها نزد علمای ما رحمهم الله ربوا بود فروختن
چیزی تا حاله دو ماه باز اتفاق کردند که پیش از حالی بدهد بدانکه چیزی کم کنند ربوا بود دو تن اتفاق کردند که یک جوال گندم این
و یک جوال گندم آن آمیخته آرد کنند و آرد قسمت کنند ربوا بود اگر گفتند آرد تو و آرد من بیامیزیم و نان پزیم و نان قسمت کنیم
ربوا بود مغز جوز با مغز جوز یا کنجد با کنجد آمیختن و روغن قسمت کردن ربوا بود ماده گاو میست میان دو تن اتفاق کردند که شیر ها
وی یک روز این را بود و یک روز آن را بود در بوا بود دو گاو وام مید هد کسی را که امروز کار دارد تا یک روز گاو خویش او را دهد
تا وی بکار دارد یا خری دهد برنشستن را و یا بار بردن را تا نیز خر خویش را با وی دهد یک روز یا خانه خود باشیدن را تا وی نیز
خانه خویش وی را دهد باشیدن را یا زمین مید هد مر کاشتن را تا وی نیز زمین خویش وی را دهد مر کاشتن را یا امروز این مرد کار وی
میکنند تا آن مرد نیز یک روز کار وی کند یا زن یک روز دوک میرسید تا آن زن یک روز دوک وی رسید این همه ربوا بود
یا خانه گرو کرد ماهی و شرط کرد که در وی نشیند یا زمین گرو کرد و شرط کرد که در وی تخم بکارد و یا خری گرو کرد و شرط کرد که
برنشیند و اعیان دیگر هم برین قیاس این همه ربوا بود مالی وام داد و در وی جر منفعت ست بدانکه وی را چیزی فروخت گران تر
یا از ان کس غله گرفت ارزان تر یا گندم و زر را سیم یا خروار بار وام داد و ملک خویش بکد یوری داد بحصه بیشتر یا گندم و دهقان را
وام داد و ملک وی بکد یوری گرفت بحصه کمتر این همه ربوا بود وام دار را کار فرمودن رایگان و پذیرفتن هدیه وی و خوردن
دعوت وی این همه ربوا بود چهارم کسی را بی بصارت یعنی بنادانی چیزی فروختن گران تر و از وی چیزی خریدن ارزان تر ربوا
بود و عیب پوشیده داشتن در انچه فروشی و هنر پنهان کردن در انچه خری ربوا بود حکایت نقل ست که مردی نزد امام
اعظم رح آمد و گفت میخواهم بعبادت و طاعت مشغول شوم از برای من رساله بنویس امام از برای وی رساله در بیع و شرا
بنوشت آن مرد گفت اینکه نبشتی کسی را در کار ست که در بازار به بیع و شرا مشغول باشد کسی که در خلوت بطاعت و عبادت
و ذکر مشغول و برا این چه حاجت ست امام فرمود هیچکس را از لقمه و کهنه چاره نیست و تا طریق وی را نداند خطر دارد که از نا وجه
باشد و در طاعت نقصان و شبهت واقع شود و از وی مقبول نباشد و رنج وی ضایع شود و از مقصود محروم شود و
بعذاب آخرت در ماند و پشیمانی سود ندارد که زحمت و ریاضت کشیده بود و ثواب و اجر طمع کرده بعذاب و زجر گرفتار
شده چنانکه حق تعالی میفرماید وهم یحسبون انهم یحسنون صنعا و العیاذ بالله منه الهی ما را از خوردن لقمهٔ حرام
در پناه نگاهدار و رزق حلال کرامت کن و توفیق طاعت ارزانی دار

فصل هشتم در غیبت و وعید غیبت کردن

بدانکه غیبت کردن گناهی بس عظیم ست و از زنا اشد ست چنانکه این حدیث در تفسیر وسیط می آید بروایت جابر و در

اربعین سلمانی خود نیز آورده است امام نجم الدین عمر نسفی روایت جابر و ابو سعید خدری رضی الله عنه از رسول علیه السلام
که فرمود الغیبة اشد من الزنا قال ان الرجل یزنی فیتوب فیغفر الله له وصاحب الغیبة لا یغفر الله له حتی
یغفر له صاحبه ای یرضی منه پارسی حدیث جابر و ابو سعید روایت میکند از رسول علیه السلام که فرمود غیبت کردن
سخت ترست از زنا کردن جابر و ابو سعید گفتند یا رسول الله چگونه غیبت سخت ترست از زنا فرمود که مرد زنا کند پس توبه
کند بیامرزد خداوند مر او را و غیبت کننده را نیامرزد تا آن هنگام که یار وی راضی نشود یعنی آن کس که غیبت وی کرده و بعضی
از شارحان حدیث گفته اند که غیبت از زنا از ان روی سخت ترست که زنا چیزیست برضای آن کس و غیبت چیزیست
بی رضای آن کس و بعضی گفته اند غیبت از زنا سخت تر از برای آنست که روزها باید که تا کسی به زنا در افتد و زنا از همه کس نیز نمی آید
اما غیبت چیزیست که هر روز بکرات واقع می شود و از بیشتر مردم در وجود می آید لاجرم و در حدیث دیگر آمده است از رسول
صلی الله علیه وسلم که فرمود یک غیبت برابرست با سی و شش زنا یعنی از روی وبال و حق تعالی در کلام مجید خود از غیبت منع
کرده و فرموده قوله تعالی ولا یغتب بعضکم بعضا یعنی غیبت مکنید بعضی از شما بعضی را که غیبت کردن برابرست با گوشت
مرده خوردن چنانکه فرمود ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا او دوست میدارد یکی از شما این را که بخورد گوشت برادر
مردهٔ خود را در تفسیر وسیط می آرد از زجاج که گفت تاویل آیت آنست که یاد کردن تو بدی کسی را که حاضر نباشد پیش تو
بمنزلهٔ خوردن گوشت اوست در حالی که وی مرده باشد مجاهد گوید آن هنگام که این آیت فرود آمد که ایحب احدکم ان یاکل
لحم اخیه میتا پس گفتند لا فرمان آمد فکرهتموه یعنی همچنانکه مکروه میدارید گوشت مرده خوردن پس اجتناب نمائید از یاد
کردن بدی کسی را که غایب باشد و در مثل گویند مر غیبت کننده را که گوشت مردمان مخور د حکایت در تفسیر وسیط می آرد که
عمرو بن العاص بر استر مرده بگذشت یاران خود را گفت اگر یکی از شما ازین استر مردهٔ گندیده بخورد چندانکه شکم وی پر شود بهتر
بود مر او را از آنکه گوشت برادر مسلمان خورد یعنی غیبت کند واتقوا الله بترسید از خداوند و غیبت مکنید ان الله تواب
رحیم بدرستیکه خداوند توبه دهنده و توبه پذیرنده است رحیم بخشاینده است بر آنکه او را غیبت کرده باشد در اذکار نواوی می آرد که
رسول خدا علیه السلام فرمود که هر آدمی محل هشت هزار عیب می تواند بود چون حال چنین باشد چه جای آن بود که بعیب
دیگران مشغول شوی مثنوی مکن غیبت اگر عقلت تمام ست ✽ که گفتار تو در غیبت حرام ست ✽ اگر عیب تو گردد بر تو ظاهر
بعیب کس کجا پردازی آخر ✽ در زاد المقوین می آرد که غیبت بر چهار نوعست یکی کفرست و یکی نفاق و یکی معصیت و یکی
مباح اما آن نوع که کفرست آنست که کسی مسلمان را غیبت کند و دیگری او را منع کرد گوید راست میگویم چنین ست که من
میگویم حرام را حلال داشت و این را معصیت ندید کفر بود اما آن نوعی که نفاق ست آنست که مسلمان را غیبت کند
و گوید نام نمی برم تا غیبت نشود و شنوندگان میدانند که کرا میگوید و غیبت میکند و از پارسائی میفروشند و این نفاق ست اما
آن نوعی که معصیت ست آنست که صریح در کسی غیبت کند و نام می برد و میداند که حرام ست این معصیت بود اما آن
نوعی که مباح ست آنست که کسی را بفسق صفت کند او مبتدع بود و غرض وی آن بود که مردمان از وی حذر کنند و
در دام نیفتند آن مباح بود که رسول علیه السلام فرموده است لیس لفاسق غیبة فاسق را غیبت نیست و این حدیث

در تفسیر وسیط است و در حدیث دیگر فرمود اذکروا الفاجر بما فیه لکیلا یحذر الناس عنه یعنی یاد کنید فاجر را بدان فجور که در نفس اوست تا مردمان از وی حذر کنند در تفسیر حقایق می آرد در سورة المطففین از حمدون قصار رحمه الله که گفت ویل لمن یبصر عیوب اخیه ویعمی عن عیوبه فان ذالك التطفیف یعنی وای مرآن را که عیب برادر مسلمان خود را بیند و بدان مشغول شود و عیب خود را نه بیند و ازان غافل باشد بدرستیکه تطفیف و کم پیمودن آن بود حکایت خالد بن ربیع گوید وقتی با یاران خود در مسجد جامع بودیم مسلمانی را غیبت کردند و من منع نکردم آن شب در خواب دیدم که مرد سیاه با هیبت در آمد و پارهٔ گوشت خوک کند بر طبقی نهاده بیاورد و در پیش من بنهاد و بانگ بر من زد که بخور گفتم من مسلمانم و مسلمان گوشت خوک نخورد گفت گوشت مسلمان را می توانی خورد و آن هزار بار ازین حرام ترست ازان گوشت ببرید و در دهان من نهاد بیدار شدم آن گوشت در دهان من بود و بوی گنده آن تا چهل روز از دهان من می آمد و همین حکایت را در تفسیر وسیط می آرد اما از یزیدی رقاش که از مردی روایت کرده و گفت والله که مرا خبر داد که تا یک ماه بوی بد آن از دهان من می آمد حکایت از سفیان ثوری طیب الله روحه سوال کردند ازین حدیث که رسول علیه السلام فرموده است که خداوند تعالی دشمن دارد اهل خانه را که گوشت بسیار خورند گفت اهل غیبت را گفته است که گوشت مسلمان میخورند امام نجم الدین عمر نسفی رح در اربعین خود می آرد بروایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود هر کس یک غیبت کند حق تعالی او را به ده چیز عقوبت کند اول از رحمتش دور کند دویم از ملایکه مهجور کند سیم طاعتش هبا منثور کند یعنی ناچیز گرداند چهارم روان رسول از وی بیازارد پنجم خداوند تعالی بر وی بخشم شود ششم بوقت جان دادن او را باژگونه برگیرند هفتم عذاب گور بر وی سخت گرداند هشتم بوقت مردن اعمال او را مفلس گرداند نهم بدوزخ نزدیک گردد دهم از بهشت دور گردد در کتب حدیث می آید که رسول علیه السلام فرمود در شب معراج دوزخ را بمن نمودند گروهی دیدم که گوشتهای ایشان را پاره پاره میکردند و در دهان ایشان می نهادند که بخورید این گوشتهای گنده را گفتم اینها کیانند مالک گفت اینها غیبت کنندگانند و غیبت کننده دوست شیطان ست در تفسیر سورابادی و در کتب حدیث نیز می آرد که رسول علیه السلام فرمود آخر کسیکه از دوزخ بیرون آید کسی باشد که از غیبت توبه کرده باشد و اول کسیکه بدوزخ در آید کسی بود که از غیبت بی توبه مرده باشد حکایت یکی ابن سیرین را گفت مرا بحل کن که ترا غیبتی کرده ام گفت من حرام کردهٔ خداوند را چگونه حلال کنم اشارت بدان معنی است که نخست بخدا باز گرد و توبه کن تا بحلی من سود دارد و این وقتی است که غیبت بدان کس رسیده باشد اما اگر نرسیده باشد اختیار فقیه ابو اللیث رح آنست که بدو نرساند و بخدا باز گردد امیدست که حق تعالی از وی عفو کند در تفسیر وسیط می آرد بروایت سعید الساعدی از رسول علیه السلام که فرمود اذا اغتاب احد کم اخاه من خلقه فلیستغفر له فان ذالك کفارة له یعنی چون غیبت کند یکی از شما برادر خود از پس وی پس گو آمرزش خواه از برای وی بدرستیکه کفارت آن غیبت آمرزش خواستن ست از برای وی یعنی گوید اللهم اغفر لمن غیبته الٰہی زبان ما را از غیبت نگاهدار و خصمان ما را از ما راضی گردان

فصل نهم در سوگند دروغ و گواهی بدروغ و قول زور و مسخرگی کردن با مسلمانان

بدانکه در سوگند دروغ ده وعیدست پنج درین آیت قوله تعالی ان الذین یشترون بعهد الله وایمانهم ثمنا قلیلا الآیه فرمود که ایشان را در آخرت هیچ بهره خیر نباشد که اولئك لا خلاق لهم فی الآخرة وخداوند ایشانرا خطیر لطف نکند ولا یکلمهم الله ونظر رحمت بسوی ایشان نکند ولا ینظر الیهم یوم القیمة وایشان را پاک وستوده نگرداند که ولا یزکیهم ومر ایشان را بود عذاب دردناک که ولهم عذاب الیم اما پنج دیگر یکی آنست که برکت از مال ایشان بردارد دوم برکت از عمر ایشان بردارد سیم آنکه خانمان ایشان ویران کند چهارم عیش خوش ببرد پنجم بعذاب دوزخ گرفتار گرداند قال النبی علیه السلام الیمین الفاجرة تدع الدیار بلاقع یعنی سوگند دروغ سراها خالی کند از اهل وی یعنی کسی که سوگند دروغ یاد کند یا بمرگ صوری گرفتار آید یا بمرگ معنوی مرگ صوری آنست که حق تعالی برکت از عمر وی بردارد واورا زود اجل فرستد بشومی سوگند دروغ ومرگ معنوی آنست که حق تعالی لذت حیات را از وی بردارد وطاعتش صافی نباید چنانکه شاعری گوید قطعه

هرکه سوگند می خورد بدروغ ‌‌ میکشد خویش را بنادانی
در حیاتست بعد از ان وی را ‌‌ نیست ذوق حیات انسانی

اما گواهی بدروغ شاه مفسران عبد الله بن عباس وابو هریره رضی الله عنهم روایت میکنند از رسول علیه السلام که فرمود در خطبة الوداع که هرکس گواهی بدروغ دهد بر مسلمانان بروز قیامت اورا از زبان اویبا ویزند بعد از ان اورا با منافقان سوی درک اسفل برند در دوزخ وهرکه از گواهی باز گردد ویا پنهان کند خدای تعالی بقیامت بفرماید تا گوشتهای اندام وی را پاره پاره برمیدارند واورا بر میخورانند بر سر خلایق ودر دوزخ آرندش واو زبان خویش میخواید وپاره میکند در تذکرة اولیا می آرد که امام حسن بصری رح از ظالمان گریخته بود بدر صومعه حبیب عجمی رسید حبیب ایستاده بود امام حسن در صومعه وی در آمد گفت ای حبیب اگر از تو پرسند نشان ندهی همین که برسیدند پرسیدند که حسن کجا شد گفت در صومعه منست ایشان در آمدند وگفتند در صومعهٔ تو نیست گفت اگر از من می پرسید او حالی در صومعه من اگر شما نیابید من چکنم باز در آمدند وطلب کردند نیافتند بیرون آمدند وگفتند شما سالوسان همه مکر وتزویر میکنید وبرفتند امام حسن بیرون آمد وگفت ای حبیب این چه بود که تو کردی که مرا نشان دادی گفت ای استاد برکت راست گفتن من ترا ومرا خلاص داد واگر دروغ گفتمی هر دو گرفتار آمدمی تا بدانی که دروغ گفتن عاقبت بد دارد وراست گفتن عاقبت نیکو آلهی دل وزبان ما را با یکدیگر راست دار وهمه را صدق واخلاص در دین کرامت فرمای اما آفت سخرگی کردن بدانکه حق تعالی در کلام مجید خود از سخریت منع کرده وفرموده که یا ایها الذین آمنوا لا یسخر قوم من قوم الآیه مضمون آیه آنست که ای مردان وعورتان ایمان دار سخرگی مکنید وخندستانی مسازید بعضی از بعضی مقاتل میگوید یعنی استهزا مکند مردی برادر خود مثل آنکه گوید تو ردی المعیشتی ولئیم الحسنی ومانند آنکه شاید حال او نزدیک خداوند بهتر باشد واو نمیداند که عسی ان یکونوا خیرا منهم وطعن مکنید وعیب برادران خود مجوئید که ایشان همچون نفسهای شما اند که ولا تلمزوا انفسکم ولقب بد منهید ولا تنابزوا بالالقاب یعنی مسلمان را فاسق ومنافق وجهود وترسا مگوئید وعطا میگوید یعنی مسلمانان را خر وخوک وسگ مگوئید بئس الاسم الفسوق بعد الایمان که بدست نام فسوق بعد از ایمان یعنی این لقبهای بدست بعد از ان که کسی مسلمان شده است ومن لم یتب فاولئك هم الظالمون وهرکس توبه نکند از لقب بد نهادن او از جملهٔ ظالمان باشند واین عبارت ترجمهٔ تفسیر وسیط ست ورسول علیه السلام سلمان فارسی

را رضی اللہ عنہ گفت ولا تسخر باحد من الناس یعنی مسخرگی مکن با ہیچکس از مردمان اما بدانکہ مزاح دیگرست و مسخرگی دیگر مزاح آن بود کہ سخنی گوید کہ کس ازان نرنجد بلکہ فرح بخاطر ہا رسد و مسخرگی عکس این بود و آن مذموم و منہی است در حدیث می آید بروایت ابو سلمہ از پدر خود از رسول علیہ السلام کہ سپاہی بغزومی فرستاد یاران را تحریص کرد بر دادن صدقات و ساختن کار سپاہ عبدالرحمن بن عوف رضی اللہ عنہ چہار ہزار درم داشت دو ہزار درم بیاورد و دو ہزار از برای خود بگذاشت و گفت یا رسول اللہ دو ہزار درم بیاوردم و دو ہزار کسان خود را بگذاشتم رسول علیہ السلام او را دعا کرد و گفت حق تعالی برکت دہد در آنچہ دادی و در آنچہ ماندی مردی از انصار بیامد و گویند عاصم بود و گویند ابو عقیل بود و گویند قاعد بن سہل بود و یک صاع خرما آورد و گفت یا رسول اللہ ہمہ شب رسن کشیدہ ام بدو صاع خرما یعنی آب کشیدہ ام بدلو دو صاع خرما بمزد بمن دادند یک صاع اہل خانہ را ماندم و یک صاع آوردم منافقان با یک دیگر گفتند ابن عوف آنچہ داد بریا داد و این دیگر باری چرا آوردہ اند خدا و رسول خدا از صاع خرما بی نیاز بود حق تعالی ایشان را رسوا کرد و آیت فرستاد قولہ تعالی الذین یلمزون المطوعین من المومنین فی الصدقات والذین لا یجدون الا جہدہم فیسخرون منہم سخر اللہ منہم ولہم عذاب الیم یعنی آن کسانی کہ عیب میکنند صدقہ دہندگان را و بریا وصف میکنند و بر درویشان بر صدقہ اندک مسخرگی میکنند و فسوس میدارند جزای فسوس ایشان بدیشان رسانم و عقوبت کنم ایشان را بعذاب دردناک پس از مسخرگی دست بباید داشت

کہ در وی آفت بسیارست الہی ہمہ بران دار کہ رضای تو در انست

فصل نہم در نمامی کردن یعنی سخن چینی و آفت آن

بدانکہ سخن چینی آن بود کہ کسی سخن شنود و جای دیگر حکایت کند کہ آن مسلمان را زیان دارد و سخن چینی یکی ازان دہ خصلت نکوہیدہ است کہ حق تعالی دشمن رسول خود را بدان وصف کردہ است قولہ تعالی فلا تطع المکذبین مشاء بنمیم و در حدیث معاذ ست کہ نمام را روز قیامت بر صورت بوزینہ گردانند و خداوند تعالی زن ابولہب را بشرک و کفر و سخن چینی نکوہش گردانید قولہ تعالی وامراتہ حمالۃ الحطب بیشتر ائمہ تفسیر این ہیزم کشی را بسخن چینی تفسیر کردہ اند و گفتہ اند ہمچنانکہ ہیزم کشی سبب آتش افروختن ست سخن چینی سبب فتنہ انگیختن ست و آتش فتنہ را اشتعال دادن حق تعالی اخبر داد کہ این سخن چینی سلسلہ در گردن خواہد بود یعنی در دوزخ کہ فی جیدہا حبل من مسد قول دیگر آنست کہ زن ابولہب بر پشت خود خار کشیدی و شب براہ گذر مسجد رسول علیہ السلام انداختی تا در پایہای صحابہ رفتی کہ درویشان صحابہ بیشتر پای برہنہ بودند یکبار آن پشتہ خار برگشت و در گردن آن خبیثہ افتاد و خفہ شد و پایہای وی در ہوا شد و عورت وی برہنہ گشت کہ شب جامہ نداشت و بیشتر اعراب بی شلوار باشند تا بدین رسوائی جان بداد حکایت یکی بنزدیک بزرگی در آمد و از یکی سخن چینی کرد کہ فلان ترا ہمچنین سخن گفت شیخ گفت ای فلان دیر آمدی بزیارت ما و در این زمان کہ آمدی سہ خباثت کردی اول دوست ما را در دل ما خواستی کہ دشمن کنی دویم دل آسودہ ما را مشغول کردی سیم آنکہ تو نزد من مرد عدل بودی اکنون خود را متہم کردی نزد من کہ دروغ میگوئی یا راست حکایت عمرو بن دینار گفت در مدینہ خواہر یکی وفات یافت آن کس گفت خواہرم

را دفن کردند و از سر خاک باز گشتیم من انگشتری قیمتی داشتم گم شد و بیشتر گمان من این بود که در لحد مانده سر گور باز کردم و خشت لحد برداشتم زبانهٔ آتش بروی زد نگاه کردم همه لحد را پر آتش دیدم خشت را بجای باز نهادم و سر گور محکم کردم و گریان بخانه آمدم از مادر خود سوال کردم که خواهرم چه خصلت داشت گفت دو خصلت بد داشت یکی آنکه در نماز کاهل بود دویم آنکه سخن چینی میکرد پس معلوم شد که این دو خصلت سبب عذاب گورست در اربعین امام نجم الدین عمر نسفی می آرد با سخن چین ده کار نباید کردن شش عدل و چهار فضل آن شش که عدل ست اول قولش مپذیر که او فاسق ست و قول فاسق ناپذیرفتنی بود دویم از آن کارش باز دار که آن منکر ست و از منکر باز داشتنی بود سیم دشمن گیرش که عاصی است و عاصی دشمن گرفتنی بود چهارم بر مسلمان گمان بد مبر که بر مسلمان گمان بد نابردنی بود پنجم از حقیقت آن تجسس مکن که گناه است و از گناه تجسس ناکردنی بود ششم آن سخن را با دیگری مگوی که این پرده دریدن بود و پرده مسلمان نادریدنی بود چهار دیگر درین حکایتست حکایت امام حسن بصری را رحمه الله یکی چنین گفت که فلان ترا بد گفت حسن گفت تو او را کجا دیدی گفت در خانه وی گفت آنجا چه میکردی گفت آنجا مهمان بودم گفت در مهمانی چه خوردی گفت فلان و فلان گفت ای ناجوانمرد چندین طعام در شکمت گنجید و این یک سخن نی اگر تو راست میگوئی مرا با وی چهار کارست بزبان از وی گله نکنم و بدل بروی کینه نگیرم و بدنیا با وی مکافات نکنم و بقیامت بروی خصومت نکنم بلکه بی وی در بهشت در نیایم خیز ای فاسق آنچه آوردی باز بر که آزنده برنده باشد در مصابیح می آید بروایت شاه مفسران عبد الله عباس رضی الله عنه که رسول خدا علیه السلام بدو گور بگذشت پس گفت بدرستیکه صاحب این دو گور در عذاب اند و عذاب کرده نشدند در امر بزرگی اما یکی از ایشان بود که جامهٔ خود را از بول نگاه نمیداشت و بروی باک نمیداشت و اما دیگری سخن چینی میکرد بعد از آن رسول علیه السلام برگ خرما بگرفت و بدو نیم کرد و در هر گوری یکی فرو برد و گفت شاید که تخفیف کنند از ایشان عذاب را مادامی که این برگ خرما خشک نشده باشد در شرح السنه می آرد که یعنی عذاب کرده نشدند در امری که بزرگ و دشوار بود یعنی دشوار نیست احتراز کردن از بول و همچنین دشوار نیست ترک سخن چینی کردن و در حدیث دیگر فرمود بپرهیزید از بول و جامه خود را از آن نگاهدارید که بیشتر عذاب گور از آن بود این بود بیان گناهان که کثیر الوقوع است میان مردم از آنها پر حذر باید بود آلهی ما مسکینان را ازین گناهان و سایر معاصی نگاهدار و توفیق توبه نصوح ارزانی دار بمنک و کرمک

باب چهارم در ترک اخلاق بد

بدانکه ده خلق بدست که اصل و مادر همه اخلاق ذمیمه است چنانکه حجة الاسلام غزالی رحمه الله در احیا و کیمیا آورده است و آن کبرست و عجب و ریا و بخل و حسد و شره غضب و شره طعام و شره وقاع یعنی جماع و حب مال و حب جاه از انجمله دور باید بود و درین باب چهار فصل ست

فصل اول در عجب و کبر و ریا

بدانکه عُجب خود را بزرگ دیدنست و آن در باطن مخفی باشد و کبر بزرگے نمودنست در ظاهر و آن نتیجهٔ عُجب میباشد و کبر از عُجب تولد میکند چنانکه در انیس العارفین میگوید **مثنوی** یک صفت عُجب آمد این امّاره را ؁ بوالعجب عفریت مردم خواره را ؁ عُجب چه بود آنکه نفس شوم کید ؁ خویشتن فایق نهد بر عمرو زید ؁ دایم اندر خویشتن دارد نظر ؁ زان سبب باشد ز عالم بیخبر ؁ زین صفت آید تکبر در وجود ؁ همچنان کز آتش سوزنده دود ؁ عجب در باطن بود مخفی وزان ؁ کبر ظاهر میکند بر مردمان ؁ پس اگر خواهی بشکر عجب را منهزم گردانی چهار چیز نگاهدار اوّل آنکه هر طاعت که از تو در وجود آید بتوفیق خداوند دانی تا بشکر مشغول شوی دوم آنکه در نعمتهای خداوند نظر میکنی که در حق تو مترادف ست تا عمل تو در مقابل آن اندک نماید سیم از رد بترسی که اگر نپذیرد چه کنی چهارم در گذشتها نظر کن که سیآت زیاده است یا حسنات چون این اندیشها کنی لشکر عجب منهزم گردد و الا خطر هلاکت باشد چنانکه رسول علیه السلام فرموده است ثلث منجیات وثلث مهلکات فاما المنجیات فاسباغ الوضوء فی السبرات وکثرة الخطی فی الجماعات وانتظار الصلوٰة بعد الصلوٰة واما المهلکات فشح مطاع وهوی متبع واعجاب المرء بنفسه یعنی سه چیز رهاننده است و سه چیز هلاک کننده است یعنی سه چیز ست که نجات و رستگاری بنده درانست و سه چیز ست که هلاک و گرفتاری از انست اما آن سه چیز که موجب نجات و درجات ست تمام گردانیدن وضو است در سرما و مکاره و بسیار قدم زدن در راه مسجد از برای نمازهای بجماعت و انتظار نماز بعد از نماز اما آن سه چیز که موجب مهلکات و درکات ست غایت بخل ست چنانکه بموجب امر شرع که فریضهٔ زکوٰة و اعشار ست عمل نتوان کرد و پس روی هوا کردن و معجب شدن مرد بنفس خود پس آنچه موجب هلاک باشد واجب بود از وی حذر کردن **حکایت** وهب بن منبه میگوید در کتب پیشینه چنان خوانده ام که عابدی هشتاد سال خدای را عبادت کرد که دران مدت یک گناه نکرد و در هر هفته یک بار روزه کشادی وقتی از خداوند تعالی حاجتی خواست حاجت وی قضا نشد روی بنفس کرد و گفت ای نفس خسیس ترا برین درگاه هیچ قدری و آبروی نبوده است و من چنان پنداشتم که ترا قدری بوده در حال فرشته بیامد و گفت ای بندهٔ خدای این یک ساعت که خود را نکوهش کردی نزد حق تعالی فاضلتر ست ازان هشتاد ساله عبادت که کردی پس معلوم شد که برین درگاه شکستگی و نیازمندی را قدر تمام ست چه جای رعنائی و سودای خام ست در مشارق می آید بروایت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه از رسول علیه السلام که فرمود در نیاید در بهشت کسیکه در دل وی مقدار یک ذره کبر بود مردی گفت یا رسول الله مرد دوست میدارد که جامهٔ وی نیکو باشد و نعل وی نیکو باشد رسول علیه السلام فرمود ان الله جمیل یحب الجمال الکبر بطر الحق وغمط الناس بدرستیکه خداوند جمیل ست دوست میدارد جمال را کبر گردن کشی است با حق و خوار داشت با مردمان یعنی بنظر حقارت به بندگان حق نگریستن **رباعی** گر آفتاب ملکی و گر سایهٔ اله ؁ در هیچکس بچشم حقارت مکن نگاه ؁ دل را بآه صبح صفا ده که گفته اند ؁ آیینهٔ دل ست که روشن شود باه ؁ ابو الهاشم صوفی رح که اول کسی را که درین امت صوفی گفتند وی بود میگوید کوه را بسوزن کندن و از پای درآوردن آسان تر ست کبر از دل بیرون کردن وقال النبی علیه السلام حاکیا عن الله تعالی انه قال الکبریاء ردائی والعظمة ازاری فمن نازعنی فیهما القیته النار ولا ابالی یعنی حضرت حق جل وعلا فرمود کبریا و عظمت دو صفت ست از صفات من هر کس شرکت جوید درین دو صفت با من

در آتش دوزخ در اندازم وباک ندارم **حکایت** روزی مطرف بن عبد الله الشخیر رحمه الله نشسته بود وزیر حجاج از پهلوے او بگذشت پیاده خرامان جامهای مرتفع پوشیده چنانکه عادت جباران وگردن کشان بود میرفت شیخ را طاقت نماند بانگ بروی زد که ای خواجه چنین مرو که خداوند تعالی اچنین رفتن وچنین رونده را دوست نمیدارد قوله تعالی ان الله لا یحب کل مختال فخور وزیر خشمناک شد گفت مگر مرا نمی شناسی که من کیستم که مرا چنین میگوئی وبانگ بر من میزنے گفت من ترانیکو می شناسم اما تو خود را نمی شناسی گفت مرا چگونه می شناسی گفت چنان می شناسم که در اول قطره نطفه بودی که همه کس را از وی کراهت آمدے و باآخر یکے جیفه خواهی شد ودرین میانه حمال عذره این چنین کس را تکبر نرسد کبریا صفت خداوندست که منزه است از صفات حدث وزیر مرد عاقل بود درین سخن تامل کرد وگفت راست میگوئی توبه کردم که پیش بدین صفت نروم در کتب حدیث می آید که رسول علیه السلام فرمود سه گروه خلق را بر من عرض کردند که نخست ایشان قدم در بهشت نهند بعد از انبیا اول آنکه در راه خدا شهادت یافته باشد دوم بنده بندگان که بندگی خالق باز نداشته باشد سیم درویش قانع که بجهت طفلان خود کسب کند واز کسی چیزے نخواهد وسه گروه خلق اند که نخست ایشان قدم در دوزخ نهند اول حاکم ظالم دویم توانگرے که زکوة وعشر مال خود ندهد سیم درویش متکبر حق تعالی حبیب خود را بتواضع فرمود که واخفض جناحك للمؤمنین دیگری را تکبر چگونه رسد الهی مارا از تکبر نگاه دار بمنک وکرمك

فصل دویم در بخل وحسد

در صحیح مسلم می آید بروایت عبد الله بن عمر از رسول علیه السلام که فرمود اتقوا الشح فان الشح اهلك من کان قبلکم یعنی بپرهیزید از بخل بدرستیکه بخل هلاک کرد کسانے را که پیش از شما بوده اند در فایق میگوید الشح هو الامساك المفرط والتشدد الفاحش یعنی شح غایت بخل ست وامساک مفرط که منع حقوق مالی کند چنانکه فریضه عشر وزکوة نیز از ذمه ادا نکند در تفسیر مغنی میگوید شح بخل ست با حرص وشرح در مرصاد العباد می آرد که بخل منع حقوق مال ست از زکوة وصدقه و مدد اخوان وصله رحم واجابت سایل واکرام جار وانعام ضعیف وتوسع نفقه بر عیال وخدم وتعهد علما وصلحا ونفقه اغربا و ضعفا وامثال آن پس از بخل دور باید که او مهلک ست چون بخیل از سر نانی بر نتواند خاست در راه خدا از سر جان چگونه برخیزد یکی از بزرگان میگوید **مثنوی** تا بخیلی چون زنان بی بهره ٭ دایم از وصل خدا بے بهره ٭ چون ز دست تو بر نیاید نان دهی ٭ پای بر سر هیچو مردان کی نهی ٭ در مصابیح ومشارق می آرد که رسول علیه السلام فرمود که در دوزخ درختی است نام وے بخل شاخهای وی در دنیا است هرکس دست در شاخی از شاخهائی وی زند آن شاخ وی را میکشد تا دوزخ ودرختی است که بیخ وی در بهشت ست وشاخهائی وی در دنیا است ونام وی سخاوت ست هرکس دست در شاخهائی وی زند آن شاخ اورا می کشد تا به بهشت یعنی بخیل بشومی بخل بدوزخ گرفتار آید وجوانمرد ببرکت سخاوت شایسته بهشت ودیدار آید ودر حدیث دیگر آمده است که بخیل بهشت در نیاید اگرچه عابد باشد وسخی بدوزخ در نیاید اگرچه فاسق باشد ودر کیمیا می آید که یحیی بن زکریا علیهما السلام از شیطان پرسید که دوست ترین کسی بنزدیک تو کیست ودشمن ترین کیست گفت دوست ترین کسی بنزدیک

من زاهد بخیل ست که زحمت میکشد و طاعت میکند و با بخل او را سود نکند و دشمن ترین کسی نزد من فاسق جوا نمردست که خوش بزید و ببرکت سخاوت بهشت رود **حکایت** می آرد که عیش بخیل در دنیا همچون عیش درویشانست و حساب وی در آخرت حساب توانگران مسکین بخیل بیچاره که عیش وی در دنیا تنگ و بمقدار و در آخرت حساب وی سخت تر و دشوار تر زهی بتباهی کار در لمعات مشارق می آرد بروایت ابوذر غفاری رضی الله عنه از رسول علیه السلام که فرمود هرگز آفتاب طلوع نکند الا آنکه دو فرشته بر دو جانب وی بایستند و گویند خداوندا نفقه کننده را زود خلف فرست و بازدارنده را زود تلف فرست یکی آن دعا کند و یکی این دعا کند **حکایت** در روضة خلد می آرد که بخیلی بود در شهر بغداد میگفت هیچکس را از احمد حداد دشمن تر نمیدارم که نان بسیار بمردم میدهد شبی او را بخواب نمودند که مال تو همه روزی احمد حداد خواهد شد بامداد برخاست گفت این را حیله باید ساخت که مال من روزی وی نشود عصائی بزرگ پیدا کرد و میان وی خالی کرد و یک نیمهٔ زرهای خود در میان عصا نهاد و دو سر وی محکم کرد و در دجلهٔ بغداد انداخت روزی احمد حداد در زورق نشسته بود و از آب میگذشت عصای وی در آب افتاد درمی بملاح داد که عصای وی برآرد ملاح فرو رفت عصای بخیل بدست وی افتاد برآورد و باحمد داد عصا را گران یافت بدکان آمد سر عصا بگشاد و زرها برداشت بخیل خبر یافت گفت آه چکنم تا نیمهٔ دیگر که مانده روزی نشود باقی زرها را در میان آرد کرد و نان بپخت و بخانقاه درویشان آورد و نفقه کرد نان بدرویشان رسید همه را یک بار در دندان بگرفت از آنست که گفته اند از نان بخیل درد دندان خیزد **رباعی**

از مال بخیل رنج حرمان خیزد		هر جا که رسد نفیر و افغان خیزد	
دندان خود از مال بخیلان برکن		کز نان بخیل درد دندان خیزد ؛	

درویشان قرصها باحمد میدادند تا دندانهای ایشان بر میکند تا نیمهٔ زرهای دیگر باین نوع بوی رسید خبر به بخیل رسید بیمار و مبطون شد و هلاک شد این ست سزای بخیل امیر المومنین علی کرم الله وجهه میگوید بشر مال البخیل بحادث او بوارث بشارت ده مال بخیل را که بحوادث ایام از دستش برود یا بوارث گذارد **قطعه** هر کرا مال هست و خوردن نیست ؛ او از آن مال بهره کے دارد ؛ یا بتاراج حادثات دهد ؛ یا بمیراث خواره بگذارد ؛ اما **آفت حسد** در صحیحین می آید بروایت ابو هریره رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود لا تحاسدوا یعنی با یک دیگر حسد مکنید و بدخواه یک دیگر مباشید و در حدیث دیگر فرمود ثلث قل ما ینجوا منهن الظن والحسد والطیرة سه چیزست که از وی کم خلاص یابند یعنی اکثر مردم بآن مبتلا اند گمان بد بردن و حسد کردن و فال بد گرفتن یاران گفتند یا رسول الله نجات از اینها در چیست فرمود که چون از حسد چیزی در دلت آید آنرا بزبان پیدا مکن که از آنچه در دلت گذشت حق تعالی ترا بآن نگیرد و چون در کسی گمان بد بردی در پی آن مباش و حقیقت مپندار تا ترا معاینه نشود چون بنای حال مسلمان بر صلاح ست و چون ترا چیزی بفال آمد آنرا اعتقاد مکن که اعتقاد کردن کفرست و لیکن بحق تعالی بازگرد و چون ترا چنان حال پیش آمد بگوی اللهم لا طیر الا طیرك ولا خیر الا خیرك ولا اله غیرك ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و بگذر و آن کار مکن که در خاطر داری تا ببرکت این دعا ترا هیچ زیان ندارد و معنی حسد تاسف نمودنست علی الخیر عند الغیر و حسود را راحت نبود که در حدیث ست که لا راحة للحسود و حکما گفته اند حسد دق باطن ست که هیچ طبیب آنرا علاج نتواند کرد **قطعه** سوال کرد یکی از حکیم یونانی ؛ که دفع درد حسد را بمن بگوی دلیل ؛ جواب داد که هیچ آدمی نمیداند ؛ دوای درد حسد خوبتر ز عزرائیل ؛ اهل حکمت گفته اند سه بیماریست که همه اطبا از معالجهٔ آن

عاجزاند عاشقی کہ دیوانہ گیست وحسد کہ دق باطن ست وجہل کہ نابینا ئیست مثنوی سہ بود در بہای روحانی حسد و
عاشقی ونادانی ہیچ علت نبود ہمچو حسد کہ ازو کاہش روح ست وجسد و ازینجاست کہ شبلی یا غیروی گفتہ است
اللھم اجعلنی محسودا ولا تجعلنی حاسدا زیراکہ حاسد در محسود کمال مشاہدہ میکند کہ خود را ازان محروم می بیند تالا جرم
حسد دروی پیدا می شود اصبر علی الحسد الحسود فان صبرك قاتلہ والنار تاکل نفسھا ان لم تجد ما تاکلہ و
حسد نیکیہا را میخورد ہمچنانکہ آتش ہیزم را میخورد کما قال النبی علیہ السلام ان الحسد یاکل الحسنات کما تاکل
النار الحطب ودر تفسیر مغنی می آرد کہ یکے از حکما گفت الحسود لا یسود والحسد فی الجسد کالاسد ونیز در تفسیر
مغنی می آرد کہ بر بساط ہارون الرشید نوشتہ بودند کہ الرزق مقسوم والحریص محروم والبخیل مذموم والحسود
مغموم در تفسیر مدارک می آرد کہ اول گناہ کہ در زمین کردند حسد بود کہ قابیل ہابیل را حسد کرد واو انگشت تا مرد وداید شد
واول گناہ کہ در آسمان پیدا کردند حسد بود کہ ابلیس با آدم حسد کرد وبدان سبب راندہ شد ونیز در مدارک میگوید در تفسیر سورۃ الفلق
اگر از حسد چیزی بدتر بودی ختم این سورہ بران بودی قولہ تعالیٰ ومن شر حاسد اذا حسد **قصہ قابیل وہابیل** در تفاسیر
می آرد کہ در تاج القصص نیز مذکورست کہ چون آدم وحوا از بہشت بدنیا افتادند واز جنس ایشان در دنیا کس نبود حوا از آدم
دو بیست شکم فرزند آورد بہر شکمی دو فرزند یکی پسر ویکے دختر تا چہار صد فرزند بیاورد وآدم علیہ السلام در ابتدا مادینہ این شکم
را بنرینہ آن شکم میداد تا خواہر قابیل را نامزد ہابیل کرد وخواہر ہابیل را نامزد بقابیل کرد قابیل گفت من خواہر خود را میخواہم
وآن خواہر با جمال تر بود آدم علیہ السلام گفت قرعہ زنید بقربان قربان ہر کس قبول شود حق بطرف وی باشد ودر انوقت
علامت قبول قربان آن بود کہ از آسمان آتش بی دود بیامدی بر مثال کوہی وآن قربان را بسوختی ہابیل خداوند گوسفندان
بود گوسفندی بیاورد کہ در رمہ وی گوسفند ازان نیکوتر نبود آتش از ہوا در آمد گوسفند را زندہ برداشت وبہشت برد وآن
گوسفند در بوستانہائی بہشت چرا میکرد وہمان گوسفند بود کہ فدیۂ اسماعیل شد وآتش بقربان قابیل افتاد والتفات نکرد
بعضی گفتہ اند قربان قابیل نیز گوسفند بود وبعضی گفتہ اند دستہ گندم بود چون قربان قابیل قبول نشد حسد دروی پدید آمد بشومی
حسد برادر را کشت ودر خداوند عاصی شد وپدر را بیازرد وخواہر را برداشت وبگریخت واز درگاہ حق راندہ شد قولہ تعالیٰ
واتل علیھم نبا ابنی آدم بالحق الآیہ تا بدانی کہ حسد چیزی شوم ست الٰہی ما را از حسد نگاہدار وتوفیق نیکخواہی مسلمانان ارزانے دار

فصل سیم در شَرَہْ ثلث

یعنی شَرَہْ غضب وشَرَہْ طعام وشَرَہْ جماع در صحیحین می آید بروایت ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ از رسول علیہ السلام کہ فرمود
لیس الشدید بالصرعۃ انما الشدید الذی یملك نفسہ عند الغضب یعنی پہلوانی بہ کشتی گرفتن نیست ومردی وسخت
قوت آن نیست کہ کسی را بیندازد بلکہ مرد مردانہ کسی است کہ در حال غضب خود را نگاہ تواند داشت از خشم راندن تا جائیگاہ کہ مرد
در حال غضب در دست شیطان چنان اسیر ست کہ گوئی در زخم چوگان کہ خطر آن بود کہ او را در معصیت بلکہ در کفر اندازد و
او را خبر نبود در صحیح بخاری می آرد بروایت ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ کہ مردی نزدیک رسول علیہ السلام آمد وگفت یا رسول اللہ

(۱) شَرَہ بمعنیٔ حرص و میل شدید است

اوصینی یعنی وصیت کن مرا که چون آن را بکنم رستگاری یابم رسول علیه السلام فرمود لا تغضب در غضب مشو فرد مرادا فقال
لا تغضب یعنی آن مرد بارها گفت یا رسول الله مرا وصیت کن رسول علیه السلام همین میفرمود که لا تغضب و در حدیث دیگر
فرمود من کظم غیظا وهو یقدر علی انفاذه ملا الله قلبه امنا وایمانا یعنی هرکس فرو خورد خشمی را و حالانکه قادر باشد
بر راندن آن خشم خداوند تعالی دل او را پر امن ایمان گرداند اما **شرهٔ طعام** در صحیحین می آید بروایت جابر و ابن عمر رضی الله عنهم
از رسول علیه السلام که المومن یاکل فی معی واحد والکافر یاکل فی سبعة امعاء یعنی مومن در یک روده طعام میخورد
و کافر در هفت روده در فایق می آرد که سبب ورود این حدیث آن بود که مرد اکول را پیش رسول علیه السلام یاد کردند و صفت
اکل وی کردند و او کافر بود چون مسلمان شد اکل وی اندکی شد آنگاه رسول علیه السلام این حدیث فرمود در بعضی از شروح میگوید
رسول علیه السلام این حدیث بر سبیل تمثیل فرمود یعنی مومن راضی است باندکی از دنیائی و کافر حریص ست بر کثرت مال و جمع دنیا
در تیسیر امام نجم الدین عمر نسفی رحمه الله می آرد که در بسیار خوردن ده آفت ست اول سخت دل شدن دویم بیرحمی سیم کند فهمی چهارم
بی حفظی پنجم کاهلی ششم هرزه گوئی هفتم گرسنه شدن بمعاصی هشتم قیامت را فراموش کردن نهم محتاج شدن دهم خورش ماران و
کژدمان شدن در کتاب طب کمال الدین اسماعیل بخاری رح گفته است که اتفاق حکما و اطباست که اصل همه بیماریها در خوردن
بسیار ست **شعر** زیر خوردن بروزی صد بمیرد :: ز کم خوردن یکی رانب نگیرد **حکایت** ابوالعباس قصاب رحمه الله
میگوید هرگز طعام نخوردم تا از گرسنگی بیطاقت نشدم لاجرم هرگز مرا هیچ طبیب حاجت نبود **مثنوی** گاو از پس خوردنی بسیار ::
نشخوار همی زند چو مردار :: آهو خورشش گیاه خشک ست :: افگندهٔ او مثال مشک ست :: در کتب متصوفه می آرد که چهارصد
صدیق اتفاق کرده اند بر آنکه نان تخم آب ست و آب تخم خواب و خواب تخم غفلت و غفلت تخم دوزخ ست اما **شرهٔ وقاع**
بدانکه شرهٔ در وقاع از جهت آنکه چون بران فعل حریص باشد خطر بود که بحرام در افتد و مستحق رسوائی و عقوبت گردد در دنیا و آخرت
دیگر آنکه عمر از آن عزیز ترست که او را درچنین کارها ضایع گرداند اما در طب و حکمت بدانکه جماع کردن بسیار مغز را ضعیف کند و
چشم را تاریک گرداند و خفقان و ضعف دل آرد و قوت غریزی را تباه کند و روی را زرد کند و حفظ را زیان دارد و غیر ازین نقصانهای
دیگر دارد خاصه که بر سر سیری و بی رغبتی بود در کتاب طب ابوالفتح ابوندی آورده که اگر مردی از غایت حرص شهوت بموضع مخصوص
نگرد چشم را خلل کند و اگر فرزند آید غالب آن بود که نابینا بود و اگر بوقت صحبت براق بکار دارد یا آب خورد فرزند نحیف و نزار
بود و اگر فی الحال حاجت روا شود و منی تمام در رحم بنا مده باشد فرزند مبتلا و نیم اندام آید و اگر از هر دو راه بیک بار قربت جوید
بیماری دق پدید آید و در لعنت خداوند بود و فرزند گنده دهان و گنده بغل آید و اگر در وقت طلوع و استوا و غروب صحبت جوید
فرزند مخنث آید و در لعنت حق بود یا از دین اسلام بیرون رود نعوذ بالله من ذالك و اگر فصد کرده بود و در حال صحبت کند
فرزند اقرع آید و اگر کار کرده بود و سست شده و مانده گشته خفقان ظاهر گردد و فرزند ضعیف و بیمار بود چون مجامعت
بافراط کرده شود زیان دارد حکما گفته اند در سه چیز غافل نشاید بود که ضرر آن بزرگ بود اول غذا :. عادت نگاه داشتن
وافزون ناکردن که اگر افراط کند ویرانی تن باشد دویم اگر کم خورد جای غذا را معا تنگ گردد و حرارت غریزی را کم گیرانند سیم
مجامعت ناکردن تناسل را منقطع گرداند و چون حاجت افتد فرو ماند اما ضعیف مباشرت از ضعف چهار اندام بود اول

از ضعیفی مغز بود ونشان وی آن بود که از مجامعت عزه بناید دوم از ضعف دل بود ونشان وی آن بود که شرم دار دیا بترسد که نتواند
ومهیجان باشد سیم از ضعف جگر بود ونشان وی آن بود که منی اندک بود چهارم از ضعف قضیب بود وعلاج هر یک ازین در کتب
طب مبین ست واین کتاب احتمال آن نکند حاصل سخن آنست که بدین شغل حریص نباید بود که هر چند دران بکوشد باد راز گوش
برابر نباشد قطعه حکما گفته اند در شهوت ؛ همه نوعی فروتر انداز خر ؛ پس چرا مرد شهوتے راند ؛ که دران باشد او ز خر کمتر ؛
از مردمی وخرد دوری نماید که مرد دایم در بند کاری بود که دران کمتر از حماری بود واین فخر نتواند کرد بلکه قوی عاری بود پس تفریط
دران اولی تر از افراط بود وآلهی شهوات ولذات نفسانی که مخالف رضای تو باشد بر دلهای ما سرد گردان ؛ ؛

فصل چهارم درحب مال وجاه

حذیفه بن یمان رضی الله عنه روایت میکند از رسول الله صلی الله علیه وسلم که فرمود من اثر الدنیا علی الآخرة ابتلاه الله
تعالی بثلثة اشیاء هم لا یفارق قلبه ابدا وفقر لا یستغنی ابدا وحرص لا یشبع ابدا یعنی هر کس دنیا را بر آخرت
گزیند حق تعالی او را بسه چیز عقوبت کند غمی که هرگز از دلش جدا نشود ودرویشی که هرگز بتوانگری مبدل نگردد وحرصی که هرگز سیر نشود
وبروایت دیگر چهار آمده است مشغولی که هرگز از وی فارغ نباید حکایت نقل ست که زبیده خاتون نامه نوشت بمنصور عمار
رحمه الله که ای عالم مسلمانان یکی صفت دنیا ما را بیان کن منصور در جواب نامهٔ وی نبشت که دنیا بمثل چون شیر یست که حرص
چشم وی است وطمع گوش وی وجهل سر وی وریا روی وی وسفاهت بینی وی است وضلالت دهان وی است وبخیلی
گردن وی است خرامانی سینهٔ وی است حسد پشت وی است امل شکم وی است شرک دل وی است تنگ جگر وی است
کبایر پایهای وی است شهوات چنگلهای وی است مباهات بازوی وی است خدیعت ذنب وی است نگرنج بوی بستهٔ وی است
خواهنده خسته وی است جوینده شکسته وی است گیرنج کشته وی است این ست صفت وی است آنگاه گفت هر کس خواهد
او را قهر کند باید که زهد را شمشیر خود کند ورع را سپر خود کند نصیحت را زنج خود کند قناعت را نیزهٔ خود کند خاموشی را کمان خود کند
متابعت حق را تیر خود کند علم را علم خود کند کتاب خدا را حصن خود کند یقین را مرکب خود کند عقل را نیز گستوان خود کند عمل را سلاح
خود کند نیت را رهبر خود کند سنت را راه خود کند توکل را قرین خود کند صحبت نیکان را سپاه خود کند تفویض را معین خود کند دعا را
مدد خود کند رجا را عادت خود کند مجاهده را حمله خود کند مشاهده را ضربت خود کند تا بود که وی را قهر کند وشر وی از خود دفع کند آن ست
را آفت خود می بین واین ست را عادت خود می ساز تا مگر بشناخت آن وساخت این خود را از شر وی نگاهداری در کیمیا می آرد
که رسول علیه السلام فرمود دوستی مال وجاه نفاق در دل چنان رویاند که آب تره را رویاند وگفت دو گرگ گرسنه در رمهٔ گوسفندے
آن تباهی نکند که دوستی مال وجاه در دین مرد مسلمان کند قوله تعالی تلک الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا
فی الارض ولا فسادا یعنی سعادت آخرت کسی را نهادیم که وی در دنیا بزرگی وجاه نجوید پس بمال وجاه عاریتی مغرور مشو
وا ز دولت پنج روزهٔ فانی منناز که زود خواهد که سیلاب اجل در رسد ورسم وطلل خانهٔ سست بنیاد عمر را بکلی خراب کند رباعی
عاقل بچه امید درین شوم سرای ؛ بر دولت او دل نهد از بهر خدای ؛ چون راست که خواهد که نشیند از پای ؛ گیرد اجلش دست که بالا

بنامی فی درمرصاد العباد میگوید وقتی یکی از ملوک وزیر خود را گفت از بهر من چیزی بساز که چون بسط بر من مستولی شود دران نظر کنم
صولت بسط شکسته شود و چون قبض بر من مستولی شود بدان درنگرم تسکین پذیرد و اگر غضب استیلا یابد بدان اطفاء نایره غضب
توان کرد وزیر انگشتری ساخت و بر نگین وی نقش کرد که ثم ماذا یعنی پس ازین حاصل چه خواهد بود چون ملک را نخوت و ملک در
دماغ بجنبیدی و بدولت و نعمت و سلطنت غره شدی بدان درنگریستی ثم ماذا پس حاصل این نعمت و دولت چه خواهد بود عقل
گفتی بگوش هوش وی که حاصل بجز مرگ و گور و حساب و میزان و صراط نخواهد بود در حال بسط بقبض مبدل شدے و
هرگاه بحادثه یا مصیبتی قبض استیلا یافتی بخاتم فرونگریستی بادل خود گفتی چون مرگ حاصل ست غم بیهوده چرا باید خورد
وقت او خوش شدی و چون آتش غضب اشتغال یافتی بخاتم فرونگریستی گفتی حاصل این غضب راندن چه باشد چون
مرگ و گور و حساب در پیش ست تسکین نایره غضب شدی و رحمت و مرحمت پدید آمدی شعر چه باید نازش و نالش باقبالی
وادباری ؛ که تا برهم زنے دیده نه این بینی نه آن بینی ؛ قال النبی علیه السلام حب الدنیا رأس کل خطیئة
وترك الدنیا رأس کل عبادة یعنی دوستی دنیا سر همه خطاهاست وترک دنیا سر همه عبادتهاست هر دنیایی که ترا از حق مشغول
گرداند آن دوستی دنیاست که مضر ست که الدنیا ما اشغلك عن مولاك فهو دنیاك در تحریر الفواید فریدی می آرد که درویشی در زمان
رسول علیه السلام وفات یافت در خرقه وی دو درم یافتند رسول علیه السلام فرمود هاتان کیتان من النار یعنے این دو
داغ ست از آتش بر دل وی و عبدالرحمن عوف با آن همه مال از عشرهٔ مبشره است پس معلوم شد که اگر همه عالم ملک یک کس
باشد چون بفرمان حق دارد و دل در مهر آن نه بندد دنیا دار مذموم نیست بلکه درنگاهداشت آن دنیائی وی را ثواب ست نه بینی که
سلیمان پیغامبر را علیه السلام با آن بادشاهی و تجمل حق تعالیٰ در کلام مجید خود نعم العبد میخواند پس دنیا مضر آنست که ترا از
حق مشغول گرداند در کتب حدیث می آید که رسول علیه السلام فرمود که چون روز قیامت شود دنیا را بر مثال قندیل سیاه میان زمین
وآسمان بیاویزند و باد آنرا براست وچپ میگرداند فرمان شود که ای دنیا کجا اند اهل تو کجا اند ساکنان تو گوید بار خدایا امر تو در
رسید خشک شد درختان من ویران شد حصارهائی من بمردند ساکنان من برفت زینت وسلطانی من ای
پروردگار من مرا مقام فروترین بندهٔ از بندگان خود گردان در بهشت فرمان شود که
ای دنیا اگر ترا تر دمن مقدار یک بال پشه قدر بودی هیچ کافر را شربت
آب ندادمی کونی هباء منثورا نابود و ناچیز شو آنگاه دنیا
غباری گردد الهی دلهائی ما را از محبت دنیا
که مضر باشد نگاهدار آمین و رب
العالمین

تمت تم الترک بتوفیق الملک الملوک بفضلک و کرمک

بسم الله الرحمن الرحیم

قسم پنجم از کتاب ریاض الناصحین در علم و اقسام اربعه فرایض و تروک و واجبات شریعت یعنی اعتقادات و اعمال و اخلاق و تروک و درین قسم هشت باب است

باب اول در اقسام و انواع علوم و معرفت فرایض و واجبات که از قبیل علوم ست و بیان علوم و اعمال که فرض کفایت ست دانستن و بجای آوردن آن و فضیلت علم و اهل علم و بیان علم لاینفع و وعید تحقیر علم و اهل علم و درین باب پنج فصل ست

فصل در فرایض و واجبات که از قبیل علوم است

بدانکه علم تابع علوم ست پس علم بفرض فرض باشد و علم بواجب واجب باشد و علم بمندوب مندوب باشد و چون علم بمقدمه عمل ست و مقدمهٔ فرض فرض ست و مقدمهٔ واجب واجب ست و حجة الاسلام غزالی رحمه الله در احیاء العلوم گفته است که صحیح آنست علمی که فرض عین ست علم ست بآن چیزی که مشهور الوجوب ست در دین محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم و صریح گفته است که علم بواجب واجب ست و علم بنفل نفل ست پس علم بآنچه فرض باشد ازین چهار قسم که گذشت از عقاید و اعمال و اخلاق و تروک فرض باشد و علم بآنچه واجب باشد واجب بود و درین پنج قسم که در فرض عین و واجب عین گفته آمد در قسم اول که قسم اعتقادات ست هیچ فرض کفایت و واجب کفایت نیست و همچنین از اخلاق چیزی فرض و واجب کفایت نیست و از ترک مخالفتها نیز چیزی فرض و واجب کفایت نیست اما دو قسم دیگر که قسم اعمال و قسم علوم ست فرض کفایت و واجب کفایت می باشد چنانکه ذکر آن بعد ازین بیاید انشاء الله تعالی

فصل دویم در اعمالی که فرض کفایت ست که چون بعضی بآن قیام نمایند از ذمهٔ دیگران ساقط شود

واگر هیچکس بآن قیام ننمایند جمیع مکلفان بترک آن آثم شوند در هدایه وکافی وعامه کتب فقهی میگوید که جهاد فرض کفایت ست چون قیام نمایند بآن گروهی از مردمان از باقی مردم ساقط شود واگر هیچکس بآن قیام ننمایند جمیع مکلفان عاصی شوند مگر وقتی که نفیر عام باشد آن هنگام فرض عین شود بر کل آن مکلفان که بر سر ایشان آمده باشند در ذخیره میگوید چون نفیر عام شود یعنی چون کافران بر مسلمانان لشکر کشند فرض عین شود جهاد بر کسانی که نزدیک باشند بایشان وقادر باشند بر جهاد آما در حق آن کسانی که دور باشند ونزدیکان بمدد ایشان محتاج نباشند فرض کفایت ست اما اگر محتاج باشند آن نزدیکان بآن دوران از جهت آنکه عاجز باشند از مقاومت با آن کافران یا خود عاجز نباشند ولیکن از کاهلی نکنند این هنگام فرض عین شود بر کسانی که پیوسته آن نزدیکان با شند وهم برین قیاس تا آن هنگامی که فرض شود بر جمیع اهل اسلام شرفا وغربا ونماز بر میت همین حکم دارد یعنی چون کسی بمیرد در ناحیتی از نواحی شهری بر همسایگان ومحلتیان اوست که قیام نمایند باسباب وی بر کسی که دورست از وی نیست که قیام نماید باسباب وی مگر آنکه معلوم شود که آن نزدیکان ضایع خواهند گذاشت حقوق وی را یا عاجز خواهند بود از آن این هنگام بر آن دوران باشد که قیام نمایند بحقوق وی واین جمله در ترجمهٔ ذخیره است که سید جلال کرلانی رحمه الله در شرح هدایه نقل کرده است از ذخیره آما در هدایه میگوید الجهاد فرض الکفایة کالصلوٰة علی المیت ورد السلام یعنی رد سلام بر جماعت ودر فقه اصحاب ما فرض کفایت داشته اند جواب عطسه را چون جماعتی حاضران باشند وبیمار پرسیدن وامر معروف کردن بوجه شرع ونهی از منکر کردن هم بوجه شرع ونماز عیدین در یک روایت آما در کتب شافعیه رحمهم الله چون وجیز وتعلیق وفتاوی وحاوی وروضهٔ امام محی الدین نواوی وغیر آن مذکورست که فروض کفایت ست جهاد در سالی یک بار واحیای کعبه بزیارت کردن در سالی یک بار واقامت حجتهای علمی واقامت حجتهای قهری بشمشیر وقیام نمودن باصول وقیام نمودن بفروع یعنی بعلم اصول وعلم فروع وقیام نمودن بفتوی وتحصیل استعداد آن وقیام نمودن بدفع شبهه مبتدعان ودفع ضرر از مسلمانان وازالهٔ فاقهٔ ایشان چون ستر عورت وطعام جایع ومددگاری فریادخواهنده وقضا ومددگاری قاضی در استیفای حقوق وامامت وتحمل شهادت وادای شهادت وامر معروف ونهی منکر وقیام به پیشهای که مهم ست وعلم طب وعلم حساب وتجهیز موتی که غسل وتکفین وی است ونماز کردن بروی ودفن کردن وی وصلاح معیشت وحسن معاشرت وجواب سلام بر جماعت یعنی چون جماعت حاضر باشند وکسی سلام کند بر آن جماعت فرض کفایت باشد سلام وی در روضهٔ امام محی الدین نواوی می آرد که نماز بجماعت وبانگ نماز ونماز عید نیز ازین قبیل ست یعنی از امور فرض کفایت ست

فصل سیم در علوم که فرض کفاینست تحصیل آن

در کتب اصحاب ما رحمهم الله آمده است که دانستن علوم شریعت وقرآن زاید بر آن فرض عین ست فرض کفایت ست وضرورت آنچه از مقدمات آن باشد از علوم عربیت نیز فرض کفایت باشد واستاد این فقیر از استاد خود جامع الفنون والعلوم مولانا عطاء الله حیوقی علیه الرحمه چنین نقل کردند که آن بزرگ دین فرمود که علوم که تعلیم وتعلم آن میکنند سه قسم ست علوم شرعی وعلوم ادبی وعلوم حکمی آما علوم شرعی هفت ست علم تفسیر وعلم قراءت وعلم تجوید وعلم اصول فقه وعلم فروع فقه وعلم کلام وعلم

مکارم شریعت یعنی اخلاق که آنرا علم تصوف نیز میگویند مثلا چون علم اخلاص و علم توکل و علم رضا و علم تسلیم و علم خوف و علم رجا و باقی اخلاق که آنرا منجیات میگویند و اضداد آنکه آنرا مهلکات میگویند چون ریا و کبر و عجب و بخل و حسد و حقد و غیر اینها ازین علوم مذکوره بعضی فرض عین ست چنانکه ذکر آن رفت و آن علومیست که دایم بدان حاجت ست یا کثیر الوقوع ست آنچه ازین جمله باقی ماند فرض کفایت ست جمیع آنکه احیا تا مردم را بآن حاجت می افتد مگر آنکه محض اصطلاحات هر قومی است که معرفت اصطلاح مردم از فرضیت بیرونست اما علم ادبی که دوازده علم ست آنچه ازان از مقدمات علوم شرعی است فرض کفایت ست چنانکه در احیاء العلوم گفته است و آن پنج علم ست علم متن لغت و علم ابنیه و علم اعراب و علم معانی و علم بیان ازین پنج علم آنچه از مقدمات علوم شرعی است که معرفت چیزی از علوم شرعی بر معرفت آن موقوف ست آن فرض کفایت ست اما قسم سیم که حکمیات ست ازان علم طب و علم حساب فرض کفایت ست همچنانکه علم آهنگری و درودگری و درزی و جولاهگی و پیشهای که از مهمات آدمیان ست آن همه فرض کفایت ست چنانکه روایت آن بیشتر ازین از کتب شافعیه یاد کرده شد و حجة الاسلام نیز در احیا چنین ذکر کرده است والله اعلم و اما درین کتاب از اقسام ثلثه علوم و انواع وی آنچه مهم بود ذکر کردیم و هر یک را بجایگاه وی بیاوردیم و بقدر وسع شرح بیان کردیم و آنچه از مهمات دین نبود چون علم نحو و علم ادوار و عروض و شعر و مراسلات و مکاتبات و علم کهانت و انواع علم فلسفه و غیر آن از باقی علوم آنها نیاوردیم زیرا که غرض ازین کتاب بیان فرایض و واجبات و مهمات مسلمانان ست در دین و آنها ازین قصد بیرون بود پس بنابرین معنی آنها را بیرون گذاشتیم و درین صفحات ننگاشتیم الا اندکی از نجوم از برای دانستن اوقات نماز و شناختن قبله در قسم اعمال بیاوردیم اما از علوم سبعه شرعی که آن هفت ست از علم کلام آنچه مهم بود در قسم اول کتاب که قسم اعتقادات ست یاد کردیم و از علم تفسیر نیز چیزی در کل اقسام این کتاب مندرج ست و از علم مکارم شریعت در قسم اخلاق بعضی آورده شد و در اواخر اعتقادات ایما کرده شد و اضداد آن در قسم تروک نیز داخل ست و فروع فقه در قسم اعمال باختلاف مذاهب در ان واضح است اما سه ذکر از علوم شرعی که علم قرانست از اصول و فروع آن و علم تجوید و علم اصول فقه و بعضی از فروع آن و اصول و فروع فرایض و تروکات که آن نیز از قبیل فقه است با اصول حدیث و اصول فقه طب و علم حساب و درین قسم در ابواب دیگر بیاید انشاء الله تعالی

فصل چهارم در فضیلت علم و اهل علم

در مرصاد العباد می آرد که علم شریف تر وسیلتی است قربت حق را و صفت حق ست و بوسیلت علم بدرجات عالی توان رسید قوله تعالی والذین اوتوا العلم درجات ولیکن بدان شرط که با علما خوف و خشیت قرین باشد زیرا که سرمه علما خدا ترسی است قوله تعالی انما یخشی الله من عباده العلماء و هرچند علم می افزاید خشیت می افزاید و نشان خشیت آنست که بدان علم کار کند و آنرا وسیلت درجات آخرت سازد که رسول علیه السلام فرمود علیکم بالعلم النافع قیل و ما العلم النافع یا رسول الله قال و من غلب علمه هواه فذالک العلم النافع یعنی بر شما باد بعلم نافع یاران گفتند کدام ست علم نافع یا رسول الله فرمود هر کرا غلبه کند علم وی بر هوای وی آن علم نافع باشد و بحقیقت بدانکه از عرش تا ثری هیچ چیز از علم شریف تر نیست بدلیل آنکه

صد و بست اند هزار نقطهٔ نبوت را که حق تعالی بخلایق فرستاد ایشان را علم کرامت کرد پس معلوم شد که اگر از علم شریف تر و عزیز تر
چیزی بودی با نبیا آن کرامت کردی حکایت یکی از بزرگان دین را سوال کردند که اگر ترا اندکی از عمر باقی مانده باشد در چه چیز صرف کنی
که نیکوتر باشد گفت در علم از برای آنکه بهترین موجودات با همه فضایل و انعام و عرفان که حق تعالی باوی کرده بود از حق تعالی
درخواست که رب زدنی علما در صحیحین می آید بروایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول علیه السلام که فرمود من یرد الله به
خیرا یفقهه فی الدین یعنی هر کس که حق تعالی باو خیر و نیکی خواسته باشد دانا گرداند او را در دین در کتاب معرفت علوم حدیث
حاکم ابو عبدالله نیشاپوری می آرد که فقه در دین کیاست طبع است در علوم دینی از معانی قرآن و احادیث و تصرف در وجوه تاویلات
بالموافقة الاصول و العلم باحکام الشریعة و از برای این ست که حق تعالی را فقیه نتوان گفت ابن عباس رضی الله عنهما میگوید علما
را بر مومنان فضیلت ست بهفت صد درجه از درجه تا درجه پانصد ساله راه هر نصیحت چنین که عالم گوید او را قربتی و درجتی بود در کتاب
حدیث می آرد که رسول علیه السلام فرمود که هیچ شهری یا دهی نباشد که در آید در وی عالمی یا متعلمی که از اطعام ایشان بخورد و از
آب ایشان بیاشامد بلکه از یک جانب در آید و بجانب دیگر بیرون شود الا آنکه بردارد خداوند تعالی عذاب را از اهل گورستانهای ایشان
چهل روز و اگر او را گرامی دارند و مهمانداری کنند عذاب از ایشان بردارند تا چهل سال اگرچه در بعضی از تفاسیر چون تفسیر معالم التنزیل
و غیر آن از تفاسیر گفته است که درین حدیث رفع عذاب از مومن و کافر مرادست اما اصح آنست که رفع عذاب از مومنان
عاصی مرادست دلیل بر آنکه حق تعالی در کلام مجید خود در حق کفار فرمود قوله تعالی ان الذین کفروا و ماتوا و هم کفار
اولئک علیهم لعنة الله والملائکة والناس اجمعین خالدین فیها لا یخفف عنهم العذاب ولا هم ینظرون
یا خود کافر نعمت مراد باشد حکایت ابن سیرین گفت بمسجد بصره در آمدم دو حلقه مردم دیدم یکی حلقهٔ وعظ و تذکیر بود و یکی
حلقهٔ مطارحه مسایل فقهی با دل خود گفتم اگر در حلقهٔ وعظ و تذکیر نشینم باشد که دعا میگویند و من در آنجا شریک شوم و اگر در حلقهٔ فقه
نشینم باشد که مسئله شنوم که نشنیده باشم درین تردد بودم و از هر دو حلقه برگذشتم و جای دیگر نشستم و در خواب شدم دیدم که
آینده مرا میگوید که چرا در حلقهٔ مطارحه فقه نه نشستی که جبرئیل علیه السلام با هفتاد هزار ملک مقرب آمده بود و در ان حلقه نشسته
هر کس با ایشان در ان مجلس بنشستی نیکبخت شدی که هرگز بدبختی را بوی کار نبودی در مشکوة مصابیح می آید بروایت ابن عباس
رضی الله عنهما از رسول علیه السلام که فرمود که یک ساعت از شب که مرد بمطالعه علم مشغول باشد بهتر از ان بود که تمام شب
زنده دارد یعنی بهتر از قیام تمام شب در اربعین فضل علم و علما می آرد که رسول علیه السلام فرمود هر کس دوست میدارد که نظر
کند بسوی آزاد کردگان خداوند از آتش دوزخ پس نظر کند بسوی طلبه علم در حدیث دیگر می آید که ابو امامة الباهلی رضی الله عنه از
رسول علیه السلام روایت کرد که فرمود که بدرستیکه لقمان پسر خود را گفت که ای پسر بر تو باد بمجالست علما و استماع کلام حکما
بدرستیکه زنده میگرداند خداوند تعالی دل مرده را بنور حکمت همچنانکه زنده میگرداند زمین مرده را باران بزرگ قطره در بهار و در حدیث
دیگر می آید که مثل علما در زمین همچون مثل ستارگان است در آسمان که راه یابند بآن در تاریکیهای بر و بحر چون ستاره پوشیده شود
زود باشد که راه گم شود و نیز بروایت ابو امامه می آید از رسول علیه السلام که فرمود فضل عالم بر عابد همچو فضل من ست بر فروترین
شما و بروایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است از رسول علیه السلام که فضل عالم بر عابد هفتاد درجه است تا درجه هفتاد

سال راه بپای اسپ جواد و بروایت انس بن مالک رضی الله عنه آمده است که یک عالم سخت ترست بر شیطان و لشکرهای وی از هزار عابد یعنی از راه بردن هزار عابد بے علم آسان ترست بر شیطان و لشکرهای وی که از راه بردن یک عالم و معنی همین حدیث است که در تعلیم المتعلم می آرد از نظم امام محمد حسن شیبانی رحمه الله شعر فان فقیها واحد امتودعا ؛ اشد علی الشیطان من الف عابد و از برای این ست که سلف رضی الله عنهم نبشته اند که من تزهد بغیر علم جن فی اخر عمره او مات کافرا یعنی هر کس زهد ورزد بدون علم دیوانه شد در آخر عمر خود یا کافر بمیرد نعوذ بالله انس بن مالک رضی الله عنه روایت میکند از رسول علیه السلام که فرمود یک بار نظر کردن در روی عالمی دوست ترست نزدیک خداوند تعالی از شصت ساله عبادت باصیام روز و قیام شب **حکایت** در ریاض الصالحین می آرد که رسول علیه السلام فرمود که مردی عالمی را در قریه بدوستی گرفته بود و هر یک چندی بزیارت وی رفتی روزی آن مرد بزیارت آن عالم میرفت حق تعالی فرشته را بصورت آدمی بر سر راه وی فرستاد تا سوال کرد از وی که کجا میروی گفت بزیارت فلان عالم گفت با وی هیچ خویشی داری گفت نی گفت هیچ کار دنیائی داری با وی گفت نی گفت بچه کار میروی گفت من او را دوست میدارم و از برای خدا بزیارت وی میروم آن فرشته گفت بدانکه من فرشته ام بشارت مر ترا باد بدستیکه خداوند تعالی بواسطهٔ دوستی آن عالم ترا بیامرزید الٰہی دلهای ما را بمحبت علم و علما آراسته دا

فصل پنجم در بیان علم لاینفع و وعید تحقیر علم و اهل علم

در مرصاد العباد می آرد که در خبرست که رسول علیه السلام فرمود من طلب العلم لیباهی به العلماء ویماری به السفهاء ویصرف به وجوه الناس لم یرح رایحة الجنة یعنی هر کس طلب علم از برای آن کند که مباهات کند بآن بر علما و جدال کند با سفها و روی عامه بطرف خود گرداند بوی بهشت نیابد پس هر عالم که علم را وسیلت جمع مال و اکتساب جاه دنیوی و تمتعات بهیمی سازد و بعلم عمل نه کند او جاهل بود بحقیقت نه عالم و در حدیث دیگر فرمود هر عالم که از علم غرض وی دنیا باشد او را از ثواب نصیب بیش از ان نبود که در دنیا از علم جاه و مال یابد و در آخرت اول آتش افروز دوزخ وی بود که اینچنین علم نافع نباشد استعاذت ازان واجب است چنانکه خواجه علیه السلام فرمود اعوذ بك من علم لا ینفع و علم لاینفع بر دو نوع می باشد یکی علم شریعت چون بآن کار نکند اگرچه آن فی نفس الامر نافع باشد دویم علم کهانت و نجوم و انواع علم فلسفه که آنرا حکمت میخوانند و بعضی با کلام آمیخته اند و آن را اصول نام کرده اند تا بنام نیک کفر و ضلالت در گردن خلق عاجز کنند و این نوع علم غیر نافع است فی ذاته و اگر بدان عمل کنند مغوی و مضل باشند و چون علم عالم متابع هوا گردد و او کار بهوا کند و بعلم عمل نکند و دران مقام بجدل بیرون آید و ایذا کند حق تعالی مثل چنین عالم بدراز گوش زده است قوله تعالی مثل الذین حملوا التورٰیة ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل اسفارا و آن چنان عالم از حق و رضای حق دور بود و حق تعالی را در خذلان بندگان سریست که ان الله تعالی سر انی العباد بعض العباد و من یضلل الله فما له من هاد **قطعه** بار درخت علم ندانم بجز عمل ؛ با علم اگر عمل نکنی شاخ بی بری ؛ مر علم را که کار نبندی چه فائده ؛ چشم از برای آن بود آخر که بنگری ؛ در مشکوٰة می آرد این حدیث را قال النبی علیه السلام طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة و واضع العلم عند غیر اهله کمقلد الخنازیر الذهب والدر والجواهر یعنی

طلب

طلب کردن علم توحید و خداپرستی فریضه است بر همه مردان و عورتان ایمان دار و واضع بیان کننده علم نزد کسانی که اهل آن نباشند همچون کسی است که قلیده ها سازد از زر سرخ و در و جواهر و در گردن خوکان بند د مفخر آل رسول امیر حسینی گوید **قطعه**

حرف معنی گرانبها گهر است | چون بنادان رسی بگوی و خموش
قیمت لعل گوهری داند | نبری بر دکان مهره فروش

رسول علیه السلام فرمود که روزگاری بیاید که عالم در میان مردمان همچون جیفه احمار بود یعنی همچنانکه خر مرده در نظر ایشان خوار باشد علما در نظر آن قوم همچنان باشد و این از خباثت باطن آن کوردلانست و الا علم و علما عزیز کرده خداوند و لیکن احمقان دنیا پرست که در خوردی بمکتب نرسیده اند و در بزرگی صحبت بزرگان ندیده اند و از خطر و نقصان دین نمی ترسند و از علمای دین پرو نمی پرسند و همگی همت ایشان جمع مال دنیاست حلال از حرام نشناخته اند و حق از باطل جدا نکرده اند و علم و علما را نزد ایشان قدر و قیمت نیست بیان کردن علم نزد ایشان بحقیقت عطاری بود در بازار ستوران و آئینه دارے در محله کوران **شعر**

بو لهب را محرم طه که کرد | لؤلؤ اندر کیسه لالا که کرد
حیف باشد این سخن در گوش عام | توتیا در چشم نابینا که کرد

دانے که حق تعالی چه فرمود در حق این مشت دغل اولئک کالانعام بل هم اضل انس بن مالک رضی الله عنه روایت میکند از رسول علیه السلام که فرمود هر کس خوار داشت عالمی را بغیر حق خوار گرداند خدای تعالی او را بر سر خلق اولین و آخرین و هر کس گرامی دارد عالمی را مکرم گرداند او را حق تعالی بکرامت انبیا علیهم السلام و در حدیث دیگر می آید نیز بروایت انس بن مالک از سید ممالک علیه السلام که فرمود هر کس آواز خود بردارد بالای آواز عالمے عقوبت کند حق تعالی او را در دنیا و آخرت مگر آنکه توبه کند و بخدا باز گردد پس علما را عزیز باید داشت **رباعی** ای کرده وجود تو زیک قطره منی ؛ هان تا نکنی با علما کبر و منی ؛ بشنو که چه گفت مصطفی مدنی ؛ من اکرم عالما فقد اکرمنی ؛ و بحقیقت بدانکه از تاریکی ضلالت بروشنائی هدایت بواسطه علم و علما توان رسید و راه دین را بی راهبر نتوان رفت پس صحبت با علما باید داشت تا از فوائد علم ایشان بهره ور گردی نه بینی که موسی علیه السلام با کمال علم و نبوت با آنکه تشریف و کلم الله موسی تکلیما پوشیده و جام محبت حق نوشیده بطلب علم نزدیک خضر علیه السلام آمد با شاگرد خود یوشع ابن نون قوله تعالی فوجدا عبدا من عبادنا اتیناه رحمة من عندنا و علمناه من لدنا علما در تفسیر بخاری میگوید موسی را علیه السلام علم مطلق بود و خضر را علم مفید الحق خوش میگوید پس ای برادر عمر عزیز را در چه چیز صرف کنی که بهتر از صحبت علم و علما باشد و حالانکه تعظیم علم و حرمت داشت علما و توقیر دوستان حق از فرایض و واجبات شریعت ست پس اوقات را بیهوده ضایع و مهمل مگذار که رسول علیه السلام فرمود چون عالم حقانی بود و بعلم عمل کند میان وی و میان انبیا علیهم السلام فرق نباشد الا یک درجه و آن درجه نبوت ست پس بتحصیل علم مشغول باید بود تا با این سعادت برسی **رباعی** ای طالب علم ترک تحصیل مکن ؛ یک روز ز عمر خویش تعطیل مکن ؛ یک نکته اگر بعالمی بفروشند ؛ آن نکته بخر بعالم و قیل مکن ؛ **حکایت** نقل ست که امام ابو یوسف القاضی رحمه الله را پسری پانزده ساله یا شانزده ساله بود و او را بآن پسر دلبستگی بسیار بود و بغایت او را دوست داشتی ناگاه آن پسر وفات یافت مر خدم خود را گفت من کار دفن او را بشما باز گذاشتم و من بدرس استاد خود میروم که مبادا امروز در مجلس استاد من علمی رود که من آنرا نشنوده باشم و از من فوت شود و من از آن محروم بمانم لاجرم بعد از وفات وی بزرگی او را بخواب دید در بهشت بر در کوشکی استاده بود که سر آن کوشک

بازیر عرش رسیده بود پرسید که این کوشک از آن کیست گفت از آن من ست گفت بچه یافتی این کوشک را گفت بحریص بودن بر علم و تعلیم و تعلم آن علم آموز تا عزیز دو جهان گردی رباعی خواهی که همیشه شاد و خرم باشی ٭ هر جا که روی ظریف عالم باشی ٭ تکرار کن و جهد کن و علم آموز ٭ تا تاج سر بنی آدم باشی حکایت استاد این ضعیف را سلمه الله فرزندی بود که اکبر اولاد ایشان بود موصوف بکمال تقوی و معروف بجمال فتوی وفات یافت آن بزرگ دین بر سر بالین وی بود چون روح از بدن وی مفارقت نمود جامه در روی وی کشید و بمدرسه آمد و یک جزو از حدیث درس گفت هنوز فکر دفن وی ناکرده آنگاه از مدرسه بیرون آمد و بکار دفن وی مشغول گشت و در اثنای آن شنودم که فرمود که از مشرق تا بمغرب مرا فرزند بود و همه را بیک بار اجل فرا رسد چون رضای حق در آنست من نیز بآن راضی باشم و چاره دیگر ندانم جز رضا و تسلیم در مقابل قضا و حکم خداوند حکیم علیم حسان بن عطیه رضی الله عنه روایت میکند از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود من لم یحزن بموت عالم فهو منافق فانه لا مصیبة اعظم من موت العالم و اذا مات العالم بکت السموات و سکانها سبعین یوما فارسی حدیث حسان بن عطیه رضی الله عنه روایت میکند از رسول علیه السلام که فرمود هر کس اندوهگین نشود بموت عالمی وی منافق باشد بدرستیکه هیچ مصیبت از موت عالم بزرگتر نیست و چون عالمی بمیرد آسمانها و ساکنان آسمانها تا هفتاد روز بموت آن عالم بگریند و چون عالم حقانی بمیرد رخنه در دین شود که تا قیامت بسته نشود و در حدیث دیگر می آید که آدمی بحقیقت عالم ست یا متعلم یا دوستدار ایشان و سایر آدمیان هیچ هیچ اند در اسامی فی الاسلامی میگوید هیچ آن مگسان خوردانند که بر روی گوسفند می نشینند جهد کن تا درجه چهارم باری نباشی رباعی

کاری که ز دوزخ برهاند علم ست
مالی که ز تو کس نستاند علم ست
جز علم طلب مکن که در دنیی و دین
راهی که بمقصود رساند علم ست

در فتاوای بلدجی می آرد که امام صدر الشهید رح میگوید هر کس استخفاف کند عالمی را زن از وی طلاق شود و اگر مردی مر عالمی را گوید ای ابله ای نادان ای خوک ای خر تعزیر کنند و براو این وقتی بود که بر سبیل مزاح گوید و اگر ناکس گوید همین حکم دارد اما این سخنان اگر بر وجه حقارت گوید کافر گردد و چون کافر شود هر آئینه زن بر وی حرام شود و بقول امام محمد چون کلمه کفر گوید زن از وی طلاق شود از برای آنکه این اهانت بود و اهانت علم و علما کفر ست و هو المختار و به اخذ الفقیه ابو اللیث رحمه الله الهی ما همه را

علم نافع کرامت فرمائے و از علم لا ینفع نگاهدار

باب دوم در مسایل فروع و درین باب پنج فصل ست

فصل اول در مسایلی که تعلق با مامت و نماز دارد

بدانکه اعتقاد حق و مذهب سنت و جماعت آنست که نماز از پس هر نیکی و بدی روا داری بنا برین حدیث که حضرت مصطفی علیه السلام فرمود صلوا خلف کل بر و فاجر یعنی نماز کنید از پس هر نیکی و بدی پس بنا برین حدیث امام معصوم شرط نباشد و آنچه روافض خذلهم الله میگویند که امام معصوم باید خطا و غلط ست و بر تقدیر قول ایشان میگوییم لازم نیست که امام نماز معصوم باشد زیرا که امام سه می باشد یکی امام نماز چون ائمه مساجد و امام علم چون ائمه مذاهب سیم امام عالم اگر ایشان را حجتی باشد گوییم امام عالم

مراد باشد نه امام نماز و علم اما فاسق و مبتدع را نشاید که امام نماز باشد و پیوسته از عقب وی نماز کنند که نماز از پس فاسق گذاردن
و بران مداومت نمودن مکروه است پس امام متقی و پرهیزگار باید تا نماز قوم بی کراهت مودی گردد و نظر قبول یابد که حق تعالی تقوی را
شرط داشته از برای قبول عمل و فرموده در کلام مجید خود قوله تعالی انما یتقبل الله من المتقین و شرایط که امام حنفی و شافعی
را رعایت باید کرد در قسم اعمال در فصول نماز بیان کرده ایم از انجا باید جست پس درین فصل مسئله چند در باب امامت یاد کنیم
که در قسم اعمال آنرا یاد نکرده ایم **مسئله** دو کس نماز میگذارند بجماعت شک افتاد که امام کدام ست حکم این نماز چه باشد اگر یکے
مقدم ست و یکی موخر امام مقدم باشد و اگر برابر یکدیگر باشند امام آن بود که بر دست چپ باشد و اگر این شک بعد از فراغ نماز
افتاد هر دو میگویند ما مقتدی بودیم هر دو نماز را اعاده کنند و اگر در نماز چهارگانی در قعدهٔ اول شک افتاد اگر هر دو مسافر اند نماز هر دو روا
بود که بعد از تمامی نماز افتاد و اگر هر دو مقیم اند نماز اعاده کنند و اگر یکی مقیم و یکی مسافر ست نماز هر دو روا بود **مسئله** در فتاوائے
دیناری میگوید نماز در سرایها و مدرسها که میگذارند چنانکه امام در صفه بایستند و بعضی از قوم در صفه و بعضی در میان بایستند نماز آنها که
در میان سرای بایستند درست نبود از برای اختلاف مکان اما در قنیه میگوید اگر در سرای یا در مدرسه را در بندند نماز همه روا بود **مسئله**
در فتاوای واقعات صدر الشهید می آرد که قومی در سرای جمع شدند و دران سرای اجرست و مستاجر و مردی میخواهد که امامت کند
مر آن قوم را باذن مستاجر امامت کند زیرا که تصرف مر اوراست و سرای را اضافت بوی میکنند **مسئله** در خزانة الفقه میگوید
امام نماز گذارد با قوم بعد از ان دانست که نماز بغیر طهارت گذارده واجب بود بر وی اعادهٔ نماز با طهارت و بر قوم واجب نبود
اعادهٔ نماز چون ندانند و بر امام واجب نیاید که قوم را اعلام کند که بی وضو بوده که نماز کرده و آثم نشود بترک اعلام **مسئله** در قنیه
میگوید امام ترک امامت کرد از برای زیارت اقربای خود که در رستاق دارد که یک هفته یا مثل آن یا بجهت مصیبت یا از برائے
استراحت باکی نیست بآن و مثل آن عفو ست در عادت و در شرع **مسئله** در عیون الفتاوے می آرد که مقتدی امام را در
سجدهٔ اول دریافت اگر تکبیر اول در قیام گفت و رکوع بجای آورد امام را هم سجدهٔ اول دریافت شروع وی درست بود اما آن رکعت را نیافته باشد زیرا که زیادتی
دو رکعت مفسد صلوة نیست اما اگر امام را در سجدهٔ دویم دریافت و رکوع و یک سجده آورد نماز وی تباه شود زیرا که زیادتی چون یکرکعت بود مفسد نما
بود در صورت **مسئله** ثمانیه در مصفے میگوید مردی چهار رکعت نماز نافله گذارد و دران هیچ نخواند بر وی اعادهٔ دو رکعت باشد بقول امام اعظم و محمد
و بقول ابو یوسف هر چهار رکعت را اعاده کند و اگر در یکی دوی آخر قرات خواند بقول ابو حنیفه و محمد دو رکعت اعاده کند و بقول ابو یوسف چهار رکعت
و اگر در یکی از دوی اول قرات خواند بقول ابو حنیفه و ابو یوسف چهار رکعت اعاده کند و بقول محمد دو رکعت اول را اعاده کند و اگر در یکی از دوی اول
و در یکی از دوی آخر قرات خواند بقول محمد دو رکعت اعاده کند و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف چهار رکعت اعاده کند و اگر در دوی اول قرات خواند و
در دوی آخر نخواند لازم آید بر وی قضای دوی آخر باجماع و اگر در دوی آخر قرات خواند و در دوی اول نخواند لازم آید بر وی قضای دوی اول
باجماع و اگر قرات خواند در دوی اول و در یکی از دوی آخر لازم آید بر وی قضای دوی آخر باجماع و اگر قرات خواند در دوی آخر و در یکی از دوی
اول لازم آید بر وی قضای دوی اول باجماع و اگر شخصے نماز شام میگذارد در آخر نماز بنشست و برخاست او را شک افتاد که این رکعت سیم ست یا
چهارم این نماز را چگونه تمام کند جواب فاتحه برخواند و رکوع کند ولیکن سجده نکند و بنشیند و بعد از رکوع تشهد بخواند اما سلام باز ندهد و دو سجده بیارد
و باز تشهد بخواند و بدست راست سلام دهد و سجده سهو بجای آرد و تشهد بیارد و بهر دو دست سلام دهد تا نماز وی تمام بود و در نماز چهارگانی شک افتد که رکعت چهارم ست یا پنجم

همین حکم ست والله اعلم در فتاوای واقعات صدر الشهید رح می آرد که مردی را در نماز وتر در قیام شک افتاد که رکعت دویم ست یا سیم تمام کند آن رکعت را و فاتحه و سوره و قنوت برخواند و بعد از سجده قعده بجای آرد پس برخیزد و یک رکعت دیگر بگذارد و قنوت بخواند و مختار این ست فرق ست میان این و میان مسبوق بدو رکعت در نماز وتر در ماه رمضان که چون قنوت بخواند با امام در آخر نماز امام در آخر قضای ما سبق قنوت بخواند باتفاق اما در صورت اول که می باید خواند از برای آنست که تکرار قنوت در موضع وی مشروع نیست و اینجا تکرار قنوت نیست زیرا که یکی در موضع وی است و یکی در غیر موضع وی اما مسبوق مامور ست باینکه قنوت خواند با امام پس این موضع قنوت باشد پس اگر در آخر نیز بخواند تکرار قنوت خواهد بود در موضع وی و این مشروع نباشد در جامع الحکام میگوید چون مصلی روز جمعه بمسجد جامع در آید تحیت مسجد نباید گذارد اگر در مسجد قرآن میخوانند از برای آنکه استماع قرآن فرض ست لقوله تعالی فاذا قرئ القرآن فاستمعوا له وانصتوا لعلکم ترحمون و تحیت مسجد سنت ست و اشتغال بفرض اولی بود از اشتغال بسنت اما اگر آواز قرآن خواندن بوی نرسد مانع تحیت گذاردن نبود در فتاوای اصفهانی میگوید ولا ینبغی لاحد ان یمنع من اداء صلوة العید لاهل القری لاختلاف المذاهب ولما ورد ارایت الذی ینهی عبدا اذا صلی

فصل دویم دربیان آنکه استیجار بر طاعات جایز هست یانی

در مبسوط امام محمد رح می آرد که جایز نیست استیجار بر طاعات همچون تعلیم قرآن و فقه و اذان و تذکیر و تدریس و حج و عمره و غزو یعنی واجب نمی شود اجره اما نزدیک اهل مدینه جایز ست اختیار امام شافعی و نصیر و عصام و ابو نصر و فقیه ابو اللیث رحمهم الله این ست در محیط میگوید اگر امتناع نماید پدر کودک از ادای وظیفه بسوی معلم اجبار کنند او را بر مراسم چون شرحی حلوه و پنجشنبهی و عیدی و مشایخ بلخ فتوی باین داده اند در واقعات صدر الشهید نیز مثل این میگوید در فتاوے فضلی میگوید متاخران از علمای مارحمهم الله فتوی داده اند و گفته اند که اجبار کنند بر دفع اجره و حبس کنند بآن و در خلاصة الفتاوی می آرد که علمای بلخ فتوے داده اند بوجوب مسمی نزدیک ذکر مدت و بوجوب اجرة المثل نزدیک عدم ذکر مدت رکن الاسلام ابو الفضل کرمانی رح برین فتوی نبشته است که پدر صبی معلم را خوشنود گرداند اما قدر و قیمت علم و اهل علم کسانی دانند که ایشان را سر و برگ مسلمانی است دیده دل دنیا پرستان از مشاهدهٔ جمال علم محروم ست شعر دل دنیا پرستان را ز مهرت کی خبر باشد ؛ ز حسن یوسف مصرے چه حاصل چشم اعمی را ؛ کسی کز پرتو خورشید جز گرمی نمی یابد ؛ دلا معذور میدارش که دارد دیدهٔ اعمی ؛ امیر المومنین علی کرم الله وجهه میگوید که من بندهٔ کسی ام که مرا یک حرف از علم بیاموزد و هم از کلام امیر کرم الله وجهه است شعر لقد حق ان یهدی الیه کرامة لتعلیم حرف واحد الف درهم ؛ یعنی سزاوار و واجب بود در مروت که متعلم بهر حرفی که از معلم بیاموزد هزار درهم بهدیه بوی دهد و این نظم در تعلیم متعلم ست **حکایت** در نزهة النواظر مے آرد که امام زین العابدین علی بن الحسین رضی الله عنهما فرزند خود را بمعلم داد معلم او را سورهٔ فاتحه بیاموخت کودک بیامد و بر پدر خود زین العابدین خواند زین العابدین رضی الله عنه ده بدره زر و ده اسپ و ده تخته جامه بمعلم فرستاد مردمان او را گفتند بآموختن یک سوره معلم مستحق چندین صله و عطیه نباشد زین العابدین گفت این سوره را چندان شرف ست که ملک تعالی هیچ سوره را در فضل و مرتبت این سوره نفرستاد بر آدم و نوح و خلیل و انبیا که

پیش از رسول علیه السلام بوده اند هرچه در دنیاست کسی بهدیه بآن کس دهد که این سوره او را بیاموزد هنوز یک حرف از حروف این سوره حق تمام نشناخته باشد **حکایت** مردی نزدیک عبد الله عباس رضی الله عنه بیامد و از درویشی بنالید گفت هر بامداد بعد از فریضۀ نماز سه بار الحمد برخوان اگر غمگین باشی شاد شوی و اگر بیمار باشی شفا یابی و اگر درویش باشی توانگر شوی اگر محبوس باشی خلاص یابی و اگر غریب باشی بوطن خود باز رسی اما از سر اخلاص و یقین باید خواند **حکایت** در جامع الصغیر می آرد این روایت را که یجوز لطلب العلم ان یاخذوا من مال العوام بقدر ما احتاجوا الیه من غیر اسراف اذا لم ینفقوا علیهم ما وجب علیهم وانما وجب لانهم مشتغلون بالامور التی یتعلق بها قوام الدین والسید الامام یفتی بذالك یعنی جایز ست طلبۀ علم را این که بگیرند از مال عوام بقدر احتیاجی که ایشان را بسوی آن بود از غیر اسراف وقتی که عوام نفقه نکنند بر ایشان آنچه واجب ست بر ایشان و این ست و جز این نیست که واجب ست بر عوام مؤنت اهل علم از برای آنکه علما مشغول اند باموری که قوام دین بآنست و سید امام ابو القاسم فتوی بآن داده است در ذخیرة الفتاوی می آرد که اجر گرفتن از برای طبل زدن اگر از برای هوا بود مکروه بود یعنی جایز نباشد و اگر از برای غزو بود جایز بود آنچه معتاد میدارند مردمان در عروسیها و مهمانیها و اعمال جبر و شر بجهة استقبال امرا و ملوک و کفره و طبل زدن حرام ست و هر کس مباشر آن میگردد ایشان را جز میدهد یا میفرماید بدان فاسق می شود و طبل زدن از برای این مجموع جایز نباشد قطعا نه در نکاح و نه در غیر آن نه از برای لهو نه از برای اعلان دران مجلس اگر بنشیند بطوع یا رقص کند فاسق شود و گواهی وی نشنوند و این امر قبیح است از برای آنکه قبیح میدارند آن را آدمیان از برائے کثرت مشاهدۀ آن ✿

فصل سیم در مسایل طلاق و نکاح و ایمان دران

در فتاوای واقعات صدر الشهید می آرد که میان مردی و زن وی سخن میرفت زن گفت خدایا مرا از وی خلاصی ده مرد گفت اگر خلاصی میخواهی اختیار تو بدست تو کردم و از این سخن اراده طلاق کرد اما ارادۀ سه طلاق نکرد زن گفت نفس خود را هزار طلاق دادم پس مرد گفت برستی از من بقول امام اعظم رح طلاق واقع نشود بران زن نه یکی و نه سه از برائے آنکه زن خود را سه طلاق داده و حالانکه مرد تفویض یک طلاق کرده بسوئی وی و نیز در واقعات میگوید مرد چهار زن دارد جمله پیش وی حاضر گفت تو بس تو بس تو بس تو طلاق زن چهارم طلاق شود و غیر وی طلاق نشود زیراکه ذکر نکرد خبر را الا از برای چهارم **مسئله** مردی گفت زن وی طلاق اگر فلانه را هزار بار جماع نکند مراد از وی کثرت ست نه کمال هزار بار و در وی عدد مقدر نیست بعضی گفته اند هفتاد را حکم کثرت ست قال الله تعالی ان تستغفر لهم سبعین مرة فلن یغفر الله لهم اراد به الکثرت یعنی چون بهفتاد رساند حانث نشود **مسئله** هم در واقعات صدر الشهید می آرد که مردی مر زن خود را گفت ترا چندان بزنم بتازیانه که ترا بکشم یا ترا مرده بردارند و برین سوگند طلاق یاد کرد یا غیر آن این بر سبیل مبالغه است و همچنین ست اگر زن خود را گوید اگر نزنم ترا چندانکه نه زنده مانی و نه مرده یعنی این نیز مبنی بر مبالغه است بر ضرب و اگر گفت تا بول کنی یا بنالی یا فریاد خواهی تا حقیقت این اشیا یافت نشود باز نشود و در منتقی میگوید امام محمد توقف کرده است در حق

بقول وی مثل آن مسئله در خلاصة الفتاوی می آرد که اگر زن خود را گفت اگر ترا بخون اندر نکنم تو طلاق بر بینی وی زند تا خون بیرون
آید و جامه وی آلوده شود بر فی یمینه اگر مراد وی این قدر باشد و اگر گوید این کوی را اگر ترکستان نکنم تو طلاق پس مسلط کند بر ایشان
اتراک بسیار را بر فی یمینه و اگر گفت اگر فردا با او آن نکنم که سگ با نان آرد کند زن و سے طلاق پاره کند بعضی جامه وی را و
بکشد او را بر زمین افگند تا بار شود در یمین خود مسئله در واقعات صدر الشهید می آرد که اگر گفت که اگر ترا اکنون خرد نکنم زن
از وی طلاق علما را درین سخن ست بعضی گفته اند حانث شود در حال از برای آنکه عجز محقق ست عادت مگر آنکه نیت قهر و
غلبه و تضییق کند بروی صحیح باشد نیت وی و طلاق واقع نشود مادامی که حالف یا محلوف علیه نمیرد پیش از آنکه بکند با وی
آنچه نیت کرده است و صدر الشهید فتوی باین داده است و بعضی گفته اند تا زنده باشد حانث نشود از برای آنکه مراد ازین قهر
و غلبه است مسئله در خلاصة الفتاوی می آرد که جولاهه گفت اگر پاس کسی گیرم و بیافم تا یک سال و سوگند خورد بروے
پس ریسمان را از وی بخرد پس بیافد و بدو بخشد حانث نشود در فتاوای واقعات نیز چنین گفته است مسئله در مجموع نوازل
آورده است که لو قال اگر سن نکنم امروز آنکه می باید کرد با تو زن وی فمضی الیوم ولم یضیع فی حقه شیئا لا یحنث لانه
فعل مسئله مردی سوگند خورد بطلاق که فلان برده خود را نفروشد و غیر را نفرماید که او را بفروشد نیمه وی یا بثمن کل بفروشد
و نیمه باقی را بمشتری بخشد حانث نشود مسئله مردی سوگند خورد که فلان سوره از قرآن نخوانم پس از اول سوره تا آخر
نظر کرد حانث نشود باتفاق اما اگر سوگند خورد که فلان کتاب را نخواند و مطالعه کرد آن کتاب را بقول امام ابو یوسف رح
حانث نشود و بقول امام محمد حانث شود چه تمام کتاب را مطالعه کند و چه یک سطر را اما اگر نیم سطر را مطالعه کند بقول محمد رح
نیز حانث نشود اما فتوی بر قول ابو یوسف ست که بمطالعه کردن حانث نشود مطلقا و این مسایل اربعه از فتاوای صدر الشهید
است مسئله زنے در یک روز سه شوهر کرد و هر سه شوهر حلال ست مر او را چگونه باشد جواب آنست که شوهر وی را
طلاق داده باشد و او حامله باشد هم دران روز بار نهد حکم شود که عدت وی بگذشت و چون نفاس فی الحال منقطع شد
چون کمتر نفاس را حدی نیست پس شوهر دیگر کرد و آن شوهر او را قبل از دخول و خلوت طلاق داد بروی عدت نباشد لقوله
تعالی وان طلقتموهن من قبل ان تمسوهن فما لکم علیهن من عدة تعتدونها پس شوهر دیگر کرد و این همه
در یک روز بود و همه رواست مسئله مردی ببازرگانی رفت بعد از ان زنش شوهر کرد و رقعه بشوهر اول نبشت که شوهر
کرده ام نفقه بفرست و این روا باشد جواب خواجه دختر خود را بغلام خود داد و چون غلام بسفر رفت خواجه وفات یافت زنش
بی طلاق حرام شد بعد از عدت شوهر بحکم ارث نفقه رسد سوال پسری پدر خود را بمهر مادر خود فروخت و در وجه خود صرف کرد
چگونه باشد جواب زن آزاد در نکاح بنده شخصی بود و از ان بنده پسری آمد و بنده آن زن را طلاق داد خواجه آن زن را در
نکاح خود در آورد پس آن زن بمرد پسر که از غلام داشت با خواجه غلام دعوی کرد از برای مهر مادر خود خواجه غلام را که پدر وے ست
بوے داد یعنی باسم توکیل که بفروشش و مهر مادر خود بردار شرعا روا باشد مسئله دو زن در تاریکی فرزند
آوردند یکے پسر و یکے دختر نمیدانند که پسر کراست و دختر کرا چگونه دانند جواب شیر هر دو زن بجوشند و بسنجند شیر آنکه سبکتر آید
پسر او را بود و شیر آنکه گران تر آید دختر او را بود

فصل چهارم در مسایل متفرقه از باب عبادت و حکمت

مسئله چون پرسند که ایمان را چند درست بگوی چهار درست شنودن و فهم کردن و قبول کردن و عمل کردن مسئله منازل خیر چند ست و منازل شر چند بگوی منازل خیر سه قسم ست ایمان و سنت و جماعت و سایر طاعات و منازل شر نیز سه قسم ست کفر و بدعت و سایر معاصی سوال آدمی از چند چیز ترکیب داده می شود در رحم جواب از چهارده چیز ترکیب داده می شود چهار از پدر و چهار از مادر و شش از خزاین الله تعالی اما آن چهار که از پدر ست استخوان و پوست و رگ و پی اما آن چهار که از مادر ست گوشت و پیه و خون و موی اما آن شش که از خزاین الله تعالی است سمع و بصر و شم و ذوق و مس که روح است سوال چند خرقه از حق تعالی نازل شده است جواب چهار خرقه از حق تعالی نازل شده است بچهار پیغمبر گلیم با دم صفی آمده است و مرقع بموسی کلیم و پلاس بعیسی مجرد و خرقه بمحمد رسول الله صلی الله علیه وسلم سوال مرید را چند حجاب ست جواب مرید را چهار حجاب ست مال و جاه و تقلید و معصیت مال حجاب ست که دل را مشغول دارد جاه و حشمت همیشه بخلق و لذت اقبال مشغول دارد تقلید مذهب کسی را اعتقاد کردنست و این چیز نیست که در دل چیزی دیگر را جای نماند و معصیت دل را تاریک گرداند سوال اگر پرسند که کلید فقر چیست و اصل فقر چیست و گوهر فقر چیست و میوهٔ فقر چیست و گنج فقر چیست جواب کلید فقر ادب ست و اصل فقر صحبت ست و گوهر فقر شناخت الله تعالی است و میوهٔ فقر معرفت ست و گنج فقر مسکنت ست مسئله در خزانة الواقعات می آرد که اگر محدث مصحف را یا کتاب فقه را یا کتاب حدیث را بدست گیرد نزدیک صاحبیه مکروه بود و صحیح از مذهب ابو حنیفه رح آنست که مکروه نیست زیرا که حکم محدث از حکم جنب سبکتر ست اما اگر باستین خود گیرد مکروه نباشد باتفاق در خزانة الفقه آورده که برخاستن قوم نزدیک اقامت در صف وقتی که امام غایب باشد مکروه است در ارکان الاسلام می آرد اگر سوگند خورد که با فلان سخن نگوید و امامت کرد و فلان از مقتدیان وی بود حانث شود در کامل میگوید که اگر باختیار خود آروغ کشید و حرفها پیدا شد نمازش فاسد شود در مبسوط آورده که اگر مصلی عطسه زد و خود را گفت یرحمک الله نماز فاسد نگردد زیرا که این بمنزلهٔ یرحمنی الله است و باین نماز فاسد نمی شود در جامع الصغیر ابو اللیث می آرد که خنده قهقهه در بیرون نماز مباح است بخلاف آنکه بعضی مردمان میگویند که خنده قهقهه گناه کبیره است و تبسم را میگویند گناه صغیره است و از رسول علیه السلام نهی وارد نیست از قهقهه و مردمان بر خطا اند و لیکن خنده قهقهه از محظورات صلوٰة ست و روایت این ست القهقهة مباح خارج الصلوٰة بخلاف ما قال بعض الناس انها کبیرة والتبسم صغیرة فانه لم یرد نهی عن رسول الله صلی الله علیه وسلم عن القهقهة والناس علی خطاء ولکن هو من محظورات الصلوٰة و آنچه در بعضی از مصنفات امام نجم الدین عمر نسفی رح آورده که خنده قهقهه کبیره است معنی آنست والله اعلم که خنده قهقهه کبیره است بنسبت تبسم نه آنکه وی گناه کبیره باشد یا اگر مسخرگی کند بر مسلمانی و بخندد چنانکه آن مسلمان برنجد آنگاه آن خنده قهقهه گناه کبیره باشد اما قهقهه بسیار دلیل غفلت می باشد در کتاب مصابیح و تعاذی می آرد بروایت انس رضی الله عنه که رسول علیه السلام بقومی بگذشت که می خندیدند یعنی بقهقهه و مزاح میکردند فرمود

اکثروا ذکر هادم اللذات بسیار گردانید یاد ویران کننده لذتها را یعنی اگر شما مرگ را بسیار یاد کنید این چنین غافل وا نخندید در ذخیرة الفتاوی می آرد که کلام مباح از سخن دنیا در مسجد جایز ست واگرچه ترک آن اولی است باین که مشغول شوند به ذکر خداوند وجایز است خواب کردن وخوردن وآشامیدن در مسجد با اعتکاف وبدون اعتکاف وروایت این ست الکلام المباح من حدیث الدنیا یجوز فی المسجد وان کان الاولیٰ ترکها بان یشتغل بذکر الله تعالیٰ ویجوز النوم والاکل والشرب فی المسجد بدون الاعتکاف وکذا امعه در قنیه میگوید قعد قدر التشهد فی القعدة الاخیرة نایما فلما انتبه سلم یجزیه در خلاصه میگوید ولو قرأ وركع وسجد فی صلوته وهو نایم تفسد صلوته ولو نام فی رکوعه او سجوده جازت صلوته ولا یعید هما فان سجد وهو نائم اعادها ولو قعد قدر التشهد وهو نائم ثم ضحك قهقهة جازت صلوته علم ان قعدة النائم معتبرة کذا ذکر فی نوادر الصلوٰة السرخسی در کافی می آرد که در رکوع یاد آورد که سوره ترک کرده رکوع را براندازد از برای قرأت سوره باوجود آنکه ضم سوره واجب ست ورکوع فرض لیکن هرگاه که رفض فرض کند از برای اقامت فرض بر اکمل وجوه نیکو آید در قنیه در دو موضع میگوید که اگر رکوع را اعاده نکند نماز وی تباه شود در تلخیص جامع میگوید اگر امام سوره را ترک کرد یا فاتحه را ودر رکوع یاد کند صحیح آنست که باز آید از رکوع وسوره یا فاتحه که فراموش کرده برخواند در جلابی آورده که اگر از رکوع باز نگردد ودر رکوع را ترجیح نهد ببرد الٰهی همه را حضور طاعت کرامت فرمائے

فصل پنجم در مسایل بیوع وعیوب

در شرح شافی میگوید در بیع سلم که آن عقد بیست جایز بشرایط وی ویکی از شرایط وی بیان جنس ست یعنی گندم یا جو وبیان نوع یعنی آبه ویا دیمه وبیان صفت یعنی جید ویا وسط یا ردی وبیان قدر یعنی صد من مثلاً یا هزار من یا غیر آن واعلام رأس المال یعنی ده درم یا غیر درم از جنس دیگر ومثل آن وتسلیم رأس المال قبل از افتراق بابدان یعنی پیش از انکه از یک دیگر جدا شوند واگر مکث کنند تا بشب یا بروند فرسخی یا زیادت بعده تسلیم کند رأس المال را جایز باشد بشرط آنکه از یک دیگر جدا نشوند وبیان مکان ایفا واجل نزد علمای ما رحمهم الله واقله شهر وهو الاصح واگرچه کمتر ازین نیز گفته اند در خلاصة الفتاوی میگوید اعلام کیل بکیال معروف شرط ست نزد ابو حنیفه رح ما اگر بیع در گندم کنند بقفیزی که نشناسند عیار وی را فاسد بود واعلام وزن بمیزان معروف واعلام ذرعی بذراع معلوم نیز شرط ست وعدد متقارب به بیان عدد نیز شرط ست اما عدد متفاوت آنچه ممکن باشد اعلام وی بصفات وی وغیر آن واجب بود اعلام وی وجایز بود بیع سلم در وی وآنچه وصف نتوان کرد بصفت وباقی ماند مجهول حالتی که مفضی شود بمنازعت جایز نبود سلم در وی در محیط میگوید شرط ست که رأس المال سره کرده بود نزد امام اعظم رح خلاف مر صاحبین را وایضا در محیط میگوید که اگر رهن هلاک نشد اما مسلم الیه بمرد وبروی دیو نست صاحب سلم احق بود برهن الا آنکه نگرداند رهن را عوض بدین خود بلکه بفروشد بجنس حق خود تا نگردد مستبدل بمسلم فیه پیش از قبض در فتاوای خلاصه میگوید قرض دادن نان روا نبود نزد امام ابو حنیفه رح نی بعدد ونی بوزن همچون سلم ونزدیک ابو یوسف بوزن روا بود وبعدد روا نبود ونزد امام محمد هم بوزن وهم بعدد جایز بود وفتوی بر آنست که بوزن جایز بود کذا ذکره فی الفتاوی الصغری در نوازل میگوید سلم

در کاغذ

درکاغذ جایزست بعدد ودر بادنجان نیز واستقراض کاغذ وبادنجان نیز جایزست ودر سبز وپیاز بوزن جایزست وسلم در شیره
ودر شیر جایزست در هنگام وی وهمچنین در سرکه نیز جایزست هم بکیل وهم بوزن درفتاوای واقعات صدر الشهید میگوید اگر
غلامی خرید که بگوش وی سوراخ ندارد وبسوی دماغ دارد عیب ست وسوراخ گوش در برده هندیه عیب نیست اما در ترکیه
عیب ست اگر آنرا عیب شمارند در خلاصه میگوید که درد دندان کرتی بعد از کرتی عیب ست اگر قدیمی بود در نوازل می آرد که
ماده گاوی خرید که شیر نمیدهد اگر مثل او را از برای دوشیدن میخرند مشتری را ولایت رد کردن بود واگر مثل او را از برای گوشت
میخرند ولایت رد نبود واگر پستان خود را می گیرد وشیر خود را می مکد تمام این عیب بود واگر چهار پای خرند قلیل الاکل ست یعنی
ناخور آن عیب بود واگر کاهل بود عیب نبود مگر آنکه بشرط آن خریده باشد که سریع السیر بود در فواید شمس الاسلام می آرد که اگر
دابه اکول باشد چنانکه خارج از عادت بود عیب بود ودر کنیزک عیب بود زیراکه فاسد میکند فراش را واگر رزی خرید وآنجوروی
از تلابه است که بر پشت جوی نهاده اند ولایت رد بود از برای آنکه این عیب فاحش ست در خلاصة الفتاوی میگوید خانه
خرید که سوراخ کلیدان وی در دیوار غیرست عیب بود در فتاوای واقعات صدر الشهید میگوید جامه خرید وبران جامه خون
یافت اگر جامه بحالی بود که اگر بشویند ناقص شود عیب بود والا عیب نبود واگر از برای میت کفنی خرید وبران عیبی یافت رد نکند
وبنقصان عیب نیز بازنگرداند در فتاوای واقعات چنین گفته اما در تجرید میگوید این وقتی بود که آن کفن را بیگانه تبرع کرده در
حق میت تا اگر مشتری وارث میت بود وکفن از ترکه خریده باشد رجوع کند با بایع بنقصان عیب در فتاوی محمد بن الولید
می آرد که مردی گفت والله که فلان جامهای مرا بدزدید یا پاره کرد جامهای مرا وحالانکه آن فلان از یک پیرهن زیاده نذزدیده
از وی حالف بار بود ولو اهی بالثیاب الثلاثة الهی همه از بلای دزد وآفت دزدی نگاهدار در مجموع نوازل ودر خلاصه
نیز می آرد که مردی بیست که پانصد درم نزد وی امانت نهاده اند سی صد درم از ان خرج کرد ودویست درم رد کرد بروی وسوگند یاد
کرد که از ودیعت چیزی باز نگرفته ام حانث نشود در خلاصه میگوید اگر زن گوید خریدم نفس خود را از تو بکذا شوهرش دیگری را گفت
بگو ی فروختم آن کس گفت فروختم درست بود برابرست که بطریق رسالت بود یا بطریق وکالت در فتاوای قاضی خان میگوید
همچنانکه منعقد می شود بیع بخطاب از حاضر منعقد می شود بکتاب بسوی غایب چون بنویسد مرد بسوی غایب که بفروختم
بندهٔ فلان را بتو بکذا کتاب بوی رسد برخواند وگوید قبول کردم تمام بود میان ایشان در طلاق نوازل میگوید اگر مشتری گفت خریدم و
نگفت خریدم صحیح بود در واقعات صدر الشهید میگوید اگر دیگری را گفت این بندهٔ خود را بهزار درم بتو فروختم آن کس گفت او
آزادست آزاد نشود واگر گفت بس او آزادست آزاد شود از برای آنکه این جواب ست وبروی بود هزار درم در خلاصه میگوید
اوراق توت اگر بخرد بشرط آنکه در ساعت بگیرد جایز باشد واگر مطلق بخرد وهم در ان روز بگیرد نیز جایز باشد واگر روز بگذرد فاسد بود
بیع واگر بخرد که میگیرد چیزی پس چیزی جایز نبود وحیله در وی آنست که بخرد درخت را باصل آن وچون برگها بگیرد درخت را
با بایع باز فروشد در خلاصه میگوید بذر زمینی است در مزارعت غیر اگر تخم از مزارع بود جایز نبود بیع بدون اجازت وی واگر از
صاحب زمین بود اگر بیع بعد از القای بذر بود در زمین نیز جایز نبود بی اذن مزارع واگر قبل از القای بذر بود جایز بود از غیر اجازت
مزارع خلاصه اگر ضم کند وقف را بسوی ملک وبفروشد هر دو را شمس الائمه حلوائی رح میگوید جایز نباشد ورکن الاسلام علی السعدی

مبیگوید جایز باشد در ملک وحلوامی رجوع بقول سعدی کرده است خلاصه مردی درختی خرید پس ببرید آنرا دید که جز سوختن را نمی شاید رجوع کند بنقصان بیع مگر آنکه بایع آنرا همچنان مقطوع بستاند واقعات درخت جوز بیست که اصل وی یکی ست و فرع وی دو صاحب وی یکی ازان دو فرع وی را بفروخت جایز بود اگر بیان کند موضع قطع را و در قطع ضرر نباشد خلاصه بخرید ملکی را و دران طریق عامه است بیع فاسد نبود و طریق عیب بود واقعات مردی غلام خرید و او را با بایع فروخت پیش از قبض بیع منفسخ نشود و اگر بخشید پیش از قبض منفسخ شود فوائد شمس الاسلام مردی مرد دیگر را گفت این اسب خود را با اسپ تو عوض کردم وی گفت من نیز چنین کردم درست بود طلاق الفتاوی مردی دعوی کرد بر کسی مالی را پس سوگند داد او را قاضی که نیست او را بر تو این مال که دعوی کرد بعد ازانکه آن کس منکر شده بود پس سوگند خورد و اشارت کرد بانگشت خود در آستین خود بسوی مرد دیگر که او را بر وی چیزی نیست صدق دیانة در خلاصة الفتاوی می آرد اگر سوگند خورد که نظر کند بر روی خود یا بسر خود پس نظر کند در آئینه اگر نیت وی آن بود حانث نشود والا حانث شود و اگر گفت نظر نکنم بسوی حرام پس نظر کند بر روی زن بیگانه حانث نشود خلاصه رجل حلف لاینام حتی یقرأ کذا فنام جالسا لا یحنث خلاصه قال دوش نخفته ام و چشم گرم نکرده ام و چشم بر چشم ننهاده ام و سوگند خورد بران و پهلو را بر فراش نهاد ولیکن در خواب نشد اگر بآن نیت حقیقت نوم کرده است حانث نشود و اگر نیت نکرد چیزی را حانث شود چون پهلو بر فراش نهد و چشم پیش کند و اگر سوگند خورد که خواب نکند برین فراش و حشو از وی بیرون کرد پس خواب کرد بروی از جولان لا یحنث خلاصه سوگند خورد که بادرها نکند باد از وی بجست حانث نشود الهی همه را از رسوائی نگاهدار

باب سیم در اصول قرائت و درین باب نه فصل ست

فصل اول در اقسام قرائت و احکام وے

در منجد المقربین و مرشد الطالبین شیخ الاسلام خاتمة الحفاظ و امام الایمه فی الاقراء والتحدیث شیخ شمس الدین الجزری روح الله روحه آورده است که اقسام قرائت سه است متواتره و صحیحه و شاذه هر قرائت که موافق یا بیم او را با عربیت مطلقا و موافق باشد با یکی از مصاحف عثمانی لفظا او تقدیرا آن قرائت متواتره است اما معنی آنکه موافق باشد با عربیت مطلقا آنست که اگرچند بروی یک وجه باشد از اعراب مانند قرائت حمزه والارحام بالجر معنی احد المصاحف العثمانیه آنست که آن قرائت موافق یکی از مصاحف عثمانی بود که متوجه امصار گردانیده همچون قرائت ابن کثیر در سورة التوبه جنات تجری من تحتها الانهار بزیادت من واین قرائت در مصحف مکه یافت شده است و در غیر وی از مصاحف عثمانی یافت نشده است و معنی ولو تقدیرا آنست که محتمل رسم مصحف باشد همچون قرائت آنکه مالک یوم الدین بزیادت الف میخوانند و حالانکه در همه مصحفها بغیر الف می نویسند پس احتمال دارد که کتابت مالک بالف باشد و کرده باشند بادی آنچه کرده باشند باسم فاعل از قادر و صالح و مانند آن و الف را از برای اختصاص حذف کردند پس او موافق رسم بود تقدیرا

ومیخواهیم بمتواتره آنرا که روایت کنند جماعتی از جماعتی کذا الی منتهاه مفید علم باشد از غیر تمیز عدد و اصح این قول است اگرچه تعیین نیز شرط داشته اند و اختلاف کرده اند دران بعضی شش گفته اند و بعضی دوازده و بعضی بیست و بعضی چهل و بعضی هفتاد والله تعالی اعلم اما قراءت صحیحه بر دو نوع است نوع اول آنکه صحیح شده باشد بنقل عدل ضابط از عدل ضابط کذا الی منتهاه و موافق عربیت و رسم مصحف باشد و این نیز بر دو نوع می باشد یکی آنکه مستفاض باشد نقل وی و تلقاه الایمة بالقبول یعنی ائمه قراءت او را قبول کرده باشند و این صحیح مقطوع به است یعنی منزل ست بر رسول علیه السلام از حروف سبعه و این نوع ملحق ست بمتواتره و اگرچه بدرجه وی نرسیده است نوع دویم آنست که ایمه قراءت ملتقی قبول آن نشده اند اما از کلام بسیار از علما معلوم می شود و ظاهر میگردد جواز قراءت وی هم در نماز و هم در غیر نماز اما قسم دویم از قراءت صحیحه آنست که موافق عربیت باشد و صحیح باشد اسناد وی و مخالف رسم بود چنانکه وارد ست در صحیح از زیادت نقصان و ابدال کلمه دیگر بکلمه دیگر و مانند آن چنانکه آمده است از ابو درداء و ابن مسعود و عمر و غیر ایشان از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین نام نهاده اند این قسم را قراءت شاذه لکونها شذت عن رسم المصحف المجمع علیه جایز نیست قراءت آن نه در نماز و نه در غیر نماز و اگرچند اسناد آن صحیح است و ابو عمرو بن الصلاح و غیر او گفته اند که ماورای عشر ممنوع ست از قراءت باو یعنی منع تحریم نه منع کراهت و قاضی ابو نصر عبدالوهاب السبکی در کتاب جامع الجوامع گفته اند که ماورای عشر شاذه است و شافعیه بر انند که اگر قراءت شاذه خوانند در نماز نماز وی باطل شود اگر عالم بود بآن اما اگر جاهل بود نماز وی باطل نشود و فقهای بغداد متفق اند بر تادیب امام ابن شنبوذ و استتابت وی از قراءت او و اقرای وی بقراءت شاذه پس شاذه آن باشد که بقرآن آنرا نقل کنند از غیر تواتر و استفاضه متلقات بقبول از ایمه اما قراءت بمعنی از غیر آنکه نقل کنند آنرا بقرآنی آن از قراءت شاذه نیست اصلا و دلیری کننده بران دلیرے کننده باشد بر خطای عظیم و ضل ضلالا بعیدا او را تعزیر کنند و حبس کنند و واجب بود منع قاری که قراءت شاذه خواند و آثم باشد بعد از تعریف وی و اگر باز نایستد تعزیر کنند او را اما آنکه موافق و رسم و معنی باشد اما اخذ آن از غیر نقل باشد آنرا شاذه نام می نهند بلکه آن مکذوب به است کافر شود متعمد آن و اما تبدیل آتینا باعطینا و سولت بزینت و مانند آن پس آن شواذه نیست و او اشذ ست در تحریم و تادیب بر وی بلیغ تر و منع از وی واجب تر و اهل بدعت و هوا پرستان وضع کرده اند از عند نفس خود موافق بدعتهای خود چیزها و میخوانند آنرا حلال نیست هیچکس را از مسلمانان تلاوت آن مثل آنکه معتزله خوانده اند وکلم الله موسی تکلیما بنصب ها و رافضیان خوانده اند و ما کنت متخذ المضلین عضدا بفتح لام و کسر نون و میخواهند بآن ابو بکر و عمر را رضی الله عنهما پس آن هنگام که مثل اینها واقع شد مسلمانان صواب چنان دیدند که اجماع کنند بر قراءت ائمه ثقات پس اختیار کردند از هر شهری که مصحف متوجه وی گردانیده بودند از مصاحف عثمانی ائمه مشهور را بثقه و امانت در نقل و حسن دین و کمال علم که عمر خود در قراءت و اقراء گذرانیده بودند و اهل شهر ایشان اجماع کرده بودند بر عدالت ایشان در انچه نقل کردند و ثقه بودند در انچه خواندند و بیرون نبود قراءت ایشان از خط مصحف ایشان پس تتبع کردند و از قراء مدینه ابو جعفر و شیبه و نافع را اختیار کردند و از مکه ابن کثیر و حمید بن قیس اعرج و ابن محیصن را و از کوفه یحیی بن وثاب و عاصم و اعمش و حمزه و کیسائی را و از شام عبدالله بن عامر و عطیه بن قیس کلابی و یحیی بن حرث را و از بصره

عبداللہ بن ابواسحق و ابو عمرو بن العلا و عاصم الجحدری و یعقوب حضرمی را بعد از ان قرا متفرق گشتند در بلاد و پس ایشان می آمدند گروہی بعد از گروہی و بسیار شد میان ایشان خلاف واندک شد ضبط پس ائمہ ثقات نقاد مجرد ساختند و ضبط دادند و جمع کردند بر حسب آنچہ رسیدہ بود بایشان و صحیح بود نزد ایشان پس آنچہ امروز متواتر ست و صحیح مقطوع بہ است قرآت ائمہ عشرہ است و روایات رواۃ مشہور ایشان این ست آنچہ نبشتہ شد از اقوال علما و مردمان امروز برین اند در شام و عراق و مصر و حجاز پس اجماع امت منعقد گشت بر ترک قرآت شاذہ از برای مصلحت راوا اگرچہ آن صحیحہ است فی نفس الامر از برای آنکہ اذن کردند در قرآت وی اما تحقیق نشد انزال وی و درین اجماع خطر و اشکال نیست از برای آنکہ امت معصوم اند از انکہ اجماع کنند بر خطا لقولہ علیہ السلام لا یجتمع امتی علی الضلالۃ الٰہی ہمہ را از ضلالت نگاہدار

فصل دویم در فواید علم قرات و اسامی قرا سبعہ و رواۃ ایشان

در صحیحین می آید بروایت امیر المومنین عمر رضی اللہ عنہ از رسول علیہ السلام کہ فرمود ان ہذا القرآن انزل علی سبعۃ احرف فاقرأوا ما تیسر منہ یعنی بدرستیکہ این قرآن نازل شدہ است بر ہفت حرف یعنی بر ہفت لغت پس بخوانند آنچہ آسان تر است از وی در صحیح مسلم می آید بروایت ابی کعب رضی اللہ عنہ از رسول علیہ السلام کہ فرمود یا بنی و این تصغیر شفقت است فرستادند بسوی من اینکہ برخوان قرآن را بر ہفت حرف یعنی بر یک لغت پس درخواستم از پروردگار خود کہ الٰہی آسان گردان برامت من فرمان رسید کہ بخوان قرآن را بر دو لغت پس سوال کردم کہ الٰہی آسان گردان برامت من فرمان رسید کہ ای محمد برخوان قرآن را بر ہفت لغت یعنی بہفت قرائت و مر تراست بہر باز گردانیدن کہ باز گردانیدی آن را یک سوال یعنی یک حاجت کہ از من درخواہی تا عطا دہم ترا پس گفتم اللہم اغفر لامتی اللہم اغفر لامتی و دور توقف داشتم سوال سیم از برای روزی کہ کل خلایق بسوی من باز گردند تا ابراہیم علیہ السلام در منجد شیخ جزری علیہ الرحمۃ می آرد کہ کتب مشہور مختار کہ امت قبول کردہ اند و مقبول ایمہ است در قرات سبعہ و عشرہ و اجماع کردہ اند بران از غیر معارضی کفایہ ابن مہران و کفایہ ابو العلا ہمدانی و سبعہ ابن مجاہد و ارشاد ابو العز قلانسی و تیسیر ابو عمرو دانی و موجز ابو علی ہوازی و تبصرہ ابو طالب و کافی ابن شریح و تلخیص ابو معشر طبری و اعلان صفراوی و تجرید ابن فحام و حرز ابو القاسم شاطبی پس ہیچ اشکالی نیست در آنکہ ہرچہ این کتب مذکورہ متضمن آنست از قرآت مقطوع بہ است و اگرچہ درین کتب مشہورہ مذکورہ نیابتی ہست در بعضی از اصول و فروع مثل آنکہ در شاطبی در قرات ابن ذکوان تتبعان بتخفیف نون و قرات ہشام افیدہ بیا بعد از ہمزہ و ہمچون قرات قنبل علی سوقہ بواو بعد از ہمزہ و غیر آن از تسہیلات و لامات کہ یافت نمی شود در غیر آن یعنی در غیر شاطبی الا در یک کتاب یا در دو کتاب و تواتر باین ثابت نمی شود جواب شیخ علیہ الرحمۃ آنست کہ این و شبہ این اگرچہ بدرجہ تواتر نرسیدہ است اما صحیح مقطوع بہ است اعتقاد کنیم کہ آن قرآنست و از احرف سبعہ است کہ قرآن بآن نازل شدہ است و عدل ضابط چون منفرد باشد بچیزی کہ محتمل عربیت و رسم باشد و امت آنرا متلقی باشند بقبول آن مقطوع بہ باشد و حصل بہ العلم و نیز شیخ میگوید در کتاب النشر فی قرآت العشر و در منجد المقرئین

نیز میگوید که معلوم و مقررست و شک نیست که قراآت ائمه سبعه و عشره و ثلثة عشر و ماورای آن بعضی از احرف سبعه است که قرآن بران نازل شده است و ابو العباس مهدوی و حذاق و غیر ایشان از کبار ائمهٔ قراءت گفته اند که حروف سبعه که رسول علیه السلام خبر داده است که قرآن بران منزل شده است بر دو ضرب ست ضرب اول زیادت کلمه و نقص کلمه دیگر و ابدال کلمه بکلمهٔ دیگر و تقدیم کلمه بر کلمهٔ دیگر مثل آنکه روایت کرده اند از بعضی لیس علیکم جناح ان تبتغوا فضلا من ربکم فی مواسم الحج و روایت کرده اند عین حٓمٓ سٓقٓ و اذا جاء فتح الله والفتح پس این و شبه این متروک ست جایز نیست قراءت باو و هر کس بخواند چیزی ازین بدون جدال و عناد بران بر امام واجب بود یعنی بر حاکم اسلام که او را بگیرد و ادب کند و حبس کند و اگر بخواند و جدال کند بران و دلالت کند مردمان را و بخواندن آن فرماید واجب بود قتل وی از برای آنکه رسول علیه السلام فرمود المرآء فی القرآن کفر و اجماع امت بر اتباع مصحف مرسوم ست ضرب دویم آنست که اختلاف کرده اند قرا در وی یعنی اظهار و ادغام و روم و اشمام و قصر و مد و تخفیف و تشدید و ابدال حرکتی بحرکتی و ابدال یا بتا و واو بفا و مثل آن از اختلاف متقارب پس این ضرب مستعمل ست در زمان ما و این خط مصاحف امصارست سوا آنچه واقع شده در وی از اختلاف در حروف یسیره آ ابو العباس مهدوی و غیر وی میگویند که ثابت شد باین معنی آنکه قراآت که میخوانند بعضی از حروف سبعه است که قرآن بران نازل شده است و این قراآت مستعمل یعنی از سبعه عشره و ثلثة عشره از برای موافقت مصحف مجتمع علیه است که امت بران اتفاق کرده اند و ترک کرده اند ما سوای آنرا از حروف سبعه از برای مخالفت مرسوم خط مصحف چون واجب نیست بر ما قراءت بجمیع حروف سبعه این بود کلام ابو العباس مهدوی که شیخ در نشر و منجد آورده امام محمد جریر طبری در کتاب خود و ابن عبد البر و ابو العباس مهدوی و مکی بن ابی طالب قیسی و امام شاطبی و ابو شامه و ابن تیمیه و غیر ایشان از ائمه قراءت در مصنفات خود آورده اند که صحف که در زمان ابو بکر رضی الله عنه نبشتند مشتمل بود بر جمیع احرف سبعه پس آن هنگام که بسیار شد اختلاف مردمان و خواستند مسلمانان که تعضیض یکدیگر کنند جمع شدند صحابه در زمان امیر المومنین عثمان رض و اتفاق کردند بر کتابت قرآن بر عرضهٔ اخیره که خوانده بود رسول علیه السلام در سالی که از دنیا سفر کرد بر آنچه فرستاده بود الله تعالی دون آنچه اذن کرده بود در وی و بر آنچه درست شده بود از رسول علیه السلام دون غیره چون واجب نبود احرف سبعه بر امت بلکه جایز بود و رخصت بود در وی و مخیر کرده بود ایشان را در هر حرف که اختیار کنند چون دیدند صحابه که امت اختلاف کردند و قتال میکردند اجماع صحابه منعقد شد بر آنکه بنویسند قرآن را بر لفظ لغت قریش و بر عرضهٔ اخیره و بر آنچه صحیح شده بود از رسول علیه السلام چنانکه تمامی این قصه در قسم اول این کتاب که قسم اعتقادات ست بیان کرده شد والله تعالی اعلم سوال کردند از ابو حیان محمد بن یوسف المقری النحوی صاحب بحر المحیط فی التفسیر که بی نظیر روزگار خود بود که تیسیر و شاطبی متضمن کل قراآت سبعه است که رسول علیه السلام اشارت بدان کرده جواب گفت که در تیسیر و شاطبی از قراآت سبعه اندک اندک چیزیست پس هر کس که در فن قراءت بکوشد و مطالعه کند کتب مصنفهٔ علمای اسلام را در قراءت بداند این معنی را بعلم الیقین والسلام اما اسامی قرای سبعه و روات ایشان این ست

قطعه

آن خداوندی که نبود مر او را شبه نظیر

قاریان و راویان را ز امور شاطبی

ابتدای کارها باید بنام ذو الجلال

نظم کردم ای برادر بی تکلف یادگیر

هست الف و ب و جیم از نافع یاران او
ط ز دوری ی ز سوسی راویان آن کبیر
ع ز حفص و ف ز حمزه آن امام باور ع
فاحفظوا یا ایها الحفاظ من هذا الفقیر

یعنی از قالون و ورش دال از ابن کثیر
ک ابن عامر و ل از هشام و میم از
ض آمد از خلف خلاد راق از ضمیر

هے ز بزی و ز قنبل ح ابو عمرو علا
ابن زکوان ن ز عاصم ص ابوبکر منیر
ر کسائی س ز لیث و ت ز دوری قد نضی

کسائی را علی اسم بوده است در احرام پیراهن پوشید او را کسائی گفتند چنانکه
امام شاطبی در قصیده شاطبیه گفته است شعر فاما علی فالکسائی نعته :: لما کان فی الاحرام فیه تسربلا حکایت
در مسجد شیخ می آرد که کسائی گفت نماز میکردم با هارون الرشید بشگفت آوردم احسن قرارت غلطی بر زبان من رفت که کودک
مثل آن خطا نکند خواستم بگویم لعلهم یرجعون گفتم لعلهم یرجعین گفت والله که هارون دلیری ننمود که گوید خطا
کردی لیکن چون از نماز فارغ شدیم گفت یا کسائی ای لغة هذه این چه لغت بود گفتم یا امیر المومنین قد یعثر الجواد
یعنی اسپ نیکو تیز بسر در می آید قال فاما فنعم این را نیکو گفتی چنین ست الهی بحرمت طالبان وقاریان کلام که جرایم
وخطایان ما را در گذار و همه را حلاوت تلاوت کلام ارزانی دار

فصل سیم در مدات قرآن و بیان وقوف و رموز مصحف و احکام نون ساکن و تنوین

بدانکه مدات قرآن بر پنج نوع است مد کلمه و مد کلمتین و مد ضروری و مد وزنی و مد سکون و وقف اما مد کلمه آنست که از الف
مفتوح ماقبل و واو مضموم ماقبل و یا مکسور ماقبل همزه آید چون جآء و شآء و اولٓئک ولتنوٓء و سوٓء و جیٓء و سیٓء اما مد کلمتین آنست
که بعد الف و واو و یای مذکور همزه آید اما در دو کلمه یعنی حرف مد در آخر کلمه اول باشد و همزه اول کلمه آخر چون بمآ انزل
وقالوٓا امنآ انه انا وانا الی الله و فی اذانهم و غیره انکم اما مد ضروری آنست که بعد از آن واو و الف و یا حرف مشدد آید
چون ولا الضآلین و دآبة و اتحآجونی الٓم و طٓسٓم و یٓس والقرآن الحکیم و ن والقلم اما مد وزنی چون ادم و آل
ابراهیم و اتینا و مانند آن اما مد سکون و وقف کنی چون مومنین صادقین رحمٰن رحیم عظیم و امثال آن و مقدار
مد سه الف ست در جمله مدات غیر مد وزنی که یک الف بیش نیست استاد من سلمه الله فرمود که از یکی از استادان خود سماع
داشتم که مقدار الف در مد مقدار یک عقد انگشت ست بر شیخ جزری علیه الرحمه عرض کردم شیخ رد کرد این قول را و فرمود
که مقدار الف در وقف مقدار الف در قالوا و مانند آنست در کتاب ارشاد المبتدین آورده است اصل المد ساکنة
علی قدر فتحة فمك فتحا تاما یعنی اصل مد همان مقدار ست که دهان تمام باز کنی و گوئی مد تا به پنج الف ست میان قرا
چون حد یکی را بدانی باقی را بران قیاس کن روایت و قول استادان این ست و بعضی قاریان روزگار را می بینیم که مد را از ده
الف در میگذرانند و این قبیح است و ایشان واجب المنع اند زیراکه از هیچ یک از ائمه قرات مثل آن نیامده است در تیسیر
میگوید اقوال قرا از روی مد ورش و حمزه اند و دون ایشان عاصم و دون وی ابن عامر و کسائی و دون ایشان ابوعمرو
وهذا کله علی التعریف من غیر افراط و انما هو علی مقدار مذاهبهم فی التحقیق والحدر یعنی بتأنی
خواندن و روان خواندن در مفردات سبعه قرشی آنجاکه ذکر مدات قرآن کرده در مفرد نافع گفته است که در مد طویل مد

بسط وفصل ست ودر مدّ عدل نزد محققین مقدار چهار الف ست ونزد موسطین سه الف ونزد حادرین دو الف وگفته که مدّ اطوال ورش وحمزه واعشور ست واوسط عاصم وکسائی وخلف وابن ذکوان واقصر مدّ مکی است وبرا تمام مدّ متفق اند قرا چون همزه آخر کلمه باشد نحو جاءَ وشاءَ ولیسوءُ وسیءَ ونحو دعاءً ونداءً واین را مد اصل میگویند در افعال ومد مبنیه در اسما از برای آنکه اسم را که بنا کرده اند بر مد بنا کرده اند ونیز در مفرد نافع می آرد که سوال کردند از ابو بکر مهران از مدات در قرآن گفت مد بر ده وجه است اول مد حجز مانند ءانذرتهم واءنزل واءینا واین را مد حجز از برای آن نام نهادند که عرب ثقیل میدارند جمع بین الهمزتین را بس مدعیان هر دو در می آرند تا حاضر شود میان هر دو همزه ومقدار وی یک الف تامه است باجماع دویم مد عدل چون ولا الضالین ومد هامتان والصافات وسمّی بذالك لانه یعدل حرکة کیلا یجتمع ساکنان وقدر وی یاد کرده شد از پیش سیم مد تمکین نحو قوله الملائکة ومد این واولئك وسمی بذالك لتمکن القاری به من تحقیق الهمزة واخراجها من مخرجها وقدره کمد العدل چهارم مد البسط والقصد وقد ذکر پنجم مد روم مانند ها انتم وسمی بذالك لانهم یرمون الهمزة من انتم ولا یحققونها ولا یترکونها اصلا ولکن یلینونها وهذا عند المدنیین وابی عمرو ودون من همزة قدره الف ونصف الف ششم مد فرق نحو قوله الآن وسمی به لانه یفرق بین استفهام والخبر ومقداره الف تامة بالاجماع بحصول الفرق بهذا القدر واگر بعد از این مد مشدّدی آید زیادت کنند بروی الف دیگر تا دو الف شود مثل الذاکرین هفتم مد مبنیه وقد ذکر هشتم مد مبالغه وهو علی مذهب ابن کثیر خاصة فی قوله لا اله الا هو وسمی بذالك للمبالغة فی نفی آلهة سوی الله نهم مد بدل نحو اٰدم واٰمن وسمی بذالك لانه بدل من همزة الساکنة بعد المتحرکة ومقدار الف تامة دهم مد اصل نحو جاء وشاء وقد ذکر فی کتاب جامع الوقوف عثمانی که مد سه است مد تمکین ومد مبنیه ومد اصلی اما مد تمکین آنست که در میان کلمه باشد چنانکه اولئك والقبائل والقلائد والمدائن ووی را از برای آن مد تمکین گویند که وی را مدی کنند تا حرف از مخرج خود بیرون آید وتمکین جای دادن بود در لغت اما مد مبنیه آنست که آخر کلمه باشد در اسما ممدود چون دعاءً ونداءً ووی را از برای آن مبنیه گویند که واضع این اسما را که بنا کرده ممدود بنا کرده اما مد اصلی آنست که در آخر افعال باشد چنانکه جاء وشاء ووی را از برای آن مد اصلی گویند که الف وهمزه در وی از اصل کلمه است وفرق میان مد مبنیه ومد اصلی آنست که مد مبنیه در اسامی باشد ومد اصلی در افعال واین هر سه قسم مد را در اصطلاح قرا مد متصل گویند ودر قاضی خان میگوید بترک مد متصل نماز تباه شود نزدیک بعضی از علما ونظیر کلمهٔ دعاء ونداء آورده است آلهی تقصیرات ومعاصی ما را درگذار

فصل چهارم در وقوف قرآن و رموز مصاحف

بدانکه وقف را پنج مرتبه نهاده اند لازم ومطلق وجایز ومجوز ومرخص اما علامت وقف لازم میم ست ووقف لازم آنست که بترک وی معنی متغیر وشنیع شود وعلامت وقف مطلق ط است ووقف مطلق آنست که بروی وقف کنی نیک آید وعلامت وقف جایز جیم ست ووقف جایز آنست که اگر وقف کنی روا بود ووصل نیز روا بود وعلامت وقف مجوز ز است لوجه یعنی وصل ووقف هر دو روا بود اما وجه وصل قوی تر بود وعلامت وقف مرخص ص ست ووقف مرخص از برای

آنست که اگر انقطاع نفس شود بروی وقف کند به بود کذا ذکره فی جامع الوقوف اما علامتی که در مصحف نوشته مے شود چون ق وک وسکتہ وقفہ وصلی ولا وہ یک چشمہ وھے دوچشمہ وی وع ق از قبیل گرفته اند یعنی بعضی وقف کرده اند دران موضع ک علامت کذالک است یعنی هر وقف که بر ماقبل باشد وی نیز همان بود وسکته ووقفه یک حکم دارد وبرین هر دو علامت نفس نباید زدن بخلاف وقفهای دیگر که بران نفس باید زدن وصلی علامت آنست که وقف نباید کردن ہ یک چشمه علامت آیت است وھے دوچشمه علامت پنج آیت ست وی علامت ده آیت ست وع علامت رکوع است یعنی امیر المومنین عمر رضی الله عنه در تراویح برین موضع برکوع رفته است ودر بعضی مصحفها واو می نویسند وآن علامت وجه وقف ست ولا علامت لا وقف ست اما رموزی که در مصحفها ازبرای عواشر وخوامس وآیات اختلافی وضع کرده اند این ست تھے اح خب عب تب لب بدانکه چون کوفی وبصری متفق شوند در خمس رمز ایشان تی است وچون مختلف شوند رمز کوفی همان تھے است وازان بصری خب یعنی خ خمس وب بصری وچون کوفی وبصری در عشر متفق شوند رمز ایشان سر عین ست وچون مختلف شوند ازان کوفی همان سر عین ست وازان بصری عب وچون میان کوفی وبصری اختلاف شوند در آیت علامت تب ست وع آیت بصری نباشد لب بدانکه در همه قرآن پنج هزار ونود وهشت وقف ست ازانجمله ده وقف رحمت وغفران ست قال النبی علیه السلام من ضمن لی ان یقف علی عشرة مواضع فی القران ضمنت له بالجنة اول در سوره مائده است علی قوله تعالیٰ یاایها الذین امنوا لا تتخذوا الیهود والنصاری اولیاء دویم در سوره انعام علی قوله تعالیٰ انما یستجیب الذین یسمعون سیم وچهارم در سوره الم سجده علی قوله تعالیٰ افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا چهارم لا یستون پنجم در سوره یٰس علی قوله تعالیٰ واتا دهم ششم در سوره یٰس علی قوله یا حسرة علی العباد هفتم در سوره یٰس علی قوله قالوا یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا هشتم در سوره یٰس علی قوله انه لکم عدو مبین وان اعبدون نهم در سوره یٰس علی قوله تعالیٰ اولیس الذی خلق السموات والارض بقادر علی ان یخلق مثلهم دهم در سورة الملک علی قوله اولم یروا الی الطیر فوقهم صافات ویقبضن در کتاب اشارة القرآن آورده است که در قرآن وقف منزل شش ست اول اذ تصعدون ولا تلوون علی احد دویم یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا الیهود والنصاری اولیاء سیم انما یستجیب الذین یسمعون چهارم ولو تری اذ یتوفی الذین کفروا پنجم قال عذابی اصیب به من اشاء ششم من بعثنا من مرقدنا این بود

بیان وقوف قرآن ورموز مصاحف آلهی قرآن خوانان را بر وقوف قرآن واقف گردان

فصل پنجم دراحکام نون ساکن وتنوین

بدانکه نون ساکن وتنوین را در قرآن چهار حال ست ادغام واظهار وقلب واخفا چنانکه یکی از فضلا گفته است فرد ادغام کن در یرملون اظهار کن در حرف حلق ؛؛ مقلوب کن در حرف با در باقیش اخفا بیار ؛؛ ادغام در آوردن حرفی در حرفی بود واظهار پیدا کردن بود وقلب گردانیدن بود واخفا پنهان کردن بود اما ادغام در شش حرف یرملون بود حروف یرملون شش ست ی ر م ل و ن مثال من یقول وجوه یومئذ من ربکم غفور رحیم علی امم ممن معک ولکن

لا یعلمون هد اللمتقین من ولی ولا واق ان نفعت الذکری طلع نضید اما اگر حرف یرملون در میان کلمه باشد ادغام نکند بلکه اظهار باید کرد چون الدنیا صنوان قنوان بنیان اما اظهار در پیش حروف حلق ست و حروف حلق شش است خ غ ح ع ه همزه خا و غین از ابتدای حلق ست و حا و عین از میان حلق و ها و همزه از اقصائی حلق مثال من خلاق حکیم خبیر من غفور قولا غیر الذی من علیم شیٔ حکیم حمید من ای شیٔ ان انتم احد الا امرأتك من هو قوم هاد اما قلب در پیش حرف با بود انبتنا من بعد زوج بهیج اما اخفا در باقی حروف بود یعنی در پیش پانزده حرف دیگر که می ماند و آن حروف این ست ت ث ج د ذ ز س ش ص ض ط ظ ف ق ک مثال آن چون من تاب بینات تعرف من ثمرة منبر ثانی ان جاء امة جاثیة من دون الله کوکب دری من ذی الذی با باذا عذاب من زینة یومئذ زرقا الانسان بقلب سلیم من شیٔ باس شدید من صلصال صفا صفا لمن ضره مسفرة ضاحکة من طین ماء طهورا قال سننظر لبعض ظهیرا انفسکم کلمات فتاب علیه من قبل ثمنا قلیلا من کان فئة کثیرة جمله اخفا را بغنه باید خواندن و در جمیع حروف یرملون ادغام باید کرد با غنه الا در لام و را که غنه نباید کرد و در پیش واو غنه نمی کند خلف که راوی حمزه است و در سه حرف دیگر غنه میکند یعنی در پیش یا و میم و نون آلهی همه را توفیق دانستن و عمل کردن ارزانی دار

فصل ششم در احکامی که مهم ست در اداو تجوید ذکر ادغام

بدانکه هر جا که دو حرف آید از یک جنس و اول ساکن بود ادغام باید کرد فما ربحت تجارتهم قد دخلوا و اذکر ربك اضرب بعصاك منهم من و امثال این دو حرف آید که میان ایشان قرب مخرج باشد چون قد تبین و اذ ظلموا و قالت طایفة لقد تقطع و اجیبت دعوتکما و اثقلت دعوا الله و بل رفعه الله و مانند آن و هر جا الف و واو ما قبل مضموم و یا ساکن ما قبل مکسور آید و بعد از ینها میم یا نون آید الف و واو را از غنه نگاه باید داشت چون الرحمن الرحیم یوم الدین یعلمون الانعام کان ان یقوم من مقامك و مانند آن دال قد را پیش جمیع حروف اظهار کند مگر در دال دیگر و در تا که ادغام باید کرد چون قد دخلوا و قد تبین لام هل و بل را پیش جمیع حروف اظهار کند مگر در لام دیگر و در را که ادغام کند چون هل لکم بل لا بل ران هر جا حرف حلق آید و ما قبل وی مضموم بود یا آن ضمه و آن کسره را بتکلف گوید چون اهدنا و تؤمنون والحسانا و احشروا و اذا اعتزلتموهم و یعبدون و کالعهن و مثل آن هر گاه که بر الف و واو و یا که یاد کرده شد وقف کنی صوت رها کنی و مد بیاری چون علمتنا و امنوا و علیما و حکیما و این را وقف ارسال گویند و هر جا که دو واو و یا دو یا جمع آید و واو اول ساکن و ما قبل وی مکسور بود و بر واو اول و یا بر یاء اول اشباع باید کرد تا وهم ادغام نشود و هر جا سه حرکت یا چهار حرکت متتابع آید آن حرکات را ادا باید کرد تا یکی از آن ساکن نشود چون الشهوات کذب خلقکم جعل لکم و امثال این بسیار ست هر جا که میم ساکن آید که بعد از وی با یا واو یا فا آید آن بارا اظهار باید کرد چون یستهزئ بهم و یمدهم فی طغیانهم و هم بربهم تبرجا که منه و عنه

آید که بروی وقف بود بروم کند یعنی نیم حرکت دهد وہمچنین کم لبثتم مما اکتسبن بما وضعت یطهرون لم یحضن کما امرت
و مانند آن و در مثل اینها وقف باسکان ثقیل ست واگر بر کلمه مد وقف بود مد بیار د که وقف قاطع مدست چون علمتنا انك سبقوا
انهم ضیفی ابلیس حروف که در عربیت نیست در قرآن در نیار د چون پ چ گ مثل اصحاب السبت لمبتلین نبتهل فاخرج
این الفاظ را ازین حروف نگاهدارد اگر کلمه بود که آخر وی مشدد بود یا مهموز و بروی وقف بود وقف بروم کند چون بالحق این
المفر صواف و نبئ و من شئ و این را وقف اصم گویند آلفاظی که بتکلیف باید گفت قلنا جعلنا ام جنة الخلد باللغو
قل العفو تفاوت بشوی الوجوه معایش بایاتنا و وجوه طرفی النهار صاحبی السجن ثلثی اللیل فاختلط من
استطعت احطت فرطت بسطت طا را در تا ادغام کند اما اطباق طا را باقی گذارد یسطون واصطنعتك طغیانا
ما کنتم تذودی ثم ازدادوا و وفیت لیخی به و من خزی یومئذ لن نبرح افرغ علینا فاصبح هشیما الا تزغ
قلوبنا واخفض جناحك واقصد فی مشیك فاصفح عنهم فسبحه مزجیات الرجس فتهجد به حاججتم
اضللن هرجا که دو وقف جایز بود بپهلوی یکدیگر بود اگر اول را وصل کند و بر دویم وقف کند شاید چون التهلکة واحسنوا من الناس
من اجل ذالك قالوا بلی شهدنا الا قلیلا ملعونین و مانند این در قرآن بسیارست و هر کلمه که وصل کند احتیاط کند
چون ینفقون والذین تابیفقوا الذین نشوروا ایاك نعبد وایاك نستعین وامثال این و نیز باید که قطع کلمه نکند و بداند
که ترکیب را حکم یک کلمه است مثل اثنتا عشرة عینا اثنی عشر نقیبا وقطعنا هم اثنتی عشرة احد عشر کوکبا والحمد
لله رب العالمین الهی ما را توفیق رعایت ادا و تجوید در تلاوت کلام مجید کرامت فرمای بمنک و کرمک

فصل ہفتم درحروف استعلا

بدانکه حروف استعلا هفت ست و درین سه کلمه جمع کرده اند قظ خص ضغط و حکم وی آنست که هرجا که یکی از حروف
استعلا آید و مفتوح باشد و بعد از وی الف باشد آنجا فتحه محض باید کرد یعنی الف را تفخیم باید گفت مثال قالوا الضالین
خالدون صادقین ظالمین غافلین طایعین و مانند اینها و حروف استعلا مانع ترقیق ست لقوة المانع من الترقیق
این ضعیف گوید در حروف استعلا شعر حرف استعلا که هفت ست بی خلاف ؛ ص و ض و ط و ظ و غ و قاف ؛ خ ازینها دان
و اینها سر بسر ؛ مانع ترقیق را انداز پس ؛ یعنی چون بعد از رای یکی از حروف استعلا بود را را تفخیم باید کرد چون المرصاد
الفراق الصراط اعراضا وغیره و در کلمه فرق با آنکه بعد از را حرف استعلاست اختلاف کرده اند و اکثر ترقیق اختیار
کرده از جهت آنکه را میان دو کسره واقع شده است در ترجمه شاطبی میگوید خا از حروف از استعلا مستثنا است و مانع ترقیق
نیست این حکم حروف استعلا بود اما رای بود که قبل وی مکسور بود و آن کسره عارضی باشد چون کسرهٔ همزه وصل در مثل
ارجعوا یا کسره بود که بسبب التقاء ساکنین حاصل شده باشد چون ام ارتابوا و یا منفصل بود یعنی کسره در آخر کلمه باشد
و را در اول کلمه دیگر چون بحکم ربك و برسول آنجا نیز تفخیم را باید کرد و در الفاظ عجمی که در قرآنست و آن چهار کلمه است
ابراهیم و اسرائیل و عمران و ادم نیز تفخیم باید کرد تا معلوم شود که این اسما عجمی است و بعضی ارم را عربی میدانند و ترقیق

بیکنند

می کنند آما در کلمه که دورا باشد چون ضراد و الفراد تفخیم میکنند جهت آنکه را ثانیه مفخم است و مناسبت میان هر دو سخن داشته اند الا در شیء در رای اول را بمناسبت رائی دویم ترقیق میکنند آما ذکر استعاذه و ذکر تسمیه و ادغام کبیر در مذهب ابو عمرو و ذکر حرفین متقاربین فی کلمه او کلمتین و ذکر هائی کنایت بسوی ساکن که ماقبل وی بود و همزات و نقل حرکت همزه تسهیل و ذکر مذهب ابو عمرو و در ترک همزه و ذکر مذهب هشام و حمزه بر وقف بر همزه و ذکر همزه مفرده و ذکر اظهار و ادغام حروف سواکن و ذکر فتحه و اماله و بین اللفظین و اختلاف قراء در بینها و ذکر مذهب کسائی در وقف بر ها رتانیث و ذکر مذهب ورش در راآت مجملا و ذکر لامات و ذکر وقف بر اواخر کلم و ذکر وقف برمرسوم خط و ذکر مذهب حمزه در سکوت بر ساکن قبل از همزه و ذکر مذاهب قراء در فتح و اسکان یاآت اضافت و ذکر اصول ایشان در یاآت محذوفات از رسم و ذکر فرش حروف چون این جمله اطنابی دارد درین کتاب بنا وردیم مگر از انچه مهم بود در باقی رجوع بکتب قرارت باید کرد که این کتاب احتمال آن نکند آلہی ما را از ظاهر و باطن قرآن بالنصیب و با نفع گردان

فصل ہشتم در عدد آیات وکلمات وحروف وسور قرآن

بدانکه در بستان فقیه ابو اللیث رحمه الله می آرد که اختلاف کرده اند قراء در عدد آیات قرآن و مختار عدد کوفیانست و آن عدد بیست که منسوب ست بامیر المؤمنین علی کرم الله وجهه و آن شش هزار و دویست و سی و شش آیت ست و جمله کلمات قرآن هفتاد هزار و هفت هزار و چهار صد و سی و نه کلمه است و این قول ست از پنج قول که در بستان فقیه آورده و قال قالوا ایضا غیر هذا و جمله حروف قرآن سی صد هزار و بست و دو هزار و ششصد و هفتاد حرف ست و این قول ابن مسعود ست و غیر از ین چهار قول دیگر آورده در بستان فقیه و جمله سور ها صد و چهارده سوره است و بقولی صد و سیزده که سورة الانعام و سورة التوبه را یک سوره میدارند و نیمهٔ قرآن بعدد سوره تا سوره مجادله است و نیمهٔ قرآن بعدد آیات تا سورة الشعراست تا این آیت که و ما اسالکم علیه من اجر از قصه شعیب علیه السلام هر نیمه سه هزار و صد و هشتاد و سه آیت است و ما اسالکم علیه من اجر در میان هر دو نیمه بدو نیم ست و نیمه قرآن بعدد کلمات تا سورة الکهف ست تا این آیت که لن تستطیع معی صبرا در نصف آخر ست و بعضی گفته اند ولیتلطف وطا و فا در نصف آخرست و گفته بجعل لك خرجا و گفته اند لقد جئت شیئا نکرا و گفته اند حتی اذا لقیا غلاما تا این کلمه است و کلمهٔ غلاما میان هر دو نیمه است و هر نیمه سی و شش هزار و هشتاد و هشت کلمه است و نیمه قرآن بعدد حروف تا این آیت ست و من نخته ام از سورة الکهف و هر نیمه صد و شصت هزار و هفت صد و نود و دو حرف ست و یک حرف در میان ست و قیل غیر ذالك بدانکه الف در قرآن چهل و هشت هزار و هشت صد و هفتاد و دو ست ب یازده هزار و چهار صد و بست و هشت ست ت ده هزار و صد و نود و هفت ست ث هزار و دو بیست و نود و شش ست ج سه هزار و دو بیست و هفتاد و سه است ح سه هزار و نه صد و نود و سه است خ دو هزار و چهار صد و هفده است د پنجهزار و ششصد و دو است ذ چهار هزار و ششصد و نود و نه است ر یازده هزار و هفتصد و نود و سه است ز هزار و پانصد و هفتاد است س پنجهزار و هشت صد و نود و یک ست

ش دو هزار و دویست و پنجاه و سه است ص دو هزار و سیزده است ض هزار و ششصد و نه است ط دو هزار و دویست و هفتاد و چهار ست ظ هشتصد و چهل و دو است ع نه هزار و دویست و بست ست غ دو هزار و دویست و هشت ست ف هشت هزار و چهار صد و نود و نه است ق شش هزار و هشت صد و سیزده است ک هفت هزار و پانصد ست ل سی هزار و چهار صد و سی و دو است م بست و شش هزار و پانصد و سی و شش ست ن بست و شش هزار و پانصد و شصت ست و بست و پنج هزار و پانصد و سی و شش ست ه هفده هزار و هفتاد ست لا چهار هزار و هفتصد و بست است ی بست و پنج هزار و نه صد و نزده است و جمله این حروف سی صد هزار و بست و یک هزار و دو بست و پنجاه حرف است و در روایت دیگر سیصد هزار و هفتاد و سه هزار و دویست و پنجاه حرف ست الٰهی بحرمت سور و آیات و کلمات و حروف قرآن بر ما رحمت فرمائی

فصل نهم دربیان آنکه هر جز از اجزا چند آیت است

بدانکه از اول قرآن تا سیقول صد و چهل و یک آیت ست و از سیقول تا تلك الرسل صد و یازده آیت ست و از انجا تا لن تنالوا صد و بست و پنج آیت ست و از انجا تا والمحصنات صد و سی آیت ست و از انجا تا لا یحب الله صد و بست و چهار آیت ست و از انجا تا و اذا سمعوا صد و یازده آیت ست و از انجا تا و لو اننا صد و چهل و هشت آیت ست و از انجا تا قال الملأ صد و چهل و دو آیت ست و از انجا تا و اعلموا صد و پنجاه و نه آیت ست و از انجا تا یعتذرون صد و بست و هشت آیت ست و از انجا تا و ما من دابة صد و پنجاه آیت ست و از انجا تا و ما ابرئ صد و هفتاد آیت ست و از انجا تا ربما صد و پنجاه و چهار آیت ست و از انجا تا سبحان دویست و بست و هفت آیت ست و از انجا تا قال الم اقل لك صد و هفتاد و پنج آیت ست و از انجا تا اقترب دویست و شصت و نه آیت ست و از انجا تا قد افلح صد و نود آیت و از انجا تا و قال الذین دویست و دو آیت ست و از انجا تا فما کان جواب سی صد و سی و نه آیت ست و از انجا تا و لا تجادلوا صد و هفتاد و یک آیت ست و از انجا تا و من یقنت صد و هفتاد و هشت آیت ست و از انجا تا و ما انزلنا صد و شصت و نه آیت ست و از انجا تا فمن اظلم سی صد و پنجاه و هفت آیت ست و از انجا تا الیه یرد صد و هفتاد و پنج آیت ست و از انجا تا حم احقاف دویست و چهل و شش آیت ست و از انجا تا قال فما خطبکم صد و نود و پنج آیت است و از انجا تا قد سمع الله سی صد و نود و سه آیت ست و از انجا تا تبارك صد و سی و هفت آیت ست و از انجا تا عم چهار صد و سی و یک آیت ست و از انجا تا آخر قرآن پانصد و شصت و شش آیت ست بدانکه حروف تهجی یعنی از الف تا یا در هیچ از آیات مجتمع نیست الا در آیت آخر سورهٔ انا فتحنا قوله تعالی محمد رسول الله الی آخر السورة الٰهی بحرمت محمد رسول الله و بخاتمه سورة الفتح ختم عمر ما با ایمان گردان و افتتاح کارهای ما بخیر گردان

باب چهارم در اصول حدیث و درین باب دو فصل ست

فصل اول در اقسام حدیث وانواع وی

در شرح مصابیح قاضی بیضاوی ودر شرح لمعات نیز می آرد که علم حدیث علمی است که صادق شده است از رسول علیه السلام از قول وفعل وتقریر اصول حدیث قاضی بدرالدین ابن جماعت که قاضی مصر بوده است ودر خلاصه طیبی وغیر آن از اصول ایمۂ حدیث می آرد که اقسام حدیث سه است صحیح وحسن وضعیف وانواع وی سی می شود اما آنچه مشترک ست دروی اقسام ثلثہ یعنی صحیح وحسن وضعیف هژده نوع است مسند متصل مرفوع معنعن معلق فرد مدرج مشہور غریب عزیز مصحف مسلسل زیادات الثقات الاعتبار بالشواہد والمتابعات مختلف الحدیث ناسخ ومنسوخ غریب اللفظ وفقہ اسناد العلی اما آنچہ مختص ست بضعیف دوازده است اول موقوف دویم مقطوع سیم مرسل چہارم منقطع پنجم معضل ششم شاذ ہفتم منکر ہشتم معلل نہم مدلس دہم مضطرب یازدہم مقلوب دوازدہم موضوع شیخ الاسلام خاتمۃ الحفاظ شیخ شمس الدین الجزری روح اللہ روحہ در ہدایہ خود گفتہ است اقسام الحدیث اربعۃ ہذہ الثلثۃ والرابع الصالح للعمل اما تفسیر صحیح قاضی بدرالدین وشرف الدین طیبی وغیر ایشان از حفاظ حدیث گفتہ اند حدیث صحیح آنست کہ متصل باشد سند وے بنقل عدل ضابط از مثل خود وسالم باشد از شذوذ وعلت اما تفسیر حسن ابو عیسی ترمذی کہ یکی از حفاظ سبعہ است میگوید کہ حدیث حسن آنست کہ در اسناد وی متہمی نباشد وآن حدیث شاذ نباشد وروایت کنند اورا از غیر شخصی مانند وی خطابی میگوید حدیث حسن آنست کہ شناختہ باشد مخرج او وراو مشہور باشد رجال وی قال الخطابی علیہ مدار اکثر الحدیث وقال بعض المتاخرین ہو الذی فیہ ضعف قریب محتمل ویصلح للعمل بہ این جماعہ میگوید وفی کل ہذہ التعریفات نظر واو جواب دیگر گفتہ است ودر کتب اصول مذکور ست اما اینجا ہم برین اکتفا کردیم وحکم حدیث حسن آنست کہ اصحاب حدیث اورا بحدیث صحیح نزدیک تر میدارند الا ابو الفرج عبد الرحمن بن الجزری کہ او را بحدیث ضعیف اقرب میدارد اما تفسیر ضعیف واو ہر حدیث ست کہ مجتمع نباشد دروی شروط صحیح وحسن این ست اقسام ثلاثہ حدیث کہ بیان کرده شد بر سبیل اختصار اما اگر انواع حدیث کہ سی است تفسیر کنیم وہر یک را بیان واضح کنیم علیحدہ کتاب شود زیرا کہ حفاظ حدیث را دران سخن بسیار ست پس درانہا رجوع بکتب اصول باید کرد ہر کرا رغبت بتعلم علم حدیث باشد آلہی بحرمت احادیث مصطفے صلی اللہ علیہ وسلم مارا توفیق متابعت سنتہای وی ارزانی دار

فصل دویم در فواید علم حدیث

در لوامع الاصول می آرد از قاضی بدرالدین وشرف الدین طیبی کہ گفتہ اند اول کسیکہ تصنیف کرد وکتاب نوشت در علم حدیث ابن جریج بوده است وگفتہ اند امام مالک بوده است وگفتہ اند ربیع بن صبیح بوده است اما اول صحیح کہ نبشتہ شده است امام بخاری بوده است بعد ازان صحیح مسلم واین دو کتاب اصح کتب مصنفہ است کہ بعد از کتاب اللہ تعالی ہیچ کتاب بصحت این دو کتاب نمیرسد وصحیح بخاری اصح است از صحیح مسلم نزد جمہور سوال پس آنچہ

امام شافعی رح گفته است ما اعلم شیئا بعد کتاب الله تعالی اصح من موطاء مالک چیست **جواب** میگوئیم که آن راست
است اما آن قبل از وجود کتابین بوده است تا چون صحیحین نبشته شد اصح از موطا آمد در جامع الاصول می آرد که امام بخاری گفت
بیرون آوردم صحیح خود را از مقدار شش هزار حدیث و هیچ حدیث در وی نه نبشته الا آنکه اول دوگانه گذاردم **اما اسامی اصحاب**
کتب حدیث معتمد مقدمهم ابو عبدالله محمد بن اسمعیل بخاری و مسلم بن حجاج نیشاپوری و ابوداود سجستانی و ابوعیسی ترمذی و
ابو عبدالرحمن نسائی و بعد از ایشان هفت دیگر اند از حفاظ حدیث که تصانیف نیکو کرده اند در حدیث یعنی ابو الحسن دارقطنی
و حاکم ابو عبدالله نیشاپوری و ابو محمد عبدالغنی بن سعید حافظ مصر و ابو نعیم احمد بن عبدالله اصفهانی بعد از ایشان ابو عمر
عبدالبر حافظ مغرب و ابوبکر بیهقی و ابو خطیب بغدادی در لوامع الاصول و غیر آن می آرد که حافظ مغرب یعنی ابن عبدالبر
و حافظ مشرق یعنی خطیب بغدادی هر دو در یک سال از دنیا سفر کردند و غیر از این کتابها مصنفات جلیله در اصول و فروع
حدیث و علوم وی نبشته اند همچون جامع ترمذی و علل وی و اصول حدیث حاکم و مدخل وی و کفایهٔ خطیب و جامع وے که
مسمی است بجامع الاخلاق و غیر از ان از جوامع وی و کتاب حافظ ابو عمرو بن الصلاح و کتاب سهل الروی ابن جماعه و
خلاصه امام شرف الدین طیبی و ارشاد امام محی الدین نواوی و غیر آن از کتب محدثان در علوم حدیث و اصول آن پس چنان
سزد از طالب حدیث که همت خود در تحصیل این کتب صرف کند بالبعض از ان و تصحیح آن کند نزد شیخ کامل آنچه درین فصل
آورده شد از اصول حدیث و علوم آن از انوار المشارق و لوامع الاصول ست که هر دو جمع و تالیف استاد این ضعیف ست
که شیخ و سند این کمینه است درین علم و سایر علوم شرعی یعنی خاتمة الحفاظ و امام الائمه فی الاقراء و الحدیث ابو محمد جلال الحق
والدین القاینی سلمه الله و ابقاه که برکات زهد و تقوی و ثمرات درس و فتوی وی شریعت مطهرهٔ اسلام را از سر نوزیب و
زینت داد و فوائد آن در بلاد اسلام بخاص و عام پیوست تا بهوز مساعی وی ظلمت بدعت و رسوم جاهلیت از میان مردم
رخت بربست و اعدای دین را مهجور و روافض لعین را مقهور گردانید و خوارج را خروج نماند و ملاحده را ملاحظه برفت و وجود
بی وجود گوئی که ناموجود گشت تا از بیم گوشمال و حسبت وی در خراسان از اهل فسق و بدعت هر خراسان نتواند که قدم از حد شرع
بیرون نهد بتخصیص در خطهٔ هرات صینت عن الآفات که آن پهلوان دین کار عمر رضی الله عنه اختیار کرد و عمر و از عهده
بیرون می آید آری حدیث نبوی و کلام مصطفوی ناطق ست بآنکه حق در سر هر صد سال یک مرد برانگیزد تا دین مسلمانی را رواج
و رونق دهد دور نباشد که امروز آن مرد وی است منع الله المسلمین بطول بقائه و عمره الله تعمیرا

باب پنجم در اصول فقه و درین باب سه فصل ست

فصل اول در اقسام اصول شرع و احکام وی

در اصول امام شمس الدین الائمه سرخسی و در اصول بزدوی و اصول حسامی و تحقیق حسامی و عامهٔ کتب اصول میگوید که
اصول شرع سه است کتاب و سنت و اجماع امت و اصل چهارم قیاس مستنبط ازین اصول ثلثه اما کتاب قرآن

منزل ست بر رسول علیه السلام ومکتوب ست در مصاحف منقول از وی نقل متواتر بی شبه چنانکه در اصول قرات ذکر آن رفت در اصول حسامی میگوید بلا شبه ذکر کرد احتراز را از قرآنی که ثابت شده است بطریق شبهت همچون قرات ابن مسعود چنانکه در اصول قرات ذکر آن ثابت شد و بدانکه کتاب خداوند منقسم می شود بهشت قسم خاص و عام ومشترک وماول وظاهر ونص و مفسر ومحکم اما سنت طریقه مسلوکه را گویند در دین که والسنة الطریقة المسلوکة فی الدین وسنت طریق رسول ست صلی الله علیه وسلم وحکم سنت آنست که طلب اقامت وی کنند ازمرد از غیر افتراض ووجوب از برای آنکه سنت طریقه است که فرموده شدیم باحیای آن ومستحق ملامت شود تارک وی اما اجماع ودران اختلاف کرده اند بعضی گفته اند لا اجماع الا للصحابه وقال بعضهم لا اجماع الا لاهل المدینة وقال بعضهم لا اجماع الا لعترة الرسول اما صحیح نزد علمای ما رحمهم الله آنست که اجماع علما هر عصری از اهل عدالت واجتهاد حجت ست و در باب اجماع کثرت وقلت علما را اعتبار نیست و ثبات را نیز بران اجماع تا وقت موت ومخالفت اهل هوا را در انچه نسبت کرده شود بوی هوا و مخالفت کسانی که رای نباشد مر ایشان را در احکام شرع مگر در انچه مستغنی باشند از رای دران همچون نقل قرآن وعلمای ما رحمهم الله هیچ یک را ازینها که یاد کرده شد معتبر نمیدارند اما اجماع بر مراتب ست قوی ترین اجماع اجماع صحابه است از برای آنکه خلاف نیست دران وعترت رسول واهل مدینه داخل اند در صحابه رضوان الله علیهم اجمعین اما قیاس در لغت بمعنی تقدیر ست یقال قس النعل بالنعل اسے قدره به ودر اصطلاح فقهاچون بگیرند حکم فرع را از اصل آنرا قیاس نام نهند لتقدیرهم الفرع بالاصل فی الحکم والعلة در اصول حسامی میگوید در فصل عزیمت ورخصت که عزیمت در احکام شرع اسم ست مرآن چیز را که او اصل ست مر احکام شرع را غیر متعلق بعوارض اما رخصت اسم ست مرآنرا که بنا کرده شد بر اعذار عباد اما عزیمت چهار قسم ست فرض وواجب وسنت ونفل اما فرض آنست که ثابت شده باشد وجوب وی بدلیل قطعی یعنی دلیلی که در وی شبهه نباشد وحکم او لزوم علم وتصدیق ست بدل وعمل کردن ببدن تا منکر وی کافر شود وتارک وی فاسق گردد یعنی چون بی عذر ترک آن کند اما واجب آنست که ثابت شده باشد وجوب وی بدلیلی که در وی شبهه باشد وحکم وی لزوم عمل ست ببدن لا علما علی الیقین تا جاحد وی کافر نشود ولیکن تارک وی فاسق گردد وقتیکه استخفاف کند باخبار آحاد اگر تاویل کند آنرا فاسق نگردد و شرایط قبول آحاد چهار ست اول آنکه راوی ثقه بود دوم آنکه موافق کتاب خداوند واخبار رسول علیه السلام واجماع امت وحجت عقل بود سیم آنکه مناقض آن خبر دیگر نباشد چهارم آنکه در چیزی باشد که عنایت خلق دران خاص بود نه عام هرگاه که این شرایط بجای آمد آنرا قبول باید کرد و اما سنت رسول علیه السلام طریقه مسلوکه را گویند در دین که عامل بوی مستحق کرامت گردد وتارک وی مستوجب ملامت گردد وسنن بر دو نوع می باشد سنت هدی وتارک وی مستوجب اسائت وکراهیت میگردد وسنن زوائد وتارک وی مستوجب اسائت نمیگردد چون سیر رسول علیه السلام از نشستن وخاستن وپوشیدن ومانند آن اما نفل اسم ست مر زیادت را پس نوافل عباد زواید مشروعه باشد که مارا باشد نه بر ما باشد وحکم وی آنست که ثواب یابد مرد بآوردن وی وعقوبت نکنند بترک وی ولازم شود بشروع نزد علمای ما اگر نیت کرد و شروع نکرد لازم نمی شود واین اندک اشارتیست که کرده شد الهی همه را توفیق نگاه داشتن حدود شرع ارزانی دار ۞

فصل دویم در بیان رخصت و انواع وی

بدانکه رخصت چهار نوع است دو نوع از حقیقت یکی احق از دیگری و دو از مجاز یکی اتم از دیگری اما نوع احق از دو نوع حقیقت آنست که مباح باشد با قیام محرم و قیام حکم وی مثل اجرای کلمهٔ شرک بر زبان مکره و افطار مکره در رمضان و اتلاف مال غیر و جنایت وی بر احرام و تناول مضطر مال غیر را و ترک امر معروف و نهی خائف را بر نفس خود و حکم وی آنست که اخذ بعزیمت اولی است اما نوع دویم از حقیقت آنست که مباح می شود با قیام سبب و تراخی حکم وی همچون فطر مریض و مسافر و از برای این است که صحیح است ادای هر دو و اگر بمیرند قبل از ادراک عدت ایام آخر لازم نیاید بر ایشان امر بفدیه و حکم وی آنست که صوم افضل ست نزد علمای ما از برای کمال سبب وی و از برای تردد که در رخصت ست پس عزیمت مودی معنی رخصت می شود از جهت تضمین آن یسر مر موافقت مسلمانان را مگر آنکه نترسد بر هلاک خود یا ضعیف گرداند او را روزه داشتن این زمان بر وی نباشد که بذل نفس خود کند از برای اقامت صوم زیرا که واجب از وی ساقط است بخلاف نوع اول اما آنکه اتم ست از یکی از دو نوع مجاز و آن آنست که بر گرفته شد از ما از اصر و اغلال از برای آنکه آنرا رخصت نام می نهند بر سبیل مجاز از جهت آنکه نسخ ست از برای محض تخفیف اما نوع چهارم و آن آنست که ساقط می شود از عباد مع گونه مشروعا فی الجملة همچون عینیه مشروطه در بیع که ساقط ست اشتراط آن در نوعی از وی اصلا و آن سلم ست تا باشد عینیه در مسلم فیه تباه کننده مر عقد را و اینجا سخن بسیار ست فقس علی هذا الهی ما را در دین فقیه گردان بفضلک و کرمک

فصل سیم در احکام شرعی

و تفسیر و تعریف آن از اصول فقه شافعیه در اصول ابو المعالی جوینی شافعی میگوید که احکام شرعی هفت ست واجب و مندوب و مباح و محظور و مکروه و صحیح و باطل اما واجب آنست که ثواب دهند بر آوردن آن و عقوبت کنند بر ترک آن واجب ذکر کرده است و اراده فرض کرده از وی و اصطلاح فقهاست و الا در مذهب شافعی خود واجب نیست قطعا و مندوب آنست که ثواب دهند بر آوردن آن و عقوبت نکنند بر ترک آن و مباح آن بود که ثواب دهند بر گردن آن و عقوبت نه کنند بر ترک آن و محظور آنست که عقوبت کنند بر آوردن آن و ثواب دهند بر ترک آن و مکروه آنست که ترک وی اولی بود از آوردن وی و ثواب دهند بر ترک وی و عقوبت نکنند بر آوردن وی و صحیح آنست که تعلق میگیرد با و نفوذ و معاد نیست و بدانکه فقه اخص است از علم و فقه معرفت احکام شرعی است که طریق وی اجتهاد ست و فقه علم می باشد باحکام تکلیف الٰهی ما را توفیق علم و عمل کرامت فرمای بفضلک و کرمک

باب ششم در اصول طب و درین باب هفت فصل ست

فصل اول در فواید علم طب و بیان اغذیه

بدانکه علم طب از فروض کفایت ست چنانکه در اول این قسم یاد کرده شد واز جمله مهمات ست وازین ست که رسول علیه السلام فرموده است که علمها دو قسم ست علم ابدان وعلم ادیان چنانکه در زبدة الاخبار می آرد قال النبی علیه السلام العلم علمان علم الابدان وعلم الادیان **قطعه** علمها را دو قسم کرد رسول ؛؛ نیمهٔ طب ونیمهٔ دین ست ؛؛ زانکه گر صحت بدن نبود ؛؛ دین خلل می شود سبب این ست ؛؛ ونیز بدانکه سبب ظاهری در تندرستی وبیماری غذا می باشد چنانکه در کتاب عجائب المخلوقات گفته است که اصل همه بیماریها آنست که مرد چیزی خورد که نسازدش وسر همه داروها آنست که چیزی خورد که سازد وار مزاجش بود وکم خوردن بهتر سازد از دارو خوردن ودرین معنی جالینوس حکیم گوید السمك ضر کله والرمان نفع کله وقلیل السمك خیر من کثیر الرمان ومعناه ظاهر از استاد سلمه الله سماع دارم که میفرمود که سبب بیماریها چهار چیز ست آب بد ودود وبوی بد واکل غذا یعنی چیزهای قدید خوردن در کتب اهل حکمت آورده شش چیز تولد بکنند کثرت جماع و قلت خواب در شب وکثرت خواب بروز وحبس کردن بول وخوردن طعام بر سر سیری وآشامیدن آب در شب پس آدمی باید که بسیار خوردن را عادت نسازد که آن از عادت ستور انست ودر شرع نکوهیده ودر حکمت ناپسندیده است پس در غذا احتیاط باید کرد تا آنچه مضر بود نخورد وکم خوردن را عادت سازد وبی هنگام طعام نخورد بلکه اکثر اوقات باید که گرسنه بود وطعام که خورد بر شره صادق خورد تا محتاج طبیب ودارو نگردد **حکایت** ابو العباس قصاب رحمه الله میگوید هرگز طعام نخوردم تا از گرسنگی بیطاقت نشدم لاجرم هرگز مرا الطبیب حاجت نبود **فرد** دیدم که نبشته اند در طب ؛؛ الجوع دواء کل داء ؛؛ وغذا پاکیزه باید از گندم آفت نارسیده وگوشت پخته تندرست وآسوده وشربتهای با مزاج ساخته واز میوها انگور وانجیر تمام رسیده ومانند آن در کتاب طب کمال الدین اسمعیل بخاری می آرد که هرگاه از غذا اینک در تن پدید آید تن را پاک باید کرد با حتما یعنی بپرهیز کردن از چیزهای مخالف وغذا باندک باز آوردن یا داروی سهل خوردن واز داروهای مختصر این موافق بود مصطگی یک مثقال ترید سفید تراشیده کوفته بیخته چهار دانگ زنجبیل دانگی شکر برابر همه در هر سه شب یک بار وقت خفتن باندکے آب گرم یا جلاب بخورد وبخفتد بامداد اجابتی کند بی رنج واگر طعام خورده باشد وطعام دیگر پیش آید نباید خورد واز پس ریاضت ورنج چیزهای نازک نباید خورد چون شیر وماهی تازه از بهر آنکه معده گرم شده باشد چیزے نازک در وے بسوزد وتباه شود وکسی را که معده گرم بود اگر غذا دیرتر یابد درد سر خیزد صواب آن بود که بامداد چند لقمه نان اندر شراب ترش زند چون شراب انار ترش وشراب غوره ومثل آن وخداوندان مزاج گرم را غذاهای خنک باید خورد چون غوره وقلیه کدو ومانند آن وغذای خداوندان سودا باید که اندک مایه گرمی وتری گراید چون رسته وسپید با وخداوندان مزاج سرد تر را غذای لطیف باید چنانکه بگرمی گراید چون نخود آب بروغن جوز ودارچینی وقلیه از گوشت آهو وگوشت بط فربه وکبوتر بچه وکنجشک ومانند آن وخداوند طبع نرم را غذای آب گوشت کبک ودراج وتدرو وکنجشک بریان وبرنج ماچه وقلیه خشک وبسیار بود که دو غذا با یکدیگر نباید خورد چون دوغ با غوره واز پس همه طعام زردآلو وشفتالو وانار ترش نباید خورد وکرنج با چیزی که از سرکه سازند نباید خورد وسکباج وغوره با ماهی تازه نشاید خورد وگوشت نمک سوده با سرکه وسیر نشاید خورد وگوشت نمک سوده با کبوتر بچه نباید خورد وسیر وپیاز وخردل با هم نشاید خورد واز پس هیچ میوه آب یخ نشاید خورد وانگبین وخربزه

باهم نباید خورد گوشت مرغ و ماهی تازه باهم نشاید خورد سیر و سداب و باقلی و جغرات باهم نشاید خورد وقس علی ہذا

فصل دویم دربیان آبها و منفعت و مضرت آن

بدانکه آب خوردن خداوندان درد مفاصل را زیان دارد اندر آب دریا نشستن خداوندان رعشه و فالج و دملها و استسقا و نقرس بلغمی را سود دارد و اگر آب خوش را نمک و بادافکنند و در پیش آفتاب نهند فایدهٔ آب دریا دهد در چشمهٔ گوگرد نشستن و از آن آب خوردن خداوندان ریش گرده و مثانه را سود دارد و اگر گوگرد فارسی پنج سیر در صره بسته در مقدار سی من آب اندازے و بجوشانی تا یک بهره کم شود و بپالاید فایدهٔ آب دریا دهد آب شور خوردن گر و خارش آرد و نخست اسهال آرد آنگاه طبع را خشک کند آب تلخ پیوسته اسهال آرد آب تیره شده سنگ و ریگ گرده و مثانه آرد آب نیم گرم معده را سست کند و طعام را بر سر معده بدارد آب گرم معده را از رطوبت بشوید قولنجی را سود دارد آب سرد همه تندرستان را سود دارد و معده را بجاے گوارش بود از بهر آنکه معده را فراهم آرد و گرد طعام در آید و بگوارد و دل گرم را بجای هوای خنک بود و بخارها از دماغ باز دارد و خلط را از تباه شدن نگاهدارد آب خوردن بناشتا و از پس گرمابه و اندر گرمابه زیان دارد و اندر شب که بیدار شود هم زیان دارد و لیکن محرور و مخمور را زیان کمتر دارد تشنگی دروغی با آب خوردن دفع نشود بلکه زیادت شود اما بادیان و آب بادیان بنشاند و دفع کند جلاب خام طبع را نرم کند جلاب پخته غذا بیشتر دهد آب ایستاده در میان درختان بتابستان زیان دارد آنجا که آب ایستاده بود چیزهای گرم نشاید خوردن آنجا که آب غلیظ بود سیر باید خوردن آنجا که آب شور بود سرکه با سکنگبین بکار باید داشت آنجا که آب زاک بود چیزی خورد که طبع را نرم کند آنجا که آب تلخ بود چیزی چرب و شیرین باید خورد و تریاق همه آبهای مختلف پیاز ست خاصه که بسرکه پرورده باشند از آنجا که آب اندک بود و گرما سخت باشد اندکی سرکه با آب بیامیزد یا تخم خرفه بکوبد و بخورد تشنگی را بنشاند

فصل سیم دربیان سکنجبین ها و شرابها

بدانکه سکنجبین ساده خداوند صفرا را سود دارد و رطوبت سر که سکنگبین بزوری خداوند رطوبت را بهتر از ساده بود و سده بکشاید و خداوند یرقان را سود دارد و خداوند معدهٔ ضعیف و گرم را شراب انار و شراب لیمو و شراب حماض ترنج سود دارد و شراب هلیله زرد بجای داروی مسهل بود خداوند معدهٔ سرد را شراب غوره سود دارد خداوند دل گرم را شراب صندل و شراب حماض و شراب سیب و شراب عنب الثعلب سود دارد در بیماریهای گرم سکنگبین رمانی نیک بود خداوند سرفه و ذات الجنب را شراب انار ترش با شراب بنفشه نافع بود و اگر در باطن آماسی بود هیچ نافع تر از شراب عنب الثعلب نیست خداوند مزاج گرم و طبع خشک را شراب خرمای هندی و شراب غوره و شراب فواکه این همه سود دارد خداوند درد گرده و درد پشت و قولنج را شراب بورد سود دارد خداوند سوزش بول را شراب انجیر نیک ست کسی را که معده و جگر و رگها از صفرا و بلغم ممتلی باشد شراب بنفشه و کاکنج نیک بود شراب افسنتین کسی را که از بیماری برخیزد سود دارد سکنگبین سفرجلی آنرا که معده ضعیف بود و قی و منش گشتن رنجه دارد نیک ست شراب نقیع و مبیه مرطوب و ملفوج را بجای ماء العسل باشد شراب تربد بجای داروی مسهل بود

خداوند

خداوند مزاج سودائی را شراب لسان الثور نیک بود خداوند درد سپرز را شراب ریوند نیک بود و آب از قدحی که از چوب گز بود نافع بود علت استسقا را نخود در آب بپزند مثلا هفت من آب و یک من نخود بجوشانند تا نخود پخته شود بوقت ضرورت از ان آب بخورد الهی ما را ازین علتها و سایر بیماریهای ظاهر و باطن نگاهدار

فصل چهارم در فرق میان بیماریها و علامت هر بیماری

بدانکه نشان بیماری گرم آنست که هوای سرد و آب سرد بدو رسد خوش آید و نشان بیماری سرد آنست که از آب گرم و هوای گرم راحت بیند و نشان بیماری تری آن بود که گرانی و سستی و خواب بسیار آید و تری آمدن از بینی و لعاب از دندان و نبض نرم بود و نشان خشکی خلاف این بود و باید دانستن که بیماری امتلاء و پر شدن رگها و اندامها بود اما نشان آنکه از امتلاء بود آنست که پیش از ان اتفاق افتاده باشد طعامهای گران و بسیار خوردن و باشد که تن وی گران شده باشد و بکاهلی چسپیده و در روی ماندگی بود و نشان تهی شدن رگها آنست که اسهال بوده باشد یا خون بسیار بیرون کرده بود یا کاری سخت کرده بود یا عرق بسیار کرده بود یا سفری کرده باشد و بیابان خشک بریده باشد و غذای ناموافق یافته یا زنی بود که از وی خون حیض و نفاس بسیار رفته باشد و عادت طبیبان آنست که هر کجا امتلاء بینند گویند ماده است و مادهٔ که گرم بود یا خون بود یا صفری و مادهٔ که سرد بود یا بلغم بود یا سودا و نشان خون آن بود که رنگ چشم بسرخی گراید و رگهای گردن برخیزد و طعم دهان شیرین بود و در جا منتها و رگها که بزند خارش پدید آید و طپش اندامها چون طپش اندام کسی بود که از گرمابه بیرون آید و یا چنانکه گوئی که عرق خواهد کرد و نشان صفری آن بود که دهان تلخ و خشک بود و تشنگی غلبه کند و رگ زود زود جنبد و تب سخت سوزان بود و پیش از تب لرزه بود و بول رنگین بود و بزردی گراید اما نشان بلغم آن بود که رنگ روی بسفیدی گراید و رگ آهسته جنبد و بیمار کاهل بود و بول سفید بود اما نشان سودا آنست که رنگ روی بتاریکی و سیاهی زند و پوست خشک و درشت بود و بول از سرخی بسیاهی زند و باشد که سیاه بود و پیوسته اندر تفکر و اندوه بود و شهوت طعام بسیار بود و مردم بسیار موی سطبر اندام و باشد که سرخ روی یا اشقر بود و مادهٔ سودا از فصول سال در فصل خریف غالب تر بود والله اعلم الهی ما را از سودای سیاهی تباه دنیا نگاهدار

فصل پنجم در امتلا و نشان بیماریها

بدانکه امتلاء دوگانه بود یکی را الامتلاء بحسب الادعیة گویند این چنان بود که مرد کاهل بود و گران جنبد و رنگ روی او نگردیده بود و پیوسته دست و پای میکشد و دراز میکند و دهان باز میکند چنانکه کسی را خواب آید و سر وی گران بود و رگهای وی پر باشد که از بن دندان و بینی خون آید و قوت برجای بود از بهر آنکه مادها بر یکدیگر غلبه ندارد و تباه نگشته بود امتلاء دویم را الامتلاء بحسب القوه گویند و آن چنان بود که طبیعت اخلاط را اندر مصالح تن بکار نمی تواند برد از یکی از دو سبب یکی از ان بود که اخلاط بسیار بود یا طبیعت عاجز بود بسبب سوء المزاج یا بسبب دیگر و نشان این چنان بود که قوت ضعیف بود و آرزوی غذا نباشد و نبض ضعیف بود و بول خام باشد و گنده بود و عرق همچنان هر جا که دست بر نهد یا هر گاه که

بجنبد المی ورنجی یابد چنانکه کسی را اندامهاریش بود واگر بگرمابه درآید یا در آفتاب بگذرد فراشا آیدش نشان بود که در تن وی مادهٔ گرم بود و دردناک امانشان بیماریها که خواهد بود بدانکه درد سر دیم سر صعب و پیوسته نشان فرود آمدن آب بود در چشم جستن رخسار و ابرو و چشم و آب. که بتازی آنرا اختلاج گویند نشان لقوه بود اختلاج همه اندامها نشان تشنج بود خفتن و بیخبر شدن اندامها که بتازی آنرا خدر گویند نشان فالج بود سرخ شدن چشم و رمیدن از آفتاب نشان سرسام و کابوس بود و سر گشتن پیوسته خبر دهد از صرع پیوسته غم و اندیشه و نومیدی و ترس نشان مالیخولیا بود چیزی در پیش چشم آمدن چون پشه یا چون خطی یا چون دودی نشان و مقدمه فرود آمدن آب بود خوی کردن بسیار در خواب نشان امتلا بود ناخوشبوئی وی نشان تباه شدن اخلاط بود و مقدمهٔ تب بود طپیدن دل و بیهوش گشتن بسیار نشان مرگ مفاجات بود کف بول که رنگ بول دارد نشان یرقان بود پشت چشم و روی و پشت پای آماس نشان ابتدای استسقا بود و سوزانیدن بول مقدمهٔ ریش مثانه بود و نل بسیار مقدمه ریش بزرگ بود سرخ شدن روی و تیرگی و تنگی نفس نشان جذام بود هر کس از این بیماریها در خود اثری یابد علاج آن علت باید کرد تا آن علت پیدا نیاید الهی همه را از علتهای ظاهری و باطنی نگاهدار بفضلک و کرمک

فصل ششم در نشانهای نیک و بد که در بیماری و آخر بیماری پدید آید

بدانکه نشان نیک در بیماری که نشان سلامت بود آنست که هرگاه بیمار بآسانی جنبد و رگ وی بقوت میجهد و دم بآسانی میزند و رنگ بر روی و عقل برجای بود و آرزوی طعام باشد و خواب خوش می آید و در بستر چنان جنبد که در تندرستی عادت داشته آن نشان سلامت بود امانشانهائی که از پس بیماری نشان سلامت بود بدانکه عطسه از پس سرسام نشان پاک شدن دماغ بود لرزه اندر روز بحران نشان پاکی رگها بود از ماده بیماری خون آمدن از بینی و قی و اسهال و ادرار بول که اندر روز بحران بود نشان سلامت بود درد چشم با سهال صفرائی به شود اگر تب گرم بود گوش کر شود پس اسهال صفرائی افتد کری به شود اگر در استسقا اسهال بلغمی افتد علت زایل شود اگر اندر تشنج تب آید حرارت تپ آن ماده را بگذارد سردی اندامهای باطن چون معده و جگر و غیر آن حرارت تب را زایل کند امانشانهای بد که بآخر بیماری پدید آید اگر اندر تپ گرم تاسه صعب خیزد و غنودن و درد سر و چشم و تاریکی چشم بد بود و اگر تپ بلغمی گرم نشود بد بود اسهال در آخر آبله بد بود و نشان تباه شدن اخلاط بود بعضی آبله بیرون آمده باشد و بعضی باندرون باز گشته احشا را میگدازد تا هلاک کند چشم دور شدن و بینی باریک و یا سرد و یا کبود یا سیاه شدن و گوش سرد شدن و بهم باز آمدن پوست پیشانی و کشیده شدن نشان فرو مردن حرارت اصلی بود برهم سودن دندان و پیدا شدن دندانها که پوشیده بود و برجستن لب زیرین بد باشد دست پیش آوردن برسان آنکه مگس گیرد و دست بر دیوار مالیدن برسان آنکه کاه از دیوار باز میکند و دست در جامه مالیدن برسان آنکه از جامه چیزی چیند بد بود والله اعلم

فصل هفتم در فواید علم طب و کلام حکما

بدانکه در عشرات جمالی می آرد که حق تعالی سه هزار گونه بیماری آفریده است از برای بندگان هزار را اطبا نام دانند و علاج تو انند و هزار را نام دانند اما علاج نتوانند و هزار دیگر را نی نام دانند و نی علاج پس شکرانه آنکه حق تعالی ترا ازین سه هزار گونه بیماری نگاهداشته آنست که مطیع و فرمان بردار او باشی در حدایق الحقایق می آرد از ذوالنون مصری رح که گفت صحة الجسم قلة الطعام وصحة الروح قلة الاثام یعنی صحت تن در کم خوردن طعام ست وصحت روح در کم کردن گناه در روضهٔ خلد میگوید اهل حکمت گفته اند کسی که در گرسنگی البته طاقت نیارد باید که در دو روز سه نوبت طعام خورد در روز اول بامداد و نماز شام در روز دویم نماز پیشین و هم برین قیاس نگاه میدارد پس از برای حفظ صحت را در دو روز سه بار باید خوردنه در یک روز شش بار چنانکه هم صاحب خلد گفته است **قطعه** در دو روزت سه بار باید خورد ٭ تو بیک روز میخوری شش بار ٭ که تواند علاج تو کردن ٭ حاش لله اگر نشوی بیمار ٭ و نیز صاحب روضه میگوید در وقتی که کلیات قانون بحث میکردم در چهار روز پنج سیر طعام میخوردم لاجرم استحضار آوردم هنوز بر بادست **حکایت** در کتاب عجایب المخلوقات وغرایب الموجودات می آرد که چون مملکت باسکندر بن فیلقوس رسید و در آفاق بگردید و علوم حاصل کرد نامه نبشت بکید ملک هند که بطاعت آید و اگر نه بادی همان رود که با ملوک دیگر کید جواب نبشت که همه عالم بگرفتی و انکار که مملکت من نیز بستدی بدنیای فانی چه فخر میکنی اسکندر جواب فرستاد که تو فخر بچه چیز میکنی جواب فرستاد که من فخر بدانش و دانایان میکنم و تو دانش مرا نتوانی دانستن ولیکن من دو شخص دانا بتو فرستم یکی فیلسوف حکیم و یکی هیروان طبیب چون پیش اسکندر آمدند اسکندر خمره پر روغن گاو کرد و بفیلسوف فرستاد فیلسوف آنرا بگرفت و هزار سوزن دران جا زد و باسکندر باز فرستاد اسکندر آن سوزن ها را آئینه ساخت و بفیلسوف فرستاد فیلسوف آنرا روشن کرد و باز فرستاد پس او را طلب کرد و گفت آن روغن که بتو فرستادم چه بود گفت تو گفتی که از دانش چنان پرم که این خمره از روغن هیچ دانش را دران راه نیست من هزار سوزن را دران جای دادم و چون تو آن سوزنها را آئینه ساختی بدان آن خواستی که دل من سخت و تاریک شده است من آنرا روشن کردم یعنی بموعظت دل ترا روشن گردانم پس فرمود تا طبیب را حاضر آوردند از وی سوال کرد که سر همه بیماریها چیست گفت آنکه مرد چیزی خورد که نسازدش گفت سر همه داروها چیست گفت آنکه مرد چیزی خورد که بسازدش اما ای ملک من از برای تو معجونی سازم که چون تو آنرا بخوری هر چه ترا زیان دارد طبع تو آنرا قبول نکند اسکندر گفت این دعوی بس عظیم ست پس آن معجون را بساخت اسکندر بخورد هر آرزو که در و مضرت بود از دل او برفت روزی اسکندر در مستراح شد صورتی دید از ان بترسید گفت تو کیستی گفت آنم آمده ام که در تن تو روم در حسبت و در تن اسکندر شد از مستراح بیرون آمد طبیب او را گفت چرا زرد شده گفت ندانم روزی دیگر طبیب گفت ای ملک من آمده ام که علت ترا مداوات کنم چرا از من پنهان داری اسکندر گفت چون من درد دارم چرا دوا نکنی داروی بساخت و پیش اسکندر آورد اسکندر برخاست و در مستراح شد همان صورت دید گفت ای اسکندر از تو بخواهم رفت که این طبیب داروی ساخته است که اگر تو آنرا بخوری من بسوزم اسکندر بیرون آمد و هیچ نگفت طبیب در وی نگاه کرد قدح را بریخت گفت چرا ریختی گفت در مستراح شدی علت با تو بود و چون بیرون آمدی علت رفته بود اسکندر عجب ماند از دانش وی و حکما را حرمت زیادت داشتی و گفتی این حکیم را نزد من چندان قدر ست که همه گنجهای عالم را نیست **مثنوی** ز دانش بود مرد را افتخار ٭ نباشد چو بیدانشی هیچ عار ٭

خدا گفت بید النشان را مثل ✤ بقرآن کالانعام بل هم اضل حکایت نقل ست که چون همه ملک دنیا اسکندر را مسخر گشت ناگاه وقت مرگ وی در آمد وصیت کرد که چون بمیرم و مرا در تابوت نهید یک دست و یک پای من از انجا بیرون کنید شعر
دست و پای من از و بیرون کنید ✤ نوحه بر من هر زمان افزون کنید ✤ وگرد شهرش بگردانید تا عالمیان به بینند که اگرچه اسکندر از قاف تا قاف عالم گرفت اما دست تهی و پای برهنه بگور میبرد و از ان همه مملکت و خزانه هیچ با خودنمی برد تا خلایق عبرت گیرند
ای برادر زینت دانیه و لذت فانیه دنیا مغرور مشو قوله تعالی فلا تغرنکم الحیوة الدنیا ولا یغرنکم بالله الغرور گرفتم که همه عالم گرفتی آخر چیست پنبه غفلت از گوش خود بردار بر جمع دنیا حریص مدار که اهم مهمات تو کار دین ست و مرگ در گذرگاه تو در کمین ست بجلال ذوالجلال که اگر مال صد چون قارون آخر بزمین فرو خواهی رفت تا چشم بگشائی خود را در گور خواهی دید رباعی

تو نیز همین بری اگر صد چو منے	گفتا که سه گز زمین و ده گز کرباس	گفتم که چه برده ز دنیای دنی	رفتم بسر تربت محمود غنے

شعر حال دنیا را بپرسیدم من از فرزانهٔ ✤ گفت یا خوابی بود یا بادیا افسانهٔ ✤ گفتم اندر راحت او دل به بندد هیچکس ✤ ✤
گفت یا مستی بود یا گول یا دیوانهٔ ✤ الٰهی دلهای ما را از ظلمت دوستی دنیا نگاهدار و بنور هدایت خود منور و آراسته دار

باب هفتم در اصول علم فرایض و ترکات و فروع وی و درین باب یازده فصل ست

فصل اول در شرف و فضیلت این علم

بدانکه علم فرایض علم شریف و بزرگ ست و رسول علیه السلام او را نصف العلم فرموده است که تعلموا الفرایض و علموها الناس فانها نصف العلم شعر فرایض نیمهٔ از علم دین ست ✤ حدیث مصطفی برهان این ست ✤ در شرح بهشتی و سایر شروح فرایض میگویند معنی حدیث آنست و الله اعلم که آدمی را دو حال ست یکی حال حیات و یکے حال ممات و سایر علوم مردم در حال حیات با و محتاج اند و علم فرایض متعلق و مخصوص بحال ممات ست پس باین اعتبار وی یک نیمهٔ علم باشد یا خود اگر مسایل فرایض را بنسبت هر فرد از افراد مردمان تقدیر کنند برابر آید با کل علوم پس یک نیمهٔ علم وی باشد یا خود ثواب دانستن این علم برابر آید با ثواب دانستن باقی علوم یکے از فضلا هشت قول در معنے این حدیث در یک بیت جمع کرده است در هشت
حرف شعر قول رسول الباری المصور ✤ علم الفروض نصف العلم فاصبر ✤ ما اول تاویله تامل ✤ فے حسعش و تغوث ففکر ✤ ح باعتبار الحال س باعتبار السبب ع باعتبار العلم ش باعتبار المشقة ت باعتبار التقدیر غ باعتبار الرغبة و باعتبار توسع الکلام ث باعتبار الثواب در کتاب دستور الفرایض می آرد قال النبی علیه السلام من
تعلم مسئلة واحدة من الفقه قلده الله تعالی یوم القیمة بالف قلادة من نور و من تعلم مسئلة واحدة من الفرایض فله عشر امثالها من الاجر یعنے هر کس یک مسئله از فقه بیاموزد حق تعالی در روز قیامت بفرماید تا هزار قلادهٔ از نور در گردن وی کنند و هر که یک مسئله از فرایض بیاموزد مر او را ده امثال آن مزد و ثواب بود و در حدیث دیگر فرمود تعلموا الفرایض و علموها الناس فانها اول علم ینسی و یروی اول علم ینتزع عن امتی یعنی بیاموزید علم

فرایض را بمردمان بیاموزانید بدرستیکه آن اول علمی است که فراموش کرده شود و بروایت دیگر آنست که آن اول علمی است
که از است من کشیده و از میان ایشان برداشته شود چون چنین ست پس واجب بود بر مسلمانان آموختن این علم و دیگر
آنرا تعلیم کردن تا بثواب موعود برسند و از فضیلت و شرف این علم ست که رسول علیه السلام فرمود ان الله تعالی لم یکل
قسمت المواریث الی ملك مقرب ولا الی نبی مرسل تولی قسمته بنفسه فوق سبعة ارقعة یعنی بدرستیکه
قسمت مواریث را بهیچ ملک مقرب و بهیچ پیغامبر مرسل بازنگذاشت بلکه قسمت مواریث را بذات خود گرفت خاصه و
سلف رحمهم الله نبشته اند العالم الذی لیس عنده علم الفرایض کالجسد الذی لا راس له یعنی عالمی که او را علم
فرایض نبود همچون تن ست که او را سر نبود پس از طلبه چنان سزد که در تحصیل این علم کوشند که این فن جلیل ست حق تعالی از توفیق رفیق گرداناد

فصل دویم در حقوقی که تعلق میگیرد بترکه میت

و بیان آنکه در میراث دادن ابتدا بکدام وارث باید کرد و ذکر آنکه مانع از ارث چند چیز ست در فرایض سراجی و دستور الفرایض
غیر آن از کتب فرایض میگوید چهار حق بترکه میت تعلق میگیرد بقول علمای ما رحمهم الله اول ابتدا بتکفین و تجهیز وی کنند از
غیر تبذیر و تقتیر دویم قضای دیون وی کنند از جمیع آنچه باقی ماند از مال وی سیم تنفیذ وصایای وی کنند از ثلث ما بقی بعد
الدین والکفن چهارم قسمت ترکه وی کنند میان ورثه وی از آنچه باقی ماند بکتاب و سنت و اجماع امت پس ابتدا باصحاب
فرایض کنند و اصحاب فرایض آنها اند که ایشان را سهام مقدر ست در کتاب خداوند تعالی بعد از ان بعصبات نسبی
پس بعصبات سببی یعنی مولای عتاقه پس بعصبه مولای عتاقه پس رد کنند بذوی الفروض نسبیه بقدر حقوق ایشان و اگر
از اصحاب فرایض و عصبات کسی نباشد بذوی الارحام باید داد و اگر ذوی الارحام نباشد بمولا الموالات و اگر نباشد بمقرله
بالنسب علی الغیر بحیثیتی که ثابت نشود نسب وی باقرار او از ان غیر امابشرط آنکه مقر بر اقرار خود میرد و رجوع نکرده
باشد و اگر او نباشد بموصی له بجمیع مال باید داد یعنی بکسی که میت وصیت کرده باشد که بعد از وفات وی جمیع مال وی را بدو دهند
و اگر موصی له نیز نباشد آن هنگام ترکه میت را در بیت المال باید نهاد اما مانع از ارث چهار چیز ست اول رق چه وافر بود
آن رق و چه ناقص دویم قتلی که تعلق گیرد باو وجوب قصاص یا کفاره سیم اختلاف دینین یعنی مومن از کافر و کافر از
مومن میراث نگیرد چهارم اختلاف دارین حقیقة او حکما چون حربی و ذمی و یا چون مستامن و ذمی یا دو حربی از دو دار مختلف
و اختلاف دار بسبب منعه است یعنی لشکر و بادشاه از برای انقطاع عصمت در میان ایشان و این نزدیک امام اعظم ست
خلاف مر شافعی را رحمه الله همچو ترک با هند یا روم با هند یا ترک با روم که ترک میراث نبرد از هند اگر بمیرد مورث هندی وے
در هند نزد ابوحنیفه رح و نزد امام شافعی رح میراث گیرد از وی اما اگر هر دو از یک دار باشند یکے از دیگر میراث برد باجماع والله اعلم

فصل سیم در بیان آنکه میراث از چند گونه رسد

و از مردان چند تن اند که ایشان را میراث رسد و از زنان چند بدانکه میراث که رسد از سه گونه رسد از خویشاوندی از نن

بشوهروی وازشوهر بزن وازولا چنانکه بنده آزادکرد میراث وی بمولای وی رسد تمام بشرط آنکه ازوی وارث آزاد نمانده باشد واگر وارث آزاد مانده باشد دروی دو حکم ست یکی آنکه آنچه ازصاحب فرض باقی ماند بوی رسد چون عصبه نسبی نبود دویم آنکه چون عصبه نسبی باشد اورا چیزی نرسد اما ازمردان پانزده تن اند که میراث گیرند پسر وپسر پسر وان سفل وپدر وپدر پدر روان علا وبرادر مادر پدر ی وبرادر پدری وبرادر مادری وبرادر زاده از مادر وپدر وبرادر زاده ازپدر وبرادر پدر ازمادر وپدر وبرادر پدر ازپدر وپسر برادر پدر ازمادر وپدر وپسر برادر ازپدر وشوهر ومولای شوهر ومولای نعمت ازسبب اند ودیگران ازنسب شوهر وبرادر از مادر تنها همه مال برنتوانند گرفت وازین دیگران هریک که باشد تنها همه مال برتواند گرفت پدر وپسر وشوهر هیچکس ازمیراث نیفتد اما اززنان ده تن اندکه میراث گیرند دختر ودختر پسر وان سفلت مادر ومادر ومادر مادر پدر وان علت وخواهر ازمادر وپدر وخواهر ازپدر وخواهر از مادر و زن ومولات نعمت ازسبب اند واین دیگران ازنسب اند مولات نعمت که تنها باشد همه مال برگیرد وآن دیگران نتوانند بجز

سهام خود مادر ودختر وزن هیچکس ازمیراث نیفتد

فصل چهارم درمعرفت فروض ومستحقان وی

بدانکه شش فرض ست که خداوند در قرآن پدید کرده است نیمه وچهار یک وهشت یک ودو سه یک وسه یک وشش یک اما نصف فرض پنج کس ست فرض دختر وفرض دختر پسر نزدیک عدم دختر وفرض یک خواهر مادر پدری وفرض یک خواهر پدری نزدیک عدم خواهر مادر پدری وفرض شوهر چون مرده را فرزند نبود وفرزند پسر نیز نباشد اما ربع فرض دو تن ست شوهر که آن زن مرده را فرزند باشد یا فرزند پسر وفرض زن که شوهر بمیرد وازوی نه فرزند ماند ونه فرزند پسر اما ثمن فرض زن ست خاصه چون مرده را فرزند بود یا فرزند پسر اگر زن یکی باشد واگر چهار بهمان هشت یک را میان ایشان قسمت باید کرد اما ثلثان فرض چهار تن ست دو دختر وچندانکه باشند ودو دختر پسر وچندانکه باشند چون میت را دختر نباشد وفرض دو خواهر از مادر و پدر وچندانکه باشند وفرض دو خواهر از پدر وچندانکه باشند چون خواهران مادر پدری نباشند اما ثلث فرض دو تن ست فرض مادر چون مرده را فرزند نبود وفرزند پسر نیز نبود ودو خواهر وبرادر ازهیچ شوی نباشد وفرض دو برادر وخواهر از مادر واز ان بیشتر و اولاد ام ذکر وانثی میراث یکسان برند اما سدس فرض هفت تن اند فرض مادر وپدر چون مرده را فرزند باشد یا فرزند پسر وفرض دختران پسر ست چون مرده را یک پسر بود وفرض جد وجده است چون مرده را فرزند باشد یا فرزند پسر وفرض خواهران

پدر یست با یک خواهر مادر پدری وفرض یک خواهر با یک برادر مادر روی والله تعالی اعلم

فصل پنجم دربیان آنکه پدر ومادر را ازچند گونه میراث رسد وکدام وارث دیگر ازمیراث نیفتد

بدانکه پدر را ازسه گونه میراث رسد یک جای عصبه است همه مال بگیرد چون مرده را فرزند وفرزند پسر نباشد ویک جای دو سهم ست وهم عصبه یعنی یک شش یک گیرد وباقی چون میت را دختر بود یا دختر پسر پدر شش یک بفرضیت گیرد ودو دختر نیمه وباقی که ماند پدر بعصبیت بردارد اما مادر نیز ازسه گونه میراث گیرد یک جای سه یک مال برگیرد آنجاکه مرده را نه فرزند باشد

ونه فرزند پسر ونه دو تن از خواهر و برادر و یک جای شش گیرد چون مرده را فرزند بود یا فرزند پسر یا دو برادر و خواهر و یک جا سیک باقی گیرد آنجا که مرده را زن ماند و مادر و پدر زن چهار یک برگیرد و مادر سیک باقی برگیرد و آنچه ماند پدر برگیرد و اگر زن بمیرد و شوهر ماند و پدر و مادر شوهر نیمه برگیرد و مادر سیک باقی آنچه بماند پدر برگیرد و بدانکه خواهر و برادر از مادر بچهار کس از میراث بیفتند بفرزند مرده و بفرزند پسر مرده و بپدر و پدر پدر مرده خواهر و برادر پدری نیز بچهار کس از میراث بیفتند به پسر و پسر پسر و بپدر و برادران مادر پدرے خواهر و برادر پدری بسه کس از میراث بیفتند به پسر و پسر پسر و بپدر چون دو دختر آمد دختران پسر بیفتند و چون دو خواهر از مادر و پدر آمد خواهران پدری بیفتند چون برادر از مادر و پدر آمد همه برادران و خواهران پدری بیفتند چون پدر آمد پدر پدر و همه برادر و خواهر بیفتند چون مادر آمد مادر مادر و مادر پدر چندانکه باشند بیفتند چون از اصحاب فرایض یا از عصبه یکی آمد ذوی الارحام همه بیفتند والله اعلم

فصل ششم در بیان عصبات

بدانکه عصبه دو نوع می باشد یکی عصبه نسبی و یکی عصبه سببی چون مولای عتاقه و عصبه نسبی بر سه گونه است عصبه بنفس خویش و عصبه بسبب دیگری و عصبه با دیگری اما آنکه بنفس خویش عصبه باشد چون پسر و پسر پسر و ان سفل و پدر و پدر پدر و ان علا و برادر مادر پدری و برادر پدری و پسر برادر مادر پدری و عم مادر پدری و عم پدری و پسر عم مادر پدری و پسر عم پدری و پسر پسر عم مادر پدری و پسر پسر عم پدری اما آنکه بسبب دیگری عصبه شود چون دختر و دختر پسر و خواهران مادر پدری و خواهران پدری که بسبب برادران خود عصبه شوند اما آنکه با دیگری عصبه شود چون خواهران مادر پدری و خواهران پدری که با دختران و دختران پسر عصبه شوند کما قال النبی علیه السلام واجعلوا الاخوات مع البنات عصبة چون عصبه نزدیک تر آمد دور تر بیفتند همه عصبات میراث برگیرند و خواهران خود را قسمت ندهند مگر پسر و پسر پسر و برادر از مادر و پدر و برادر از پدر که این چهار کس خواهران را عصبه کنند دو نیز نر را و یکی ماده را و اگر مرده را در نسب عصبه نباشد بمولائی نعمت رسد از مردان

فصل هفتم در دانستن اصلهای فرایض

بدانکه جمله اصلهای فرایض بر هفت نوع ست که مسئلها از وی درست گردد چهار از وی عول ندارد و سه از وی عول دارد اما آنکه از وی عول ندارد نیمه است و آنکه بماند یا نیمه نیمه است مسئله دختر و پسر پسر نیمه دختر را و باقی پسر پسر را فریضه از دو است سهمی از دختر و سهمی از پسر پسر مسئله شوهری و خواهری از مادر و پدر نیمه از شوهر و نیمه از خواهر از مادر و پدر فریضه دویم سیک ست و آنکه بماند یا سیک ست و دو سیک فریضه از سه باشد مسئله مادر و برادری از مادر و پدر سیک مادر و باقی برادر مسئله دو خواهر از مادر و پدر و دو خواهر از مادر دو سیک خواهران مادر پدری و سیک خواهران مادری فریضه از سه است دو سهم خواهران مادر پدری را و سهمی خواهران مادری را و سهمی با دو تن منقسم نیست دو بسه ضرب کنیم شش باشد چهار بخواهران مادر پدری و دو بخواهران مادری دهیم و برین قیاس فریضه سیم از چهار یک ست و آن بماند چهار یک و نیمه فریضه وی از چهار است مسئله شوهر و پسر چهار یک شوهر و باقی پسر مسئله زن و خواهری از مادر و پدر چهار یکی زن را و نیمه خواهر را و سهمی عصبه را

واگر عصبه نبود بخواهر دهند مسئله شوهر و دختر چهار یک شوهر و نیمه دختر باقی سهمی عصبه را از هشت یک ست وآنکه باند با هشت یک و نیمه باقی این فریضه از هشت ست مسئله زن و پسر هشت یک زن را و نیمه دختر را و باقی سه سهم عصبه را اما آنکه عول دارد فریضه از شش ست بعول هفت شود و به هشت شود و بنه شود و بده شود و ازین بیشتر نشود مسئله مادر و دو پسر و دختری شش یک مادر و باقی پسران با دختر فریضه از شش ست سهمی مادر و چهار سهم پسران و سهمی دختر مسئله شوهر و دو خواهر از مادر و پدر نیمه از شوهر و دو سه یک از خواهران از مادر و پدر فریضه از شش ست بعول هفت شود سه سهم شوهر را و چهار سهم خواهران را مسئله شوهر و دو خواهر از مادر و پدر و مادر نیمه شوهر را و دو سه یک خواهران را شش یک مادر را فریضه از شش ست بعول هشت شود سه سهم شوهر و شش یک مادر و دو سه یک خواهران را هر یک را دو سهم مسئله دو خواهر از مادر و پدر و دو خواهر از مادر و شوهر و مادر دو سه یک خواهران از پدر و مادر و سه یک خواهران از مادر و نیمه شوهر و شش یک مادر را فریضه از شش ست و بعول ده شود چهار سهم خواهران از مادر و پدر و دو سهم خواهران از مادر و سه سهم شوهر را و سهمی مادر و باقی برین قیاس ست فریضه پنجم از دوازده است و بعول سیزده شود و پانزده شود و هفده شود و ازین بیشتر نشود مسئله دو دختر و شوهر و پسر پسر دو سه یک دختران را و چهار یک شوهر را و باقی پسر پسر را فریضه از دوازده است هشت سهم دختران را هر یکی را چهار و سه سهم شوهر را و سهمی پسر پسر را مسئله دو دختر و شوهر و مادر دو سه یک دختران را و چهار یک شوهر را و شش یک مادر را فریضه از دوازده است و بعول سیزده شود هشت سهم دختران را و سه سهم شوهر را و دو سهم مادر را مسئله چهار دختر و شوهر و مادر و پدر دو سه یک دختران را و چهار یک شوهر را و شش یک مادر را و شش یک پدر را فریضه از دوازده است بعول پانزده شود هشت سهم دختران را و سه سهم شوهر را و دو سهم مادر را و دو سهم پدر را مسئله دو خواهر از مادر و پدر و دو خواهر از مادر و زن و مادر دو سه یک خواهران را از مادر و پدر و سه یک خواهران را از مادر و چهار یک زن را و شش یک مادر را فریضه از دوازده است بعول هفده شود هشت سهم خواهران مادر و پدری را و چهار سهم خواهران مادری را و سه سهم زن را و دو سهم مادر را فریضه ششم از بست و چهار ست بعول بست و هفت شود و ازین بیشتر نشود مسئله دو دختر و مادر و زن دو سه یک دختران را و شش یک زن را فریضه از بست و چهار ست شانزده سهم دختران را و چهار سهم مادر را و سه سهم زن را و عصبه را مسئله دو دختر و مادر و پدر و زن دو سه یک دختران را و شش یک مادر را و شش یک پدر را و هشت یک زن را مسئله از بست و چهار ست بعول بست و هفت شود شانزده سهم دختران را و چهار سهم مادر را و چهار سهم پدر را و سه سهم زن را و برین قیاس و بدانکه آن فریضه که از شش ست هشت یک و چهار یک در وی نیست دیگر همه در انجاست و آن مسئله که از دوازده است هشت یک در وی نیست دیگر همه در وی است و آنکه از بست و چهار همه در وی است والله اعلم

فصل هشتم در درست کردن مسئلهای فرایض

بدانکه هر وقت مسئله از فرایض بیفتد در وی سه نظر باید کرد پس جواب باید گفت اول نظر بر وارثان کند که چند اند و دیگر نظر بسقوط که از میراث که خواهد افتاد آن کس که بیفتد از شمار بگذارد و دیگر نظر شش فرض کنند تا هر یکی را از وارثان چند

خواہد رسید پس فریضہ شان درست کند و بدہد اگر راست آید ضرب نباید کرد و اگر راست نیاید و سہم بر وارثان منقسم بود و موافقتش نباشد عدد رؤس آنہا کہ بر ایشان منقسم نیست برگیرد اگر بعضی نرانند و بعضی مادہ نر را دو سہم دہد و مادہ را یک سہم و در اصل فریضہ زند و اگر مسئلہ عول باشد در عولش زند چندانکہ جمع بر وارثان قسمت کند درست آید **مسئلہ** سہ دختر و مادر و پدر ثلثان دختران و سدس مادر و سدس پدر فریضہ از شش ست سہمی مادر و سہمی پدر و چہار سہم دختران را و چہار بر سہ منقسم نیست و موافقتش نیست عدد رؤس دختران سہ است در اصل مسئلہ زند ہژدہ شود سہ سہم مادر و سہ سہم پدر و دوازدہ سہم دختران ہر یکے را چہار سہم **مسئلہ** پنج خواہر از مادر و پدر و شوہر نیمہ شوہر را و دو سہ یک خواہران را فریضہ از شش ست بعول ہفت شود سہ سہم شوہر را و چہار سہم خواہران را بر پنج منقسم نیست و موافقتش نیست پنج در ہفت زدیم سی و پنج باشد سہ سہم شوہر در پنج ضرب کردیم پانزدہ شد و چہار خواہران بہ پنج ضرب کردیم بست شد و ہر یک را چہار اما اگر وارثان از دو جنس باشد ہر یکے را آن سہم کہ رسد بر ایشان منقسم نباشد و موافقت نیز نباشد ولیکن عدد سر ہر دو طایفہ بیک اندازہ است یک عدد کفایت ست کہ در اصل فریضہ زنند **مسئلہ** سہ خواہر از مادر و پدر و سہ خواہر از مادر و مادر دو سیک خواہران از مادر و پدر و سیک خواہران از مادر و شش یک مادر فریضہ از شش ست بعول ہفت شود چہار سہم خواہران از مادر و پدر بر سہ منقسم نیست و موافقت نیست یک سہ کفایت ست کہ در عول مسئلہ ضرب کنیم سہ بہفت زنیم بست و یک باشد دوازدہ سہم خواہران را از مادر و پدر و شش سہم خواہران را از مادر و سہ سہم مادر را اگر وارثان دو جنس باشند و سہمشان بر ایشان راست نباشد و موافقت نباشد لیکن یک عدد ازان دیگر جزو نباشد چنانکہ دو از چہار و سہ از شش و سہ از نہ و چہار از دوازدہ **مسئلہ** سہ دختر و شش جدہ و برادری از مادر و دو سہ یک دختران را و شش یک جدا نرا باقی برادر را فریضہ از شش ست چہار سہم دختران بر سہ منقسم نیست و موافقت نیست ولیکن عدد دختران جزو یست از شش کہ عدد جدا نست آنکہ بزرگ ترست کفایت ست شش را در شش ضرب کنیم جملہ سی و شش باشد بست و چہار سہم دختران ہر یکے را ہشت و شش سہم جدات ہر یکی را سہمی و شش سہم برادر را واللہ اعلم

فصل نہم در موافقت

بدانکہ موافقت از دو گونہ است موافقت سہم ست با عدد و موافقت عدد ست با عدد تا مادام کہ موافقت سہم با عدد تواند گرفت موافقت عدد با عدد نشاید گرفتن و چون موافقت خواہد گرفتن باید کہ چندانکہ عدد خوردترست ازان عدد بزرگ تر بیفگند پس چندانکہ ازان عدد بزرگ تر ماند ہمچندان از عدد خوردتر بیفگند ہمچنین می افگند تا آنکہ ہر دو عدد بیک منزل باز آید پس اگر ہر دو عدد بیکے باز آید میان شان ہیچ موافقت نبود و اگر ہر یکے بدو باز آید موافقت باشد میان شان بنصف و اگر ہر دو عدد بیفنا شود موافقت شان باشد بسیکے بسیکی از عدد باید گرفت و در فریضہ زد و اگر ہر یکی بچہار فنا شود موافقت ست بچہار یکی چہار یک از عدد باید گرفت و در اصل فریضہ زد و اگر بہ پنج فنا شود موافقت شان باشد بہ پنج یک پنج یک از عدد بر باید گرفتن و در اصل فریضہ زد **مسئلہ** چہار دختر و پسر پسر دو سیک دختران و باقی پسر پسر

فریضه از سه است سهمی پسر پسر دو سهم دختران بر چهار منقسم نیست لکن موافقت باید جستن دو از چهار شوی دو باند موافقت ست
بنیمه که بدو فنا شود نیمهٔ چهار برگیریم و باصل فریضه بزنیم دو بسه شش باشد چهار سهم دختران و دو پسر مسئله مادر و پنج پسر و پنج
دختر شش یک مادر و باقی فرزندان به نر و ماده فریضه از شش ست سهمی مادر پنج سهم باند بر پانزده منقسم نیست لیکن موافقت
هست میان پنج و پانزده به پنج یک پانزده برگیرد سه و شش بزند هژده باشد سهمی مادر بسه پانزده باند ده سهم پسران
هر یکی را دو سهم و پنج سهم دختران هر یکی را سهمی واگر مسئله چنان باشد که بعضی از وارثان را موافقت باشد با سهام و بعضی را نباشد
موافقت ایشان بر باید گرفتن و بعد آن دیگران بزند چندانکه حمله شود باصل فریضه باید زدن ؛

فصل دهم در مسائل جده

بدانکه جده باجماع نیفتد و حکم جد حکم پدرست در میراث مگر در چهار مسئله که پدر با خواهر و برادر قسمت نکند و جد قسمت کند چنانکه
شوهر باشد و پدر و مادر شوهر نیمه برگیرد و مادر سیک از باقی برگیرد باقی پدر گیرد دو سیک واگر بجای پدر جد باشد جد یکی گیرد و مادر
دو سیک باقی گیرد مسئله زن باشد و مادر و پدر چهار یکی زن بگیرد و مادر سیک باقی گیرد و باقی دو سیک پدر گیرد و اگر بجای
پدر جد باشد مادر دو سیک باقی گیرد و جد سیک باقی گیرد هرجا که پدر باشد و مادر پدر مادر پدر با پدر میراث نگیرد همه مال پدر
برگیرد و اگر جد باشد و مادر پدر مادر پدر شش یک برگیرد و باقی جد برگیرد و جد را با خواهر و برادر دوگونه حکم ست یکی آنکه جد باشد
و خواهر و برادر و یکی آنکه جد باشد و خواهر برادر و دو سهمی با ایشان چنانکه زن و شوهر آنجا که جد باشد و خواهر و براد ر از دو حال
بنگریم آنکه بهتر باشد بجد دهیم اگر سیک مال بهتر باشد سیک همه مال بوی دهیم واگر قسمت بهتر بود قسمت دهیم و جد را برادر
حساب کنیم و آنجا که جد و خواهر و برادر و دو سهمی بود نخست سهم با دو سهم بوی دهیم و آنکه باند بنگریم از سه حال آنکه بهتر بود بجد
دهیم اگر قسمت بهتر بود بوی دهیم واگر سیک باقی بهتر بود سیک باقی بوی دهیم واگر شش یک همه مال بهتر باشد آن بوی دهیم
مسئله جد و برادر اگر قسمت کنیم از دو سهم سهمی جد را باشد واگر از سیک مالش دهیم از سه یکی باشد پس قسمت بهتر باشد فریضه
از دو است سهمی جد را و سهمی برادر را مسئله جد و برادری و خواهری اگر قسمت کنیم دو برادر ست و خواهری فریضه از پنج است
دو سهم جد را و دو سهم برادر را و یک سهم خواهر را واگر جد را سیک مال دهیم از شش دو باشد پس قسمت بهتر بود از پنج دو مسئله
جد و برادر و دو خواهر اگر قسمت کنیم جد را از شش دو رسد واگر سیک دهیم از شش دو رسد پس مسئله از شش بدهیم دو سهم جد را
و دو برادر را و دو خواهر را مسئله جد و خواهری و دو برادر اگر قسمت کنیم جد را از هفت سهم دو سهم رسد که چنانست که سه برادر
و خواهری واگر سیک مالش دهیم از شش دو باشد پس سیک مال بهتر باشد و فریضه از سه نهیم یکی بجد دهیم دو باند بر پنج منقسم
نیست و موافقت نیست پنج باصل مسئله باید زدن پنج بسه پانزده باشد از پانزده پنج جد راست که ثلث ست ده بماند
هشت دو برادر را و دو خواهر را مسئله شوهر و جد و برادر نیمه شوهر را و باقی آنکه بهتر ست جد را فریضه از دو باشد سهمی شوهر
را باشد و سهمی باند اگر قسمت کنیم نیم سهم جد را باشد واگر سیک باوی دهیم سیک این سهم باقی باشد دانستیم که جد را قسمت
بهتر ست فریضه از چهار نهیم دو سهم بشوهر دهیم نیمه دو سهم باشد سهمی جد را و سهمی برادر را مسئله زنی و دو برادر و جد زن را

چهار یک رسد فریضه از چهار ست سهمی زن را سه سهم بماند اگر قسمت کنیم جد را سهمی رسد واگر سیک باقی دهیم هم سهمی رسد فریضه وی
از چهار ست سهمی زن را و سهمی جد را که سیک باقی است و دو سهم دو برادر را مسئله دو دختر و دو برادر و جد ثلثان دختران را فریضه
از سه باشد دو سهم دختران را سهمی بماند اگر قسمت کنیم جد را ازین سهم باقی دو دانگ بوی رسد واگر سیک باقی دهیم هم دو دانگ ست
واگر شش یک مالش دهیم نیم سهم باشد دانستیم که شش یک مالش بهتر باشد فریضه از شش بنهیم دو سیک دختران چهار هر یکی
را دو سهمی بجد دهیم سهمی بماند بر دو برادر منقسم نیست دو بشش بباید زدن دوازده باشد هشت سهم دختران و دو سهم جد و دو سهم
برادران مسئله اگر جد باشد و خواهر از پدر و مادر و برادر و خواهری از پدر هر کجا که جد را قسمت بهتر آید ایشان که از پدر اند
بقسمت اندر بگیریم تا جد را قسمت بد بهیم پس اگر چیزی نماند بدیشان دهیم که از مادر و پدر اند مسئله جد و خواهری از مادر و پدر و
خواهری از پدر جد را قسمت بهتر ست فریضه از چهار ست دو سهم جد را و سهمی خواهر از مادر و پدر و سهمی خواهر از پدر پس آن سهم
که خواهر پدری دارد خواهر مادر پدری از وی بستاند و گوید من خواهر مادر پدری ام و مرا نیمه همه مال رسد اما ترا در قسمت در آوردند
تا جد را از قسمت چیزی کم رسد اکنون که جد از میان بدر شد آن سهم تو مرا باشد که مرا از چهار دو میرسد مسئله ام الفروج دو خواهر
مادر و پدر و دو خواهر از مادر و شوهر و مادر دو سیک خواهران از مادر و پدر و سیک خواهران از مادر و نیمه شوهر و شش یک مادر
فریضه از شش ست بعول ده شود چهار سهم خواهران از مادر و پدر و دو سهم خواهران از مادر و سه سهم شوهر و سهمی مادر مسئله
هشت خواهری مادری و پدری و چهار خواهر مادری و سه زن و دو جد این مسئله از دوازده است بعول هفده شود و اینها هفده زن میراث
گیرنده اند هر یکی را سهمی باشد ثلثان که هشت سهم ست ازان هشت خواهر و چهار که ثلث ست چهار خواهر مادری را و ربع که سه
سهم ست سه زن را و سدس که دو سهم ست دو جد را والله اعلم آنچه اهم مهمات اصول فرایض بود درین فصول جمع کرده شد آنکه برین
زاید خواهد بود از کتب فرایض باید جستن که آنجا روشن ست و مبین والله الهادی الی سواء السبیل

فصل یازدهم در مسایل منفرقه از فروع و فرایض مشکله

مسئله مردی وفات یافت و چهار زن گذاشت بنکاح صحیح یکی را میراث و کابین هر دو میرسد و یکی را میراث میرسد
ولیکن مهر نمی رسد و سیم را مهر میرسد و میراث نمی رسد و چهارم را نی مهر میرسد و نی میراث چگونه بود جواب خواجه غلامی دارد
دو کنیزک خود بزنی بغلام خود داد پس غلام را آزاد کرد و غلام دو زن دیگر بخواست یکی ذمیه و یکی مسلمه بعد ازان مولا یکی ازان
کنیزک را آزاد کرد بعد ازان آن غلام که آزاد شده بود و شوهر این چهار زن بود بمرد زن مسلمان را هم میراث میرسد و هم مهر و زن ذمیه
را مهر میرسد ولیکن میراث نمی رسد و زن معتقه را میراث رسد و مهر نی و زن بنده را نی میراث رسد و نی کابین که او مملوک است
مسئله در دستور الفرایض میگوید زنی وفات کرد نیمهٔ مال وی پدر بر داشت و نیمهٔ پسر این مسئله چگونه بود جواب گوییم مردی
دختر عم خویش را بزنی گیرد و پدر آن مرد که عم زن متوفاست زنده بود نیمهٔ مال پسر عم بردارد که شوهر وی است و نیمهٔ دیگر عم بردارد که
پدر وی ست مسئله قومی میراث قسمت میکردند زنی بیامد و گفت قسمت بکنید که من حامله ام اگر پسر زایم با شما میراث گیرد و اگر دختر آرم
میراث نگیرد چگونه بود جواب مردی از دنیا رفته باشد و دو دختر گذاشته و یک عم و زن برادر که حامله باشد اگر این حامله پسر زاید

آن پسر برادر زاده مرده باشد عصبه شود و باقی میراث اورا بود و عم محروم شود که از ذوی الارحام باشد **مسئله** اگر زن حامله گوید اگر دختر زایم با شما میراث برد و اگر پسر زایم میراث نبرد این چگونه بود **جواب** گویم زنی از دنیا رفته باشد و شوهر گذاشته و مادر و دو خواهر مادری و زن پدر که از پدر وی حامله باشد اگر آن زن پسر زاید میراث نبرد زیراکه عصبه باشد و اگر از اصحاب فرایض چیزی نمی ماند که عصبه برگیرد اما اگر آن حامله دختر زاید خواهر پدری مرده باشد و او را نیمه مال باشد **مسئله** از جهت وی عول شود از شش نه بهنه تیر از شش شوهر را سه تیر باید داد و مادر را یک تیر و دو خواهر مادری را دو تیر و خواهر پدری را سه تیر پس معلوم شد که اگر این حامله دختر است میراث می برد و اگر پسر است نمی برد **مسئله** در فتاوای صدر الشهید میگوید مردی وفات یافت وازوی وارث سه پسر ماند و پانزده خنب گذاشت پنج پر سرکه و پنج نیمه سرکه و پنج خالی میخواهند که قسمت راست کنند چنانکه هر یک را پنج خنب رسد و از پنج خنب سرکه بیرون نکنند چگونه قسمت باید کرد تا راست آید **جواب** دو خم پر و یک نیمه و دو خنب خالی یک پسر را دهند و یک خم پر و سه خنب نیمه و یک خنب خالی پسر دیگر را دهند و پسر سیم را مثل پسر اول دهند قسمت صحیح آید و نیمه برابر آید **مسئله** دو مرد اند یکی سه نان دارد و یکی دو نان مرد دیگر را بخواندند و این پنج نان را با وی بخوردند آنگاه آن مرد سیم پنج درم بدان دو مرد داد و گفت بمقدار نان که از هر یک خورده ام این درمها را قسمت کنند چگونه باید کرد **جواب** میگویم هر یک رغیفی و ثلث از رغیفی خورده باشند پس آن مرد سیم یک رغیف از آن مرد خورده باشد که سه رغیف داشته و ثلثان از آن که دو رغیف داشته پس چون درمها را خواهند که قسمت کنند سه درم آن بردارد که سه رغیف داشته و دو درم آنکه دو رغیف داشته قسمت صحیح بود **مسئله** زنی بنده آزاد کرد و آن بنده آزاد شده بنده آزاد کرد و هر دو مردند و از ایشان وارث آزاد نماند میراث ایشان کرا باید داد **جواب** میراث بنده اول و از آن بنده دویم هر دو آن زن را رسد که آزاد کننده بنده اول است **سوال** مرتد را از کسی میراث میرسد یا نه **جواب** گویم مرتد را میراث نمیرسد از هیچکس نه از مسلمان و نه از کافر و نه از مرتد دیگر مثل وی و مرتده را نیز حکم همین است مگر آنکه اهل ناحیتی بیک بار مرتد شوند والعیاذ بالله آنگاه از یک دیگر میراث برند **مسئله** حکم اسیر مسلمان در میراث چیست **جواب** حکم اسیر مسلمان همچو حکم سایر مسلمانان است در میراث مادامی که از دین اسلام جدا نشود و اگر نعوذ بالله از دین اسلام جدا شود حکم وی حکم مرتد بود و اگر ردت و موت و حیات او معلوم نباشد حکم وی حکم مفقود بود **مسئله** جماعتی در آب غرق شدند یا در آتش سوخته گشتند یا در شب دیوار آمدند و معلوم نمی شود که کدام پیش مرد حکم میراث ایشان آنست که چنان گیرند که همه یکبار مرده باشند مال هر یک از ایشان مر ورثه او را بود که در حال وفات وی زنده باشند و آن مردگان بعضی از بعضی میراث نبرند چنانکه مثلا پدر و پسر با یکدیگر غرق شدند یا سوخته شدند یا زیر دیوار هلاک شدند از یکدیگر میراث نگیرند و صحیح

این است ختم فرایض سراجی برین مسئله است والله اعلم

تاریخ تألیف کتاب ریاض الناصحین ۸۳۵ هجری

تاریخ طبع اول ۱۳۱۳ هجری

مؤلف کتاب ریاض الناصحین جناب مولانا محمد بن شیخ محمد رکامی است

یلانی



دار التبلیغ



پاکستان پاینده باد

مهتمم الحبیب دار العلوم موضع پرموئی ضلع مردان ○

پاکستان

تعارف مکتبه ایشیق ترکیه و داعی حق مدیرش حسین حلمی ایشیق اطال الله حیاته

از شنوایان و خوانندگان مخفی نیست که درین زمان نابهنگام فتنه‌های گوناگون موجزن گشته و فرقه‌های باطل و دجل همچون قادیانیه و وهابیه و پرویزیه و نیچریه و نام‌نهاد توحیدیه و غیرها (و قرآن) که همه مدعیان اسلام‌اند و در لباس اسلام ستیزه با اسلام و اهل اسلام می‌کنند و هر یک فرقه در ترویج اباطیل خویش رسائل و جراید و کتابها شایع کنند پس اهل سنة والجماعة با حقیقت و اکثریت خویش از ایشان تنگ آمدند چرا که بعضی را گمراه کردند پس درین زمان پرفتن و اندوهناک مرد حسین علمی ماه مبین علوی حضرت محمد حسین حلمی ایشیق (عشیق) چشم و چراغ مولانا محمد سعید نامی گرامی در خاک پاک استانبول ترکیه نمودار شد که این مرد مجاهد از علوم اسلامیه حظ وافر یافته و درس داده پس ازان بدست سید عبد الحکیم رحمه الله آرواسی ثم با غلومی رحمه الله آنقروی رحمه الله بیعت کرده خلیفهٔ نقشبندیه گردیده هرگاه که این مرد راه از گرم بازاری این فتنه‌های مشار الیها و قرآن آگاه شد برای مدافعت در میدان کارزار آمد و کتب اسلامیه از تفسیر و فقه خصوصاً عقاید تألیفات علمای کبار طبع کردن آغاز کرد و چند کتب بنفس نفیس تألیف کرده شایع فرمودند و این مجاهد به محنت شاقه و انفاق وفیره را اداره دار الشفقة قائم کرده کتب مطبوعهٔ خویش را در بلاد اسلامیه بر مستحق علمای ترسیل دارد تا از تلبیس بعض خصمان (اهل) در لا علمی از و کتب دریافته اند ع وللأرض من كأس الكرام نصيب حقا که اهل السنة والجماعة ازین مرد مجاهد فیض یابند خداوندا این مرد درگاهت را تا دیر زنده دار تا که همگنان از و فیض در فیض یابند آمین ثم

ـــ عمرت دراز باد تا هو رمشتری ؛ ما از تو برخوریم و تو از عمر برخوری

مبدهٔ حق قاضی حبیب الحق دار التبلیغ پرموئی ضلع مردان پاکستان — قاضی حبیب الحق
پرموئی مردان

دُعَاءُ التَّوْحِيد

يَا اَللهُ يَا اَللهُ لاَ اِلَهَ الاَّ اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ يَا عَفُوُّ يَا كَرِيمُ فَاعْفُ عَنِّي وَارْحَمْنِي يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَاَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ اَللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَلآبَائِي وَأُمَّهَاتِي وَلآبَاءِ وَاُمَّهَاتِ زَوْجَتِي وَلأَجْدَادِي وَجَدَّاتِي وَلأَبْنَائِي وَبَنَاتِي وَلإِخْوَتِي وَأَخَوَاتِي وَلأَعْمَامِي وَعَمَّاتِي وَلأَخْوَالِي وَخَالاَتِي وَلأُسْتَاذِي عَبْدِ الْحَكِيمِ الْآرْوَاسِي وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ الاَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَالاَمْوَاتِ «رَحْمَةُ اللهِ تَعَالَى عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ» بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَالْحَمْدُ للهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

دُعَاءُ الاسْتِغْفَار

اَسْتَغْفِرُ اللهَ الْعَظِيمَ الَّذِي لاَ اِلَهَ إِلاَّ هُوَ اَلْحَيَّ الْقَيُّومَ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ

جناب حسين حلمي ايشيق «رحمة الله عليه»، ناشر نشريات (**حقيقت كتاب أوى**) بوده، در سال ١٣٢٩ هجرى [١٩١١ م.] در بلدهٔ -**ايوب سلطان در شهر استانبول**- تولد يافته است. (**حقيقت كتاب أوى**)، شصت وسه كتاب عربى، بيست وچهار كتاب فارسى وسه كتاب أردويى وچهارده كتاب تركى را به نشر سپرده وبا علاوه كتابهاييكه ازين كتابهاى مذكور به زبانهاى فرانسوى، آلمانى، انگليسى، روسى وغيره ترجمه كرده شده است تعداد نشريات آن به يكصد وپنجاه ودو كتاب بالغ ميگردد. همهٔ اين كتابها از طرف (**حقيقت كتاب أوى**) چاپ ميگردد. جناب حسين حلمى ايشيق «رحمة الله عليه»، يک عالِم كامل ومكمِل وبا صلاحيت اسلام مى باشد ومرشد ايشان سيد عبدالحكيم ارواسى است كه در علوم دينى عالِم متبحر، در معرفتهاى تصوف نيز كامل ومكمِل بوده، صاحب كرامات وخوارق مى باشد. فضيلة مآب حسين حلمى ايشيق «رحمة الله عليه» در شبى كه روز ٢٠٠١/١٠/٢٥ (٨ شعبان ١٤٢٢) را به روز ٢٠٠١/١٠/٢٦ (٩ شعبان ١٤٢٢) وصل مى كند از دنيا رحلت نموده ودر بلده ايوب سلطان كه زادگاهش مى باشد، مدفون گرديده است.

پیغمبر خدای صلّی الله علیه وسلّم فرمودند که (**خیرکم من تعلّم القرآن وعلّمه**) ونیز فرمودند که (**خذوا العلم من افواه الرجال**)

پس بر آنکس که از صحبت صلحا بهره نمی یافت لازم است که دین خودرا از کتب علمای اهل سنت مثل امام ربانی مجدّد الف ثانی حنفی وسید عبد الحکیم آرواسی شافعی واحمد تیجانی مالکی بیاموزد ودر نشر آن کتب سعی بلیغ می نماید مسلمانی را که علم وعمل واخلاص را در خود جمع کرده عالم اسلام میگویند اگر در کسی صفتی ازین سه صفات نقصان می شود واو ادّعا میکند که از علمای حق است از جملهٔ علمای سوئیست ومتعصب بدانکه علمای اهل سنت حامی دین مبین اند وأمّا علمای سوء جنود شیطان.[1]

(۱) علمی که بی نیت عمل باخلاص حاصل میشود نافع نیست (الحدیقة الندیة ج: ۱ ص: ۳٦٦، ۳٦۷ ومکتوب ۳٦، ٤٠، ٥۹ از جلد أول از مکتوبات إمام ربانی مجدد الف ثانی قدس سره).

تنبیه: میسیونر در نشر دین نصاری کوشش مینماید، ویهودیان در نشر سخنهای فاسدهٔ حاخامهای خود اقدام میکنند وکتابخانهٔ حقیقت در شهر استانبول در نشر دین اسلام سعی مینماید وماسونها إمحاء کردن همه دینها جهد میکنند. هر که عقل وعلم وانصاف دارد فهم میکند حقیت یکی از اینها ویاری میکند بنشر کردن آن ودر رسیدن سعادت دارین همه خلایق وسیله یی شود. سودترین خدمت وعزیزترین بهره برای بشریت اینست.